



دیار غریب



خوانشی نوین  
از  
تاریخ  
گُردستان

ترجمه‌ی این اثر تقدیم می‌شود به

شهید بهید شمس‌الدین صادقی معروف به «پلنگ پاوه» و تمامی شهدای راه آزادی و  
دکتر اسی

خوانشی نوین

از

تاریخ کردستان

نویسنده: دیار غریب

برگردان: فرهاد پاوه

چاپ اول

ژانویه ۲۰۲۳م - دی ۱۴۰۲ش





این اثر ترجمه‌ای است از

خویندنه وه به کی نوئی بو میژووی کوردستان- چاپی سییه م

خوانشی نوین از تاریخ کُردستان

دیار غریب

برگردان: فرهاد پاوه

صفحه‌آرایی: گوران پنجوینی

طرح جلد: گوران پنجوینی

انتشارات: گریلا

چاپ اول: ۱۴۰۲

چاپخانه: شهید جگرخوین

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه



## فهرست

|  |    |
|--|----|
| سخنی بر چاپ فارسی .....                            | ۱۴ |
| سخنی بر چاپ دوم .....                              | ۱۶ |
| مقدمه .....  | ۱۸ |
| فصل اول .....                                      | ۲۱ |
| جغرافیای گُردستان .....                            | ۲۲ |
| الف- مختصات و موقعیت جغرافیایی گُردستان .....      | ۴۲ |
| ب- جغرافیای گُردستان در طول تاریخ .....            | ۲۶ |
| پ- جغرافیا و دموگرافی کنونی گُردستان .....         | ۳۲ |
| بخش اول: جغرافیای سیاسی و اداری گُردستان .....     | ۳۲ |
| ۱. باکور (شمال گُردستان) .....                     | ۳۳ |
| ۲. روژهلات (شرق گُردستان) .....                    | ۴۲ |
| ۳. باشور (جنوب گُردستان) .....                     | ۴۴ |
| ۴. روژآوا (غرب گُردستان) .....                     | ۴۷ |
| بخش دوم: دموگرافی و خلق‌های ساکن در گُردستان ..... | ۴۸ |
| ۱. خلق گُرد .....                                  | ۴۹ |
| ۲. سایر تنوعات خَلقی و اتنیکی در گُردستان .....    | ۵۴ |
| <b>فصل دوم</b>                                     |    |
| با چه روشی به بیان و تحلیل تاریخ پردازیم؟ .....    | ۵۶ |
| الف- تاریخ چیست؟ .....                             | ۵۷ |
| ب- روش‌های بیان و نگارش تاریخ .....                | ۶۱ |

پ- هدف از بیان تاریخ گُردستان..... ۶۵

### فصل سوم

گُردستان در عصر جامعه‌ی طبیعی..... ۷۱

الف- جامعه‌ی گُردستان از نظر فرم و ساختار اجتماعی ..... ۸۱

ب- باورمندی و اعتقادات در جامعه‌ی گُردستان..... ۸۲

### فصل چهارم

جامعه‌ی گُردستان در دوران ایجاد فاصله‌ی طبقاتی و شکل‌گیری دولت..... ۸۶

الف- توسعه جامعه و ایجاد نظام دولتی در جنوب مزوپوتامیا..... ۸۷

ب- دلایل عدم شکل‌گیری دولت در گُردستان و آلترناتیو جامعه‌ی گُردستان ..... ۹۰

پ- کشمکش میان تمدن دولتی و جامعه‌ی طبیعی در گُردستان و..... ۹۲

### فصل پنجم

جامعه‌ی گُردستان از دوران سومر تا زمان آشنایی با اسلام..... ۹۸

الف- ساختار و فرم اقتدار و دولت در گُردستان ..... ۹۸

۱. سومر و خاندان اور..... ۹۸

۲. آکاد (۲۳۷۱-۲۲۳۰) ق.م..... ۱۰۱

ب- فرم‌های جامعه‌ی گُردستان..... ۱۰۲

۱. هوری‌ها..... ۱۰۲

۲. لولوبیان- لوبوبیان..... ۱۰۳

۳. خامازی..... ۱۰۴

۴. اورکیش..... ۱۰۵

۵. کارخار..... ۱۰۵

۶. سیمورم- شیمورم..... ۱۰۵

۷. گوتی (۲۲۱۰-۲۱۱۶) ق.م..... ۱۰۶
۸. عیلام-ایلام (۲۷۰۰-۵۳۹) ق.م..... ۱۰۸
۹. کاشی-کاسی-کاسیت..... ۱۰۸
۱۰. میتانی (۱۶۰۰-۱۲۵۰) ق.م..... ۱۰۹
۱۱. نایری (نهری)..... ۱۰۹
۱۲. سوباری (سوبارتو - زوبارتو)..... ۱۱۰
۱۳. موشکو (موسکو)..... ۱۱۰
۱۴. ماردو(مارتو- مارت- مَرَد)..... ۱۱۰
۱۵. میلیدی (۱۰۰۰) ق.م..... ۱۱۰
۱۶. اورارتو (۸۱۷-۶۱۵) ق.م..... ۱۱۰
۱۷. ماننا..... ۱۱۱
۱۸. ماد (میدیا-مه-د- آمادا) (۷۰۰-۵۵۰) ق.م..... ۱۱۲
۱۹. هَرَبان (ادیابین. هَرَوان)..... ۱۲۳
۲۰. گُردبان (گُردیان. گوردیان)..... ۱۲۵
- پ- ادیان و اعتقادات جامعه‌ی گُردستان..... ۱۲۷
۱. زردشتی..... ۱۲۷
۲. بودایی، مسیحی و هلنیسم..... ۱۳۱
۳. مانی (۲۱۰-۲۷۶)..... ۱۳۱
۴. مزدک..... ۱۳۵
- ت- معیشت و سبک زندگی در جامعه‌ی گُردستان..... ۱۳۸
- فصل ششم
- جامعه‌ی گُردستان از زمان آشنایی با اسلام تا قرن شانزده..... ۱۴۵
- الف- گسترش اسلام و نحوه‌ی ورود آن به گُردستان..... ۱۴۷



- ب- مقوله‌ی سازمان‌دهی حکومت و جامعه در اسلام..... ۱۴۹
- بخش اول: فرم حکومت در گُردستان..... ۱۵۲
۱. حکومت خلافت و سلطنت در گُردستان..... ۱۵۲
۲. حکومت‌های محلی گُردستان..... ۱۵۸
- بخش دوم: فرم جامعه‌ی گُردستان در دوره‌ی اسلامی..... ۱۶۸
- پ- باورها و ادیان در جامعه‌ی گُردستان..... ۱۷۰
۱. یارسان..... ۱۷۵
۲. علوی..... ۱۸۳
۳. ایزدی..... ۱۸۴
۴. طریقت قادری..... ۱۸۸
۵. طریقت صفوی..... ۱۹۱
۶. طریقت نوربخشی..... ۱۹۲
- ت- وضعیت اجتماعی جامعه‌ی گُردستان..... ۱۹۴

### فصل هفتم

- گُردستان؛ از پیمان قصرشیرین تا قرن نوزدهم..... ۱۹۷
- الف- وضعیت جهان، منطقه و گُردستان قبل از تقسیم گُردستان..... ۱۹۷
- ب- تقسیم گُردستان و سیاست امپراتوری‌های صفوی و عثمانی در قبال گُردها..... ۲۰۱
- پ- وضعیت جامعه‌ی گُردستان در سایه‌ی حکومت‌های ایران و عثمانی..... ۲۰۸
۱. فرم و ساختار اجتماعی در گُردستان..... ۲۰۸
۲. فرم حکومت در گُردستان..... ۲۰۹
۳. رشد و توسعه‌ی تاریخ‌نگاری و ادبیات گُردی..... ۲۱۱
۴. توسعه اقتصادی و صنعت در گُردستان..... ۲۱۵
۵. تغییرات دموگرافی، اتنیک و دینی در گُردستان..... ۲۱۶

## فصل هشتم

- جامعه‌ی گُردستان از قرن نوزده تا تقسیم آن به چهار بخش ..... ۲۱۹
- الف- وضعیت جهان، خاورمیانه و گُردستان ..... ۲۱۹
- ب- قیام‌های گُردستان و نتایج آن‌ها ..... ۲۲۴
- بخش اول: قیام‌های نیمه‌ی نخست قرن نوزدهم ..... ۲۲۴
۱. امیرنشین بابان ..... ۲۲۵
۲. امیرنشین سوران ..... ۲۲۷
۳. امیرنشین بوتان ..... ۲۳۰
- بخش دوم: وضعیت گُردستان و جنبش‌های گُردی در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم ..... ۲۳۳
۱. طریقت نقشبندی و جنبش گُردی به رهبری شیوخ گُردستان ..... ۲۳۴
۲. توسعه و ترقی قشر آگاهای زمیندار و افواج حمیدیه ..... ۲۴۵
۳. ظهور و ترقی قشر روشنفکران نوین ..... ۲۴۷
- پ- مدرنیته‌ی سرمایه‌داری و مدل دولت- ملت و گُرد ..... ۲۴۹
- ت- جهان و گُردستان از ابتدای قرن بیستم تا تقسیم گُردستان ..... ۲۵۴
- بخش اول: جنبش گُردی قبل از جنگ جهانی اول ..... ۲۵۵
- بخش دوم: نتایج جنگ جهانی اول و تقسیم گُردستان ..... ۲۶۵

## فصل نهم

- وضعیت گُردستان بعد از تقسیم ..... ۳۱۹
- الف- شمال گُردستان و ترکیه ..... ۳۲۰
- اول: از ۱۹۲۳ الی ۱۹۴۰ ..... ۳۲۲
- دوم: از ۱۹۴۰ الی ۱۹۷۵ ..... ۳۳۲
- ب- شرق گُردستان و ایران ..... ۳۳۶

|  |     |
|--|-----|
| اول: جمعیت و سازمان‌ها   | ۳۳۸ |
| دوم: جنبش‌های مسلحانه در شرق کردستان   | ۳۴۰ |
| سوم: جمعیت (ژ.ک) و جمهوری کردستان  | ۳۴۴ |
| چهارم: انقلاب خلق‌های ایران و مبارزه‌ی خلق کرد                               | ۳۵۴ |
| پ- غرب کردستان   | ۳۶۱ |
| وضعیت جامعه‌ی کرد در غرب کردستان   | ۳۶۷ |
| وضعیت کنونی غرب کردستان  | ۳۶۸ |
| ت- جنوب کردستان  | ۳۷۱ |
| مرحله اول: دوران پادشاهی   | ۳۷۱ |
| مبارزه‌ی خلق کرد در این دوران  | ۳۷۴ |
| بخش اول: سیاست دولت عراق و انگلیس در قبال خلق‌های عراق                       | ۳۷۵ |
| بخش دوم: جامعه‌ی کردستان و جنبش کردی   | ۳۷۶ |
| ۱. فعالیت‌های مطبوعاتی، روشنفکری و ادبیات کردی                               | ۳۸۰ |
| ۲. فعالیت‌های سیاسی و سازمانی در کردستان                                     | ۳۸۲ |
| قیام شیخ احمد بارزان (۱۹۳۱ - ۱۹۳۲)   | ۴۸۳ |
| حزب هیوا و مرحله‌ای نوین از جنبش کردی  | ۳۸۶ |
| حزب دمکرات کرد (۱۹۴۶/۸/۱۶) و تمرکز مبارزات کردی در جنوب کردستان              | ۳۹۲ |
| توسعه و ترقی حزب کمونیست در عراق و کردستان و تأثیراتش بر روی جامعه‌ی کردستان | ۳۹۷ |
| حزب دمکرات کردستان و مکتبی نوین در سیاست کردی                                | ۴۰۱ |
| مرحله‌ی دوم: تأسیس جمهوری عراق   | ۴۰۸ |
| سیاست دولت عراق در دوران جمهوری  | ۴۱۶ |

|     |   |
|-----|---|
| ۴۲۰ | جنبش سپتامبر؛ پیامدها و نتایج آن.....                                   |
| ۴۳۰ | جنبش سپتامبر و تأثیراتش بر جامعه‌ی گُردستان.....                        |
| ۲۳۴ | ۱. جمعیت آزادی و احیا و اتحاد گُرد (کاژیک).....                         |
| ۴۳۳ | ۲. جمعیت مارکسیستی- لنینیستی گُردستان.....                              |
| ۴۳۵ | خیزش دوباره بعد از شکست ۱۹۷۵.....                                       |
| ۴۳۶ | احزاب و سازمان‌هایی که در خیزش دوباره ایفای نقش کردند.....              |
| ۴۴۶ | قیام بهار ۱۹۹۱ و نتایج حاصله.....                                       |
| ۴۴۸ | آوارگی میلیونی مردم گُردستان و پیامدهایش.....                           |
| ۴۴۹ | وضعیت خلق بعد از بازگشت از آوارگی و مهاجرت.....                         |
| ۴۵۲ | انتخابات پارلمان جنوب گُردستان.....                                     |
| ۴۵۴ | وضعیت گُردستان بعد از انتخابات و تشکیل حکومت اقلیم.....                 |
| ۴۵۷ | تأثیرات حزب کارگران گُردستان بر جنوب گُردستان و حزب آزادی گُردستان..... |
| ۴۵۸ | جنگ داخلی در جنوب گُردستان.....   |
| ۴۶۴ | وضعیت جنوب گُردستان بعد از ۳۱ اوت.....                                  |
| ۴۶۶ | حادثه ۱۱ ی سپتامبر و تأثیراتش بر روی گُردستان.....                      |
| ۴۶۷ | وضعیت کنونی جامعه‌ی جنوب گُردستان.....                                  |
| ۴۷۲ | نتیجه.....  |
| ۴۸۰ | اشاره.....  |
| ۴۸۰ | شهید دیار غریب؛ روشنفکر و مبارزی نستوه.....                             |
| ۴۸۲ | برخی از تصاویر و اسناد.....   |
| ۵۱۶ | عکس‌هایی از شهید دیار غریب.....   |

## سخنی بر چاپ فارسی

گام نهادن در راه کسب استقلال و آزادی، مستلزم برخورداری از عزمی راسخ، فکر و فلسفه‌ای صحیح و حقیقت‌مدار است، این مهم نیز حاصل نمی‌شود مگر با دستیابی به خودشناسی و کسب معرفتی کلیت‌مند و راستین از جهان و جامعه‌ی انسانی. شرط اساسی در مقوله‌ی رسیدن به خودشناسی و کسب شناخت حقیقی، آگاهی از تاریخ و تجزیه و تحلیل صحیح آن است؛ بنابراین می‌توان علم تاریخ را مادر تمامی علوم به حساب آورد. یقیناً بدون درک تاریخ، ممکن نیست انسانیت و توان خود را شناخت و در راستای تعالی و پیشرفت آن گام برداشت. این مسئله برای خلق گُرد که همواره سعی شده تاریخ و پیشینه‌اش را انکار و یا تحریف نمایند و سال‌هاست که در مسیر آزادی و مبارزه علیه اشغالگری، استثمار، انکار و امحا در تلاش و تکاپو است، امری حیاتی و گریزناپذیر است. اگرچه قیام‌ها و مبارزات گُردها در قرون اخیر همواره با شکست و ناکامی مواجه شده‌اند و گُردها هزینه‌های سنگین و بی‌شماری را در این راه متحمل شده‌اند، اما امروزه همچنان با امید و ایمانی مضاعف، ولی بر مبنای فکر و فلسفه‌ای نوین و کارآمد، به حرکت و مبارزه‌ی خویش ادامه داده و دستاوردهای شگفت‌انگیزی را نیز کسب کرده‌اند. جنبش آزادی‌خواهی خلق گُرد در سایه‌ی پیروی از افکار و اندیشه‌های رهبر «عبدالله اوجالان»، در عرصه‌ی کردار و گفتار ثابت نموده است که مجبور و محکوم به تکرار اشتباهات گذشته و پذیرش سرنوشت معین شده از سوی نظام استعمار و استثمار نیست. این خلق مصمم است که بار دیگر نقش پیشاهنگی را برای جامعه و صیانت از ارزش‌های راستین انسانی را بر عهده بگیرد. تداوم موفقیت‌ها و پیشرفت‌ها، منوط به فهم بیشتر و بهتر از فکر و فلسفه‌ی رهبر اوجالان است. یکی از شاگردان این مکتب انسانی، مبارز و پیکارگر نستوه، رفیق دیار غریب (رفیق هَلَمَت) است که تا واپسین لحظات حیات بر مبارزه و مقاومت اصرار ورزید و در این راه به درجه‌ی رفیع شهادت و کمال نائل گشت. رفیق دیار روشنفکری متعهد و مسئول بود که با درک صحیح و عمیق از رگ‌وریشه‌های مشکلات و معضلات جامعه‌ی گُردهستان و ماهیت نظام سلطه، تنها راه رهایی و آزادی را در مبارزه و انقلاب یافت. ایشان نیک دریافته بود که برای انجام مبارزه‌ی موفق و مقاومت در برابر دشمنان خلق و میهن، قبل از هرچیز بایستی در عرصه‌ی اندیشه و ذهنیت، انقلابی ریشه‌ای را به انجام رساند، البته بر مبنای خوانشی نوین و صحیح از تاریخ که متفاوت است با قرائت‌هایی که نظام سلطه و ستم به نام بیان و تفسیر تاریخ، ترویج و تحمیل و تزریق می‌کند، به‌عبارتی دیگر با خوانشی سوا‌ی تاریخی که مملو از تعصبات و ملاحظات ایدئولوژیک نظام استعمار و استثمار هزاران ساله باشد. شهید دیار در پرتو افکار و تحلیلات رهبر آ‌پو، به‌ویژه تحلیلات تاریخی‌اش، مسیر حقیقت و مبارزه را بازشناخت و با عزمی راسخ و پولادین شروع به حرکت کرد. کتاب حاضر یکی از آثار ایشان است که در اواخر دوران حیات پُریمن و برکتش آن را به نگارش درآورد. با توجه به محتوای غنی کتاب و نگاه متفاوتی که ایشان به مقوله‌ی تاریخ گُردهستان دارند، مسلماً







مطالعه‌ی آن بسترساز و یاری‌رسان خواهد بود برای کسب شناختی کلیت‌مند از تاریخ خلق گُرد و سرزمین گُردستان. ویراستار چاپ گُردی کتاب (حسن جوادی) در رابطه با دوران حیات و مبارزات این شهید بزرگوار مطالبی را ذکر کرده‌اند و ترجمه‌ای آن نیز ضمیمه‌ی متن فارسی کتاب شده و علاوه بر این، رفیق دیار نیز مقدمه‌ای مفید، گویا و روشن‌گر برای این اثر آورده‌اند، لذا من به همین مقدار اکتفا می‌کنم؛ اما در رابطه با برگردان فارسی کتاب چند نکته را خاطرنشان می‌کنم:

۱. این کتاب با هدف آشنایی خوانندگان با کلیات و روندهای عمده‌ی تاریخ گُردستان از دوران جامعه‌ی طبیعی تا معاصر به‌نگارش درآمده، لذا در اغلب مقاطع و موارد به جزئیات اشاره‌ی چندانی نشده است. در برخی موارد جهت درک و فهم بهتر و ارائه‌ی اطاعات بیشتر، مترجم برای برخی از اصطلاحات، وقایع و مقولات دیگر در کنار آنچه که خود نویسنده آورده، توضیحاتی را در قالب پاورقی اضافه نموده است که با حرف (م) مشخص شده است.
۲. در مواردی که گمان می‌رفت انتقال معنا و یا تلفظ صحیح نام‌ها و اصطلاحات، خواننده را با مشکل مواجه کند، کلمات و اصطلاحات گُردی نیز عیناً آورده شده‌اند.
۳. اکثر تاریخ‌های کتاب به میلادی بوده که در برخی موارد مخصوصاً در مباحث مربوط به شرق گُردستان، نویسنده معادل تاریخ گُردی و شمسی را نیز ذکر کرده است که در ترجمه‌ی فارسی نیز بدون تغییر لحاظ شده‌اند.
۴. یقیناً نگاه نقادانه‌ی خوانندگان به ترجمه‌ی این اثر، موجب دلگرمی و دقت بیشتر در کار خواهد شد.

مترجم

## سخنی بر چاپ دوم

پس از اینکه چاپ نخست کتاب در دسترس خوانندگان قرار گرفت، خودم هم فرصت این را پیدا کردم که با فراغ بال و دقت کامل، بار دیگر آن را بازبینی و تنقیح کنم. متوجه شدم که از نظر ویرایش، تایپ و صفحه‌آرایی نواقص و ضعف‌هایی دارد، قطعاً دلیل اصلی آن‌هم به خودم و شرایطی مربوط است که در آن قرارگرفته‌ام؛ زیرا زمان و امکان مناسبی برای تدقیق، مشورت و گفتگو با رفقای که کار صفحه‌آرایی و ویرایش کتاب را انجام داده‌اند، نداشتم؛ لذا به خاطر این نواقص و مشکلات از خوانندگان محترم پوزش می‌طلبم، به‌ویژه در رابطه با اشتباهات تایپی زیادی که باعث خستگی و ناراحتی خوانندگان می‌شود. از این‌رو، امیدوارم که باگذشت و صبور بوده و این مشکلات، شما را از مطالعه‌ی کتاب دلسرد نکرده باشد.

مشتاق و منتظر بودم که بعد از چاپ و توزیع کتاب، از نظرات و پیشنهادهای خوانندگان مطلع شوم. جای بسی خرسندی است که چاپ اول با استقبال خوبی مواجه شد و در زمان کوتاهی در بازار کمیاب شد؛ همچنین در کوهستان‌های سر به فلک کشیده‌ی گُردستان، چاپخانه‌ی آزادی آن را به‌طور ویژه چاپ و در دسترس نیروهای گریلاها قرار داد، این تعداد هم توزیع و مدت کوتاهی کمیاب شد. تاکنون نیز نامه‌ها و نظراتی را از طرف شمار زیادی از خوانندگان که نهایت قدردانی و تشکر را از آنها دارم، دریافت کرده‌ام. این نیز مرا بسیار خوشحال نمود. در متن بسیاری از نامه‌ها، خوانندگان سپاسگزاری خود را ابراز نموده و از محتوای کتاب تعریف و تمجید کرده‌اند. در بخشی دیگر نیز، همراه با سپاسگزاری، انتقاداتی بر نحوه‌ی چاپ، صفحه‌آرایی و در رابطه با برخی موارد و مباحث‌ها هم نظرات و دیدگاه‌های متفاوتی مطرح کرده‌اند. برخی دیگر هم خواستار بیان و تشریح مقولات و معلوماتی شده‌اند که من به آنها نپرداخته‌ام. نظر تعدادی از خوانندگان هم بر این بوده که مقولاتی را که به‌اختصار به آنها اشاره شده را بسط و توضیح بیشتری بدهم. علاوه بر این در برخی موارد، داده و اطلاعاتی را که ناقص و اشتباه بوده‌اند را تصحیح نموده‌اند. اما در رابطه با تز و دیدگاهی که من با اتکا و بر اساس آن به بیان تحلیلات و نگارش کتاب همت گماشته‌ام، تاکنون نظری دریافت نکرده‌ام. از تمامی دوستان و خوانندگان محترمی که به شیوه‌های مختلف، نظرات، انتقادات و پیشنهادها را با من درمیان گذاشته‌اند نهایت قدردانی و تشکر را دارم. بسیار مشتاق بودم که در رابطه با تز و تحلیلات ارائه‌شده هم نظرات خود را بیان می‌کردند. به‌هرحال من با مدنظر قراردادن نظرات و پیشنهادها، خوانندگان محترم، اقدام به بازنگری چاپ اول نموده و آن را برای چاپ دوم آماده کردم. امیدوارم که مورد پسند و رضایت خاطر خوانندگان قرار گیرد.

برای چاپ دوم کتاب دوباره آن را ویرایش کردم، در برخی موارد یک یا دو خط از متن حذف شده بود که آنها را اصلاح کردم، همچنین در چندین مورد محدوده‌ی متن اصلی،



حاشیه و پاورقی‌ها به هم ریخته بود که این مشکل هم برطرف شد. در بعضی از مباحث اشتباهات و نواقصی بود که مورد تدقیق و تصحیح لازم قرار گرفته است. برخی از مقولات را هم بیشتر تبیین و توضیح داده‌ام. اما در رابطه با تز و روش تحلیلات، تغییری انجام نداده‌ام. در این راستا و با توجه به تغییرات بیان شده، برایم باورم که محتوای کتاب پُر بارتر و جامع‌تر شده است؛ بنابراین امیدوارم که خوانندگان ارجمند، خصوصاً آنانی که مشتاق و علاقه‌مند به درک و فهم حقیقت و راستی تاریخ ملت‌ها هستند، با دیدی انتقادی و تحلیلی به مطالعه این کتاب بپردازند؛ همچنین بسیار خوشحال خواهم شد که خوانندگانی که برخوردار از دیدگاه منتقدانه‌ی تاریخی، تحلیلی و ادبی هستند، نقطه نظرات و پیشنهادهای خود را ارائه و مطرح نمایند، باشد که زمینه‌های شکل‌گیری گفتگوی علمی به وجود آید و این گفتگوها، انگیزه و محرکی باشد که نسل نو و جوان سرزمینمان بیشتر و بهتر با تاریخ و حقایق میهن و ملت‌مان آشنا شوند. کسانی هم که نظر و نقد خاصی دارند و علاقه‌مند هستند که آن را به اطلاع خودم برسانند، در نهایت خوشحالی و با فراغ‌بال از نظراتشان استقبال می‌کنم. بار دیگر از تمامی رفقای که در کار تایپ، ویرایش، بازنگری و صفحه‌آرایی همکارم بوده‌اند، تشکر می‌کنم. همچنین از آنانی که مشوقم بودند برای نگارش این کتاب سپاسگزارم، زیرا در صورت عدم تشویق و حضورشان، این اثر به رشته تحریر در نمی‌آمد.

دیار غریب



## مقدمه

از همان دوران کودکی رغبت و علاقه‌ی وافری به بحث و گفتگو در رابطه با وقایع و مباحث تاریخی داشتم، بیان و بازگویی داستان‌ها، حکایات و سرگذشت‌ها، توسط افراد مُسن و در پیرامون کرسی و بخاری، مرا شیفته و مجذوب خویش می‌کرد. محتوای داستان و سرگذشت‌ها مرا به دنیایی ویژه و جداگانه سوق می‌دادند؛ دنیایی که تصور و خیال در آن برجسته بود و باعث شکل‌گیری و تقویت امید و شور و شوقی عظیم در من بود. اکثراً دوست داشتم یکی از شخصیت‌ها و قهرمانان این افسانه‌ها و حکایات باشم، اما سرنوشت بسیاری از این قهرمانان و شخصیت‌ها از قبیل؛ فرهاد و شیرین، مم و زین، لاس و خَزال، محمد و سِو و ... باز مرا مردد می‌کردند، به خودم می‌گفتم که بایستی قهرمانان خیال‌های من حتماً به مقصود و مرادشان برسند.

چنین فضا و افکاری، مرا بر آن واداشت که از همان دوران نوجوانی و جوانی غیر از مباحث و متون درسی تاریخی که در مدرسه تدریس می‌شد، نسبت به مطالعه و مذاقه در مقولات و رویدادهای تاریخی دیگر نیز اهتمام ورزم و به کنکاش در آنها پردازم. از همین رو، کم‌کم تا اندازه‌ای با تاریخ جهان و جامعه‌ی گردستان آشنا شدم و اطلاعات و شناختم بیشتر می‌شد. با افزایش شناخت و معلوماتم، دامن‌های کنجاوی و سؤال‌هایم در رابطه با گذشته، حال و آینده بیشتر می‌شد، پویایی ذهن و اندیشه‌هایم بیشتر و گاهی هم دچار تشویش و تشمت می‌شدم. بعضی وقت‌ها به خودم می‌گفتم که بهتر است بی‌خیال تاریخ بشی، زیرا این رویکرد احتمال دارد که منجر به ناامیدی نسبت به آینده شود. یکی از دلایل بروز این تصور و تفکر، مربوط به گفته‌های بعضی از اشخاص از خودم بزرگ‌تر و باتجربه‌تر بود که می‌گفتند: پسر، گردها تاریخ شکوهمند و روشنی ندارند، ما نتوانستیم در تاریخ ایفای نقش کنیم، همواره مشغول تخریب و جنگ داخلی بوده و همچون پرنده‌ی گَبک که به همنوعانش خیانت می‌کند، ما هم به خلق و همنوعانمان خیانت می‌کنیم. همچنین می‌گفتند که: خیلی‌ها سعی کردند، اما از کنکاش و جستجو در لابه‌لای تاریخ چیزی دستگیرشان نشد. جهت تفهیم و درک بیشتر مسئله به ذکر نمونه‌ای اکتفا می‌کنم. در اواسط دهه‌ی هشتاد میلادی و در زمان حکومت حزب بعث، زمانی که در کلاس دوم راهنمایی بودم، از معلم ادبیات گُردی خواهش کردم که کمی در رابطه با تاریخ گُرد و گردستان برایمان صحبت کند، با عصبانیت و عتاب جواب داد: بنشین سر جای، مگر گردها هم تاریخ دارند؟! از این موضوع عمیقاً ناراحت و متأثر شدم و هرگز فراموشش نمی‌کنم. چنین برخوردها و مواضعی باعث می‌شد که گهگاه دچار تردد و گمان شوم؛ اما در نهایت دست‌بردار تاریخ نشدم و به‌طور جدی و خاصی به دنبال هرگونه کتاب یا مطلبی می‌گشتم که مربوط به گُرد و گردستان باشد. با شور و شوقی وافر، پای صحبت اشخاصی می‌نشستم که در مورد گُرد و گردستان آگاهی و معلوماتی داشتند. جا دارد یادی کنم از شادروان (کاک خالد حاجی محمد کریم) پسر دایی پدرم، ایشان نقش بسزای در تشویق و





ترغیب من نسبت به مطالعه تاریخ و خصوصاً تاریخ گُرد و گُردستان داشتند. کاک خالد در سال ۱۹۸۳م از دانشگاه موصل فارغ‌التحصیل شده بود، از اعضای مخفی سازمان‌های وابسته به جمعیت رنجبران گُردستان (کۆمه‌له‌ی ره‌نجه‌رانی کوردستان) بود. در سلیمانیه، ما همسایه‌ی دیواره‌دیوار حاج فریق، برادر کاک خالد بودیم. کاک خالد در زمان بازگشت به سلیمانیه، بیشتر اوقات در خانه حاج فریق می‌ماند و در روابط و تعاملاتی که با همدیگر داشتیم، ما را تشویق به مطالعه می‌کرد. اولین کتابی را که در رابطه با تاریخ گُرد و گُردستان مطالعه کردم، کتاب قلعه‌ی دم‌دم (قه‌لای دم‌دم) اثر عازبی شمو بود، این کتاب را نیز ایشان به من هدیه کرد. متأسفانه در موج دستگیرهای ۱۷/۱۰/۱۹۸۵ در سلیمانیه دستگیر و مفقود شد، بعد از انقلاب معلوم شد که در پادگان نظامی سلیمانیه تیرباران شده است؛ همچنین لازم می‌بینم یادی از کاک احمد، کشاورز، مبارز، نویسنده و پدر رفیق (هَر‌دوان) بکنم که بعد از فاجعه‌ی انفال و حملات شیمیایی به گُردستان، اجازه دسترسی به کتابخانه‌ی مخفی و شخصی خود را به ما داد و چندین کتاب ارزشمند را برایمان پیدا کرد. یکی از آن کتاب‌های به‌یادماندنی، تاریخ جمهوری گُردستان بود. به‌تبع در آن دوره در کتابخانه‌های رسمی و عمومی هر کتابی پیدا نمی‌شد، از این‌رو این همکاری و مساعدت کاک احمد برای من بسیار مهم و ارزشمند بود.

آشنایی با آثار و اندیشه‌های رهبر عبدالله اوجالان، به‌ویژه در زمینه‌ی تحلیلات و مباحث تاریخی، جامعه و شخصیت، باعث افزایش انگیزه و رغبت من نسبت به شناخت بیشتر تاریخ شد، به‌عبارتی دیگر، می‌توانم از آن به‌عنوان تحولی بنیادین در نگرش، بینش و ایستارم در رابطه با حیات و جامعه یاد کنم؛ زیرا قبل از آن، رویکرد و نگرشی سطحی و ساده نسبت به حیات اجتماعی و تاریخ داشتم. از نظر ژرفا و دامنه‌ی تحلیل ضعیف بودم، بیشتر در سطح علاقه و آرزوی یادگیری و انباشت معلومات بود؛ اما نظریه‌ها و افکار رهبر عبدالله اوجالان راه و روش صحیح تعمق و تحلیل تاریخ و جامعه را به من آموخت. به من آموخت که برای درک و فهم حال و تلاش برای بساخت آینده‌ای روشن، بایستی از معلم تاریخ بیاموزم. چنان تأثیری در شناخت و نگاه من به‌وجود آورد که بتوانم در بسیاری از محیط‌های روشنفکری و آکادمی‌های فکری و فلسفی به تدریس و ارائه‌ی سمینار پردازم، این فعالیت‌ها نیز پشتوانه و کمک مؤثری در ژرفا بخشیدن به تحلیلات و گسترش حوزه‌ی مطالعاتم کرد. خیلی وقت‌ها رفقا، هم‌سنگران و دوستان دلسوزم پیشنهاد تألیف کتابی بر مبنای محتوا و مضامین همین دروس و سمینارها را به من می‌کردند، اما به دلیل مشغله‌ی کاری و کمبود زمان، چنین فرصتی را پیدا نمی‌کردم. در این اواخر فرصتی فراهم شد که بخشی از تحقیقات و متون دروس و سمینارهایم را در قالب این کتاب به رشته‌ی تحریر دریاورم.

شاید این کتاب از نظر مباحث و معلومات چیز زیادی را به کتابخانه و منابع مربوط به تاریخ گُرد و گُردستان اضافه نکند؛ اما از نظر نگرش و روش تحلیلات، سخنی تازه برای گفتن



دارد؛ زیرا در این کتاب با دیدگاه و خوانشی نوین به مقوله‌ی تاریخ نگریسته و آن را مورد بحث و بررسی قرار داده‌ام. به همین خاطر در ابتدا به تز و نظریه‌ای پرداخته‌ام که آن را اساس و مبنا قرار داده‌ام.

امیدوارم که با نگارش این اثر توانسته باشم خدمتی به تاریخ خلقم، کتابخانه‌ی گُردی و انسانیت کرده باشم. مسلماً تا حد امکان سعی کرده‌ام که واقع‌بین باشم، نه منکر خلق و تاریخم باشم و نه پرده بر اشتباهات بکشم. اتخاذ چنین رویکردی مرا به این نتیجه رساند که گُرد و جامعه‌ی گُردستان نقشی بسزا و مهم در پیشبرد و به چرخش درآوردن چرخ‌های تاریخ و صیانت از ارزش‌های انسانی داشته‌اند. از تمامی خوانندگان ارجمند نیز تقاضا دارم که انتقاد، پیشنهاد و نظرات خویش را با من در میان بگذارند، یقیناً در نهایت خوشحالی، قدردانی و با فراغ‌بال از آنها استقبال خواهم کرد.

دیار غریب





فصل اول  
جغرافیای گُردستان

## جغرافیای گُردستان

امروزه جغرافیا و مسائل مربوط به آن به یکی از موضوعات بسیار مهم مبدل شده است، تا حدی که منشأ بیش از نیمی از منازعات و جنگ و جدلهای جهان، همین مسائل جغرافیایی از جمله؛ تصاحب و تسلط بر زمین، آبها و آسمان است. البته این بدین معنا نیست که در گذشته چنین نبوده، بی‌گمان در ادوار مختلف تاریخی نیز، تصاحب و بهره‌برداری از منابع زیرزمینی، مزارع، آبها و جنگلها، سرمنشأ بروز بسیاری از تعارضات و مناقشات بوده است. اما آنچه امروزه به‌عینه شاهد آن هستیم این است که؛ جغرافیا به اسلحه‌ای سیاسی تبدیل شده و به‌تبع آن هم بر دامنه بحران و منازعات افزوده می‌شود. بدون شک ریشه‌ها و دلایل اصلی بروز چنین رویکرد و پدیده‌ای معطوف و مربوط است به محتوا و مضمون مفاهیم فلسفی و سبک زندگی مدرنیته‌ی سرمایه‌داری؛ زیرا برخورداری از جغرافیا را به یکی از فاکتورهای اصلی شناخت و هویت‌یابی ملت‌ها تبدیل کرده است. به‌عبارتی دیگر، شناسایی و اعتراف به وجود و هویت هر ملتی در سطح بین‌المللی را وابسته به وجود جغرافیای مختص به آن ملت نموده است. مدرنیته‌ی سرمایه‌داری به این مقوله اکتفا نکرده و برخورداری از وسعت زیاد جغرافیایی و منابع غنی انرژی طبیعی را به‌عنوان معیار قدرت و بزرگی ملت‌ها معرفی می‌کند. مسئله‌ی مهم‌تر این است که در چارچوب مدرنیته‌ی سرمایه‌داری امکان اینکه دو یا چند ملت به‌طور مشترک صاحب جغرافیای خاصی باشند وجود ندارد و لازم است که هر ملتی صاحب جغرافیایی مختص به خود باشد. این مقوله نیز باعث شده که اکثر ملت‌های جهان در تلاش برای گسترش جغرافیای خود باشند، دسترسی به آب‌های آزاد داشته باشند و مرزهای آبی خویش را افزایش دهند؛ همچنین سعی کنند که کنترل و بهره‌برداری از منابع انرژی طبیعی را تا حد ممکن و بدون شریک، به انحصار خویش درآورند. به‌طورقطع، اگر با دیدی واقع‌بینانه و منصفانه در مورد خودمان هم قضاوت کنیم، می‌بینیم که این مفاهیم و افکار در سطوح مختلف بر روی دیدگاه و مواضع همه ما نیز تأثیر نهاده است؛ این نیز باعث شده است که دولت‌های اشغالگر گُردستان، مستقیم و غیرمستقیم وجود کلیت جغرافیای گُردستان یا بخش زیادی از آن را انکار کنند. اتخاذ چنین رویکرد و سیاستی نیز سبب شده که بخش کثیری از جوامع عرب، فارس و ترک حتی حاضر به شنیدن نام گُردستان نبوده، و اعتراف به وجود سرزمینی به نام گُردستان را به‌مثابه‌ی پذیرش تجزیه‌ی کشورشان می‌پندارند. از سوی دیگر و در واکنش به چنین بینش و منشی، بسیاری از گُردها هم به ترسیم خیالی جغرافیای گُردستان می‌پردازند و مرزهای آن را تا دریای خزر، دریای سیاه و دریای سفید و خلیج فارس-عرب گسترش می‌دهند. علاوه بر آن، دیگر تنوعات ملی ساکن در گُردستان را به‌عنوان مهمانی محترم و نه به‌عنوان هموطن خویش می‌پندارند. بدون شک این نگرش نیز منازعات و تعارضات بر سر محدوده‌ی جغرافیایی را تعمیق و تشدید می‌کند. شاید در ذهن ما سؤالاتی از این





قبیل شکل بگیرند که؛ آیا در گذشته نیز چنین مقوله و مسئله‌ای وجود داشته است؟ نحوه‌ی تعامل و برخورد با مسائل جغرافیایی و سرزمینی چگونه بوده است؟ برخورد صحیح و منطقی با این موضوع چگونه باید باشد؟ مسلماً این مشکلات در گذشته نیز وجود داشته است، اما نه در سطح و دامنه‌ی دوران معاصر. مثلاً زمانی که یک امپراتوری جدید شکل گرفته، در تعامل با هویت تنوعات ملی موجود در مرزهایش، رویکردی انکارگرایانه در پیش نگرفته است. ایلات، قبایل، عشایر و حتی روستاهای مختلف اگرچه دارای ساختار و محدوده‌ی خاصی بوده‌اند؛ اما هویت و حقوق این تنوعات و ساختارها هیچ‌گاه منوط و وابسته به جغرافیای خاصی نبوده و در موارد زیادی ما شاهد آنیم که در یک گستره‌ی معینی از جغرافیای گُردستان، بیشتر از یک عشیره و قبیله بدون هیچ‌گونه مشکل خاصی و به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز به حیات خویش ادامه داده‌اند. حتی تا قرن هفده و هجده میلادی، تیره، عشیره و اتنسیته‌ها بنا به دلایل مختلفی از جمله؛ خشکسالی، شیوع بیماری، سیل و زلزله و یا هر علت دیگری، بدون تنش و بروز خشونت خاصی و با تکیه بر گفتگو، اقدام به تغییر محل سکونت و جغرافیای خویش نموده‌اند. در جوامع مختلف به این قضیه به‌عنوان یک پدیده‌ی معمولی و متعارف، نگریسته شده است. نگرشی این‌چنین حاکم بود که مالک و صاحب‌اختیار اصلی سرزمین‌ها و منابع، خدا و امپراتور هستند و جامعه یا قشر و ملت خاصی نمی‌توانند برای همیشه مالک سرزمین معینی باشند و جوامع دیگر را از آن محروم نمایند؛ اما همزمان با گسترش مدرنیته‌ی سرمایه‌داری، در خاورمیانه هم پدیده‌ی انحصار و ایجاد سند مالکیت دائمی برای زمین و روستاها رواج پیدا کرد، تا جایی که برای هر ملتی جغرافیای خاصی تعیین و اختصاص یافت و این امر باعث ایجاد و تشدید مشکلات عدیده‌ای برای مناطق مختلف از جمله خاورمیانه شد. این روند در چارچوب سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» و با پیمان‌نامه‌ی (سایکس-پیکو) فرموله شد؛ بنابراین ضرورت دارد که با خوانش و قرائت نوینی به تبیین و تشریح مقوله‌ی جغرافیا بپردازیم. «رهبر عبدالله اوجالان» در نتیجه‌ی تحقیقات و مطالعاتی عمیق و علمی، از برداشت و دیدگاه مدرنیته‌ی سرمایه‌داری نسبت به مقوله‌ی جغرافیا انتقاد می‌کند. ایشان بر این باورند که نباید فاکتور جغرافیایی را به‌عنوان یکی از معیارهای شناسایی و اعتراف به هویت ملت‌ها قلمداد کنیم، برای مثال ملت گُرد علی‌رغم اینکه سرزمین و هویتش مورد انکار قرار گرفته، اما در امر واقع موجودیت خود را به‌عنوان یک ملت به اثبات رسانده است. ایشان همچنین مفهوم «میهن مشترک» را به‌جای میهن تک‌ملتی و اتنیکی بکار می‌برد و در این رابطه معتقد است که «چندین ملت و فرم اجتماعی، بدون انکار یکدیگر می‌توانند در یک سرزمین مشترک زندگی کرده و باهم از آن محافظت کنند». از این دیدگاه مقوله‌ی جغرافیا به‌طورکلی و به‌ویژه جغرافیای گُردستان را مورد ارزیابی قرار می‌دهم. جغرافیایی که من از آن به‌عنوان گُردستان یاد می‌کنم، سرزمینی است که امروزه بخش بزرگی از ساکنانش را گُردها تشکیل می‌دهند و عموماً با نام گُردستان شناخته می‌شود. شاید به نظر برخی از گُردها ما حق خلق گُرد را نادیده می‌گیریم و به آن‌ها ظلم

می‌کنیم، و از سوی دیگر نیز سایر ملت‌ها و جوامع موجود در این سرزمین این رویکرد ما را زیاده‌روی بدانند. مسلماً قصد این را ندارم که جغرافیای مذکور را به‌عنوان ملک مختص به ملت گُرد معرفی کنم؛ زیرا این مسئله‌ای غیرقابل‌انکار و اغماض است که در این سرزمین نه تنها گُردها، بلکه تنوعات ملی و مذهبی گوناگونی وجود دارند و از آن‌هم دفاع و صیانت می‌کنند. از این‌رو، ابتدا اشاره‌ای به مختصات و موقعیت جغرافیایی گُردستان بر روی نقشه‌ی جهان داشته و در ادامه به نقش این سرزمین در طول تاریخ پرداخته و در نهایت هم، جغرافیا و دموگرافی کنونی گُردستان را مورد تبیین و تشریح قرار خواهیم داد.

### الف- مختصات و موقعیت جغرافیایی گُردستان

از طرفی به دلیل طرز تفکر و نوع نگاهی که بدان اشاره کردیم، و از طرفی دیگر چون در دوران معاصر گُردها قادر به تشکیل دولتی گُردی مستقل نبوده‌اند، سرزمین گُردستان در سطح بین‌المللی به‌عنوان جغرافیایی با مرزهای معین و مشخص به رسمیت شناخته نشده است. همین امر باعث شده که دیدگاه‌های مختلفی در رابطه با آن شکل بگیرد. برای مثال: از نظر دولت عراق، گُردستان منطقه‌ای خودمختار بوده که متشکل از استان‌های هُولر (اربیل)، دهوک و سلیمانیه است؛ این منطقه هم بخشی از جغرافیای کشور عراق بوده و عراق هم بخشی است از سرزمین عرب. از نگاه دولت ایران هم، گُردستان تنها شامل استان گُردستان به مرکزیت شهر سنندج است، این منطقه نیز تنها از نظر تقسیمات کشوری و اداری مجزا بوده و جز لاینفکی از گستره‌ی حکومتی ایران است. در اندیشه و ایدئولوژی حکومت‌های ترکیه و سوریه هم که اصلاً جغرافیایی به نام گُردستان وجود ندارد! اما بنا به حقایق و دلایل تاریخی - که در بخش‌های بعدی به آن خواهیم پرداخت - و همچنین واقعیت موجود، سرزمینی وسیع در قلب خاورمیانه وجود دارد که اغلب ساکنین آن را گُردها تشکیل می‌دهند و از دیرباز به نام گُردستان شناخته شده است.

بنابراین گُردستان سرزمینی است که در مرکز خاورمیانه قرار گرفته، مساحت آن (۴۵۰ الی ۵۰۰) هزار کیلومتر مربع است، بعد از جنگ چالدران در سال ۱۵۱۴ م به دو بخش تقسیم شده، بخش غربی تحت سیطره‌ی امپراتوری عثمانی قرار گرفته و بخش شرقی آن همچنان تحت حاکمیت امپراتوری صفوی باقی مانده است. بعداً در سال ۱۶۳۹ م و طی پیمان‌نامه‌ی «قصر شیرین» این تقسیم گُردستان بین دو امپراتوری، رسمیت یافته است. در قرن بیستم نیز بنابر پیمان‌نامه‌ی لوزان (۱۹۲۳/۷/۲۴ م) و پیمان آنکارا (۱۹۲۶/۶/۵ م)، گُردستان توسط ابرقدرت‌های جهانی بین هر چهار کشور ترکیه، ایران، عراق و سوریه تقسیم و مرز و محدوده‌های آن‌هم در ترسیم نقشه‌ی نوین جهانی در بروکسل مشخص و معین شد. به‌عبارتی دیگر و به گفته‌ی اسماعیل بیشکچی نویسنده‌ی نامدار، گُردستان از این تاریخ به بعد از موقعیت یک مستعمره‌ی منطقه‌ای و محلی خارج و مبدل به مستعمره‌ای جهانی شد. بگذریم، این مسئله موضوع این بخش از کتاب نیست، در این بخش بیشتر بر موقعیت



و مختصات جغرافیایی این سرزمین تمرکز می‌کنیم.

گُردستان از طرف شمال با کشور ارمنستان و در مناطق ارزنجان، ارزروم و سیواس با ترکیه و منطقه‌ی دریای سیاه هم‌جوار است و از طرف غرب هم از کوچگری به طرف مرعش و دیلوک، تا نزدیکی‌های دریای سفید امتداد پیدا می‌کند و با مناطق لازقیه، حلب، رقا و دیرالزور در سوریه هم‌مرز است. در امتداد جنوب هم در مناطق شنگال (سنجار)، موصل، مخمور، کرکوک، خرمتو، کوهستان حمرین تا مندلی و بدره و جسان با عراق هم‌مرز است. از جنوب که به طرف شرق حرکت کنیم، از جنوب ایلام به طرف جنوب شرق گُردستان با خوزستان و لرستان، در منطقه‌ی شمال شرق گُردستان نیز در مرز کرماشان و بخشی از سنندج و همدان با سرزمین فارس هم‌مرز است. از شمال شرق استان گُردستان به طرف ارومیه (آذربایجان غربی) با آذربایجان هم‌مرز است و تا مرز آذربایجان شوروی سابق امتداد پیدا می‌کند. بر اساس خطوط طول و عرض جغرافیایی، گُردستان در مدار (۳۱-۴۱) درجه‌ی عرض جغرافیایی و مدار (۳۶-۴۹) درجه‌ی شرق گرینویچ واقع شده است. به دلیل قرار گرفتن در چنین موقعیت جغرافیایی و وجود سلسله کوه‌های زاگرس و تورس در این منطقه، گُردستان از آب‌وهوایی فوق‌العاده و فصول چهارگانه برخوردار است. یعنی در گُردستان هر سال متشکل از چهار فصل مختلف است، نه همچون مناطق استوایی و نزدیک به دریاهاست که یک فصل دارند و نه همچون مناطق قطب شمال و جنوب است که تنها دو فصل دارند. از نظر سردی و گرمی هوا، اختلاف دمای هوا در گُردستان بسیار زیاد است. مثلاً در فصل تابستان و در مناطق جنوب شرق گُردستان مانند ایلام، در مناطقی مانند کرکوک و اربیل در جنوب و منطقه‌ی جزیره در غرب و منطقه‌ی ماردین و دیاربکر در شمال گُردستان، گرمای هوا بعضی مواقع به بیشتر از ۴۵ درجه‌ی سانتی‌گراد می‌رسد، اما در مناطقی از شمال شرق و منطقه‌ی سَرحد در شمال گُردستان، دمای هوا از ۳۰ درجه‌ی سانتی‌گراد بالاتر نمی‌رود. در فصل زمستان هم دمای هوای این منطقه به ۱۵ درجه‌ی سانتی‌گراد زیر صفر می‌رسد. برخورداری از چنین شرایط مساعد آب و هوایی، باعث شده که در چهار فصل سال و در مناطق مختلف گُردستان، بسیاری از محصولات و تنوعات گیاهی به شیوه‌ای طبیعی رشد کنند. زمین‌های حاصلخیز و منابع فراوان آب شیرین، زمینه‌ها و امکانات حیات را بسیار مساعد نموده. نزدیکی به دره‌ی (ریف) که تا سواحل دریای سرخ و رودخانه‌ی نیل امتداد یافته و آفریقا و آسیا را از طریق کانال سوئز به همدیگر وصل می‌کند، همچنین نزدیکی به منطقه‌ی آنادول و قفقاز که قاره‌های آفریقا، آسیا و اروپا را به همدیگر متصل می‌کند، باعث اهمیت یافتن فوق‌العاده‌ی این سرزمین در همه‌ی زمینه‌ها شده است.

به دلیل وسعت زیاد، در طلوع و غروب آفتاب مابین شرق و غرب گُردستان یک ساعت اختلاف وجود دارد. طلوع آفتاب در مناطقی از شرق گُردستان مانند؛ خرم‌آباد و بروجرد تقریباً ۳ ساعت و ۲۰ دقیقه قبل از گرینویچ و در نواحی مرعش و نزدیک به دریای سفید در شمال و غرب گُردستان، ۲ ساعت و ۲۰ دقیقه قبل از گرینویچ اتفاق می‌افتد. بخش بزرگی



از سلسله کوه‌های زاگرس و بخشی از سلسله‌ی تورس در چارچوب جغرافیای گُردستان قرار می‌گیرند. مرتفع‌ترین قله در گُردستان مربوط به کوه آگری (آارات) با ارتفاع (۵۱۶۸ م) است. در گُردستان دشت‌های حاصلخیز زیادی نیز وجود دارد از جمله: دشت حَران و جزیر در شمال و غرب گُردستان، دشت هَوَلر (اربیل)، شهرزور و گرمیان در جنوب، ماهیدشت و سوما در شرق گُردستان. قسمی از جغرافیای گُردستان هم از مناطق تپه‌ای تشکیل شده و بخشی هم به‌ویژه در جنوب گُردستان در حال تبدیل شدن به بیابان هستند. میزان بارش باران مابین (۳۰۰ میلیمتر) در نواحی کم‌باران تا (۲۰۰ میلیمتر) در مناطق کوهستانی و بارانی است. طولانی‌ترین رودخانه در گُردستان رودخانه‌ی فرات است با طول (۲۱۷۰) کیلومتر. بزرگ‌ترین دریاچه گُردستان، دریاچه اورمیه است با مساحت (۶۰۰۰) کیلومتر مربع و عمق (۶ الی ۱۵) متر، آب این دریاچه بسیار شور است و در سال‌های اخیر در خطر خشکی قرار گرفته است (بنابر آماري که در سال ۲۰۱۸ منتشر شده، نزدیک به ۶۰ درصد آب آن خشک شده است). از دریاچه‌های دیگر گُردستان می‌توان به دریاچه‌ی وان با مساحت (۳۷۶۵) کم) که عمق آن در برخی نقاط تا (۱۰۰ متر) می‌رسد و آب آن نیز شور است، اشاره کرد؛ همچنین دریاچه زریبار با مساحت (۷۷ کم) آب آن شیرین بوده و در مریوان واقع شده است. در مجموع این ویژگی‌ها زیبایی خاصی به این سرزمین بخشیده و از قدیم‌الایام به بهشت یا بهشت روی زمین مشهور است.

## ب- جغرافیای گُردستان در طول تاریخ

قبلاً اکثر مورخین بر این باور بودند که برای اولین بار اصطلاح گُردستان در اوایل هزاره‌ی دوم میلادی و در دوره‌ی حکومت سلجوقیان توسط سلطان سنجر سلجوقی استفاده شده است. سلطان سنجر بین سال‌های (۱۱۱۷-۱۱۵۷ م) حکومت کرد، در آن زمان که بخش اعظم گُردستان تحت کنترل وی بوده، مناطق همدان، دینور، (کرمیسین) کرماشان، شهرزور و سنگال را به‌عنوان مناطق کوهستانی و سرزمین گُردستان نام‌گذاری کرده است. لذا از این تاریخ به بعد، نام گُردستان وارد قاموس و نقشه‌ها شده است. به نقل از حمدالله مستوفی قزوینی، سلطان سنجر، برادرزاده‌اش یعنی شاه سلیمان را به‌عنوان حاکم این مناطق منصوب می‌کند، بر اساس همین منبع، باج و خراج سالانه این منطقه بالغ بر دو میلیون دینار طلا بوده است. مسلماً این محدوده، شامل تمامی جغرافیای گُردستان در آن زمان نبوده و تنها ۵ شهر و قصبه را دربرگرفته است، به‌عبارتی‌دیگر، می‌توان آن را با جغرافیای کنونی جنوب گُردستان و یا استان گُردستان در ایران مقایسه کرد.

با توجه به نتایج تحقیقات و منابع جدیدی که امروزه در دسترس قرار گرفته، معلوم شده که بیشتر از یک قرن پیش از سلطان سنجر سلجوقی، تاریخ‌نگار ارمنی «مادتیسوس اورهاتیسسی» اصطلاح گُردستان را به کار گرفته است؛ همچنین جغرافیاشناس «محمود کاشغری» در نقشه‌ای که در سال ۱۰۷۶ م ترسیم کرده، به سرزمین گُردستان اشاره و از آن





به‌عنوان «سرزمین گُردها» (الارض الاكراد) یاد کرده است. در همین رابطه موضوعی که لازم است آن را مورد توجه قرار دهیم این است که؛ تقریباً ۹۰۰ سال پیش توسط یکی از سلاطین ترک مسلمان، منطقه‌ای اداری به نام گُردستان تشکیل و به رسمیت شناخته شده است، علاوه بر این، در مدارک و اسناد مربوط به امپراتوری عثمانی در قرن نوزده، صریحاً از سرزمینی به نام گُردستان یاد شده است؛ اما امروزه بخش کثیری از حاکمان و سیاستمداران ترک که خود را مسلمان می‌نامند، با رویکردی انکارگرایانه نسبت موجودیت و هویت گُرد و گُردستان تعامل و برخورد می‌کنند. قطعاً لازم است که در مباحث و مقولات مربوط به این نامگذاری‌ها و تعیین محدوده‌ی جغرافیایی با حساسیت و دقت نظر برخورد کنیم، چون بعضی‌ها معتقدند که قبل از سلطان سنجر اصطلاح گُرد و گُردستان وجود نداشته و بعضی‌ها هم با استناد به این محدوده‌ی تعیین‌شده توسط وی، بر این باورند که مساحت و چارچوب مرزهای گُردستان همین قدر بوده و گُردها درصدد توسعه و گسترش مرزهای خویش هستند. مسلماً قصد افتادن در دام این مباحث حاشیه‌ای و غیرمنطقی را ندارم؛ زیرا هر کس با نگاهی گذرا به تاریخ می‌تواند به راحتی تشخیص دهد که چارچوب مرزهای جغرافیایی چه ملتی محدود شده و چه کسانی هم اقدام به گسترش مرزهای جغرافیایی خود نموده‌اند. آیا این اعراب نبودند که از شبه‌جزیره عربستان راهی گُردستان شدند و گُردها هم آن‌ها را در جغرافیای خویش پذیرفتند و حال به بخشی از مالکان و ساکنین این سرزمین مبدل شده‌اند؟ مگر نه اینکه فارس از جنوب ایران به مناطق زاگرس آمده و بخشی از گُردستان، امروزه به سکونتگاه و وطن آن‌ها تبدیل شده؟ همچنین آیا این ترک‌ها نبودند که از مرکز آسیا راهی گُردستان شدند و اکنون خود را مالک گُردستان تلقی می‌کنند و حتی معترف به موجودیت گُرد و گُردستان هم نیستند؟ آیا در طول تاریخ، گُردها غیر از کوچ‌های ناچاری ناشی از ظلم و ستم حاکمان بیگانه و یا بر مبنای روابط و تعاملات طبیعی و مسالمت‌آمیز، هیچ‌وقت مرزهای این جغرافیا را ترک کرده‌اند؟ بنابراین کسانی که ادعا می‌کنند گُردها قصد توسعه‌ی مرزها و گسترش جغرافیای خویش را داشته‌اند، اگر تنها بر پایه‌ی مدارک و اسناد تاریخی به قضاوت در این زمینه بپردازند، خواهند دید که این ادعاهای آنان چقدر واهی و وهمی هستند و بدهکار خواهند شد. در ادامه بنا به ضرورت اشاره‌ای کوتاه به چند سند تاریخی در این زمینه را کافی می‌بینیم.

اول: مورخ گُرد محمدامین زکی بیگ (۱۸۸۰ - ۱۹۴۸ م) در کتاب «گُرد و گُردستان» چنین می‌نویسد: «محملاً اصطلاح «گُرد» برگرفته از زبان آشوری باشد، آشوریان کلمات (کارود و گُرد) را در معنای قدرتمند و پهلوان بکار برده‌اند و در برخی از متون و منابع خویش از آن‌ها به‌عنوان ملت کوهستان‌ها یاد کرده‌اند.

دوم: بسیاری از نویسندگان، مورخین و سیاستمداران گُرد با تحقیق و استناد به منابع سومری، بابلی، آشوری، یونانی، فارسی و ارمنی، نمونه‌های بسیاری را در رابطه با وجه‌تسمیه و اصطلاح گُرد و گُردستان بیان می‌کنند که در اینجا به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنم. شماری



از نویسندگان بر این باورند که اصطلاح **گُرد** برگرفته از اصطلاح «گُرد» در زبان فارسی است که در شاهنامه‌ی فردوسی به معنای پهلوان به‌کار برده شده است. برخی از نویسندگان نژادپرست ترک هم می‌گویند: کلمه‌ی **گُرد** برگرفته از صدای کرت کرت در حین راه رفتن بر روی برف است و بر همین مبنا **گُردها** را ترک کوهی می‌خوانند. «**آداد نراری**» که در سال ۲۴۰۰ ق.م پادشاه «لگش» بوده، در یکی از متون مربوط به آن دوران از عشیره‌ی (کارد) نام می‌برد، بعضی‌ها با استناد به این نام، ریشه‌ی اصطلاح **گُرد** را به آن مربوط می‌دانند. در نمونه‌ای دیگر «**نارام سین**» پادشاه آکاد در سال ۲۲۰۰ ق. م طی فرمانی که بر روی خشت‌های گلی کشف شده، نوشته شده است، امیر (وَرَدَنَر) را به‌عنوان حاکم منطقه‌ای به نام (گُرده) در نزدیکی کرماشان امروزی منصوب می‌کند، برخی از نویسندگان هم معتقدند که اصطلاح **گُرد** برگرفته از آن است. «**شو بی لکمه**» پادشاه هیتیت هم در متون خود در سال ۱۳۷۰ ق.م از عشیره‌ای به نام **گُرده**-Gurde نام می‌برد و می‌گوید: این نام برگرفته از نام خدایشان (گیر یا گر) است. همچنین آشوریان در برخی از منابع خود از منطقه‌ای به نام (کارد) یاد می‌کنند و از نام‌های عشیره‌ی کورگیه، کورتی و ماد برای اشاره به ساکنین این منطقه استفاده کرده‌اند. ارمنی‌ها هم از نام‌های کاردوخ، کارداک، گُردوئین و گُردوچیغ برای نامگذاری این منطقه استفاده کرده‌اند. **هرودوت** از نام میدیا استفاده کرده، گزنفون (۴۲۷-۳۵۵ ق.م) که پزشک سپاه یونانیان و طرفدار کورش کوچک بوده، در جنگ علیه داریوش و بعد از شکست سپاهیان و کشته‌شدن فرماندهی آن‌ها، در بازگشت به فرماندهی و رهبری لشکریان انتخاب می‌شود، در معروف‌ترین اثر خود (آناباسیس) که شرح لشکرکشی کورش کوچک و برگشت ۱۰۰۰۰ سرباز یونانی (۴۰۱ ق.م) تحت راهنمایی وی است، از ملتی به نام (کاردو) بحث می‌کند که در اطراف شهر وان زندگی کرده و باعث دردسر و مشکلات برای آن‌ها شده‌اند، وی می‌گوید: نام پادشاه (کاردو) اروتاس بوده است. نویسنده‌ی اسکندرنامه، **آرستو ولسن** در مبحث رویارویی داریوش و اسکندر ذکر می‌کند که: داریوش لشکر ۶۰۰۰۰ نفریش را در منطقه‌ی (کارداک) مستقر کرده بود. همچنین می‌گوید: این عشیره در جنوب دریایچه‌ی وان ساکن بودند. در ادوار بعدی، یونانیان از اصطلاح **مزوپوتامیا** برای نامگذاری این منطقه استفاده کرده‌اند. در گذشته عرب‌ها هم از اصطلاح (بلاد مابین النهرین) و (بلاد الرافدین) که به معنای سرزمین میان دو رود است استفاده کرده‌اند. همچنین از نام (هلال الخصیب) نیز استفاده کرده‌اند که به معنای هلال حاصلخیز است. بدون شک جهت توضیح و تبیین وجه‌تسمیه و رگ و ریشه‌های اصطلاحات **گُرد** و **گُردستان** می‌توان به این مدارک و دلایل تاریخی استناد کرد.

**سوم:** در ادوار نزدیک‌تر هم نمونه‌های زیادی از مدارک و اسناد وجود دارد که واقعیت و حقیقت ملت **گُرد** و جغرافیای **گُردستان** را بیان می‌کنند، از آن جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد: در برخی از منابع تاریخی اشاره به شخصی شده به نام **جبابن گُردی** که یکی از اصحاب پیامبر اسلام بوده و فرزندش به نام (میمون) یکی از نویسندگان برجسته‌ی



جامعه‌ی مسلمانان بشمار می‌آید. دکتر مصطفی جواد رساله‌ی دکترایش (جایان القبيله المسیه الکردیه) در رابطه با گُردهای (جاوان) است که ماموستا هزار (عبدالرحمان شرفکندی) آن را به زبان کُردی ترجمه کرده است، وجود این اصطلاحات و نام‌ها، اثباتی است بر این ادعا که قبل از ظهور اسلام هم نام کُرد وجود داشته است. **ابوعلی حسن بن محمد مدائنی** (۷۵۴-۸۴۰ م) که یکی از نویسندگان نامدار اسلامی است، اولین نویسنده‌ای است که از گُردها بحث می‌کند. او در کتاب (قلاع الاکراد) از ورود اسلام به کُردستان و مقاومت و نبرد قلاع گُردها در برابر آن‌ها بحث می‌کند، معلوم است که در این کتاب اهمیت زیادی به گُردها داده شده؛ اما متأسفانه مفقود شده یا آن را از بین برده‌اند، ولی **ابوالحسن احمد بن یحیی** که شاگرد مدائنی بوده و در ۸۹۰ م فوت کرده است، در آثارش در رابطه با محتوا و اطلاعات موجود در این کتاب نقل‌قول‌های زیادی را بیان کرده است. **محمد بن جریر طبری**<sup>۱</sup> متوفی در ۹۲۳ م که یکی از نویسندگان برجسته‌ی دنیای اسلام است، در موارد زیادی از گُردها بحث می‌کند. در کل و با توجه به موارد ذکرشده، می‌توانیم چنین استنباط کنیم که به احتمال زیاد، اصطلاح کُرد برگرفته از یکی از اصطلاحات قدیمی قبل از میلاد بوده و بعد از میلاد به صورت نهایی «کُرد» تغییر شکل داده است. بعدها همزمان با ورود اسلام، عرب‌ها و ترک‌ها به این جغرافیا، در سده‌ی هفتم و هشتم اصطلاح ملت (شعب) خلق و «ستان» رواج پیدا کرده است. نامگذاری این سرزمین به کُردستان از طرف سلطان سنجر هم شاید به این دلیل باشد که وی تحت تأثیر فرهنگ آسیایی بوده و در مرکز آسیا هم کلمه‌ی (ستان) به‌عنوان پسوند برای نامگذاری سرزمین‌ها به نام ملت‌ها اضافه شده است، برای مثال می‌توان به نمونه‌های پاکستان، هندوستان، تاجیکستان و ... اشاره کرد. کُردستان هم نمونه‌ای است از این موارد که به معنای سرزمین گُردها است. علاوه بر این نباید فراموش کنیم که قبل از سلطان سنجر هم با استناد به مدارک و شواهد تاریخی می‌توان اثبات نمود که اصطلاح کُردستان جهت نامگذاری و اشاره به این

۱. به گزارش طبری، اردوان پادشاه اشکانی، اردشیر بابکان را به‌عنوان ساکن سیاه‌چادرهای گُردها خطاب می‌کند و به او می‌گوید که از منش و اخلاق خویش منحرف شده است. وی در جایی دیگر بیان می‌کند که تبار و نیای گُردها به اعراب برمی‌گردد و از نوادگان «سعسه بن نزار بن معد» از تبار غسانیان هستند. طبری از فیروزآبادی در آثار خویش ذکر کرده‌اند که اصل و نسب گُردها به کُرد بن عمرو بن موزیقیا برمی‌گردد و از طریق وی به یعروب بن قحطان و سام بن نوح می‌رسند. طبری در جایی دیگر هم بر این باور است که نیای گُردها به اسفندیار و منوچهر فارس برمی‌گردد. علی بن حسین مسعودی در کتاب (مروج الذهب)، معتقد است که گُردها از نسل کسانی هستند که آن‌ها را دیو نامیده‌اند که با کنیزان حضرت سلیمان هم‌پیمان شده و با آن‌ها ازدواج کرده‌اند. همین نویسنده در جایی دیگر نیز می‌گوید: گُردها از نسل همان جوانان نجات‌یافته از دست ضحاک هستند که قرار بود مغز سرشان را به مارهای وی بدهند. همین نویسنده در کتابی دیگر با عنوان (التنبه و الاشراف) می‌گوید: گُردها از نسل سعسه بن نزار بن معد بوده و از تبار غسانیان هستند. در جایی دیگر می‌گوید: گُردها از نوادگان اسفندیار و منوچهر هستند. فردوسی هم در یکی از اشعارش می‌گوید که از نوادگان نجات‌یافتگانی هستند که قرار بود مغز سرشان را به‌خورد مارهای ضحاک بدهند.



سرزمین کاربرد داشته است. مثلاً؛ مورخ ارمنی **مادتئوس اوهارتسیسی** که از اهالی روحا (اورفا) بوده در سده‌ی یازدهم و دوازدهم زیسته است، زمانی که حوادث مربوط اورفا در سال‌های (۱۰۳۰ و ۱۰۳۱ م) را بیان می‌کند، از زبان یکی از فرماندهان کُرد نقل می‌کند که گُردستان در وضعیتی وخیم و بحرانی قرارگرفته. کاربرد اصطلاح گُردستان در این تاریخ هم قریب به یک سده قبل از سلطان سنجر است. همان‌طور هم که قبلاً به آن اشاره کردیم این جغرافیا قبل از اینکه با نام گُردستان نامگذاری شود با نام‌های دیگری از جمله؛ گوتی، میتانی و ماد از آن یاد شده است. اکثر مورخین و خود گُردها هم از مادها به‌عنوان نیاکان و اجداد گُردهای امروزی یاد می‌کنند. بر اساس تحقیقات و پژوهش‌های علمی و باستان‌شناسی، این سرزمین نقش برجسته و بسزایی در تغییر و تحولات ادوار مختلف تاریخی ایفا نموده است که در بخش‌های بعدی به آن خواهیم پرداخت. از دوران سلطان سنجر تا دوران معاصر هم از طرف چندین نویسنده‌ی نامدار جهانی، گُردستان مورد توجه قرارگرفته و به موضوع تحقیقات و پژوهش‌های آنان تبدیل‌شده است که به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌کنم.

ابن اسیر جزیری (۱۱۴۰-۱۲۳۲ م) که یکی از مورخین اسلام است و در موصل سکونت داشته، در کتاب (الکامل فی التاریخ) از چند حادثه و سرگذشت مختلف دوران سلجوقیان در رابطه با گُردها بحث می‌کند. **سبتی ابن جوزی** متوفی در سال ۱۲۵۶ م در کتاب (مرآة الزمان) جنگ ملازگرد را با جزئیات کامل توضیح می‌دهد و اشاره به نقش گُردها در جنبش **بساسیری** می‌کند. همچنین به توضیح **تَمد ابراهیم ینال** از طغرل بیگ و همکاری و پشتیبانی گُردها از ینال و نقشی که در جنگ علیه روم داشته‌اند، می‌پردازد. **رشید الدین فضل‌الله همدانی** متوفی در سال ۱۳۱۸ م که یکی از مورخین در دوره‌ی مغول بوده، در کتاب (تاریخ المغول) چندین بار به نام گُردستان اشاره می‌کند. **مارکوپولو** جهانگرد و تاجر ایتالیای متوفی در سال ۱۳۲۳ م که در سال ۱۲۷۱ م به خاورمیانه سفر کرده، در نوشته‌هایش از گُرد و گُردستان بحث می‌کند. **حمدالله مستوفی قزوینی** متوفی در سال ۱۳۸۸ م در کتاب (نزهة القلوب) به گُردستان اشاره می‌کند و می‌گوید: گُردستان در آن زمان متشکل از ۱۶ ولایت اداری بوده که عبارتند از:

۱- الانی (هان) ۲. الشتر که قبلاً آتشگاه بوده ۳. بهار (مرکز منطقه‌ای بوده که سلطان سنجر سلجوقی آن را تشکیل داده و نزدیک همدان بوده است) ۴. حفیتان ۵. دربند تاج خاتون ۶. دربند زینکی ۷. دیزبیل ۸. دینور ۹. سلطان آباد چَمچَمال در کوهستان بیستون که در سده‌ی ۱۴ سلطان محمد خدابنده ملقب به «اوسجاتو» آن را بنیان نهاده. ۱۰. شهرزور که زور بن ضحاک آن را بنیاد نهاده است. ۱۱. کرماشان که پیشتر نام آن ( کرمیسن-قرمیسین) بوده. ۱۲. کُرد و خوشان که شامل دو روستای بزرگ بوده. ۱۳. کنگاور که به کاخ دزدان مشهور بوده ۱۴. ماهیدشت ۱۵. هرسین ۱۶. وَسطام. آشکار است که بخش بزرگی از این مناطق هم در محدوده‌ی جغرافیایی شرق گُردستان بوده و همان مناطقی هستند که قبلاً



سلطان سنجر از آن‌ها به‌عنوان گُردستان نام برده است.

ابن فضل‌الله عمّری متوفی در سال ۱۳۴۸ م سرزمین گُردها را مناطقی کوهستانی معرفی می‌کند و نام آن را «کوهستان‌های گُرد» گذاشته و قریب به ۲۰ ناحیه از آن را نامگذاری کرده است. ابن بطوته (۱۳۰۳-۱۳۷۷ م) در کتاب سفرنامه‌ی خویش در رابطه با شنگال (سنجار) چنین می‌نویسد: به شهر شنگال رسیدم، شهری با مزارع و باغات فراوان، منابع آب و محصولات بسیار، این شهر شبیه دمشق است. در ادامه می‌گوید: مردم این شهر گُرد و بسیار بخشنده و با جسارت هستند. ابن خلدون متوفی در ۱۴۰۵ م از کوهستان حمیرین که پیشتر با نام (بارما) شناخته شده، به‌عنوان کوهستان گُردها یاد می‌کند. یعقوبی مورخ هم از مناطق کوهستانی به‌عنوان میهن گُردهای خشن و بی‌رحم یاد می‌کند. ابن حوقل هم از مناطق کوهستانی به‌عنوان مأوا و مسکن زمستانی و تابستانی گُردها یاد می‌کند. فاروقی متوفی در ۱۱۷۶ م که مورخی اهل فارقین بوده و پدرش مسئول مالی (حسن کیف) در حکومت مروانیان بوده، در کتاب تاریخ آمد و میافارقین که به تاریخ فاروقی مشهور است، گزارشی از امیرنشین مروانی و حوادث آن زمان را ارائه می‌دهد. هیبت‌الله شیرازی، مبلغ فاطمیان و متوفی در سال ۱۰۷۷ م در کتاب خاطرات خود «السیره موه‌ئید فی الدین» گزارشی از حوادث و روایات مربوط به بعضی از امیران گُرد بساسیری ارائه می‌دهد. شرف‌خان بدلیسی (۱۵۴۳-۱۶۰۳ م) که امیر بدلیس بوده در کتاب «شرفنامه‌آ» که آن را در سال ۱۵۹۶ م به نگارش درآورده، به‌طور مفصل تاریخ خاندان و امیران (ماله میران) گُرد به‌طور کلی و به‌ویژه امیران بدلیس را بیان می‌کند. این کتاب یکی از منابع مهم و باارزش برای شرق‌شناسان در شناخت جامعه‌ی گُردستان بوده است. شرفخان اولین نویسنده‌ای است که محدوده‌ی جغرافیایی گُردستان را معین کرده و می‌گوید: ابتدای ولایت کردستان از کنار دریای هرمز است که بر ساحل دریای هند واقع شده و از آنجا به‌خط مستقیم کشیده می‌آید تا به ولایت ملاطیه و مرعش منتهی می‌گردد و در جانب شمالی این خط ولایت فارس و عراق عجم و آذربایجان و ارمن صغری و ارمن کبری است و طرف جنوبی او عراق عرب و موصل و دیاربکر افتاده. جهانگرد تُرک، اولیا چلبی متوفی در سال (۱۶۸۲ م) که در سال ۱۶۳۰ م به گُردستان سفر کرده در کتاب سفرنامه‌ی خویش از گُردستان نام می‌برد و نواحی؛ ارزروم، وان، حکاری و دیاربکر (آمد)، جزیره، آمدی، موصل، شهرزور و اردلان را به‌عنوان جغرافیای گُردستان معرفی می‌کند. ریچ، باسیلی نیکتین، مینورسکی، میجرسون، ادمونس و روزفیلد از برجسته‌ترین شرق‌شناسان و شخصیت‌هایی هستند که

۱- ابن حوقل می‌گوید: تبار و نیای گُردها به گُرد بن مارد بن عمرو می‌رسد.

۲- ملا محمود بایزیدی در سال ۱۸۵۸-۱۸۵۹ شرفنامه را به گُردی ترجمه و نسخه‌ی دستنویس آن اکنون در کتابخانه لینینگراد است.



درباره‌ی گرد و گردستان تحقیقات و پژوهش‌هایی را انجام داده و آثاری را در این زمینه به نگارش درآورده‌اند.

### ج- جغرافیا و دموگرافی کنونی گردستان

در بخش قبلی به جغرافیای طبیعی، وجه تسمیه و ریشه‌های نامگذاری گردستان پرداختیم، در این بخش سعی خواهیم کرد که به مقوله‌ی جغرافیای سیاسی و اداری و دموگرافی کنونی این سرزمین بپردازیم. لازم است که بار دیگر تأکید کنم که آمار و ارقامی که در اینجا ارائه می‌شوند، بخش کثیری از آن تخمینی و تقریبی هستند، زیرا این آمار و ارقام از سوی حکومت‌های اشغالگر گردستان یا قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی منتشر شده‌اند که مسلماً کاملاً موثق و مورد تأیید نیستند؛ زیرا آن‌ها مدام سعی در مینیمالیزه کردن و کوچک‌نمایی گرد و گردستان داشته‌اند و از طرفی دیگر هم، جامعه‌ی گردستان به دلیل اینکه هیچ‌گونه منفعتی از سرشماری و ارائه‌ی اطلاعات صحیح نبرده است، از همکاری و ارائه‌ی اطلاعات صحیح به مراکز و نهادهایی که درصدد جمع‌آوری داده و آگاهی در مورد آن‌ها بوده‌اند، امتناع کرده‌اند. به عبارتی دیگر؛ وجود این دیدگاه باعث شده که عدم همکاری خود کردها هم به یکی از دلایل نبود آمار و ارقامی واقعی مبدل شود. به‌هرحال، در اینجا سعی ما بر آن بوده که در برآوردها و ارائه‌ی آمار، از افراط دوری گزینیم و نزدیک به واقعیت باشیم. موضوع درخور تامل دیگر این است که دموگرافی کنونی گردستان در مقایسه با قرون گذشته بسیار تغییر کرده است، همین امر باعث شده برخی نواحی که در ۱۰۰ یا حتی ۷۰ سال گذشته به‌عنوان بخشی از سرزمین گردستان شناخته می‌شد، امروزه هویت گردستانی بودن آن‌ها کم‌رنگ‌تر شده است از جمله: در جنوب گردستان (بدره، جسان، شازبان و مرکز شهر موصل)، در شرق گردستان، همدان و در شمال گردستان، نواحی غرب مرعش، قوچگری (کوچگری) و دیلوک که تا اواسط سده‌ی گذشته بخش کثیری از ساکنین آن گرد بوده و به‌عنوان بخشی از سرزمین گردستان شناخته می‌شدند؛ اما به دلایل مختلف اکنون کردها در این مناطق اقلیت هستند. در مجموع این مبحث را می‌توانیم اینگونه بیان کنیم:

### الف: جغرافیای سیاسی و اداری گردستان

همان‌طور که قبلاً به آن اشاره کردیم مساحت گردستان تقریباً (۴۵۰-۵۰۰) هزار کیلومترمربع است. این مساحت از مساحت کنونی کشورهای عراق، سوریه و تمامی کشورهای عربی در آسیا، غیر از عربستان سعودی بیشتر است؛ نزدیک به مساحت کشور ترکیه البته بدون احتساب شمال گردستان. به بیانی دیگر؛ اگر گردستان سرزمینی مستقل و مجزا از کشورهای حاکم بر آن می‌بود، از نظر مساحت جغرافیایی، بعد از عربستان، ایران، مصر و ترکیه، پنجمین کشور بزرگ خاورمیانه از لحاظ جغرافیایی می‌بود. در کنار کردها که اکثریت



ساکنان این سرزمین را شکل می‌دهند، تنوعات ملی و اثنیکی دیگری هم وجود دارند. همچنین علاوه بر این سرزمین، گردها در مناطق مختلفی از منطقه و جهان حضور دارند که در بخش‌های بعدی به آن‌ها هم اشاره می‌کنیم. جغرافیای گُردستان از نظر سیاسی و اداری مابین هر چهار کشور ایران، ترکیه، سوریه و عراق تقسیم شده است. به همین خاطر است که می‌گویند گُردستان چهار بخش است، و بعضی از نویسندگان هم از اصطلاحات گُردستان ترکیه، گُردستان عراق، گُردستان سوریه و گُردستان ایران استفاده می‌کنند. اسماعیل بیشکچی هم می‌گوید: این قبیل اشخاص، جایی برای گُردستان گردها باقی نمی‌گذارند. برخی دیگر هم از اصطلاحات گُردستان شرق، گُردستان غرب، گُردستان شمال و گُردستان جنوب استفاده می‌کنند، اگرچه کاربرد این اصطلاح‌ها معطوف به شناخت و اعتراف به موجودیت گُردستان و حکومت‌های اشغالگر آن است؛ اما بازهم گُردستان نه به‌عنوان یک جغرافیا و هویت یکپارچه، بلکه به‌عنوان چهار گُردستان به آن نگریسته می‌شود و این هم باعث شده که مسئله‌ی گُرد به‌عنوان چهار مسئله‌ی مجزا از یکدیگر شناخته شود و این تقسیمات هم سبب تضعیف گردها و سخت‌تر شدن حل مسئله‌ی آن‌ها می‌شود. به‌همین خاطر من در اینجا از اصطلاحات شمال، جنوب، شرق و غرب گُردستان استفاده می‌کنم و هر جا منظورم تمامی و کلیت گُردستان باشد، تنها از اصطلاح «گُردستان» استفاده می‌کنم، به‌عبارتی دیگر، گُردستان و مسئله‌ی گُرد را به‌مثابه‌ی یک سرزمین و مسئله‌ای واحد در نظر می‌گیرم و آن‌ها را از هم مجزا نمی‌کنم.

## ۱. شمال گُردستان

شمال گُردستان بعد از «جنگ چالدران» در سال ۱۵۱۴ م، تحت سیطره‌ی حکومت عثمانی قرار گرفت و متعاقب «پیمان‌نامه‌ی لوزان» در سال ۱۹۲۳ م و «پیمان‌نامه‌ی آنکارا» در سال ۱۹۲۶ م به‌طور رسمی به جمهوری ترکیه الحاق شد. مساحت آن تقریباً (۲۲۵ الی ۲۶۰) هزار کیلومتر مربع است، یعنی نزدیک به نیمی از مساحت کل گُردستان و یک‌سوم مساحت خاک ترکیه. در زبان رسمی ترکیه، بخشی از آن به‌عنوان شرق آنادول، بخشی به جنوب شرق آنادول و بخشی هم به جنوب غرب آنادول شناخته می‌شود. بر اساس آخرین آمار سرشماری رسمی مربوط دوران عثمانی که در آرشيو اتحاد جماهیر شوروی سابق موجود است، آمار گردهای مسلمان در نواحی دیاربکر، العزیز، وان، بتلیس، ارزروم و سیواس ۷۹٪، ارمنی‌ها ۱۵/۵٪ و مابقی تنوعات دیگر ۴/۵٪ بوده است. در این سرشماری اشاره شده که جمعیت گردهای مسلمان (۳،۰۴۰،۸۹۱) نفر است، یعنی شمار گردهای ایزدی در این آمارگیری ثبت نشده است که با احتساب آن‌ها، جمعیت گردها از ۸۰٪ بیشتر می‌شد. اما بنابر سرشماری دیگری که در همان زمان توسط انگلیسی‌ها انجام شده، جمعیت گردها (۱،۸۸۷،۱۰۳) نفر ثبت شده، یعنی ۶۹٪ ساکنین، ۲۴٪ ارمنی و ۷٪ هم مسیحی بوده‌اند. طبق اطلاعات موجود در کتاب زرد، جمعیت گردها ۷۳/۵٪ یعنی (۲،۶۶۹،۳۸۶) نفر این منطقه، ارمنی‌ها ۱۸/۵٪ و اقلیت‌های دیگر هم ۷/۵٪ بوده‌اند. با استناد به این سه آمار مختلف،

معلوم می‌شود که گُردها در شمال گُردستان حداقل ۷۰٪ ساکنان آن را تشکیل داده‌اند و شمار آن‌ها از دو میلیون نفر کمتر نبوده است و اگر شمار دیگر گُردهای ساکن در ترکیه را به آن اضافه کنیم، شمار کل جمعیت گُردها در ترکیه‌ی آن زمان به حدود سه میلیون نفر رسیده است. این نیز اثباتی است بر این ادعا که می‌گویند در زمان تأسیس جمهوری ترکیه، گُردها یک‌سوم جمعیت آن کشور را تشکیل داده‌اند. در این میان مقوله‌ای که جلب توجه می‌کند این است که بنابر سرشماری سال ۱۹۵۵ م در این کشور که تا آن زمان سیاست آسمیلاسیون تمامی مناطق گُردستان را دربرنگرفته بود، بیشتر از ۱/۵ میلیون نفر در ترکیه وجود داشته‌اند که تنها قادر به تکلم به زبان گُردی بوده‌اند. به دلیل اینکه در این کشور، هویت و موجودیت گُردها مورد انکار قرار گرفته و در زمان سرشماری‌ها هیچ اشاره‌ای به هویت ملی تنوعات موجود نمی‌شود، اطلاع دقیقی از آمار و جمعیت گُردها در دسترس نیست. با در نظر گرفتن آمار منتشره توسط نهادهای غیرحکومتی و همچنین مدنظر قرار دادن سیاست‌هایی که حکومت در راستای انکار و امحای گُردها اعمال نموده است، می‌توانیم ادعا کنیم که اکنون بیشتر از ۲۰ میلیون گُرد در ترکیه زندگی می‌کنند و احتمالاً این میزان به بیشتر از ۲۵ میلیون نفر نیز برسد. در سرشماری رسمی حکومت در سال ۲۰۱۵ جمعیت کل ترکیه ۷۶ میلیون نفر بوده و اگر نسبت یک‌سوم را حساب کنیم، جمعیت گُردها تقریباً ۲۵ میلیون نفر است. در این زمینه دو مورد دیگر قابل توجه وجود دارد، یکی مربوط به آهنگ رشد جمعیت در میان گُردها نسبت به ترک‌ها است که با در نظر گرفتن این مورد، درصد گُردها نسبت تُرک‌ها بیشتر شده، اما با در نظر گرفتن مقوله سیاست‌های آسمیلاسیون و انتگراسیون حکومت ترکیه که تأثیر این مورد دوم را در واقعیت امروزی شمال گُردستان می‌توان به‌عینه مشاهده کرد، معادله‌ی موجود به نفع تُرک‌ها تمام می‌شود. به این دلیل بود که گفتم امروزه بیشتر از ۲۰ میلیون گُرد در ترکیه زندگی می‌کنند. مسلماً تمامی این گُردها همگی ساکن گُردستان نیستند. به دلیل اعمال سیاستی که در سال ۱۹۲۴ م حکومت ترکیه در چارچوب قوانین اصلاحات شرق در سال ۱۹۲۵، قانون اسکان اجباری در سال ۱۹۲۶ و قانون‌های ویژه‌ی (شماره ۱۸۸۴ در ۱۹۳۵/۱۱/۲۵ که مختص بود به تغییر دموگرافی منطقه‌ی درسیم و حومه آن) و عدم اهمیت‌دهی به گُردستان، شمار زیادی از گُردها مجبور به مهاجرت به کلان‌شهرهای ترکیه شده‌اند یا آن‌ها را به سایر نقاط ترکیه انتقال داده‌اند؛ از همین روست که امروزه استانبول به‌عنوان بزرگ‌ترین شهر گُردنشین شناخته می‌شود، زیرا بیشتر از سه میلیون گُرد در آن ساکن هستند. به‌طورکلی تقریباً یک‌سوم جمعیت گُردها در شهرهای ترکیه و اروپا زندگی می‌کنند و تنها دوسوم خلق گُرد در گُردستان زندگی می‌کنند. در تقسیمات سیاسی و اداری کنونی ترکیه از مجموع ۸۱ استان ترکیه، گُردها در ۲۵ استان شرق و جنوب شرق ترکیه تا نزدیکی‌ها دریای سفید، یا اکثریت ساکنان را تشکیل می‌دهند یا درصد زیادی از آن‌ها گُرد هستند. این همان محدوده‌ی جغرافیایی است که تا سال ۱۹۱۵ در حکومت عثمانی به‌عنوان گُردستان شناخته می‌شد و در اولین دوره‌ی مجلس کبیر ملت که به پیشاهنگی مصطفی کمال در مورخه







۱۹۲۰/۴/۲۳ م در آنکارا تشکیل شد، نمایندگان این مناطق که ۷۲ نفر از کل ۲۳۳ نفر بودند، به‌عنوان نمایندگان گُردستان شناخته می‌شدند. این استان‌ها متشکل از ۲۰۶ شهرستان و ۱۲۵۴۵ روستا بوده که در مجموع بیشتر از ۷۰٪ از شهر، شهرستان و روستاهای آن‌گردنشین هستند. مساحت کل این استان‌ها (۲۶۷۳۵۴) کیلومترمربع بوده است. همچنین تعدادی شهرستان، بخش و روستا در محدوده‌ی استان‌های انطاکیه، عثمانیه و آدانا وجود دارند که اگر مساحت آن‌ها را هم به این اضافه کنیم، بیشتر از ۲۷۰،۰۰۰ کیلومترمربع خواهد شد. اما به دلیل سیاست‌های آسمیلاسیون و انتگراسیون حکومت ترکیه، درصد گُردها در شمار زیادی از استان‌های غرب رودخانه‌ی فرات مانند: دیلوک (عنتاب)، گرگوم (مَرعش) و مَلدِی (ملاطیه)، سَمسور (آدیامان) و قوچگیری (سیواس) و از طرف شمال هم استان‌هایی همچون: ارزروم، ارزنجان و اردخان تا حد قابل‌توجهی کاهش پیدا کرده است. براساس سرشماری رسمی حکومت در سال (۲۰۰۰)، جمعیت این استان‌ها از کل جمعیت (۶۴،۲۵۲،۰۰۰) نفری ترکیه (۱۴،۵۰۳،۷۰۸) نفر بوده است. تقریباً یک‌چهارم این رقم از ملت‌های غیرگُرد بوده‌اند. بنابر آمارِی که در زمان انتخابات ریاست جمهوری ترکیه در ۲۰۱۴/۸/۱۰ منتشر شد، جمعیت ترکیه ۷۴ میلیون نفر ثبت شده و تخمین زده می‌شود که جمعیت گُردها در این نواحی بالغ‌بر ۱۷ میلیون نفر و در نواحی دیگر ترکیه، قریب به ۱۰ میلیون نفر بوده باشد. تقسیمات اداری استان‌های شمال گُردستان هم به شرح زیر است.

**آمد (دیاربکر)؛** یکی از شهرهای باستانی گُردستان است که تاریخ و پیشینه‌ی آن به هزاره‌ی دوم قبل از میلاد بازمی‌گردد، در زمان آشوریان و خصوصاً در ۱۳۰۰ ق.م به **آمد یا آمدآ** مشهور بوده و بعدها هم از آن به‌عنوان «آمدی رَش» (آمد سیاه) یاد شده است؛ زیرا در معماری و ساخت مناطق مسکونی آن از سنگ‌های سیاهی که از منطقه‌ی قَراجداغ (قره‌داغ) آورده شده بودند، استفاده شده بود. در زمان ورود اعراب و حکومت اسلامی به «دیارِ بَکر» و بعدها هم به دیاربکر تغییر نام داده است. امروزه در میان مردم گُردستان به نام «آمد» شناخته می‌شود و در اسناد و مدارک رسمی حکومتی هم نام آن دیاربکر است. گُردها از آمد به‌عنوان پایتخت گُردستان بزرگ یاد می‌کنند. این شهر همواره نقش بسزای در روند حوادث و تحولات تاریخی جامعه‌ی گُرد و سرزمین گُردستان داشته است. در قرن یازده، برای مدتی پایتخت مروانیان بوده. اکثراً این شهر را با برج‌وباروی تاریخی و استوار آن (که بعد از دیوار چین دومین دیوار و برج‌وباروی بزرگ دنیا است)، و همچنین پل ده دروازه (ده چشمه) و هندوانه‌های بزرگش می‌شناسند. طبق آمار سرشماری نفوس سال ۲۰۰۵ جمعیت آن ۱،۳۶۲،۷۰۸ نفر بوده است، اکثر ساکنانش گُرد و به لهجه‌ی کرمانجی شمالی تکلم می‌کنند، شمار کمی هم در مناطق شمالی و شمال شرقی آن به لهجه‌ی دملکی تکلم می‌کنند. این استان داری ۱۳ شهرستان و ۱۸۴۴ روستا است. شهرستان‌های آن عبارتند از: بیسمل، سامکوس (چرموک)، چنار، چنگوش، پیران (دجله)، اگل، آرَخنی، هِن (هانلی)، کاراز، پاسور (قولپ)، لیجه، فارقین (سیلفان) و حَزْرُ.



آگری؛ شهری قدیمی است و پیشینه‌ی آن به دوران هوری‌ها برمی‌گردد و در زمان اورارتو از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده. این شهر به نام «قَره‌کوسه» نیز شناخته می‌شود. نام این شهر برگرفته از کوه آتشفشانی آگری در همان منطقه است. این شهر و حومه‌ی آن از سال ۱۹۲۷ الی ۱۹۳۰ نقشی مؤثر و مرکزی در روند مبارزات آزادی‌خواهی خلق گُرد داشته است. بر پایه‌ی سرشماری سال ۲۰۰۵ جمعیت ساکنین این استان ۵۲۸،۷۴۴ نفر بوده که اکثراً کورد و به لهجه‌ی کرمانجی شمالی تکلم می‌کنند. این استان دارای ۷ شهرستان و ۵۶۸ روستا است. اکثر روستاهای آن توسط حکومت ترکیه ویران شده‌اند. شهرستان‌های این استان عبارتند از: پانتوس، توتاک، هامور، الشکریت، تاشلیچای، دیادین و بایزید.

بدلیس (در زبان ترکی بتلیس)؛ نام این شهر برگرفته از نام یکی از فرماندهان اسکندر به نام «بدلیس» است که قلعه‌ای در این منطقه ساخته است. این شهر در دوران اورارتوها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. همچنین یکی از مراکز مهم دینی و اداری در هزاره‌ی دوم میلادی، به‌ویژه در قرون ۱۵ و ۱۶ و در دوران حکومت خاندان شرفخان بدلیسی بوده است. بر پایه‌ی سرشماری سال ۲۰۰۵ جمعیت این استان (۳۸۸،۶۷۸) نفر بوده که اکثریت ساکنین آن گُرد و به لهجه‌ی کرمانجی شمالی تکلم می‌کنند. این استان دارای ۶ شهرستان (تاتوان، موتکی، هیزان، گوریماک، خَلات و عادل جَواز) و ۳۳۷ روستا است.

چُولیک؛ تا سال ۱۹۳۶ با نام (چاپاکچور) شناخته می‌شد، در همان سال تبدیل به استان شد و نام آن را هم به «بینگول» تغییر دادند. در رابطه با وجه‌تسمیه‌ی بینگول دو روایت مختلف وجود دارد. به دلیل اینکه در این منطقه تعداد زیادی دریاچه (در زبان ترکی به معنی گول است) وجود دارد، نام آن را بینگول (هزار دریاچه) نهاده‌اند؛ اما روایتی دیگر هم در میان گُردها وجود دارد مبنی بر اینکه، در این منطقه گل‌های زیادی وجود دارد و در فصل بهار بوی آن‌ها در همه‌جا پیچیده می‌شود، به همین دلیل نام آن را بین‌گول که در زبان گُردی به معنی «بوی گل» است، نهاده‌اند. این استان دارای ۷ شهرستان و ۳۱۸ روستا است. شهرستان‌های آن عبارتند از: گنج، سولهان، کارلی اوا، آداکلی، یایلادره، کغی و یدیسو. طبق سرشماری سال ۲۰۰۵ جمعیت آن ۲۵۳،۷۳۹ نفر بوده و اکثر ساکنان آن گُرد و به لهجه دملکی تکلم می‌کنند.

درسیم؛ یکی از شهرهای تاریخی شمال گُردستان و از مراکز مهم علویان است. در سده‌های میانه برای مدتی پایتخت امیرنشین چَمشگرک بوده و بعد از تأسیس جمهوری ترکیه نقش مهم و برجسته‌ای در قیام و مقاومت‌های خلق گُرد ایفا نموده است. به دلیل همین قیام و مقاومت‌ها، با قتل‌عام بزرگی در سال ۱۹۳۷ الی ۱۹۳۸ مواجه شده است. مرکز این استان با نام (مامه‌کیا) نیز شناخته می‌شود، بعد از سرکوب قیام سیدرضا و مردم منطقه در سال‌های ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸، حکومت ترکیه نام درسیم را به تونجلی (مشت آهنین) تغییر داد. هدف، بیان این پیام بود که با مشت آهنین دروازه‌ی نقره‌ای و ضخیم گُردها





را شکستند. (درسیم در زبان گُردی به معنای دروازه‌ی نقره‌ای و ضخیم است). این استان دارای ۷ شهرستان و ۳۷۱ روستا است. شهرستان‌های آن عبارتند از: چَمَشگَرک (ملکشی)، خُوزات، مِزکر، قسله (ناظمیه)، پولور (آواچوخ-زَرَنک)، پرتَگه و پَلَموریه. برپایه‌ی سرشماری سال ۲۰۰۵ جمعیت این استان ۹۳۵۸۴ نفر بوده، گُردهای این منطقه به لهجه دملکی تکلم می‌کنند و پیرو آیین علوی هستند.

**دیلوک یا دوولوک؛** نام این استان هم برگرفته از نام قلعه‌ی «دیلوک» واقع در ضلع شمالی این شهر است. در شمال این قلعه نیز تپه‌ای به نام «گُرد تپه» وجود دارد که حکومت ترکیه آن را به «ترک تپه» و «دیلوک» را به «غازی عنتاب» تغییر داده است. دیلوک یکی از کلان‌شهرهای صنعتی ترکیه و شمال گُردستان است. این استان هم دارای ۹ شهرستان و ۴۹۴ روستا است. شهرستان‌های آن عبارتند از: گَل (اربان)، اصلاحیه، گرگامش (کارکامش)، یلقیس (نزیب)، کومرلحه (نورداخ)، تخ‌بشار (اوغوز علی)، چن‌چن (چین‌گو)، آلبان (شهید کامل) و مژماخور (شاهین بی). برپایه‌ی سرشماری سال ۲۰۰۵، جمعیت آن ۱،۲۸۵،۲۴۹ نفر است. گُردهای این استان هم به لهجه کرمانجی شمالی تکلم می‌کنند.

**خارپوت؛ (العزیز یا الازیغ)** این استان در شمال غربی رودخانه‌ی فرات قرار گرفته و نام آنهم برگرفته از قلعه‌ای به همین نام در این منطقه است. این استان دارای ۱۰ شهرستان است که عبارتند از: مباران (آریچاک)، آله‌کایا (خولامان)، مادَن، سورجی، باسکیل، گبان، پالو، کوانجیلر، قَره‌قوچان و آخن. طبق سرشماری سال ۲۰۰۵ جمعیت این استان ۵۶۹،۶۱۶ نفر بوده است. اکثریت ساکنین آن گُرد هستند که بخشی به لهجه کرمانجی شمالی و بخشی هم به لهجه دملکی تکلم می‌کنند.

**الیچ (باتمان)؛** این استان قدمت زیادی ندارد و یکی از مناطق نفت‌خیز است. دارای ۵ شهرستان و ۲۶۹ روستا است. شهرستان‌های آن عبارتند از: قوبین (بَشیری)، گرجوس (کرجوش)، حَسکیف (حسن‌کیف)، حَزو (قُزلوک)، قابل جَوَز (ساسون). برپایه‌ی سرشماری سال ۲۰۰۵ جمعیت این استان ۴۵۶،۷۳۴ نفر بوده است. گُردهای ساکن این استان اکثر مسلمان سنی‌مذهب و شمار کمی هم در منطقه‌ی بَشیری و حومه آن پیرو آیین ایزدی و همگی به لهجه کرمانجی شمالی تکلم می‌کنند.

**اردخان (اردهان)؛** این استان در سال ۱۹۹۲ ایجاد شد و در شمال شرقی شمال گُردستان واقع شده. دارای ۵ شهرستان و ۲۳۷ روستا است. شهرستان‌های آن عبارتند از: گَل، چلدر، هاناک، دامال و پوسوف. طبق سرشماری نفوس سال ۲۰۰۵ جمعیت آن برابر با ۱۳۳،۷۵۶ نفر بوده است. اکثر ساکنین آن گُرد و به لهجه‌ی کرمانجی شمالی تکلم می‌کنند. همچنین شمار قابل‌توجهی از تنوعات ملی و مذهبی غیرگُرد هم در آن ساکن هستند.

**ارزنجان؛** یکی از شهرهای قدیمی و قرارگرفته بر سر راه جاده‌ی ابریشم است. این استان

دارای ۸ شهرستان و ۵۳۴ روستا است، شهرستان‌های آن عبارتند از: تَرَجان، اُتلوک بلی، چایرلی، اُزملو، گمّاح، گرجانس (رَفاحیه) ایلچی و کمالیه. براساس سرشماری سال ۲۰۰۵ جمعیت ساکنین آن ۳۱۶،۸۴۱ نفر بوده. در سال‌های اخیر درصد گُردهای این استان به میزان قابل‌توجهی کاهش پیدا کرده است.

**ارزروم؛** بزرگترین شهر در منطقه‌ی شرق آنادول است که در دامنه‌ی کوه «پالاندوک» واقع شده است. پیدایش آن تقریباً به سال ۴۹۰۰ ق.م بازمی‌گردد. در مقاطع مختلف تاریخی تأثیر بسزای در تحولات سیاسی، نظامی، اجتماعی و فرهنگی منطقه داشته است. نام قدیمی آن «ارزن» بوده و بعدها به ارزروم تغییر پیدا کرده است. این استان دارای ۱۰۳۷ روستا و ۱۸ شهرستان است. شهرستان‌های آن عبارتند از: خنس، قَره‌چوبان، چات، تکمان (تاتوس)، قَره‌یاز (گوگس)، آسقله، ایلجیا، پاسنلر، کوپرکوی، خراسان، تورتوم، نارمان، بازاریلو، ئیسپر، اُزو دَره، اُلتو، شَن قایا و اُلور. طبق سرشماری نفوس سال ۲۰۰۵ جمعیت این استان برابر با ۹۳۷،۳۸۹ نفر بوده است. امروزه در مرکز و شهرستان‌های شمال و غرب این استان جمعیت گُردها تا حد زیادی کاهش پیدا کرده است.

**ایدر (ایغدِر)؛** از مراکز تاریخی و فرهنگی شمال گُردستان به‌شمار می‌رود و دارای آثار باستانی زیادی مربوط به دوران هوری- اورارتو- اسکیت، امپراتوری روم و اسلامی است. این شهر در شرق کوهستان «آگری» واقع شده و با کشور ارمنستان هم‌مرز است. دارای ۳ شهرستان (اُزلوجه، قره‌قوینلو، اَرالق) و ۱۵۷ روستا است. بر پایه‌ی سرشماری سال ۲۰۰۵ جمعیت آن برابر با ۱۶۸،۸۳۴ نفر بوده است.

**مَلدی (مَلطیه)؛** شهری قدیمی است که از دیرباز در مسیر راه‌های تجاری قرار گرفته است. در سال ۱۰۰۰ ق.م ساکنان آن به «میلیدی» مشهور بوده‌اند و نام این شهر هم برگرفته از نام همان مردم است. شهرستان‌های این استان عبارتند از: اَچقه‌داغ، عرب‌گیر، ارگوان، بطال غازی، دارنده، دوغان شهر، دوغان یول، حکیم‌خان، قلعه، کولونجاک، ملاطیه، پوتورگه، یازی‌خان و یشیل‌یورت. طبق سرشماری سال ۲۰۰۵ جمعیت ساکنین آن ۸۵۳،۶۵۸ نفر بوده. در سال‌های اخیر گُردها در این استان به اقلیت تبدیل شده‌اند.

**مردین (ماردین)؛** شهری قدیمی و دارای آثار باستانی زیادی است. پیدایش آن به دوران قبل از آشوریان بازمی‌گردد. در متون و روایات تاریخی مربوط به این شهر، نام «قلعه‌ی مارد» بسیار مطرح می‌شود، نام «مارد» هم برگرفته از نام مردمی است که در هزاره‌ی دوم قبل از میلاد در این منطقه زیسته‌اند. نام این شهر در زبان گُردی «مردین» است. فارس‌ها نام آن را به «مارده»، رومی‌ها به «ماردیا» و عرب‌ها هم به «ماردین» تغییر داده‌اند. این استان دارای ۹ شهرستان و ۵۶۸ روستا است. شهرستان‌های آن عبارتند از: گریوران (دارگچیت)، دِرک، کوسر (قزل‌تپه)، شَمَرخ (مازی‌داغ)، میدیاد، نصیبین، مَه‌سَرِت (عمرلی)، سَتور (ساوور) و رشمل (یشیللی). بر پایه‌ی سرشماری سال ۲۰۰۵ جمعیت این استان برابر با ۷۰۵،۰۹۸ نفر



بوده است. اکثریت ساکنان آن گُرد و به لهجه‌ی کرمانجی شمالی تکلم می‌کنند. شمار کمی از گُردهای ایزدی هم در این استان زندگی می‌کنند. علاوه بر گُردها، آشوری، سریانی و عرب هم در این استان زندگی می‌کنند.

**موش؛** پیشینه و پیدایش آن به زمان اورارتوها بازمی‌گردد. تنباکو و نوعی از قماش که در زبان گُردی به آن «ریشال» می‌گویند دو تا از محصولات مشهور و با کیفیت این شهر هستند. نام این شهر برگرفته از نام قوم «موشکو» یا «موسکو» است که بر پایه‌ی اطلاعات مربوط به متون آشوری در هزاره‌ی اول قبل از میلاد در این منطقه زندگی کرده‌اند. هوای آن در فصل زمستان بسیار مه‌آلود است و موش در زبان ارمنی هم به معنای «مه» و «هوای مه‌آلود» است. این استان دارای ۵ شهرستان و ۳۶۰ روستا است. شهرستان‌های آن عبارتند از: حَسکوی، قورقود، بولانق، گمگم (وارتو) و ملازگرد. بر پایه‌ی سرشماری سال ۲۰۰۵ جمعیت ساکنین آن ۴۵۳،۶۵۴ نفر بوده است. اکثریت ساکنان آن گُرد و به لهجه‌ی کرمانجی شمالی و شمار کمی هم به لهجه‌ی دملکی تکلم می‌کنند.

**قارص؛** این استان سردترین منطقه‌ی گُردستان و هم‌مرز با کشور ارمنستان است. قدیمی‌ترین آثار زندگی انسان در این منطقه به ۸۰۰۰ ق.م بازمی‌گردد. این استان دارای ۷ شهرستان و ۳۸۲ روستا است. شهرستان‌های آن عبارتند از: کاغزمان، ساری قامش، دیگور، سلیم، آق یاقا، آریپچای و سوسوز. بر پایه‌ی سرشماری نفوس در سال ۲۰۰۵ جمعیت آن برابر با ۳۲۵،۰۱۶ نفر بوده است.

**رَها (روها- اورفا)؛** این شهر یکی از قدیمی‌ترین شهرهای جهان است. اثر تاریخی «خراب رَشک» که در بخش شرقی این شهر واقع شده، یکی از قدیمی‌ترین مناطق یکجانشینی انسان به‌شمار می‌رود و در حال حاضر مورد کاوش و تحقیقات باستانشناسی قرار دارد. این شهر زمانی مرکز حکومت خاندان «اور» بوده، بر همین اساس برخی از نویسندگان و محققان نام اورفا را برگرفته از نام این خاندان می‌دانند. این شهر در محدوده‌ی دشت «حران» قرار دارد و محل زندگی حضرت ابراهیم بوده است. همچنین به این شهر لقب شهر پیامبران را داده‌اند. این استان دارای ۱۰ شهرستان و ۱۰۷۸ روستا است. شهرستان‌های آن عبارتند از: کانی غَزالان ( آقچه قَلا)، پرسوس (سروج)، هَواک (بوز اَوا)، سَریکانی (جیلان پَنار)، خَلَفَتی، هاران، جورِن رَش (حیلوان)، سیوَرک (سِوَرگ- سوورک)، پَرچوگ (بیرجک) و ویرانشهر. بر پایه‌ی سرشماری نفوس سال ۲۰۰۵ شمار ساکنان این استان ۱،۴۴۳،۴۲۲ نفر بوده است.

**سَمسور (آدیامان)؛** نام این شهر در زمان عثمانی «حسن شور» بوده و بیشتر به خاطر وجود آثار باستانی کوهستان نمرود معروف است. این استان دارای ۸ شهرستان و ۳۹۵ روستا است. شهرستان‌های آن عبارتند از: پَسنی (بَسنه)، چلیکان، آلدوش (گَرگَر)، سَرگول (گولباشی)، کولیک (قَحطا)، سَمیساد (سامسان)، سنجق و توت. طبق سرشماری سال ۲۰۰۵ جمعیت این



استان هم ۶۲۳،۸۱۱ نفر بوده است.

**سیرت (سیرت):** در دوران ورود اسلام با نام «سعرت» شناخته شده و نام امروزی آن هم برگرفته از آن است. این استان دارای ۶ شهرستان و ۲۷۴ روستا است. شهرستان‌های آن عبارتند از: تیلو (آیدینلار)، هویل (بایکان)، ده (اروخ)، مسریچ (گردلان-گرد آلان)، خسخر (پرواری) و شیروان (کوفرا-شیروان). بر پایه‌ی سرشماری سال ۲۰۰۵ جمعیت ساکنین آن (۲۶۳،۶۷۶) نفر بوده است. اکثریت ساکنان آن گُرد و شمار قابل‌توجهی هم عرب هستند.

**شِرناخ:** این شهر در نزدیکی کوهستان «جودی» واقع شده و به شهر «نوح» معروف است. برخی نام آن را برگرفته از نام «شهر نوح» می‌دانند. این استان دارای ۶ شهرستان و ۲۳۰ روستا است. شهرستان‌های آن عبارتند از: الک (بیت الشبَاب)، جزیر (جزر)، باس (گوچلو قوناخ)، هَزَخ (ادل)، سلویپی و قَلبان (ألودره). بر پایه‌ی سرشماری سال ۲۰۰۵ جمعیت آن ۳۵۳،۱۹۷ نفر بوده است.

**وان؛** شهری قدیمی است و در آثار و متون مربوط به دوران هوری‌ها، میثانی‌ها و اورارتوها بسیار به نام آن اشاره شده است. نام قدیمی آن «توشبا» بوده و بعدها به «واین» که نام یکی از شخصیت‌های معروف اورارتو بوده، تغییر کرده است، بعدها آشوریان هم نام آن را به «نابری» تغییر داده‌اند. این شهر از شمال و غرب به دریاچه وان و از شرق به کوه‌های مرتفع سیاهکوه و ارک و از جنوب به کوه آرتوس منتهی است. عمده‌ی شهرت جهانی این شهر به دلیل وجود گربه‌های سفید پشمالو با چشم آبی و زرد است. این استان دارای ۱۱ شهرستان و ۵۷۸ روستا است. شهرستان‌های آن عبارتند از: موکس (باخچه سرای)، الباک (باشقلا)، بایزآغا (ابخ-چالدران)، شاخ (ساتاخ-چه‌تاخ)، ارَمَتان (ادرمید)، اردش (ارجش)، وستان (گواش)، پاییزآوا (خاوشور-گورپنار)، بگری (مورادیه)، ابخ (قرقلی-اوزالپ) و سِر (محمودیه). بر پایه‌ی سرشماری سال ۲۰۰۵ جمعیت این استان ۸۷۷،۵۲۴ نفر بوده است.

**جوله‌مِرگ (حکاری-خاکاری):** مرکز استان حکاری شهر جوله‌مِرگ است، نام حکاری از نام میرنشین حکاری گرفته شده. منطقه‌ای کوهستانی است که از شرق با آذربایجان غربی و شهرستان ارومیه، از غرب با استان شِرناخ، از شمال با استان وان و از جنوب هم با جنوب گُردستان هم‌جوار است. این استان دارای ۳ شهرستان (گُور (یوکسک‌اوا)، شَمزینان یا شم‌دینلی، چَل یا چکورجا) و ۱۲۷ روستا است. طبق سرشماری سال ۲۰۰۵ جمعیت این استان ۲۳۶،۵۸۱ نفر بوده است.

**مرعش (گرگوم):** مرز شمال و آنادول و دریایی سفید را به مهم متصل می‌کند. اکثریت ساکنین آن از گُردهای علوی هستند، دولت‌های مختلف ترکیه مدام در تلاش برای تغییر دموگرافی آن بوده‌اند. در سال ۱۹۷۸ حکومت ترکیه قتل‌عام بزرگی را در این منطقه مرتکب شد که آوارگی شمار زیادی از ساکنان آن را به دنبال داشت. این استان دارای ۹ شهرستان و



۴۷۶ روستا است. شهرستان‌های آن عبارتند از: پازارجک، (گرد) ترک اوغلو، آندرن، چاغلایان، جرت، نورحق، البستان، اکین اوز، آواشین و گوکسون. طبق سرشماری نفوس سال ۲۰۰۵ جمعیت این استان هم ۱،۰۰۲،۳۸۴ نفر است.

**قوچگیری (سواز- سیواس):** این منطقه با قیام قوچگیری که در سده‌ی بیستم در آن به‌وقوع پیوست شناخته می‌شود. استان سیواس دارای ۱۶ شهرستان و ۱۲۳۵ روستا است. شهرستان‌های آن عبارتند از: کویل‌حسار، سوشه‌ری، زارا (قوچگیری)، کامیل آوا (ایمرانلی)، هافیک، بیلدیزالی، شارقشلا، گم‌رک، کانگال، گورون، دیوریغی، دوغان‌شار، گول‌اورفا، آلتین‌یابلا، اولاش و آکینجیلار. بر پایه‌ی سرشماری سال ۲۰۰۵ جمعیت ساکنان آن ۷۵۵،۰۹۱ نفر بوده. گردهای این منطقه پیرو آیین علوی هستند.

استان کیلیس؛ منطقه‌ای تاریخی است و با شهر عفرین در غرب گُردستان هم‌مرز است. جایگاه و موقعیت مهمی در طول تاریخ داشته و دارای حکومتی محلی (امیرنشین) مختص به خود بوده. مدت مدیدی گردهای ایزدی و دورزی‌ها در این منطقه حکمرانی کرده‌اند. دارای ۳ شهرستان (البیلی، پولات‌الی و موسا‌بیلی) و ۱۳۶ روستا است. بر اساس سرشماری سال ۲۰۰۵ جمعیت آن ۱۱۴،۷۲۴ نفر بوده است.



## ۲. شرق گُردستان

همزمان با تأسیس امپراتوری صفوی در ۱۵۰۱ م، شرق گُردستان تحت سلطه‌ی این حکومت قرار گرفته و متعاقب جنگ چالدران و با امضای پیمان‌نامه‌ی قصرشیرین در سال ۱۶۳۹ م، این حاکمیت رسمیت پیدا کرده است. در قرن بیستم و بعد از دیزاین دوباره‌ی نظام جهانی، این وضعیت همچنان ادامه داشته است. همجواری با ملت فارس و قرارگرفتن تحت سیطره‌ی دولت‌های مختلف ایرانی برای مدتی مدید، سبب شده است که به‌مراتب تعاملات و ارتباطات خود با فرهنگ آریایی را حفظ و تعمیق بخشد؛ همچنین تأثیر بسزای در فرایند نظام حکمرانی ایرانی داشته باشد. این بخش از گُردستان از نظر وسعت جغرافیایی و جمعیت، دومین بخش بزرگ گُردستان است. مساحت چهار استان گُردستان، ایلام، آذربایجان غربی و کرمانشاه برابر است با ۱۲۵ هزار کیلومترمربع. با احتساب مساحت استان‌های لرستان، چهارمحال و بختیاری و کهگیلویه و بویر احمد که اکثریت ساکنان این سه استان هم از کورده‌های لُر هستند و همچنین مناطق گُردنشین استان همدان (نهاوند، تویسرکان، ملایر و بهار و اسدآباد)، این رقم به ۱۷۵ هزار کیلومترمربع می‌رسد.

همواره حکومت‌ها و دولت‌های مختلف حاکم بر ایران در راستای ترویج و تعمیق تفکر پان‌ایرانیسمی و شیعه‌گرایی، اقدام به تفرقه‌افکنی، سرکوب و کنترل خلق‌های ایران نموده‌اند. اعمال این سیاست‌ها باعث شده است که بخشی از لرها، گُرد بودن خود را انکار کرده و بدین ترتیب شکاف و فاصله‌ای بین این دو به وجود آید. مسلماً ضعف و کاستی‌های جنبش گُردی و محدود ماندن در مناطقی خاص از جغرافیای گُردستان در سده‌ی بیستم، سبب شده است که حاکمان ایران، در راستای تشدید و تعمیق هرچه بیشتر این سیاست‌ها اقدام کنند. هم‌اکنون برخی از تاریخ‌نگاران پان‌ایرانیست و حتی لُر هم معتقدند که لُر و گُرد دو ملت متفاوت بوده و سعی در تعمیق شکاف به‌وجود آمده دارند. این در حالی است که لرستان قدیمی‌ترین سرزمین و مأوای گُردها بوده و لُرها هم تا دوران «بهلول یا بالول مایی» و «بابا سرهنگ دودان» خود را نجات‌دهنده و احیاکننده‌ی آیین و فرهنگ گُردها می‌دانند. لازم به ذکر است که غیر از مناطق شرق گُردستان، شمار قابل‌توجهی از گُردها در خراسان و شمال ایران هم زندگی می‌کنند. استان‌های عمدتاً گُردنشین عبارتند از: ایلام، کرمانشاه، گُردستان و آذربایجان غربی. استان‌های عمدتاً لُرنشین هم عبارتند از: چهارمحال بختیاری، کهگیلویه و بویراحمد و لرستان. همچنین بخشی از ساکنان مناطقی از استان همدان و خوزستان هم لُر و گُرد هستند، در مناطقی از شمال خراسان بزرگ (استان خراسان شمالی) هم اکثریت ساکنان شهرهای؛ قوچان و شیروان گُرد هستند. بر پایه‌ی سرشماری نفوس سال ۲۰۰۷ جمعیت کل ایران ۷۱،۲۴۳،۰۰۰ نفر بوده که از این مجموع، تقریباً ۱۵ الی ۱۷ میلیون نفر گُرد و لُر بوده‌اند.



## محدوده‌ی جغرافیایی شرق گُردستان از نظر تقسیمات کشوری و اداری

استان گُردستان: مرکز این استان شهر تاریخی سنندج (به‌گُردی: سَنه، کورسان) است. نام این شهر برگرفته از نام قلعه‌ای تاریخی به نام «سَنه» است، در دوران گذشته نیز اکثراً اصطلاح «دژ» به معنای قلعه بکاربرده شده و از همین رو، این شهر به «سَنه‌دژ» معروف شده که با گذشت زمان به سَنه تغییر پیدا کرده است. در قرن هفدهم و از سال ۱۶۳۶ م تا قرن نوزدهم، پایتخت امیرنشین اردلان بوده است. شهرستان‌های این استان عبارتند از: بانه، بیجار، دهگلان، دیواندره، سروآباد، سقز، سنندج، قروه، کامیاران و مریوان. اکثریت ساکنان این استان گُرد سنی‌مذهب بوده و به لهجه‌ی اردلانی تکلم می‌کنند؛ همچنین شمار کمی از ساکنان آن به هورامی، کلهری و بابانی تکلم می‌کنند.

استان کرماشان (کریمیسین): یکی از شهرهای تاریخی و کهن گُردستان و ایران است که در اعصار گذشته به نام «کریمیسین» شناخته شده است. در دوران نظام شاهنشاهی سعی کردند نام آن را به «کرمانشاه» تغییر دهند که با مخالفت مردم مواجه شد، همچنین در دوران حکومت جمهوری اسلامی هم نام آن را به باختران تغییر دادند که باز هم با مخالفت مردم مواجه شد و دوباره آن را لغو کردند و هم‌اکنون با همان نام کرماشان شناخته می‌شود. یکی از کلان‌شهرهای ایران و شهری صنعتی است که مساحت آن ۲۴،۴۳۴ کیلومترمربع است. هم‌اکنون دارای ۱۰ شهرستان است که آن عبارتند از: اسلام‌آباد غرب، پاوه، جوانرود، سرپل‌ذهاب، سنقر، صحنه، قصر شیرین، کنگاور، گیلان غرب و هرسین. اکثر ساکنان این استان گُرد شیعه‌مذهب بوده و به لهجه‌ی کلهری تکلم می‌کنند، شمار کمی از ساکنان آن نیز به هورامی و جافی تکلم می‌کنند. بخشی کمی هم پیرو آیین یارسان و مسلمان سنی‌مذهب هستند.

استان ایلام: یکی از مناطق تاریخی گُردستان است که پیشینه و پیدایش آن به دوران «عیلامیان» در هزاره‌ی سوم ق.م بازمی‌گردد که در این مناطق حاکم بوده‌اند. ساکنان آن گُرد، شیعه‌مذهب و به لهجه‌ی کلهری تکلم می‌کنند. مساحت کل این استان ۱۹،۰۸۶ کیلومترمربع است. این استان دارای ۶ شهرستان به نام‌های زیر است: آبدانان، دره‌شهر، دهلران، چرداول، مهران و شیروان.

استان آذربایجان غربی: این استان در شمال شرق گُردستان واقع شده است. عمده‌ی شهرت آن به باغ‌های میوه و به‌ویژه باغ‌های سیب است. مساحت آن ۴۳،۶۶۰ کیلومترمربع و اکثریت ساکنان آن گُرد سنی‌مذهب هستند. همچنین درصد قابل‌توجهی از آذری‌ها، مخصوصاً در مراکز برخی از شهرستان‌ها ساکن هستند. شمار کمی از پیروان آیین یارسان نیز در این استان زندگی می‌کنند. گُردهای جنوب این استان به کرمانجی میانه (مُکریانی) و گُردهای مرکز و شمال آن هم به کرمانجی شمالی تکلم می‌کنند. آذری‌ها هم اکثریت شیعه‌مذهب و درصد کمی هم از پیروان آیین یارسان هستند. این استان دارای ۱۳ شهرستان است که عبارتند از:





شنو (اشنویه)، بوکان، پیرانشهر (خان)، چالدران، خوی، تکاب، سلماس، سردشت، شاهین‌دژ، ماکو، مهاباد، میاندوآب و نقده.

**استان لرستان:** این استان در شرق استان‌های کرمانشاه و ایلام واقع شده است. اکثریت ساکنان آن لر و لک و شیعه‌مذهب هستند. در گذشته با نام لرستان کوچک شناخته شده و مرکز آن شهر خرم‌آباد است، بنابر روایت نام این شهر برگرفته از نام خرم (همسر مزدک) و خرم‌دینان است. مساحت آن ۲۸،۵۵۹ کیلومترمربع است. این استان دارای ۸ شهرستان است که عبارتند از: ازنا، الیگودرز، بروجرذ، پلدختر، دورود، دلفان، سلسله و کوه‌دشت.

**استان چهارمحال و بختیاری:** این منطقه قبلاً به «لرستان بزرگ» معروف بوده، از سده‌ی ۱۲ تا سده‌ی ۱۵ حکومت‌های فضلوی و هزاراسب در این منطقه حکمرانی کرده‌اند. مرکز این استان شهرگرد است. ساکنان آن شیعه‌مذهب و از لرهای بختیاری هستند. این استان دارای ۵ شهرستان است که عبارتند از: بروجن، لردگان، فارسان، اردل، و کوهرنگ (چهل‌گرد).

**استان کهگیلویه و بویر احمد:** اکثر ساکنان این استان هم لر بختیاری و مامسنی و پیرو مذهب شیعه هستند. مرکز آن شهر یاسوج است. دارای چهار شهرستان به نام‌های کهگیلویه، بویر احمد، دنا و گچساران است.

### ۳. جنوب گُردستان

تا جنگ جهانی اول جنوب گُردستان بخشی بود از دولت عثمانی، بخش بزرگی از آن در محدوده‌ی ولایت موصل و مابقی هم در محدوده‌ی ولایت بغداد قرار می‌گرفت. همچون منطقه‌ی شمال گُردستان، مسئله‌ی جنوب گُردستان نیز تا سال ۱۹۲۶ لاینحل مانده بود. در این سال رسماً در محدوده‌ی کشور تازه‌تأسیس عراق قرار گرفت. مساحت کل این بخش از گُردستان با احتساب مناطق مورد مناقشه و خارج از محدوده‌ی حاکمیت حکومت اقلیم گُردستان، تقریباً ۸۶،۲۶۹ کیلومترمربع است. به‌عبارتی دیگر این مساحت شامل تمامی هر چهار استان کرکوک، اربیل، دهوک و سلیمانیه علاوه بر شماری از شهر و شهرستان‌های استان‌های موصل، صلاح‌الدین، دیاله و کوت است. دولت مرکزی عراق اکنون تنها استان‌های سلیمانیه، دهوک و هُولر (اربیل) را به‌عنوان گستره‌ی حکومت اقلیم گُردستان به‌رسمیت می‌شناسد؛ یعنی تقریباً نیمی از جغرافیای جنوب گُردستان که مساحت آن ۴۱،۹۳۹ کیلومترمربع است. سایر مناطق که در محدوده‌ی اقلیم گُردستان قرار ندارند و از طرف دولت مرکزی عراق به‌عنوان بخشی از سرزمین گُردستان شناخته نمی‌شوند، مساحت آن‌ها (۴۴۳۳۰) کیلومترمربع است. در قانون اساسی عراق از آن‌ها به‌عنوان مناطق مورد مناقشه و معطوف به ماده ۱۴۰ یاد می‌شود. جمعیت کل جنوب گُردستان بنابر آمار وزارت بازرگانی حکومت اقلیم در سال ۲۰۱۳، ۸،۵۶۹،۶۴۷ نفر و از این میزان قریب به یک میلیون و نیم از دیگر خلق‌های غیرگرد هستند. طبق همان آمار، ساکنین اقلیم گُردستان (۵،۱۶۹،۶۴۷)



نفر، و جمعیت مناطق مورد مناقشه هم ۳،۴۰۰،۰۰۰ نفر بوده است. حداقل بالغ بر یک میلیون نفر دیگر از گُردها هم در سایر مناطق مختلف عراق همچون؛ بغداد، موصل، دیاله، تکریت و سامرا زندگی می‌کنند. در کل می‌توان گفت که جمعیت گُردها در عراق چیزی بین ۷/۵ الی ۸ میلیون نفر است.

### تقسیمات اداری و سیاسی جنوب گُردستان به شرح زیر است:

**هَوَلِر (ارییل):** پایتخت اقلیم گُردستان و یکی از کهن‌ترین مناطقی است که در طول ۸ هزار سال گذشته سکونتگاه انسان بوده است. تاریخچه‌ی ساخت شهر و قلعه‌ی ارییل به ۴ تا ۵ هزار سال پیش بازمی‌گردد. در رابطه با وجه‌تسمیه، پیشینه و پیدایش این شهر چندین روایت مختلف وجود دارد. این شهر نزد آشوریان و اعراب با نام ارییل شناخته می‌شود و آشوریان معتقدند که ارییل برگرفته از «اربایلو» است که به معنای «چهار خداوند» و شهر چهار خداوند است. برخی نیز بر این باورند که ارییل دگرگون‌شده‌ی «آریل» و به معنای «سرزمین پل» است. زمانی شهرها را با نام خداوند‌های آنان نامگذاری می‌کردند و (پل یا بعل) خداوند شمال مزوپوتامیا بوده که در این شهر سکونت داشته است. در برهه‌های مختلف تاریخی، این شهر نقشی مهم و تأثیرگذار در روند تغییر و تحولات گوناگون ایفا نموده است. در قرن سیزدهم هولاکوخان چندین بار سعی کرده بود که این شهر را تسخیر نماید، اما هر بار با شکست سنگینی مواجه شده بود، به همین خاطر این شهر، به شهر شکست‌دهنده‌ی هولاکو معروف است. یکی دیگر از دلایل شهرت و آوازه این شهر تاریخی به خاطر وجود برج و باروی آن است. این استان دارای ۷ شهرستان به شرح زیر است: دشت‌هَوَلِر (بنسلاوه) - کوبه (کوی سنجاق)، چومان، رواندز، مرگسور، شَقلاوا، سوران (دیانا). بنابر آمار<sup>۱</sup> که در سال ۲۰۱۰ حکومت عراق در فرآیند انتخابات به آن استناد کرده بود، جمعیت این استان ۱،۵۳۲،۰۸۱ نفر بوده است. اکثریت ساکنان این استان گُرد و به لهجه کرمانجی میانی و شمار اندکی هم به کرمانجی شمالی تکلم می‌کنند. بیشتر گُردهای این استان سنی‌مذهب و درصد کمی هم پیرو آیین کاکه‌ای (کاکایی) هستند؛ همچنین در این استان اقلیت‌های آشوری، سُرّیانی، کلدانی، ارمنی، ترکمن و عرب نیز وجود دارند.

**استان سلیمانیه:** بنای جدید این شهر قدمت زیادی ندارد، در سال ۱۷۸۴ م توسط ابراهیم پاشای بابان بنا نهاده شده است. در رابطه با وجه‌تسمیه‌ی این شهر، برخی بر این باورند که به علت ارتباط و تعامل صمیمانه میان ابراهیم پاشا و سلیمان پاشا (والی بغداد) ابراهیم پاشا جهت ابراز ارادت و احترام خویش نسبت به وی، نام این شهر را سلیمانیه نهاده است. بنا بر روایتی دیگر؛ در زمان بنای این شهر مَهْری پیدا می‌شود که روی آن نام

۱- منظور آماری است که در جریان انتخابات سال ۲۰۱۰ به آن استناد شده، زیرا از سال ۱۹۸۷ به بعد در عراق سرشماری نفوس سراسری انجام نگرفته است.



سلیمان نوشته شده است و برخی هم معتقد بوده‌اند که مُهر سلطان سلیمان قانونی بوده و به‌همین دلیل نام این شهر را سلیمانیه نهاده‌اند. اما اکثریت مردم منطقه بر این باورند که نام این شهر برگرفته از نام سلیمان پاشای بابان است که در اواسط سده‌ی هجدهم قریب به ۱۵ سال امیر حکومت خاندان بابان بوده و در زمان زمامداری وی این امیرنشین ترقی و توسعه پیدا کرده است. در این شهر آثار و شواهدی مبنی بر زندگی انسان در ۶۰۰۰ سال قبل در آن کشف شده است. در گذشته بخشی بوده از محدوده‌ی جغرافیایی شهرزور و در روند مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی خلق گُرد به‌ویژه در ۲۰۰ سال اخیر دارای جایگاه و نقش بسزای بوده است. همین موضوع سبب شده که از سوی حکومت‌های مختلف مورد هجوم و حملات وحشیانه‌ی زیادی قرار گیرد. به خاطر این پیشینه‌ی مبارزاتی و انقلابی، به شهر «هه‌لمه‌ت و قوربانی- یورش و قربانی» معروف است. سلیمانیه پایتخت امیرنشین بابان و حکومت شیخ محمود بوده است. استان سلیمانیه دارای ۱۳ شهرستان به شرح زیر است: حلبچه<sup>۱</sup>، حلبچه جدید، سید صادق، پنجوین، کلار، کفری، دربندیخان، قره‌داغ، چمچمال، چوارتا، دوکان، رانیه و قَلادز. بر پایه‌ی آمار سال ۲۰۱۰ جمعیت ساکنان این استان ۱۷۸۴۸۵۳ نفر بوده است. اکثریت ساکنان آن گُرد و شمار کمی هم آشوری و کلدانی هستند. بیشتر گُردهای این استان به لهجه‌ی کرمانجی میانی و تعداد کمی هم به لهجه هورامی تکلم می‌کنند. اکثریت سنی‌مذهب و شمار کمی هم پیرو آیین کاکه‌ای هستند.

**استان دهوک:** در باب وجه‌تسمیه‌ی این شهر نیز چندین روایت مختلف وجود دارد، بنابر روایتی، زمانی باج و مالیات این شهر دو هوقه یا هوکه<sup>۲</sup> بوده که نام دهوک نیز برگرفته از (دو هوقه یا دو هوکه) است. این استان به دلیل برخورداری از مناظر زیبا و پکر به «دهوک رنگین» معروف است. قبلاً یکی از شهرستان‌های استان موصل بوده و در سال ۱۹۶۹ به استان تبدیل شده است. در سده‌های گذشته هم روستا و بخشی از امیرنشین بَهدینان و از توابع آمدی بوده است. این استان اکنون دارای ۶ شهرستان است که عبارتند از: زاخو، آمدی، سَمیل، آکر، بَرَدَرش و شیخان. بنابر آمار سال ۲۰۱۰ جمعیت این استان ۱۰۷۲۳۲۴ نفر بوده است. اکثریت ساکنان این استان گُرد سنی‌مذهب و به لهجه‌ی کرمانجی شمالی و شمار کمی هم به لهجه‌ی کرمانجی میانی تکلم می‌کنند. همچنین در این استان شمار کمی آشوری، سُرِیانی، ارمنی و عرب هم زندگی می‌کنند. شمار کمی از گُردهای این استان هم پیرو آیین «ایزدی» هستند.

**استان کرکوک:** یکی از شهرهای کهن و تاریخی گُردستان است، پیشینه و پیدایش آن به

۱- در سال ۲۰۱۴ حکومت اقلیم گُردستان تصمیم گرفت که حلبچه را به استان تبدیل کند، اما تاکنون تقسیمات اداری و سیاسی و نهادهای مدیریتی آن به تمامی معین و مشخص نشده است و حکومت مرکزی عراق هم آن را تأیید نکرده است.

۲- هوقه از یکاهای جرم قدیمی است.





هزاره‌ی سوم ق.م بازمی‌گردد. این شهر توسط گوتی‌ها بنا نهاده شده و برای مدتی هم پایتخت آن‌ها بوده است. قلعه‌ی معروف این شهر هم در همان زمان ساخته شده است. عمده‌ی شهرت این شهر به منابع نفتی آن است. تنوعات ملی و مذهبی زیادی در این استان زندگی می‌کنند، از جمله: کرد، عرب، ترکمن، آشوری، ارمنی و کلدانی. به دلیل برخورداری از منابع و غنای آن، حکومت‌های مرکزی عراق همواره سعی کرده‌اند که این استان را از جغرافیای جنوب‌گردستان مجزا کنند. در این راستا سیاست‌های نژادپرستانه و فاشیستی زیادی بر روی آن اعمال شده است. طبق آخرین آمار، جمعیت آن ۱۳۲۵۸۵۳ نفر بوده. این استان داری سه شهرستان (دوبز، تاوق و حویجه) است. اکثریت ساکنان این استان کرد و بخش زیادی از آن‌ها هم سنی‌مذهب و به کرمانجی میانی (گرمیانی) تکلم می‌کنند. شماری از گردهای پیرو آیین کاکه‌ای نیز در این استان زندگی می‌کنند.

برخی از مناطق گردنشین جنوب‌گردستان که بر پایه‌ی تقسیمات اداری و کشوری بخشی از دیگر استان‌های عراق بوده و در محدوده‌ی حکومت اقلیم‌گردستان قرار ندارند عبارتند از: شهرستان‌های سنگال (سنجار)، تل‌کیف، قره‌قوش (حمدانیه)، تلعفر در موصل و چندین بخش و دهستان دیگر که در محدوده‌ی استان نینوا قرار می‌گیرند، بر پایه‌ی آمار سال ۲۰۱۰ جمعیت استان موصل ۳،۱۰۶،۹۴۸ نفر بوده که بیشتر از یک‌سوم آن را گردها تشکیل داده‌اند. علاوه بر این، شهرستان‌های خرماتو در استان تکریت، خانقین، شازبان و مندلی در استان دیاله و بدره و جسان در استان کوت بخشی از محدوده‌ی جنوب‌گردستان هستند.

#### ۴- غرب‌گردستان

این بخش از گردستان هم مانند جنوب‌گردستان تا زمان جنگ جهانی اول بخشی بود از جغرافیای تحت حاکمیت امپراتوری عثمانی. بعد از پایان جنگ، از دولت عثمانی جدا و به کشور تازه‌تأسیس سوریه الحاق شد. جغرافیای غرب‌گردستان میان سه استان حسکه، رقا و حلب تقسیم شده است. شماری از گردها هم از دوران‌های گذشته تاکنون در دمشق زندگی می‌کنند. بنابر آمار موجود در رابطه با شهر و شهرستان‌های گردستانی، مساحت جغرافیای غرب‌گردستان چیزی قریب به ۲۵،۰۰۰ کیلومترمربع و جمعیت ساکنان آن بالغ بر ۳ میلیون نفر است. مساحت کل کشور سوریه ۱۸۵،۱۸۰ کیلومترمربع است و بر پایه‌ی آمار منتشره از سوی دولت این کشور در سال ۲۰۱۳، جمعیت ساکنان آن ۲۲،۴۵۷،۳۳۶ نفر بوده است. تاکنون حکومت سوریه گردها و گردستان را به رسمیت نشناخته و حتی شمار زیادی از گردهای این بخش گردستان و یا ساکن در سوریه، از حق داشتن شناسنامه‌ی سوریه‌ای محروم و به‌عنوان مهاجر با آن‌ها برخورد می‌شود.

#### تقسیمات اداری و سیاسی غرب‌گردستان به شرح زیر است:

استان حسکه: اکثریت ساکنان این استان کرد هستند. مرکز آن شهر حسکه است که تقریباً

۴۰٪ ساکنان آن گُرد و مابقی هم عرب، آشوری و سریانی هستند. قامشلو که بزرگترین شهرستان آن است به‌عنوان پایتخت غرب گُردستان شناخته می‌شود، این شهر نقش مهمی در روند مبارزات آزادی‌خواهی خلق گُرد داشته است و مرکز فعالیت‌های ادبی و فرهنگی غرب گُردستان بوده. از دیگر شهرستان‌های بزرگ و برجسته‌ی غرب گُردستان می‌توان به درک، گرک‌کِگ، عامود، تَب‌سپی، درباسیه و سَرکانی اشاره کرد. اکنون این مناطق در چارچوب دو کانتون حسکه و قامشلو تقسیم‌بندی شده و به‌عنوان اقلیم جزیره شناخته می‌شوند. جمعیت این منطقه بیشتر از یک میلیون نفر است. گُردهای این منطقه به کرمانجی شمالی تکلم می‌کنند و اکثریت مسلمان سنی‌مذهب و شمار کمی هم پیرو آیین ایزدی هستند.

**عفرین:** یکی از شهرستان‌های بزرگ استان حلب و در شمال‌غرب آن واقع شده است. اکنون کانتونی مستقل بوده و دارای ۶ بخش و ۴۰۰ روستا است. بخش‌های آن عبارتند از: جندرس، راجو، شیپی، ماباته، بولبوله و سَرا. جمعیت ساکنان آن بیشتر از یک میلیون نفر است. این کانتون در ۲۰۱۸/۳/۱۸ مورد هجوم حکومت فاشیستی ترکیه قرار گرفت و به اشغال آن کشور درآمد.

**عزاز:** یکی دیگر از شهرهای غرب گُردستان است که در حفاصل عفرین و کوبانی واقع شده، این شهرستان دارای تنوعات ملی و مذهبی زیادی است. بخش قابل‌توجهی از ساکنان آن گُرد هستند.

**کوبانی:** یکی از شهرهای استان حلب بوده که اکنون به‌عنوان کانتونی مستقل شناخته می‌شود. جمعیت آن تقریباً ۴۰۰،۰۰۰ نفر است، اکثریت ساکنان آن گُرد و شمار کمی هم عرب هستند.

**گرسپی (تل‌ابیض):** یکی از شهرهای استان رقه است، اکنون دارای مدیریتی محلی و مستقل و در تقسیمات اداری و سیاسی، بخشی از کانتون کوبانی است. یکی از مناطق غرب گُردستان است که با سیاست تعریب (کمریند عربی) مواجه شده و اکنون گُردها در آن اقلیت هستند. همچنین بخشی از ساکنان آن ترکمن هستند. علاوه بر مناطق ذکر شده، شمار زیادی گُرد هم در مراکز شهرهای رقه، دمشق و حلب زندگی می‌کنند.

## دوم: دموگرافی و تنوعات خَلقی گُردستان

گُردستان همچون سرزمینی حاصلخیز و غنی، از موقعیتی ویژه برخوردار است، این جغرافیا مهد و مأوای خلق گُرد و تمامی انسانیت بوده است. در طول تاریخ، ملت‌ها و تنوعات اجتماعی زیادی در این سرزمین زیسته و پیشرفت کرده‌اند. به‌عبارتی دیگر، شرایط، موقعیت و امکانات فراوان زیستی باعث شده که گُردستان به موزاییکی ملی، مذهبی و فرهنگی



مبدل شود. برخورداری از این ویژگی‌ها در عین حال سبب شده که همواره حکومت و امپراتوری‌های مختلف چشم‌طمع به آن دوخته‌اند. ملت گُرد بنا به شرایط و موقعیت‌های مختلفی که در آن قرارگرفته، غیر از جغرافیای گُردستان، در سایر مناطق منطقه و جهان پراکنده و ساکن شده‌اند. در این بخش سعی خواهیم کرد از این حیث اشاره‌ای مختصر به جامعه‌ی گُردستان داشته باشیم.

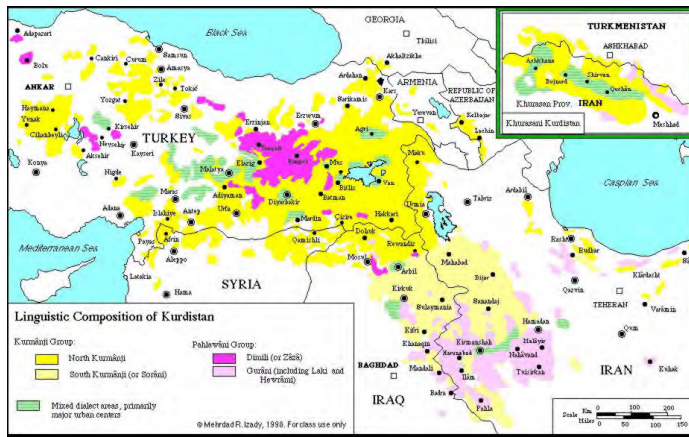
## ۱. ملت گُرد

با استناد به تحقیقات و پژوهش‌های باستان‌شناسان، ملت گُرد یکی از بومی‌ترین و اصیل‌ترین ملت‌های این جغرافیاست. هوری‌ها، گوتی‌ها، میتانی‌ها، اورارتوها و مادها از اسلاف این ملت هستند. نژاد گُردها آریایی و از جمله ملت‌هایی است که وابسته به زمین و فرهنگ کشاورزی بوده‌اند. زبان گُردی از زبان‌های هندواروپایی (برخی از تاریخ نویسان ملت‌هایی را که مابین هند و اروپا زندگی می‌کنند به هندواروپایی معرفی می‌کنند.) از شاخه‌ی زبان‌های ایرانی است. فارسی، بلوچی، آذری، مازنی، گیلکی و گُردی از خانواده‌ی زبان‌های ایرانی هستند. بر پایه‌ی تحقیقات زبان‌شناسی، زبان کهن گُردها، همان زبان «مادها» بوده، در ادوار بعدی نیز زبان اوستا و پهلوی. زبان گُردی شامل چندین لهجه و گویش است. در رابطه با نام‌گذاری و نحوه‌ی تقسیم‌بندی لهجه و گویش‌های این زبان، میان ادیبان و نویسندگان اختلاف نظر وجود دارد.

**شرفخان بدلیسی** لهجه‌های زبان گُردی را به کرمانجی، کلهری و لُری تقسیم‌بندی می‌کند. به نظر **محمدامین زکی بیگ**، لهجه‌های زبان گُردی شامل: کرمانجی غرب، کرمانجی شرق و کرمانجی جنوب غربی هستند. به عقیده‌ی استاد **محمد مردوخ** زبان گُردی دارای چهار لهجه به شرح زیر است: کرمانجی، لری، کلهری و گورانی. **شیخ محمد خال**، لهجه‌ها و گویش‌های زبان گُردی را این‌گونه تقسیم‌بندی می‌کند: کرمانجی شمالی (بوتانی، بادینی، هَکاری، بایزیدی، شمزینی)، کرمانجی جنوبی (سورانی، بابانی، مکریانی و اردلانی)، زازاکی و لری (بختیاری، لکی، فِلی). تقسیم‌بندی مدنظر **توفیق وهبی** هم این‌گونه است: کرمانجی شمالی (بایزیدی، بوتانی، آشتیانی، هَکاری، بهدینانی)، کرمانجی جنوبی (مکری، سورانی، سلیمانی، سندنجی) - لری (بختیاری، لکی، فِلی، کلهری، مامَسِنی) - گوران؛ باجه‌لانی، کاکه‌ای، زنگنه، هورامی - زازا. توفیق وهبی از هر دو کرمانجی به‌عنوان یک لهجه یاد می‌کند. **فواد محمد خورشید** نیز لهجه‌های زبان گُردی را به چهار بخش زیر تقسیم‌بندی می‌کند: کرمانجی شمالی، کرمانجی میانی (مکری، سورانی، اردلانی، سلیمانی و گرمیانی)، کرمانجی جنوبی (لری، بختیاری، مامَسِنی، لکی، کلهری)، گورانی (هورامی، باجه‌لانی، زازاکی). مبرهن است که این مسئله نیازمند انجام تحقیقات و مطالعات عمیق و وسیعی است و تنها با تشخیص و تصمیم‌گیری شخصی و سطحی نمی‌توان به یک تقسیم‌بندی منسجم و نهایی که تمامی نظرات و دیدگاه‌ها را مدنظر قرار دهد رسید. با توجه به اینکه سال‌های زیادی



است که من مستقیماً با لهجه‌های مختلف و کاربران آن در نقاط مختلف گُردستان در تعامل و ارتباط بوده‌ام، تقسیم‌بندی محمد خورشید را بهتر و نزدیک‌تر به واقعیت امروزی گُردستان می‌دانم که لازم است بیشتر مورد توجه و تحقیق قرار گرفته شود. **کرمانجی شمالی** (به‌دینانی، بوتانی، شمزینانی، آشیتایی، بایزیدی، ماردینی، روزاواایی) - **کرمانجی میانی** (در اینجا موقعیت جغرافیایی مدنظر قرار گرفته شده) {مکریانی، سورانی، اردلانی، بابانی (سلیمانی) و (گرمیانی)}؛ بعضی‌ها از این لهجه به‌عنوان کرمانجی جنوبی یاد می‌کنند، اما از این به بعد من هم از آن به‌عنوان کرمانجی میانی یاد می‌کنم، **کرمانجی جنوبی** (لری، بختیاری، مامسنی، لکی، کلهری- فیلی)، **گورانی** یا **گُرمانجکی** که شامل زیرشاخه‌های (هورامی، باجه‌لانی، کرداکی «زازایی») است. در اینجا لازم است تأکید کنم که در لهجه‌های کرمانجی شمالی و گورانی مذکر و مؤنث از همدیگر جدا و تشخیص داده می‌شوند؛ اما در لهجه‌های کرمانجی میانی و جنوبی این ویژگی وجود ندارد.



لهجه‌های زبان گُردی با توجه به موقعیت جغرافیایی

بخش بزرگی از جمعیت گُردها به لهجه‌ی کرمانجی شمالی تکلم می‌کنند که عبارتند از: اکثریت گُردهای شمال گُردستان و گُردهای قونیه، ارومیه و نواحی شمالی آن در شرق گُردستان و همچنین گُردهای خراسان، تمامی غرب گُردستان و منطقه‌ی به‌دینان، مناطقی از استان موصل مانند شیخان و شنگال (سنجار)، گُردهای زمار، قفقاز و لبنان. کرمانجی میانی از نظر سیاسی و ادبی دومین لهجه‌ی مهم و بزرگ زبان گُردی در گُردستان است، مناطقی که با این لهجه تکلم می‌کنند عبارتند از: مکریان، اردلان و بخشی از استان کرماشان که «جاف» هستند. در جنوب گُردستان اکثریت استان‌های اربیل، سلیمانیه و کرکوک، همچنین منطقه‌ی گرمیان و بخش کمی از استان دهوک و موصل. تقریباً یک‌چهارم مردم گُردستان با این لهجه تکلم می‌کنند. مناطقی که با لهجه‌ی کرمانجی جنوبی تکلم می‌کنند عبارتند از: بخش بزرگی از استان‌های کرماشان، ایلام، لرستان، چهارمحال بختیاری و کهگیلویه و بویر احمد، همچنین بخش کوچکی از استان همدان در شرق گُردستان. در جنوب گُردستان







هم بخشی از مردم منطقه‌ی گرمیان از جمله خانقین، مندلی، بدره و جَسان، همچنین بخشی از گُردهای ساکن بغداد. اگر لُرها را هم بخشی از گُردها حساب کنیم، بیشتر از یک چهارم گُردها با این لهجه تکلم می‌کنند. مناطقی که با لهجه‌ی گورانی تکلم می‌کنند عبارتند از: دِرسیم، چَولیک و شمال استان آمَد (دیاربکر)، بخشی از خاریوت و روحا در شمال گُردستان، منطقه‌ی هورامان و گُردهای «کاکه‌ای» ساکن در گرمیان، کرکوک، هَولِر، سلیمانیه که شمار آن‌ها در این مناطق بسیار کم است، همچنین گُردهای شَبَک ساکن در موصل در جنوب گُردستان، منطقه‌ی هورامان در شرق گُردستان و بخشی از گُردهای قزوین و گُردهای «هایمان» در حوالی آنکارا. بر اساس معیارها، تحقیقات و پژوهش‌های زبان‌شناسی، زبان گُردی مخصوصاً لهجه‌ی گورانی بیشترین قرابت و شباهت را با زبان «اوستا» دارد. به‌همین دلیل برخی از زبان‌شناسان بر این باورند که زبان اوستا همان زبان مردم گُردستان است. همچنین بنا بر تحقیقات انجام‌گرفته، لهجه‌های گورانی و لُری قدیمی‌ترین لهجه‌های زبان گُردی هستند؛ زیرا هم به زبان اوستا نزدیک‌اند هم به زبان پهلوی که در زمان پارت‌ها و ساسانیان زبان رسمی و نوشتاری بوده است. از نظر قدمت، لهجه‌ی کرمانجی شمالی دومین لهجه‌ی زبان گُردی است. کرمانجی میانی هم لهجه‌ای است که قدمت آن کمتر از هزار سال است. همچنان که خلق گُرد از نظر زبان و لهجه‌های آن از غنا و تنوع بسیاری برخوردار است، ما شاهد همان تنوع و غنا در عرصه‌ی دین و اعتقادات نیز هستیم. ادیان و اعتقاداتی که در میان خلق گُرد وجود دارند؛ عبارتند از: اسلام (شیعه، سنی)، یارسان (علوی، علی‌الهی، اهل حق، کاکه‌ای)، ایزدی، زردشتی، شَبَک و صابئه‌ی مندایی. اکثریت گُردهای شمال، غرب، جنوب و کمتر از نیمی از گُردهای شرق گُردستان پیرو دین اسلام (سنی) هستند. اکثریت گُردهای پیرو مذهب شیعه‌ی دوازده‌امامی، در شرق گُردستان هستند. اکثریت گُردهای کرماشان، ایلام، خرم‌آباد، چهارمحال بختیاری، کهگیلویه و بویر احمد، همدان، خوزستان و همچنین گُردهای خراسان پیرو مذهب شیعه‌ی دوازده‌امامی هستند. در جنوب گُردستان هم گُردهای ساکن خانقین، مندلی، بدره و جَسان شیعه‌مذهب هستند. جمعیت گُردهای پیرو آیین یارسان با احتساب تمامی شاخه‌های آن تقریباً (۶ الی ۷) میلیون نفر است، اکثریت ساکن شمال گُردستان هستند که به نام «علوی» شناخته می‌شوند. اهل حق و علی‌الهی‌ها در شرق گُردستان و کاکه‌ای هم در جنوب گُردستان و در مناطق حلبچه، گرمیان، کرکوک و شرق استان موصل زندگی می‌کنند. گُردهای ایزدی هم در مناطق شیخان و شنگال در جنوب گُردستان، مناطق جزیره و عفرین در غرب، مناطقی از ماردین و ایح در شمال گُردستان و ارمنستان زندگی می‌کنند. علاوه بر اینها، شمار کمی از پیروان آیین زردشتی در شرق گُردستان وجود دارند. گُردهای شبک هم در شرق موصل زندگی می‌کنند که شمار آن‌ها بیشتر از ۱۰۰ هزار نفر است. شمار قلیلی از گُردها هم پیرو آیین بهایی<sup>۱</sup>

۱- بهائیت دینی است که میرزا حسین‌علی نوری ملقب به بهاء‌الله در قرن ۱۹ میلادی در ایران بنیان گذاشت. وی پسر میرزا عباس نوری است که در تاریخ ۱۸۱۷/۱۱/۱۲ در تهران متولد شده است. پدرش وزیر قاجار بود.



هستند. همچنان که در مباحث قبلی هم به آن اشاره کردیم، اکثریت مردم گُرد با وجود اینکه در طول تاریخ با حملات و ظلم و ستم‌های زیادی مواجه شده‌اند، همواره سعی در عدم ترک گُردستان داشته‌اند. یکی از دلایل ماندگاری و عدم مسخ فرهنگ و آداب و رسوم این خلق نیز همین مورد است. این تأکید و اصرار بر حفظ فرهنگ و اصالت را می‌توان به‌عینه در میان گُردهای خراسان و آناطولی میانی مشاهده کرد، آن‌ها به‌رغم اینکه صدها سال در میان دیگر ملت‌ها زندگی کرده‌اند، اما موفق شده‌اند که فرهنگ و زبان خود را حفظ کنند. لازم است که اشاره کوتاهی هم به گُردهای ساکن در خارج از گُردستان داشته باشیم.

**الف- گُردهای خراسان:** برخی بر این باورند که این گُردها از زمان ماد و اسکیت‌ها در این منطقه حضور داشته‌اند. در راستای اثبات این ادعای خود هم به **ابومسلم خراسانی** اشاره می‌کنند که ۱۲۵۰ سال پیش در این منطقه زندگی کرده و اکثر مورخین از وی به‌عنوان گُرد یاد کرده‌اند. برخی نیز معتقدند که این گُردها در زمان شاه‌عباس به این منطقه کوچانده شده‌اند. در اوایل قرن هفدهم شاه‌عباس برای ایجاد یک سپر دفاعی انتیکی و مذهبی در مقابل ترکمن‌ها در شرق ایران، شمار زیادی از گُردهای علوی شمال گُردستان را به این منطقه منتقل می‌کند. جمعیت کنونی این گُردها قریب به دو میلیون نفر است که پیرو آیین علوی و اکثریت به لهجه کرمانجی شمالی و شمار کمی از آنها هم به لهجه لُری و هورامی تکلم می‌کنند. **کلیم‌الله توحیدی** ملقب به «کانی مال» که خودش هم از گُردهای خراسان بوده و دارای تحقیقات و آثار بسیاری در رابطه با گُردهای این منطقه است، می‌گوید: «این گُردها در زمان کوچ اجباری شامل ۴۵۰۰ هزار خانواده بوده‌اند که جمعیت آن‌ها تقریباً ۲۲۵،۰۰۰ نفر بوده است». اکنون در خراسان نزدیک به ۱۱۰ عشیره و طایفه زندگی می‌کنند. برخی از عشایر و طوایف بزرگ و برجسته‌ی این منطقه عبارتند از: کیوان، قره‌چورلو، قهرمان، میلان، جلالی، شیخ‌میری، لایینی، زاخوری، سَویکا، بادیلی،

بنابر روایات، در زمان تولد گریه نکرده و بعدها پدرش خواب می‌بیند که تعدادی پرنده به قصد ضربه زدن به میرزا عباس اطرافش را احاطه کرده‌اند اما موفق نمی‌شوند. میرزا حسین بدون رفتن به مدرسه خواندن و نوشتن را یاد می‌گیرد. برای اولین بار ملا حسین ملقب به «حضرت باب» مزده‌ی پیامبری را به وی می‌دهد. بعد از تیرباران باب به همراه جوانی به نام انیس در سال ۱۸۵۰، به‌الله به مقام رهبری می‌رسد. در سال ۱۸۵۲ به بغداد تبعید می‌شود. مدتی برادرش (میرزا یحیی) ملقب به صبح ازل، مشکلاتی را برایش ایجاد می‌کند. در سال ۱۸۵۴ بغداد را به‌قصد سلیمانیه ترک و بعد از یک سال اقامت در آنجا، دوباره به بغداد برمی‌گردد. از سال ۱۸۵۶ الی ۱۸۶۳ در بغداد مستقر می‌شود. بعداً به استانبول تبعید و نزدیک به چهار سال و نه ماه را در «ادرنه» سپری می‌کند. در ۱۸۶۸/۸/۱۲ بار دیگر به «عکا» تبعید می‌شود. همچنین برادرش میرزا یحیی نیز به قبرس تبعید می‌شود. در تاریخ ۱۸۹۲/۵/۲۹ در حیفا فوت می‌کند. بعد از به‌الله فرزندش «عبدالبهاء» که در سال ۱۸۴۴ متولد و در سال ۱۹۲۱ وفات کرده، جانشین وی می‌شود، او نیز که نوه‌اش «شوقی افندی» را به‌عنوان جانشین خویش انتخاب کرده، در سال ۱۹۵۷ وفات می‌کند. در سال ۱۹۶۳ به‌ایمان بیت‌العدل اعظم را تأسیس و اولین انتخابات آن را برگزار می‌کنند. پیروان این آیین بر این باورند که در هر دورانی جهت هدایت مردم پیامبری ظهور خواهد کرد.



توپکان و اومری. گُردهای خراسان در شهرهای کلات، چناران، دره‌گز، قوچان، شیروان، بجنورد، سبزوار، اسفراین و ۱۶۰۰ روستا از توابع این شهرستان‌ها زندگی می‌کنند. با توجه به برخی از شواهد و اسناد تاریخی، قبل از کوچاندن گُردها توسط شاه‌عباس، گُردها در این منطقه ساکن بوده‌اند.

**ب- گُردهای شمال ایران و قزوین:** در رابطه با پیشینه‌ی سکونت و حضور گُردها در این منطقه هم نظریاتی مشابه با همان نظریات و روایت مربوط به گُردهای خراسان وجود دارد، اما اطلاعات و اسناد تاریخی مربوط گُردهای شمال ایران و قزوین نسبت به گُردهای خراسان بیشتر است. برخی از آن‌ها گُردهای «دیلمی» هستند که در سده‌ی دهم و یازدهم نقش و تأثیر بسزای در تحولات دنیای اسلام داشته‌اند و بعدها در سایر نواحی گُردستان پراکنده شده‌اند. این گُردها به لهجه‌ی «کرمانجکی» تکلم می‌کنند و پیرو آیین علوی هستند. بخش دیگر، همان گُردهایی هستند که از سال ۱۷۳۰ به بعد توسط نادرشاه افشار به این مناطق آورده شده‌اند و با لهجه‌های هورامی و کلهری تکلم می‌کنند.

**پ- گُردهای آنادول:** برخی از این گُردها در زمان فتح آنادول در سال ۱۰۷۱م به این مناطق مهاجرت کرده‌اند و بخشی هم بعد از تقسیم گُردستان و در زمان عثمانی به این مناطق کوچ کرده و در حوالی قونیه سکونت نموده‌اند. این گُردها که به لهجه‌ی کرمانجی شمالی تکلم می‌کنند تا دوران اخیر زبان و فرهنگ خود را حفظ و زنده نگه‌داشته بودند؛ اما امروزه کاربرد زبان گُردی در میان آنها رو به ضعف نهاده است.

**ت- گُردهای هایمان:** گُردهای این منطقه از گُردهای منطقه‌ی کرکوک و گرمیان هستند که در سده‌ی هجدهم به این منطقه مهاجرت کرده‌اند. در سده‌ی ۱۷ و ۱۸ بسیاری از عشایر و طوایف گُرد به دلیل شیوع بیماری، خشکسالی و یا قحطی، ناچار به مهاجرت و تغییر محل سکونت خویش شده‌اند. گُردهای هایمان از عشیره‌ی «شیخ بزنی» بوده که ابتدا به شمال گُردستان روی آورده و برای مدتی در منطقه‌ای حدفاصل شهرهای روحا (اورفا) و آمد مستقر می‌شوند. بعدها به منطقه‌ی هایمان در حوالی آنکارا نقل مکان می‌کنند. این گُردها به لهجه‌ی هورامی تکلم می‌کنند و جمعیت آن‌ها چندین هزار نفر است.

**ج- گُردهای قفقاز:** به دلیل همجواری گُردستان و قفقاز در طول زمان، شماری از گُردها به صورت طبیعی به این منطقه مهاجرت کرده‌اند. بخش دیگری هم در زمان جنگ جهانی اول اقدام به کوچ دسته‌جمعی کرده و به این مناطق پناه آورده‌اند. اکثراً در نواحی مابین ارمنستان و آذربایجان زندگی می‌کنند. در سال ۱۹۲۳ و در زمان استالین گُردهای این منطقه به خودمختاری رسیدند، مرکز این خودمختاری شهر «لاچین» بود و بعدها به گُردستان سرخ مشهور شد؛ اما در سال ۱۹۳۰ در نتیجه‌ی توافق مابین شوروی و ترکیه که علیه قیام آگری انجام گرفت، گُردهای این منطقه را نیز پراکنده نمودند و خودمختاری آن‌ها هم منحل شد. امروزه این گُردها در کشورهای آذربایجان، ارمنستان، گرجستان، قزاقستان و روسیه زندگی



می‌کنند و اکثراً پیرو آیین ایزدی هستند. جمعیت آن‌ها تقریباً یک میلیون نفر است که به لهجه‌ی کرمانجی شمالی تکلم می‌کنند.

د- **گُردهای لبنان- اردن- یمن- مصر- سودان و لیبی:** این گُردها اکثراً در زمان صلاح‌الدین ایوبی و بعدها هم شمار کمتری از آن‌ها در زمان عثمانی‌ها به این مناطق روی آورده‌اند و در نظام اداری و سیاسی جای گرفته‌اند. شمار کمی از آن‌ها هم که در لیبی هستند، از طرف دولت عثمانی مجبور به مهاجرت شده‌اند. غیر از گُردهای لبنان که تاکنون زبان و فرهنگ خویش را حفظ نموده‌اند، مابقی دچار آسمیلاسیون شده و تنها اجداد و نیاکان خود را گُرد می‌دانند. لازم به ذکر است که شمار بسیاری کمی از گُردها هم در سده‌ی نوزدهم به آفریقای جنوبی مهاجرت کرده‌اند که برخی از آن‌ها هنوز هم زبان و فرهنگ خود را حفظ کرده‌اند. **مسعودی** متوفی در ۹۴۳م در کتاب (مروج الذهب) به برخی از عشایر و طوایف گُردی اشاره می‌کند که در زمان وی در شام زندگی کرده‌اند از جمله؛ جلالی، گاوانی (جاوانی) هزبان، شازنجان و و عشیره‌ی دَبابلا، در کتاب (الارشاد و التنبیه) هم به نام چندین عشیره و طایفه‌ی دیگر نیز اشاره می‌کند.

## ۲- سایر تنوعات ملی و اتنیک‌ی جامعه‌ی گُردستان

در جغرافیای گُردستان علاوه بر ملت گُرد، ملت‌های دیگری از جمله؛ ارمنی، آشوری، سُرانی، کلدانی، آذری، ترکمن، ترک، عرب، چیچن و چرکس نیز زندگی می‌کنند. خلق‌های ارمنی، آشوری، سُرانی و کلدانی که در مناطقی از شمال، جنوب و غرب گُردستان سکونت دارند، دارای تاریخ و پیشینه‌ی مشترک بیشتر از ۲ هزارسال هستند که از نظر اتنیک‌ی خاستگاه و ریشه‌های آن‌ها مختلف است، اما از نظر اعتقادات همگی پیرو آیین مسیحی هستند. آن‌ها در مناطقی از شمال، جنوب و غرب گُردستان زندگی می‌کنند. خلق آذری هم دارای تاریخ و پیشینه‌ی مشترک با خلق گُرد بوده و از یک نژاد هستند، اما به دلیل ارتباط و درهم‌آمیختگی با ملت‌های ترک و ترکمن در طول زمان، زبان آن‌ها تغییر یافته و اکنون به زبان آذری تکلم می‌کنند. آذری‌های گُردستان در استان‌های آذربایجان غربی، گُردستان، کرماشان و همدان زندگی می‌کنند که اکثراً شیعه‌مذهب و شمار کمی هم پیرو آیین یارسان هستند. فارس‌ها از نژاد گُردها و دارای تاریخ و پیشینه‌ی مشترک و طولانی‌مدتی با همدیگر هستند. اکثراً مسلمان و شیعه‌مذهب (دوازده‌امامی) هستند. امروزه هیچ مرز مشترک جغرافیایی با گُردها ندارند، اما شمار قابل‌توجهی که اکثراً کارکنان و مأموران نظام حکومتی هستند در اکثر شهرها و مناطق مختلف شرق گُردستان حضور دارند. ترک و ترکمن نیز دو خلق دیگر ساکن در جغرافیای گُردستان هستند که پیشینه‌ی حضورشان به دوران سلجوقی و نزدیک به ۱۰۰۰ سال قبل بازمی‌گردد. ترک‌ها در شمال گُردستان سکونت دارند که اکثراً مسلمان (سنی حنفی) هستند. ترکمن‌ها نیز در شمال، غرب و جنوب گُردستان ساکن هستند که در طول تاریخ یکی از خلق‌های محروم و تحت ستم بوده‌اند،



زبان آن‌ها شباهت زیادی با زبان ترکی دارد، اکثریت شیعه‌مذهب و پیرو طریقت علوی و شمار کمی هم سنی‌مذهب هستند. رگ و ریشه‌ی بخشی از ترک‌ها و ترکمن‌ها از نظر نژادی به گُردها یا اعراب بازمی‌گردد، اما به دلیل حکومت طولانی‌مدت عثمانی‌ها دچار آسمیلاسیون شده‌اند. صائبه مندائی که از کلدانی‌های کهن هستند، امروزه زبانشان به عربی تغییر کرده و از پیروان پیامبر یوحنا هستند. آنها بر این باورند که تمامی گناهان با آب پاک می‌شوند، به همین خاطر همیشه در حوالی رودخانه، دریاچه و تالاب‌ها زندگی کرده‌اند. کانون آن‌ها جنوب عراق و شمار کمی هم در کرکوک سکونت دارند. پیشینه‌ی حضور عرب‌ها در گُردستان به دوران بعد از ورود اسلام به این منطقه برمی‌گردد، این عرب‌ها اکثراً سنی‌مذهب و شمار کمی هم شیعه‌مذهب هستند. عرب‌های شمال گُردستان در مناطق روحا، آدیامان، باتمان، سیرت، ماردین، الح و دیلوک و شماری هم در مناطقی از غرب گُردستان و مناطق مرزی جنوب و شرق گُردستان زندگی می‌کنند. در مناطقی از غرب و شمال گُردستان، شمار کمی از خلق‌های چیچن و چرکس وجود دارند. این تنوعات موجود در جغرافیای گُردستان، هر کدام از غنا و پتانسیل‌های ویژه‌ای برخوردارند که از حیث زبان، فرهنگ و دیگر زمینه‌ها از یکدیگر تاثیر پذیرفته‌اند. شایان ذکر است که تا دهه‌ی ۵۰ سده‌ی گذشته‌ی، شمار کمی از ساکنین گُردستان یهودی بودند که بعد از تاسیس کشور اسرائیل، با تصمیم و خواست دولت‌های حاکم بر گُردستان به اسرائیل منتقل شدند.





## فصل دوم

چگونه به تحلیل و بیان تاریخ پردازیم؟



امروزه بسیاری از دولت‌ها، اشخاص و سازمان‌های مختلف، هر کدام بر اساس دیدگاه و روش‌های مختص به خویش اقدام به تحلیل و تبیین وقایع تاریخی می‌کنند. دولت‌ها و جریان‌های مختلف اهمیت زیادی به مقوله‌ی تاریخ می‌دهند. آن‌هایی که از تاریخی باشکوه و کهن برخوردارند سعی در شناساندن و بیان آن برای دیگران دارند و آن‌هایی هم که تاریخی نه‌چندان باشکوه و کهن دارند، سعی می‌کنند با هر روش و شیوه‌ای که امکان داشته باشد، برای خود تاریخ‌سازی و تاریخ‌نگاری نمایند. هر دولت، جمعیت و عالمی هم بدهی است که از دیدگاه خود به بیان تاریخ می‌پردازد، برای نمونه دو مورخ از یک واقعه‌ی واحد دو تفسیر و خوانش متفاوت ارائه می‌دهند. در اینجا من هم سعی دارم با توجه به دیدگاه و روشی که متکی به تز و تفکرات رهبر عبدالله اوجالان است، خوانش و تفسیری متفاوت از تاریخ جامعه و سرزمین گُردستان ارائه بدهم، به‌عبارتی دیگر نمی‌خواهم از همان روش سنتی و متعارف پیروی کنم؛ بنابراین لازم می‌بینم که جهت درک و فهم آسان‌تر و بهتر، ابتدا به شرح این روش بپردازم.

### الف- تاریخ چیست؟

مسلماً این مقوله محتاج بحث و بررسی وسیع و عمیقی است، زیرا با طرح این سؤال، سؤالات دیگری هم مطرح می‌شوند، از جمله: آیا تاریخ از چنان ارزشی برخوردار است که به آن اهمیت داده و به بیان و تبیین آن بپردازیم؟ آیا پرداختن به تاریخ باعث نمی‌شود که ما در گذشته محدود و ماندگار شویم؟ از طرفی دیگر، آیا تاریخ می‌تواند وسیله و انگیزه‌ی باشد برای بنیاد نهادن آینده؟ پرداختن به این قبیل از سؤالات و مباحثی مشابه، باعث شده که متفکرین و جهان‌بینی‌هایشان، به گروه‌ها و جریان‌ات مختلفی تقسیم شوند. در دو قرن اخیر این سؤال مطرح شد که آیا ما می‌توانیم به‌عنوان یک علم و با دیدگاهی علمی به تاریخ بنگریم؟ اگر چنین کنیم، آن‌وقت چه مقولات، مباحث و پدیده‌های در چهارچوب تاریخ قرار می‌گیرند و باید به آن‌ها بپردازیم؟ آشکار است که گردها در گذشته اهمیت چندانی به نگارش تاریخ خویش نداده‌اند، تا جایی که اگر نقل سینه‌به‌سینه‌ی حکایات و روایات و همچنین موسیقی غنی آن با شاخه‌های همچون «حیران»، «لاوک»، «هوره» و مقام‌هایمان نبود، شاید امروزه آگاهی چندانی از بسیاری از ابعاد زندگی جامعه‌ی ما وجود نداشت و در تاریکی باقی می‌ماند. هرچند که امروزه هم بخش زیادی از آن همچنان در پرده‌ی ابهام قرار دارد، اما همین فرهنگ شفاهی و موسیقی غنی، بخش‌هایی از تاریخ و حقایق جامعه‌مان را از نابودی و فراموشی حفظ کرده است. برخی از مورخین بر این باورند که بسیاری از قتل‌عام و کشتارها، از جمله: انفال، حلبچه، درسیم و دره‌ی زیلان، تنها یک کشتار و نابودی فیزیکی نبوده؛ بلکه ژینوسایدی فرهنگی هم بوده است؛ زیرا هزاران روستا و ده‌ها هزار از اشخاص سالمند و باتجربه‌ی جامعه هم کشته شده‌اند که

هرکدام خود گنجینه‌ای از افسانه، اسطوره، حکایات، روایت‌ها و تجربیات جامعه را در سینه داشته‌اند. شاید همین غنای موسیقی و فرهنگ شفاهی پُرپار که به‌وسیله‌ی آن به بیان و تفسیر رویدادها و تجربیات زندگی پرداخته‌اند، یکی از دلایل عدم توجه و اهمیت‌دهی لازم به نگارش تاریخ توسط گُردها در گذشته بوده باشد. بدون شک یکی از دلایل آن‌هم این است که چون گُردها همواره در معرض هجوم و حملات اشغالگران قرار داشته‌اند و در این حملات و اشغالگری‌ها همواره منابع و آثار نوشتاری از بین رفته‌اند، لذا سعی نموده‌اند که بیشتر به تاریخ شفاهی و نقل سینه‌به‌سینه‌ی تجربیات و سرگذشت خویش روی بیاورند و با تکیه بر فرهنگ و هنر موسیقی، اقدام به بیان و حفظ بخشی از تاریخ و تجربیات خود نمایند. به‌هرحال، دلایل این عدم اهمیت‌دهی و توجه به نگارش تاریخ هرچه که بوده، امروزه تا حدی در این زمینه پیشرفت حاصل شده است. می‌توانیم از شرف‌خان بدلیسی، امیر امیرنشین بدلیس به‌عنوان سرفافله و پیشاهنگ مورخین گُرد نام ببریم که در سال ۱۵۹۶ م اقدام به نگارش تاریخ گُردستان در کتابی دو جلدی با نام «شرفنامه» نموده است. همچنین لازم است که با افتخار یادی از مستوره خان اردلان (ماه شرفخان گُردستانی) داشته باشیم که به‌عنوان اولین زن گُرد، قریب به دو قرن پیش اقدام به نگارش تاریخ امیرنشین اردلان نموده، و این نه‌تنها برای خلق گُرد؛ بلکه برای دیگر خلق‌ها در آن دوران افتخار و سرمایه‌ای باارزش بوده است. به آغاز بحث برمی‌گردیم و با طرح این سؤال بحث را پیگیری می‌کنیم که، تاریخ چیست؟ آیا می‌توانیم از تمامی وقایع و رویدادها به‌عنوان وقایع تاریخی بحث کنیم؟ آیا تاریخ یک علم است و بایستی با دیدگاهی علمی به بیان و نگارش آن پردازیم؟ بخشی از جامعه بر این باورند که تاریخ بیان خیالات و تفکرات بی‌فایده است و تنها هدر دادن زمان است، همچنین باعث می‌شود که انسان همچنان در زمان گذشته سیر کند و دچار اوهام و دگماتیسم (جزماندیشی) شود. با توجه به این مقوله است که می‌گویند: «داشتم داشتم حساب نیست، دارم دارم حساب است». به این معنی که شما در گذشته چه دستاورد و جایگاهی داشته‌ای مهم نیست، مهم این است که امروزه (حال) کیستی و چکار می‌کنی؟ بدون شک اینگونه ضرب‌المثل‌ها اگرچه بُعد یا بخشی از واقعیت و راستی را هم بیان می‌کنند، اما قادر به بیان و تبیین کامل حیات و معیشت انسان نیستند. زیرا انسان محتاج تجربه و حافظه‌ی تاریخی اجتماع است. از همین روست که نیاکان ما گفته‌اند: **یا عالم باش یا پرسشگر**. معادل کلمه‌ی تاریخ در زبان گُردی، کلمه‌ی «میژوی» است که در لهجه کرمانجی شمالی به معنای حافظه و عقل است. برخی از عالمان گُرد هم بر این باورند که اصطلاح «میژوو» (تاریخ)، برگرفته از همان «میژوی» است. به‌عبارتی دیگر برای اشاره به تجربیات، خاطرات و رویدادهای بیان می‌شود که در ذهن انسان و جامعه ماندگار و به‌عنوان سرمایه و پشتوانه‌ی ذهنی و عقلی انسان و جامعه شناخته می‌شوند. عدم اهمیت‌دهی و توجه به تاریخ، انسان را دچار نوعی تکرار و خلأ معنایی می‌کند. شرف‌خان بدلیسی این مهم را درک و ضرورت توجه به آن را احساس نموده، به همین خاطر است که اقدام به نگارش کتاب «شرفنامه» کرده است. وی





در مقدمه‌ی این کتاب چنین بیان می‌کند: باین وجه که چون مشاطکان عروس سخن و طوطیان شکرستان اخبار نو و کهن در هیچ عصر و زمان احوال و ولات کردستان و چگونگی حالات ایشانرا بیان نکرده بودند و در این معنی نسخه مرتب نوشته، بخاطر فاتر این ذره بیمقدار ساقط از درجه اعتبار خطور کرد که نسخه در شرح حالات و مجموعه در اوضاع و اطوار ایشان بقدر الوسع و الامکان رقم زده کلک بیان نماید و آنچه در تواریخ عجم دیده و از مردمان مسن صحیح القول شنیده و معاینه و مشاهده کرده و اطلاعی بر آن حاصل شده در قید تحریر و صورت تقریر در آورده موسوم (بشرف نامه) سازد تا احوال خانواده‌های عظیم‌الشان کردستان در حجاب ستر و کتمان نماید.

حال می‌فهمیم که بیشتر از ۴۰۰ سال پیش شرفخان به درک این واقعیت رسیده که مورخین و نویسندگان دیگر، اهمیتی برای گرد و گردستان قائل نمی‌شوند و لازم است که از این به بعد تجربیات و تاریخ شفاهی به رشته‌تحریر درآیند. وی با دقت نظر و حساسیت فراوانی با مقوله‌ی تاریخ برخورد نموده است و تحت‌تأثیر نظریات و تفکرات محمد بن خاوند شاه بن محمود ملقب به «میرخواند» مؤلف کتاب «روضه‌الصفاء» بوده است. میرخواند در مقدمه‌ی این کتاب آورده است که: دانستن علم تاریخ متضمن ده فائده است که عبارتند از: اول آنکه؛ بنی‌آدم را معرفت است. دوم؛ خرمی و بشاشت ازو حاصل می‌شود. سوم؛ باوجود فوائد سهل‌الخذ است و در استحصال آن چندان کلفت و مشقت نیست و مبنی بر قوت حافظه است. چهارم؛ چون بر اقوال مختلفه اطلاع یابد کذب و صدق آنرا داند و امتیاز حق از باطل نماید. پنجم؛ آنکه عقلاً گفته‌اند که تجربه در امور از فضائل بنی‌آدم است و حکماء عقل تجربه را داخل عقول عشره کرده‌اند و از خواندن او تجربه بسیار حاصل می‌شود. ششم؛ آنکه مستحضر علم تاریخ در واقعه که سانح شود احتیاج به‌مشورت عقلاً ندارد. هفتم؛ ضمایر اصحاب اقتدار در وقوع قضایای هائله و حوادث مشکله بسبب مطالعه تاریخ مطمئن و برقرار باشد. هشتم؛ شعور به‌علم تاریخ سبب زیادتی عقل و وسیله ازدیاد فضل و صحت رای و تدبیر است. نهم؛ اگر شخصی مطلع بر اخبار تواریخ بود به‌حصول مرتبه صبر و رضا رسد. دهم؛ سلاطین را بر قدرت قاهره حضرت مالک الملک عضم شانه اطلاع زیاده شود تا از تعاقب اقبال مغرور نکرند و از توائب ادبار محزون و ملول نشوند؛ بنابراین باید. در ریعان جوانی و عنفوان زندگانی بعد از تحصیل علوم دینی و تکمیل معارف یقینیه و اشغال خطیر دیوانی و کسب کمال نفسانی گاه به مطالعه کتب اخبار خلف و حالات سلاطین سلف اوقات صرف می‌نمود تا در آن علم شریف و فن لطیف فی‌الجمله مهارت و در ضبط آن حسب الامکان جسارت بهم رسانیده.

قطعاً چنین سخنانی اگر از زبان هر مورخ و نویسنده‌ی دیگری خارج از گردستان بیان می‌شد، امروزه با خط زرین نگاشته می‌شد و در تمامی دانشگاه و دانشکده‌ها مورد بحث و گفتگو قرار می‌گرفت؛ زیرا ایشان بسیار پیشتر از گوته و هگل و مارکس از تاریخ



به عنوان علم یاد می‌کند و آن را برای انسان یک ضرورت حیاتی می‌داند. فراگیری تاریخ را معیاری برای تعقل، تجربه و کردار انسان‌ها به حساب می‌آورد و خود نیز از این اصل پیروی کرده است. بدون شک چنین درک و رویکردی بوده که مورخ و متفکر آلمانی **گوته** را بر آن واداشته که بگوید: «انسانی که تاریخ سه‌هزارساله‌ی خود را نداند، نادان است». همچنین **سقراط** را بر آن واداشته است که شاگردانش را تشویق به سؤال کردن نموده تا از این طریق در جستجوی نادانسته‌ها باشند و خود را بشناسند. رهبر **عبدالله اوجالان** نیز با شناخت و فهم عمیق این مهم، اهمیت زیادی به مقوله‌ی تاریخ می‌دهد و بر این باور است که نه تنها سه‌هزار سال، بلکه لازم است که انسان در تاریخ هستی و انسانیت تحقیق و تفحص نماید تا به خودشناسی برسد؛ همچنین ایشان می‌گوید: اگر بر تاریخ واقف باشیم و آن را بدانیم، زمان حال را درک می‌کنیم و می‌توانیم آینده را بنیاد نهیم. در جایی دیگر نیز می‌گوید: «تاریخ معلم زمان حال و آینده‌مان است». با توجه به چنین دیدگاه و اندیشه‌هایی، ما نیز به این نتیجه و تفکر می‌رسیم که تاریخ مهم است و محتاج به آگاهی و اطلاع از آن هستیم. حال لازم است به این سؤال جواب دهیم که واقعیت تاریخ متشکل از کدام رویدادها و پدیده‌هاست؟ مورخ انگلیسی **ادوارد هالت کار** (۲۸ ژوئن ۱۸۹۲ - ۳ نوامبر ۱۹۸۲) در کتاب «تاریخ چیست؟» می‌گوید: «تاریخ متشکل از حقایق غربال شده است»، مورخ حقایق را از بطن اسناد و متون به دست آورده و آن‌ها را جمع‌آوری می‌کند و در خانه پردازش می‌کند. نباید فراموش کنیم که دیدگاه مورخ و اسناد تاریخی هم در بیان تاریخ تأثیرگذار هستند و احتمالاً بسیاری از وقایع و رویدادهای تاریخی مستند نشده و بیان نمی‌شوند. از همین رو، مورخین به آن‌ها نمی‌پردازند و اهمیتی برای آن قائل نمی‌شوند و این هم امروزه یکی از مشکلات علم تاریخ است. **مسترگارد** - گریند که یکی از نویسندگان سده‌ی نوزدهم است در کتاب «روزگاران سخت» می‌گوید: آنچه که قصد بیانش را دارم حقایق است، به باور وی هر آنچه نوشته شده یا نوشته خواهد شد، شرح و بیان حقایق است. این دیدگاه و طرز تفکر، در سده‌ی نوزدهم حاکم بوده است؛ اما امروزه زیر سؤال رفته، زیرا دلیلی وجود ندارد که هر آنچه به نگارش درآمده را حقیقت و راستی به حساب بیاوریم. **گروسه** ایتالیایی پیشنهاد کرد که فلسفه‌ی تاریخ را بنیاد نهند، وی ابتدا بر این باور بود که وظیفه‌ی مورخ ثبت و نگارش نیست، بلکه تحلیل و تبیین است. بعدها **پری** از تاریخ به عنوان یک علم یاد می‌کند و می‌گوید: «تاریخ تنها یک علم است، نه بیشتر و نه کمتر».

روشنفکران قرن هجدهم هم قوانین تاریخ و طبیعت را کنار هم قرار دادند و آن‌ها را یکسان تلقی کردند. **هگل** برخلاف این روشنفکران، تاریخ و طبیعت را از همدیگر جدا نمود، وی تاریخ را ترقی خواه و طبیعت را غیرترقی خواه می‌دانست. انگلیسی‌ها هم تئوری تجربه‌ی زندگی را برای تاریخ مبنا قرار دادند. **رانکه** می‌گوید: «وظیفه‌ی مورخ این است که با زبانی ساده آنچه را که در واقعیت اتفاق می‌افتد بیان کند»، وی مخالف اخلاقی



نمودن تاریخ است. با گذشت زمان حامیان تاریخ و تحقیق تاریخی بیشتر شد و در نهایت مارکس در چهارچوب ماتریالیسم تاریخی، تاریخ را به‌عنوان یک علم معرفی نمود و یک‌سری از معیارها و اصول آن را نیز معین کرد. قریب یک قرن و نیم است که مطالعات تاریخی و نگارش آن، روش و اصولی علمی به‌خویش گرفته و روش مارکس، به‌عنوان اصلی‌ترین روش بیان تاریخ به‌کارگرفته می‌شود.

## ب- روش‌های بیان تاریخ

در بخش قبلی به این مسئله پرداختیم که تاریخ چیست و چگونه به آن بنگریم؟ در این بخش سعی خواهیم کرد به مقوله‌ی روش‌های بیان تاریخ، چگونگی و توضیح آن‌ها بپردازیم. با نگاهی به تحقیقات و پژوهش‌های تاریخی، متوجه می‌شویم که مورخین در بیان تاریخ و تاریخ‌نگاری به دو روش اصلی عمل نموده‌اند. **روش اول: وقایع‌نگاری و بیان رویدادها، روش دوم: تحلیل و پژوهش.** همچنان که در مباحث فلسفی، طرف‌ها و پیروان مکاتب مختلف مدام در کشمکش و مناقشه هستند، پیروان این دو روش تاریخ‌نویسی نیز همواره در جدال با یکدیگر بوده و هرکدام در تلاش برای اثبات راستی و درستی شیوه و روش خویش بوده‌اند. طرفداران روش وقایع‌نگاری بر این باورند که وظیفه‌ی مورخ تنها ثبت و ضبط رویدادها و انتقال آن به مخاطبان و خوانندگان است، همچنان که رانکه می‌گوید: «**وظیفه‌ی مورخ این است که با زبانی ساده رویدادهایی را که در واقعیت اتفاق افتاده‌اند، بازگو کند.**» به‌عبارتی دیگر، طرفداران این شیوه به تحلیل و تبیین وقایع کاری ندارند و تنها به ثبت و ضبط یا بیان آن‌ها می‌پردازند. آنها بر این باورند که تنها با این روش است که می‌توان رویدادها را آن‌طور که هستند ثبت و انتقال داد، زیرا تحلیل و تشریح تاریخ، باعث عدم درک کامل و صحیح واقعیت و راستی آن می‌شود. آشکار است که به دلیل ضعف و کاستی‌های انسان در تحلیل و تبیین، روش نخست قدمت و پیشینه‌ای بیشتر دارد؛ همچنین از آنجایی که این روش ساده و جالب‌توجه است، بخشی از مورخین و اکثر مردم از این روش پیروی می‌کنند. طی دوره‌های مختلف این روش نیز تغییراتی را به‌خود دیده است، انسان‌ها با استفاده از اسطوره و افسانه‌ها سعی در ثبت و انتقال رویدادها، وقایع و بیان وضعیت زندگی خود نموده‌اند. کاربرد این شیوه را می‌توان در افسانه‌ی گلگامش مربوط به دوران سومر، سروده‌های حماسی مهاباراتا و رامایانا در تاریخ هند و ایلیاد و اودیسه‌ی هومر شاعر نابینای یونانی دید. افسانه‌ها و اساطیر ریشه در واقعیت دارند، اما به دلیل اینکه با بزرگنمایی و خیال همراه هستند، نمی‌توان کاملاً به آن‌ها اتکا کرده و به تشخیص واقعیت و راستی رویدادها و وقایع رسید. در مرحله‌ای دیگر، انسان‌ها به بیان ساده رویداد، اتفاقات و پدیده‌ها در قالب داستان و حکایت پرداخته‌اند. در این حالت داستان‌نویس یا حکایت‌خوان بیشتر به واقعیت نزدیک است و سعی می‌کند به بازگویی پدیده‌ها، اتفاقات و رویدادهای معینی بپردازد، سبک بیان و مهارت داستان‌نویس، حکایت‌خوان و راوی، نقش



مهمی در انتقال مفهوم و هدفش دارد. داستان‌های شیرین و فرهاد، مم و زین، لاس و خزال، درویش و عدول و خج و سیامند نمونه‌هایی از این شیوه هستند. همچنین تاریخی را که توسط امیران و حاکمان به نگارش درآمده را می‌توان در همین چهارچوب به‌شمار آورد، آن‌ها نیز تنها به ثبت و ضبط وقایع و رویدادهای پرداخته‌اند که در راستای منافع و اهدافشان بوده است. به‌طورکلی تمامی قالب‌هایی که در این روش به‌کارگرفته شده، سعی در بازگویی و انتقال تابلو و تصویری از وقایع و رویدادها به نسل آینده کرده‌اند؛ اما به دلیل اینکه در این روش، خیال، احساسات و عواطف انسان‌ها و مخصوصاً حاکمان تأثیرگذار بوده، نمی‌توان به‌طور کامل به آن‌ها اعتماد و تکیه نمود.

روش دوم، روش تحلیلی است. پیروان این روش تنها به بازگویی صرف وقایع بسنده نمی‌کنند، بلکه ابتدا به تحلیل و تشریح آن‌ها می‌پردازند و سپس به ثبت و ضبط آن اقدام می‌کنند. مورخ انگلیسی «کار» معتقد است که: تاریخ متشکل از حقایق غربال‌شده است. از این رو پیروان این روش، تاریخ را در تقسیمات علمی قرارداده و سعی کردند که برای تحلیل و پژوهش، اصول و معیارهایی را مطرح کنند. ابتدا هگل، بری و گروسه تلاش کردند برای آن چارچوبی علمی و فلسفی طرح کنند؛ اما در نهایت مارکس این کار را انجام داد. مارکس با مبنا قراردادن اقتصاد، به تحلیل تاریخ پرداخت و با تبیین آن، اصول و معیارهایش را نیز ارائه نمود. چارچوبی را که مارکس مطرح نمود تاکنون نیز به‌عنوان یک روش علمی در دانشگاه‌ها مبنا قرار داده می‌شود. در اینجا لازم می‌بینم که اشاره‌ای به این روش داشته باشم که مارکس از آن به‌عنوان ماتریالیسم تاریخی<sup>۱</sup> یاد می‌کند. مارکس تاریخ جامعه را متشکل از جدال و تضاد طبقاتی می‌داند. وی بر این باور است که تضاد و کشمکش طبقاتی تاریخ را شکل می‌دهد. او تاریخ بشر را به پنج دوره: ۱. کمون اولیه ۲. برده‌داری ۳. فئودالیسم ۴. سرمایه‌داری ۵. سوسیالیسم و کمونیسم تقسیم می‌کند. در هر یک از این دوره‌های تاریخی بین دو گروه یا دو «طبقه» از انسان‌ها «تضاد» وجود دارد و این تضاد به همراه دگرگونی در ابزار تولید و به‌تبع آن دگرگونی مناسبات تولیدی به‌عنوان عوامل زیربنایی، همان عواملی هستند که باعث تکامل جامعه بشری و انتقال از دوره‌ای به دوره دیگر می‌شوند. مارکس با اعتقاد به پیشرفت خطی مستقیم جامعه، بر این باور است که با گذشت زمان جامعه تکامل و پیشرفت می‌نماید. از دیدگاه وی، طبق قانون «نفی نفی» جامعه‌ی نو جامعه‌ی قدیمی را از بین می‌برد و خود را بر روی آن بنیان می‌نهد.



۱- علم شناخت قوانین عمومی تکامل جامعه در روند تاریخی‌اش (Historical Materialism). بنا به ماتریالیسم تاریخی، تکامل جامعه در سیر تاریخی‌اش به‌واسطه‌ی شرایط مادی زندگی تعیین می‌شود. ماتریالیسم تاریخی، تعمیم اصول ماتریالیسم دیالکتیکی است به حوزه‌ی مطالعه‌ی زندگی اجتماعی و تاریخ آن. در تفسیر مارکسیستی ماتریالیسم تاریخی، بر فرجام‌مند بودن فرآیند تاریخ پافشاری می‌شود. از منظر مارکسیسم، در فرجام تاریخ یعنی کمونیسم، کنش‌های فردی تحت انقیاد نیروها و قوانین طبیعی نخواهد بود. م



همچنان که پیشتر نیز به آن اشاره کردیم، تاکنون نیز بسیاری از مراکز جهانی و جنبش‌های انقلابی و اجتماعی نیز متکی به این نظریه هستند. اما در سال‌های اخیر با انتقاداتی روبه‌رو شده و تلاش‌هایی در راستای بازنگری و اصلاح آن و طرح فرمی تازه از آن صورت گرفته است. رهبر عبدالله اوجالان همچون شخصیتی اندیشمند و تاریخدان که قبلاً در تحلیل تاریخ پیرو نظریه‌ی مارکس بود، در سال‌های اخیر نظریه‌ای نوین را مطرح نمود که من نیز در نگارش این کتاب از آن پیروی کرده‌ام؛ زیرا بر این باورم که نظریه‌ی ایشان نوگرایی و نوآوری صحیح در علم تاریخ و مطابق با دوران کنونی است. همچنان که تا اواسط سده‌ی بیستم تنها نظریه برای تحلیل و تبیین پدیده‌های طبیعی، نظریه‌ی فیزیک نیوتنی (فیزیک کلاسیک) بود و از نیمه‌ی دوم قرن بیستم به بعد رفته‌رفته نظریه‌های نسبیت و فیزیک کوانتومی جای آن را گرفت، می‌توان گفت که امروزه نظریه‌ی تاریخی مارکس نیز جایش را به نظریات تاریخی اوجالان داده است. جهت درک بهتر این مسئله، بیان موارد زیر را ضروری می‌دانم.

۱. رهبر اوجالان تاریخ را متشکل از تمامی پدیده‌ها و رویدادهای کائنات و جامعه می‌داند، یعنی نه تنها تاریخ کائنات و جامعه را از همدیگر جدا نمی‌کند؛ بلکه آن‌ها را مکمل یکدیگر می‌داند. وی از کائنات به‌عنوان طبیعت یا جهان اول و از انسان و جامعه نیز به‌عنوان طبیعت یا جهان دوم یاد می‌کند و شناخت هر دو جهان و طبیعت را لازمه‌ی شناخت و درک تاریخ می‌داند.

۲. رهبر اوجالان همچون فرناند برادول معتقد است که تاریخ و جامعه‌شناسی را باید ترکیب کرد و نمی‌توان آن‌ها را از همدیگر جدا نمود. زیرا جامعه‌ی کنونی نتیجه و ناشی از تاریخ اجتماعی شدن است، در همین راستا اگر بخواهیم که به‌خوبی و طرز صحیح جامعه را شناخته و تحلیل کنیم، ناچار به فهم و شناخت صحیح تاریخ هستیم و برای شناخت و فهم تاریخ نیز، لازم است که درکی صحیح از اجتماعی شدن داشته باشیم.

۳. رهبر اوجالان تاریخ را شامل سرگذشت حکومت‌ها و حاکمان نمی‌داند و با این دیدگاه به آن نمی‌نگرد. وی معتقد است که تاریخ حکومت‌ها و حاکمان تنها بخش کوچکی از کل تاریخ است؛ اما بیش‌ازاندازه در بیان آن بزرگنمایی و اغراق شده است، تا جایی که از آن به‌عنوان کل تاریخ یاد می‌کنند. او چنین رویکردی را تحریف می‌داند. در مقابل به اصول و مبانی تشکیل‌دهنده‌ی ذهنیت اجتماعی شدن و فرم‌های اجتماعی اهمیت می‌دهد و از آن به‌عنوان سنگ‌بنای درک و فهم تاریخ حقیقی یاد می‌کند.

۴. رهبر اوجالان به تاریخ همچون پدیده‌ای زنده و تأثیرگذار می‌نگرد و می‌گوید: «تاریخ، اسلحه‌ای است که همواره کار می‌کند». **اسلحه‌ای است همیشه پر از فشنگ و آماده‌ی شلیک، که پیوسته کار می‌کند.** در اینجا اشاره ایشان به اهمیت و تأثیر تاریخ در تمامی لحظات زندگی است و بر این باور است که این بُعد از تاریخ می‌تواند به‌طور مثبت و یا منفی بکارگرفته شود؛ همچنین با توجه به اسناد و آثار تازه و پیشرفت توانایی تحلیل

انسان، می‌توان قرائت و خوانش نوینی برای تاریخ ارائه کرد و به نتایج و کشفیات متفاوتی رسید. به عبارتی دیگر شرط نیست که نتایج و تثبیت‌هایی که امروزه در رابطه با پدیده و رویدادی ارائه شده است، برای همیشه ثابت و غیرقابل تغییر بماند.

۵. رهبر اوجالان تاریخ جامعه را نه بر اساس قانون (نفی نفی)؛ بلکه بر اساس (تز، آنتی تز و سنتز) تحلیل می‌کند. به عبارتی دیگر در نتیجه‌ی جدال و تضاد میان کهنه و نو، آنچه حاصل می‌شود، ترکیبی است از هر دو در قالب تزی جدید به نام سنتز. به‌عنوان مثال، جامعه همواره در اشکال مختلف، نظام‌های برده‌داری، فئودالی و سرمایه‌داری و فرم‌های اجتماعی عشیره و طایفه را به‌طور همزمان زیسته است.

۶. رهبر اوجالان نه به پیشرفت خطی مستقیم تاریخ (بنا بر نظریه‌ی مارکس) و نه به چرخش و تکرار تاریخ در مدار بسته‌ای، اعتقاد ندارند، به عبارتی دیگر در دیدگاه وی، تاریخ نه خود را تکرار می‌کند و نه همواره روبه‌جلو حرکت می‌کند؛ بلکه ایشان بر این باورند که با گذشت زمان، تاریخ به‌شیوه‌ای حلزونی در حال تغییر و حرکت است. برای مثال زمانی که تولید و ابزار تولید تغییر می‌کند، هیچ شرط و اجباری برای پیشرفت صحیح و درست در کار نیست. اوجالان فاکتور و نقش اساس و بنیادین را مربوط به اندیشه و نیروهای تغییر می‌داند و می‌گوید که این نیروها هستند که مسیر تغییر و تحولات را تعیین می‌کنند. وی تغییرات در زیربنای اقتصادی را زمینه‌ساز تغییر و تحولاتی می‌داند که آن را به یک اجبار تبدیل می‌کند؛ اما مسیر و شیوه‌ی تغییرات یک اجبار و خط مستقیم نیست، این نیروهای تحول‌خواه هستند که مسیر و نحوه‌ی تغییرات را معین می‌کنند. به‌عنوان مثال؛ نمی‌توان دوران برده‌داری را پیشرفته و مترقی‌تر از دوران جامعه‌ی طبیعی دانست، آنچنان که مارکس به آن اشاره می‌کند. در نگاهی به رویدادهای معاصر نیز می‌توان نمونه‌های برای این مقوله بیان کرد، مثلاً: آیا تغییر در رژیم پادشاهی ایران و روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی ایران را می‌توان یک تغییر به‌تمامی پیشرفته و مترقی دانست؟ آیا تغییر در رژیم‌های تونس، مصر، یمن و لیبی را می‌توان ترقی و پیشرفت نامید، یا بهتر این است که بگوییم این جوامع و رژیم‌ها ناچار به تغییر شدند و نیروهای تحول‌خواه بودند که تصمیم به ایجاد تغییرات گرفتند؟ بدون شک این نیروهای تحول‌خواه بودند که تصمیم به ایجاد تغییر گرفتند و نمی‌توان تمامی ابعاد و زوایای این تغییرات را پیشرفته و ترقی‌خواه تعریف کرد.

رهبر اوجالان بر این باور است که یکی دیگر از ضعف‌های نظریه‌ی پیشرفت خطی مستقیم مارکس این است که انسان‌ها را از مبارزه دلسرد و دور می‌کند؛ زیرا زمانی که تغییر در زیربنای اقتصادی جامعه روی می‌دهد، پیشرفت در جامعه و روبنا، یک امر اجباری و حتمی است و بود و نبود مبارزه نقشی در تغییر و تحول زندگی نخواهد داشت.

۷. رهبر اوجالان به‌عنوان یک کلیت به تاریخ جامعه می‌نگرد و ابعاد مختلف آن را از



همدیگر جدا نمی‌کند. درعین حال علم تاریخ را در ارتباط با سایر علوم، به‌عنوان یک موجودیت کلی می‌بیند.

۸. رهبر اوجالان به‌مانند مارکس، جامعه را تقسیم‌بندی نمی‌کند و در این زمینه نیز از او انتقاد می‌کند. وی بر این باور است که نامگذاری دوران اولیه‌ی زندگی انسان به «کمون اولیه» مطابق با حقیقت این دوران نیست. همچنین عدم اهمیت‌دهی لازم و تحلیل ضعیف مارکس از این دوران را نقد می‌کند و می‌گوید همین رویکرد مارکس باعث شده که به نتایج اشتباه برسد. برای مثال: مارکس تاریخ جامعه را متشکل از تضاد و کشمکش طبقات می‌داند، این در حالی است که بنابر منابع و اسناد تاریخی، شکل‌گیری جامعه به ۲۵۰۰۰ سال پیش برمی‌گردد، و تاریخ جدال و تضاد طبقات به ۵ تا ۶ هزار سال برمی‌گردد. به‌عبارتی دیگر جامعه زمان بسیار زیادی را بدون وجود طبقات زیسته است، بنابراین چگونه می‌توان تاریخ جامعه را تاریخ جدال و تضاد طبقات دانست. همچنین رهبر اوجالان تعریف مارکس از دین را یک اشتباه تاریخی و اجتماعی می‌بیند و معتقد است که دین بخشی است از فرهنگ و آداب‌ورسوم جوامع. همچنین تقسیم‌بندی مراحل بعدی به‌عنوان دورانی مجزا و نامگذاری آن‌ها را اشتباه و ضعف دیگر مارکس می‌داند و معتقد است که این مراحل تفاوت ریشه‌ای با هم ندارند و آنچه تغییر می‌کند، تنها حاکمان و شکل قدرت است. اوجالان مراحل تاریخ جامعه را به شکل زیر به سه مرحله تقسیم‌بندی می‌کند. ایشان مرحله‌ای که مارکس از آن به‌عنوان کمون‌اولیه یاد می‌کند را جامعه طبیعی می‌نامند، اهمیت زیادی برای این دوران قائل است و درک و فهم آن را شرط اساسی در شناخت جامعه و انسان می‌داند؛ زیرا در این دوران است که جنبه‌ی انسانی و اجتماعی رشد کرده و انسان اقدام به تشکیل جامعه کرده و به شکلی طبیعی زندگی کرده است. از چهار مرحله‌ی دیگر در تقسیم‌بندی مارکس به‌عنوان مرحله‌ی طبقاتی یاد می‌کند. مرحله سوم را هم جامعه‌ی دموکراتیک معرفی می‌کند.

۹. رهبر اوجالان تاریخ مکتوب را تاریخی نوشته‌شده بر اساس منافع و دیدگاه‌های حاکمان می‌داند، از همین رو این تاریخ، تاریخ جنس، طبقه، ملت، تمدن، آیین و مذاهب فرادست است و لازم است که در زمان مطالعه، تحلیل و نگارش دوباره‌ی تاریخ، تحت تأثیر این مفاهیم قرار نگیریم.

### پ- هدف از بیان تاریخ گُردستان

بیشتر گفتیم که شرفخان بدلیسی اهمیت زیادی برای تاریخ قائل شده و بعد از وی نیز بخشی از نویسندگان و روشنفکران و رهبران گُرد با وقوف بر اهمیت این موضوع، در راستای ماندگاری و ثبت تاریخ گُرد و گُردستان تلاش زیادی کرده‌اند و آثاری را به نگارش درآورده‌اند. مستوره‌خان اردلان (۱۸۰۵-۱۸۴۷)، ملا محمود بایزیدی، محمدامین زکی بیگ (۱۸۸۰-۱۹۴۸)، محمدعلی عونلی (۱۸۹۷-۱۹۵۳)، حسین حزنلی مکرانی (۱۸۹۳-۱۹۴۷)، ملا



محمد مردوخ‌ی و ملا جمیل روژبیانی (۱۹۱۲-۲۰۰۲) از شخصیت‌های پیشاهنگ در این عرصه هستند و جای بسی خوشحالی است که امروزه در هر بخش از گُردستان ده‌ها نویسنده‌ی سرزمینمان به نگارش و تحقیق و تفحص در عرصه‌ی تاریخ روی آورده‌اند؛ اما آنچه جای تأسف و نگرانی دارد، این است که برخی از این نویسندگان تنها بر منابع نوشتاری و اسناد رسمی تکیه می‌کنند و یا از دید مورخین و شرق‌شناسان غربی و منابع آن‌ها به تاریخ و جامعه‌ی گُردستان می‌نگرند. مقوله‌ی آزردهنده‌تر این است که برخی از این مورخین و نویسندگان با دیدگاه دولتی و یا با دیدی امروزی به تحلیل دوران کهن می‌پردازند. چنین رویکردی باعث شده که بسیاری از افراد جامعه‌ی ما، ملت گُرد را ملتی فاقد تاریخ بدانند، زیرا از تاریخ نیرو و توان نمی‌گیرند. بدون شک این وظیفه‌ی مورخین و مسئولان است که این تحریف و آشفتگی‌ها را اصلاح نمایند. در راستای اصلاح و بازتعریف مفاهیم، لازم است دلایل بروز این آشفتگی و تحریفات را بشناسیم و اصلاح کنیم، تا بتوانیم از دیدگاهی صحیح و علمی تاریخ خویش و دیگران را مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم. بدون شک شمار زیادی از نویسندگان تاریخ گُردستان در این زمینه گام‌هایی برداشته‌اند، اما اکثراً از روی تعصب و انکس نشان داده و موضع‌گیری نموده‌اند. متأسفانه چنین برخوردی، کمکی به حل و اصلاح این مسئله نکرده است. از همین رو در این کتاب سعی خواهیم کرد که بر اساس معیارها و اصولی که رهبر اوجالان برای تحلیل و بیان تاریخ ارائه کرده است به تحلیل و بررسی تاریخ گُردستان و جامعه‌ی گُرد بپردازیم. در همین راستا ابتدا سعی خواهیم کرد اشاره‌ای به برخی از مفاهیم و دیدگاه‌های داشته باشیم که تاکنون بر اساس آن‌ها به تاریخ گُرد و گُردستان نگریسته می‌شود، و در ادامه سعی در بیان ابعاد ضعف، اشتباه و در نهایت اصلاح آنها داشته باشیم.

اول: در سده‌ی هجدهم و نوزدهم شرق‌شناسان اروپایی نظریه‌ای را مطرح نمودند که بر اساس آن گُردها یکی از ملت‌های هندواروپایی هستند که ۲ الی ۳ هزار سال پیش از میلاد از شمال شرق اروپا به سرزمین گُردستان کنونی مهاجرت کرده‌اند، ما نیز تا حدی این را پذیرفته بودیم؛ اما امروزه با تکیه بر اسناد و آثار تاریخی کشف‌شده، اثبات شده است که ملت گُرد، یکی از ملت‌های اصیل و اولیه‌ی این سرزمین بوده و از جایی دیگر به آن مهاجرت نکرده است. به عبارتی دیگر، نظریه‌ی مذکور به کلی رد شد و باعث تقویت این فرضیه شده که این نظریه با اهداف سیاسی مطرح شده باشد؛ زیرا شرق‌شناسان اروپایی در راستای دستیابی به اهداف و منافع کشورهای خویش، با طرح و برنامه‌ای از پیش‌تعیین شده وارد سرزمین‌های دیگر می‌شدند و سعی می‌کردند زمینه‌های اجتماعی و ذهنیتی را برای رسیدن به اهدافشان آماده کنند. آشکار است که در گذشته کشورهای اروپایی به دلیل تفاوت‌ها و اختلافات دینی، جایگاهی اجتماعی میان جوامع خاورمیانه نداشتند و مردم این منطقه نیز رغبت چندانی به ایجاد ارتباط و تعامل با آن‌ها نداشتند. از همین رو کشورهای اروپایی سعی کردند که با پیدا کردن نقاط مشترک، زمینه‌های نفوذ







خویش به این مناطق را فراهم کنند و با بهره‌گیری از اختلافات میان خلق‌ها و یا ایجاد اختلافات جدید و برجسته نمودن آن‌ها، سیاست‌های خود را اجرایی کنند. نمونه‌ی زنده و برجسته‌ی این سیاست را می‌توان در اختلافات دامنه‌دار میان «عرب - یهودی»، «ترک - ارمنی» و «عرب - ترک» مشاهده کرد. چون در سده‌ی هجده و نوزده، مفهوم امت‌گرایی در میان گُردها رواج داشت و تعامل خوبی میان ملت گُرد با ملت‌های عرب، ترک و فارس وجود داشت، اروپایی‌ها موفق نمی‌شدند آن‌طور که می‌خواهند از ملت گُرد استفاده کنند. موقعیت و جایگاه گُردستان و خلق گُرد در مرکز خاورمیانه و ملت‌های آن، باعث شد که آن‌ها به راهکارهای دیگری متوسل شوند. در همین راستا اقدام به ایجاد و ترویج یک‌سری از مفاهیم و نظریه‌ها در میان روشنفکران و نویسندگان گُرد کردند. حال شاید این سؤال مطرح شود که به‌راستی این مفاهیم و نظریه‌ها چه تأثیری بر روی جامعه‌ی گُردستان و شهروندان گُرد دارد؟ با کمی دقت در این زمینه می‌توانیم برخی از تأثیرات آن را درک کنیم. برای مثال؛ این نظریه و مفاهیم از لحاظ روانشناسی باعث شکل‌گیری وضعیتی روحی و روانی در میان شمار زیادی از گُردها شده که خودشان را وابسته به اروپا احساس کنند، همواره نسبت به اروپا رغبت و علاقه نشان بدهند، و خود را شخصیت و فردی خاورمیانه‌ای تصور نکنند! مردم این منطقه را ضعیف و عقب‌مانده بنگرند و در نهایت پابندی به سرزمین و ارزش‌های گُردستان و منطقه، رو به تضعیف و زوال بنهد. از این طریق، با گذشت زمان شخصیت و جامعه‌ای شکل می‌گیرد که با ریشه و پیشینه‌ی خویش بیگانه است و همواره با ملت‌هایی که هزاران سال در همزیستی مسالمت‌آمیز بوده از سر جنگ و اختلاف برآید و چشم به اروپا دوخته است.

اگر با دیدی واقع‌بینانه و وجدانی به این قضیه نگاه کنیم، اثرات آن را امروزه نیز تا حدی در جامعه‌ی گُرد و سایر جوامع منطقه نیز مشاهده می‌کنیم و لازم است که آن را انکار نکنیم. همین مسئله یکی از دلایل عدم توجه و اهمیت‌دهی شایسته و کافی ما به آثار باستانی و ارزش‌های سرزمینمان است؛ زیرا آن‌ها را متعلق به خودمان نمی‌دانیم. همچنین یکی دیگر از تبعات این مسئله، این است که بسیاری از گُردها در برابر افراد و جوامع دیگر تصویری ضعیف از خویش دارند و دچار خودکم‌بینی هستند؛ زیرا احساس می‌کنند که از چنان تاریخ و پیشینه‌ی باشکوهی برخوردار نیستند که به آن افتخار کنند و خود را مطرح کنند. از سوی دیگر، به دلیل همین نظریات و تئوری‌ها، حاکمان ملت‌های منطقه همچون عرب، فارس و ترک ما را به‌عنوان تهدیدی برای منافع و موجودیت‌شان تلقی کرده و چنین تصور کرده‌اند که گُردها مسلمان حقیقی و واقعی نبوده و ابزار دست اروپاییان هستند، و همین امر را بهانه‌ای برای مشروعیت بخشی به اشغالگری و استعمارگری خویش در گُردستان کرده‌اند، تا جایی که امروزه از ما به‌عنوان اسرائیل دوم یاد می‌کنند. از همین رو، در راستای خروج از این وضعیت و رهایی از تأثیرات چنین تئوری‌هایی، لازم است هرچه زودتر با استفاده از امکانات موجود و خصوصاً علم باستان‌شناسی، اقدامات لازمه را انجام



دهیم.

**دوم:** امروزه بخش بزرگی از جامعه‌ی ما و سایر جوامع، از دیدگاه دولتی به تاریخ می‌نگرند و هویت و حقیقت خودشان را وابسته به بودنبود دولت ملی می‌دانند. چنین تئوری و دیدگاهی، تاریخی دوپست‌ساله دارد، قبل از این مقطع، در تاریخ انسانیت سرنوشت دولت و ملت‌ها به هم پیوند داده نشده بود و هدف از طرح آن هم بهره‌گیری از اختلافات میان ملت‌ها و مسلط نمودن و حاکمیت برخی از ملت‌ها و فرهنگ‌ها بر سایر ملت‌ها و فرهنگ‌ها است. به دلیل اینکه خلق گُرد هم در این مدت نتوانسته است دولت ملی خویش را تشکیل دهد، همواره خود را ضعیف احساس کرده و دچار خودکم‌بینی شده و قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای از این ضعف و خلأ در راستای منافع‌شان استفاده کرده‌اند. لازم است که مورخین و روشنفکران گُرد هم با وقوف بر این نقاط ضعف و کاستی‌ها، با جدیت تمام نسبت به گذار از آثار ناشی از این‌گونه تئوری و نظریات اهتمام ورزند. این هم میسر نمی‌شود مگر با توجه و اهمیت‌دادن به تاریخ خودمان. باستان‌شناسان ثابت کرده‌اند که این سرزمین (گُردستان) مهد انسانیت بوده و جامعه و جغرافیای ما نقش بسزایی در توسعه و پیشرفت جامعه‌ی انسانی ایفا کرده است.

بیهوده نیست که **گوردن چایلد**<sup>۱</sup> در کتاب «در تاریخ چه روی داد؟» که عبارت است از نتایج تحقیقات و پژوهش‌هایش در شمال گُردستان، با تعجب و مباهات می‌گوید: «در این منطقه اتفاقاتی رویداده است که در هیچ منطقه‌ای دیگر از جهان شاهد آن نیستیم».

**رهبر اوجالان** نیز با مبنا قرار دادن این تحقیقات می‌گوید: «اکنون (زمان حال)، تاریخ است و تاریخ نیز زمان حال». هدف ایشان از بیان این سخن این است که بسیاری از حقایق تاریخی به دلیل از بین رفتن آثار و اسناد و همچنین پیوند دادن تاریخ با دولت، نهان مانده‌اند و هنوز آشکار نشده‌اند، به دلیل اینکه بخش بزرگی از حقایق آشکارنشده‌ی تاریخ هم در این جغرافیا قرار دارند و این جغرافیا هم مهد و زادگاه گُرد بوده و ملت گُرد هم در روزگار کنونی فاقد دولت ملی است، بنابراین حقیقت ملت گُرد هم در تاریخ نهان است. مسلماً وظیفه‌ی اصلی ما آشکار کردن این حقایق است و این کار هم باعث رهایی فرد و جامعه‌ی گُرد از وضعیتی روانی و احساسی است که اکنون در آن قرار دارد.

**سوم:** به دلیل اینکه در صد سال گذشته ملت گُرد همواره در معرض ستم، پراکندگی و



۱ - Gordon Childe : باستان‌شناس استرالیایی (۱۹۵۷ - ۱۸۹۲). وی دارای دیدگاهی مارکسیستی بود. با حفاری‌هایی که در عراق و میان‌رودان (مزوپوتامیا) انجام داد انقلاب روستایی مبتنی بر نئولیتیک را در تاریخ ارزیابی نمود. اثری به نام «در تاریخ چه روی داد؟» دارد. م

تقسیم سرزمین‌شان بوده و انکار شده‌اند، بخشی از نویسندگان و دستگاه‌های تبلیغاتی و رسانه‌ای دولت‌های حاکم بر گُردستان، سعی نمودند چنین القا کنند که گُردها از چنان تاریخ باشکوهی برخوردار نیستند که به آن افتخار کنند. همچنین چون همواره بنا بر دیدگاه، مفاهیم و اهداف حاکمان به تحلیل و پژوهش در تاریخ کهن و معاصر خودمان پرداخته‌ایم، همیشه ابعاد و زوایای منفی تاریخ گُرد همچون: خیانت، اختلافات و تضادها، شکست و تسلیم شدن‌ها برجسته شده‌اند و ابعاد و زوایای مثبت جامعه‌ی گُرد همچون: خیزش و قیام، شهادت و فداکاری و انسان‌دوستی مورد توجه و اهمیت قرار نگرفته است، این موارد سبب شده است که فرد و ملت گُرد با تاریخ و حقیقت خویش بیگانه شود؛ بنابراین بایستی در نگارش و بیان تاریخ گُرد و گُردستان اهمیت بیشتری به ارزش و دستاوردهایی بدهیم که این ملت در تاریخ کهن و معاصرش خلق کرده است. البته این بدین معنا نیست که به تمجید و بزرگنمایی غیرواقعی خودمان پردازیم و ضعف‌ها و نواقص را نادیده بگیریم، بلکه لازم است که تحلیلی واقع‌بینانه از تاریخمان داشته باشیم و از نواقص و ضعف‌ها هم تجربه بگیریم. با در نظر گرفتن این موارد، می‌توانیم به‌دور از تعصب و نژادپرستی، خودکم‌بینی و انکار خویش، به تشریح، تبیین و تحلیل تاریخمان پردازیم.





فصل سوم  
گردستان در عصر جامعه‌ی طبیعی

## گُردستان در عصر جامعه‌ی طبیعی

بر اساس تحقیقات تاریخی و باستان‌شناسی، تاریخ پیدایش انسان تقریباً به ۷ میلیون سال پیش بازمی‌گردد. بدون شک این تنها تخمین است و مدرک و سندی قاطع و قابل‌اطمینان در مورد این تاریخ هنوز در دسترس نیست، نتیجه‌ی تحقیقات بر روی آثار و اسکلت‌هایی است که کشف شده‌اند. تاکنون تعدادی از اسکلت‌های انسان که مربوط به دوران زندگی در جوامع طبیعی اولیه است کشف شده‌اند، یعنی از زمان پیدایش تا (۳۰۰۰-۴۰۰۰) ق.م. یعنی تا زمان ظهور جامعه‌ی طبقاتی و هیرارشیک. قدیمی‌ترین اسکلت‌ها مربوط به زن و مردی است که در سال‌های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۷ در دره‌ی **لفارس** در اتیوپی کشف شده‌اند و به «**لوسی و رامیدو**» معروف‌اند. قدمت این اسکلت‌ها (۳/۵ الی ۴) میلیون سال است. تحقیقات انجام‌گرفته بر روی آن‌ها نشان می‌دهد که این انسان‌ها شبیه انسان امروزی بوده و بر روی پا راه‌رفته‌اند. قد آنها ۱۲۰ سانتیمتر و حجم سرشان ۵۰۰ سانتیمتر مکعب بوده است. در مقایسه‌ی این نمونه‌ها با نمونه‌های بعدی، یعنی آن‌هایی که قدمتشان به ۲ میلیون یا یک میلیون سال پیش بازمی‌گردد، باستان‌شناسان به این نتیجه رسیده‌اند که احتمالاً تاریخ پیدایش انسان اولیه ۷ میلیون سال است. بحث از جزئیات و فرایند تکامل انسان در این دوران، در توان این کتاب و نوشتار نیست و ما هم قصد چنین کاری نداریم، تنها به مواردی اشاره خواهیم کرد که به درک و فهم موضوع اصلی بحث ما کمک می‌کند و لازم است. بنابر اسناد و آثار تاریخی و باستان‌شناختی، جنوب اتیوپی، تانزانیای مرکزی آفریقا که نزدیک به خط استوایی زمین بوده و از آب‌وهوای گرم و مرطوب برخوردار هستند، کانون پیدایش انسان اولیه بوده‌اند. با گذشت زمان و از طریق خط ریف<sup>۱</sup> در امتداد شرق رودخانه‌ی نیل به سوی شمال تا فلسطین و لبنان و از آنجا هم در مناطق مختلف جهان پراکنده شده‌اند.

خط ریف و هلال حاصلخیز با همدیگر تلاقی پیدا می‌کنند، گُردستان هم بخشی از جغرافیای هلال حاصلخیز است که سلسله کوه‌های لبنان، تورس، زاگرس و دامنه‌هایشان را دربرمی‌گیرد و نقشی اساسی در پراکندگی انسان و جامعه‌ی انسانی در سطح جهان داشته است. مقوله‌ی مهم‌تر این است که علم باستان‌شناسی (archaeology) اثبات نموده که هلال حاصلخیز نقشی موثر و بنیادین در پیشرفت و ترقی حیات اجتماعی انسان و اجتماعی شدن ایفا کرده است. اکثر محققین و پژوهشگران بر این باورند که در مدت (۲۵۰۰۰۰-۲۰۰۰۰۰) سال ق.م انسان در این جغرافیا در راستای تشکیل زندگی اجتماعی و جامعه گام

---

۱- گسل میان دو قاره که زمانی متصل بوده‌اند؛ مناطق ساحلی متشکل از بقایای مرجان‌ها، جلبک‌ها، اسفنج‌ها و صدف بی‌مهرگان دریایی. خط ریف آفریقا در طول مسیرهای ساحلی موزامبیک، جیبوتی، اریتره تا دریای سرخ و سوریه در خاورمیانه پیش می‌رود.



برداشته است. گردستان هم بخش بزرگ و اصلی این جغرافیا را تشکیل می‌دهد. بخش کثیری از آثار و شواهدی که مربوط به این دوران هستند در غارها، دره‌ها و کوهستان‌های گردستان کشف شده‌اند. غارهای **شانه‌در**، **هزار مرد** و **زُرزی** چند نمونه از این مکان‌های شناخته‌شده و برجسته هستند. لازم است که در اینجا اشاره‌ی کوتاهی به تعدادی از این امکان باستانی مربوط به آن دوران داشته باشم.

۱. **غار شانه‌در**؛ این غار در منطقه‌ی مرگه‌سور از توابع استان اربیل واقع شده، ارتفاع آن از سطح دریا ۷۰۰ متر، طول معبر آن ۲۵ متر، ارتفاع آن ۷ متر و عمق آن ۴۰ متر است. در نتیجه‌ی تحقیقاتی که در اواسط قرن بیستم بر روی آن انجام گرفته است، ۹ اسکلت انسان نئاندرتال<sup>۱</sup> Homo neanderthalensis در آن کشف شده که ۶ عدد از آن‌ها مربوط به ۶۰۰۰ سال ق.م و ۳ عدد هم تقریباً مربوط به ۵۰۰۰ سال ق.م هستند. با توجه به قدمت این اسکلت‌ها، متوجه می‌شویم که در دو دوران مختلف در این غار حیات انسانی جریان داشته است. شانه‌در اولین غاری است که آثار زندگی در دو دوران مختلف در آن کشف شده است. اسکلت‌های کشف‌شده مربوط به ۲ زن، ۲ بچه و ۵ مرد هستند. یکی از این اسکلت‌ها فاقد یک دست است و محققین احتمال می‌دهند که این شخص فلج بوده. نکته‌ی درخورتامل این است که تخمین زده می‌شود این شخص ۳۵ سال زندگی کرده است؛ همچنین در کنار این اسکلت‌ها ۸ نوع دانه‌ی گل پیدا شده که یکی از این دانه‌ها سمی و بقیه هم خاصیت درمانی دارند.

۲. **غار هزار مرد (به گُردی؛ هه‌زار می‌رد)**؛ این غار در کوهستان «برانان» در جنوب غربی شهر سلیمانیه واقع شده است. در این غار آثار حیات انسان، حیوانات اهلی و وحشی نیز پیدا شده و قدمت آن‌ها هم به ۴۰۰۰ سال ق.م بازمی‌گردد.

۳. **غار زُرزی**؛ این غار در منطقه‌ی «چَمی رَزان» در غرب شهر سلیمانیه واقع شده است، در این غار هم آثاری از زندگی انسان کشف شده که مربوط به ۲۵۰۰۰ سال ق.م هستند.

۴. **کوهستان شنگال**؛ در این منطقه نیز شماری اسکلت انسان و حیوانات اهلی و ابزار سنگی شکار پیدا شده است.

۵. در نتیجه‌ی تحقیقات انجام گرفته بر روی **غارهای کونجی، قُمَری، گری آرجه و دوشه** که در منطقه‌ی لرستان واقع شده‌اند، معلوم شده که در ۴۰۰۰ سال پیش انسان در این غارها زندگی کرده است.

۶. **غار (دو دَریه دو دَری)** که در دره‌ی اسکفتاو در ۱۳ کیلومتری جنوب شهر عفرین واقع شده، شماری اسکلت مربوط انسان نئاندرتال و تعدادی ابزار مربوط به زندگی آن دوران پیدا شده است.





(هلال حاصلخیز)

اینها تنها تعداد کمی از غارها و اماکن تاریخی و باستانی گُردستان هستند، مسلماً مکان‌های بیشتری وجود دارند که اگر تحقیقات باستان‌شناختی بر روی آن‌ها انجام بگیرد، آثار و شواهد بیشتری کشف خواهد شد که می‌تواند کمک بسزای به روشن‌تر نمودن ابعاد پنهان تاریخ گُردستان و انسانیت کرده و ما به آن‌ها افتخار کنیم. موارد ذکرشده، اثباتی هستند بر اینکه این سرزمین مهد انسانیت بوده است. حال سؤالاتی از این قبیل مطرح می‌شوند که چه شرایطی باعث شده که این سرزمین (جغرافیای زاگرس و گُردستان) به مهد و مأوای انسانیت تبدیل شود و چه نقشی ایفا نموده است؟ اثبات و آگاهی از این تاریخ چه منفعتی به حال ما دارد، درحالی‌که امروزه ما در وضعیتی قرار داریم که می‌توانیم نقش پیشاهنگی را برای انسانیت ایفا کنیم؟ مسلماً ارائه‌ی پاسخی صحیح و مناسب به این سؤالات بسیار ضروری است. در پاسخ به این سؤال که چه شرایط و عواملی باعث شده که منطقه‌ی زاگرس و گُردستان به مهد و مأوای انسانیت تبدیل شود؟ به‌طور خلاصه می‌توانیم به موارد زیر اشاره کنیم:

۱. هلال توروس- زاگرس در مسیر خروج تجمعات انسانی از ریف آفریقا، مرکز اساسی برای تجمع و پراکنش در جهان است، هلال حاصلخیز انتهای راه طبیعی ریف است، این منطقه بهترین و مساعدترین گزینه برای تجمعات انسانی بوده که در جستجوی مکان و امکانات تغذیه‌ی بهتر بوده‌اند.

۲. منطقه‌ی زاگرس و گُردستان به دلیل موقعیت خاص جغرافیایی، یعنی با توجه به فاصله‌ای که با خط استوا، قطب‌های زمین و دریا دارد، برخوردار از آب‌وهوای مناسب و فصول چهارگانه است. شرایط و امکانات این منطقه چنان مساعد است که وقتی در آن سکونت صورت بگیرد، حتی نمی‌توان احتمال داد که «تحول در مسیر اجتماعی بودن» در آن روی ندهد. منطقه‌ی زاگرس و گُردستان نه مثل مناطق استوایی است که تنها یک فصل دارند و نه مثل

مناطق سرد و مرطوب که دو فصل دارند، مانند شمال اروپا و روسیه و مناطق قطبی زمین.

۳. وجود غارهای زیاد و فوق‌العاده مناسب جهت تأمین امنیت و حفاظت از خویش در مقابل گرما و سرمای شدید و همچنین حیوانات درنده، این غارها فرصت و امکان بسیار خوبی را برای توسعه و تداوم زندگی اجتماعی فراهم کرده‌اند.

۴. وجود رودخانه‌ها و آب‌های جاری فراوان، وفور میوه و نباتات و کثرت حیوانات مناسب برای شکار، یکی دیگر از امتیازهای این منطقه برای توسعه‌ی زندگی تجمعات انسانی بوده است.

به‌طور کلی این شرایط و دلایل زمینه‌ساز توسعه و پیشرفت زندگی اجتماعی انسان در سرزمین گُردستان بوده است. در باستان‌شناختی و تاریخ از این مقطع به‌عنوان «دوران پارینه‌سنگی یا پالئولیتیک (paleolitic و دوران میان‌سنگی یا مزولیتیک» یاد می‌شود. انسان در این مقطع توانسته است که بزرگ‌ترین انقلاب یعنی «انقلاب اجتماعی» را رقم بزند. زمانی که می‌گوییم انقلاب اجتماعی منظور این نیست که انسان‌ها تنها به‌طور فیزیکی کنار هم جمع شده‌اند، مسلماً این هم یکی از ابعاد مهم آن است؛ اما منظور اصلی توسعه و رشد اندیشه و احساس انسان است، در این دوران فکر و احساس همزیستی نزد انسان به‌وجود آمده است. این همان بُعد از انسان است که امروزه جامعه‌شناسان و عالمان از آن به‌عنوان معیار و مبنای بُعد اجتماعی انسان یاد می‌کنند و معتقدند که انسان موجودی اجتماعی است و بدون جامعه نمی‌تواند به حیات خویش ادامه دهد. رهبر اوجالان در باب این موضوع می‌گوید شخص یا انسان ثمره‌ی تاریخ است، یعنی در این مرحله احساسات و عواطف جمعی انسان رشد و اجتماعی شدن شکل می‌گیرد، در این دوران مالکیت و خانواده به‌وجود نیامده‌اند و خود کلان، خانواده است. صد و پنجاه‌هزار سال پیش انسان آتش را کشف و از آن استفاده می‌کند، علاوه بر این تخمین زده می‌شود که در پنجاه تا چهل هزار سال پیش داری زبان اشاره (زبان مبتنی بر حرکات بدن و تولید صدا) بوده‌اند. انسان در این مقطع استفاده از سنگ، شکار و خوردن گوشت را می‌آموزد. فرم زندگی «کلان» که ابتدایی‌ترین فرم زندگی است در این دوران به‌وجود می‌آید. از نظر اعتقادات و باورداشت نیز آیین «آنیسم یا جاندار انگاری یا جان‌گرایی Animisim» حاکم است. پیروان این آیین اعتقاد دارند که تمامی عناصر طبیعت دارای روح و جان‌اند. عصر میان‌سنگی (۱۵۰۰۰-۱۲۰۰۰) ق.م میان دوره‌های پارینه‌سنگی و نوسنگی است، و می‌توان از آن به‌عنوان مرحله‌ی گذار یاد کرد، انسان در این عصر جهت شکار و دفاع از خویش از سنگ‌های مختلف ابزار گوناگونی را درست می‌کند. در این دوران زبان «سیمیتیک» به‌وجود می‌آید و اسم‌گذاری بر روی حیوانات و نباتات شروع می‌شود؛ همچنین اهلی کردن حیوانات و نگهداری آن‌ها و ساخت لباس‌های ساده از چرم و پوست حیوانات شکار شده، مربوط به این دوران است. **توتم پرستی** نیز که نظامی از باورهاست و قائل به نوعی ارتباط معنوی و خویشاوندی بین گروهی از انسان‌ها با یک موجود فیزیکی دیگر (اغلب حیوان و در مواردی گیاه یا شیء) موسوم به توتم می‌شود در این دوران شکل می‌گیرد. بدون شک این وقایع و تجربیات که قدمت و تاریخ آن‌ها به ده‌ها هزار سال





قبل بازمی‌گردد، سنگ‌بنای زندگی امروزی نوع بشر هستند. اگر این انقلاب به‌وقوع نمی‌پیوست، انسانیت به روزگار و سطح کنونی نمی‌رسید، از این حیث اغلب باستان‌شناسان از این رویدادها و تحولات به‌عنوان اولین انقلاب حیات یاد می‌کنند و آن را انقلاب اجتماعی می‌نامند. برای ما کُردها مایه‌ی افتخار و غرور است که این انقلاب اجتماعی در سرزمین و جغرافیای کُردستان شکل گرفته است. این انقلاب زمینه‌های وقوع انقلاب بزرگتری را در این سرزمین فراهم کرد که به «انقلاب نئولیتیک» مشهور است و طی آن انسانیت گام‌های بیشتری در راستای پیشبرد و ترقی حیات برداشت. با توجه به تحلیلات رهبر اوجالان، اشاره‌ای به چند مورد از دستاوردها و اختراعات انسان دوران نئولیتیک خواهم کرد.

۱. آغاز کشاورزی و توسعه‌ی آن

۲. تشکیل زندگی اجتماعی خارج از غارها و ایجاد روستا

۳. گسترش اهلی کردن حیوانات

۴. درست کردن ابزارآلات زندگی و شکار به‌صورت پیشرفته با استفاده از سنگ

۵. استفاده از گل و درست کردن خشت، کاسه و کوزه

۶. آسیاب کردن حبوبات، دوخت و دوز و درست کردن پوشاک

۷. استقرار فرهنگ ایزدبانو-مادر

۸. پیدایش زبان آریایی و اورالی

۹. روابط نسبی، ارتباط اجتماعی و معیار اخلاقی جامعه وجود دارند و فرمی اجتماعی بزرگتر از کلان ایجاد می‌شود که امروزه می‌توان از آن به‌عنوان تیره یاد کرد.

۱۰. بچه‌ها را از طریق مادرانشان می‌شناسند و هنوز نقش پدر در تولد و بزرگ نمودن و رابطه با بچه‌ها برجسته نشده و خانواده‌ی تک‌پدری ایجاد نشده است.

۱۱. در اواخر این دوران (نئولیتیک) مس کشف می‌شود و برای ساخت ابزار و وسایل از آن استفاده می‌شود.

۱۲. ابزارآلات موسیقی اختراع شده، قدیمی‌ترین ابزار موسیقی یک نی است که ساخته شده از استخوان است، این نی در منطقه‌ی باستانی «ته‌په‌گه‌وره» کشف شده است.

۱۳. دوران نئولیتیک که تقریباً ۱۲۰۰۰ سال ق.م در سلسله کوه‌های زاگرس و مزوپوتامیای شمالی آغاز شده، در ۷۰۰۰ سال ق.م در شمال ایران آثار و نشانه‌های آن بروز کرده است. در ۵۰۰۰ ق.م در کوهستان‌های ترکمنستان، در ۴۰۰۰ سال ق.م در هند، چین، یونان و دره‌ی



نیل نشانه‌های آن بروز کرده و در ۳۰۰۰ سال ق.م از طریق تنگه «بیرینگ» وارد آمریکا شده است. این در تاریخ، دومین انقلاب و مرحله‌ی تاریخی بزرگ است. همان‌طور که پیشتر ذکر آن رفت، این سرزمین و جامعه چند هزار سال نقش پیشاهنگی برای انسانیت را ایفا نموده و کانون پیشرفت‌ها و تحولات اجتماعی بوده است. بعدها دستاوردها و پیشرفت‌های این منطقه به‌عنوان فرهنگی غنی در سرتاسر جهان پراکنش پیدا کرده است. برجسته‌ترین اماکن و آثار باستانی مربوط به این دوران در گُردستان عبارتند از:

۱. **گوبکلی تپه**؛ نام اصیل گُردی آن «خراب رشک» است. از کهن‌ترین مراکز یکجانشینی ساخته‌شده در دوران نیولیتیک در حوالی شهر اورفا است. قدمت آن تا ۱۱۰۰۰ ق.م هم می‌رسد. علی‌رغم اینکه در ۱۹۶۰ بدین‌سو کشف گردیده، اما اهمیت آن از طرف باستان‌شناسان در سال ۱۹۹۴ درک گردید. مطالعه و تحقیق در باب معماری، هنر و فرهنگ آن دوران از طریق گوبکلی‌تپه وارد مرحله‌ی جدیدی گشته و هنوز هم ادامه دارد. این مجموعه شامل ۲۰ عبادتگاه است که مساحت آن ۸۰۰۰ مترمربع است. تاکنون ۴ عبادتگاه آن آواربرداری شده. ستون‌های سنگی عبادتگاه‌ها وزنی میان (۲۰ الی ۵۰) تُن دارند. در زمان کاوش در این منطقه، انبارهای غلات و استخوان‌هایی مربوط به حیوانات وحشی پیدا شده است. باستان‌شناس آلمانی «کلاوس شمیدیت» که مدیر کاوش‌های این منطقه بوده، معتقد است که این منطقه مرکز و مکان پرستش و انجام رسوم دینی بوده است. از نظر ساختار معماری به‌عنوان قدیمی‌ترین اثر باستانی شناخته می‌شود.



(خراب رشک - گوبکلی تپه)



۲. نَوالا چوری؛ قدمت آن به هزاره‌ی دهم ق.م بازمی‌گردد. مساحت آن ۴ هکتار و در شرق رودخانه‌ی فرات در شمال‌گُردستان واقع شده است. اوایل دهه‌ی ۸۰ توسط باستان‌شناس آلمانی «ه.هادیپتیمان» کاوش بر روی آن شروع شد. در این منطقه ۵ سکونتگاه انسان کشف شده که مهم‌ترین آن بنایی (۶×۱۴) مترمربع ساخته شده از سنگ است. همچنین دو خانه‌ی دایره‌ای شکل با مساحت ۱۲ مترمربع و دو اتاق مربعی شکل با مساحت ۹ مترمربع در آن کشف شده است. در اطراف این بناها ستون‌هایی قرار دارد که بر روی یکی از آن‌ها تصویری ۲ متری از انسان رسم شده است. در این مکان همچنین تعدادی مجسمه‌ی زنان، سرنیزه و ابزار پخت‌ن‌ان کشف شده است.

۳. زاوی چَم؛ استاد عبدالرقیب یوسف معتقد است که نام اصلی آن به گُردی «زَویا چَم» است. قدمت آن به ۱۰۰۰۰ ق.م بازمی‌گردد که در مجاورت غار شانه‌دَر قرار دارد. طی حفاری و جستجوهای انجام شده، خانه‌های ابتدایی در آن یافت شده است.

۴. تپه‌ی چای اونو؛ پیشینه و قدمت آن به ۹۰۰۰ سال ق.م بازمی‌گردد و در منطقه‌ی ارغنی واقع در غرب دیاربکر است. بقایای ۵۰۰ انسان که سر از بدنشان جدا شده کشف شده، تمامی این انسان‌ها هم جداگانه خاک شده‌اند. همچنین تعدادی ظروف مسی و شمار زیادی از شاخ گاو که کنار هم قرار داده شده‌اند و با پارچه پیچیده شده‌اند، کشف شده است، این هم دلیلی است بر ساخت پارچه و دوختن لباس. باستان‌شناس «برادوای» که بر روی این سکونتگاه کاوش و پژوهش کرده می‌گوید: در هیچ نقطه‌ای از جهان به اندازه‌ی سلسله کوه‌های توروس-زاگرس زندگی بامعنا نبوده است.



سکونتگاه چای اونو

۵. سکونتگاه یبرودی؛ در نزدیکی شهر عفرین در غرب گُردستان واقع شده و در سال ۱۹۳۰

آلفرد روست آلمانی به‌طور اتفاقی در این منطقه تعدادی اثر پیدا می‌کند که بعدها در سال‌های ۱۹۸۷-۱۹۸۹ م (کاوش و حفاری در آن شروع می‌شود. این سکونتگاه و اثر باستانی در دره‌ی (آسگفتا) قرار دارد.

۶. گنج دره: در نزدیکی کرماشان واقع شده و پیشینه‌ی آن به ۸۰۰۰ ق.م بازمی‌گردد، در سال ۱۹۴۴ م کاوش و حفاری بر روی آن آغاز شد، نشانه‌هایی از هنر سفالگری و کوزه‌گری در آن یافت شده است.

۷. روستای نه‌مرک: این روستا از توابع استان دهلوک است در جنوب گُردستان و در سال ۱۹۸۵ توسط «استیوان کوزووسکی» کاوش و حفاری بر روی آن انجام گرفته است. آثار و نشانه‌های زندگی در ۸۰۰۰ ق.م در این مکان یافت شده. بنابر نتایج تحقیقات انجام‌گرفته، شمار ساکنان آن ۵۰ نفر و مساحت هر کدام از خانه‌های آن ۳۵ تا ۴۰ مترمربع بوده است. در زیر یکی از خانه‌های آن آثار و بقایای اجساد ۲۳ نفر کشف شده، همچنین شماری مجسمه‌ی گوناگون در این مکان پیدا شده است.

۸. در سال ۱۹۸۵ گروهی از باستان‌شناسان در منطقه‌ی جوَلَمِرگ واقع در شمال گُردستان روستایی را کشف کردند که مربوط به ۷۰۰۰ ق.م بود و آثار و نشانه‌های کشاورزی، سیستم آبیاری، دامداری و هنر سفالگری در آن یافت شد. خانه‌های این روستا به‌طرز پیشرفته‌ای ساخته شده‌اند.

۹. سکونتگاه چَرَمو: این سکونتگاه در ضلع شرقی چمچمال در جنوب گُردستان واقع شده و مساحت آن ۱۳۰۰۰ الی ۱۴۰۰۰ مترمربع است. قدمت آن به ۶۷۵۰ ق.م بازمی‌گردد، از نظر کشاورزی به‌عنوان قدیمی‌ترین مکان شناخته می‌شود. بناهای آن ساخته‌شده از گل و سنگ است. در این مکان بقایای پرستشگاهی اولیه، انبار غلات و آثار و نشانه‌های ۲۰ الی ۳۰ خانه پیدا شده است، احتمالاً قریب به ۱۵۰ الی ۲۰۰ نفر در این محل زندگی کرده‌اند. بنابر نتایج تحقیقات انجام‌گرفته، تقریباً مدت ۴۰۰ سال زندگی در آن جریان داشته است، برخی از بناها به‌صورت حلقه‌ای و اکثر آن‌ها هم چهارگوشه درست شده‌اند. همچنین تعدادی ابزار و وسایل کشاورزی، آسیاب کردن غلات و بقایای حیوانات اهلی در آن یافت شده است.

۱۰. منطقه‌ی باستانی مَطاره: در حوالی کرکوک واقع شده و پیشینه‌ی آن به ۵۰۰۰ ق.م بازمی‌گردد، با توجه به آثار و نشانه‌های یافت شده، در این منطقه کشاورزی و ساخت ابزارآلات از گل به سطحی پیشرفته‌تر رسیده است.

۱۱. تَل خَلَف (جوزان): در حوالی شهر سَریکانی در غرب گُردستان واقع شده و مربوط به (۴۹۰۰ الی ۴۳۰۰) ق.م است. در این دوران مس کشف شده که باعث رقم خوردن مرحله‌ی جدیدی شده که به عصر مس شناخته می‌شود. در گُردستان نمونه‌های دیگری از این مورد



وجود دارد.

۱۲. ارپچی و تپه کوره (تپه گه‌وره): این آثار هم در نزدیکی شهر موصل واقع شده‌اند که مربوط به ۴۰۰۰ ق.م هستند.

۱۳. در روستای «شَمشار» از توابع شهر رانیه (اکنون به زیر آب سد دوکان رفته) و در منطقه‌ی گُرد آغا که در کنار رودخانه‌ی زاپ بزرگ واقع شده است، همچنین در منطقه‌ی «چه‌تال هیوک» در شمال گُردستان نیز شمار زیادی از ابزار و ظرف‌های گلی کشف شده است. در مناطق «کریم شار» از توابع چمچمال، در «زاوی چه‌م» که در اطرف غار معروف شانه‌دَر واقع شده، آثار و نشانه‌های یافت شده نشان از وجود کشاورزی و اهلی کردن حیوانات است.



چند منطقه و اثر باستانی مربوط به دوران نئولیتیک

مسلماً تاکنون تاریخ‌شناسان و باستان‌شناسان هیچ جایی را در جهان پیدا نکرده‌اند که مانند دامنه‌های زاگرس و توروس آثار و نشانه‌هایی مربوط به انسان اولیه را در آن کشف کنند. قدمت و غنای تاریخی این‌چنینی است که باعث شده «گوردون چایلد» با تعجب بسیار نتایج تحقیقات و پژوهش‌های خود در شمال مزوپوتامیا و عراق را به نام «در تاریخ چه روی داد؟» منتشر کند. همچنین «برادوای» زمانی که «چاه اونو» را مورد بررسی قرار می‌دهد می‌گوید: «در هیچ جایی از جهان، به‌اندازه‌ی هلال مابین رشته‌کوه‌های زاگرس - توروس زندگی برخوردار از معنا نمی‌شود.» همین موضوع باعث می‌شود که رهبر آپو نیز تئوری «فرناند برادول» را مبنی بر ادغام علوم تاریخ و جامعه‌شناسی را پذیرفته و جامعه‌شناسی بلندمدت را تأیید و از آن به‌عنوان جامعه‌شناسی آزادی یاد کند. برودل جامعه‌شناسی فرد و جامعه را به سه مرحله تقسیم‌بندی می‌کند. جامعه‌شناسی زمان آفرینش که رهبر آپو از آن به‌عنوان جامعه‌شناسی آزادی یاد می‌کند. این جامعه‌شناسی، مقوله‌ی وضعیت ذهنی و جامعه‌شناسی فرد و جامعه‌ی انسانی را مورد بررسی قرار می‌دهد که در دوران جامعه‌ی طبیعی شکل گرفته و بیان‌کننده‌ی پیدایش وضع روانی و اجتماعی انسان و جامعه است.

رهبر آپو در این رابطه می‌گوید: «اگر نتوانیم جامعه‌شناسی آفرینش را بفهمیم، قادر به درک حقیقت جامعه‌شناسی انسان و جامعه نخواهیم بود». بدون شک این مرحله از جامعه‌شناسی فرد و جامعه هم در جغرافیای ما و جامعه‌ای که در آن بوده به وجود آمده است. مسلماً این نیز یکی از دلایل ریشه دوانیدن عمیق آداب‌ورسوم و معیارهای اجتماعی در جامعه‌ی گُردستان است. از همین روست که رهبر آپو می‌گوید: جامعه‌شناسی ساختاری که پدیده‌های مربوط به دوران اقتدار و دولت را مورد بررسی قرار می‌دهد و جامعه‌شناسی پوزیتیو نمی‌توانند کاملاً جامعه را تحلیل کنند و انسان از طریق آن‌ها نمی‌تواند به حقیقت دست یابد؛ زیرا حقیقت هر چیزی در آغاز و ابتدای آن مستتر است.

آشکار است که بدون شناخت سرآغاز اجتماعی‌شدن و اصول آن، مخصوصاً در گُردستان، نمی‌توانیم وضعیت امروزی فرد و جامعه را بفهمیم. حال سؤال‌هایی از این قبیل مطرح می‌شوند که به‌راستی این موضوع چه ارتباطی با دوران کنونی ما دارد؟ یا این موضوعات چه ارتباطی با خود تاریخ دارند؟ همچنان که در زندگی روزانه نیز برایمان ثابت شده، اگر انسان یا جامعه‌ای زمانی طولانی از آداب‌ورسوم خاصی (خوب یا بد) پیروی کند، ایجاد تغییر و تحول در آن بسیار مشکل است. به قول اعراب: (علم فی صغر، کنقش علی حجر) یعنی (یادگیری چیزی در کودکی همچون حک تصویری روی سنگ است)، لذا به این نتیجه می‌رسیم که عدم گسست جامعه‌ی گُردستان از بسیاری از ابعاد حیات اجتماعی، مرتبط با همین ویژگی و زندگی به مدت طولانی به‌صورت جامعه‌ی طبیعی است. نویسنده‌ی نامدار گُرد «بختیار علی» در رمان «شهر نوازندگان سپید» به‌خوبی به بیان این ویژگی انسانی می‌پردازد. زمانی که قهرمان رمان به نام «جلادت کوتر» که از حادثه‌ی قتل‌عام نجات یافته، برای اینکه شناخته نشود سعی می‌کند موسیقی را فراموش کند؛ اما موفق نمی‌شود و بعد از تلاش بسیار در نهایت اعتراف می‌کند که فراموش کردن بسیار سخت‌تر از یادگیری است، مخصوصاً در رابطه با مقولاتی که ارتباطی تنگاتنگ با احساسات و عواطف انسان و جامعه دارد؛ بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که زمان حال و تاریخ جامعه‌مان با همدیگر مرتبط هستند. شناخت تاریخ زندگی دوران کهن، در درک و فهم زمان حال به ما کمک می‌کند. تمامی این موارد ما را به راه راست و حقیقت تاریخ راهنمود می‌کند و به این نتیجه می‌رسیم که نباید تاریخ جامعه‌ی طبیعی و طبقاتی را فراموش کنیم و تنها وقایع و فعالیت‌های مربوط به اقتدار و دولت را همچون تاریخ بشمار نیاوریم، جامعه‌شناسی را هم نباید متعلق به اقتدار و دولت بدانیم. از همین رو، ناچاریم که از نظر فرم اجتماعی و اعتقادی جامعه‌ی گُردستان را مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم.





## الف- جامعه‌ی گردستان از نظر فرم اجتماعی

پیشتر اشاره کردیم که جامعه‌ی طبیعی و انسان دو مقطع یا انقلاب بزرگ را رقم زدند؛ یعنی انقلاب یکجانشینی و انقلاب کشاورزی در دوران نئولیتیک. حال می‌خواهیم از هویت ابتدائی انسان از نظر اجتماعی و فرم اجتماعی‌ای که ابتدائی‌ترین شیوه‌ی سازمان‌دهی جامعه است بحث کنیم. اولین فرم اجتماعی کلان است. یعنی گروهی خویشاوندی که به شکل اجتماعی بیست تا سی نفری و از راه گردآوری گیاهان و شکار زیسته‌اند. به عبارتی دیگر دلیل باهم بودن آن‌ها تنها روابط خونی و نسبی نبوده و این مسئله در اولویت قرار نداشته است، زیرا در این مرحله مالکیت خصوصی و خانواده شکل نگرفته و هنوز نقش مرد در تولد نوزاد چنان برجسته نیست، پدر فرزندان نامعلوم و کودکان به‌واسطه‌ی مادرانشان شناخته می‌شدند. این مقوله ویژگی طبیعی زنان تلقی شده و به فاکتوری جهت ایجاد روابط خاص و یا برتری مبدل نشده است، این نیز یکی از دلایل قداست و اهمیت دادن به زنان بوده است؛ به عبارتی دیگر در این فرم اجتماعی (کلان)، روابطی طبیعی که بر مبنای تأمین مایحتاج و ضروریات زندگی شکل گرفته، حاکم است. افراد کاملاً باهم برابر هستند و هیچ امتیازی برای برتری وجود ندارد. تمامی اعضای جامعه بر اساس هویت و ویژگی‌های خود و بدون هیچ‌گونه تبعیض و یا امتیاز خاصی که دلیلی بر برتری و شکل‌گیری روابطی غیر برابر باشد، به‌صورت مسالمت‌آمیز زندگی می‌کنند. در اوایل دوران نئولیتیک همزمان با افزایش جمعیت، گروه‌های انسانی به‌سوی دامنه‌ها حرکت کرده و اقدام به کار کشاورزی و ایجاد روستاهای اولیه نموده‌اند. در نتیجه‌ی افزایش جمعیت و جستجوی کلان‌ها جهت تأمین مایحتاج و مکانی تازه‌تر، با همدیگر آشنا شده و زمینه و پایه‌های تشکیل فرم اجتماعی بزرگ‌تری که امروزه در جامعه‌ی گردی خودمان با نام تیره شناخته می‌شود، به‌وجود می‌آید.

در جامعه‌ی کنونی ما چند خانواده یک خاندان را تشکیل می‌دهند و چند خاندان یک تیره را تشکیل می‌دهند. اگر کلان را همچون اجتماع چند خانواده و یا خاندانی امروزی تعریف کنیم، در این صورت این فرم جدید که از اجتماع چند کلان و یا به دلیل افزایش جمعیت یک کلان شکل گرفته و یا هر دو دلیل، می‌توانیم آن را تیره‌ی اولیه نامگذاری کنیم. در این فرم اجتماعی هم روابط بر مبنای تأمین ضروریات و مایحتاج زندگی بوده، همچنین افراد و گروه‌ها با حفظ هویت و ویژگی خویش، به‌صورت آزادانه و برابر در آن جای گرفته‌اند و جایگاه و نقش زن بیشتر شده و همچنان مقدس بوده. با گذشت زمان رهبران تیره صورتی خدایی به خویش گرفته‌اند که باعث شکل‌گیری فرهنگ ایزدبانو - مادر شده است. در کنار تشکیل فرم اجتماعی بزرگ‌تر، جامعه از نظر اقتصادی و ایجاد مشاغل مختلف نیز پیشرفت و توسعه پیدا می‌کند. در این مرحله هنوز برخورداری از کار و مهارت، باعث ایجاد تغییر در روابط و مناسبات قبیله نشده و روابط طبیعی و برابر همچنان ادامه دارد.



## ب- باورمندی و اعتقادات در جامعه گُردستان

کیش و آیین یکی از ابعاد حیات انسان و جامعه است که پایه‌های آن در جامعه‌ی طبیعی بنا نهاده شده است. در اینجا مهم است که تعریفی صحیح از باورمندی ارائه بدهیم. باورمندی عبارت است از بُعد روحی و متافیزیکی انسان که شامل مجموعه نظام‌های فرهنگی و جهان‌بینی‌هایی است که با ایجاد نمادهایی به انسان انگیزه می‌بخشد و خلأ روحی و معنوی وی را برطرف و تسکین می‌بخشد؛ بنابراین باور و باورمندی بخش جداناپذیری از حیات انسان است که در دوره‌ها و مراحل مختلف دچار دگرگونی و تغییر می‌شود. برخی بر این باورند که دین مُبین ابعاد معنوی و ذهنیتی انسان و جامعه است، برخی نیز معتقدند که ظهور دین ناشی از ضعف انسان در تحلیل و درک پدیده‌ها است، انسان از طریق پناه‌بردن به آن، احساس آرامش و امنیت می‌کند. برخی نیز معتقدند که زمانی پدیده‌ای در زندگی انسان نقش مهمی داشته باشد، مقدس شمرده می‌شود و به سرمنشأ ایجاد دین تبدیل می‌شود. برای مثال: انسان‌های اولیه معتقد بودند که تمامی عناصر طبیعت دارای روح و زنده هستند. این نوع نگاه و ذهنیت نسبت به طبیعت، باعث ایجاد دین «آئیمیسیم یا جاندار انگاری» شده که اولین شکل دین در تاریخ بشر است. این باور و اعتقاد تا به امروز در جامعه‌ی گُردستان وجود دارد. با گذشت زمان و تکامل بیشتر انسان و پیشرفت در زندگی، مادر که نقشی مهم و محوری را در زندگی ایفا نموده، تقدس می‌یابد. این مقدس شمردن مادر در دوران نئولیتیک باعث شکل‌گیری آیین «ایزدبانو-مادر» می‌شود که امروزه به شکلی دیگر در فرهنگ بودائی و کنفوسیوس ماندگار است. بر اساس منابع و اطلاعات باستان‌شناختی، کیبکه (که به احتمال زیاد اصطلاح «قبله» برگرفته از آن است)، نین هورساگ و آناهیتا ایزدبانوان سرزمین گُردستان و مناطق کوهستانی زاگرس بوده‌اند. این ایزدبانوان بعدها در زمان جنگ و مجادله‌ی خدایان و زن و مرد، در اسطوره‌های بابلی، سومری و آشوری بازتاب یافته و بعدها با نام‌های (اینانا، ایشتار و تیامات) شناخته شده‌اند. در اینجا به این نتیجه می‌رسیم که انسانیت در سرزمین گُردستان مراحل ابتدایی شکل‌گیری و ترقی را از حیث کیش و آیین سپری نموده است. اولین مرحله و شکل دین، آئیمیسیم است که بعدها به صورت‌های ایزدبانو-مادر، توت‌پرستی یا توت‌م باوری نظام‌مندتر گشته و تداوم یافته است. توت‌پرستی در نزد آریایی‌ها که اجداد گُردهای امروزی هستند به‌عنوان «میترایسیم» شناخته می‌شود، نزد آریایی‌ها «میترا» خداوند خورشید و روشنایی بوده است. اگر امروزه نیز برخی از دشمنان و بدخواهان ملت گُرد، به گُردها و حتی فارس‌ها آتش‌پرست می‌گویند، سرمنشأ آن به همین آیین برمی‌گردد. آیین میترایسیم بعدها در نزد هندوها به‌عنوان «مهر» و نزد آشوریان به‌عنوان «آسورا» بازتاب یافته و تداوم پیدا کرده است.

در آیین زردشتی «مهر» یکی از خصوصیات اهورامزدا و نماد بخشش و گذشت است. در اینجا به برخی از اصول و باورهای جامعه طبیعی گُردستان که در آیین میترایسیم تبلور



یافته و آثار و نشانه‌های آن‌ها امروزه نیز قابل مشاهده و درک هستند، اشاره خواهیم کرد.

۱- جامعه‌ی گُردستان به مجموعه‌ای از مقدسات باور داشته‌اند که این مقدسات بعدها شکل خداوندی به‌خود گرفته‌اند که مهم‌ترین و بزرگ‌ترین آن‌ها (میترا- مهر) است که خدای (خورشید، روشنایی یا آتش) بوده و تمامی صفات خداوندی را داشته است.

۲. از نظر پیروان آیین میترایسم، مهر یا میترا مردی نیرومند و جسور است که سلاحی مخصوص به نام «ایزد مهر» در دست دارد. این سلاح گزری است که صد تیغ و گره روی آن است.

۳. عدد هفت نزد پیروان میترایسم مقدس بوده، آن‌ها بر این باور بوده‌اند که کائنات متشکل از هفت آسمان، هفت طبقه زمین، هفت مجموعه ستاره، هفت ستون، هفت دروازه و هفت طاق در پرستشگاه است. همچنین آیین مهرپرستی هفت درجه داشته است که عبارتند از: کلاغ، همسر، سرباز/جنگی، شیر، پارسا، پیک خورشید، پیر.

۴. نزد پیروان میترایسم خورشید مقدس است و آن را پرستش می‌کنند، آتش و آب مقدس هستند. پرستشگاه مهرپرستان «مهرابه یا میترائوم» است.

۵. در میترایسم چندهمسری منع شده است.

۶. شعار مهرپرستان، بزرگ‌منشی و رفتار نیکوست.

۷. پیروان این آیین سوگند یاد می‌کنند که اسرار را بر هیچ‌کس فاش نکنند. اجرای مناسک و امورات مذهبی بر عهده‌ی «ماگ یا مغ» است.

۸. پیر آخرین درجه در این آیین است.

۹. در این آیین از میوه‌ها، «انار» و از حیوانات، «گاو» مقدس هستند.

۱۰. «هما» شراب مقدس آن‌ها بوده و قبل از قربانی کردن این شراب را ریخته‌اند.

۱۱. مار نماد زندگی است.

۱۲. سیمرغ پرنده‌ی مقدس بوده، بنابر روایات همان پرنده‌ای بوده که میوه‌ی حرام بهشتی را نخورده. آن را نماد کرده و بر روی درخت مقدس مغ‌ها قرارداده‌اند. گویند که طاووس ملک در نزد ایزدی‌ها بیانگر این پرنده است.

۱۳. از رنگ سرخ شفق در هنگامه صبح و غروب به‌عنوان (ایزد مهر) یاد می‌کنند.





با توجه به موارد و مقولات ذکر شده، به این نتیجه می‌رسیم که جامعه‌ی گُردستان برخوردار از کیش و آیین‌های مختص به خویش بوده که هنوز هم آثار و نشانه‌های آن در عواطف و ذهنیت فرد و جامعه‌ی گُردستان ماندگار است.





## فصل چهارم

جامعه‌ی گردستان در دوران ایجاد فاصله‌ی طبقاتی

و

شکل‌گیری دولت

## جامعه‌ی گردستان در دوران ایجاد فاصله‌ی طبقاتی و شکل‌گیری دولت

در مباحث قبلی گفتیم که انسانیت در سرزمین گردستان که نقش گهواره را برایش ایفا نموده، مراحل ابتدایی رشد و بالندگی را طی نمود و قدم در راه حیاتی نوین گذاشت. دستاوردها و کشفیاتی که انسان در زمینه‌های فکری، اقتصادی، سبک زندگی و ابزار تولید در این سرزمین کسب کرده بود، با افزایش تولید و جمعیت، زمینه‌ها و امکانات گذار به مرحله‌ای نوین از حیات را فراهم می‌کرد. به عبارتی دیگر، توسعه و رشد زیربنای زندگی از نظر فکری و اقتصادی، باعث ایجاد فشار بر روبنای سیاسی و اجتماعی جامعه می‌شد؛ بنابراین جامعه با وضعیتی نوین مواجه شده بود که می‌بایست مسیر و شیوه‌ی زندگی خود را تغییر دهد. یکی از انتخاب‌های پیش‌روی جامعه در این مقطع، این بود که با تکیه بر ارزش و دستاوردهایش در تمامی ابعاد، تحولی بزرگ و ریشه‌ای را رقم بزند و همچنان به نقش پیشاهنگی خویش برای جامعه‌ی انسانی ادامه دهد، لازمه‌ی این امر نیز، وجود رهبر و پیشاهنگی توانمند بود که به توانایی خویش، جامعه و ارزش‌هایش باور داشته باشد. گزینه‌ی دوم این بود که بر پایه‌ی مازاد تولید و تبعیض اجتماعی متحول شود و پیشاهنگی نظامی نوین را بر عهده بگیرد که باعث ایجاد نابرابری اجتماعی در نظام زندگی انسان شود، همچنان که این اتفاق در جنوب مزوپوتامیا به‌وقوع پیوست. گزینه‌ی سوم نیز این بود که نقش پیشاهنگی را از دست داده و در وضعیتی مابین مقاومت و عقب‌ماندگی به حیات خویش ادامه دهد.

جامعه‌ی گردستان گزینه‌ی سوم را انتخاب کرده که تبعات و تأثیرات آن تاکنون نیز بر جوانب زیادی از حیات آن باقی‌مانده است. مسلماً این یکی از موضوعاتی است که باید خوانشی علمی و به دور از تعصبات نژادی و رویکردهای انکارگرایانه نسبت به آن داشته باشیم. تاکنون بسیاری از جامعه‌شناسان و مورخین، گذار از جامعه‌ی طبیعی به جامعه‌ی دولتی و طبقاتی را گامی در جهت پیشرفت و ترقی انسان و جامعه قلمداد می‌کنند. آن‌ها با این دیدگاه نیز تاریخ را تحلیل می‌کنند و پیشرفت و توسعه‌ی جوامع را منوط به توسعه و پیشرفت فرم دولتی و قدرت در آن‌ها می‌دانند. این قبیل از مورخین و جامعه‌شناسان، دوران جامعه‌ی طبیعی را به دوران توحش و جهالت انسان وصف می‌کنند، از جامعه‌ی گردستان نیز که در مسیر جامعه‌ی طبقاتی حرکت نکرده، به‌عنوان عقب‌مانده و وحشی یاد می‌کنند. همچنان که نویسنده‌ی آلمانی کتابی در مورد گردستان به نگارش درآورده و نام آن را «گردهای کوهی» نهاده است. حال اگر معیار قضاوت ما نظام زندگی صحیح و ارزش‌های انسانی باشد، بایستی خوشحال باشیم که نیاکامان در مسیر نظامی طبقاتی و آکنده از نابرابری و تبعیض گام برنداشته‌اند، البته این بدان معنا نیست که در آن مقطع تاریخی، جامعه‌ی گردستان نیز انتخاب درستی کرده و مسیر صحیح را پیموده، تنها از این لحاظ که گام در مسیر تبدیل شدن به جامعه‌ای دولتی و هیپراشیک برداشته، درست عمل کرده است. اشتباه و وضعی که جامعه‌ی گردستان داشته این است که نتوانسته با ایجاد





تحولی بزرگ و بنیادین در مسیر بر ساخت جامعه‌ای دموکراتیک بر مبنای ایجاد تعادل میان طبیعت و جامعه گام بردارد. همین امر سبب شده که نقش پیشاهنگی را از دست داده، در حاشیه قرار گرفته و در ابهام و اختفاء باقی بماند. جامعه‌ی گُردستان به اندازه‌ای که مقاومت و مبارزه نموده، به همان اندازه هم در آن پدیده‌های خیانت و تسلیمیت بروز و اشاعه پیدا کرده است، و این مقوله‌ای مهم است که سعی می‌کنم به صورت ویژه آن را مورد بررسی و تحلیل قرار بدهم. حال سؤالاتی از این قبیل مطرح می‌شوند که: جامعه‌ی گُردستان و جنوب مزوپوتامیا چگونه و با چه فرمی توسعه و رشد پیدا کردند؟ چرا در جنوب مزوپوتامیا نظام دولتی ایجاد شد، اما در گُردستان و شمال مزوپوتامیا این اتفاق نیفتاد؟ نظام دولتی و جامعه‌ی جنوب مزوپوتامیا چه تأثیری بر روی گُردستان داشته‌اند و برعکس؟

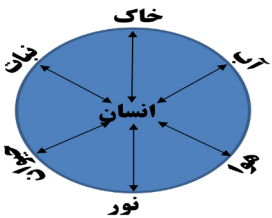
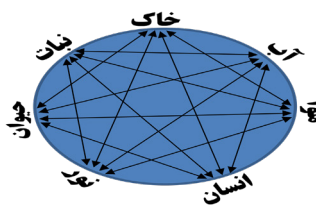
### الف- توسعه‌ی جامعه و ایجاد نظام دولتی در جنوب مزوپوتامیا

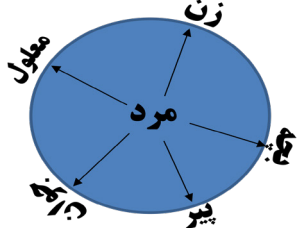
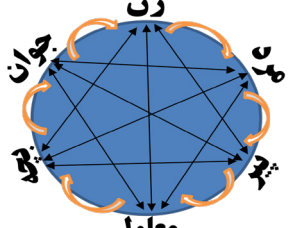
در رابطه با ساختار ژئولوژیکی (زمین‌شناسی) جنوب مزوپوتامیا نظریات مختلفی وجود دارند، «دی مورگان» باستان‌شناس فرانسوی که در قرن نوزده بر روی ایلام و خلیج {فارس} تحقیقاتی را انجام داده است می‌گوید: در دوران پالئولیتیک (دیرینه‌سنگی) سواحل خلیج از یک طرف در دهانه‌ی رود فرات در «لَهِیت» و از طرفی دیگر در دهانه‌ی رود دجله در «سامرا» بوده است. بر اثر افزایش مواد آبرفتی هر دو رودخانه، در طول هر ۱۰۰ سال آب خلیج بیشتر از ۲ کیلومتر عقب‌نشینی کرده و به این ترتیب در هزاره‌ی چهارم ق.م، دهانه‌ی رودخانه‌ی فرات به مرز «اور» و دهانه‌ی رودخانه‌ی دجله به میسان (کاراکس) رسیده‌اند. وی جهت اثبات این ادعای خود می‌گوید: «اسکندر کاراکس را در فاصله‌ی ۲/۵ کیلومتر از ساحل خلیج بنا نهاده، اما فاصله‌ی کنونی آن تا ساحل خلیج ۱۸۰ کیلومتر است؛ همچنین بنا بر برخی از اسناد تاریخی، «اور» زمانی دارای بندر بوده است. از سوی دیگر «لیزا و فالکون» که دو محقق زمین‌شناس هستند، نظریه‌ی مورگان را رد کرده و معتقدند که سواحل خلیج ۵۰۰۰ سال است که هیچ تغییری نکرده است، اما قبل از این تاریخ، به دلیل حجم و وزن زیاد مواد آبرفتی و رسوبات، زمین دچار رانش شده و آب خلیج بالا آمده است که بعدها تا ساحل اولیه‌ی خود پایین آمده است. این دو محقق از این رویداد به عنوان طوفان نوح یاد می‌کنند. «نوتزل» باستان‌شناس آلمانی نیز معتقد است که در فاصله‌ی مابین سال‌های (۱۴۰۰۰ الی ۱۳۰۰۰) ق.م عصر یخبندان چهارم پایان یافته و باعث شده که آب دریا و دریاچه‌ها بار دیگر بالا بیاید و بسیاری از مناطق به زیر آب بروند. وی معتقد است که در ۵۰۰۰ - ۳۰۰۰ ق.م آب تا سطح «اور» بالا آمده و بعدها به سواحل کنونی عقب‌نشینی کرده است. وی نیز از این واقعه به عنوان طوفان نوح یاد می‌کند. به هر حال، نقطه‌ی مشترک تمامی نظریات این است که تا هزاره‌ی پنجم ق.م در جنوب مزوپوتامیا امکان زندگی یکجانشینی و مستمر وجود نداشته است. یافته‌های علم باستان‌شناختی نیز، گواهی بر صحت این موضوع است، با نگاهی به آثار باستانی در جنوب مزوپوتامیا متوجه می‌شویم که قدیمی‌ترین آثار قدمتشان به ۵۰۰۰ ق.م نمی‌رسد؛

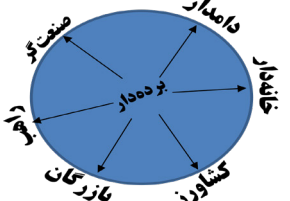
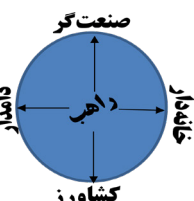
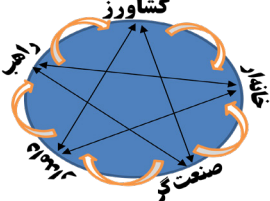
اما قدمت آثار باستانی موجود در مرکز مزوپوتامیا بسیار بیشتر است. برای مثال: قدمت صوان در جنوب سامرا و شرق رودخانه‌ی دجله، به ۶۰۰۰ ق.م بازمی‌گردد، حسونه که در ۳۵ کیلومتری جنوب موصل و در غرب رودخانه‌ی دجله قرار گرفته، قدمت آن به ۵۸۰۰ ق.م بازمی‌گردد، قدمت سامرا به ۵۰۰۰ ق.م و قدمت تل‌حلف به ۴۳۰۰-۴۹۰۰ ق.م بازمی‌گردد. با توجه به این نمونه‌ها، آشکار است که جنوب مزوپوتامیا از مرکز و شمال مزوپوتامیا به‌عنوان منبع تغذیه و پشتوانه‌ی خود برای رشد و توسعه استفاده کرده و همواره در پی یافتن مکانی مناسب‌تر برای زندگی بوده‌اند. همچنان که غارنشینی نماد زندگی در دوران پارینه‌سنگی است، ایجاد روستا و روستانشینی هم بیان‌کننده‌ی شیوه‌ی جدید زندگی در دوران نئولیتیک است. وضعیت جغرافیایی مزوپوتامیایی سفلی جهت تولید بیشتر و توسعه‌ی روستاها مساعد بوده و بدین ترتیب زمینه‌های زندگی نوین را فراهم می‌کرد. در کنار این، راهبان نقش مهمی در ایجاد ذهنیت نوین جامعه و تغییر مسیر حرکت و تحولات آن به‌سوی دولت و اقتدار داشته‌اند. در جنوب مزوپوتامیا فرم اجتماعی و سبک زندگی دچار تغییری ریشه‌ای شد، اما این تغییر نه بر اساس تأمین منافع جامعه؛ بلکه بر اساس تأمین منافع و ضروریات زندگی اقلیتی انجام گرفت که درصد بودند تولید، سرمایه و اراده‌ی سیاسی جامعه را به انحصار خود درآوردند. از این به بعد، جامعه مدیریت خویش را از دست داده و روابط اجتماعی از حالت طبیعی و برابر خارج می‌شود. پدیده‌های مرز، اختلاف طبقاتی و تبعیض جنسیتی بروز پیدا می‌کند. انسان خود را مرکز هستی می‌پندارد و دوران آنیمیسیم و جان‌پنداری طبیعت به پایان می‌رسد. وضعیتی که به گفته‌ی رهبر اوجالان، یک «انحراف اجتماعی» است.

نظام دولتی سعی می‌کند که تمامی گروه‌ها و قبایل مختلف را جذب و کنترل نماید؛ بنابراین با تمام توان جوامع طبیعی را مورد هجوم قرار می‌دهد و این کار خود را حرکتی مرفقی و در راستای پیشرفت جامعه می‌داند، همچنین گروه‌ها و قبایلی را که به مقاومت و مبارزه روی می‌آورند را مرتجع و عقب‌مانده می‌خواند. این رویکرد و وضعیت، امروزه نیز همچنان ادامه دارد. می‌توان گفت که از این دوران به بعد، جنوب مزوپوتامیا دارای دو فرم اجتماعی مختلف است، فرم جامعه‌ای که بر مبنای قبیله و عشیره است و فرم جامعه‌ی دولتی که همواره حاکمیت بیشتری داشته است. به‌عبارتی دیگر، نظام دولتی و نیروهای جامعه‌گرا همواره در جنگ و جدال بسر برده‌اند.



| جامعه‌ی دولتی   | جامعه‌ی طبیعی  |
|---|--|
| دو فرم زندگی اجتماعی وجود دارد. فرم جامعه‌محور که در حال تضعیف است و فرم دولتی که بر مبنای تبعیض جنسیتی و طبقاتی و عدم تعادل و هماهنگی با طبیعت شکل گرفته | تنها یک فرم زندگی اجتماعی وجود داشته که بر اساس برابری بین انسان‌ها شکل گرفته است  |
| ارتباط و تعامل انسان با طبیعت   | ارتباط و تعامل انسان با طبیعت  |
|    |  |

| جامعه‌ی دولتی   | جامعه‌ی طبیعی  |
|---|--|
| شیوه‌ی روابط  | شیوه‌ی روابط   |
|  |  |

| جامعه‌ی دولتی   | جامعه‌ی طبیعی  |
|---|--|
| تقسیم کار و وظایف   | تقسیم کار و وظایف  |
|   |  |

در جامعه‌ی طبقاتی و دولتی در رابطه‌ی میان انسان و طبیعت شکاف ایجاد شده و انسان خود را مرکز طبیعت تلقی می‌کند. با توجه به این دیدگاه، طبیعت جهت تأمین نیازها و خدمت به انسان به وجود آمده و انسان سعی می‌کند بر تمامی روابط مابین تنوعات و ساختارهای طبیعت تسلط پیدا کند. در جامعه‌ی دولتی از نظر جنسیتی و ساختارهای اجتماعی، مرد در راستای مبدل نمودن خویش به مرکز و محور، نظام روابط و مناسبات مابین خود با زن و سایر افراد جامعه را از نو سازمان‌دهی می‌کند و از این به بعد زن و مرد مکمل یکدیگر نیستند؛ بلکه مرد در مرکز و زن و افراد دیگر در حاشیه قرار می‌گیرند.

از نظر تقسیمات کار و وظایف هم در جامعه‌ی دولتی نابرابری و تبعیض ایجاد می‌شود و در هر دوره‌ای صاحبان کار و مهارت خاصی سعی می‌کنند خود را در مرکز قراردادده و مسیر و سبک زندگی را در راستای منافع خویش دوباره سازمان‌دهی کنند، تغییراتی که در نظام قدرت و اقتدار هم ایجاد می‌شود بر همین مبنا است.

### ب- دلیل عدم شکل‌گیری دولت در گُردستان و آلترناتیو جامعه‌ی گُردستان

اکثر باستان‌شناسان و مورخین معتقدند که انسانیت در جغرافیای گُردستان دو انقلاب بزرگ را رقم‌زده است که عبارتند از: انقلاب زراعی یا نئولیتیک و انقلاب روستایی؛ بنابراین جامعه‌ی گُردستان از آغاز انقلاب روستایی که بر اساس نظر بیشتر محققین در ۲۵۰-۲۰۰ هزار سال پیش اتفاق افتاده، تا ۶۰۰۰ الی ۵۰۰۰ هزار سال پیش نقش پیشاهنگی را برای انسانیت ایفا نموده است. بسیاری از آداب‌ورسوم و کشفیات انسان در این مکان شکل گرفته‌اند. از ۶۰۰۰ پیش به تدریج این نقش پیشاهنگی را جنوب مزوپوتامیا بر عهده می‌گیرد. در ۵۰۰۰ الی ۶۰۰۰ سال پیش، نهاد دولت در جنوب مزوپوتامیا مستقر می‌شود. حال این سؤال مطرح است که چرا در گُردستان دولت ایجاد نمی‌شود؟ آیا می‌توان یقین داشت که گُردستان و مزوپوتامیای علیا مهد انسانیت و محل وقوع انقلاب‌های جوامع اولیه باشند؟ آیا همچنان که برخی نیز معتقدند، به دلیل عدم وسعت و امکانات در جغرافیای گُردستان امکان تشکیل شهر وجود نداشت؟ آیا عدم برخورداری گُردستان از منابع غذایی کافی و ضعف تولید باعث شد که دولت شکل نگیرد؟ دلیل طرح این سؤالات این است که برخی از مورخین و محققین بر این باورند که در جنوب مزوپوتامیا به دلیل انباشت محصول مازاد و افزایش جمعیت، جامعه مجبور بود که در مسیر ایجاد نظامی نوین گام بردارد و این نظام نوین همان ایجاد شهر و دولت بود؛ به عبارتی دیگر ایجاد مجموعه‌ای از ناهماهنگی و عدم توازن در راستای چاره‌سازی و برون‌رفت.

امروزه در جغرافیای گُردستان آب‌وهوا نسبت به ۶۰۰۰ الی ۵۰۰۰ سال قبل بسیار گرم‌تر و نامساعدتر است برای کشاورزی و سکونت، اما چندین شهر در گُردستان وجود دارد که که شمار ساکنین آن بالغ بر یک میلیون است. تا زمانی که روستاهای گُردستان تخریب نشده بودند، قادر به تأمین محصول مورد نیاز شهرها نیز بودند، با این وجود امروزه نیز در صورت وجود امکانات و اهمیت‌دهی، این جغرافیا توان تولید محصولات کشاورزی مورد نیاز کل خاورمیانه را دارد. بنابراین اگر امروزه از این سطح از توان و غنا برخوردار است در آن دوران می‌بایست از چه پتانسیل و توانی برخوردار بوده باشد؟ از سوی دیگر گُردستان پتانسیل و امکان این را داشته که در آن، شهر ایجاد شود. می‌توانیم از وجود محصول مازاد و افزایش جمعیت به‌عنوان دو دلیل برای تغییر سبک و سیاق زندگی و توسعه‌ی زیست‌بوم یاد کنیم، این دو فاکتور هم در گُردستان و هم در شمال مزوپوتامیا در سطوح مختلف وجود داشته‌اند. مسئله‌ی اصلی این است که این دو فاکتور دلیل اصلی تشکیل دولت



و شهر نبوده‌اند. در اینجا منظور از ایجاد شهر و دولت تنها توسعه و گسترش زیست‌بوم نیست، بلکه منظور سبک و نظام زندگی و روش مدیریتی است. لازم است که در اینجا به مقایسه‌ای کوتاه مابین سبک و سیاق زندگی در شهر و روستا بپردازیم.

۱- در معماری روستا اهمیت زیادی به درست کردن حیاط و حصار بزرگ داده نشده، این شیوه از معماری تا سال‌های گذشته و قبل از تخریب روستاها، در اکثر مناطق گُردستان وجود داشت، اما امروزه در روستاها هم مانند شهرها به درست کردن حیاط و حصار و درهای مستحکم اهمیت می‌دهند. در اینجا هدف بحث کردن از شکل ظاهری و هنر معماری نیست؛ بلکه می‌خواهیم دلایل ایجاد این مدل از ساخت‌وساز را بدانیم. چرا برعکس شهرها، در روستاها ضرورت ایجاد در و حصارهای بلند و مستحکم وجود نداشته؟ یکی از دلایل این است که در روستا چون مردم همدیگر را شناخته و به همدیگر اعتماد داشته‌اند و نوعی از زندگی کمونال در جریان بوده، لذا احساس ناامنی نکرده و لزومی به محکم‌کاری و پنهان‌کاری نداشته‌اند؛ اما در شهرها به دلیل اینکه مردم آشنایی کمتری با همدیگر دارند و اعتماد مابین افراد بسیار ضعیف بوده، جهت حفاظت از خود و اموالشان لازم دیده‌اند که در و حصار مستحکم برای خانه‌هایشان درست کنند، همچنین اقدام به ساخت برج و بارو و قلعه در اطراف شهرها کرده‌اند؛ بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که وضعیت روانی و اجتماعی مردم تأثیر زیادی در مدل و شیوه‌ی معماری داشته است. با نگاهی به وضعیت معماری شهرهای گُردستان در دهه‌های ۶۰ و ۵۰ سده‌ی گذشته می‌بینیم که از حیث معماری و ساخت‌وساز، ویژگی‌های معماری روستایی در آن برجسته‌تر بوده است. لذا امکان توسعه و بزرگ‌تر نمودن مناطق مسکونی با حفظ ویژگی‌های معماری روستایی اولیه وجود دارد، «تَلْ حَلْف» که در غرب گُردستان واقع شده، نمونه‌ی بارز آن است. با وجود اینکه بسیار بزرگ‌تر از روستا بوده، اما هیچ‌یک از ویژگی‌های شهر را به خویش نگرفته است و همچنان ویژگی‌های اجتماعی زندگی روستایی و جامعه‌ی طبیعی در آن حفظ شده است. می‌توان نتیجه گرفت که به دلیل اینکه زندگی اجتماعی و جامعه‌ی طبیعی در گُردستان از قدمت بیشتری برخوردار بوده، روستاهای بزرگ به شهر مبدل نشده‌اند.

۲- به دلیل اینکه در روستاها زندگی اجتماعی کمونال و همیاری رواج داشته، خریدوفروش محصولات وجود نداشته و به‌عنوان کاری ناپسند به آن نگریسته شده است، وجود مغازه و بازار هم نوعی انحراف تلقی شده است. از سوی دیگر به دلیل روابط اجتماعی قوی و تنگاتنگ، در روستاها کسی بدون سرپناه و محل سکونت نمی‌ماند و در صورت وجود افراد غریبه، اهالی روستا وی را مورد حمایت قرار داده و احتیاجاتش را برآورده می‌کردند. اما در شهر وجود مغازه و بازار کاری عادی شمرده شده و برای افراد مهمان و غریبه هم، کاروانسرا و مهمانخانه‌ها احداث شده‌اند. اگر از این زاویه هم به شهرهای گُردستان در چندین دهه‌ی گذشته (۵۰ الی ۶۰) سال، نظری داشته باشیم، متوجه می‌شویم که تا حدی همان فرهنگ روستایی و دادوستد پایاپای رواج داشته و پدیده‌های شهری همچون بازار و





مهمانخانه و هتل وجود نداشته و یا بسیار کم‌رنگ بوده‌اند. این مقوله هم یکی دیگر از دلایلی است که در جامعه‌ی گُردستان سبک زندگی شهری و دولتی ترویج پیدا نکرده و مردم به‌سوی آن گرایش پیدا نکرده‌اند.

۳- به‌دلیل رواج آیین آنیمیسیم و فرهنگ ریشه‌دار مادر سالاری در جامعه‌ی گُردستان، دیدگاهی طبیعی و ساده در روابط میان انسان‌ها با همدیگر، طبیعت و خدایشان حاکم بوده، از همین حیث نهادها یا شخصیت‌هایی که رابط بین انسان و خدا باشند در جامعه شکل نگرفته است. بنابراین در جامعه‌ی طبیعی که پایه‌ها و اصول آن در گُردستان شکل گرفته، زمینه‌های بروز و ظهور راهب و زیگورات بسیار ضعیف بوده و از همین لحاظ است که این پدیده‌ها در مزوپوتامیای سفلی به‌وجود آمده‌اند و به سنگ‌بنای ایجاد ذهنیت و مدل حیاتی نوین مبدل شده‌اند. حتی امروزه نیز در برخی از روستاهای گُردستان به‌ویژه بین گُردهای علوی، ایزدی و یارسان، مردم در منازل خود اقدام به برگزاری مناسک و آیین‌های مذهبی می‌کنند. جامعه‌ی گُردستان در طول تاریخ گرایش به پذیرش و پیروی از مدل‌ها و ساختارهای مختلف نظام شهری و دولتی ۵۰۰۰ ساله نداشته است، زیرا آن را مغایر با مقدسات و ارزش‌های جامعه دانسته و در مقابل، سعی کرده است که مدلی مختص به خود را ایجاد کند که در بخش بعدی بیشتر به این مقوله خواهیم پرداخت.

### پ- کشمکش مابین نظام تمدن دولتی و جامعه‌ی طبیعی در گُردستان و تأثیرات آن بر جامعه‌ی گُردستان

توسعه‌ی داخلی جامعه‌ی گُردستان و افزایش حملات مستقیم و غیرمستقیم نظام زندگی نوپایی که در مجاورت آن بود، دو فاکتور اصلی و منبع فشاری بودند که ایجاد تغییرات را به‌مجبوریتی مبدل می‌کرد. افزایش تجربیات و رشد سطح فکری و آگاهی‌ها، توسعه‌ی اقتصادی و افزایش محصولات و همچنین افزایش جمعیت، باعث ایجاد حرکتی در راستای تغییر شده بود. روابط جامعه‌ی گُردستان با نظام‌های شکل‌گرفته در جنوب مزوپوتامیا، تأثیرات غیرمستقیمی بر افراد جامعه داشت و باعث جلب‌توجه آنها می‌گشت. در کنار این، حملات نظام‌های همسایه هم محرک و فاکتور دیگری بود که اکثریت جامعه‌ی گُردستان ضرورت ایجاد تغییرات را احساس می‌کردند؛ اما مدلی که در جنوب مزوپوتامیا هم شکل‌گرفته بود را به‌عنوان راه‌حل قبول نداشتند. البته بخشی از جامعه هم نسبت به آن گرایش داشته و شیفته‌ی آن بودند؛ امروزه نیز همان پدیده در جامعه‌ی گُردستان مشاهده می‌شود، به نحوی که بخشی تحت تأثیر مدل و شیوه‌ی زندگی غربی قرار گرفته و بخشی هم در مقابل آن مقاومت می‌کند. در میانه‌ی این جنگ و جدال، جامعه‌ی گُردستان از سویی سعی در تحت تأثیر قرار دادن نظام نوین جنوب مزوپوتامیا را داشت و از سوی دیگر، نظام جنوب مزوپوتامیا هم درصدد جذب گُردستان در درون خویش بود. مسلماً در این دوران جامعه‌ی جنوب مزوپوتامیا به‌طور کلی از معیارها و اصول جامعه‌ی طبیعی



فاصله نگرفته و آثار و تأثیرات آن هنوز ماندگار بود که در بخش‌های بعدی به این مقوله خواهیم پرداخت؛ اما آنچه در اینجا بیشتر موضوع بحث است، وضعیت جامعه‌ی گُردستان است. از این حیث، به آلتزاتیو و تأثیراتی که در نتیجه این جدال و کشمکش در جامعه‌ی گُردستان شکل گرفته اشاره‌ای خواهیم کرد.

۱. در جامعه‌ی گُردستان به دلیل وجود روابط اجتماعی ریشه‌دار و مستحکم، زمینه‌های بروز فاصله‌ی طبقاتی بسیار ضعیف و یا می‌توان گفت در حد صفر بوده است، از این رو جامعه پتانسیل گرایش به نظام خاندانی و برده‌داری را نداشته است. افزایش جمعیت و رواج روابط خانوادگی، تیره‌ای و طایفه‌ای، باعث ایجاد فرم اجتماعی نوینی شد به نام «عشیره». بعدها بنا به مصالح و ضروریات امنیتی، سیاسی و اجتماعی، عشایر با هم متحد شده و اتحادیه‌هایی را به نام «ایل» (در زبان گُردی: هوز) تشکیل می‌دادند. معیار همزیستی و تعامل افراد عشایر و عشایر مختلف با یکدیگر، وابستگی و وجود رابطه‌ی خونی و نسبی نبوده است. بنابراین فرم اجتماعی در جامعه‌ی گُردستان و برخی از جوامع دیگر از «تیره» به «عشیره» و بعدها هم به «ایل» تغییر پیدا کرده است. زمانی که در جنوب مزوپوتامیا فرم دولت خاندانی در حال توسعه و گسترش بود، در گُردستان و مناطقی که فرهنگ جامعه‌ی طبیعی مسلط بود، فرم‌های اجتماعی و مدیریتی عشیره و ایل رواج داشت. البته این فرم‌ها در طول زمان دچار تغییرات زیادی شده و همچون عشایر و ایلات امروزی نبوده‌اند. بر پایه‌ی نتایج تحقیقات تاریخی موجود، در فرم عشیره و ایل نیز نقش مرد برجسته‌تر شده، اما زن به تمامی به حاشیه رانده نشده است. در انتخاب رئیس عشیره و ایل، معیار، روابط و وابستگی خویشاوندی نیست؛ بلکه توانایی و استعداد اشخاص مهم بوده، همچنین رابطه‌ی رئیس عشیره و ایل، با اعضای عشیره و ایل خویش و روسای عشایر و ایلات دیگر، بر اساس وابستگی خویشاوندی و یا معیارهای ارباب‌رعیتی و بردگی نبوده است. در اوایل تعیین رئیس عشایر و ایلات هم انتخابی بوده است. وجود ارتباط معنوی و اجتماعی مستحکم مابین اعضای عشیره، باعث شده که اعضا در هر زمان و مکانی نسبت به پاسداشت و پیروی از فرهنگ و آداب و رسوم خود از احساس مسولیت نیرومندی برخوردار باشند. تیره‌ها و عشایر درون یک ایل هم‌زمان که ملزم به رعایت و عمل به اصول و معیاری ایل بوده‌اند، از نظر مدیریت امور داخلی خود نیز از استقلال عمل برخوردار بوده‌اند. رئیس عشایر و ایلات همچنین از نوعی اتوریتته‌ی معنوی و قدرت اقناع برخوردار بوده‌اند و جهت‌اداره‌ی امور و مدیریت، از مکانیسم به‌کارگیری قدرت و ایجاد ترس استفاده نمی‌کردند. نمونه‌هایی از این‌گونه عشایر و ایلات هنوز در بخش‌هایی از گُردستان وجود دارند. امروزه در برخی از عشایر و ایلات گُردستان زمانی که ریش‌سفید یا شخص بزرگ‌تر آن‌ها فوت می‌کند، اشخاص نامدار و برجسته تشکیل جلسه داده و شخص دیگری را برای جانشینی وی انتخاب می‌کنند. حتی در برخی موارد مشاهده شده که زنان به‌عنوان رئیس انتخاب شده‌اند، از جمله؛ **قدم‌خیر، خانزاد (میر سوران) و قره فاطم**، این در حالی است



که برخی دیگر از عشایر و ایلات به مقوله‌ی ریاست و مدیریت زنان، به‌مثابه‌ی شرم و حقارت نگریده‌اند.

همچنان که پیشتر نیز به آن اشاره کردیم، فرم عشیره و ایل در آن دوران آلترناتیو نظام دولتی بوده و هرگونه ارتباط یا ادغام در آن را به‌منزله‌ی محدود شدن حوزه‌ی آزادی و اختیارات خویش دانسته‌اند؛ اما امروزه ایلات و عشایر از این ویژگی برخوردار نیستند و در بیشتر موارد دولت از طریق نفوذ و کنترل بر عشایر و ایلات، جامعه را منفعل و تحت سیطره‌ی خویش قرار می‌دهد. در مجموع، جامعه‌ی گُردستان با فرم نوینی که انتخاب کرده بود تا دوران معاصر نیز با همان فرم (البته با تغییراتی که به آن اشاره شد) به حیات خویش ادامه داده است.

۲- قبلاً گفتیم که جامعه‌ی گُردستان به‌عنوان بخشی از جامعه‌ی آریایی، پیرو کیش و آیین میترایسم بود که برگرفته از طبیعت و آنیمیسم بود. جدال مابین پیروان آیین میترایسم و راهبان آیین رایج در جنوب مزوپوتامیا، منجر به ایجاد تغییراتی در نحوه‌ی برگزاری مناسک و حتی محتوای آیین میترایسی شد. جامعه‌ی گُردستان از سویی در مقابل اشاعه‌ی آیین راهبان جنوب مزوپوتامیا مقاومت می‌کرد و از سوی دیگر، آیین آنیمیسم و میترایسم نیز دیگر جابجوی نیازها و ضروریات آن دوران نبود. از این حیث، پشاهانگان و رهبران آیین میترایسم که با نام «مغ» یا «ماگ» شناخته می‌شدند، سعی کردند که در راستای ترویج و صیانت از آیین خود، در مقابله با راهبان جنوب مزوپوتامیا، در فرم و محتوای آن تغییراتی را ایجاد کنند. این تغییرات در دو مرحله انجام گرفت، مرحله‌ی اول توسط مغ‌ها و مرحله‌ی دوم نیز توسط زردشتی‌ها که نقشی اساسی در آن داشته‌اند.

**مرحله‌ی اول:** در این مرحله که در مابین سال‌های ۴۰۰ تا ۲۰۰ ق.م اجرا شد، مغ‌ها بر مبنای مفهوم «کاست» اقدام به تقسیم‌بندی جامعه بر اساس برخورداری از درجات آیینی نمودند. به این ترتیب جایگاه و مقام خود را آن‌چنان مقدس و مهم کردند که در جامعه تنها آن‌ها حق داشتن متون مقدس را بخوانند و برگزاری امورات و مناسک دینی باید به‌واسطه‌ی آن‌ها انجام می‌گرفت. آن‌ها جامعه را نیز به هفت بخش تقسیم نمودند که عبارتند از: کلاغ، همسر، سرباز، شیر، پارسایی، مهرپویا با نماد خورشید و پیر. هر کدام از این بخش‌های جامعه وظیفه خاصی داشته و در امورات بخش‌های دیگر دخالت نمی‌کنند؛ همچنین ازدواج میان افراد دو بخش مختلف درون جامعه و یا در خارج از آن ممنوع بود. این نوآوری و مفاهیم جدید، بعدها در آیین‌های آریایی بازنتاب یافته است. ازجمله در آیین‌های هندوئیسم (Hinduism)، بودائیسم (Buddhism)، جینیسم (Jainism) و آیین سیک (Sikhism) در هندوستان و یا آیین‌های یارسان، ایزدی و علوی. اگر چه مغ‌ها با این روش توانستند تا حدی از ارزش‌های جامعه‌ی خویش صیانت به‌عمل آورند و تحت سیطره‌ی آیین راهبان قرار نگیرند؛ اما با گذشت زمان این روش نیز کارایی خود را از دست



داده و عواقب منفی آن در گُردستان بروز و افزایش یافت. مغها به دلیل اینکه مبدل به یک طبقه‌ی مرفه و قدرتمند آیینی شده بودند، جایگاه و وظیفه‌ی معنوی خویش را از یاد می‌بردند. بنابراین افراد جامعه هم جهت پُر نمودن خلأ روحی و نیازهای دینی، ناچار به کیش و آیین‌های خارج از گُردستان روی آوردند، این روند باعث شد که گُردستان از نظر آیینی وارد مرحله‌ی نوینی شود.

**مرحله‌ی دوم:** این مرحله از ۲۰۰۰ الی ۶۰۰ ق.م است که از آن به‌عنوان دوران زردشتی یاد می‌شود. زردشت به معنای آورنده‌ی «موهبت و فروغ ایزدی و برکت» است. به‌عبارتی دیگر، زردشت نام شخص خاصی نبوده و لقب یا عنوان اشخاصی بوده که قصد داشته‌اند در زمینه‌ی اندیشه و آیین، اصلاحات و تغییراتی را ایجاد کنند و جامعه را از وضعیت موجود نجات دهند. متأسفانه در جامعه‌ی ما از زردشت به‌عنوان شخص خاصی یاد می‌کنند؛ اما در حقیقت این لقب اشخاص پیشاهنگ و رهبران دینی یا همان پیرهای جوامع آریایی بوده که قصد داشتند در آیین میتراپیسم اصلاحات و رفرم ایجاد کنند. همچنان که در جامعه‌ی عرب از اصطلاح «نبی و رسول» استفاده کرده‌اند، در جوامع آریایی هم به چنین اشخاصی لقب زردشت داده‌اند. در طول تاریخ چندین شخص ظهور کرده‌اند که ادعای زردشت بودن داشته‌اند. در برخی از منابع از زردشتی یاد شده که تقریباً در ۲۰۰۰ ق.م زیسته و نامش «مهاباد» بوده است. در برخی از منابع دیگر، از زردشتی نام برده شده که در ۱۰۰۰ ق.م زیسته و نامش هوشنگ بوده. ظهور آیین زردشتی به (۲۰۰ ق.م بازمی‌گردد و آخرین زردشت هم «سیمیار» است که در دوران مادها زیسته که امروزه وی به‌عنوان زردشت شناخته می‌شود. همان‌طور که گفتیم زردشت‌ها با تکیه بر بُعد طبیعی آیین و دیالکتیک خیر و شر، درصدد بودند که در آیین میتراپیسم و درجات هفتگانه‌ای که مغها ایجاد کرده بودند، اصلاحاتی انجام بدهند. آن‌ها از این طریق توانسته‌اند که به جامعه نیرو و اراده ببخشند. می‌توان از آیین زردشتی و فرم‌های اجتماعی عشیره و ایل به‌عنوان مصونیت اصلی جامعه‌ی گُردستان برای دورانی طولانی مدت یاد کرد.

۳- از حیث حیات اقتصادی، افزایش تولید و محصولات و کار، روستاهای بزرگ ایجاد شدند، زراعت، سیستم‌آبیاری و دامپروری توسعه و گسترش پیدا کرد. اگر چه میثانی‌ها آهن را کشف کردند و برای مدتی نیز در ساخت اسلحه و ابزار دیگر استفاده‌ی زیادی از آن کردند، اما اکثراً به‌عنوان یک کار جانبی، به صنایع‌دستی می‌نگریستند و تنها جهت تأمین نیازهای خویش به آن مشغول می‌شدند. همین‌طور در زمینه‌ی بافندگی نیز پیشرفت کرده و محصولات هم‌چون فرش، گلیم و پوشاک را تولید می‌کردند که امروزه نیز در برخی از مناطق گُردستان همچنان ماندگار است و اهمیت زیادی برای آن قائل هستند.

۴- جامعه‌ی گُردستان از سویی نقش پیشاهنگی خویش را از دست داده بود و از سوی دیگر نیز حاضر نبود بر اساس اصول و معیارهای نظام نوینی که بر مبنای نابرابری، تبعیض

جنسیتی و طبقاتی شکل گرفته به حیات ادامه دهد. لذا مقاومت و حفاظت از خویش به کار اصلی جامعه مبدل شده و این رویکرد مُهر خود را برای مدتی طولانی بر جامعهی گُردستان زد. در جامعهی گُردستان و در مقاطع مختلف، همواره اشخاصی سر برآورده‌اند که در جبهه‌ی دشمنان قرار گرفته و به ملت و جامعه‌ی خود خیانت کرده‌اند. **انکیدو** در داستان گلگامش و **هارپاکوس** در دوران ماده‌ها برجسته‌ترین آن‌ها هستند. در مجموع می‌توان گفت که دوران گذار از جامعه‌ی طبیعی به جامعه‌ی طبقاتی و دولتی، انحرافی اجتماعی و حیاتی بود، در این دوران جامعه‌ی طبیعی با حملات بزرگی مواجه شد که بیشترین آن‌ها نصیب جامعه‌ی گُردستان شد. از طرفی سعی شده که این جامعه را یا نابود کنند و یا آن را جذب جامعه‌ی دولتی کنند، از طرفی دیگر نیز اقدام به انکار تاریخ و مقاومت و مبارزات طولانی مدتش کرده‌اند. این مقوله باعث شده که برخی از مورخین و حتی محققین گُرد هم اهمیت چندانی برای تاریخ جامعه‌ی گُردستان قائل نشوند.





## فصل پنجم جامعه‌ی گردستان از دوران سومر تا زمان آشنایی با اسلام

## جامعه‌ی گُردستان از دوران سومر تا زمان آشنایی با اسلام

در این فصل سعی خواهیم کرد که به صورت خلاصه وار و کرنولوژیک، در چهار بخش به بیان تاریخ گُردستان در این مقطع بپردازیم. الف: فرم حکومت و دولت‌های مهاجم به گُردستان ب: فرم جامعه‌ی گُردستان. پ: باورمندی و آیین‌های گُردستان. ت: جوانب مختلف وضعیت معیشت در جامعه‌ی گُردستان.

### الف- فرم حکومت و دولت‌های مهاجم به گُردستان

در این بخش می‌خواهم از دولت و حکومت‌هایی بحث کنم که در این دوره با هدف اشغالگری، مدام در جدال و درگیری با گُردستان بوده و این سرزمین و جامعه را با مصائب و مشکلات زیادی روبه‌رو کرده‌اند. سرزمین گُردستان که سه قاره‌ی آسیا، آفریقا و اروپا را به هم متصل می‌کند، به دلیل برخورداری از غنای فرهنگی، موقعیت ژئواستراتژیک و اهمیت اقتصادی و سیاسی، مدام مورد طمع و حمله‌ی دولت‌ها و قدرتهایی قرار گرفته که درصدد مبدل شدن به قدرتی جهانی بوده‌اند، این نیروها گُردستان را که برخوردار از سرمایه و ارزش‌های عظیم اجتماعی و اخلاقی بوده، به‌عنوان تهدیدی برای منافع و حیات خویش تلقی کرده‌اند. در حقیقت قدرت گرفتن، مقاومت و مبارزه‌ی گُردستان، به معنای تداوم مقاومت و مبارزه‌ی ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی جامعه در مقابل آنها بود؛ بنابراین منافع و اهداف تمامیت‌خواهانه‌ی آن‌ها در معرض خطر و در مسیر نابودی قرار می‌گرفت.

### اول- سومریان و خاندان اور

علی‌رغم اینکه در سال‌های اخیر در راستای شناخت بیشتر سومریان تلاش و تحقیقات بیشتری بر روی متون و آثار آن‌ها انجام گرفته، اما هنوز اطلاعات کافی و واضحی در رابطه با منشأ و رگ و ریشه‌هایشان وجود ندارد، آنچه مسلم است دولت-شهرهای سومری تحت تأثیر فرهنگ خلق‌های مناطق کوهستانی و انقلاب‌های اجتماعی و زراعی به‌وقوع پیوسته در گُردستان بوده‌اند؛ ولی هنوز ثابت نشده که آیا این دولت-شهرها واقعاً تداوم جامعه‌ی گُردستان و خلق‌های زاگرسی بوده و یا مربوط به جوامع و خلق‌های دیگر بوده‌اند. برجسته‌ترین دولت-شهرهای آن‌ها عبارتند از:

۱. اوروک (وَرکا): در شمال‌غربی شهر «ناصریه» در عراق امروزی واقع شده است. این شهر، قدیمی‌ترین شهر سومری است که قدمت آن به ۳۸۰۰ ق.م بازمی‌گردد، به شهر «اینانا» مشهور است و متونی به خط میخی در آن کشف شده است. برخی معتقدند که نام «عراق» برگرفته از نام این شهر بوده است.





۲. **اریدو:** این شهر در جنوب شهر «سماوه» در جنوب عراق امروزی واقع شده و یکی از کهن‌ترین شهرهای سومری است که «انکی» آن را بنا نهاده که بعد از شهر «نیپور»، دومین شهر مقدس بوده است. امروزه در عراق با نام «تل ابوشهرین» شناخته می‌شود. در این شهر آثار و نشانه‌های زیادی از زندگی روستایی و شهری کشف شده است.

۳. **نیپور (نُفر):** این شهر در جنوب شرقی بابل واقع شده و پایتخت مذهبی سومریان بوده که تقریباً در ۳۰۰۰ ق.م بنا نهاده شده است. به دلیل تغییر مسیر رودخانه‌ی فرات، این شهر به بیابان مبدل شده که این واقعه در داستان «مرثیه‌ی نیپور» بازتاب یافته است.

۴. **اور (تل‌المقیر):** تاریخ و پیشینه‌ی آن به ۲۷۰۰ ق.م بازمی‌گردد. در ۵۰ کیلومتری جنوب شرقی اوروک واقع شده است. پایتخت خاندان اور بوده، این شهر نیز به دلیل تغییر مسیر رودخانه‌ی فرات به بیابان مبدل شده است. نقل است که حضرت ابراهیم از اینجا به اورفا رفته است.

۵. **لاگاش (تللو):** در زیقاره (یکی از استان‌های عراق کنونی) واقع شده است. ۵۰۰۰۰ لوح نوشتاری در آن کشف شده، محتوا و مضمون آن‌ها در رابطه با زندگی سومریان است و قدمت‌شان به ۳۰۰۰ ق.م بازمی‌گردد.

۶. **کیش (تل‌الاحیمر):** در ۲۰ کیلومتری جنوب شرقی شهر بابل واقع شده است. تا سال ۲۳۵۰ ق.م ۲۳ پادشاه سومری در این شهر حکمرانی کرده‌اند و در همین سال «سارگون» آن را تصرف نمود.

۷. **سیپار (تل ابوحبه):** در ۳۲ کیلومتری جنوب غربی بغداد واقع شده است. پرستشگاه خدای «خورشید» در این شهر بوده، ۱۳۰۰۰ لوح نوشتاری در آن کشف شده است.

**ماری (تل حریری)، اوما (جوخا)، اداب (بسمایا)، لارسا (سنکره) و اکشال (لاراک)** چند نمونه‌ی دیگر از دولت-شهرهای سومری هستند که در میانه‌ی سال‌های (۳۰۰۰ الی ۲۰۰ ق.م) رونق و جایگاه موثری داشته‌اند. این دولت-شهرها هر کدام از استقلال سیاسی، اداری و دینی برخوردار بوده‌اند، اما زمانی که خاندان آکاد امپراتوری آکاد را تشکیل دادند، تمامی این شهرها را تحت سیطره‌ی خویش درآوردند. بخشی از زبان سومری برگرفته از زبان هوری‌ها است که به‌عنوان نیاکان گُردهای امروزی شناخته می‌شوند. برخلاف زبان‌های بابلی، آشوری و آکادی، در زبان سومری برای مذکر و مؤنث فرقی قائل نشده‌اند. برحسب اینکه موضوع اصلی ما تاریخ گُرد و گُردستان است، وارد جزئیات تمدن و دولت‌هایی که خارج از این سرزمین بوده‌اند، نمی‌شویم. قدمت کهن‌ترین سند مکتوب مربوط به سومریان به ۳۵۰۰ ق.م بازمی‌گردد که عبارت است از ۱۰۰۰ قطعه متن نوشته‌شده بر روی خشت‌های گِلی. محتوای این متون بیشتر اسناد مربوط به بازرگانی هستند که در شهر



اوروک کشف شده‌اند. البته شیوه‌ی نگارش آن‌ها به صورت «تصویرنگاشت» بوده، سومریان ابتدا برای نگارش از ۲۰۰۰ تصویر استفاده کرده‌اند که در اواسط هزاره‌ی سوم ق.م شمار این تصاویر را به ۸۰۰ و در اوایل هزاره‌ی دوم ق.م به ۵۵۰ عدد کاهش داده‌اند. بعدها از نمادهای متنوعی برای نشان دادن هجاها استفاده کرده‌اند و در آخر از خطی میخی استفاده کرده‌اند. در اوایل جهت نوشتن آن‌ها از بالا به پایین بوده، بعد آن را تغییر و از چپ به راست نوشته‌اند. تاکنون صدها هزار قطعه متن به زبان سومری کشف شده که شامل نامه‌های شخصی یا بازرگانی، رسید معاملات، سرودهای مذهبی، نیایش‌ها و یا وقایع روزانه هستند. در زبان سومری برای خطاب قراردادن انسان و حیوان تفاوت وجود داشته است. آخرین سند مربوط به سومریان به لهجه‌ی «زنان» و معروف به «امسال» است که قدمت آن به ۱۵۰ ق.م بازمی‌گردد. نویسندگی این سند «بیل ادنا» است که همکار یکی از راهبان بوده است. تا سال ۵۰ م راهبان برای نگارش و ثبت وقایع روزانه از این زبان استفاده کرده‌اند. در زبان سومری هفت لهجه وجود داشته و هر طبقه و قشری از جامعه، دارای لهجه‌ی مختص به خویش بوده‌اند، برای مثال؛ لهجه‌ی پادشاهان، لهجه‌ی راهبان، لهجه‌ی بازرگانان و لهجه‌ی زنان. «پترو دلاوالی» تاجر و جهانگرد ایتالیایی در سال ۱۶۲۱ م در منطقه‌ی باستانی پرسپولیس، لوحی نوشتاری را کشف کرد و جهت انجام تحقیقات آن را به ایتالیا منتقل کرد و مطالبی را در مورد آن به نگارش درآورد، بعدها در سال ۱۷۶۵ م محقق آلمانی «کارستن نیپو» اقدام به انتشار سه متن از این لوح نمود که به خط میخی بودند، یکی از آن‌ها شامل ۴۰ حرف یا نشانه بود. بعد از وی، باستان‌شناسی به نام «مونتیر» در سال ۱۷۹۸ م اثبات کرد که زبان متون کشف شده در پرسپولیس شبیه زبانی است که «زند اوستا» با آن نوشته شده است، بعدها بار دیگر اثبات کرد که کلاً یک متن است که با سه زبان نوشته شده است. در همان سال «کروتفند» توانست بخش اول این نوشته را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و آن را بخواند، این نیز به سرآغازی برای تحلیل و شناخت خط میخی تبدیل شد. بعدها «برنوف و لاسن» موفق به تحلیل دیگر بخش‌های این متن شدند و تحقیقات «کروتفند» را کامل کردند. در سال ۱۸۵۷ بعد از اینکه چندین متن دیگر با همان روش مورد بررسی و تحلیل قرار گرفتند و به نتایجی مشابه رسیدند، علم «آشورشناسی» بنیان نهاده شد، این علم به‌طور رسمی به تحقیق و بررسی بر روی متون مزوپوتامیایی می‌پردازد. با توجه به اطلاعات موجود در آثار مکتوب مربوط به سومر، آکاد، بابل و آشور، معلوم شده که این حکومت‌ها از فرهنگ موجود در شمال مزوپوتامیا بسیار متأثر شده و از آن بهره برده‌اند. از همین رو سعی کرده‌اند که این منطقه را تحت سیطره‌ی خود قرار دهند. در افسانه‌ی گلگامیش این موضوع به روشنی بیان شده است. در این افسانه، گلگامیش یا گیل‌گمش (Gilgamesh) که ششمین پادشاه اوروک بوده و در سال ۲۶۵۰ ق.م حکومت کرده، انکیدو را که در کوهستان‌ها می‌زید، از راه زن فاحشه‌ای فریب می‌دهد، با همکاری وی به جنگ هوواوا (خومبابا) - امروزه نام یکی از عشایر ایزدی (هَبابا) است که احتمالاً نام این عشیره برگرفته از همان نام خومبابا باشد- نگهبان





جنگل سدر واقع در کوهستان‌های مزوپوتامیا می‌رود و او را به قتل می‌رساند. هوواوا نماد رئیس عشیره در سرزمین میان‌رودان است و انکیدو نماد اولین خائن در میان گردها است که تن به مزدوری علیه قبیله و سرزمین خویش می‌سپارد. بعداً نیز گلگامیش و انکیدو «گاو آسمانی» را می‌کشند، بعد از این رویدادها، انکیدو از اینکه جنگل را ترک کرده و با گلگامیش همکاری کرده، دچار پشیمانی شده و جان می‌سپارد. این اشاره‌ای کوتاه به بخشی از افسانه‌ای است که بیان‌کننده‌ی حمله‌ی سومریان به خلق‌های زاگرس است. گاو در فرهنگ خلق‌های زاگرسی حیوان مقدسی است که در این افسانه به نماد وحشت و ترس مبدل شده و کشتن آن توسط انکیدو و گلگامیش، به معنای تسلط سیاسی و فرهنگی سومر بر روی جامعه‌ی طبیعی و ارزش‌های آن است. در بخشی دیگر از همین افسانه، اینانا دو پارچه را به نام (بوکو و مکو) به گلگامیش هدیه می‌کند، اما او آن‌ها را گم می‌کند و انکیدو برای اینکه آن‌ها را پیدا کند به دنیای زیرزمین می‌رود، اما باز نمی‌گردد. گلگامیش از انکی تقاضای کمک می‌کند، انکی به او کمک می‌کند و روح انکیدو را بازمی‌گرداند و درباره‌ی مرگ و زندگی مابین آن‌ها گفتگویی شکل می‌گیرد و در نتیجه این بحث، گلگامیش به این قناعت می‌رسد که مرگ یک واقعیت است. برخی معتقدند که ترس از مرگ از این زمان شکل گرفته و این نیز در داستان حضرت ادریس، بازتاب یافته است. با توجه به محتوای این افسانه‌ها، به این نتیجه می‌رسیم که در دوران دولت-شهرهای سومری و خاندان اور، کشمکش و جدال مابین جنوب مزوپوتامیا و خلق‌های زاگرس همچنان ادامه داشته و علی‌رغم برتری تمدن سومر، این خلق‌ها استقلال خویش را حفظ کرده‌اند.

## دوم: آکاد (۲۳۷۱-۲۲۳۰ ق.م)

قومی سامی نژاد بودند و شهر «آکاد» در جنوب بغداد امروزی نزدیک به محمودیه و بابل، پایتخت آن‌ها بوده است. تاکنون هیچ اثر باستانی در این شهر کشف نشده است. در میانه‌ی سال‌های (۲۳۵۰ الی ۲۱۵۹ ق.م) نقش مهمی در وقایع و تحولات جنوب و مرکز مزوپوتامیا و زاگرس داشته است. «سارگون» و نوه‌اش «نارام سین» از برجسته‌ترین پادشاهان آکادی بوده‌اند. آکادیان مدام در کشمکش و درگیری با خلق‌های زاگرس بسر برده‌اند. سلسله کوه‌های قره‌داغ، زمناکو، بَمُو و شاهو میدان این درگیری‌ها بوده‌اند. سارگون موفق شد که تمامی جنوب مزوپوتامیا را به زیر سلطه‌ی خویش درآورد؛ اما نتوانست در مقابل خلق‌های زاگرس پیروزی کسب کند. «نارام سین» نوه‌ی سارگون توانست بر «لولوبیان» که یکی از خلق‌های زاگرس‌نشین بودند، تسلط پیدا کند و بعد از این پیروزی خود را پادشاه تمام منطقه خواند. این پیروزی چندان طول نکشید و در سال ۲۱۵۹ ق.م گوتی‌ها موفق شدند به حکومت آکادیان پایان دهند. در زبان آکادی مؤنث و مذکر وجود دارد و برای مدتی طولانی زبان سیاست و دیپلماسی بوده و بعدها به دو شاخه‌ی بابلی و آشوری تقسیم شده است. بابلی به لهجه‌ی جزیره‌ی عربی و آشوری هم به لهجه‌ی کنعانی، فینیقی، آرامی و عبری مبدل شده است. در سده‌های ۱۴ و ۱۳ ق.م آکدی در بسیاری از کشورها به

زبان رایج در امور سیاسی و دیپلماسی مبدل شده و در سده‌ی ۹ ق.م به زبان اورارتوها و از طریق آن‌ها هم به هیتیت‌ها و یونانیان رسیده است. بعد از دوران آکادیان (۲۰۰۰ الی ۵۵۰ ق.م)، خلق گُردستان از سمت جنوب با بابل، از جنوب غربی با آشور، از غرب با لیدی و هیتیت‌ها و از طرف شمال با خالیدیان که به نیاکان ارامنه شناخته می‌شوند در کشمکش و جدال بوده است. بعد از این مرحله و در میانه‌ی سال‌های ۵۵۰ الی ۲۳۰ ق.م گُردستان توسط پارسیان هخامنشی، در (۳۳۰-۲۵۰ ق.م) توسط یونانیان و در (۲۵۰ ق.م - ۲۲۶ م) توسط پارت‌ها اشغال شد، در این مدت ارامنه، رومی‌ها و یونانی‌ها نیز تاثیرگذار بوده‌اند. در نهایت و در (۲۲۶-۶۴۱ م) گُردستان توسط ساسانیان اشغال می‌شود.

### ب- فرم‌های جامعه‌ی گُردستان

همچنان که در بخش‌های قبلی نیز به آن اشاره کردیم، جامعه‌ی گُردستان نظام دولتی و شهری را انتخاب نکرده و همچنان در فرم عشیره و ایل به حیات خویش ادامه داده است. به دلیل وجود درگیری و جنگ‌های مداومی که مابین هر دو نظام و فرم مدیریتی جامعه در جریان بوده، در مقطعی به اشغال نیروهای بیگانه درآمده و برخی مواقع هم توانسته استقلال خویش را حفظ کند و یا عشایر و ایلات گُردستان توانسته‌اند سرزمین‌های مجاورشان را تحت سلطه‌ی خود قرار دهند. در اینکه سرزمین و جامعه‌ی گُردستان در روند پیشرفت و ترقی انسانیت در طول تاریخ نقش مهمی را ایفا کرده‌اند، هیچ شکی وجود ندارد، اما به دلیل تحولات و معادلات سیاسی و تغییر در زبان نوشتاری، این نقش در پرده‌ی ابهام قرار گرفته است. نیروها و حکومت‌هایی که بعد از میلاد ظهور کردند، از سویی زبان نوشتاری و ثبت وقایع تاریخی را تغییر دادند و از سوی دیگر، آنچه را که در راستای منافع آن‌ها نبوده، ترجمه نکرده و یا حتی از بین برده‌اند. یکی از نمونه‌های اخیر این رویکرد و نگرش را می‌توان در اقداماتی که مصطفی کمال در قرن بیستم جهت برساخت جامعه‌ی نوین ترکیه و قطع ارتباط آن با دوران عثمانی و جوامع شرقی، رسم‌الخط را تغییر داد و هر آنچه از فیلتر ذهنیت و منافع وی عبور نمی‌کرد، ترجمه نمی‌شد و یا از بین می‌رفت. همین امر یکی از دلایل اصلی بود که رهبر آپو در این زمینه چنین بیان کند: «تاریخ در امروزمان نهان است و ما نیز در تاریخ نهانیم». اما همچنان که با غُربال نمی‌توان جلو نور آفتاب را گرفت، و «ماه برای همیشه پشت ابر باقی نخواهد ماند»، حقیقت نیز برای همیشه پنهان نخواهد ماند. امروزه با پیشرفت‌هایی که در علم باستان‌شناختی حاصل شده، ابعاد زیادی از تاریخ جامعه‌ی گُردستان آشکار و با گذشت زمان نیز، زوایای بیشتری از آن روشن خواهد شد، من نیز در نگارش این کتاب سعی نموده‌ام که از نتایج این تحقیقات نوین بهره ببرم.



## ۱. هوری‌ها<sup>۱</sup>

بنابر اسناد و آثار کشف شده، در سال‌های ۶۰۰۰ الی ۴۰۰۰ ق.م در شمال مزوپوتامیا زیسته‌اند و در نهادینه شدن نئولیتیک داری نقش بوده‌اند. محققان بسیاری از سومریان به‌عنوان قومی یاد می‌کنند که پیشینه و نیاکانشان به هوری‌ها بازمی‌گردد. هوری‌ها به‌عنوان سرمنشا بخش بزرگی از فرهنگ و تمدن منطقه شناخته می‌شوند. هوری‌ها به‌عنوان پروتو-گُرد شناخته می‌شوند. در میان عرب‌ها به‌عنوان «حوریین» شناخته می‌شوند، برخی معتقدند که نام «حوری» برگرفته از نام آن‌ها است. از آثار باستانی مربوط به این تمدن می‌توان از «اورکیش و نامار یا نامرو» واقع در حوالی دیاله و اربخا نام برد.

## ۲. لولوبیان - لولوبیان

لولوبیان یا بنابر برخی منابع لولوبیان در جنوب و مرکز سلسله کوه‌های زاگرس زیسته‌اند و تا اوایل سده‌ی بیست‌وسوم ق.م، نقشی تأثیرگذار و برجسته در کشمکش و جنگ با سومر و آکاد داشته‌اند. در دوران «نارام سین» (۲۲۹۱-۲۲۵۵ ق.م) شکست خورده و برای مدتی سرزمینشان تحت اشغال آکاد قرار می‌گیرد. کوه‌های قره‌داغ، زمانکو، مَمو و شاهو مرکز اصلی مقاومت و مبارزه‌ی لولوبی‌ها در مقابله با آکاد بوده‌اند. پیشینه و تاریخ لُرها، لک‌ها و کلهرها به لولوبی‌ها بازمی‌گردد. «آنوبانی‌نی» معروف‌ترین پیشوای لولوبیان بوده که در اسناد تاریخی مربوط به آکادیان از وی به‌عنوان پادشاه و پدر لولوبی‌ها و از «مالیلی» به‌عنوان ملکه و مادر آن‌ها یاد می‌شود. نقش برجسته‌ی آنوبانی‌نی، {اکنون در داخل دبیرستانی دخترانه} در شهر سرپل ذهاب قرار دارد. اگر چه پیشتر کتیبه‌های موجود در دره‌ی گاوری قره‌داغ و دره‌ی بیلوله در کوهستان مَمو را به نارام‌سین و شرح پیروزی‌های وی نسبت می‌دادند؛ اما امروزه ثابت شده که این کتیبه‌ها مربوط به لولوبی‌ها هستند. شباهت‌های زیادی بین سبک نقاشی‌های موجود در این کتیبه با نقش برجسته‌ی آنوبانی‌نی وجود دارد. لولوبی‌ها در جنگ بسیار جسور و ماهر بوده‌اند. نقل است که در زمان حمله‌ی نارام‌سین، «ساتونی» پیشوای آن‌ها بوده و موفق می‌شوند برای چندین بار ارتش آکاد را با شکست مواجه کنند. مقاومت سختی که لولوبی‌ها در مقابله با نارام‌سین از خویش نشان می‌دهند، باعث می‌شود که آکادیان آن‌ها را موجوداتی فوق‌انسانی تصور کنند و حملات خود را متوقف می‌کنند، نارام‌سین در حضور نیروهای خویش دستور می‌دهد

---

۱- هوری‌ها اولین گروه از میان خلق‌ها و اتنیسیته‌های دارای ریشه‌ی زبانی و فرهنگی آریایی هستند که هویتشان در منابع نوشتاری مشخص می‌شود. خلق اصیلی هستند که از آخرین عصر یخبندان بدین‌سو، در سلسله‌ی تورس-زاگرس ساکن بوده‌اند. نقشی بنیادین در توسعه‌ی کشاورزی و دامداری دارند. به‌عبارت صحیح‌تر، در رأس گروه‌های پدیدآورنده‌ی انقلاب نئولیتیکی یکجانشینی و زراعت‌اند. با توجه به آثار و اسناد، هویت اتنیکی‌شان از ۶۰۰۰ ق.م از سایرین تمایز یافته است. م



به سر چند تن از اسیران لولوبی تیر بزنند تا معلوم شود که آیا آن‌ها انسان عادی هستند یا نه؟ وی معتقد بوده که اگر خونریزی کردند، انسان عادی هستند و می‌توانند حمله کنند و آن‌ها را شکست دهند، اما اگر دچار خونریزی نشدند، به معنای این است که آن‌ها انسان نیستند و بایستی بی‌خیال آن‌ها شوند. زمانی که می‌بیند این اسیران دچار خونریزی می‌شوند، تصمیم می‌گیرد حمله کنند، بدین ترتیب ارتش آکاد دوباره روحیه گرفته و شروع به حمله می‌کنند.

### ۳- خامازی

خامازی‌ها قبل از آکادیان بر مناطق مرکزی و شمال مزوپوتامیا حاکم بوده‌اند. اطلاعات و اسناد بسیار کمی در رابطه با تاریخ و فرهنگ آن‌ها وجود دارد. برخی از مورخان احتمال می‌دهند که روستای «خَمْزه» از توابع شارباژر و یا منطقه‌ی سیروان سفلی در جنوب گُردستان کانون اصلی‌شان بوده باشد. «خاتانیش» معروف‌ترین پادشاه آن‌ها بوده که تقریباً در ۲۵۰۰ ق.م حکومت کرده است. «زیزی» نام یکی دیگر از پادشاهان خامازی بوده که دوران حکومت وی با حکومت «ارکاب دامو» پادشاه شهر ایبلا یکی بوده است. وی که حاکم شرق دریای میانه و مناطق حُمص و حما بوده در ۲۲۵۰ ق.م زیسته. بنابر آثار و شواهد تاریخی، این دو پادشاه با هم در ارتباط بوده و نامه و هدیه‌هایی را برای یکدیگر فرستاده‌اند. در یکی از داستان‌های سومری به نام «اِمِرکار و آغاراتتا»، به خامازی‌ها اشاره شده که بخش کوتاهی از آن به شرح زیر است.

زهمانی زوو، نه مار هه‌بوو نه دوویشک

سه گی کیوی و گورگ نه‌بوون

ترس و سام نه‌بوو

مروث رکابه‌ری نه‌بوو

زهمانی زوو ولاتی شوبور و خاماوی هه‌بوون

ولاتی سومری فره زمانیش

ولاته مه‌زنه‌کی خاوه‌ن ریسا پیروژه تابه‌ته‌کانی فه‌رمانره‌وایی

ولاتی ئوری - ولاتی ئاکاد\_ ئه‌و ولاته‌ی هه‌موو شتیکی شیاوی تیدا بوو ولاتی مارتو  
(روژئاوای عیراق و جزیره) ئه‌مین و دلنیا بوو

ترجمه‌ی فارسی:





در گذشته‌های دور، نه مار بود و نه عقرب

سگ وحشی و گرگ وجود نداشتند

خبری از ترس و وحشت نبود

انسان رقیبی نداشت

در گذشته‌های دور سرزمین شوبور و خامازی وجود داشتند

سرزمین سومر نیز که زبان‌های زیادی داشت...

سرزمین بزرگ و برخوردار از قوانین مقدس و ویژه فرمانروایی

سرزمین اور- سرزمین آکاد- سرزمینی که هر چیز خوب و مفیدی در آن وجود داشت

سرزمین مارتو (غرب عراق و جزیر) امن و مطمئن بود...

#### ۴. اورکیش

منطقه‌ی موزان در حوالی شهر عامودا در غرب گُردستان مرکز آن بود و تپه‌ی «شَرْمُله» نیز بخشی از آن بوده است. در تپه‌ی «موزان» صدها قطعه اثر کشف شده که مُهر «توپکیش» بر روی آن‌ها وجود داشته است. توپکیش لقب «اندان» پادشاه اورکیش بوده. همچنین آثار و نشانه‌هایی از «تیشاتال تیشاری» کشف شده که تقریباً در سه سده‌ی پایانی هزاره‌ی سوم ق.م حکمرانی کرده‌اند، آنها هم‌عصر با آکاد و متفقشان بوده‌اند. اورکیش، شهر خداوند هوری «کوماربی» بوده که به خدای آسمان مشهور است. «تارآم آگادی» دختر نارام‌سین نیز ملکه‌ی این شهر بوده است. تپه‌ی مذکور ۲۷ متر ارتفاع داشته و مساحت آن ۲.۱ میلیون مترمربع بوده است. در منطقه‌ی تل‌بَراک که بخشی از سرزمین تحت فرمانروایی اورکیش بوده، قلعه‌ای به نام «ناگار» کشف شده که پیشینه‌ی آن به دوران آکاد بازمی‌گردد. باستان‌شناسی به نام مالوان در سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۳۸ م، تحقیقاتی را بر روی آن انجام داد که منجر به کشف «پرستشگاه چاو» شد که مربوط به هزاره‌ی چهارم ق.م بود.

#### ۵. کارخار

آثار مربوط به کارخارا در حوالی منطقه‌ی گرمیان در جنوب گُردستان کشف شده است. برخی نیز منطقه‌ی «کلار» قدیم را سرزمین آن‌ها می‌دانند. معروف‌ترین پادشاه آن‌ها کیساری (تیشاری-تیشتال) نام داشته که در دوران شولکی (۲۰۹۴-۲۰۴۷ م) پادشاه اور زیسته است، کارخار قریب به ۳۰۰ سال نقش فعالی در تحولات منطقه ایفا کرده است.

#### ۶-سیمورم- شیمورم

مرکز این کشور در حوالی پرد (آلتون کوپری) در منطقه‌ی شمال کرکوک بوده است، ایدی

سین و فرزندش زابازونا از معروف‌ترین پادشاهان این کشور بوده‌اند. در منطقه‌ی رانیه و سورداش آثاری متعلق به این مردمان کشف شده است که قدمت آن‌ها به اواسط هزاره‌ی سوم ق.م بازمی‌گردد. در سال‌های اخیر سنگ‌نوشته‌ی «غریب هه‌لدنی» توسط یکی از فرماندهان نیروهای پیشمرگ اتحادیه‌ی میهنی گُردستان پیدا شد که محتوا و مضمون آن درباره‌ی این کشور است. این سنگ‌نوشته در موزه‌خانه‌ی شهر سلیمانیه نگهداری می‌شود.

#### ۷. گوتی: (۲۲۱۰-۲۱۱۶ ق.م)

در رابطه با مدت فرمانروایی و نقش گوتی‌ها، نظریات مختلفی مطرح است. بنابر نوشته‌ای که حاوی نام پادشاهان سومر بوده و بخش‌هایی از آن کشف شده، تا دوران «ایسین-لارسا»، گوتی‌ها ۹۱ سال حکومت کرده‌اند. برخی نیز معتقدند که گوتی‌ها به مدت ۱۲۵ سال در سرزمین میان‌رودان به مرکزیت کرکوک (آرباخا) حکمرانی کرده‌اند. معروف‌ترین پادشاه آن‌ها «گودیا» نام داشته است که بعد از شارکالی شار (پسر نارام‌سین)، سرزمین آکاد را تصرف کرده‌اند. «اوتوهیکال» پادشاه اوروک بعد از جنگی هفت‌ساله موفق شد به زمامداری گوتی‌ها در جنوب مزوپوتامیا پایان دهد، اما آنها برای مدتی بیشتر در مناطق خویش به حکمرانی ادامه دادند. بنابر تقویم پادشاهان آکاد و خاندان سوم اور، قریب به ۱۱۵ سال فاصله بین پایان حکمرانی شارکالی شار و شروع حکمرانی اوتوخیگال وجود دارد، همین امر باعث تقویت این احتمال می‌شود که گوتی‌ها ۱۲۵ سال در جنوب مزوپوتامیا حکومت کرده‌اند. بر اساس برخی دیگر از اسناد تاریخی، گوتیان در سال ۲۱۵۹ ق.م آکاد را تصرف کرده‌اند، حال اگر این اسناد صحت داشته باشند، به این نتیجه می‌رسیم که آن‌ها کمتر از صد سال بر مزوپوتامیا حکمرانی کرده‌اند. بنابر متون آکادمیک، نارام‌سین در پایان حکمرانی خویش با گوتیان وارد جنگ شده و این جنگ نیز منجر به پایان بخشیدن به حکومت آکاد بر سرزمین گوتیان شده است.

یاکوب‌سن سومرشناس دامارکی حدس می‌زند که انریداوزیر پیشوای گوتیان پس از غلبه بر نارام‌سین توانست در میان‌رودان نفوذ کند و نیپور شهر مقدس سومریان را تصرف کند و در آنجا کتیبه‌ای را که منشیان اکدی برای وی نوشته‌اند، به‌عنوان مدرک قرار می‌دهد. گوتیان فاقد ارتشی منسجم و مجهز بوده‌اند، سلاح‌هایشان بسیار ساده و فرهنگ کشاورزی نیز در میان آنها بسیار ضعیف و بدور از مراکز تمدنی آن زمان زیسته‌اند. بعدها شارکالی شار (۲۲۳۰-۲۲۵۵) ق.م توانست با تجدید قوای خویش به گوتیان حمله و پیشوای آنها «سارلاگاب» را اسیر کند و به این ترتیب به حکومت‌شان در مزوپوتامیای سفلی پایان دهد؛ اما بعد از مرگ شارکالی شار بر روی میراث و جانشینی او تفرقه و درگیری میان آکادیان بروز پیدا کرد.





### خاورمیانه در هزاره‌ی سوم و دوم ق.م

بر اساس اطلاعات موجود در آثار و کتیبه‌های پادشاهان سومر، در این مدت که استقرار و نظمی وجود نداشته و معلوم نبوده که پادشاه کیست، ایلولومیش (الولومیش) پادشاه گوتی، مناطق مزوپوتامیای سفلی را تصرف کرده و آکادیان همچون خاندانی محلی به حیات خویش ادامه می‌دهند. بنابر منابع سومری، گوتیان پادشاه نداشته و به جای آن، پیشوایانی را برای مدتی معین انتخاب می‌کردند. طبق لیستی که مشتمل بر نام پادشاهان سومر است و نام پادشان گوتی نیز در آن گنجانده شده، اسامی و مدت حکومت پیشوایان گوتی به شرح زیر است.

اولین پیشوا «ایمتا» نام داشته و ۳ سال حکومت کرده، دومین تا هفتمین پیشوا نیز هر کدام شش سال حکمرانی کرده‌اند. (اینیماپاکاش قبل از اینکه مدت حکومتش تمام شود فوت می‌کند). پیشوای هشتم یارلاگاب ۱۵ سال، پیشوای نهم تا دوازدهمین هرکدام ۳ سال، سیزدهمین تا شانزدهمین هم هرکدام کمتر از ۲ سال و هفدهم تا نوزدهم نیز هرکدام ۷ سال حکومت کرده‌اند. نوشته‌ای در (اوما) که همسایه‌ی (لاگاش) است کشف شده که تاریخ حکمرانی (سیوما) پادشاه نوزدهم گوتی در آن ثبت شده. تیریگان آخرین پیشوای کوتی ۴۰ روز بیشتر حکمرانی نکرد و به دست اتوخگال که پادشاه اورک بود، اسیر و کشته شد. اتوخگال از تغییر پادشاهان استفاده کرد، نبرد مذکور در سال ۲۱۰۹ ق.م به وقوع پیوسته، در سال ۲۱۰۸ ق.م اتوخگال فوت می‌کند و (اور-نامو) حاکم اور، بر کرسی قدرت تکیه می‌کند. در اسنادی که در آرشیو شمشاره کشف شده‌اند، از ملکه‌ای گوتی به نام



(نواریتوم) یاد شده که جهت مقابله با حمله‌ی حکومت منطقه‌ی (لارسا)، ۱۰ هزار سرباز را سازمان‌دهی کرده و در مقابل آن‌ها مقاومت نموده است.

#### ۸. عیلام / ایلام: ۲۷۰۰-۵۳۹ ق.م:

پایتخت عیلام<sup>۱</sup> (سوس) شوش بوده که در زبان عبری به معنی سرزمین‌های مرتفع است، اولین متن قدیمی در اینجا کشف شده است. برخی معتقدند که عیلام کولونی سومر و بابل بوده و برخی نیز آن را کشور و سرزمینی مستقل می‌دانند. کورش هخامنشی به حکمرانی آن‌ها پایان داد و ضمیمه‌ی امپراتوری هخامنشی شده است.

#### ۹. کاشی- کاسی- کاسیت

کاسی‌ها قبایلی بوده‌اند که در جنوب کوه‌های زاگرس (لرستان امروزی) سکونت داشته‌اند. در اسناد بابلی آمده است که کاسیان در هنر فلزکاری مهارت بسیار داشته و در سوارکاری از اقوام دیگر فعال‌تر و ماهرتر بودند. آن‌ها نژاد اصیل اسب را به میانرودان آوردند. اولین پیشوای کاسی «گانداش» نام داشته که با ساموئیلونی پسر حمورابی هم‌عصر بوده، سال ۱۷۴۱ ق.م یعنی در نهمین سال حکمرانی ساموئیلونی جنگی میان پادشاه بابل و کاسی‌های درگرفت. گانداش که فرماندهی آن‌ها را برعهده داشت، توانست که بر بابل غلبه کند و تا ۱۷۲۶ حکمرانی کرده است. بعد از وی، **آگومی بزرگ** (۱۷۲۵-۱۷۰۴)، **کاشی تی لپاشی** اول (۱۷۰۴-۱۶۸۳)، **آوشی** (۱۶۸۲-۱۶۷۴) و **آبی راتاش** در اواسط سده‌ی هفدهم و اورشی **گروماش** در اواخر سده‌ی هفدهم ق.م حکومت کرده‌اند. بعد از عقب‌نشینی هیتیت‌ها از بابل در سال ۱۵۹۵ ق.م، آگومی دوم کاملاً بر بابل غلبه کرد. بعد از اینکه آشوریان در سده‌ی سیزدهم از طریق دیاله و کرکوک امروزی ارتباط مابین بابل و مناطق کوهستانی را

۱- ایلام (ilam) به معنای سرزمین کوهستانی یا کشور طلوع خورشید است. ایلام باستان، علاوه بر خوزستان و بوشهر، مناطقی از شرق گُردستان نظیر ایلام امروزی (معروف به عروس زاگرس)، لرستان، بختیاری و یاسوج را نیز دربر می‌گیرد. از جمله مراکز تمدن عیلام می‌توان به شهر شوش در دشت شمال خوزستان، ماداکتو در دره‌شهر ایلام (در کنار رود سیمره و کوهپایه‌ی کبیرکوه (به گُردی: کهور Kewir) و خایدالو در خرم‌آباد لرستان اشاره کرد. عیلام در اوج قدرت خود مناطقی از کرکوک، اکباتان، کرماشان (محتمل نام آن برگرفته‌شده از گر- مادر ژین یا شاید هم کرمانج‌جا است) و دیاله را نیز شامل گردیده است. مرکز آن شهر شوش و «انشان» یا انزان مشتمل بر بختیاری و بیضای پارس نیز یکی از ایالت‌هایش بوده است. نظام عیلام به شکل فدراسیون یا کنفدراسیون اداره شده است. در کتاب مقدس یهودیان نیز به نام آن اشاره شده است. عیلام در عهد اشکانیان به ساتراپ الیماید شهرت داشته است. عیلامیان ایزد بانوانی همچون **پینی‌کر** (معادل ایشتار)، **کری‌ریشا** و **پارتی** را پرستش می‌کرده‌اند و مار را حیوانی مقدس شمرده‌اند. در ادوار بعدی، نظام خدایان مرد نظیر **هوم‌بان**، **ناهوتنه** (خدای خورشید)، **این‌شوشیناک** (ایزد نگهبان شوش) و **شیموت** برقرار گردید. عیلام سال‌ها با سومر، آکاد، بابل و آشور در درگیری به سر می‌برده است. سرانجام، آشوربانیپال تمدن عیلام را به خاک و خون کشید. در کتیبه‌ی آشوربانیپال آمده است: تمام خاک شهر شوشان و ماداکتو و دیگر شهرها را با توبره به آشور کشیدم! م



قطع کردند، کاسی‌ها ضعیف و در نهایت در ۱۱۷۱ ق.م به حکومت‌شان پایان داده شد، اما همچنان از احترام و جایگاه خاص خود برخوردار بودند.

## ۱۰. میتانی ۱۶۰۰-۱۲۵۰ ق.م

می‌توان میتانی‌ها را نوادگان هوری‌ها در شمال مزوپوتامیا نامید. پایتخت آنها واشوکانی واقع در منطقه‌ی سَرَکانی کنونی در غرب گُردستان بوده است. نقش بسزایی در پیشبرد فرهنگ و تمدن انسانی داشته‌اند. به‌ویژه مهارت خوبی در استخراج و استفاده از آهن و برنز داشته‌اند. میتانی‌ها مدام با هیتیت‌ها، فرعون‌های مصر و آشوریان در جدال و کشمکش بوده‌اند. نامه‌ای متعلق به «توشراتای» پادشاه میتانی کشف شده که برای تأمین هوریب (حوتیب) سومین پادشاه مصر نوشته شده است. قدمت این نامه به ۱۳۵۵ ق.م بازمی‌گردد. بنابر اسناد تاریخی سال ۱۴۰۰ ق.م، پادشاه مصر با ارتتامای دختر پادشاه میتانی ازدواج کرده است. در شهر «اوگاریت» یا همان لازقیه‌ی امروزی، متونی که محتوای آن‌ها سرودهای مذهبی هستند و با نت‌های موسیقی نوشته شده‌اند، کشف شده و مربوط به ۱۴۰۰ ق.م هستند، این اسناد از لحاظ فرهنگی و هنر موسیقی، یکی از سرمایه‌های ارزشمند تاریخ انسانیت هستند. بعدها میتانی‌ها با مصری‌ها قرارداد صلح می‌بندند. طبق اسناد کشف شده، «نفرتیتی» ملکه‌ی مصر هم میتانی بوده است. در سده‌ی پانزدهم، میتانی‌ها بر آشور غلبه می‌کنند، اما در سده‌ی سیزدهم ق.م، پادشاه آشور «اوبالیتی» موفق می‌شود که به حکومت آن‌ها پایان دهد.

## ۱۱. نایری (نهری)

در اسناد و متون مربوط به آشوریان از نایری‌ها به‌عنوان «ملت آویشیان» یاد شده است که در تحولات و رویدادهای سده‌ی دوازدهم ق.م نقش مهمی داشته‌اند. در مناطقی از جنوب و غرب دریاچه‌ی وان زندگی کرده‌اند و بعدها به بخشی از پادشاهی اورارتو مبدل شده‌اند.



## ۱۲. سوباری (سوبارتو یا زوبارتو)

سوباری‌ها در حدفاصل دریاچه‌ی ارومیه و دریاچه‌ی وان زندگی کرده‌اند. در آثار و متون مربوط به سال‌های ۱۱۰۰ ق.م به بعد، از آن‌ها نام برده شده است. برخی معتقدند که سوباری‌ها اجداد و نیاکان عشیره‌ی زیباری هستند.

## ۱۳. موشکو (مُسکو)

ملتی بوده‌اند که در منطقه‌ی موش و چولیک امروزی زندگی کرده و می‌توان آن‌ها را از نسل میتانی‌ها بشمار آورد. در سده‌ی ۱۲ و ۱۱ ق.م دارای آوازه و جایگاه بوده‌اند. موشکوها در میانه‌ی سال‌های ۱۱۱۴ الی ۱۰۷۴ ق.م توسط «تیگلات پلاسری» پادشاه آشوریان مورد حمله قرار گرفته و به حکومت‌شان پایان داده شده است. احتمالاً نام «موش» {شهری در شمال کُردستان} برگرفته از نام آن‌ها باشد.

## ۱۴. ماردو (مارتو- مارت- مَرَد)

پیشینه‌ی این قوم به ۱۰۰۰ ق.م در منطقه‌ی جزیر، غرب عراق و دشت‌حران بازمی‌گردد. در داستان سومری «اینمرکاروئاغآرانتا» از این قوم با نام «مارتو» و در برخی اسناد دیگر هم از آن‌ها با نام‌های ماردو- مارد و مَرَد یاد شده است. طبق روایات مردمان این سرزمین به پهلوانی و جوامردی مشهور بوده‌اند، از این رو این نام را بر آنها نهاده‌اند، نام «ماردین» نیز از همین ریشه گرفته شده. در سده‌ی دهم و بعد از آن نیز در دوران آشور سوم این منطقه تحت سیطره‌ی آشوریان قرار گرفت.

## ۱۵. میلیدی ۱۰۰۰ ق.م

در اسناد مربوط به آشوریان به این قوم اشاره شده که در چهارچوب حکمرانی آشوریان در منطقه‌ی ملاطیه‌ی امروزی زیسته‌اند و از استقلال نسبی هم برخوردار بوده‌اند.

## ۱۶. اورارتو ۸۱۷-۶۱۵ ق.م

این قوم در شمال و غرب دریاچه‌ی وان زیسته‌اند و منشأ و پیشینه‌ی آن‌ها به ناپری‌ها و سوبارتوها برمی‌گردد. پایتخت‌شان توشپا بوده که در نزدیکی دریاچه‌ی وان واقع شده است. از حکومتی مستقل همچون آشور، لیدی و بابل برخوردار بوده‌اند. از خط آرامی استفاده کرده‌اند، در این اواخر متون و آثار مکتوب زیادی مربوط به اورارتوها کشف شده که به خط آرامی هستند. سنگ‌نوشته‌ی «کله‌شین» برجسته‌ترین اثر مربوط به آن‌ها است که در زمان جنگ هشت‌ساله‌ی ایران و عراق، به ایران انتقال داده شد. اورارتو در سطح حکومت‌های ماننا و ماد بوده و در سال ۶۱۵ ق.م به فدراسیون ماد ملحق می‌شوند.



برخی معتقدند که مادها با زور به حکومت آن‌ها پایان داده‌اند و این سرزمین را کنترل کرده‌اند، اما سند و نشانه‌هایی از جنگی که این ادعا را اثبات کند موجود نیست. برخی نیز معتقدند که با گفتگو و شیوه‌ای داوطلبانه به فدراسیون ماد پیوسته‌اند. در اسناد آشوری و اورارتو از **ساردوی** به‌عنوان مقتدرترین پادشاه آن‌ها یاد شده است. از نظر اتنیکی نیز ریشه‌ی آن‌ها به **گُردها** و ارمنی‌ها بازمی‌گردد.



### محدوده‌ی حکومت اورارتوها

### ۱۷. ماننا

در متون مربوط به اورارتوها از آن‌ها به‌عنوان «ماننا یا مانا - نی‌تابانی» و در متون آشوری با نام «مات ماننای» یاد شده است. شورایی متشکل از ریش‌سفیدان و پادشاه مسئولیت اداری مملکت را بر عهده داشته‌اند. نقل است که یکی از پادشاهان ماننایی به نام مینوا، در اوایل سده‌ی هشتم میلادی در حوالی شهر میان‌دوآب امروزی قلعه‌ای را به منظور دفاع از مناطقی که تازه تصرف کرده بودند، بنا نهاده است. تا دوران پادشاه اورارتو «آرگیشت اول»، این مناطق تحت سلطه‌ی اورارتوها بوده و در سال‌های ۷۷۴، ۷۷۲ و ۷۷۰ ق.م با همکاری آرگیشت علیه آشوریان جنگیده‌اند، اما بعد از مدت کوتاهی مانناها از اورارتو جدا شده‌اند. در میانه‌ی سال‌های ۷۵۰ الی ۷۴۳ پادشاه اورارتو (ساردور دوم) به ماننا یورش برده، اما به دلیل اینکه همزمان با تیگلات پلاسر سوم پادشاه آشوریان نیز در جنگ بودند، نتوانسته‌اند بر آن‌ها غلبه کنند. ماننا از این فرصت استفاده کرده و همچون آشور و اورارتو به کشوری قدرتمند مبدل شده است. دوران حکومت ایرانزو که در ۷۱۸ ق.م فوت کرده، به دوران طلایی و عصر خوشگذرانی مانناها شهرت دارد. در این دوران سرزمین آن‌ها شامل مناطق شرقی دریاچه‌ی وان و جنوب دریاچه‌ی ارومیه تا رودخانه‌ی «زاب بزرگ» بوده است. پایتخت‌شان شهری به نام «ایزیرتو» یا «زَرده زیرته» بوده، باستان‌شناسان



احتمال می‌دهند که منطقه‌ی باستانی **حسنلو** که در حوالی شهر سقز امروزی واقع شده و تاریخ آن به ۱۴۵۰ ق.م بازمی‌گردد، پایتخت آن‌ها بوده است. ماننا متشکل از چند ایالت یا حکومت محلی بود که به آن‌ها «شاکنو» گفته می‌شد. نام برخی از آنها به این شرح است: **زُرده زیرته**، **زیبیا**، **ارمیته**، **سَنها** و **شِمِری یا شامِری**. آثار باستانی کشف‌شده در منطقه‌ی زیویه‌ی سقز، متعلق به ماننا بوده و دلیلی است به پیشرفت و مهارت این ملت در صنعت و هنر. در متون مربوط به آشوریان به فرم مدیریتی ایالات ماننا اشاره شده که بر مبنای هم‌پیمانی عشایر شکل‌گرفته است. هر عشیره در کنار تعهد به هم‌پیمانی موجود، از استقلال برخوردار بوده. پادشاه ماننا در تعدادی از نامه‌هایی که برای پادشاه آشور فرستاده است از نقش و تاثیر زیاد شخصیت‌های بزرگ سرزمین ماننا در اداره و مدیریت کشورش سخن گفته است و در کنار ذکر نام خود از آن‌ها هم یاد می‌کند. مردم ماننا بارها پادشاهانی را که کارشان را به درستی انجام ندادند، برکنار کرده یا کشته‌اند. ماننا بعدها به ماد غربی یا ماد آتروپاتن مشهور شد و زمینه‌های تشکیل کنفدراسیون بزرگ ماد را فراهم نمود و در هم‌پیمانی شکل‌گرفته علیه آشور شرکت کرد.



حوزه حکمرانی مانناها

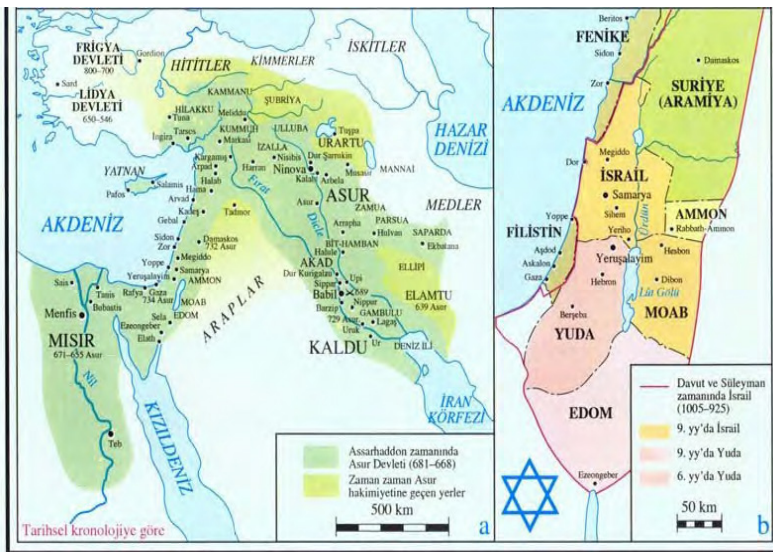
بعد از مرگ ایرانزو، پسرش «آزا» به حکومت می‌رسد. اما **بگراتو** حاکم اوئیشدیش در مقابل وی قیام می‌کند با کمک چند حکمران دیگر به حکومتش پایان می‌دهد. سارگون پادشاه آشور نیز بر بگراتو غلبه می‌کند و «**اولوسونو**» پسر دوم ایرانزو را به‌عنوان پادشاه منصوب می‌کند. اولوسونو با «**روسای**» پادشاه اورارتو متحد می‌شود به آشور حمله می‌کند، اما شکست خورده و در نهایت مجبور می‌شود که تسلیم سارگون شود. در این برهه دیوکی (دیاکو) پا به میدان می‌گذارد که هرودوت به شرح آن می‌پردازد.





## ۱۸. ماد- میدیا- مد- ئامادا ۷۰۰-۵۵۰ ق.م

تا زمانی که متون نوشته شده به خط میخی کشف نشده بودند، آگاهی زیادی درباره‌ی مادها وجود نداشت. تنها در برخی از حکایات و افسانه‌هایی که در میان مردم نقل می‌شد، اشاره‌ای کوتاه و مبهم به نام ماد می‌شد. ما گردها تنها از این موضوع که مادها اجداد و نیاکان ما بوده‌اند، اطلاع داشتیم و به آن افتخار می‌کردیم. گردها از طریق ماندگار نمودن مراسم «نوروز» و بیان داستان کاوه آهنگر، سعی در زنده نگه‌داشتن یاد و خاطره‌ی مادها داشته‌اند. در آثار برخی از نویسندگان ایرانی همچون فردوسی نیز - که قصد داشته است تاریخ کهن منطقه را به نام ایران و قوم فارس ثبت کند- در قالب بیان سرگذشت اشخاص، اشاره‌ای به مادها شده است. مورخ یونانی «هردوت<sup>۱</sup>» در سده‌ی پنجم ق.م زیسته و مدتی را در آسیای صغیر، فینیقیه، مصر و بابل بسر برده، به نظر برخی‌ها احتمال داشته که سرزمین ماد و پارس را هم دیده باشد. وی در آثار خود به مادها و تاریخشان پرداخته است، اما در گذشته گردها توان و امکان دسترسی کامل به این آثار و منابع را نداشته‌اند. در سال‌های اخیر، در رابطه با تاریخ مادها اطلاعات و آگاهی‌های ما بیشتر شده و زوایا و ابعاد بیشتری از تاریخ این دوران روشن شده است.



امپراتوری آشور در سده‌های ۷ و ۸ ق.م و سرزمین کنعان در سده‌ی دهم ق.م

۱- Herodotus : قدیمی‌ترین مورخ یونانی (حوالی ۴۲۵-۴۸۴ ق.م)؛ او را پدر تاریخ لقب داده‌اند. م



برخی از آثار و منابعی که اکنون در دسترس قرار دارند، متعلق به آشوریان هستند که عبارتند از:

۱. **نامه‌هایی به خدا:** در نامه‌های که شرح لشکرکشی سارگون دوم به اورارتو در سال ۷۱۴ ق.م هستند، صریحا به تاریخ ماد و گردها اشاره شده است.

۲. **سالنامه‌ها:** شرح لشکرکشی‌های سالیانه‌ی پادشاهان که از روی گزارش‌های اولیه، خلاصه و تنظیم گشته است و برخی بخش‌های آن مختصر و ساده و البته همراه با جانبداری هستند.

۳. **کتیبه‌های بازدید کلی:** مجموعی از شرح لشکرکشی‌های یک پادشاه از لحاظ جغرافیایی، نه تقدم و تأخر تاریخی

۴. **کتیبه‌های پیروزی:** فقط حاوی نتایج پیروزی‌ها به‌طور اختصار می‌باشند و ترتیبی در آن مراعات نگشته است.

علاوه بر اینها، در برخی از گزارش‌ها که مربوط به نمایندگان و جاسوس‌ها هستند، اطاعاتی در رابطه با تاریخ ماد وجود دارد. در بعضی از منابع بابلی هم مانند تاریخ «گد» که شرح رویدادهای ۶۱۶ الی ۶۱۰ ق.م است و تاریخ «وابونید» که شرح وقایع اواسط سده‌ی ششم ق.م است، اطلاعاتی درباره‌ی تاریخ ماد و گردها وجود دارد. جهت پژوهش و تحقیق درباره‌ی تاریخ ماد، می‌توان از متون مربوط به پادشاهان بابلی، بخش‌های از تورات (متون پادشاهان) که آشکار است دستکاری شده و برخی از متون و کتیبه‌های مربوط به دوران داریوش اول نیز استفاده نمود؛ غیر از نوشته‌های هرودوت، امروزه مجموعه‌ای دیگر از آثار یونانی در دسترس قرار گرفته‌اند که در آنها نیز به تاریخ مادها پرداخته شده است. آثار **هکاتی میلتی، هارون لامپساکی و دیونیس میلتی** که در رابطه با داریوش اول هم مطالبی نوشته‌اند از آن جمله هستند. شماری از منابع دیگر که می‌توان از آنها برای تحقیق و پژوهش در رابطه با تاریخ مادها بهره جست، عبارتند از: **آثار کسانت لیدیایی** که در رابطه با تاریخ لیدی هستند، **آثار هیلانیک** نویسنده و مورخ یونانی که شکل‌گیری ماد را به نوشته‌هایی درباره‌ی قهرمانان و افسانه‌های یونانی پیوند می‌دهد، کتاب «**پرسیکا**» که بیشتر در مورد هخامنشیان است و همچنین کتاب **ئیندیکا** که در مورد تاریخ هندوستان است و از آثار «**کتسیاس کیندی**» هستند، وی پزشک بوده و در سال ۴۱۴ ق.م توسط ایرانیان اسیر و به مدت ۱۷ سال در دربار داریوش دوم و اردشیر دوم زیسته است. سال ۳۹۸ ق.م او را به اسپارتا فرستاده و از آن‌جا هم به میهن خودش برگشته. کتاب **آناباسیس** اثر گزنفون، کتاب «**تاریخ ماد**» اثر میخایلوویچ دیاکونوف که در رابطه با تاریخ مادهاست و برهان قانع آن را به گُردی ترجمه کرده است، این کتاب حاوی تحقیقات مهمی است و برای شناخت تاریخ مادها می‌تواند بسیار مفید باشد، آثار «**بروس**» که تاریخ بابل را به نگارش درآورده





و مورخ ارمنی «موسی خورنی» که در قرون وسطی زیسته است. مسلماً در راستای شناخت بهتر و کامل‌تر رگ و ریشه‌ها، نژاد و چگونگی فرمانروایی مادها، لازم است که تمامی این منابع و آثار به‌صورت تخصصی مورد تحقیق و بررسی قرار بگیرند. بحث و بررسی همه‌ی این آثار و داده‌ها از حوصله این نوشتار خارج است و امیدوارم که مورخین و پژوهشگران گُرد اهمیت بیشتری برای این حوزه قائل شوند و به‌عنوان یکی از اولویت‌های کاری خویش به آن بنگرند. نکته‌ی قابل‌توجه این است که با گذشت زمان بر تعداد منابع و اسناد افزوده می‌شود و این افزایش منابع از سویی مایه‌ی بسی خوشحالی است و از سوی دیگر بر پیچیدگی و ابهام مسئله نیز دامن می‌زند؛ زیرا آرا و نظریات مختلف‌اند و حتی در مواردی تناقضات زیادی وجود دارد که باعث می‌شود درک و شناخت حقایق بسیار طاقت‌فرسا و محتاج تحقیقات تخصصی و درازمدت باشد. به‌عنوان نمونه؛ تاکنون ما می‌پنداشتیم که ماد در سال ۷۰۰ ق.م تأسیس شده، اما بنابر اطلاعات موجود در آثار هرودوت و کسانی دیگر، این احتمال که ماد در سال ۷۱۵ یا ۷۲۷ ق.م تأسیس شده باشد، قوت بیشتری گرفته؛ همچنین قبلاً ما خیانت هارپاکوس را دلیل نابودی ماد می‌دانستیم، اما مورخ بابلی «بروس» بر این باور است که چون آستیاک پسر نداشت، لذا داماد وی «کوروش» که از شایستگی لازم برخوردار بوده، بر مسند فرمانروایی (ماد و پارس) می‌نشیند. کوروش با دختر آستیاک «فامی تیدا» ازدواج می‌کند و همسر وی را که قرار بوده جانشین آستیاک شود به قتل می‌رساند. مسئله‌ی دیگر مربوط به کاوه آهنگر و ضحاک است، بنابر افسانه‌ها و اساطیر گُردی، برداشت ما این بود که کاوه آهنگر، نماینده‌ی گُردها و ضحاک نیز پادشاه آشور «سین شاریشکون» معروف به «ساراک» است؛ اما بنابر برخی از افسانه‌ها و اساطیر ایرانی، کاوه همان کوروش هخامنشی و ضحاک نیز همان استیاکس پادشاه سرزمین میدیا است.



### کنفدراسیون میدیا



طبق اطاعات موجود در اکثر منابع، مادها عشایری بوده‌اند که در حوالی اکباتان (همدان امروزی) در سده‌های نهم و هشتم ق.م از نظام سیاسی، اجتماعی و مدیریتی مختص به خویش برخوردار بوده‌اند، بعضی وقت‌ها به دولت آشور باج داده و در برهه‌هایی هم در برابر آن‌ها قیام کرده و در جدال و کشمکش بوده‌اند. بنابر تاریخ هرودوت مادها متشکل از ۶ عشیره بوده‌اند که عبارتند از: **بوسی**، **پارتاکنی**، **آستروخاتی**، **آریزانتی**، **بودی** و **مغ‌ها**. در اسناد مربوط به یکی از پادشاهان آشور به نام «**سالماناسار سوم**» که در سال ۸۳۷ ق.م به سرزمین «**پارسوا**» و «**ئامادییه**» لشکرکشی کرده، آمده است که در این مناطق ۲۷ امیر و پادشاه حکومت کرده‌اند که به «**ئامادما**» معروف بوده‌اند، در دوران دیاکو ۷۰۰ ق.م، فدراسیونی منسجم و نیرومند تشکیل می‌دهند که امروزه تاریخ تأسیس این فدراسیون از طرف بسیاری از روشنفکران و جامعه‌ی گردستان به‌عنوان مبدأ تاریخ گُردی شناخته می‌شود. هرودوت از دیاکو<sup>۱</sup> به‌عنوان شخصیتی برخوردار از اخلاق نیکو، عادل و مساوات‌طلب نام می‌برد. دیاکو به بهانه‌ی اینکه زمانی برای انجام امورات شخصی خویش ندارد، برای مدتی از مقام خود کناره‌گیری می‌کند. بعد از مدتی وضعیت مردم نابسامان و بحرانی می‌شود، از این رو بار دیگر از وی درخواست می‌کنند که به‌عنوان پادشاه تمام مناطق به کارش ادامه دهد، دیاکو از (۷۰۸ یا ۷۰۰ ق.م) تا ۶۷۵ ق.م حکومت می‌کند. بعد از وی «**فرورتیش**» - که بنابر نظر برخی از مورخین پسر دیاکو بوده- تا ۶۵۳ ق.م بر مسند قدرت می‌نشیند. به دلیل همکاری (سکاها-اسکیت‌ها) با آشوریان، فرورتیش در جنگ با آشوریان شکست می‌خورد و کشته می‌شود. از این تاریخ به بعد سکاها به‌حکمرانی سرزمین ماد می‌رسند، اما مادها همچنان فرم اجتماعی، سیاسی و اداری خود را حفظ کرده‌اند. بعد از فرورتیش پسرش «**هوخشتر**» جانشین وی می‌شود و به سکاها باج پرداخت می‌کند. در سال ۶۲۵ ق.م هوخشتر فرماندهان سکاها را به مهمانی دعوت می‌کند و همه‌ی آن‌ها را به قتل می‌رساند و در مرحله‌ی بعدی، سپاهیان‌شان را نیز شکست می‌دهد. در سال ۶۱۵ ق.م مادها اقدام به گسترش مرزهای خود کرده و ماننا و اورارتوها را نیز وارد اتحادیه‌ی خود کردند، کیاکسار اعلام کرد که با بابل هم‌پیمان شده است، در این زمان آشوریان با بابل در جنگ بودند، بابلی‌ها تا منطقه‌ی کرکوک را تصرف کرده و درصدد حمله به شهر مقدس آشوریان «**آشور**» بودند؛ اما موفق نشده و به‌سوی منطقه‌ی تکریت عقب‌نشینی کردند و قریب به یک سال در محاصره ماندند. در سال ۶۱۴ ق.م نیروهای ماد موفق شدند کرکوک و شهر آشور را تصرف کنند، به این ترتیب مادها به پیشاهنگ مبارزه علیه آشوریان مبدل شدند. در این هنگامه، پادشاه آشور در تلاش برای جلب حمایت و کمک از آرامی‌های سوریه بود و

۱- هرودوت از شخص دیگری با نام دیاکو نام می‌برد که پادشاه ماننایان بوده و اورارتوها وی را به‌عنوان گروگان نزد خویش نگه می‌دارند، دیاکو با روسای اول، شاه اورارتو متحد می‌شود، به‌همین دلیل سارگون دوم به جنگ وی رفته و او را اسیر و به همراه خانواده‌اش به حمت (در سوریه‌ی امروزی) تبعید می‌کند. برخی معتقدند که این دیاکو، همان دیاکوی مادها بوده است.



همچنین به محاصره بابل پایان می‌دهد و به نینوا بازمی‌گردد. کیاکسار و نبویلصر پادشاه بابل پیمان اتحاد و همکاری امضا می‌کنند و دختر کیاکسار «آمی تیس» با پسر نبویلصر «نبوخرنسر» ازدواج می‌کند. کیاکسار همچنین توانست که پارساها و آلبی (منطقه‌ای در حوالی کرمانشاه امروزی) را قانع کند که حاکمیت وی را بپذیرند.

در بیشتر منابع و آثار مربوط به آن دوران به این نکته اشاره شده که نیروهای هم‌پیمان از بهار تا تابستان سال ۶۱۲ ق.م در اطراف دیوارهای شهر نینوا سه جنگ بزرگ را انجام داده‌اند. در ماه آگوست همان سال با هدایت آب رودخانه‌ی دجله و سرازیر نمودن آن بر روی دیوارهای شهر، توانستند وارد شهر شده و آشوریان را شکست دهند. ساراک پادشاه آشور نیز خود را به درون آتش انداخته و کشته می‌شود. به این ترتیب مرحله‌ای نوین برای ملت‌های منطقه شروع می‌شود. مادها با روشن نمودن آتش بر قلعه کوه‌ها، خبر پیروزی خود را به تمام مناطق رساندند. امروزه نیز گردها و برخی از ملت‌های منطقه با روشن نمودن آتش، نوروز را جشن گرفته و آتش را نماد پیروزی می‌دانند. آشوریان با همکاری فرعون‌های مصر و با رهبری آشور بایله برادر آشور بانیپال و عموی ساراک، تا سال ۶۰۵ ق.م در منطقه‌ی حران و فلسطین مقاومت کردند؛ اما در نهایت با حمله‌ی مشترک ماد و بابل آن‌ها نیز به‌طورکلی از میان رفتند. سال ۶۰۵ ق.م نبویلصر فوت می‌کند و پسرش نبوخرنسر توانست بر آشوریان و مصری‌های قلعه‌ی «کارکمیش» غلبه کند. طی توافقی که بین ماد و بابل صورت گرفت، آشور، حران و بخش بزرگی از شمال مزوپوتامیا، سهم ماد و سوریه و فلسطین هم به بابل رسید. در برخی از منابع ذکر شده است که به دلیل اینکه در سرزمین مادها پدیده‌ی برده‌داری رواج پیدا نکرده، مادها به مردم آشور و شهرهای دیگر ضرر نرسانده و شمار بسیار کمی را اسیر کرده‌اند. برخی نیز معتقدند که چون بخش بزرگی از لشکریان مادها قبایل و عشایری بودند که از ظلم و فشار آشوریان به تنگ آمده بودند، تنها درصدد رهایی از این وضعیت خویش بودند، نه غارت و کسب غنائم. به‌رحال این امر هر دلیلی که داشته باشد، نقطه‌ی عطفی است در تاریخ گُرد و گُردستان. بعد از فروپاشی آشور، سرزمین تحت حاکمیت مادها از غرب تا مرزهای لیدی، از شرق تا خلیج فارس، از شمال تا سرزمین کاسپی در شرق دریای خزر و از جنوب هم تا بابل گسترش پیدا کرد. کیاکسار به دلیل بروز اختلاف با اسکیت‌ها، در سال ۵۹۳ ق.م به آن‌ها حمله و به حکومت پادشاهی‌شان پایان می‌دهد. در سال‌های (۵۹۰ الی ۵۸۵ ق.م) نبرد سختی بین کیاکسار و «آلیات پسر سادیات» پادشاه لیدی به‌وقوع پیوست. در این جنگ که در حوالی رودخانه‌ی «قزل ایرماق» یا «هالیس» و به مدت پنج سال ادامه داشت، هیچ‌کدام پیروز نشدند و در نهایت به دلیل خورشیدگرفتگی و میانجیگری «نبوخرنسر» و «سیدنسی» فرمانروای «کاپادوکیا» پیمان صلح امضا کردند. طبق این پیمان‌نامه، رودخانه‌ی قزل ایرماق به‌عنوان مرز مابین‌شان تعیین می‌شود و همچنین «آرنیس» دختر پادشاه لیدی با «ئیستیاک یا ئیختویگو» پسر کیاکسار ازدواج می‌کند.



در همان سال یعنی ۵۸۵ ق.م، کیاکسار فوت می‌کند و آستیگ به جانشینی وی انتخاب می‌شود.

کیاکسار در سال ۶۱۰ ق.م حاکمیت سرزمین پارس و انشان را به کمبوجیه واگذار می‌کند، کمبوجیه با دختر آستیگ ازدواج می‌کند. در زمان آستیگ، سرزمین ماد که وسعت بیشتری پیدا کرده بود به مناطق مختلفی تقسیم شده بود که منطقه‌ی «کومی یا کوما» نام داشت. حکومت مرکزی در امور داخلی این مناطق دخالت نمی‌کرد و تنها به صورت سالانه مالیات کمی از آن‌ها می‌گرفت. بعد از اینکه مشکلات و اختلافات داخلی اوج می‌گیرد، در سال ۵۵۰ ق.م کوروش پسر کمبوجیه با همکاری «هارپاکوس» که فرماندهی ارتش مادها بود، به حکومت مادها پایان می‌دهد و سلسله‌ی هخامنشیان را بنیان‌گذاری می‌کند؛ اما به دلیل وجود پیوند و ارتباط زیاد مابین مادها و هخامنشیان و همچنین برخورداری مادها از تجربه‌ی فرمانروایی و مدیریت، تا سال ۵۲۱ ق.م مادها همچنان نقش برجسته‌ای در مدیریت و حکمرانی داشته‌اند. بعدها با کمرنگ‌تر شدن نقش آن‌ها در قدرت و حکومت، مادها همچنان فرم اجتماعی و مدیریت داخلی خویش را تا زمان یونانیان حفظ کردند، مخصوصاً ماد آتروپاتن یا ماد غرب.

قبلاً دلیل اصلی شکست مادها را به عدم تجربه‌ی کافی و ناکارآمدی آستیگ و مشغولیت وی به عیاشی و در نهایت خیانت هارپاکوس (هارپاک) ربط می‌دانند. بنا به روایت هرودوت و کتسیاس، آستیگ با هارپاکوس با تندخویی رفتار نموده و حتی یکی از پسرانش را کشته و وی را مجبور کرده که گوشتش را بخورد. هرودوت همچنین می‌گوید که آستیگ با بزرگان ماد به خوبی رفتار نمی‌کرد و بسیار تحت تأثیر مغ‌های زردشتی بود. مغ‌ها وی را ترغیب می‌کنند که اجازه بدهد کوروش به سرزمین پارس برود، بعداً که کوروش در مقابل وی عصیان می‌کند، او مغ‌ها را سرکوب کرد. از طرفی دیگر به واسطه‌ی زن آستیگ «آرنیس» (دختر پادشاه لیدی)، نفوذ و مداخله‌ی لیدی در امورات ماد فزونی می‌گیرد. این رویدادها باعث ایجاد ترس و واهمه نزد مغ‌ها و بزرگان ماد می‌شود و در نهایت آن‌ها به آستیگ پشت می‌کنند. بنابر آگاهی و اطلاعاتی که تاکنون درباره‌ی فرمانروایی و جامعه‌ی مادها و به‌ویژه دوران حکمرانی آستیگ در دسترس قرار گرفته‌اند، می‌توان دلایل فروپاشی مادها را در چند مورد و به‌شرح زیر بیان کرد.

۱. در منابع مختلفی ذکر شده است که در فرم اجتماعی ماد، جامعه بر مبنای تیره، طایفه، عشیره و روستاها خود را سازمان‌دهی کرده و مناسبات برده‌داری و طبقاتی در آن رواج پیدا نکرده بود. فرمانروایان و مسئولان از سوی بزرگان طایفه، عشیره و یا روستاها انتخاب می‌شدند، همچنین تعامل و ارتباط میان آن‌ها با مردم، ارتباطی طبیعی و ساده و بدور از نظام بروکراسی و قدرت‌مدار بوده است. همگام با توسعه و گسترش بیشتر سرزمین و مناطق تحت حاکمیت مادها، و متعاقب آن افزایش ثروت و قدرت، طمع کسب نیرو و





ثروت بیشتر در میان رهبران و فرماندهان ماد شکل گرفت که در نهایت منجر به ایجاد اختلاف و تفرقه مابین فرمانروایان، بزرگان جامعه و فرمانده‌های لشکر شد. بنابر اسناد و مدارک مربوط به آن دوران، آستیاگ با این روند مخالف بوده و در مقابل زیاده‌خواهی و زیاده‌روی فرماندهان و بزرگان عشایر، ایستادگی کرده و کاملاً با غارت مناطق تازه تصرف شده، مخالفت نموده است. در پیش گرفتن چنین رویکردی از سوی آستیاگ باعث ایجاد نگرانی و ترس در بین فرماندهان و مشاوران او شده بود و در نهایت بین آستیاگ و این اقشار، فاصله و اختلاف ایجاد شد.

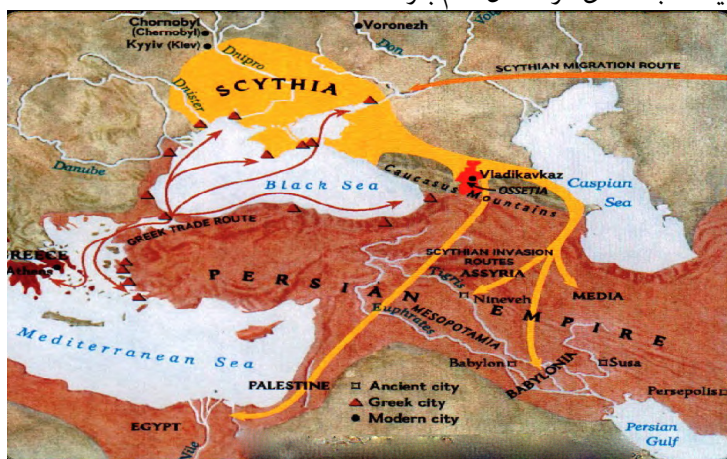
۲. به‌گفته‌ی هردوت، آستیاگ بسیار تحت تأثیر نظریات و پیشنهادات مغ‌های زردشتی که در ضدیت با آیین قدیمی بوده‌اند، قرار گرفته است، بخش زیادی از فرمانده‌ها و مسئولان هم از آیین قدیمی پیروی می‌کردند، این وضعیت هم دلیلی دیگر بوده جهت ایجاد اختلاف و دوری فرماندهان و ریش‌سفیدان از آستیاگ و اقدام به ایجاد اختلاف بین مغ‌ها و آستیاگ. زمانی که آستیاگ مغ‌ها را مجازات می‌کند و حمایت آن‌ها را هم از دست می‌دهد، فرمانده‌ها و ریش‌سفیدان از فرصت استفاده کرده و در مخالفت با وی، سازمان‌دهی خویش را تقویت و تشدید می‌کنند.

۳. اقوام و عشایری که در کنفدراسیون جای گرفته بودند، در راستای کسب قدرت و جایگاهی مهم‌تر در کانون قدرت و حکومت، در رقابت و کشمکش بودند، در این بین لیدی و پارس به دلیل اینکه آشنایی کمتری با شیوه‌ی زندگی در مناطق کوهستانی داشته و بیشتر در دشت‌ها ساکن بودند، گرایش و تمایل بیشتری به گذار از نظام موجود و مبدل شدن به نظامی قدرت‌مدار و مرکز‌گرا از خود نشان می‌دادند. لیدی و پارس تنها راه رسیدن به اهدافشان را در تثبیت هر چه بیشتر قدرت خود در مرکز حکومت می‌دیدند، لذا از طریق پیوندهای خویشاوندی و خانوادگی که با مادها و مخصوصاً آستیاگ برقرار کرده بودند، با نهایت تلاش و سازمان‌دهی، درصدد جلب نظر آستیاگ بودند.

۴. بعد از ۶۰ سال حکمرانی و گسترش قلمرو، مادها به مرحله‌ای تاریخی رسیده بودند، یا باید همچون آشوریان اقدام به تأسیس نظام امپراتوری می‌کردند و یا نظامی نوین را ایجاد می‌کردند که توانایی حل مشکلات و بحران‌های اقتصادی، مذهبی و قدرت را داشته باشد. آستیاگ از سویی با ایجاد نظامی همچون آشور مخالف است و از سوی دیگر بدون اینکه از آلترناتیوی مشخص و منسجم برخوردار باشد، سعی می‌کند که با حملات خارجی و مشکلات داخلی روبه‌رو شود. به این ترتیب می‌توان گفت که او خود را تسلیم قضاوقدر کرده بود.

۵. مورد دیگر که بسیار اهمیت دارد و برای بسیاری هم پرسش برانگیز است، این است که چرا هارپاکوس باوجود اینکه به عدم کارایی و توانایی آستیاگ در فرمانروایی آگاه بود، به‌جای اینکه خودش زمام امور را در دست بگیرد و جای آستیاگ را بگیرد، با کوروش همکاری کرد تا وی را به قدرت برساند؟ مسلماً این رویداد یکی از مقولات تاسف‌برانگیز

در تاریخ‌گردها است که مشابه این عمل، قبلاً از آن نیز در افسانه‌ی گلگامیش توسط انکیدو انجام گرفته است. هارپاکوس با وجود اینکه به نظامی دیگر گرایش دارد و تشنه‌ی دست‌یابی به قدرت و رسیدن به اهداف خویش است، از اراده و توانایی رهبری قیام و کودتا برخوردار نیست؛ زیرا در میان حاکمان و فرماندهان ماد از چنان جایگاه معنوی، سیاسی و اجتماعی برخوردار نیست و زمینه‌ی انجام چنین اقدامی را در میان مادها مشاهده نمی‌کند، به عبارتی دیگر، مادها گرایش و تمایلی به ایجاد نظامی قدرت‌گرا و طبقاتی ندارند. در نهایت هارپاکوس که شاهد تلاش و خواست پارس و لیدی جهت در اختیار گرفتن حاکمیت است، پارس‌ها را انتخاب و با آن‌ها همکاری می‌کند. به روایت هرودوت، کوروش هارپاکوس را به فرمانروایی لیدی منصوب می‌کند، هارپاکوس موفق می‌شود یونان را تصرف و مرزهای حاکمیت کوروش را تا منطقه‌ی آنادول گسترش دهد و تا آخر عمر، در همان‌جا ماند. در مجموع می‌توان از این موارد به‌عنوان دلایل اصلی فروپاشی ماد و پایان دورانی مهم و بارز از حیات جامعه‌ی گُردستان نام برد.



امپراتوری پارس در سده‌ی ششم ق.م

بعد از فروپاشی کنفدراسیون عشایر ماد، در سال ۵۲۲ ق.م فرورتیش<sup>۱</sup> که به «خشتریته دوم»

۱- داریوش سپاهی را به فرماندهی هایدرانوس برای سرکوب فرورتیش فرستاد، هایدرانوس در ۵۲۱ ق.م با یکی از سرداران فرورتیش در مرز جنوب‌غربی ماد و در شهری به نام ماروش (مهریز، جنوب یزد امروزی) وارد نبرد شد؛ ولی موفقیتی کسب نکرد و در کامپدانا منتظر رسیدن داریوش و نیروهایش شد. از طرفی دیگر ویشتاسپ پدر داریوش از سمت شرق علیه فرورتیش اقدام کرد. داریوش پس از سرکوب شورش بابل رهسپار ماد شد و در شهری به نام کوندورو در سرزمین مادها وارد جنگ شد. در این جنگ فرورتیش شکست خورد و با محدود سواران خویش به رغه (ری) گریخت. داریوش سپاهی را به ری فرستاد و در آنجا توانست فرورتیش را دستگیر کند، وی در سنگ‌نیشته‌ی بیستون درباره‌ی سرنوشت فرورتیش آورده است که شخصاً بینی، دو گوش و دهان فرورتیش را بریده و یک چشمش را درآورده است، سپس او را در دربار به زنجیر کشیدند تا همه او را ببینند، عاقبت او را در هگمتانه بر نیزه کردند و افرادی را که از نخستین طرفداران او بودند در درون دژ هگمتانه به دار آویختند.





از خاندان کیکاسار مشهور است، علیه داریوش اول قیام کرد و خود را شاه ماد خواند. او نام سلطنتی «خشتریته» را برای خویش اختیار نمود و پایتخت مادها را تصرف کرد. در این قیام ساکنان ماد، پارت و هیرکانه هم به او ملحق شدند و مردم ارمنستان هم از او حمایت می‌کردند. اما بعد از اینکه داریوش موفق شد حاکمیت خود را در پارس و بابل تثبیت کند، با سپاهی بزرگ به فرورتیش حمله کرد و در نتیجه‌ی نبرد، فرورتیش شکست خورد و به شهر ری گریخت. وی از پارت‌ها و هیرکان‌ها طلب کمک کرد، اما این امر به نتیجه نرسید، بعداً وی در اینجا هم شکست خورد و به اسارت درآمد. او را به داریوش تحویل دادند. بعد از بریدن دماغ و گوش‌هایش، داریوش او را در اکباتان کشته و به دارآویخت. بعد از این ماجرا، داریوش قتل‌عام‌های بزرگی را در سرزمین ماد انجام می‌دهد، او بخش بزرگی از مغ‌هایی که از طرفداران ماد بودند را کُشت. بعد از فرورتیش جامعه‌ی ماد ساکت و آرام نشست و «چیتران تخمه» خود را پادشاه ماد خواند و سعی کرد که عظمت ازدست‌رفته‌ی ماد را بازگرداند، اما لشکریان پارس-ماد به فرماندهی «تهماسپ دای» که خودش هم از مادها بود، به وی حمله کرده و او را سرکوب کردند. بنابر نظر محققین و پژوهشگران، تا دوران داریوش و سرکوب این قیام‌ها، ماد همچنان نقشی مهم و برجسته در امپراتوری هخامنشی داشت. بعد از برتری پارس‌ها، همچنان برخی از فرماندهان و مسئولان ماد در درون دربار و لشکر امپراتوری مشغول به کار بوده‌اند. بخش بزرگی از جامعه‌ی ماد هم به مناطق کوهستانی و روستاها بازگشته و با آداب و رسوم و فرم اجتماعی خویش، به حیات ادامه دادند.



امپراتوری پارس در سده‌ی پنجم ق.م

در رابطه با این دوران جدید از حیات جامعه‌ی ماد، منابع و اطلاعات بسیار کمی وجود دارد، آنچه هست مربوط به کتیبه‌ها و آثار پادشاهان هخامنشی از جمله؛ داریوش اول و آثار برخی از نویسندگان یونانی و ارمنی همچون گزنفون و موسی خورنی است. بر اساس این منابع، تا سال‌های اولیه‌ی میلادی جهت اشاره به بخشی از عشایر ماد از نام «ماد»



و «ماد آتروپاتن» استفاده شده که بخش بزرگی از محل سکونت آن‌ها در مناطق شرق گُردستان بوده و بخشی هم امروزه به‌عنوان آذربایجان شناخته می‌شود. آتروپات یکی از فرماندهان ماد غربی بود که در دوران اسکندر مقدونی و سلوکیان فرماندهی این منطقه را بر عهده داشت، او از مقدونی‌ها پیروی نکرد و توانست در مقابل حملات آن‌ها از مردم ماد دفاع کند و برای مدتی طولانی به‌صورت مستقل بر این منطقه حاکمیت کرد. در سده‌ی سوم ق.م یکی از رهبران مذهبی بابل به نام «بیروسوس کلدانی» اقدام به نگارش تاریخ و فرهنگ بابل به زبان یونانی نمود. او کتابش را به «انتیفوس» پادشاه سلوکیان تقدیم کرد. بعدها این کتاب از بین رفت، اما برخی از مورخین یونانی و ارمنی در آثار خویش از بخش‌های زیادی از این کتاب به‌عنوان منبع استفاده کرده‌اند. بیروسوس معتقد بوده که سومری‌ها و مادها از یک ریشه و گروه بوده‌اند؛ همچنین از دوران حکمرانی گوتی‌ها هم به‌عنوان حکومت ماد یاد می‌کند. به‌عبارتی دیگر، وی گوتی و ماد را یکی دانسته است. **سترابو** (۶۴ ق.م، ۲۳ م) جغرافیدان یونانی نیز کتابی هفده‌جلدی در رابطه با تاریخ و جغرافیای این دوران نگاشته است، او از ماد بزرگ و ماد آتروپاتن نام می‌برد که تا آن دوران وجود داشته‌اند. **دیاکونوف** نیز که یکی از بهترین تحقیقات در مورد مادها را انجام داده است، می‌گوید: سرزمین مادها همچون دوران میتانی‌ها، متشکل از واحدها و حکومت‌های محلی به نام «کومی» یا «کوما» بود. مادها از خود به‌عنوان «ماسا یا مَس» که به معنای بزرگ و والامقام است یاد کرده‌اند. در زبان سومری هم ماسو به معنی فرمانده و رهبر است. در اوستا «ماسان» به معنی بزرگ به‌کار رفته است. همچنان که پیشتر نیز اشاره کردیم، بعد از اینکه کورش به قدرت رسید، مادها همچنان از نقش و جایگاه اصلی برخوردار بودند. برای نمونه «گوبریاس» پادشاه میدیا در سال ۵۳۱ ق.م نقش مهم و برجسته‌ای در تسخیر بابل ایفا می‌کند. همچنین بعد از کشته شدن کورش، در سال ۵۲۲ ق.م زمانی که کشور در ناآرامی و هرج و مرج قرارداشت، فرورتیش پادشاه ماد، اعلام کرد که وی از نوادگان کیخسرو است و قصد دارد این خاندان را احیا کرده و آرامی و امنیت را به این سرزمین بازگرداند. از همین رو خود را پادشاه اعظم خواند. ماد، اشکانی، هُرکانی و ارمنیان نیز از وی حمایت کردند. اما در حوالی شهر ری در برابر سپاه داریوش شکست خورد و داریوش وی را به‌شیوه‌ای درندانه کشت. رفتار خشونت‌بار داریوش با فرورتیش باعث می‌شود که «آترپاس» فرماندهی مادها در جنگ «گاواگاملا» از اسکندر حمایت کند، بعدها یکی از دختران وی نیز با فرماندهی یونانی ازدواج می‌کند. شمس‌الدین شهرزوری که در سده‌ی دوازدهم میلادی زیسته است، در کتاب **نزه‌الارواح**، مفصلاً به بیان لشکرکشی اسکندر به این منطقه پرداخته و از او به‌عنوان شخصیتی انسان‌دوست، خداپرست و باهوش یاد می‌کند. در مقابل پادشاه پارس را انسانی مغرور و خودبزرگ‌بین معرفی می‌کند. به همین دلیل یونانی‌ها با آترپاس روابط حسنه‌ای داشته و فرمانروایی وی را به رسمیت شناخته‌اند. این روابط تا دوران اشکانیان ادامه داشته است. در دوران اشکانیان مادها همچون ملت و منطقه‌ای اتونوم از مدیریت محلی خویش برخوردار بودند.





در سده‌ی اول ق.م پادشاه ماد با «مارک انتونی» فرماندهی سپاه رومی‌ها و همسر کلیوپاترا ملکه‌ی مصر، پیمان‌نامه‌ای امضا می‌کند. به موجب این پیمان‌نامه، ماد با رومی‌ها متحد شده و از اشکانیان فاصله می‌گیرد. همچنین سرزمین ارمنستان را هم بین خویش تقسیم می‌کنند. دختر پادشاه ماد «گوتاپا» (ژوتاپا)، با پسر مارک انتونی ازدواج می‌کند. بعد از مدتی که اشکانیان قدرتمندتر می‌شوند، سرزمین ماد را تصرف می‌کنند. در اوایل سده‌ی اول میلادی به دلیل کشمکش و جنگ داخلی، چند تن از پادشاهان اشکانی کشته می‌شوند. اشکانیان از رومی‌ها درخواست می‌کنند که برادر یکی از پادشاهان قبلی که نزد آن‌ها بوده را بازگردانند تا پادشاه شود. رومی‌ها این شخص را به‌عنوان پادشاه اشکانیان انتخاب می‌کنند؛ اما به دلیل بی‌کفایتی و رفتار نامناسب با مردم، از پادشاه ماد می‌خواهند که فرمانروایی اشکانیان را بر عهده بگیرد. هرتبانوس به اشکانیان یورش می‌برد و فونونیس پادشاه اشکانی را اخراج و خود بر تخت حکومت می‌نشیند. در برخی از منابع سده‌ی سوم میلادی نیز آمده است که پادشاهان ماد، هولر (هزبان یا ادیابین) و کرکوک با پادشاه ساسانی همکاری کرده‌اند تا بر اشکانیان غلبه کند، اما اردشیر ساسانی بعدها به مادها یورش می‌برد و پادشاه ماد و خانواده‌اش را اسیر می‌کند. در همین منابع از پادشاه ماد به‌عنوان گُرد یاد می‌شود. در همین مقطع اردوان پادشاه اشکانی به اردشیر طعنه می‌زند و در حین درگیری به وی می‌گوید تو در زیر سیاه‌چادر گُرد بزرگ شده‌ای و قادر به مقابله با من نیستی. این اولین باری است که اینگونه گُرد و مادها را یکی دانسته‌اند. همچنان که معلوم می‌شود ماد (گُرد) برای شکست اشکانیان با ساسانیان همکاری کرده‌اند، اما بعدها ساسانیان عیله گُردها موضع گرفته‌اند. با توجه به این موارد، معلوم می‌شود که مادها تا این دوران همچنان دارای نقش مهمی در تحولات و معادلات منطقه بوده‌اند. آشکار است نام مادها که آنها خود را «ماسا» خوانده‌اند، در نزد پارس‌ها به (ماها) و در زمان ورود اعراب نیز به ماه، تغییر کرده است. بلاذری در کتاب «فتوح البلدان» می‌گوید: اعراب وارد منطقه شده و حکومت را به‌دست گرفتند. منطقه را به بخش‌های جداگانه‌ای تقسیم کردند که هر بخش «ماه» نام داشت. باج و خراج هر بخش نیز برای حکومت منطقه‌ای اسلامی ارسال می‌شد. برای مثال دینور و حوالی آن را «ماه الکوفه» می‌نامیدند. نهاوند و حوالی آن را هم «ماه البصره» می‌نامیدند. یعنی باج و خراج این مناطق به کوفه و بصره ارسال می‌شود. از سویی دیگر نشان از آن دارد که تا آن زمان نام ماد همچنان کاربرد داشته است. در این مقطع غیر از مادها، اجتماعات دیگری از جمله؛ هزبانیان، کوردوبان، گُردهای جابان و کومگنه در سرزمین گُردستان حضور داشته‌اند که از مدیریت و حکومت‌های مستقلی برخوردار بوده‌اند.

## ۱۹. هزبانیان (ادیابین هزوان)

اولین بار در سده‌ی هجدهم ق.م از این منطقه و ساکنانش نام برده شده است، گزارش‌های تاریخی با نام «اهازوم» به آن اشاره شده که یکی از مناطق تحت حاکمیت



هوری‌ها بوده و در حوالی شهر اربیل امروزی واقع شده است. در اسناد و آثاری که در منطقه‌ی باستانی شمشاره<sup>۱</sup> و ماری کشف شده نیز از هزبانیان یاد شده است. هازی نام خدای کوهستان در نزد هوری‌ها بوده و احتمالاً نام هزبان و یا هزوان برگرفته از آن باشد. زیرا وم پسوندی آشوری است و به این ترتیب به اهازوم تغییر شکل داده است. در زبان آشوریان به «اهازوم»، نزد عرب‌ها به «حزه»، نزد آرامی‌ها به «حَدیاب» و نزد یونانی‌ها هم به نام «ادیابین» معروف بوده است. این منطقه در ۱۲ کیلومتری جنوب شهر اربیل امروزی واقع شده است. «یاشوب آدو» پادشاه هزبانیان که در سده‌ی ۱۸ ق.م متحد پادشاه آشور «شَمشی آداد» بوده، جهت تحکیم پایه‌های حکومت و حفظ استقلال خویش، روابط خود را با سیمورم توسعه می‌دهد. شَمشی آداد به وی یورش می‌برد و با پایان دادن به حکومتش، شخصی به نام «هَلون پی اومو» را به جانشینی وی منصوب می‌کند. در جنگ‌هایی که در سال‌های (۷۳ تا ۶۳ ق.م) بین رومیان و «تیگران» پادشاه ارمنی و «میسرادات» پادشاه پونتوس به‌وقوع پیوسته، هزبانیان، مادها و کوردیان‌ها از ارمنی‌ها و پونتوسی‌ان‌ها حمایت کرده‌اند.

در اواخر سده‌ی اول ق.م و اوایل سده‌ی اول میلادی و در دوران حکمرانی پادشاه هزبان «مانوبازی»، هزبانیان در اکثر مناطق گُردستان تا مرزهای اسرائیل، نیرویی مهم و تأثیرگذار بوده‌اند. در منابع و گزارش‌های یهودی، به تفصیل از هزبانیان یاد شده است. بنابر گزارش مورخ یهودی «جوزیفوس»، مانوباز پادشاه هزبانیان و همسرش «هلینا»، پسرشان را که «ایزد» نام داشته به منطقه‌ی «چارکس سپاسنی» (منطقه‌ای در حوالی عماره امروزی در جنوب عراق) می‌فرستند، این منطقه در آن زمان تحت حاکمیت هزبانیان بوده است. ایزد با دختر حاکم این منطقه ازدواج می‌کند و بعدها تحت تأثیر شخصی یهودی به آیین یهودیت روی می‌آورد. بعد از مدتی ایزد را به فرمانروایی منطقه‌ی جزیره منصوب می‌کنند و بعد از مرگ مانوباز، برادر بزرگ‌تر ایزد بر مسند قدرت می‌نشینند. زمانی که ایزد بازمی‌گردد، نشان پادشاهی را به او می‌دهند و برادرش را کنار زده و خودش بر مسند قدرت تکیه می‌کند.

به دلیل تغییر دین، ایزد مورد کین و نفرت برخی از فرماندهان هزبانی قرار می‌گیرد، لذا با همکاری اشکانیان اقدام به برکناری وی می‌کنند، اما موفق نمی‌شوند. ایزد روابط خود را با هرتَبان پادشاه اشکانی که اصالتاً مادی بوده، توسعه و استحکام می‌بخشد. زمانی که هرتَبان را از پادشاهی خلع می‌کنند، ایزد به وی کمک می‌کند که بار دیگر قدرت را در دست بگیرد. بعد از مرگ هرتَبان پسرش «بَرزان» جانشین وی می‌شود. بَرزان به ایزد پیشنهاد می‌کند که در جنگ با رومی‌ها با وی همکاری کند، اما ایزد این پیشنهاد را رد



۱- مکانی باستانی و کهن است که در سال ۱۹۵۶ کشف شد، بعد از ساخت سد دوکان به زیر آب رفت.



می‌کند و نهایتاً در ۵۵ سالگی فوت می‌کند، برادرش جنازه‌ی وی و مادرش را به اورشلیم منتقل می‌کند و در بنایی که قبلاً هیلنا آماده کرده بود آن‌ها را دفن می‌کنند. در سال ۱۸۶۳ م باستان‌شناس فرانسوی «دی سولسی» این مکان را کشف کرد و تابوت سنگی هیلنا را به موزه‌خانه‌ی لوور منتقل کردند. در سده‌ی اول میلادی زمانی که «تیرداد» پادشاه اشکانی به نزد «نیرونی» قیصر روم فراخوانده می‌شود، وی پسرهای هر دو پادشاه هزبانی و مادها را همراه خویش می‌برد. از این دوران به بعد اطلاعاتی که درباره‌ی هزبانیان وجود دارد بسیار پراکنده و جزئی هستند. بنابر برخی از گزارش‌های تاریخی «مبیارسپس» یکی از پادشاهان هزبانی بوده که برای مدتی طولانی در مقابل «تراجان» قیصر روم ایستادگی کرده است. مدتی هزبان توسط رومیان اشغال می‌شود و بعد از اینکه «هادریان» به پادشاهی روم می‌رسد، بار دیگر هزبانیان استقلال خود را به دست می‌آورند. در سده‌ی دوم میلادی، پادشاه هزبان که «ناسرای» نام داشته، پیشنهاد اشکانیان را مبنی بر همکاری جهت جنگ علیه رومیان را رد می‌کند. بعد از اینکه اشکانیان در جنگ با رومیان پیروز می‌شوند، بر هزبانیان نیز غلبه کرده و پادشاه آنان را به قتل می‌رسانند. «مار ماری» که در سده‌ی اول میلادی به منطقه اربیل رفته، در نوشته‌های خود از فرمانده‌ای به نام زردشت و چند شخص دیگر که نام‌های آنان همگی گردی هستند، یاد می‌کند. وی همچنین می‌گوید اولین کشیش در اربیل شخصی به نام «پاکیزه» فرزند بَری بوده، این کشیش قبلاً برده‌ی یکی از مغ‌ها بوده. همچنان که پیشتر نیز ذکر آن رفت، مادها، هزبانیان و حکومت منطقه‌ی کرکوک، علیه اشکانیان با ساسانیان همکاری کرده‌اند. نکته قابل‌توجه این است که تا زمان ساسانیان از حکمرانان ماد، هزبان، کرکوک و برخی مناطق دیگر به‌عنوان شاه یاد شده، اما ساسانیان این عنوان را لغو کرده و از لقب «مرزبان» برای آن‌ها استفاده کرده‌اند. در سده‌ی چهارم میلادی و در دوران شاپور دوم، «مار قره‌داغ» که فرمانده‌ی نظامی و رهبر مذهبی هزبانیان است به همراه اکثر مردم هزبان به آیین مسیحیت گرویدند. امروزه کلیسایی در شهر اربیل به نام این فرمانده وجود دارد. در سال ۳۵۹ م شاپور به هزبان یورش می‌برد و شهر اربیل را تصرف می‌کند و «مار قره‌داغ» را هم به قتل می‌رساند. بعد از مرگ شاپور در سال ۳۷۹ م، هزبانیان بار دیگر تجدیدقوا کرده و تا زمان عباسیان به حیات خویش ادامه می‌دهند.

## ۲۰. کوردوبان (کوردیان - گوردیان)

در منطقه‌ی جزیر امروزی واقع شده است. معروف‌ترین پادشاه آن‌ها «حامورابی» مشهور به «سارگرده» بوده که در زبان گردی به معنای فرمانده و رهبر است. خدای آن‌ها «کِردک بزرگ» نام داشته که نزد هیتیت و میتانی‌ها به «نِرگل» مشهور است. گزنفون (۴۳۰-۳۵۴) ق.م از آن‌ها به عنوان کاردوخی یاد می‌کند و به شرح بزرگی تیر و کمان‌های آن پرداخته است. استرابون می‌گوید: مناطقی که تحت حاکمیت گوردیان‌ها بوده و به رودخانه‌ی دجله نزدیک هستند، در گذشته به «کاردوخی» معروف بوده و در هنر معماری و ساخت

بنا بسیار مهارت داشته‌اند. مورخ یونانی **پلوتارک** نیز در سده‌ی اول میلادی از همکاری، هزبان، کرکوک، ماد و کوردیان با پادشاهان ارمنی و پونتوس بحث کرده و بنابر روایت وی، «زربینوس» پادشاه کوردیان مخفیانه علیه ارمنی‌ها با پادشاه روم همکاری کرده است، زمانی که تیگران پادشاه ارمنی از این امر مطلع می‌شود به کوردیان یورش می‌برد و زربینوس را به قتل می‌رساند. زمانی که فرماندهی رومی‌ها «لوکولوس» به کوردیان می‌رسد، طی مراسمی بزرگ و باشکوه به جنازه‌ی وی ادای احترام می‌کند. در سده‌ی دوم میلادی هم از یکی از پادشاهان مقتدر کوردیان به نام «مانی سر» یاد شده که بخشی از سرزمین ارمنستان را تصرف می‌کند و از قیصر روم می‌خواهد به وی کمک کند تا قلمرو اشکانیان را تصرف کند اما به توافق نمی‌رسند. مورخ یونانی «مارسلینوس» نیز از یکی از پادشاهان کوردیان به نام «جوفانیان» که در سده‌ی چهارم میلادی حکمرانی کرده، یاد می‌کند، وی قدرتی در سطح پادشاه آلبانی داشته و رومی‌ها از وی درخواست می‌کنند تا در جنگ علیه ساسانیان با آن‌ها همکاری کند. این منطقه در سده‌ی نهم میلادی پیشرفت و ترقی خوبی کرد و زادگاه عالم بزرگی همچون ابن اسیر جزیری<sup>۱</sup> است.



آثار باستانی کوماگنه نمرود در آدیامان

۱- ابن اسیر جزیری (۱۱۶۰-۱۲۳۳) م یکی از عالمان گُرد اهل جزیر است. نام کامل وی ابوحسن علی بن محمد جزیری است. مدتی از حیاتش را در موصل بسر برده و رفت‌آمد زیادی به بغداد داشته، مدتی نیز با صلاح‌الدین ایوبی زیسته است. چند کتاب مهم را به نگارش درآورده که برجسته‌ترین آن‌ها کتابی است با نام (الکامل فی التاریخ) که یکی از منابع مفید و مهم در رابطه با گذشته‌ی گُردها و همچنین حیات صلاح‌الدین است. وی همچنین به توضیح بسیاری از وقایع و حوادث مناطق اربیل، جزیر، موصل، حلب و شهرهای گُردنشین دیگر در آن پرداخته است.



## پ. باورمندی و آیین جامعه‌ی گُردستان

همچنان که پیشتر نیز ذکر آن رفت، باورمندی و آیین جامعه‌ی آریایی (آری) که جامعه‌ی گُردستان نیز بخشی از آن بود، آیین میتراپی<sup>۱</sup> {یا همان مهرپرستی} بوده است. بسیاری از آموزه‌ها و اعتقادات این آیین که با نام‌های ایزدانی و ازدانی نیز شناخته شده، امروزه در جامعه‌ی گُردستان همچنان ماندگار است، به‌ویژه در میان پیروان آیین‌های یارسان (علی‌الهی، اهل حق، کاکه‌ای، علوی)، ایزدی و سَبک. پیروان این آیین‌ها هم بر این باورند که آیین آن‌ها مأخوذ از میترایسم است. متعاقب افزایش قدرت و نفوذ مغ‌ها، کشمکش و جدال پیروان آیین میتراپی با کیش راهبان سومری و عدم توانایی در ایجاد رفومی متناسب با نیازهای جامعه، میترایسم ویژگی طبقاتی به‌خود گرفت؛ بنابراین زردشتی‌ها سعی کردند که متناسب با مرحله‌ی نوینی که پیش آمده بود، در آن رفرم ایجاد کنند. «سیمیار» آخرین زردشتی است که در هزاره‌ی دوم و اول ق.م ظهور کرده و در این راستا فعالیت کرده است. به‌عبارتی دیگر همچنانکه آیین و باورمندی راهبان سومر از طریق ابراهیم و پیامبران بعد از وی که آخرین آن‌ها محمد است تداوم پیدا کرد و نهایتاً به دین اسلام منتهی شد، آیین میتراپی یا ایزدانی نیز از طریق زردشت‌ها تا سیمیار تداوم پیدا کرد و در زمان وی وارد مرحله‌ای نوین شد که به آیین زردشتی و زنداوستایی شناخته می‌شود. دین زردشتی بیشتر از هزار سال آیین خلق‌های آریایی از غرب هندوستان تا شمال مزوپوتامیا بوده است. دین زردشتی نیز مراحل و مقطع‌های مختلفی را پشت‌سر نهاده و اگرچه ساکنین جامعه‌ی گُردستان تا زمان ورود اسلام اکثراً پیرو زردشتی بودند، اما این جامعه غیر از زردشتی از آیین و ادیان دیگری نیز تاثیر پذیرفته است، ازجمله؛ بودائی، مسیحی، تفکرات هلنیستی، صابئی، مانوی و مزدکی. در این بخش سعی خواهیم کرد که مختصراً به شرح شماری از این باورمندی و آیین‌ها و تاثیراتشان بر جامعه‌ی گُردستان بپردازیم.

### ۱. زردشتی

رگ‌وریشه‌ی زردشتی به میتراپی بازمی‌گردد و زردشت نیز پیامبر مردمان آریایی است. از نظر لغوی، زردشت به معنای شخص نورانی و حامل خیر و برکت و روشنایی است. بنابر تحقیقات و پژوهش‌های انجام‌گرفته، شمار زیادی زردشت ظهور کرده‌اند که بعد از ۲۰۰۰ ق.م سعی کرده‌اند در تفکر و آیین میترایسم رفرم ایجاد کنند. آخرین آن‌ها که امروزه به‌عنوان زردشت شناخته می‌شود، «سیمیار» نام دارد. پیرشالیار زردشتی در کتاب **معرفت‌نامه (ماریفه‌تنامه)** می‌گوید: «زردشت در ارومیه به‌دنیا آمد، بعداً به افغانستان سفر کرده و در شهر بلخ ساکن شده است.» البته در هورامان یا اورامان نیز منطقه‌ای وجود

۱-Mittraism: مهرپرستی؛ کیشی که در آن به پرستش رب‌النوع روشنایی یعنی مهر یا همان آفتاب می‌پردازند. این آیین از شرق به اروپا رسیده و در آنجا نیز رواج یافته است. میترا نام فرشته‌ای است موکل بر محبت و راستی.



دارد که بلخ نام دارد و برخی بر این باورند که زردشت به بلخ هورامان رفته است؛ زیرا در زندگی‌نامه‌ی وی اشاره شده که او به کوهستان آیدر در سنندج رفته که نزدیک هورامان است. از سوی دیگر، چون مادها نیز پیرو آیین زردشتی بوده‌اند و آثار باستانی مربوط به این آیین و فلسفه در سرزمین گُردستان بسیار زیاد است، اکثر محققین و صاحب‌نظران بر این باورند که وی نه‌تنها در گُردستان به دنیا آمده؛ بلکه در همان‌جا نیز زیسته و به تبلیغ و ترویج افکارش پرداخته است. بنابر برخی نظرات دیگر، زردشت اهل منطقه‌ی باکتريا یا همان شرق سرزمین آریا (افغانستان امروزی) است. مادرش **دوغدو** و پدرش **پوروشسپ** و نام خانوادگی آن‌ها «**اسپنتمان**» به معنی (نژاد سفید) است. طبق سالنامه‌ی سلوکیان، زردشت بین سال‌های ۶۳۰ الی ۵۵۳ ق.م، ۶۲۸-۵۵۱ ق.م یا ۶۱۸-۵۴۱ ق.م زیسته است و «زند» را به زبان آرامی نوشته است، اما طبق تحقیقات تازه‌تر، احتمال دارد که زند با خط میخی به نگارش درآمده باشد؛ زیرا تا سده‌ی هفتم ق.م خط میخی در سرزمین آریایی‌ها رواج داشته است. تاکنون تنها همان نسخه‌ای که در دوران داریوش و اواخر سده‌ی ششم ق.م با خط میخی به نگارش درآمده، کشف شده است. بنیان اخلاق زردشت بر سه اصل **پندار نیک**، **گفتار نیک** و **کردار نیک** استوار گردیده است. در آیین وی، **انگره‌مینو** (اهریمن) مظهر شر و تاریکی است و **اهورامزدا** (هورمزد) خدای یکتا و دانای بزرگ است؛ همچنین **سوشیانت** نام سه موعود است که با فاصله‌ی هزار سال یکی از پس دیگری ظهور می‌نمایند. اهورامزدا شش فرشته {صفت نیکو} دارد که به آن‌ها «**امشاسپندان**» نیز گفته می‌شود. شمار آن‌ها با خود زردشت به هفت می‌رسد و به عنوان جاودان‌های مقدس شناخته می‌شوند. کتاب زردشت **اوستا** نام دارد و مکان مقدس یا نیایشگاه زردشتی **آتشکده** است. زردشتی‌ها سه آتشکده‌ی بزرگ دارند که عبارتند از:

۱. **آتش ارتشتاران (ارتشیان)**، **آتشکده‌ی آذرگشسپ**: این آتشکده مخصوص پادشاهان، سپاهیان و جنگاوران بوده که در شرق گُردستان واقع شده است. یکی از معانی آن آتش اسب قوی است و به‌عنوان تخت حضرت سلیمان نیز شناخته می‌شود. این آتشکده محل به‌هم رسیدن آتش و آب و آشتی آن‌هاست، آتشکده‌ی آذرگشسپ در شهر **تکاب** در شرق گُردستان واقع شده است. پیشینه‌ی آن به ۳۰۰ ق.م بازمی‌گردد و آتش آن ۱۰۰۰ سال بدون وقفه روشن بوده است. بزرگ‌ترین مکان آموزش بوده و نزد پادشاهان و جنگاوران پارت و ساسانی از چنان ارزش و حرمتی برخوردار بوده که در زمان به‌دست‌گرفتن قدرت و تکیه بر تخت، به زیارت این آتشکده آمده و به حکومت خویش تقدس بخشیده‌اند. در سال ۶۲۴ م و در نتیجه‌ی یورش **هراکلیوس** (امپراطور روم) تخریب شد. مساحت آن ۱۲۴۰۰۰ مترمربع است. بنابر اعتقاد زردشتیان این مکان مرکز خلق کره‌ی زمین و نیروبخش است.

۲. **آتشکده‌ی آذر فَرَبیغ**، آتشکده‌ی (مخ) موبدان

۳. **آتشکده‌ی آذر برزین مهر**، آتشکده‌ی کشاورزان



کتاب مقدس زردشتیان زنداوستا سه بخش است و هر بخش ۷ جلد است:

بخش اول: گاتاها که سروده‌های خود زردشت هستند.

بخش دوم: در مورد عدالت، قانون، علوم، هنر و صنعت‌های آن دوران است.

بخش سوم: در مورد مقولات نیکو و زشت و نماز و پرستش است.

برخی از مبانی، آموزه‌ها و اصول آیین زردشتی عبارتند از:

اول: اعتقاد به دوگانگی خیر و شر، روشنایی و تاریکی، زندگی و مرگ.

دوم: پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک پیام و شعار زردشت است.

سوم: سه روز روزه گرفتن به یاد آن سه روزی که زردشت در دوران کودکی ربوده شده، وی را در خاکستر انداخته و پنهانش کرده‌اند، بعدها او را پیدا کرده و بیرون آورده‌اند. این سه روز، برای یادآوری رنج و آزاری است که زردشت در این مدت کشیده است.

چهارم: قربانی کردن گاو نزد زردشت جایز نیست و کاری نکوهیده است زیرا هنگامی که ربوده شده گاو به وی شیر داده و اینگونه زنده مانده است.

پنجم: خدای زردشت عصبانی و انتقام‌گیرند نیست، بلکه بخشنده و فروتن است.

ششم: در آیین زردشتی انسان بنده‌ی خدا نیست، بلکه همراه و همدم اوست.

هفتم: قربانی کردن پسندیده نیست و همچون رشوه، نکوهش شده است.

هشتم: ازدواج مقدس است و طلاق نکوهش شده، فرزندآوری زیاد به‌عنوان تداوم حیات تلقی می‌شود، فرزندان می‌توانند بدون اجازه‌ی اولیای خویش، همسر انتخاب کرده و ازدواج کنند.

نهم: چندهمسری نکوهش شده و جرم است.

دهم: در آیین زردشتی مَشی و مَشیانه نخستین جفت بشر هستند و اعتقاد بر این است که از درون گل گیاه ریواس خلق شده‌اند.

یازدهم: زن همچون مرد در زمینه‌ی دین و مدیریت زندگی دارای نقش و حق است.

دوازدهم: کشاورزی و ترغیب به انجام آن در آیین زردشتی پسندیده و توصیه شده است.

سیزدهم: روشنایی مقدس است و در مقابل آن تعظیم می‌کنند، در مقابل (خورشید، ماه و



چراغ)، زردشت نزد پیروان یارسان هم مقدس است و کسی است که روح خدایی در وی دمیده شده است.

چهاردهم: سرود آیینی زردشتی هوره نام دارد.

پانزدهم: کار نزد زردشت مقدس است، وی می‌گوید: کار زندگی است، حیات بدون کار بیهوده است، دین ما به ما می‌گوید که کار هدف و مقصود حیات است.

شانزدهم: بدن یا جسد انسان ناپاک است و نباید آن را در خاک دفن کرد، زیرا خاک را ناپاک می‌کند، لذا مردگان را در خاک دفن نمی‌کردند و آن را نمی‌سوزاندن تا از تقدس آتش نکاهد. مردگان را بر بلندی کوه و صخره‌ها قرار می‌دادند و بعد از اینکه گوشت آن توسط حیوانات خورده می‌شد، استخوان‌ها را در مکانی به نام «استودان یا همان دخمه» دفن می‌کردند. بسیاری از این گونه دخمه‌ها امروزه در جغرافیای گُردستان وجود دارند.

زردشت سعی کرده انحرافی را که در میترائیسم به وجود آمده، اصلاح کند و کیش و آیین را به طبیعت نزدیک‌تر نماید. یکی از برجسته‌ترین اصلاحاتی که وی سعی در انجام آن داشت، نزدیک‌تر نمودن فاصله‌ی انسان با خدا و ارتباط مستقیم و بدون واسطه است، به طوری که هر کس می‌تواند بدون واسطه و تنهایی نیز به نیایش پرداخته و هیچ تفاوتی میان اقشار و طبقات اجتماعی وجود نداشته باشد. زردشت همچنین ارزش‌های انسان‌دوستی، حیوان‌دوستی و آشتی با طبیعت را بار دیگر زنده و پویا نمود. زیرا در مقطع (۴۰۰۰-۱۰۰۰) ق.م شکاف بزرگی میان انسان و خدا، انسان و حیوان، انسان و گیاهان و زن و مرد ایجاد شده بود، با توجه به اینکه سیمیار خودش پیرمغان بوده، موفق شده این کار به خوبی انجام دهد، به عبارتی می‌توان گفت که زردشت در عصر خویش بزرگ‌ترین اصلاحات را در اعتقادات و دین انسان‌ها ایجاد نموده است.

هخامنشیان بعد از قتل‌عام مغان، اقدام به سازمان‌دهی و ایجاد تغییراتی تازه در آیین زردشتی کردند. بخش‌هایی را به کتاب زند اضافه کردند، یعنی اوستا را به زند اضافه کردند و کتاب مقدس را به زنداوستا تغییر دادند. شخص روحانی که قبلاً «مغ» نام داشت به «موبد» تغییر پیدا کرد و بزرگ‌ترین پیشوای دینی نیز موبدموبدان نام گرفت. در این پروسه‌ای که هخامنشیان آغاز کردند، زردشتی از دینی جامعه‌محور به دین دولتی و رسمی مبدل شد. در اینجا شاید این سوال مطرح شود که آیا در زمان مادها آیین زردشتی به آیینی دولتی مبدل نشد؟ در جواب می‌توان گفت که: در زمان مادها نظام حکومتی و ارکان آن چنان متمرکز و نهادینه نشده بود، لذا مغ‌ها و آیین زردشتی تا حد زیادی استقلال خویش را حفظ کرده بودند. کیش زردشتی در دوران اسکندر و سلوکیان نیز دچار تخریبات و انحرافات شد، زیرا آن‌ها سعی می‌کردند که اعتقادات و تفکرات خویش را توسعه و ترویج دهند. تا زمان ورود اسلام و سده‌ی یازدهم میلادی، بخش بزرگی







از جامعه‌ی گُردستان همچنان پیرو آیین زردشتی بودند. در بخش مربوط به ورود اسلام مفصلاً به تغییر و تحولات به‌وجود آمده خواهیم پرداخت؛ اما نکته‌ای که در اینجا لازم به یادآوری است، تداوم همان رویکرد هخامنشیان نسبت به آیین زردشتی توسط ساسانیان است. در زمان (وهرام اول) بهرام اول که فرزند شاپور اول بود و در سال ۲۷۳ به قدرت رسید، مانی را به قتل رساندند و بار دیگر آیین زردشتی را بازمینی و بخش‌های اصلی کتاب مقدس نادیده گرفته شد و اوستا مبدل به بخش اصلی و از آن پیروی شد، همچنین زردشتی را به دین رسمی مبدل کردند. به دلیل حملات مداوم اشغالگران و تلاش آن‌ها برای ایجاد تحریف در این آیین و در راستای منافع و اهداف خویش، آنچه امروزه به‌عنوان تفکرات و دین زردشتی به ما رسیده، مسلماً دچار نقصان و تحریفات زیادی شده است. آنچه که موجود است گردآوری و بازنویسی «زنداوستا» است که از توسط پارس‌ها انجام گرفته و بعدها از سوی اشکانیان، ساسانیان و عباسیان دوباره تنظیم و تدوین شده است. بنابر گزارش‌ها و تحقیقات تاریخی، داریوش اول از خانواده‌ی کوروش نبوده و با همکاری یهودی‌هایی که توسط آشور و بابلی‌ها به سرزمین ماد منتقل شده بودند، توانست که بر خانواده‌ی کوروش و مادها غلبه کرده و قیام‌های «گئومات و فرورتیش» را سرکوب کند. در منابع مختلف آمده است که نزدیک به ۷۰۰۰۰ نفر قتل‌عام شده که شمار زیادی از آن‌ها مغان زردشتی بوده‌اند. پژوهشگران وقوع این رویداد را نتیجه‌ی توافق بین یهودی‌ها و داریوش می‌دانند. یهودی‌ها در پی آزادی و بازگشت به سرزمین خویش بودند و داریوش هم در پی دستیابی به تاج‌وتخت. کشتار مغان و مادها، این امکان را برای آن‌ها فراهم کرد که با توجه به نیات و مقاصد خویش، آیین زردشتی و متون مقدس آن‌ها را تحریف و بازنویسی کنند. به همین خاطر بخش بزرگی از زند اوستا مورد شک و گمان است. در آن دوران دو نسخه از آن را بازنویسی کردند، یکی را در تخت جمشید و دیگری را در آرشیو دولتی قراردادند. بعدها یکی از پادشاهان اشکانی به نام ولخش (۷۸۵۱) م امر کرد که اوستا را جمع‌آوری کنند، اردشیر بابکان موسس حکومت ساسانیان (۲۲۶-۲۴۲) م طی مشورت با یکی از پیرهای زردشتی به نام «تَنَسَر» تصمیم گرفته که اوستا را جمع‌آوری کند، این کار در زمان نوه‌اش بهرام به اتمام رسید. در سده‌ی نهم میلادی، مأمون پسر هارون‌الرشید عباسی، موبدی زردشتی را به نام «آتَرَفَرَبَنگ» مأمور گردآوری زند اوستا می‌کند، وی بعد از گردآوری، آن را به زبان پهلوی بازنویسی کرد که به «دینکرد» معروف است. نکته‌ی درخورتامل این است که نسخه‌ی گردآوری‌شده در زمان ساسانیان ۳۵۴۵۷۰ کلمه بوده؛ اما نسخه‌ای که اکنون در دسترس قرار دارد ۸۳۰۰۰ کلمه است، این نیز گویای سطح و دامنه‌ی تحریفات و تغییرات ایجاد شده در آن است. علی‌رغم تمامی تحریفات و تغییراتی که بر روی اوستا اعمال شده، بازهم نسبت به سایر تنوعات اتنیکی زاگرس، بیشترین تشابه و همخوانی را با زبان و فرهنگ خلق گُرد دارد. عمادالدین دولتشاهی یکی از پژوهشگران گُرد است که از نظر زبان‌شناختی بر روی اوستا تحقیق کرده است، وی در رابطه با کلمه‌ی اوستا می‌گوید که این کلمه به معنای ستایش از ته دل و یا بهترین ستایش است. دکتر مولود ابراهیم



حسن در کتاب «جستجوی جاودانگی» در افسانه‌ی گُردی می‌گوید: کلمه‌ی افسانه برگرفته از اوستا و به معنای بیان مقدسات و خوبی‌ها است. در مورد یسنا هم که بخشی از اوستا است می‌گوید که به معنای سرود جشن و شادی است.

## ۲. بودائی، مسیحی و هلنیسم

بودائی، مسیحی و تفکرات هلنیستی، خارج از سرزمین گُردستان ظهور کردند، اما تا حدی بر روی جامعه‌ی گُردستان تأثیرگذار بودند. بودائی آیینی برخاسته از جامعه‌ی هند بود که در سده‌ی ششم ق.م ظهور کرد. این آیین به نام رهبر آن «بودا» شهرت یافت. بودائی بعد از هندوستان تا افغانستان، ایران و گُردستان هم اشاعه پیدا کرد، اما نتوانست پیروان زیادی را جذب و جای آیین زردشتی را بگیرد. ورود بودائی به این مناطق همزمان بود با حمله‌ی یونانیان، آن‌ها درصدد بودند با استفاده از ارزش‌های شرقی، اعتقادات و باورهای خود را ترویج و نهادینه نمایند. در این دوران جامعه‌ی گُردستان از نظر سیاسی، اداری و آیینی هم مورد هجوم و تهدید قرار گرفته بود، اما هلنیسم قادر به نفوذ در میان بخش‌های زیادی از جامعه نشد. در اواخر سده‌ی اول و اوایل سده‌ی دوم میلادی، آیین مسیحی هم در گُردستان اشاعه پیدا کرد و برخی از گروه‌ها و خلق‌های این جغرافیا با آغوش باز از آن استقبال کردند. آشوری، سُریانی، ارمنی، کلدانی و بخشی از گُردها به این آیین گرویدند. در سال ۲۷۶ م دولت ساسانی آیین زردشتی را آیین رسمی اعلام و ادیان دیگر را نیز محدود کرد؛ اما بعد از اینکه در نیمه‌ی اول سده‌ی چهارم میلادی امپراطور روم شرقی مسیحیت را پذیرفت و آن را دین رسمی اعلام کرد و با ساسانیان وارد منازعه و کشمکش شد، در بخش‌های بزرگی از سرزمین گُردستان که آن زمان تحت اشغال ساسانیان بود، پیروان مسیحیت باردیگر تحت فشار و در تنگنا قرار گرفتند.

## ۳. مانویت (۲۱۰ - ۲۷۶ م)

مانی از نجیب‌زادگان دوران اشکانی بود، مادرش «مریم» از خاندان کمرساگان منسوب به دودمان پارتی پادشاهی اشکانیان و پدرش «فاتک» یا «پاتیک» نام داشت که او را از اهالی همدان دانسته‌اند. وی به روستایی در میشان (ميسان یا اماره امروزی) از توابع بابل کوچ کرده و با فرقه‌ی مغتسله که یکی از شاخه‌های گنوستیسیسم است ارتباط برقرار می‌کند. مانی در میشان متولد می‌شود و برخی از محققین معتقدند که نژادش به گُردها بازمی‌گردد. وی چندی را در میان این فرقه زیسته و آموزش دیده است. بعدها با آیین‌های



۱- بودا (۵۶۳-۴۸۳ ق.م): این آیین در هند ظهور کرد و در چین، کره، ژاپن و جنوب شرق آسیا گسترش پیدا کرد. تأکید آن بر اخلاق و رفتار نیک و اصلاح جامعه است. پرستشگاه‌های بودایی محل آموزش، علم و گفتگوهای فلسفی بودند. بودا خواستار مقاومت و صبر در مقابله با مشقات و رنج است.



دیگری از جمله زردشتی، مسیحی و مذهب گنوستیک (به‌ویژه مرقیون و ابن‌ودیسان) آشنا می‌شود و از مغتسله فاصله می‌گیرد. روایت است که فرشته‌ای به نام (خاَوَن و هوگر) {فارقلیط} اسرار زندگی را بر وی آشکار می‌کند. مانی می‌گوید: «در هر دورانی پیامبرانی ظهور کرده‌اند که حکمت و حقایق را از طرف پروردگار به خلق رسانده‌اند. بودا در هند، زردشت در ایران و عیسی در غرب و در نهایت من هم «مانی» که پیامبر خدای حق هستم، مسئول ترویج و تبلیغ حقیقت و راستی در سرزمین بابل هستم». در جای دیگر می‌گوید: «من در سرزمین بابل ظهور کردم تا ندای حق باشم در تمامی جهان». زبان مادری وی «سُرّیانی» است، اما آثاری را نیز با زبان رایج در ایران نوشته است. کتاب «شاپورگان» را به زبان پهلوی ساسانی و شماری از سروده‌هایش را به پهلوی اشکانی نوشته است. کتاب «کیفلیا» را به شرح زندگی‌نامه‌ی خویش اختصاص داده است. در کتاب اسرار موضوعات مختلفی را بیان می‌کند و نظرات ابن‌ودیسان را نیز تشریح می‌کند. در کتاب «کوان» به شرح عصیان دیوها و هجوم آن‌ها به آسمان و همچنین چندین افسانه‌ی دیگر می‌پردازد. در کتاب قانون و احکام موازین و معیارهای وظایف اخلاقی و حکمت عملی طبقه‌ی برگزیدگان و نیوشاگان را ذکر کرده است. این کتاب‌ها به زبان سُرّیانی نوشته شده‌اند، اما به زبان پهلوی ترجمه شده‌اند. مانی از نظر دینی، جامعه را به پنج بخش یا طبقه تقسیم می‌کند که عبارتند از: برگزیدگان یا «ویزیدگان»، ۱۲ پیغمبر (فَرِیستگان)، ۷۲ ایسپَسگان، ۳۶۰ پیر (نیوشایان) و وهیستگان. برای دو طبقه‌ی وهیستگان و برگزیدگان شمار معلوم و مشخصی تعیین نشده است.

مانی از ادیان مسیحیت، زردشتی، بودا و گنوستیسیسم تأثیر پذیرفته است، وی از مسیحیت (سه‌گانه‌ی پدر بزرگواری، مادر زنده‌ها و انسان نخستین)، از دین زردشتی (مهر زبان، مهر دست و مهر دل) و از بودائی نیز باور به دوندون را اقتباس کرده است. همچنین از نظر فلسفی نیز تحت تأثیر یونانیان قرار گرفته، وی افکار و عقایدش را بیشتر در قالب تصاویر و نقاشی بیان کرده که این مهارت را نیز در چین آموخته بود.

حکمت عملی مانوی بر پایه‌ی هفت قانون یا «مهر» بنیان نهاده شده که چهار مهر مربوط به امور معنوی و عقاید و سه مهر هم مربوط به آداب و رفتار انسان‌ها است. مهر زبان (پرهیز از سخنان ناشایست و کفرآلود)، مهر دست (پرهیز از هرگونه کار و رفتاری که نورها را دچار ضرر و زیان کند) و مهردل (تکلیف به تزکیه‌ی نفس و پاک‌دامنی). احکام این مهرها برای گروه‌های برگزیدگان و شنوندگان مختلف بود. برگزیدگان نباید به امور و کارهایی مشغول شوند که آسایش و غنای مادی را به دنبال داشته باشد. همچنین خوردن گوشت حیوانات و چیدن گیاهان برای آن‌ها ممنوع بود. شراب حرام بود و در خانه‌هایشان نباید بیشتر از مصرف یک روز خوراک و بیشتر از مصرف یک سال لباس وجود داشته باشد. بایستی در نهایت سادگی زندگی کرده و به منظور ترویج و تبلیغ زندگی ساده و سالم در مناطق مختلف جهان مدام در حرکت و سفر باشند. گروه شنوندگان می‌توانستند به کار و

زندگی معمولی خود مشغول شوند و گوشت بخورند، به شرطی که با دست خود حیوان را ذبح نکنند. می‌توانستند جشن عروسی بگیرند، اما جایز نبود که اهمیت زیادی به مال و سامان دنیا بدهند. این گروه بایستی خوراک گروه برگزیدگان را تأمین و با احترام تقدیم آن‌ها می‌کردند. برگزیدگان نیز از خدا می‌خواستند که به خاطر برداشت این گیاهان آن‌ها را ببخشد. زکات، روزه و نماز وظیفه‌ی تمامی گروه‌ها بود. هر ماه هفت روز را روزه می‌گرفتند و در شبانه‌روز چهار بار نماز می‌خواندند. وضو می‌گرفتند و در صورت نبود آب با خاک تیمم می‌کردند. در نماز ۱۲ بار سجده می‌کردند. برای برگزیدگان دوشنبه و برای شنوندگان یکشنبه روزه‌های مقدس بودند. نذر و بخشش یکی از وظایف بوده، اما از دادن غذا و آب و به کافران پرهیز می‌کردند، زیرا به باور آن‌ها این کار سبب کثیف شدن نور و روشنایی می‌شد که در نان و آب وجود دارد. می‌توانستند که لباس، پول و برخی چیزهای دیگر را به آن‌ها بدهند. پیامبر برخوردار از این ویژگی‌هاست: فرمانروایی، حکمت، پیروزی، باور، پاکی، حقیقت، ایمان، صبر، راستی، خیر، عدالت و نور.

مانی در کتاب کافالایا بعد از سفر به هند و بازگشت به ایران می‌گوید: «نزد شاپور<sup>۱</sup> رفتم، با احترام زیاد از من استقبال نمود و اجازه داد که در سرزمین تحت حاکمیتش سفر و گشت‌وگذار کنم تا به تبلیغ و ترویج اندیشه‌هایم بپردازم. چند سال را در این راه صرف کردم. در پارس و پارت و آدیابنه و سرزمین‌های همسایه‌ی روم به موعظه و تبلیغ پرداختم». بنابر برخی از گزارش‌های تاریخی، شاپور مدت ۱۰ سال آیین مانی را پذیرفته، اما بعداً وی را تبعید کرده است. مانی راهی آسیای میانه و هند و چین می‌شود، بعد از مرگ شاپور بار دیگر به ایران بازمی‌گردد. گویا شاپور به خاطر اینکه نتوانسته است کودک مریضی را شفا دهد، مانی را تبعید کرده است. اکثر محققین و پژوهشگران این روایت را ناصحیح دانسته و بر این باورند که شاپور تا زمانی که زنده بوده در نهایت احترام با مانی برخورد کرده و حتی بعد از وی پسرش «هرمز اول» نیز که تا سال ۲۷۳ م حکمرانی کرده، همان رویه و تعامل را در پیش گرفته است. در دوران پسر شاپور (بهرام اول)، اوضاع کاملاً متفاوت می‌شود. به تحریک موبدان مانی مورد خشم بهرام قرار می‌گیرد. «یعقوبی» در این باره گزارش داده که: مانی با موبد موبدان که هم قاضی بوده و هم رقیب وی، وارد گفتگو می‌شود و در نهایت او را محکوم به ارتداد و کفر می‌کنند، او را به زندان انداخته و آنقدر شکنجه دادند که جان سپرد. روایت‌های زیادی در مورد نحوی قتل مانی وجود دارد. بنابر روایت ابن ندیم و بیرونی، بهرام دستور می‌دهد پوست وی را کنده و پر کاه کنند و بر دروازه‌ی شهر گندی‌شاپور (جندی‌شاپور) آویزان کنند. این دروازه به «باب مانی» مشهور شد، این واقعه در سال ۲۷۶ م به‌وقوع پیوسته.



۱- شاپور اول، فرزند اردشیر بابکان موسس ساسانی بود، وی در میانه‌ی سال‌های ۲۴۲ الی ۲۷۲ م حکمرانی کرد.



پیروان مانی بعد از مرگش، جهت یادبود وی روزی را به نام «جشنِ مَما» معین کردند. در این جشن سکوی بلند را قرارمی‌دادند که نشانه‌ی حضور استاد باشد. مَما در یونانی به‌معنای سکو است. بعد از مانی «سیسین یا سیس» که یکی از شاگردانش بود جانشین وی شد. او در بابل سکونت داشت، از این به بعد بابل به مرکز رهبری پیروان مانی مبدل شد. بعد از اینکه سیس را به صلیب کشیدند، «اینابوس» جانشین وی شد و آیین مانویت در سرزمین روم و غرب اشاعه یافت. یکی از کشیش‌های نامدار مسیحی به نام آگوستین از آیین مانویت پیروی کرد و بعدها منصرف شد و به‌شدت به آن حمله‌ور شد. مسیحیان از مانویت واهمه‌ی بسیار داشتند، به همین خاطر آن را مورد حمله و حملات زیادی قراردادند.

#### ۴. آیین مزدک

این آیین نیز با نام رهبر آن شناخته می‌شود، در رابطه با ظهور و حیات مزدک نظریات و روایات مختلفی وجود دارد، بنابر روایت طبری، مزدک پسر بامداد بوده و در مازَریا متولد شده است. بنابر روایت «دینوری» در استخر به دنیا آمده و نویسنده‌ی کتاب (تبصره العوام) نیز تبریز را به‌عنوان زادگاه وی معرفی می‌کند. بنابر روایت طبری، یعقوبی و نویسنده‌ی کتاب «نهایه»، آیین مزدک تداوم همان آیین مانی و بنیانگذار آن کسی است به نام زردشت که پسر «خورگان» و از اهالی پسا {فسا} بوده. علاوه بر این، «ملاس» می‌گوید که در عصر (دیوکلسین) در روم یکی از پیروان مانی به نام «بوندوس» سربرآورد که دیدگاه و نظریاتش کاملاً با مانی همخوان و یکی نبود، برخی از پژوهشگران بر این باورند که بوندوس و زردشت همان کسی بوده که اولین بار آیین مزدکی را بنیان نهاده است، بعدها مزدک این آیین را گسترش و نهادینه نمود، به این دلیل هم آیین مذکور به نام وی شناخته شد. همچو مانی، مزدک نیز معتقد بود که خدای خیر و شر در یک سطح نیستند، خدای خیر بلندمرتبه‌تر بوده و بایستی خدای خیر و روشنایی پرستش شود. این آیین به آیین راستی معروف است. مزدک به مانند مانی نور را بر پنج قسم نمی‌شمرد، مانی می‌گفت که نور از خلأ آسمان، نسیم باد، روشنایی، آب و آتش تشکیل می‌شود، اما مزدک سه قسم را می‌شمرد؟ آب، آتش، خاک. مزدک خوردن گوشت را منع می‌کرد، زیرا باعث ریختن خون شده و این نیز سدی است بر سر راه آزادی ارواح. وی همچنین به برابری در تمامی زمینه‌ها معتقد بود، همین امر سبب شده که برخی وی را به بی‌اخلاقی متهم کنند. مزدک خدای خویش را چنین تصور می‌کرد که در آسمان‌ها بر روی تختی نشسته و چهار نیرو در خدمت وی هستند: نیروی هوشیاری، نیروی درک، نیروی ذهن و نیروی شادمانی. وی بر این باور بود که راه‌رهایی انسان اعتکاف و چله‌نشینی است، مقوله‌ی مهم این است که انسان علاقه و شوق خود نسبت به این دنیا را کم کند و از چیزهایی که این کشش و دنیادوستی را بیشتر می‌کند، پرهیز کند. به همین خاطر خوردن گوشت را ممنوع کردند و در خوردن و آشامیدن قانون و سبک معینی را پیرو می‌کردند و گرسنگی

می‌کشیدند. بنابر روایت شهرستانی، مزدک دستور داد همراهان و پیروانش نفس خود را کنترل کنند تا آزاد شده و گرفتار ظلمت نشوند، او مردم را دعوت می‌کرد تا از کینه‌توزی و خونریزی پرهیز کنند. مزدک معتقد بود که نابرابری دلیل اصلی کینه، دوست نداشتن، ناسازگاری و عدم آرامش است، لذا می‌بایست نابرابری ریشه‌کن شود. مزدک می‌گفت: خداوند تمامی مواهب، امکانات و ملزومات حیات را بر روی زمین فراهم کرده و در اختیار مردم نهاده است تا انسان‌ها با مساوات در بین خویش تقسیم کنند، به‌گونه‌ای که حقی از کسی ضایع نشود. ریشه‌ی بی‌عدالتی و نابرابری در این دنیا به ظلم و ستم اشخاصی برمی‌گردد که خواسته‌اند با پایمال کردن حق دیگران به آمال و آرزوهایشان برسند و دست به جیب دیگران برده‌اند؛ اما درست این است که هیچ دلیل و ضرورتی به این حد از طمع و دست‌یازیدن به مال و حقوق دیگران نیست و کسی حق ندارد بیشتر از دیگران ثروت و سامان و زن داشته باشد. بنابراین بایستی از ثروتمندان گرفت و به فقرا داد تا از این طریق باردیگر عدالت و یکسانی در جهان برقرار شود. زن و نیازهای دیگر بایستی همچون آب، آتش و مراتع به‌صورت یکسان و مشترک در دسترس همگان قرارگیرد. این امر خیری است که خداوند بر آن تاکید کرده و به بهترین نحو پاداش آن را خواهد داد. همکاری و همیاری مردم نیز توصیه شده و خداوند را خشنود خواهد کرد<sup>۱</sup>. مزدک مدام انسان را به انجام کار نیکو و پسندیده دعوت می‌کرد و کشتن و آزار رساندن به انسان‌های دیگر را ممنوع کرده بود. سفارش به مهمان‌نوازی و مهمان‌پروری کرده، مهمان از هر نژاد و طایفه‌ای باشد، باید از وی پذیرایی کرد و حتی باید با دشمنان نیز با مهربانی و نرم‌خویی رفتار کرد. طبق گزارش‌های فردوسی و ثعالبی، در دوران فرمانروایی قباد (۴۸۸-۵۳۱) خشکسالی روی می‌دهد

۱- مزدک می‌گفت انسان باید از علایق دنیوی پرهیز کند تا هر چه بیشتر به رهایی نور از بند ظلمت ماده یاری رسانده باشد؛ اما او برخلاف مانی ازدواج را منع نمی‌کرد و داشتن یک همسر را کافی می‌دانست. مزدکیان همچنین گیاهخوار بودند و باور داشتند که با کردار نیک و بدون انجام امور ظاهری دینی می‌توانند رستگار شوند. مزدک می‌گفت خداوند مواهب حیات را برای استفاده همگان آفریده است، اما حرص و زیاده‌خواهی و انباشتن مال به خشونت و بدرفتاری و نابرابری می‌انجامد. این‌گونه باورها با نظام اجتماعی عصر ساسانی به‌هیچ‌وجه سازگار نبود؛ زیرا در آن جامعه، طبقات از یکدیگر جدا بودند و کسی نمی‌توانست ولو به لیاقت و استعداد، از حد اجتماعی خود تجاوز کند. مزدک سخنوری ورزیده بود و نفوذ کلام بسیار داشت، درصدد بود که به هواخواهی مردم مستمند از درباریان، اقدام به تعدیل ثروت کند. **ثعالبی** از قول مزدک می‌نویسد: خداوند وسیله‌ی معیشت را در زمین نهاد تا مردم آن‌ها را به تساوی میان خویش تقسیم کنند، چنان‌که هیچ‌یک از آنان نتوانند بیش از سهم خود بگیرند، اما مردم به یکدیگر ستم ورزیدند و در پی آن برآمدند تا بر دیگری برتری یابند؛ زرومندان ناتوانان را بشکستند، روزی و دارایی را برای خود گرفتند. بسیار ضروری است که از توانگران بگیرند و به تهیدستان دهند، چنانکه همه در دارایی برابر گردند. محمد بن عبدالکریم شهرستانی هم نقل می‌کند که: مزدک مردم را از مخالفت، دشمنی و کشتار بازمی‌داشت و خواستار مساوات و برابری میان مردم بود. وی برای کاستن امتیازات طبقات فرادست، تعدیل و تغییر قوانین به سود تهیدستان تلاش کرده است، از جمله: توزیع ثروت از طریق تقسیم اراضی بزرگ، جلوگیری از احتکار، تعدیل سهم مالکان از بازده زمین، ادغام آتش مقدس و کاستن تعداد آتشکده‌ها و ساده کردن سازمان دستگاهی موبدان زرتشتی و کوتاه کردن دست روحانیون در امور اجرایی کشوری. م





و مزدک از این فرصت استفاده کرده و با تأثیرگذاری بر قباد، موفق شده وی را ترغیب کند تا به نفع مردم و در راستای بهبود اوضاع قوانین و دستورات جدیدی را صادر کند، این کار نیز برای قشر مرفه و درباریان هزینه‌بردار بود. همین امر باعث نگرانی این قشر و در نهایت کودتای آن‌ها علیه قباد شد. بعد از کودتا، قباد دوباره تاج و تخت را به دست آورد.

موبدان و اقشار ثروتمند نیز دوباره شروع به دشمنی کرده و اینبار سعی می‌کنند که قباد و مزدک را از همدیگر جدا کنند. آن‌ها با تبلیغ و سخن‌چینی فراوان سعی می‌کنند قباد را قانع کنند که قانون‌هایی را که به خاطر مزدکیان وضع نموده، لغو کند. کار به جایی می‌رسد که قباد را راضی می‌کنند که قبل از مرگش، فرمانروایی را به پسر کوچکش انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ م) واگذار کند؛ زیرا نمی‌خواستند که پسر بزرگ وی «کاووس» که با مزدکیان رابطه‌ی خوبی داشته و آیین آن‌ها را پذیرفته بود به حکومت برسد. طی یک توطئه، اکثر رهبران مزدکی جهت شرکت در یک گفتگوی رسمی دینی دعوت شدند، قباد شخصاً این جلسه را مدیریت می‌کرد. خسرو انوشیروان که به ولایت‌عهدی معین شده بود و حقوق خویش را دستخوش توطئه و دسته‌بندی مزدکیان و کاووس می‌دید، تمام همت و جهد خود را مصروف داشت تا کار توطئه به پایان رسد. در این اثنا افواج مسلحی که پاسبان میدان مخصوص مزدکیان بودند، تیغ در کف بر سر مزدکیان ریختند. از این به بعد آیین مزدک توسط روحانیون و رهبران زرتشتی به‌عنوان یک بدعت شناخته شد و پیروان آن مورد آزار و اذیت قرار گرفتند.

انوشیروان کارزاری را علیه این آیین به راه انداخت که منجر به قتل‌عام بسیاری از پیروان این آیین از جمله خود مزدک گردید، وی همچنین زرتشتی را به دین رسمی کشور مبدل کرد. بعد از مزدک، «خرم» که گفته می‌شود همسر وی نیز بوده، رهبری مزدکیان را بر عهده می‌گیرد و توانست بار دیگر آن‌ها را سازمان‌دهی نماید. این آیین تأثیر زیادی بر جامعه‌ی ایران و گُردستان برجای نهاد. اگرچه کاملاً موفق نشد که خلاً فکری، سیاسی و اعتقادی آن دوره را پر کند، اما می‌توان از آن به‌عنوان انقلابی فکری و اعتقادی یاد کرد.

### ت- معیشت و سبک زندگی در جامعه‌ی گُردستان

در بخش‌های قبلی نگاهی کلی به فرم و ساختار حکومت، فرم اجتماعی و آیین و تفکراتی داشتیم که در جامعه‌ی گُردستان تأثیرگذار بوده‌اند. در این بخش به مقوله‌ی معیشت و

---

۱- خُرْم یا خرمک دختر فاده (پاتک) : وی همسر مزدک بوده است. پس از کشته‌شدن مزدک، خرم به مبارزه و رهبری مزدکیان ادامه داد. به نقل از سیاست‌نامه پس از قتل‌عام مزدکیان، خرم از مداین گریخت و به ری رفت و جماعت بسیاری گرد او آمدند. در آنجا به سازماندهی خلق پرداخت و عنوان خرم‌دین از این پس مصطلح گشت. یعنی خرم‌دینی همان مزدک‌گرایی نوین می‌باشد.

پس از مرگ خرم، جنبش خرم‌دینان ادامه یافت. خرم‌دینان به تناسخ و زندگی کمونال باور دارند. م

سبک زندگی جامعه‌ی گُردستان و تغییر و تحولاتی که در این دوران به‌خود دیده خواهیم پرداخت. بر اساس منابع بابلی، تا دوران میلادی نیز لولویی‌ها در مناطق جنوبی زاگرس زیسته‌اند، گزنفون از بخشی از جامعه‌ی گُردستان در آن زمان به‌عنوان کاردوخی یاد می‌کند و ارمنی‌ها هم از اصطلاح «کوردئینیان» استفاده کرده‌اند؛ لذا به این نتیجه می‌رسیم که در دوران بعد از ماد، جامعه‌ی گُردستان همچنان فرم اجتماعی و سبک زندگی خویش حفظ کرده‌اند و در این راستا، در مراحل متوسل به مقاومت و مبارزه و در اکثر مواقع هم ناچار به دوری‌گزیدن از مراکز شهری و نظام دولتی شده‌اند، بدون شک اگر اینگونه نمی‌بود، به روزگار کنونی نمی‌رسید.

بر اساس آثار و اسناد موجود، اکثریت جامعه‌ی گُردستان در این دوران در مناطق روستایی و کوهستانی زیسته و به کار زراعت و دامپروری مشغول بوده و توانسته‌اند که نیازهای اولیه‌ی خویش را تأمین کنند. عدم گرایش و تمایل به شهرها و زندگی در روستا و مناطق کوهستانی، باعث شده گُردها برخلاف تنوعات اتنیکی دیگر آن زمان، در زمینه‌ی کشاورزی و دامپروری پیشرفت بیشتری داشته باشند و تغییراتی ریشه‌ای در شیوه‌ی زندگی آن‌ها ایجاد نشود؛ به‌عبارتی دیگر، جامعه‌ی گُرد همان سبک زندگی طبیعی و پیوند با طبیعت را ادامه داده است. دیگر تنوعات اتنیکی ساکن در سرزمین گُردستان همچون؛ آشوری‌ها، یهودیان، ارمنی و سُرانی‌ها، بیشتر در مناطق دشتی و شهرها سکونت داشته‌اند، ازین‌رو آن‌ها بیشتر به کارهایی از قبیل تجارت، آهنگری و مسگری مشغول بوده‌اند. جامعه‌شناسان ارتباط تنگاتنگ انسان با گیاهان یا انسان با حیوانات را یکی از دلایل حفظ ویژگی‌های طبیعی انسان و جامعه و عدم آلوده شدن به پدیده‌های غیرطبیعی قلمداد می‌کنند، امروزه می‌توان به‌عینه شاهد این واقعیت در میان عشایر و ایلات کوچ‌نشین و دامدار در گُردستان بود. جامعه‌ی گُردستان تنها در دوران ماد به‌طور همزمان از فرم حکومت و سبک زندگی اجتماعی مختص به خویش برخوردار بوده است. در مقاطع دیگر، حاکمیت جامعه در دست هویت‌ها و اتنیک‌های دیگر بوده، اما به دلیل ویژگی‌های حیاتی مختص به خویش توانسته است تا حدی ویژگی‌ها و سبک زندگی و فرم خود را تداوم بخشد.

همچنان که در زمان سومریان فرم قبیله و عشیره تا حدودی از سرشت و ویژگی‌های اولیه خویش فاصله گرفته، بعدها نیز فرم قبیله و عشیره رنگ‌وبوی مردسالاری به‌خود گرفته و تغییر و تحولات دیگری را نیز از سر گذرانده است. همچون دیگر خلق‌ها در این مرحله هویت گُردها به‌مثابه‌ی خلق برجسته‌تر شده و در سال‌های بعد از میلاد این روند بیشتر می‌شود. این همان مرحله‌ای است که زبان و هویت خلق‌های آریایی برجسته‌تر شده و هر خلقی از زبان و هویت خاص خود برخوردار می‌شود. یکی دیگر از دستاوردهای خلق گُرد در این مقطع، توسعه و ترقی علم ستاره‌شناسی و ایجاد تقویم گُردی است. گُردها با جدیت و کنجکاوی زیادی با این مسئله برخورد کرده می‌توان گفت بعد از بابلی‌ها کهن‌ترین ملتی هستند که به مقوله‌ی تقویم اهمیت داده‌اند، آشکار است که





این پیشرفت و دستاوردها ثبت نشده و تنها به صورت شفاهی و سینه به سینه نقل شده است. از همین رو اهمیت چندان‌ی به آن داده نشده. گردها از ۷۰۰ ق.م یعنی زمانی که کنفدراسیون ماد توسط دیاکو بنیان نهاده شده، تقویم مختص به خود را داشته‌اند. برخی معتقدند که پیروزی ماد بر آشور (۶۱۲ ق.م) مبدأ تاریخ گُردی است، اما اکثر صاحب‌نظران و محققین بر این باورند که تأسیس ماد مبدأ تاریخ گُردی و پیروزی مادها بر آشور جشن نوروز و آزادی است. بدون شک دومی به حقیقت نزدیک‌تر است، زیرا نمی‌توان مبدأ تاریخ خود را بر مبنای شکست حکومت و ملتی قرار داد و از سوی دیگر، ما با این کار گذشته‌ی خودمان را قبل از آن تاریخ انکار می‌کنیم. بنابراین صحیح‌تر این است که تاریخ امسال را که سال (۲۰۱۴م) است را در تقویم گُردی ۲۷۱۴م بنویسم نه سال ۲۶۲۶م. این تقویم مبین چه چیزی است؟ با توجه به تقویم جهان غرب (۲۰۱۴م) و تقویم‌های جهان عرب و اسلام (۱۴۳۴ قمری و ۱۳۹۳ شمسی) معلوم می‌شود که ملت گُرد در این زمینه نسبت به ملت‌های دیگر بسیار زودتر و خلاقانه‌تر وارد عمل شده و این خود نشان از سطح هوشیاری و آگاهی اجتماعی‌اش است. یکی دیگر از ویژگی‌های مهم سالنامه‌ی گُردی این است که شروع سال همزمان است با شروع بهار و نام ماه‌های آن را هم متناسب با فصول و زمان آن‌ها تعیین کرده است.

| ماه گُردی             | ماه میلادی                                       |
|-----------------------|--|
| Xakelêwe خاکه‌لویه    | اولین ماه سال و اولین ماه فصل بهار- ۳۱ روز       |
| Gulan گولان           | دومین ماه سال و دومین ماه فصل بهار- ۳۱ روز       |
| Cozerdan جوزهردان     | سومین ماه سال و سومین ماه فصل بهار- ۳۱ روز       |
| Pûşper پوشپهر         | چهارمین ماه سال و اولین ماه فصل تابستان - ۳۱ روز |
| Gelawêj گه‌لاویژ      | پنجمین ماه سال و دومین ماه فصل تابستان - ۳۱ روز  |
| Xermanan خرمانان      | ششمین ماه سال و سومین فصل تابستان - ۳۱ روز       |
| Rezber ره‌زبه‌ر       | هفتمین ماه سال و اولین ماه فصل پاییز- ۳۰ روز     |
| Gellarêzan گه‌لارِزان | هشتمین ماه سال و دومین ماه فصل پاییز- ۳۰ روز     |
| Sermawez سه‌رماوه‌ز   | نهمین ماه سال و سومین ماه فصل پاییز- ۳۰ روز      |
| Befranbar به‌فرانبار  | دهمین ماه سال و اولین ماه زمستان - ۳۰ روز        |
| Rêbandan ریه‌ندان     | یازدهمین ماه سال و دومین ماه زمستان - ۳۰ روز     |
| Reşemê ره‌شه‌مِی      | آخرین ماه سال و سومین ماه فصل زمستان - ۲۹ روز    |



وجود چنین گاه‌شماری نشان از خوش‌ذوقی و سطح پیوند و تعامل‌گردها با طبیعت و زندگی طبیعی است. علی‌رغم اینکه جامعه‌ی گردستان همچنان بر حفاظت و پاسداری از آیین زردشتی اصرار می‌کرد؛ اما در نتیجه‌ی تغییر و تحولاتی که حکومت‌های پارس و ساسانی ایجاد کرده بودند و همچنین تحت تأثیر کیش و آیین‌های دیگر، بخشی از اصول و معیارهای آن تحریف و یا به فراموشی سپرده شده بود. بخشی از گردهای شهرنشین و اشراف، به آیین یهودیت، مسیحی و یا مانویت می‌گرویدند، بخشی هم به پیروی از حکومت، پیرو دین رسمی بودند، این روند بر سایر اقشار جامعه، به‌ویژه فقرا و مستضعفین هم تأثیرگذار بود. در زمان ساسانیان که پیرو آیین زردشتی بودند، هنوز چندهمسری در بین حاکمان و اشراف رواج داشت. رهبران دینی یا همان موبدان در قتل مانی و مزدک و پیروانشان با حاکمیت همکاری می‌کردند. بنابر قوانین ساسانیان، پنج نوع ازدواج وجود داشته است. بین همسر ممتاز و دیگر همسران که گاه از طبقات پایین‌تر بودند تفاوت کامل وجود داشت. زنانی که از طبقات پایین‌تر بودند، زن خدمتکار (چاکر زن) نامیده می‌شدند و تنها فرزندان پسر آنها عضوی از خانواده محسوب می‌شد. جایگاه زنان بستگی به طبقه‌ی اجتماعی آنان داشت. مردها می‌توانستند زنان خویش را با همدیگر عوض کنند. دخترانی که شوهر کرده‌اند، میراث به آنها تعلق نگرفته، مگر آنکه پدر خانواده وصیت کرده باشد و دختران هنوز ازدواج نکرده باشند. میراثی هم که به آنها تعلق می‌گرفت نصف پسران بود. مسلماً چنین آداب و رسوم و قوانینی، هیچ‌گونه سنخیتی با آیین زردشتی نداشته است. با این وجود، زنان از حق انتخاب همسر و آزادی در مسائل معیشتی برخوردار بوده‌اند. بدون شک یکی از دلایلی که مانی و مزدک اقدام به ایجاد اصلاحات و تغییرات ریشه‌ای کردند، وجود چنین وضعیتی بوده است. مانی و مزدک هر دو اهمیت زیادی به تزکیه‌ی نفس و پرهیز از مادیات پرستی و هواهوس داده‌اند، آنها خواستار عدالت و برابری و رفع ستم و تبعیض علیه زنان بودند. نکته‌ی درخور تأمل این است که هر دو در مبارزات خویش از گردستان و مناطق کوهستانی به‌عنوان تکیه‌گاه و مرکز استفاده می‌کنند، این نیز اثباتی است بر این نکته که بیشترین پیروان و طرفدارانشان اهل این مناطق بوده و از سوی دیگر، پتانسیل مخالفت و اعتراض به حکومت‌ها و فرهنگی که ترویج می‌کردند، در میان این مردمان بیشتر بوده است. مقوله دیگر، تعامل و روابط‌گردها با سایر تنوعات اتنیکی و فرهنگی است. در این دوران به تدریج شاهد شکل‌گیری هویت ملی تجمعات مختلف هستیم. اجتماعات مختلف در بیان و ابراز اراده‌ی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود در قالب فرم‌های عشیره، طایفه و قبیله در تنگه‌ها و با مشکل مواجه می‌شدند. از همین رو، عشایر و قبایلی که از نظر زبانی و فرهنگی دارای تشابه و همانندی بودند، درصدد ایجاد فرمی بزرگ‌تر بودند که بتوانند در چهارچوب آن به حیات خویش ادامه دهند، این فرم نوین همان ملت و خلق بود. تا آن زمان دولت‌ها رنگ‌وبوی خاندانی و یا منطقه‌ای خاص را داشته و فرم دولت ملی هنوز شکل نگرفته بود. برای مثال دولت ساسانی مربوط به خاندان ساسانی و دولت حیره ویژگی محلی و جغرافیایی داشت. هزبانیان که نیاکان





روادی‌ها و صلاح‌الدین ایوبی بودند نیز از ویژگی‌های عشیره‌ای و قبیله‌ای برخوردار بودند. قبایل گُرد جابانی منطقه‌ی اداری مختص به خویش داشتند. در مکه نیز طایفه‌ی قریش حکومت می‌کرد. بروز این تحولات و فرم‌های نوین اجتماعی را می‌توان سرآغاز مرحله‌ای نوین دانست، فرم دولت-شهر به دولت شاه-خداوند و بعد از آن هم به دولت امپراطوری تغییر پیدا کرد. جامعه نیز از نظر هویت و فرم اجتماعی توسعه پیدا کرد و فرم نوینی را ایجاد نمود. گُردستان به سرزمین حیات جامعه‌ی گُرد و شماری از هویت‌های دیگر تبدیل شد. اگرچه گُردستان امروزی و مناطق کوهستانی زاگرس سکونتگاه اصلی گُردها بوده و هویت‌های دیگر درصد بسیار کمی از جمعیت آن را تشکیل می‌دانند؛ اما قبلاً مرزهای جغرافیایی تنوعات اجتماعی به‌طور خاص، معین و معلوم نشده بود، برای مثال گُردها به شمار قابل توجهی در مناطقی همچون شمال و جنوب ایران امروزی، آنادول، بابل و حلب نیز سکونت داشته‌اند. گُردها همچنین تا قبل از ورود اسلام در آذربایجان فعلی اکثریت بوده و حتی در آن حکومت کرده‌اند. به‌عبارتی دیگر، گُردها در جغرافیایی بسیار وسیع‌تر از گُردستان امروزی حضور داشته و گُردستان فعلی هم از لحاظ دموگرافی از تنوع بیشتری برخوردار بوده است. مقوله‌ی مهم این است که گُردها و سایر ملت‌های منطقه علی‌رغم ویژگی‌های مختص به‌خود و تفاوت‌مندی‌هایشان، در اکثر دوران‌ها از همزیستی و حیاتی مسالمت‌آمیز برخوردار بوده‌اند. یکی از موضوعات دیگر که احتمال دارد برای بسیاری جای سؤال باشد، این است که چرا گُردها همچون سایر ملت‌ها در سطحی وسیع از آیین مسیحیت یا یهودیت استقبال نکرده‌اند؟ یا از مانی و مزدک پیروی نکرده‌اند؟ به‌عبارتی دیگر، چرا آن‌چنان‌که اسلام اشاعه و نفوذ پیدا کرد، آیین و کیش‌های دیگر در میان گُردها رواج پیدا نکرد؟ در جواب به این سؤالات می‌توانیم به موارد زیر اشاره کنیم:

۱. گُردها بر این باور بوده‌اند که زردشتی آیینی مقدس است که توان جوابگوی به‌نیازهای روحی و معنوی آن‌ها را دارد و با وجود پیروی از آن، مشکلی در ابراز هویت و موجودیت اتنیک‌ی خویش ندارند، اما خلق‌های دیگر از آیین و اعتقادات کهن خویش فاصله گرفته و به پیروی از آیین و پرستش‌های دیگر احساس نیاز می‌کردند. در نتیجه ناچار بودند که به زردشتی یا مسیحیت روی بیاورند. به دلیل اینکه در این دوران اکثر این خلق‌ها تحت حاکمیت اشکانیان و ساسانیان قرار داشته‌اند و این حکومت‌ها هم از دین زردشتی پیروی می‌کردند، لذا در راستای حفظ هویت خویش، صلاح را در گرایش به مسیحیت دیده‌اند.

۲. کیش مسیحیت در میان فینیقی‌ها ظهور کرد و به‌عنوان تداوم یهودیت شناخته می‌شد. گُردها و پیروان مسیحیت هم خود را از دو نژاد مختلف می‌دانستند، این هم‌زمینه‌ی تعامل و نزدیکی بیشتر میان آن‌ها را تضعیف می‌کرد. در مقابل، آشوری، کلدانی و سُرّیانی‌ها با فینیقی‌ها بیشتر احساس قرابت و پیوند داشتند؛ لذا از مسیحیت استقبال کرده و به‌عنوان راه‌حلی برای چاره‌یابی مشکلات و بحران‌های خویش به آن می‌نگریستند.

۳. مسیحیت بیشتر مورد توجه و استقبال طبقه‌ی متوسط، شهرنشینان و صنعت‌کاران قرار می‌گرفت و جامعه‌ی گُرد هم بیشتر در مناطق روستایی متمرکز بود و به زراعت و دامداری مشغول بودند.

۴. مخالفت حکومت ساسانی و موبدان زردشتی با مسیحیت مانع از اشاعه و ماندگاری مسیحیت در جامعه‌ی گُردستان بود.

یکی دیگر از ابعاد جامعه‌ی گُردستان در این دوران، مقوله‌ی زبان و کتابت است. بنابر داده‌های زبان‌شناختی، جامعه‌ی گُردستان بعد از مادها از ویژگی‌های زبانی مختص به خویش برخوردار بوده که از آن به‌عنوان زبان «مادی» یاد می‌شود، بعد از آن، پهلوی و بعد از میلاد هم ساختار امروزی به‌خود گرفته است. بیشترین قرابت و تشابه میان زبان پهلوی کهن که زبان نوشتاری اوستا بوده، با لهجه‌های «هورامی و کرمانجکی» در زبان گُردی وجود دارد که از بیشترین قدمت در میان لهجه‌های زبان گُردی برخوردارند. از این رو، صاحب‌نظران این عرصه، زبان پهلوی قدیم را همان زبان گُردی می‌دانند که بعدها به دلیل فرادست بودن فارس‌ها و اعمال تغییراتی در مبانی آن و ایجاد پهلوی نو، این زبان را به مبنا و پایه‌ای برای زبان فارسی مبدل کردند. در رابطه با رسم‌الخط نیز، در گُردستان ابتدا خط هیروگلیف مورد استفاده بوده، بعدها در زمان سومریان خط میخی سومری و اورارتویی کاربرد داشته است و خط آرامی بعد از مادها رواج پیدا کرده است. در زمان پارت و ساسانیان، پهلوی کهن و بعدها پهلوی نو رواج داشته است. «احمد بن ابوبکر بن وحشیه النبتی الکلدانی» معروف به «ابن وحشیه» که در سده‌ی نهم میلادی زیسته است، در رابطه با الفبای زبان گُردی اینگونه می‌گوید: بنوشاد و ماسی سوراتی با الفبای گُردی به ثبت افکار و معلومات خود پرداخته‌اند. وی همچنین می‌گوید: گُردها در علم زراعت و گیاه‌شناسی صاحب مهارت و تجربه‌اند و خود را نوادگان بنوشاد می‌دانند و کتاب علم زراعت برای آن‌ها به ارث رسیده و هر دو کتاب «سفریس و قوسامی»<sup>۱</sup> نزد آن‌ها است و با هفت کتاب قبل از طوفان و کتاب «پیر دوانای» نیز آشنا هستند. وحشیه در ادامه می‌افزاید: در بغداد، ۳۰ کتاب را دیدم که با الفبای گُردی نوشته شده بودند، در شام دو جلد از این کتاب‌ها را داشتم، یکی از آن‌ها در رابطه با درخت مُو و خرما بود، کتاب دیگر هم در رابطه با مسائل مربوط به آب و پیدا نمودن آن در مناطق ناشناخته بود. هر دو کتاب را به عربی ترجمه کردم تا تمام انسانیت از آن‌ها بهره‌مند شوند. جای تأسف دارد که اکنون هیچ‌کدام از آن کتاب‌ها که وی از آن‌ها یاد کرده وجود ندارند. اگر ابن وحشیه ۳۰ کتاب را مشاهده کرده که به زبان گُردی نوشته شده‌اند، قطعاً شمار کتاب‌های گُردی

۱- در اساطیر سومری آمده است که زیوسودرا (نوح) قبل از طوفان و سیل، هفت کتاب را در شهر «سیچا» پنهان کرده که عرب‌ها این نام را به سفریس تغییر داده‌اند. قوسامیش نیز برگرفته از شهر «گوتیوم» است که امروزه با نام کوت شناخته می‌شود. بنابر روایت ابن‌حوقل، گُردها «کوت» را شهر خویش دانسته‌اند.



در آن دوره بسیار زیاد بوده، این نیز گواهی است برغنا‌ی فرهنگی، علمی و زبانی ملت گُرد در آن دوران. به‌طور کلی از بحث در رابطه با زندگی جامعه‌ی گُردستان در این مرحله به نتایج زیر می‌رسیم.

۱. گُردستان و گُردها نقش پیشاهنگی جامعه‌ی انسانی را از دست داده‌اند و این نقش را مناطقی خارج از گُردستان برعهده گرفتند.

۲. جامعه گُردستان تلاش زیادی نموده که از ارزش‌های جامعه‌ی طبیعی محافظت نماید و در این راه نیز هزینه‌های زیادی را متحمل شده است. در این‌باره «باسیلی نیکتین» جمله مشهوری به این مضمون دارد: آداب‌ورسوم و سنت‌های گُردها به اندازه‌ی صخره‌های کوهستان‌های سرزمینشان تغییرناپذیرند.

۳. در نتیجه‌ی توسعه و پیشرفت داخلی و کشمکش و جدال با خارج، حماسه‌ها و مقاومت‌های باشکوهی در گُردستان رقم خورده است، اما گرایش به خیانت و تسلیمیت در بین طبقه‌ای اشراف و همچنین تقلید و از خودبیگانگی رواج پیدا کرده است.

۴. جامعه‌ی گُردستان فرم و ساختار اجتماعی خویش را توسعه و تغییر داده است.

۵. از نظر ذهنیتی، دین و اعتقادات جامعه‌ی گُردستان نشات گرفته از بطن همان جامعه بوده است.

۶. اگرچه در برخی مقاطع اقدام به برساخت شهر و تمدن شهری نموده، اما همچنان از ویژگی‌های زندگی روستایی و طبیعی فاصله نگرفته و این نیز باعث شده که فاصله طبقاتی و اجتماعی زیاد تشدید نشود.

۷. به دلیل پابندی به زندگی روستایی، این امکان و توان را داشته است که از ارزش و دستاوردهای زندگی طبیعی محافظت نماید؛ اما در برخی زمینه‌ها هم دچار عقب‌ماندگی شده است.

۸. در زمینه‌ی علوم طبیعی، اختراعات و اکتشافات زیادی داشته و به جامعه‌ی انسانی خدمت نموده است.





## فصل ششم

جامعه‌ی گردستان از زمان آشنایی با اسلام تا سده‌ی شانزدهم

## جامعه‌ی گُردستان از زمان آشنایی با اسلام تا سده‌ی شانزدهم

جهت درک و فهم بهتر مقوله‌ی ظهور اسلام و نحوه‌ی ورود آن به گُردستان، لازم می‌بینم که اشاره‌ای هرچند کوتاه به شرایط و وضعیت منطقه و جهان قبل از این دوران داشته باشم، یعنی اواخر سده‌ی ششم و اوایل سده‌ی هفتم میلادی (اواخر سده‌ی سیزدهم و اوایل سده‌ی چهاردهم گُردی). در این مقطع خاورمیانه که کانون ترقی و پیشرفت بود، تحت سیطره‌ی هر دو امپراطوری ساسانی و روم شرقی بود. در شرق جهان، امپراطوری چین و چندین حکومت و دولت منطقه‌ای حاکم بودند، در غرب نیز امپراطوری روم غربی رو به زوال نهاده بود و شمار حکومت‌های محلی در حال افزایش بودند. در خاورمیانه هم حکومت‌هایی محلی در گُردستان، مصر و عربستان بر سر کار بودند. در آفریقا هم می‌توان به حکومت حبشه اشاره کرد. در این مرحله که امپراطوری‌ها تضعیف شده و توان پیشرفت و توسعه را از دست داده بودند، حکومت‌های محلی هم در حال قدرت گرفتن و گسترش مرزهای خویش بودند. خلق‌ها نیز با بهره‌گیری از پیشرفت‌های حاصل‌شده و وضعیتی که حکومت‌ها در آن قرارگرفته بودند، در تلاش برای نیل به اهداف و توسعه‌ی فرم اجتماعی خویش بودند. به‌عبارتی دیگر، در این مرحله نوعی کشمکش و جدال میان امپراطوری‌ها، حکومت‌های محلی و خلق‌ها در جریان بود که منجر به بروز شرایط بحرانی و متشنج شده بود. بین ساسانیان و دولت حیره‌ی عربی جنگی درگرفت و حاکمیت ساسانیان بر یمن و حبشه تضعیف گشت. جدال بین روم و ارمنی‌ها نیز تشدید پیدا کرده و نفوذ و تأثیر آن‌ها در مصر و شام در حال رنگ باختن بود. در شبه‌جزیره‌ی عربستان هم شهرهای مکه و مدینه به‌مثابه‌ی دولت-شهرهای مستقل که تحت حاکمیت قبایل عرب بودند، با بهره‌گیری از موقعیت جغرافیایی خویش در مسیر توسعه و ترقی قرارگرفته بودند، حکومت‌های ساسانی، روم و حبشه، هیچ‌کدام توان تصرف و تسلط بر این مناطق را نداشتند. عدم موفقیت حبشه در یورش به مکه، در سال ۵۷۱ م که به سال **عام الفیل** و سال تولد پیامبر مسلمانان **حضرت محمد** شناخته شده، اثباتی است بر این ادعا. می‌توان گفت که پیامبر اسلام در اوضاع و مقطعی به‌دنیا آمد و رشد نمود که سیستم سیاسی جهان و منطقه در حال گذار از بحرانی عمیق و وسیع بود. جامعه‌ی عربی و به‌ویژه هر دو شهر مکه و مدینه از انسجام و اتحاد برخوردار نبود و توسط حکومت‌های محلی مختلفی اداره می‌شد. قبایل و تجار عرب هرکدام درصد گسترش نفوذ و قدرت خویش بودند. در این اوضاع و احوال جوامع از نظر فکری و اقتصادی در حال توسعه و ترقی بودند. زبان و ادبیات و مخصوصاً شعر، در میان اعراب پیشرفت زیادی کرده بود و علم ستاره‌شناسی در حال پیشرفت روزافزون بود. از سوی دیگر، خلق‌ها در انتظار ظهور منجی و پیامبری بودند که بتواند بر مشکلات و بحران‌ها غلبه کند و راه‌هایی را به آن‌ها نشان دهد. منجمان نیز بر این باور بودند که در این مقطع پیامبر یا فریادرسی ظهور می‌کند، در آن دوران



ظهور پیامبر راه نجات و رهایی تلقی می‌شد، و یا به عبارتی دیگر پیامبران نجات‌بخش جوامع می‌شدند. از همین رو چنین تفکری در میان اغلب جوامع شکل‌گرفته و گسترش پیدا می‌کرد. ظهور مزدک در اواخر سده‌ی پنجم و اوایل سده‌ی ششم میلادی، تلاشی بود در راستای گذار از این بحران‌ها؛ اما مزدک و آیین وی بنا به دلایلی که ذکر آن رفت، قادر به پُر نمودن این خلأ روحی، فکری و سیاسی نبود و بر دامنه‌ی بحران و مشکلات افزودند. می‌توان گفت که در این برهه، ظهور مزدک نمادی است از تلاش جوامع آریایی و زاگرس‌نشین در راستای برداشتن گامی تاریخی و پیشاهنگی برای انسانیت، جهت گذار از بحران‌ها. بدون شک اگر مزدک می‌توانست در این مرحله به موفقیت برسد، ضرورت و زمینه‌های ظهور اسلام به وجود نمی‌آمد. همین امر باعث شد که سلمان فارسی و جابان گُردی به دنبال پیامبری باشند که وعده‌ی ظهورش داده شده بود. در اوایل سده‌ی هفتم میلادی، ستاره‌شناسان گفته بودند که در سرزمین شام و حوالی آن، پیامبری ظهور خواهد کرد. قبل از آن نیز عیسی مزده‌ی ظهور پیامبری بعد از خود را داده بود. از همین رو، سلمان فارسی ابتدا رهسپار شام می‌شود و بعد از اطلاع از ظهور محمد، به عربستان رفته و به وی ایمان می‌آورد.

در این دوران، بخش بزرگی از گُردستان تحت حاکمیت ساسانیان قرار دارد، جنوب‌غربی و غرب آن نیز، یعنی مناطق کوبانی، عفرین، روحا، دیلوک، مرعش و حوالی آن در اشغال رومیان است. در سال ۶۲۴ م بین شاهنشاه ساسانی خسرو پرویز و امپراطور روم هرآکیوس جنگ‌های سرنوشت‌سازی به‌وقوع پیوست که در نتیجه‌ی آن ساسانیان شکست بزرگی را متحمل شده و سال ۶۲۸ «تیسفون» به تصرف رومیان درآمد. خسرو پرویز هم در میانه‌ی قیام و آشوب‌های داخلی و جدال بر سر قدرت، توسط صاحب‌منصبان و نظامیان از سلطنت خلع و زندانی شد. این واقعه همزمان بود با پیروزی‌های مسلمانان بعد از عقد پیمان صلح حدیبیه و کمی مانده به پیروزی نهایی بر قریش. بعد از خسرو پرویز تا سال ۶۳۲ م یعنی در مدت چهار سال، ۱۰ پادشاه بر مسند قدرت نشستند که آخرین آن‌ها «یزدگرد سوم» بود، وی توانست تا حدی ایران را سامان‌دهی نموده و بخشی از سرزمین‌های تصرف‌شده توسط رومیان را آزاد کند، در این مقطع فرماندهی قوای نظامی برعهده‌ی رستم بود. به‌طورکلی در نتیجه‌ی نحوه‌ی حاکمیت هر دو امپراطوری روم و ساسانی که بر مبنای ستم بر مردم و اشغالگری شکل‌گرفته بودند، شکافی بین آن‌ها و خلق‌های منطقه بروز پیدا کرده بود. خلق گُرد بیشتر از خلق‌های دیگر از نظام حکمرانی این دو دولت فاصله گرفته بود. نارضایتی مردم و تشدید بحران‌های مختلف، باعث شده بود که خلق‌های منطقه در پی راه نجات و رهایی از آن وضعیت باشند. در این اوضاع و احوال، اسلام که پیام‌آور رهایی و آزادی انسانیت بود از عربستان به سوی شام و عراق و گُردستان گام برداشت.





## الف- توسعه‌ی اسلام و چگونگی ورود آن به گُردستان

بحث در رابطه با چگونگی ظهور اسلام، اصول و مبانی آن، موضوع مفصل و وسیعی است که در چهارچوب این نوشتار نمی‌گنجد و ما هم قصد انجام چنین کاری را نداریم، فقط در مواردی که به مقوله‌ی اصلی ما یعنی گُردها و تاریخ گُردستان مربوط باشد، جهت درک بهتر موضوع، اشاره‌ای کوتاه به برخی از جنبه‌های آن خواهیم کرد. پیامبر اسلام در شرایطی به دنیا آمد و رشد کرد که جامعه با بحران و مشکلات زیادی مواجه بود، وضعیت و زمینه‌های جهانی و منطقه‌ای برای زایشی فکری، سیاسی، اجتماعی و اعتقادی نوین فراهم بود و جامعه‌ی انسانی درد آن را احساس می‌کرد. بحران و مشکلات اعتقادی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در میان اعراب به اوج رسیده بود و از حیث توان جنگ، تجارت و ادبیات از وضعیت خویش راضی نبودند، لذا در جستجوی راهی جهت گذار از این وضعیت و دستیابی به موقعیتی برتر و بهتر بودند، قبیله‌ی قریش نیز که یکی از قبایل مطرح آن دوران بود، خود را برای پیشاهنگی این خیزش دوباره آماده می‌کرد. در میان قبیله‌ی قریش نیز بیشتر از همه، خانواده‌ی هاشمی در پی دستیابی مجدد به موقعیت دینی و سیاسی از دست‌رفته‌ی خویش بود. در این شرایط از حیث باورمندی و آیین در میان اتنیک و تنوعات سامی، نه تنها اعراب، بلکه آشوری، سُریانی، کلدانی، فینیقی و اسرائیلی که حامی و نزدیک اعراب هستند، بت‌پرستی را رها کرده و به آیین‌های تک‌خدایی گرایش پیدا کرده بودند. وضعیت موجود، اعراب را با موقعیتی بحرانی و ناهموار مواجه کرده بود، زیرا جمعیت عرب‌ها از دیگر تنوعات بیشتر بود و از لحاظ فکری، اقتصادی و اجتماعی نیز موقعیت و جایگاه خود را کمتر از تنوعات دیگر نمی‌دانستند. از همین رو در تلاش برای گذار از این وضعیت بودند. «محمد» شخصیتی بود که از همان اوان کودکی با رنج و مشقت آشنا شده و ناملایمات زیادی را تجربه کرده بود، لذا خود را برای پیشاهنگی کردن جامعه‌ی عرب و قبیله‌ی قریش آماده می‌دید. وی با پیام صلح و اتحاد و برابری، مجموعه‌ای از قوانین و هنجارها را در چارچوب قرآن و گفته‌های خویش به جامعه ارائه نمود و توانست در فاصله‌ی سال‌های ۶۱۰ م الی ۶۳۲ م بخش زیادی از اعراب شبه‌جزیره‌ی عربستان را پیرامون ایمان به خدایی واحد (الله) گرد هم آورده و تا حدی بر مشکلات و بحران‌های جامعه غلبه کند. ظهور و گسترش اسلام در شبه‌جزیره‌ی عربستان همزمان بود با اوج تنش، بحران و جنگ بین ساسانی و روم، در این برهه اسلام با دعوت به یکتاپرستی، آزادی، آشتی و برابری ملت‌ها و رد تبعیض نژادی و اتنیکی، بردگی، همچنین مخالفت با برخی سنن و آداب و رسوم ارتجاعی و تبعیض‌آمیز خصوصاً در رابطه با زنده‌به‌گور کردن دختران و استفاده ابزاری از زنان و بت‌پرستی، مورد توجه و استقبال قرار می‌گرفت.

محمد با ارسال نامه‌هایی به پادشاهان ساسانی، روم، حبشه و مصر آن‌ها را به یکتاپرستی و پایان دادن به ظلم و ستم دعوت می‌کرد. بعد از مدت کوتاهی، این آیین توجه ملت‌های تحت‌ستم منطقه را به خویش جلب کرد. طبقه‌ی اشراف عرب هم بعد از مقاومت و



ضدیت‌هایی که با محمد و آیین وی کردند، در نهایت به این نتیجه رسیدند که دشمنی و مخالفت با وی دستاوردی و فایده‌ای برایشان ندارد و با حمایت و همراهی با آن است که می‌توانند به منافع و دستاوردهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بیشتری برسند. وفات پیامبر در سال ۶۳۲ م، مسلمانان را دچار شوک و نگرانی بزرگی کرد، زیرا وی از نظر معنوی و روحی از جایگاه و موقعیت والایی برخوردار بود و جامعه‌ی مسلمانان نیز به‌تازگی از آن خلأهای فکری و معنوی‌رهایی یافته بود. این رویداد باعث ایجاد احساس پشیمانی و دل‌سردی بین برخی از مسلمانان شد که از ایمان و اعتقادی راسخ برخوردار نبودند، از سوی دیگر، اختلافات بر سر جانشینی پیامبر بروز کردند، گروهی معتقد بودند که جانشینی حق انصار مدینه است، زیرا اسلام با کمک و مساعدت آن‌ها پیروز شده و مادر پیامبر هم از تبار آن‌ها است. گروهی دیگر نیز معتقد بودند که جانشینی حق مهاجرین مکه است، زیرا آن‌ها از همان ابتدا با پیامبر بوده‌اند و مشقت بیشتری دیده‌اند. در نهایت با پیشگامی و میانجیگری اصحاب و یاران پیامبر، این اختلافات به نفع مهاجرین مکه به پایان رسید. در میان مهاجرین نیز دو نظر متفاوت وجود داشت، برخی خواستار جانشینی ابوبکر بودند، زیرا وی از همان دوران کودکی رفیق و همراه پیامبر بوده و اولین مردی است که به وی ایمان آورده، همچنین پیامبر زمانی که مریض بوده او را برای پیش‌غمازی مسلمانان فرستاده است. برخی نیز معتقد بودند که علی به دلیل اینکه از خانواده‌ی پیامبر است و از کودکی نزد وی بزرگ شده و قبل از اینکه ایمان بیاورد بت‌پرستی نکرده است، شایسته‌ترین شخص برای جانشینی است. در نهایت ابوبکر به جانشینی انتخاب شد. وی تا سال ۶۳۴ م یعنی دو سال بعد از وفات پیامبر خلیفه بود و از دنیا رفت. ابوبکر توانست تا حدی انسجام دوباره و بیشتری به اعراب و اسلام ببخشد و زمینه را برای گسترش و اشاعه‌ی اسلام در سرزمین‌های دیگر مهیا کند. با پیشنهاد ابوبکر و در نتیجه‌ی رایزنی و مشورت اصحاب و یاران، «عمر بن خطاب» بعد از وی به خلافت رسید و تا ۶۴۴ م حکومت کرد.

عمر در مبارزه و جنگ، شخصیتی جسور و ماهر بود، به احتمال زیاد همین ویژگی‌ها سبب شده که وی را در این مقطع به‌عنوان خلیفه انتخاب کنند؛ زیرا در این زمان ساسانی و به‌ویژه روم، اسلام را تهدیدی برای منافع و حکومت خویش می‌دیدند و این رویکرد آن‌ها هم برای آینده‌ی اسلام خطرناک بود. در چنین وضعیتی، عمر سپاه بزرگی را تحت نام جهاد در راه خدا و فتح اسلامی مهیا کرد، سپاهیان اسلام از روحیه‌ای قوی برخوردار بودند؛ زیرا انگیزه‌ی آن‌ها از سویی جهاد در راه خدا و از سوی دیگر، دستیابی به غنائم بود. عمر بخشی از این سپاه را برای پشتیبانی از نیروهایی که قبلاً به عراق و شام روانه



۱- قبلاً ابوبکر سپاهی را به فرماندهی مثنی بن حارس شیبانی برای مقابله با ساسانیان روانه کرده بود. بعد از مدتی خالد بن ولید را برای همکاری وی می‌فرستد، به فرمان عمر، خالد بعد از مدتی کوتاه به همکاری سپاه شام می‌رود و در نهایت سعد بن ابی وقاص فرماندهی جنگ علیه ساسانیان را برعهده می‌گیرد.



شده بودند، گسیل داشت. سعدبن ابی وقاص را نیز به جبهه‌ی عراق و ساسانیان فرستاد. جهت مقابله با رومیان برخی از نیروها را هم به فرماندهی ابوعبیده جراح به سرزمین شام و شمال مزوپوتامیا فرستاد. سپاه تحت فرماندهی سعد<sup>۱</sup> در چندین نبرد پیاپی سپاه ساسانی را با شکست مواجه کرد و به حکومتشان پایان داد. جنوب و شرق گُردستان و بخش بزرگی از خاک ایران تحت حاکمیت مسلمانان قرار گرفت. خالد بن ولید هم توانست سرزمین شام و بخش زیادی از شمال و غرب گُردستان را تصرف کند. به این ترتیب، از دهه‌ی چهارم و پنجم سده‌ی هفتم میلادی به بعد، بخش بزرگی از سرزمین گُردستان به اشغال نیروهای اسلام درآمد. مسلماً در رابطه با نحوه و چگونگی ورود اسلام به گُردستان، تعامل و تأثیرات اعراب و اسلام بر گُردها و گُردستان، نظرات و سؤالاتی زیادی در میان جامعه، مراکز روشنفکری، سیاسی و اجتماعی وجود دارد. در ادامه سعی خواهیم کرد در حد توان خویش و حفظ چهارچوب موضوع، ابعاد مختلف این مقوله را تا زمان تقسیم گُردستان میان صفوی و عثمانی مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

### ب- مقوله‌ی سازمان‌دهی حکومت و جامعه در اسلام

اسلام به‌مثابه‌ی دینی آسمانی و یکتاپرستی، بر مبنای قرآن و فرموده‌های پیامبر خود را سازمان‌دهی می‌کند، یکی از مقوله‌هایی که از همان اوایل، اسلام اهمیت زیادی برای آن قائل شده، مقوله‌ی سازمان‌دهی و مدیریت جامعه است. در چندین آیت از قرآن آمده است که انسان جانشین خداوند بر روی زمین است، خداوند در آیه ۶۹ سوره‌ی اسرا می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»، در این آیه خداوند برای انسان ارج و احترام زیادی قائل است و مقام و منزلت وی را از موجودات دیگر والاتر می‌داند.

دو خوانش متفاوت می‌توان از این آیه داشت، اول اینکه خداوند می‌خواهد که انسان جایگاه واقعی خویش را بشناسد و در برابر کائنات و موجودات دیگر بخشنده و متواضع باشد. دوم اینکه انسان را به مرکز کائنات و موجودات دیگر مبدل می‌کند، انسان نیز به این موقعیت به‌عنوان امتیاز و پاداشی برای خویش می‌نگرد که از طرف خدا به وی عطا شده است. قرائت دوم از این آیه باعث شده که انسان انحراف و شکاف ایجاد شده در زمان شکل‌گیری دولت و شهر را تعمیق بخشد.

---

۱- نقل است که سعد با همکاری سلمان فارسی و جابان گُردی توانسته است به درون سپاه ساسانی نفوذ کرده و شماری از فرماندهان آن‌ها از جمله: «دیلیم» و «قباد» را جذب کند، این مسئله یکی از دلایل اصلی پیروزی سپاه اسلام در جنگ قادسیه بود، به همین دلیل بعد از جنگ، «سلمان فارسی» را به‌عنوان حاکم مدائن انتخاب می‌کنند، قباد هم حاکم حلوان و گُردی دیگر حاکم منطقه‌ی جَلولا می‌شوند.



ظهور و گسترش اسلام

در جایی دیگر از قرآن آمده است که: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۗ».  
 در اینجا نیز انسان به‌عنوان جانشین خدا بر روی زمین معرفی شده است، بنابراین انسان با مشروعیت گرفتن از خدا و دین و به نیابت از وی، بر روی زمین حکمرانی می‌کند؛ لذا هر آنکه به نام اسلام حکم کند، وکیل و نماینده‌ی خدا است و به نام شریعت حکومت می‌کند. این دو موضوعی که بیان کردیم، این اختیار و اجازه را به انسان می‌دهد که خود را به مرکز کائنات مبدل کرده و به‌تمامی موجودات و کائنات به‌عنوان فرع و مکمل خویش بنگرد. از این رو انسان خود را محق می‌داند که باب میل خویش از آن‌ها سود جسته و هماهنگی و تعادل کائنات و طبیعت را نادیده بگیرد. در جامعه نیز انسان صاحب قدرت و اقتدار، خود را محور و مرکز قرار داده و این حق را برای خویش قائل است که آن‌گونه که می‌خواهد بر انسان‌های دیگر حکمرانی کند. از سوی دیگر، اگرچه اسلام سعی نمود مسئله‌ی زن و مرد را چاره‌یابی و حل کند و در این راستا پیشرفت‌های حاصل شد، اما چون چندین بار در قرآن و احادیث پیامبر اسلام از برتری و نیرومندتر بودن مردان نسبت به زنان



۱- متن کامل آیه: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۗ قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ ۗ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ - و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت [فرشتگان] گفتند آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو [تو را] تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم فرمود من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. م



بحث و زنان را به‌عنوان ناموس معرفی می‌کند و یا در مقوله‌ی گواهی‌دادن و میراث، دو زن برابر با یک مرد هستند و به مردان اجازه داده شده که تا چهار زن به همسری اختیار کنند، این زمینه و امکان به مرد داده شده که خود را به محور و مرکز حیات مبدل کند و با زنان به‌عنوان موجوداتی که برای خدمت به وی خلق شده‌اند برخورد و رفتار نماید. این همان موضوعی است که رهبر عبدالله اوجالان از آن به‌عنوان «شکست دوم» یاد می‌کند. شکستی بسیار بزرگ که انسان به نام خدا بانی و باعث آن است. اسلام در راستای پیشگیری از استثمار انسان توسط هم‌نوع خویش و برقراری عدالت و برابری بین آن‌ها، بردگی را ممنوع و جامعه را بر اساس دو فرم سازمان‌دهی کرده است، فرم حکومتی را در قالب نهاد خلافت و سلطنت سازمان‌دهی کرده، خلیفه نماینده‌ی خدا بر روی زمین است و جامعه را از نظر دینی رهبری می‌کند. سلطان نیز شخص اول حاکمیت در امپراطوری اسلامی است و مشروعیت خویش را از دین می‌گیرد، وی نماینده‌ی حکومت و قدرت دنیوی است. سلطان، حکومت اسلامی و قدرت آن را، به حکومت‌ها و فرمانروایان محلی واگذار می‌کند و این اختیار و اجازه را قرآن به وی داده است<sup>۱</sup>. به‌عبارتی دیگر، در مدل اسلامی دو نوع فرم حکومتی وجود دارد، حکومت جهانی و حکومت منطقه‌ای. چیزی شبیه به سازمان ملل امروزی، البته با اختیارات و مشروعیت بیشتر و دولت‌های مختلف در سطح جهان که بر پایه‌ی ملت بنا نهاده نشده‌اند، بلکه بر مبنای حوزه‌ی جغرافیایی و مشروعیت گرفتن از خلیفه و سلطان. در حکومت‌های منطقه‌ای و محلی اسلامی، هویت ملی و اجتماعی جوامع مختلف انکار و پایمال نمی‌شد. جامعه دارای فرم و ساختاری متفاوت از فرم دولتی و حکومت است. اسلام در راستای سازمان‌دهی زندگی اجتماعی ملت‌های مختلف در درون جامعه اسلامی، فرمی جهانشمول را ایجاد نموده به نام «امت اسلامی» یا «امت محمدی».

شرط عضویت در امت اسلامی و جامعه‌ی اسلامی، مسلمان بودن است، تحت لوای امت اسلامی، فرم‌های اجتماعی دیگر از جمله، ملت، قوم، قبیله و عشیره، خاندان و خانواده پذیرفته شده و انکار نمی‌شوند. این فرم‌ها یکدیگر را رد نمی‌کنند و در تعاملی سازنده و فرهنگی با همدیگر هستند. در سایه‌ی فرم امت اسلامی نیز، فرم‌های مذهبی و طریقتی شکل گرفته‌اند که تشریح و تبیین دین و راه و روش پرستش و دینداری را مبنای قرار داده‌اند و از فرم‌های دولتی به‌عنوان محدوده و یا روپوشی برای خویش استفاده نمی‌کنند، همچون سنی‌گرایی، شیعه‌گرایی، قادریه، نقشبندی، رفاعی و غیره. مقوله‌ی مدنظر و مورد بحث ما بُعد تئوری احکام اسلام برای سازماندهی جامعه و حکومت است، بدون شک در رابطه با محتوا و عملی‌نمودن آن می‌توان به بحث پرداخت که این هم موضوع اصلی بحث ما

۱- در قرآن آمده است که: «فلاتزکوا انفسکم هو اعلم من اتقی» یعنی شما خودتان را بهتر و شایسته‌تر تلقی نکنید، خدا می‌داند که کدام یک از شما شایسته‌تر هستید. در همین زمینه پیامبر اسلام خطاب به ابوموسی اشعری می‌گوید: «ما مقام و مسئولیت به کسی نمی‌دهیم که به دنبال آن باشد و آن را بخواهد؛ زیرا مسئولیت تکلیف است نه تشریف.

نیست، در اینجا آنچه مدنظر ماست، تأثیر این فرم‌ها بر روی جامعه‌ی گُردستان و نحوه‌ی سازمان‌دهی آن در این دوران است.

## اول: فرم حکومت در گُردستان

همچنان که پیشتر نیز به آن اشاره کردیم، در دوران اسلامی فرم حکومت دارای دو سطح بود، سطح کلی یا جهانی و سطح منطقه‌ای و محلی. حال هر دو سطح در گُردستان را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

### ۱. حکومت خلافت و سلطنت در گُردستان

بعد از سال ۶۴۲ م بخش بزرگی از سرزمین گُردستان به تصرف سپاه اسلام درآمد، نکته‌ی مهم در این مقطع این است که اسلام در مدت زمان کوتاهی توانست گسترش پیدا کند و به حکومت ساسانیان پایان دهد، همچنین امپراطوری روم را نیز تضعیف و محدود نمود و جغرافیای گُردستان و ایران را تحت حاکمیت خویش قرار داد. حال این سؤال مطرح است که اسلام چگونه توانست در مدت کوتاهی، این چنین اشاعه و گسترش پیدا کند و به گُردستان برسد؟ آیا جامعه‌ی گُردستان از آن استقبال کرد یا در برابر آن مبارزه و مقاومت پیشه کرد؟ اگر از آن استقبال کرده، پس چرا سپاه اسلام مرتکب این همه کشتار و قتل‌عام در گُردستان شد؟ در مبحث گسترش اسلام و چگونگی اشاعه‌ی آن در گُردستان، به چند نکته‌ی اصلی اشاره کردیم، از جمله؛ خبر فعالیت‌های تبلیغی و دستاوردهای که اسلام در شبه‌جزیره‌ی عربستان کسب نموده بود، به جوامع دیگر رسیده و توجه آن‌ها را به خود جلب کرده بود، به دلیل ظلم و ستم حکومت‌های ساسانی و روم، شکافی بین مردم و حاکمیت‌ها ایجاد شده بود و مردم در آرزوی پایان یافتن این وضعیت بودند؛ لذا برخی از این جوامع راه نجات و رهایی خویش از ظلم و ستم این حاکمان را در استقبال از اسلام می‌دیدند. وضعیت مذکور را می‌توان با مرحله‌ای مقایسه کرد که بعد از پروسه‌ی انفال و بمباران شیمیایی رژیم بعث در گُردستان، شکافی عمیق بین حکومت مرکزی عراق با شیعه و گُردها در عراق به وجود آمده بود و زمانی که بر سر اشغال کویت توسط رژیم عراق (۱۹۹۰/۸/۲) تنش و درگیری بین آمریکا و غرب با رژیم اوج گرفت، آن‌ها از صدام حمایت نکردند و همچون نیرویی رهایی‌بخش از آمریکا و غرب استقبال کردند، بنابراین مقاومتی جدی در مقابل‌شان صورت نگرفت و صدام در مدت‌زمان بسیار کمی شکست خورد. از سوی دیگر، زمانی که همین قدرت‌ها بدون توجه به واقعیت‌های جوامع موجود در عراق خواستند پروژه و برنامه‌های خود را اجرایی کنند با مقاومت و مخالفت‌های شدیدی مواجه شدند. زمانه‌ی اسلام نیز ساسانی و روم قادر به مقاومت و جنگ در مقابل آن نبودند، اما زمانی که اسلام وارد گُردستان شد، تا حدی شاهد بروز مقاومت و مخالفت‌های شدید، مخصوصاً در مناطقی مانند؛ شهرزور، جزیر، مردین (ماردین) و حکاری و هورامان هستیم.







در نتیجه‌ی این مقاومت‌ها سپاه اسلام اقدام به کشتار و انفال نمود و مقاومت‌ها هم به نتیجه‌ای مطلوب نرسید؛ زیرا این مقاومت‌ها پراکنده و محلی بودند و سپاه اسلام نیز از شمار و قدرت زیادی برخوردار بود؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که اگر بخشی از جامعه‌ی گُردستان از اسلام استقبال کرده، به خاطر پایان بخشیدن به ظلم و ستم ساسانیان و رومی‌ها بوده؛ اما حاضر به کنارنهادن باورها، اعتقادات و آداب و رسوم خویش نشده‌اند. امروزه نیز می‌توان وضعیتی مشابه را در عراق و جنوب گُردستان مشاهده کرد، همچنان که پیشتر ذکر کردیم، اکثریت جامعه‌ی عراق و گُردستان از نیروهای هم‌پیمان استقبال کردند و نسبت به فروپاشی رژیم صدام حسین اظهار شادمانی می‌کردند، اما بخش کثیری از این جوامع حاضر نبودند به ارزش‌ها و معیارهای خود پشت کرده و معیار و ارزش‌های آمریکا و غرب را بپذیرند، حال می‌بینیم که این مسئله سبب چه درگیری و ناآرامی‌هایی شده است. چنین وضعیتی باعث شد که در مقاطع مختلف، نظام خلافت و حکومت اسلامی در قبال گُرد و گُردستان سیاستی متفاوت و خاص اتخاذ کنند. در فاصله‌ی بین سال‌های (۶۳۲ تا ۱۵۱۴ م) حکومت‌های زیر بر بخش بزرگی از گُردستان حاکم بوده‌اند؛ حکومت خلفای راشدین (۶۳۲-۶۶۱ م)، امویان (۶۶۱-۷۵۰ م)، عباسیان (۷۵۰-۱۲۵۸ م)، مغول (۱۲۵۰-۱۳۵۵ م)، تاتارها (۱۳۵۵-۱۴۵۰ م)، قره‌قوینلو (۱۴۰۴-۱۴۶۰ م) و آق‌قوینلو (۱۴۶۰-۱۵۰۸ م). می‌توان گفت که بعد از جنگ ملازگرد در سال ۱۰۷۱ م به‌طور کلی حکمرانی گُردستان در دست خلیفه و سلطان اسلام بوده است.

در زمان خلفای راشدین و به‌طور خاص، دوران خلافت عُمر بن خطاب، گُردستان به بخشی از سرزمین اسلامی مبدل شد. این آیین در آغاز ورود به گُردستان، دین زردستی را به‌عنوان دینی آسمانی و پیروان آن را نیز به‌عنوان اهل کتاب که کافر نیستند، پذیرفته بود. بنابر پیام و رویکرد اسلام، جامعه‌ی گُردستان سه راه در پیش داشته است؛ **گزینه‌ی اول**؛ ایمان آوردن به اسلام و مبدل شدن به بخشی از امت اسلامی، در این صورت می‌توانستند از حقوق و شرایط برابر برخوردار شوند. **گزینه‌ی دوم**؛ پافشاری و پیروی از آیین خویش به‌شرط پرداخت جزیه، همچون پیروان یهودیت و مسیحیت. **گزینه‌ی سوم**؛ مقاومت و مبارزه با اسلام که در اینصورت جان و مالشان برای سپاهیان اسلام حلال بود. بنابر اسناد و مدارک تاریخی مربوط به آن دوران، تنها بخش بسیار کوچکی از جامعه‌ی گُردستان به اسلام ایمان می‌آوردند. این بخش نیز شامل دو گروه بودند، گروه اول کسانی بودند که از اتفاقات و تحولات خارج از جامعه‌ی خویش مطلع بودند و معتقد بودند که اسلام می‌تواند مشکلات و بحران‌های حاکمیت و جامعه را چاره‌یابی و حل نمایند، برخی از افراد همچون **جابان گُردی** خود به دنبال اسلام می‌روند<sup>۱</sup>.

۱- شرفخان بدلیسی روایت می‌کند که ۹ نفر از بازرگانان قبیله «باجن» در منطقه‌ی جزیره به طائف رفته و در حضور پیامبر ایمان آورده‌اند، این اشخاص در گرایش مردم این منطقه به اسلام نقش مهمی داشته‌اند.

گروه دوم؛ طبقه‌ی اشراف و بخشی از ساکنین مناطق شهری و دشت‌ها بودند که در راستای منافع شخصی و مادی خویش به اسلام گرویدند. (در آن دوره تنها در مواردی استثنایی ساکنان نواحی کوهستانی و کوچ‌نشینان به اسلام ایمان آورده‌اند). اکثریت جامعه‌ی گُردستان به اسلام ایمان نیاورده و جزیه پرداخت کرده‌اند.<sup>۱</sup> بنابر گزارش عبدالرقیب یوسف: تا سده‌ی یازدهم اکثریت گُردها همچنان پیرو آیین خویش بوده و به اسلام ایمان نیاورده‌اند. بخش دیگر نیز همچنان خواستار استقلال بوده، یعنی نه به اسلام ایمان آورده و نه به حکومت اسلامی جزیه پرداخت کرده است. ابوعلی حسن بن محمد مدائنی (۷۵۴-۸۴۰ م) در کتاب «فلاع الاکراد» می‌گوید: «در برخی از مناطق همچون کرماشان، اورامان (هورامان)، خانقین، شهرزور، حکاری و جزیره، گُردها نه تنها اسلام را نپذیرفته‌اند، بلکه حاضر به پرداخت جزیه هم نشده‌اند، از این‌رو، سپاه اسلام با خشونت با آنها رفتار کرده و در این مناطق کشتار و قتل‌عام‌های زیادی را مرتکب شده است و بالغ‌بر ۴۰۰۰۰ زن و دختر گُرد را به‌عنوان جاریه (کنیز) و غنیمت جنگی با خود برده‌اند.<sup>۲</sup>» این روایت توسط شماری دیگر از مورخین تایید

۱- بنابر بسیاری از منابع قدیمی مردم منطقه‌ی اورفا (روحا) و آذربایجان از طریق صلح و گفتگو اسلام را پذیرفته‌اند، در سال ۱۹ هجری برابر با ۶۴۱ م فرماندهی سپاه اسلام به نام عیاز بن غنم فهری با مسئول عشایر گُردستان صلح کرده است.

۲- در منطقه‌ی شهرزور متنی که با لهجه‌ی هورامی بر روی پوست نوشته شده و قدمت آن به هزار سال قبل بازمی‌گردد، کشف شده، مضمون آن اشاره‌ای است به حمله‌ی اعراب به گُردستان، بخشی از این نوشته به این شرح است:

ئاتران کوژان هورمزان رمان

ویشان شارده‌وه گه‌وره‌ی گه‌وره‌کان

زُورکاری عه‌ره‌ب کرنه خاپوور

کناله یاله هه‌تا شاره‌زورور

ژن و که‌نیکا وه‌دیل به‌شینا

مه‌رد نازا که‌فتن وه‌ناو هونیتا

ره‌وشت زه‌رتوشت مانه‌وه بیکه‌س

هورمز به‌زیکا نیکا وه هیچ که‌س.

ترجمه فارسی: آتش‌ها خاموش شدند و آتشکده‌ها ویرانه شدند

ره‌بر بزرگ خودش را مخفی کرده/ بزرگ بزرگان (موبدان) خود را مخفی کردند

ظلم و ستم عرب همه چی را به ویرانه تبدیل کرده است

از بلندای کناله تا شارزور(سلیمانیه کنونی) / از روستای پاله تا دشت شهرزور







شده است. در این دوران و در منطقه‌ی آمیدی و بهدینان، یکی از زنان گُرد به نام «زَریِنای آمیدی» برای مدتی طولانی در مقابل سپاه اسلام ایستادگی و مقاومت کرده و از مردم منطقه محافظت می‌نماید. بعد از کشتاری که سپاه اسلام در این مناطق مرتکب می‌شود، برخی از مردم ناچار می‌شوند در خفا زندگی کنند و برخی نیز مجبور به پرداخت جزیه می‌شوند. همزمان با این وقایع است که عُمَر اُتوسط پیروز (فیروز) نهاوندی ملقب به ابولولو مورد حمله قرار گرفته و به شدت زخمی می‌شود. عُمَر قبل از مرگ می‌خواهد که جانشینی برای خویش تعیین کند، لذا شش نفر از ده نفری را که پیامبر به آن‌ها مزدهی ورود به بهشت داده بود را فرامی‌خواند تا با مشورت، یکی را از میان خودشان انتخاب کنند، وی همچنین پسرش عبدالله را مسئول نظارت بر کار این شورا می‌کند، اما حق رأی و کاندید شدن را از وی سلب می‌کند. این شش نفر عبارت بودند از: علی بن ابوطالب، عثمان بن عفان، عبدالرحمان بن عوف، سعدبن ابی وقاص، زبیر بن عوام و طلحه بن عبیدالله. اگرچه سعید بن زید نیز یکی از آن ده نفر بود، اما به دلیل نسبت فامیلی که با عُمَر داشت، خلیفه اجازه نمی‌دهد که در این شورا شرکت و خود را کاندید کند. این شورا عثمان بن عفان را به‌عنوان خلیفه انتخاب می‌کنند، اما شیعه از کار شورا راضی نیستند و معتقدند که جانشینی، حق علی بوده و به او ظلم شده است. این امر سبب شکل‌گیری اختلاف و تضعیف حکومت اسلامی می‌شود. برای مدتی کوتاهی در گُردستان فشارها کمتر می‌شود و فرصتی فراهم می‌شود که گُردها در راستای حفظ سبک زندگی و پیروی از آیین خویش، اقداماتی انجام دهند و تجدیدقوا نمایند. طرفداران حضرت علی و

زن و دختر اسیر گرفته شدند

مرد دلیر در خون قلتان میزند / مردان دلیر در خون خود غلطیدند

آداب و رسوم زردشت تنها ماند-آتشکده به هیچ کس رحم نمی‌کند.

در مورد اصالت و سندیت قطعه شعر «آتران کوژان هرمرگان رمان» شک و تردیدهایی وجود دارد. برخی از محققین در اینکه چنین شعری متعلق به زمان حمله عربها یا سده‌های اولیه پس از حمله باشد تردید کرده اند. تاکنون در هیچ منبع یا ژورنال معتبری سندی دال بر اینکه پوستی با چنین مضمونی وجود خارجی دارد یا کشف شده باشد، نیامده است.

\* این شعر را نخستین بار شخصی به‌نام دکتر سعید کردستانی (در سال ۱۳۰۲ شمسی، زمانی که ناسیونالیسم ایرانی در اوج بود) در کتابی به‌نام نزانی آورده است. پس از آن رشید یاسمی و محمد تقی بهار هم با استناد به دکتر سعید کردستانی همان شعر و روایت را باز نقل کرده اند. علاالدین سجادی هم در کتابش به این سه نفر استناد کرده و شعر را آورده است. م

۱- عُمَر بن خطاب توسط فیروز نهاوندی ملقب به ابولولو زمانی که مشغول نماز است مورد حمله قرار می‌گیرد و زخمی می‌شود، فیروز اصالتاً ایرانی بوده، در جنگ با رومیان اسیر شده و به مسیحیت گرویده است. بعدها نیز به اسارت اعراب درمی‌آید، نقل است که با همکاری هرمزان که او نیز در سپاه ساسانی بوده و به اسارت اعراب درآمده، نقشه‌ی قتل عُمَر را اجرایی کرده‌اند، بعدها هر دو نفر توسط عبدالله بن‌عمر کشته شدند.

خوارج<sup>۱</sup> نیز که از کوفه و عراق به‌عنوان مرکز خویش استفاده می‌کردند، در کاهش این فشار و محدودیت‌ها نقش داشتند، زیرا از حکومت خلیفه ناراضی بودند و به‌نوعی به دنبال هم‌پیمان و ناراضیان از خلافت می‌گشتند. می‌توان از این رویداد به‌مثابه‌ی شروعی در راستای قرابت و توسعه‌ی روابط بین‌گُرد و شیعه یاد کرد. بعد از اینکه در سال ۶۵۶ م عثمان توسط خوارج کشته شد، علی به خلافت رسید. به دلیل در پیش گرفتن سیاستی منعطف‌تر از سوی علی و تشدید اختلافات داخلی درون حکومت اسلامی، فشارها و تمرکز بر گُرد و گُردستان کمتر شده بود. می‌توان گفت که غیر از دوران خلافت عُمر که کشتارهایی در گُردستان به‌وقوع پیوست و فشارها تشدید شده بود، در طول حاکمیت خلفای راشدین زندگی در گُردستان تا حدی به روال قبلی بازگشت و مردم این فرصت و امکان را پیدا کردند که طبق آداب‌ورسوم و اعتقادات خویش زندگی کنند. در دوران حکومت امویان (۶۶۱-۷۵۰ م)، ملت‌های غیر عربی را که تحت سلطه‌ی اسلام قرار گرفته و یا به اسلام ایمان آورده بودند، «موالی<sup>۲</sup>» خطاب می‌کردند.

اتخاذ این رویکرد تبعیض‌آمیز، باعث بروز واکنش و ناراضی‌هایی به‌ویژه در میان گُردها و ایرانیان شده بود. همچنین به خاطر رویکردی که در قبال خانواده‌ی علی در پیش گرفته بودند و وقوع حادثه‌ی کربلای که منجر به کشته شدن امام حسین و یارانش شده بود، شکاف و اختلاف زیادی بین خاندان اموی با حامیان علی و حسین و گروه‌های دیگری شکل گرفته بود. امویان نمایندگان و دست‌نشانندگان خود را برای اداره‌ی مناطق تحت حاکمیت خویش از جمله گُردستان می‌فرستادند. آن‌ها با ارائه‌ی اختیارات و امکانات مادی زیادی به این فرمانروایان، سعی در جذب شمار بیشتری از مردم این مناطق را داشتند. علی‌رغم تلاش‌های زیادی که در این راستا انجام دادند، نه‌تنها موفق نشدند که تغییرات

۱- خوارج: این گروه ابتدا از طرفداران حضرت علی بودند. خوارج، گروه سیاسی و دینی که اولین مذهب تاریخ اسلام شمرده می‌شود. این مذهب از کسانی تشکیل شد که قرار حکمیت در جنگ صفین (۶۵۷) که مابین حضرت علی و معاویه روی داد را کفر می‌شمردند. چون از جامعه‌ی اسلامی خارج شده بودند، خوارج نامیده شدند. در خلال شکل‌گیری توافق بر سر حکمیت، ائتلاف حامیان علی شروع به از هم پاشیدگی نمود. در بازگشت به کوفه، سپاه علی به دو گروه موافقان و مخالفان حکمیت تقسیم شدند. در حالی که مخالفان حکمیت شعار «حکم کردن جز برای خدا نیست.» (لا حکم الا لله) می‌دادند و موافقان را متهم به بدعت می‌کردند، موافقان حکمیت مخالفان را متهم به خارج شدن از فرمان علی و دین می‌کردند. علی ابتدا راه گفتگو را در پیش می‌گیرد و شماری از آنها را راضی می‌کند که برگردند، اما اکثریت عصیان می‌کنند و علی مجبور می‌شود که با آنها وارد جنگ شود. این گروه هم علی و هم معاویه را گمراه می‌دانند.

۲- موالی یعنی بنده، بنده‌ی آزادشده. موالی از نیمه‌ی دوم سده‌ی اول تا نیمه‌ی اول سده‌ی دوم هجری طبقه و گروهی در جامعه‌ی اسلامی آن روزگاران بودند که نژاد و تباری غیرعرب داشتند و سرزمینشان به تصرف اعراب درآمده بود، البته این طبقه لزوماً مسلمان نبودند و در میانشان از اهل ذمه نیز یافت می‌شد و از نظر مقام و موقعیت اجتماعی پس از بردگان و کنیزکان در پایین‌ترین طبقه‌ی اجتماع قرار می‌گرفتند. م





بنیادین و اساسی در گُردستان ایجاد کنند، بلکه جامعه گُردستان نسبت به مخالفان و دشمنان آن‌ها گرایش بیشتری پیدا کرد. به دلیل سیاست‌های آخرین خلیفه‌ی اموی «مروان بن محمد» که به مروان دوم و مروان حمار نیز مشهور است، ناراضی‌ها در بین گروه‌های مخالف بنی‌امیه شدت گرفت. در نهایت نوادگان عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر به پیشاهنگی (ابراهیم امام- عباس سفاح و ابوجعفر منصور) خود را سازمان‌دهی کرده و با استفاده از ناراضی‌های شخصیت‌ها و ملت‌های غیرعرب و همچنین حامیان خانواده‌ی علی و خوارج، توانستند به حکومت امویان پایان دهند. ابومسلم خراسانی<sup>۱</sup> یکی از برجسته‌ترین و مؤثرترین اشخاص در انجام این امر بود. عباسیان که با همکاری موالی‌ها و گروه‌های ناراضی عرب موفق به شکست بنی‌امیه شدند، در فاصله‌ی سال‌های (۷۵۰-۱۲۸۵ م) در رأس حکومت اسلامی قرار گرفتند. آن‌ها از همان ابتدا سعی در استحکام بخشیدن به پایه‌های حکومت و اقتدار خویش داشتند. از همین رو، در راستای تثبیت و استقرار قدرت خویش در داخل، تمامی گروه‌ها و شخصیت‌هایی را که به آن‌ها مظنون بودند، یا از بین بردند و یا منزوی و منفعل کردند. ابومسلم خراسانی، برمکیان، اهل‌بیت و طرفداران امام علی و حسین و خوارج از جمله‌ی آن‌ها بودند. از سوی دیگر، در رابطه با حکومت‌های محلی و ولایات تحت‌سیطره‌ی خویش با انعطاف بیشتری تعامل می‌کردند، با در پیش گرفتن چنین سیاستی توانستند که میانه‌ی سال‌های ۷۵۰ الی ۸۵۰، مرزهای حکومت خویش را تا مرکز آسیا گسترش دهند. در این مقطع بود که شماری دیگر از ملت‌ها و اقوام از جمله ترک‌ها با اسلام آشنا شدند. به دلیل گستردگی حوزه‌ی جغرافیایی حکومت اسلامی و عدم

---

۱- ابومسلم خراسانی: بهزادان پور و نداد هرمز یا ابومسلم خراسانی رهبر گُردتبار جنبش سیاه‌جامگان بود که توانست نقش مهمی را در براندازی حکومت بنی‌امیه ایفا کند. نام اصلی او بهزادان (پسر و نداد) بود که در زمان اسارت، با ابراهیم امام، یکی از بزرگان بنی‌عباس آشنا می‌شود، به توصیه‌ی وی نام خود را به عبدالرحمن تغییر داد و با حکم وی رهسپار خراسان شد تا رهبری جنبش ضداموی این منطقه را برعهده بگیرد. وی در سال ۷۴۷ م قیام خود را شروع می‌کند و پس از پیروزی بر حاکم خراسان و تسخیر مرو، سپاهی را روانه‌ی عراق نمود و توانست مروان، آخرین خلیفه اموی را شکست دهد. برخی معتقدند که وی در مرو و برخی نیز معتقدند که در اصفهان به دنیا آمده. شماری از مورخین وی را فارس معرفی کرده‌اند، اما «ابو دولامه»، (شاعر خلیفه عباسی) بعد از کشته‌شدن ابومسلم، شعری سروده که ضمن ابراز خوشحالی خویش از مرگ وی، به گُرد بودنش نیز اعتراف می‌کند، او می‌گوید:

ابا مُجْرِمٌ ما غیر الله نعمة  
علی عبده حتی یتغیرها العبدُ

افی دولة المنصور حاولت غدیره  
الا ان اهل الغدر آبائک الکرد

معنای این دو بیت به این شرح است: ای گناهکار، آیا می‌دانی خدا نعمت و بخشندگی خویش را از بنده دریغ نمی‌کند تا زمانی که بنده خود این کار را نکند؟ تو سعی کردی در حق منصور ظلم کنی، آیا می‌دانی که نیاکان گُرد تو هم همین‌طور اهل ظلم و غدر بودند؟ ابومسلم تا سال ۷۷۵ م حاکم خراسان و شرق سرزمین اسلام بود. قدرت و نفوذ وی برای خلیفه و اطرافیان او نگران‌کننده بود. سرانجام، ابومسلم در سال ۱۳۷ هجری قمری طی یک توطئه و به‌دستور دومین خلیفه عباسی (منصور) کشته شد. تلاش یاران و طرفداران وی در راستای انتقام گرفتن با شکست مواجه می‌شود.

تجربه‌ی کافی حکمرانی و مدیریت در میان اعراب، نیاز به بهره‌گیری از تجربیات و مهارت ملت‌های برخوردار از تجربه، مخصوصاً ایرانیان وجود داشت. از سده‌ی نهم به بعد آرام‌آرام نقش فارس‌ها در درون حکومت عباسی رو به فزونی نهاد و نقش عرب‌ها در مرکز خلافت کمرنگ‌تر شد. در همین مقطع به دلیل مهاجرت و کوچ ترک‌ها به منطقه و مسلمان شدنشان، حضور و نقش آن‌ها نیز در میان لشکریان عباسی و جنگ‌ها بیشتر می‌شود. توسعه و گسترش جغرافیای حکومت اسلامی و عدم کارایی نظام مدیریتی قبلی، باعث شد که عباسیان در این برهه اختیارات و اهمیت بیشتری به حکومت‌های محلی بدهند. از میان گُردهایی که به اسلام ایمان آورده بودند و مطیع حکومت اسلامی شده بودند، شخصیت‌ها و خاندان‌هایی ظهور کردند که می‌توانستند نظر حکومت را جلب کنند و به فرمانروایی ولایات و حکومت‌های محلی برسند، در این مقطع شاهد شکل‌گیری چندین حکومت محلی در گُردهستان هستیم. بعد از فروپاشی خلافت عباسیان توسط مغول‌ها در سال ۱۲۸۵ م، حکومت‌های بعدی نظیر، مغول‌ها، تاتار، قره‌قوینلو و آق‌قوینلو نیز از نظر فرم حکومتی، تفاوت چندانی با عباسیان نداشتند و مدام در جنگ و جدال برای کسب قدرت بیشتر و مرکزگرایی بودند، این حکومت‌ها نیز کشتارهای زیادی را در گُردهستان مرتکب شدند، علی‌رغم آن نیز نتوانستند مرکزگرایی را تشدید کنند و فرصت و امکان بیشتری برای حکومت‌های محلی گُردی فراهم شد که همچنان به حیات خویش ادامه دهند.

## ۲- حکومت‌های محلی در گُردهستان

همچنان که پیشتر نیز به آن اشاره کردیم، بعد از اینکه بخشی از گُردها مسلمان می‌شوند، زمینه و امکان اینکه در دستگاه حکومت و خلافت اسلامی به جایگاه و موقعیتی برسند، فراهم می‌شود. در ادامه، شماری از شخصیت‌ها و خاندان‌های گُرد را که در سده‌ی دهم میلادی در جهان اسلام داری تأثیر و نقش بوده‌اند را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

### الف- گُردهای دیلمی (آل بویه)

دیلمیان از سده‌های ششم و هفتم میلادی به بعد توسعه و ترقی پیدا کرده و از نقش و جایگاه برجسته‌تری برخوردار شدند، آن‌ها از ارتفاعات البرز و گیلان به طرف سواحل دریای خزر و مرکز گُردهستان و مزوپوتامیا سرازیر شده‌اند، از همین رو برخی از نویسندگان معتقدند که دیلمیان گُرد نبوده و در آثار خویش از آن‌ها به‌عنوان ایرانی یاد می‌کنند؛ اما زمانی که تحقیق می‌کنیم، می‌بینیم که آن‌ها قبل از اسلام از مناطق شمالی سرچشمه‌های رودخانه‌ی دجله به این مناطق مهاجرت کرده‌اند. در کتاب مقدس زردشتیان به دیلمیان اشاره شده و آمده است که سکونتگاه اولیه‌ی آن‌ها سرچشمه‌های رودخانه‌ی دجله است. در آثار مربوط به دوران رواج مسیحیت در اربیل نیز از شمال سنجار به‌عنوان سرزمین دیلمیان یاد شده است. آل‌بویه در فاصله‌ی سال‌های (۹۳۲-۱۰۶۲ م) بر منطقه‌ی آنادول تا شرق هندوستان





حکومت کرده‌اند. در دوران حکومت **عبدالدوله ابوشجاع پناه خسرو (فناخسرو) دیلمی**، که در میانه‌ی سال‌های (۹۴۹ الی ۹۸۳) حکمرانی کرد، قدرت خلیفه تا حد تشریفات مذهبی کاهش پیدا کرد و در واقع نزدیک به یک قرن فرمانروایی حکومت اسلامی بعد از اعراب و فارس‌ها، در اختیار **گُردهای دیلمی** بود. مورخ **گُرد ابوفدا** در کتاب «**التواریخ القادمه**»، با استناد به نام **گُردی بزرگان دیلمی** همچون (شرف الدوله شرزبل ۹۳۸-۹۹۰ م که به معنای شیردل است)، **گُردها** و **دیلمیان** را از یک نژاد می‌داند. امروزه **گُردهای** منطقه‌ی **درسیم** و **بینگول** و آن‌هایی که به لهجه‌ی **کرمانجکی** تکلم می‌کنند به «**دملی**» مشهور هستند و لهجه‌ی آن‌ها نیز بیشترین شباهت و قرابت را با زبان مردمان ساکن در مناطق **کوهستانی البرز** دارد، از سوی دیگر، هر دو گروه، از **پیروان آیین علوی** و **یارسان** هستند که همان **دین دیلمیان** بوده است. **دیلمیان** در اصل **پیرو آیین ایزدانی** بودند و تنها در ظاهر از **شیعه‌ی علوی پیروی** می‌کردند. **آلبویه** غیر از زمان حکمرانی **مرداویج بن زیار** و **ماکان بن کاکلی** که درصد بودند اسلام را ریشه‌کن کنند، هیچ‌گونه دخالتی در امور دینی نکردند. حکومت **آلبویه** توسط **سلجوقیان** به پایان رسید و بعد از آن‌ها نقش ترک‌ها در خلافت و حکومت اسلامی برجسته شد. برخی دیگر از **خاندان‌های مشهور** و **تأثیرگذار دیلمیان** در این دوران عبارت بودند از: **باوندیان** در جنوب دریای خزر (۶۶۵-۱۳۴۹ م)، **زیاریان** یا **آل زیار** در **طبرستان** و **گرگان** (۹۲۷-۱۰۹۰ م)، **گرگییان آذربایجان** و **شمال ایران** که به **مسافری** و **سالاریه** هم معروفند (۹۱۶-۱۰۹۰ م)، **شبانکاره‌ها** و **کاکاوندی‌های جنوب ایران** (۱۰۰۸-۱۱۱۹ م).

### ب- عیشانی (۹۱۲-۹۶۱ م)

**امیرنشین عیشانی** در زمان **عباسیان** و در منطقه‌ی **شهرزور** توسط **عیشانی‌ها** تأسیس شد. **قریب** به نیم سده در این منطقه و حوالی آن فرمانروایی کرده و در نهایت توسط **آلبویه** سرنگون شدند.

### پ- هزبانی (ادیابین)

**همچنان** که در بخش‌های قبلی ذکر آن رفت، **هزبانیان** دارای پیشینه و تاریخی کهن هستند، در سده‌ی سوم ق.م و در زمان **اشکانیان** دارای نقش و تأثیر بسزای در تحولات منطقه بوده‌اند. **هزبانیان** از جنوب **زاگرس** به مناطق **ارییل** و **آذربایجان** مهاجرت کرده‌اند و مرکز آن‌ها هم شهر **ارییل** کنونی بوده. **بنابر اسناد** و آثار تاریخی، در سده‌ی اول ق.م اکثریت ساکنان **ارییل** به **آیین یهودیت** گرویدن و در مقابل **هجوم رومی‌ها** در سال‌های (۶۷ الی ۱۷ ق.م) با **یهودا** و **سامیرا** همکاری کرده‌اند. در سده‌ی چهارم میلادی **ادیابین** نیز به **آیین مسیحیت** گرویدن. نام **گُردی** این قوم در اصل **هَزَاوَنَد (هَزَوَان)** بوده که در زبان عربی به **هزبان** و در لاتین به **ادیابین** تغییر پیدا کرده است. **هزبانیان** نام **اریلا** (ارییل کنونی) را به «**هازا**» تغییر می‌دهند. **ساسانیان** نیز آن را به «**نُوتار ارتخشیر**» تغییر داده‌اند و در نهایت در

زمان اسلام به اریلا تغییر پیدا کرده است. هزبانیان که در دوران ساسانیان نقش و جایگاه خویش را تا حد زیادی از دست داده بودند، در زمان عباسیان دوباره نیرو گرفته و در اواخر سده‌ی دهم و اوایل سده‌ی یازدهم موفق می‌شوند امیرنشین هزبانی را در منطقه‌ی اربیل تاسیس کنند. «بلاذری» در شرح ورود سپاه اسلام به منطقه می‌گوید: «سپاه اسلام به طرف جنوب سرازیر شد و با عبور از رودخانه وارد هزبان شد، هه‌زه‌حزه را که پایتخت هزبانیان بود تصرف کردند». در سده‌ی نهم میلادی که زمینه برای قدرت‌گرفتن حکومت‌های محلی فراهم شده بود، هزبانیان بار دیگر قدرت گرفته و هزبان به یکی از مراکز مهم اندیشه و علم در دنیای اسلام مبدل شد. در سال ۱۰۲۹ م «موسی» ملقب به «ابوهیجا» به‌عنوان امیر هزبانیان انتخاب می‌شود، بعد از وی پسرش عیسی به امیری می‌رسد و تا سال ۱۰۴۶ م فرمانروایی می‌کند و در نهایت توسط برادرزاده‌اش کشته می‌شود. بعد از وی امیر سالار با همکاری عقیلی‌های موصل به فرمانروایی می‌رسد، ابوحسن پسر موسی هزبانی، امیر بعدی است که بعدها توسط برادرش ابوعلی از کار برکنار می‌شود و خود نیز تحت فرمان سلجوقیان قرار می‌گیرد. ابوالعباس، احمد بن محمد برمکی اربلی ملقب به شمس‌الدین و مشهور به ابن خلکان، عُمر سهروردی، کمال‌الدین سالار بن حسن بن سعید هَوَلیری شافعی، ابوهیجای هزبانی<sup>۱</sup> و عیسی زَریر<sup>۲</sup> شماری از متفکرین و اندیشمندان هستند که در این منطقه ظهور کرده و یا پرورش یافته‌اند.

### ت- شادادیان (۹۵۱-۱۰۷۵ م)

امیرنشین شدادی توسط «محمد بن شداد» رئیس خاندان شدادی گُردی در منطقه‌ی آران (آذربایجان غربی- شمال شرق گُردستان) بنیانگذاری شد. شدادیان بخشی از عشیره‌ی هزبانی‌اند. از طرفی عباسیان توسط آل‌بویه تضعیف شده بودند و از سوی دیگر آل‌بویه نیز که تازه به اقتدار و قدرت دست یافته بودند، نمی‌خواستند که دشمنی تازه برای خویش درست کنند، همچنین «مرزبان اول» امیر سالاریان نیز که حاکم آذربایجان و آران بود توسط آل‌بویه دستگیر شده بود. محمد نیز از این وضعیت بهره جست و اقدام به بنیانگذاری امیرنشین شدادیان نمود. شهر دوین (دبیل) پایتخت این امیرنشین بود. مقتدرترین امیر آن‌ها امیر فضلون (۹۸۵-۱۰۳۰ م) نام داشت. نام شمار دیگری از امیران شدادی عبارتند از: موسی بن فضلون، لَشکری، ابوالاسوار شاروو (۱۰۴۹-۱۰۶۷ م)، امیرفضلونی پسر ابوالاسوار. امیر فضلونی در سال ۱۰۷۵ م توسط نظام الملک و ملک شاه سلجوقی از مسند حکومت کنار



۱- (ابوهیجا (۱۲۲۳-۱۳۰۱ م)؛ میر عزالدین محمد بن هیجا بن محمد هزبانی معروف به ابوهیجا، اهل اربیل و یکی از امیران هزبانیان بوده، وی ادیب، شاعر و مورخ بوده که یکی از کتاب‌های مهم‌اش «تاریخ ابن ابی هیجا» نام دارد.

۲- عیسی زَریر (۱۱۹۰-۱۲۶۴ م)؛ حسن بن احمد بن نجای هَوَلیری، متفکری نامدار بود که تبحر خاصی در ادبیات عرب داشت. از دوستان ابوهیجا بود. آثار وی از بین رفته‌اند، ابوهیجا در وصف او چندین شعر سروده است.

زده شد و در اسارت در بغداد وفات می‌کند. بعد از این واقعه شدادیان تضعیف می‌شوند اما همچنان تا سال ۱۱۹۸ م به حکمرانی خویش ادامه می‌دهند. سکه‌هایی مربوط به این دوران کشف شده که نام کیکاوس بن محمود بن شداد بر روی آن حک شده است. شدادیان در نهایت توسط تاتارها سرنگون شدند.

### ث- روادیان (۹۵۴-۱۰۷۶ م)

بنیانگذار این امیرنشین، محمدحسین روادی است، روادیان نیز از عشایر هزبانی بوده که در منطقه‌ی آذربایجان حکومت کرده‌اند. خانواده‌ی صلاح‌الدین ایوبی هم از این خاندان هستند. امیر محمد در سال ۹۵۶ م وفات می‌کند و پسرش حسین جانشین وی می‌شود. در سال ۱۰۵۸ م امیرمنصور وهسودان بن مملان به فرمانروایی این خاندان می‌رسد که توسط سلجوقیان به حکومتشان پایان داده می‌شود.



دولت روادى و شدادى

### ج - امیرنشین عَننازى (شازنجانى) (۹۵۹-۱۱۱۷ م)

ابوفتح محمد بن عَننازى گُردى، رئیس عشیره‌ی شازنجانى بزرگ، این امیرنشین را بنیانگذاری کرد. در سال ۹۱۵ م آل‌بویه مقام فرمانروایی منطقه‌ی حلوان (سرپل ذهاب) و راه خراسان را به «ابى شوکى گُردى» که از خاندان عَننازى بود واگذار کردند، همین امر آغازى بود برای قدرت گرفتن این خاندان. منازعه و درگیری‌های مدام عَننازى‌ها با آل‌حسنویه مانع از قدرت گرفتن آن‌ها بود، بعد از سرنگونی آل‌حسنویه، ابوفتح از فرصت استفاده کرده و مناطق «حلوان، دینور، کرماشان، شهرزور، داقوق، سامخان، خانقین، بندجین و دسگر» را تصرف نمود. بعد از وی، ابوشوک معروف به حسام‌الدوله تا ۱۰۴۶ م حکمرانى کرد، بعد از او نیز، موهلپیل بن ابوفتح به حکومت رسید. این خاندان نیز در دوران سلجوقیان تضعیف گشتند، در سال ۱۱۰۱ م «میر سَرخاب» برای مدتی قلعه‌ی «خَفْتیکان» را تصرف نمود و تا سال ۱۱۱۷ م حکمرانى کرد.



### چ - آل حسنویه (۹۵۹-۱۰۱۵ م)

بنیانگذار این امیرنشین، حسنویه بن حسین، رئیس تیره‌ی برزیکانی شهرزوری است. حسنویه تحت فرمان آل‌بویه بود و گستره‌ی فرمانروایی وی شامل نهاوند، دینور تا شهرزور بود، در سال ۹۷۹ م پسرش (بدرالدین) به جانشینی وی رسید که توسط محافظانش به قتل رسید و پسرش بر جای وی تکیه کرد. بعد از او نیز نوه‌ی حسنویه به امیری رسید. این امیرنشین توسط آل‌بویه و در زمان حکمرانی «شمس‌الدوله دیلمی» سرنگون شد.

### ح- دوستکی (۹۳۱-۹۹۰ م)

حکومت دوستکی که پایتخت آن شهر آمد (دیاربکر) بود توسط «دوشتک» یا «دوستیک» که از خاندان حمیدی (حمودی) بود بنیانگذاری شد. بعد از مرگ دوستیک در سال ۹۵۸، پسرش حسین که بعدها به ابو عبدالله مشهور شد و خلیفه‌ی عباسی القادر بالله لقب «باذابوشجاع» به وی داد، به جانشینی وی می‌رسد. باذ اقدام به گسترش حوزه‌ی حکمرانی خویش می‌کند و در این راستا مناطق جزیر و موصل را تصرف می‌کند. سال ۹۹۰ م برای بار سوم بین فرماندار موصل و باذ اختلاف و مشکل ایجاد می‌شود، باذ به موصل هجوم می‌برد، در حین جنگ، از اسب می‌افتد و سر از تنش جدا می‌کنند. جنازه‌ی باذ را بر دروازه‌ی کاخ موصل آویزان می‌کنند و سرش را به بغداد فرستاده و به حمدانیان پیشکش می‌کنند. باذ در سال ۹۶۸ م با اجازه خلیفه‌ی بغداد اقدام به ضرب سکه به نام خویش کرده، وی همچنین شهر شاباذ (عادل جواز) را بنیان نهاده که بعدها ملک عادل ایوبی نام آن را تغییر داد.

### خ- مروانیان (۹۹۰-۱۰۹۵ م)

بعد از قتل باذ، خواهرزاده‌اش ابوعلی حسن بن مروان به جانشینی وی انتخاب شد، او پس از شکست دادن سپاه حمدانیان به شهر آمد رفت و حکومت مروانیان را تاسیس کرد، در سال ۹۹۷ م در نتیجه‌ی توطئه و خیانت اطرافیانش کشته می‌شود و برادرش ابوسعید به جانشینی وی می‌رسد؛ اما او نیز در سال ۱۰۱۱ م با توطئه‌ای برنامه‌ریزی شده توسط شیرویی بن مائه که فرماندار قلعه‌ی «آتاخ» و دوست ابوسعید بود به قتل می‌رسد. حاکم بعدی مروانیان «احمد بن مروان» معروف به «ملک عادل ناصرالدوله» بود که تا سال ۱۰۶۱ م حکومت کرد و در نهایت در هشتادسالگی فوت کرد. بعد از وی نیز، نصرالدوله بن احمد (۱۰۶۱-۱۰۸۰ م) به حکومت رسید و به دلیل اختلاف با برادرش معید که در آمد ساکن بود، میافارقین را به‌عنوان پایتخت انتخاب کرد. بعد از فوت نصر، پسرش منصور جانشین





وی شد. منصور از فخرالدوله عباسی و جگرمژ<sup>۱</sup> فرماندهی سپاه موصل شکست خورده و اسیر می‌شود، او تا سال ۱۰۹۵ م در جزیر زندانی بود و به این ترتیب پایان این حکومت نیز رقم می‌خورد. مروانیان در دوران حکمرانی خویش اقدامات مهمی را انجام دادند، بعد از اینکه در سال ۱۰۴۱ م تأثیر و نفوذ سلجوقیان بر خلیفه‌ی عباسی افزایش پیدا کرد، سعی کردند روابط دوستانه‌ای با سلجوقیان در پیش بگیرند و از این طریق از فشار رومیان که همسایه‌ی غربی آن‌ها بود کم کنند. سلجوقیان که در پی گسترش حوزه‌ی نفوذ و حکمرانی خویش بودند، با همکاری مروانیان موفق شدند که در سال ۱۰۷۱ م و در جنگ ملازگرد دروازه‌های آنادول را به روی خویش باز کنند. حکومت مروانیان توسط سلجوقیان سرنگون شد و از ۱۱۰۰ م به بعد «شاماران» به جای آن‌ها حکومت را در دست گرفتند.

#### د- حکومت شبانکاره: (۱۰۳۵-۱۳۵۵ م)

این حکومت در جنوب سلسله کوه‌های زاگرس توسط امیر فضلوی بن علی بن حسن ایوبی تأسیس شد. عشیره‌ی شبانکاره متشکل از پنج تیره بودند که به جنگاوری و ذکاوت مشهور بودند.

#### ذ- فرمانروایان لر بزرگ (فضلوی و هزار اسب)

شرفخان بدلیسی در کتاب شرفنامه می‌گوید: «سابقاً ذکر مقام لران و سبب وقوع اسم «لری» بر ایشان یاد کرده شد که در «کول» مانرود بوده‌اند و چون در آن کول مردم بسیار شدند و هر گروهی به موضعی رفتند و ایشانرا بدان موضع باز خواندند.» منطقه‌ی لر توسط دو برادر به نام‌های «بدر و ابومنصور» اداره شده است. بعدها منطقه‌ی تحت حاکمیت بدر به نام لرستان بزرگ مشهور شد که شامل مناطق بختیاری و کهکیلویه و بویراحمد فعلی بوده، منطقه‌ی تحت حاکمیت ابومنصور هم به لرستان کوچک مشهور شده که شامل مناطق لرستان و بخشی از همدان و ایلام امروزی بوده است. ابوطاهر بن محمد بن علی بن ابو حسن فضلوی که در خدمت سینقوره بوده، در سال ۱۱۵۵ م به نام وی لرستان را تصرف و اعلان استقلال کرد و تا ۱۱۶۰ م حکومت کرده است. بعد از مرگ، پسرش «هزار اسب» جانشین وی می‌شود و گستره‌ی فرمانروایی خویش را افزایش می‌دهد. ابوطاهر اعلام می‌کند که از نژاد اتابکان است؛ درحالی که اتابکان اصیل کسانی بودند که از طرف خلیفه و وظیفه‌ی محافظت از مرزها به آن‌ها محول شده بود و سلجوقیان نیز وظیفه‌ی آموزش و محافظت از فرزندان‌شان را به آن‌ها سپرده بودند. ابوطاهر غیر از هزار

---

۱- شمس‌الدوله جگرمژ: یکی از گُردهای اهل جزیر و از خاندان بنی وهاب بوده که به پادشاه دوستکی خدمت می‌کرد و به دلیل جسارت و مهارتی که داشته، پادشاه مقام و منصب به وی اعطا می‌کند. شمس‌الدوله به پادشاه دوستکی خیانت می‌کند و با فخرالدوله‌ی عباسی متحد شده و موصل را تصرف می‌کند.

اسب، چهار فرزند دیگر به نام‌های (بهمن، عمادالدین پهلوان، نصرت‌الدین ایل واکوش و قزل اتابیک) داشت. در زمان هزاراسب ۲۷ عشیره‌ی گُرد و چندین عشیره‌ی عرب تحت فرمانروایی وی بودند. عشایر عوقیلی و هاشمی عرب بودند و گُردها هم عبارت بودند از: ۱. استرکی ۲. مَماکویه ۳. بختیاری ۴. جوانکی ۵. پدانیان ۶. زامدیان ۷. علانی ۸. لوتوند ۹. بتوند ۱۰. پوازکی ۱۱. شَنوند ۱۲. راکی ۱۳. خاکی ۱۴. هارونی ۱۵. اشکی ۱۶. کویی ۱۷. لراوی ۱۸. مویی ۱۹. بَحسَفودی ۲۰. گمانگشنی ۲۱. موماستی ۲۲. اومکی ۲۳. توابی ۲۴. گراوی ۲۵. مَدیجه ۲۶. آگُرد ۲۷. کولارد.

هزاراسب در سال ۱۲۵۷ م فوت می‌کند و پسرش «توکل» به پادشاهی می‌رسد. توکل در تصرف بغداد با هولاکو همکاری می‌کند اما بعداً به دلیل اظهار ندامت، توسط هولاکو دستگیر و در تبریز کشته می‌شود. نیروهایش جنازه‌ی وی را می‌دزدند و در روستای «زهرده» دفن می‌کنند. حکومت مذکور تا سال ۱۴۲۳ م به حیات خود ادامه می‌دهد. بعد از توکل برادرش آلپ آرگونی به فرمانروایی لرستان می‌رسد و مدت ۱۵ سال حکومت می‌کند. بعد از او نیز یوسف‌شاه و عمادالدین پهلوان به حکومت می‌رسند. ابقاخان پسر هولاکو یوسف‌شاه را به فرمانروایی لرستان منصوب می‌کند؛ زیرا یوسف‌شاه در مقابل براق‌خان از وی حمایت کرده بود. بعد از مرگ یوسف در سال ۱۲۸۵ م، پسرش افراسیاب به جانشینی وی می‌رسد. افراسیاب انسانی مغرور و مستبد بوده که در سال ۱۲۹۶ م توسط غازی‌خان مغول کشته می‌شود. بعد از او نیز برادرش احمد که انسانی نیکوکار و بااخلاق بوده به فرمانروایی می‌رسد و ۳۸ سال یعنی تا سال ۱۳۳۲ م حکومت می‌کند. حاکم بعدی این خاندان یوسف‌شاه نام دارد که شش سال حکومت کرد. بعد از وی نیز افراسیاب احمد پسر یوسف شاه فرمانروا می‌شود. فرمانروایی وی همزمان است با دوران حکومت تیمور لنگ. در زمان شاه حسین و غیاث‌الدین که عموزاده‌ی همدیگر هستند، حکومت آن‌ها رو به زوال نهاد و در نهایت در سال ۱۴۲۳ م سرنگون می‌شوند.

### ر- حکومت لر کوچک

بعد از تقسیم سرزمین لرستان به دو بخش لرستان بزرگ و لرستان کوچک، در سال ۱۱۵۵ م حسام‌الدین شوهرلی افشاری<sup>۱</sup>، شجاع‌الدین بن خورشید را به فرمانروایی بخشی از لرستان کوچک منصوب می‌کند. وی دچار زوال عقل شد و بعد از مرگش در سال ۱۲۲۴ م سیف‌الدین رستم پسر نورالدین که برادرزاده‌ی شجاع بود، جانشینش می‌شود. دولت خاتون همسر عزالدین محمد (حاکم لرستان) بعد از مرگ همسرش در سال ۱۳۱۶ م حاکمیت این منطقه را در دست می‌گیرد، اما بعد از مدت کوتاهی فرمانروایی را به برادرش عزالدین حسین واگذار

۱- افشاریان: برخی از مورخین معتقدند که افشاریان گُرد هستند؛ اما برخی دیگری بر این باورند که از نژاد ترک‌های سلجوقی هستند.





می‌کند. این خاندان تا دوران شاه‌عباس از حکومتی منسجم و مقتدر برخوردار بودند. شاه‌عباس در راستای تحکیم روابط با حاکم لرستان با خواهرش شاه‌وردی ازدواج می‌کند، اما این ازدواج نیز نمی‌تواند اطمینان کافی را حاصل نماید. شاه‌عباس اُغور لولوبیگ بیات که دشمن شاه‌وردی بوده را به‌عنوان نماینده‌ی خویش به همدان می‌فرستد، شاه‌وردی وی را به قتل می‌رساند و شاه‌عباس نیز به همین بهانه در سال ۱۵۹۷ یا ۱۵۹۹ م به شاه‌وردی بن محمد حمله می‌کند و او را به قتل می‌رساند. از این به بعد حکومت لرستان کوچک بسیار تضعیف گشته و تحت امر شاهان ایرانی قرار می‌گیرد. این امیرنشین تا سال ۱۹۲۸ م و دوره‌ی ریاست غلام رضاخان به حیات خویش ادامه داد.

### ز- حکومت ایوبی (۱۱۷۲-۱۲۵۰م)

این حکومت توسط یوسف صلاح‌الدین بن نجم‌الدین ایوبی رَوادی بنیانگذاری شد. ایوبیان از دودمان شاد بن مروان و شدادیان هستند. همچنان که پیشتر نیز به آن اشاره کردیم، این دو عشیره از عشایر هزبانی بوده و در منطقه‌ی بین اربیل و آذربایجان زیسته‌اند. امیر جمال‌الدین بهروز که تحت فرمان شادی بوده، نزد ملک‌شاه سلجوقی رفته و ملک‌شاه وی را به‌عنوان والی بغداد منصوب می‌کند، جمال‌الدین نیز شادی را به‌عنوان حاکم قلعه‌ی تکریت انتخاب می‌کند، بعد از شادی پسرش نجم‌الدین جای وی را می‌گیرد. بعدها به دلیل اینکه اسدالدین شیرکو (برادر نجم‌الدین) شخصی را به قتل می‌رساند، والی بغداد آن‌ها را اخراج و به نزد عمادالدین زنگی در موصل می‌راند. وی نیز نجم‌الدین را به‌عنوان حاکم بَعْلَبَک منصوب می‌کند. بعد از مرگ عمادالدین، پسرش نورالدین زنگی جانشین وی می‌شود و او نیز شیرکو را به‌عنوان سرلشکر شهر حمص تعیین می‌کند. بعد از اینکه در چندین نبرد شیرکو با قدرت و کارآمدی پیروز می‌شود، در حمله به مصر، فرماندهی سپاهیان را به وی واگذار می‌کنند. شیرکو در سال ۱۱۶۹ موفق می‌شود مصر را تصرف کند و به‌عنوان وزیر خلیفه‌ی مصر (عاذی فاطمی) انتخاب می‌شود. در همان سال و بعد از ۶۵ روز شیرکو فوت می‌کند. صلاح‌الدین که برادرزاده و دستیار شیرکو بود به جانشینی وی می‌رسد. نورالدین زنگی (۱۱۱۷-۱۱۷۳م) که در سال ۱۱۵۵ به فرمانروایی می‌رسد، صلاح‌الدین (۱۱۳۷-۱۱۹۳) را به‌عنوان جانشین شیرکو قبول می‌کند. بعد از مرگ نورالدین و خلیفه‌ی فاطمی، حکومت شام، مصر، یمن و بخشی از جنوب و غرب گُردستان به صلاح‌الدین می‌رسد. صلاح‌الدین در فرمانروایی به‌عنوان شخصی هوشیار و عادل و در جنگ نیز به جسارت و برنامه‌ریزی مشهور بوده است. وی موفق شد بعد از قریب به صد سال، یعنی در سال ۱۱۸۷ م بار دیگر قدس را تصرف و مسیحیان را از آنجا اخراج کند.

او در سال ۱۱۹۳ در شام فوت کرد و در همان‌جا به خاک سپرده شد. بعد از صلاح‌الدین پسرش عثمان ملقب به ملک‌عزیز و برادرش ابوبکر ملقب به ملک‌عادل به فرمانروایی رسیدند. پسر دیگر صلاح‌الدین به نام علی، ملقب به ملک‌افضل در شام با عثمان وارد

جنگ شد، اما موفق نشد که وی را شکست دهد و به همین خاطر او را از فرمانروایی برکنار کردند. ملک‌عزیز در سال ۱۱۹۶ فوت کرد، بعد از وی پسرعمویش به نام موسی فرزند ابوبکر، ملقب به ملک‌اشرف به فرمانروایی رسید و تا سال ۱۲۳۷ حکومت کرد. در دوران ملک‌معظم بن ملک‌صالح و در سال ۱۲۵۰ م صلیبیان به مصر یورش بردند، اگرچه در جنگ شکست خوردند، اما ملک‌معظم بسیار مغرور و متکبر شد. در نهایت توسط مملوکیان سرنگون شد و حکومت ایوبیان نیز پایان یافت.



دولت ایوبیان

### ژ- حکومت اردلان: (۱۱۶۸-۱۸۶۷ م)

به روایت میر شرفخان بدلیسی، شروع فرمانروایی اردلان‌ها به دوران بابا اردلان که برخی معتقدند نام اصلی وی «قباد اردل» بوده، بازمی‌گردد. وی از خانواده‌ی احمد مروانی (ناصر الدوله) فرمانروای دیاربکر بوده که بعد از سرنگونی حکومتشان در سال ۱۱۰۰ م به‌طرف شام مهاجرت کرده و از آنجا هم به شهرزور می‌روند. بابا اردلان با لیاقت و توانایی خویش موفق می‌شود فرمانروایی منطقه را به دست بگیرد و در سال ۱۱۶۸ م در ناحیه‌ی «زَم» اقدام به ساخت برج و بارو می‌کند. وی مدت ۴۲ سال حکمرانی کرد، بعد از او پسرش «کلول» به فرمانروایی رسید. مقتدرترین امیر آن‌ها احمدبیگ هَلُوخان (۱۶۱۰-۱۶۳۶ م) نام داشت که موفق می‌شود بین شاه‌عباس و عثمانیان استقلال خویش را حفظ کند و بخش زیادی از شرق و جنوب گُردستان تا منطقه‌ی جزیر را تحت سلطه‌ی خویش درآورد. سال ۱۵۶۱ م پایتخت خویش را به مریوان و بعد از «پالنگان» و حسن‌آباد، برای آخرین بار در سال ۱۶۳۶ م در دوران «سلیمان خان پسر میر عَلم‌الدین تیمورخان اردلان» به سنج منتقل کردند. امیرنشین اردلان در زمان خان‌احمد خان به مذهب شیعه گرویدن و با شاهان صفوی ارتباط خویشاوندی برقرار می‌کنند. بعد از پیمان قصرشیرین در سال ۱۶۳۹ م و تعیین مرز مابین صفوی و عثمانی، حکومت اردلان تقسیم می‌شود، بخشی از آن تحت حاکمیت عثمانی



قراری گیرد و بخش دیگر نیز به عنوان امیرنشین بابان باقی می ماند.

شرفخان بدلیسی از چندین حکومت و امیرنشین گردی در سده‌ی سیزدهم میلادی نام می برد که بعد از سرنگونی خلافت عباسی و هجوم مغول و تاتارها تشکیل شده اند. اکثر این حکومت‌ها تا زمان عثمانی و صفوی به فرمانروایی ادامه داده اند و شماری نیز حتی بعد از تقسیم گُردستان موفق شده اند که استقلال خویش را حفظ کنند و نقش مهمی در تغییر و تحولات این مرحله ایفا کرده اند. در این بخش تنها به ذکر نامشان بسنده می کنم و در بخش مربوط به دوران بعد از تقسیم گُردستان، شماری از آن‌ها را مورد بحث و بررسی قرار خواهم داد. حکومت حکاری که به «شَنبو» نیز معروف بوده و گستره‌ی آن شامل مناطق جوَلَمِرگ تا وان بوده است، حکومت جزیره که به نام‌های بختیه (بوختی) و عزیزان (نازیزان) نیز معروف بوده، حکومت حسن کیف معروف به (مَلکان)، حکومت چشمگَزگ در منطقه‌ی درسیم و قوچگیری در شمال غربی گُردستان (این حکومت به سه شاخه‌ی، مَجَنگُرد، پَرتک و سوقمان منشعب شده است)، حکومت مَرَداسی (شامل سه منطقه‌ی اگیل، پالو و چرمیگ)، حکومت ساسون (حَزو) شامل مناطق حَزو، موکس و اسپارود (اسبایرد)، حکومت کلز- کلیس، حکومت شیروان که مناطق کفرا، اَرَو و کرنی (کرتی- کورتی) را در برگرفته است، حکومت‌های دَرزینی، گردگان عیتاق و تَرجیل، حکومت سویدی، حکومت سوهران (سوران)، حکومت بابان و مگری، حکومت برادوست (شامل دو بخش اشنو (شنو) و سوما)، حکومت محمودی، حکومت دونبولی، حکومت زهرزا، حکومت استونی، حکومت داسن (تاسن) در منطقه‌ی شیوخ ایزدی، حکومت کلهر در مناطق پالنگان، دره تَنگ و ماهیدشت، حکومت بانه و حاکمان تَرزا و حکومت گُردهای گوران که چهار بخش بوده اند؛ سیامنصور، چکنی، زَنگنه و پازوکی.

به طور قطع آنچه برشمردیم، شامل تمامی حکومت و استاتوهایی نیست که گُردها آن‌ها را بنیان نهاده اند. همچنین گُردها بیشتر از آنچه ما به آن اشاره کردیم، در خلافت و سلطنت و تغییر و تحولات شکل گرفته در ساختار قدرت در آن دوران نقش و تأثیر داشته اند، باشد که آنچه بیان می کنیم، زمینه و مبنایی شود برای تحقیقات و پژوهش‌های بیشتر در رابطه با نقش و تأثیر گُردها در این دوران. مقوله‌ی مهم و جالب توجه برای ما، این است که گُردها در این دوران اگر به اندازه‌ی عرب، فارس و ترک‌ها در حکومت‌ها و فرمانروایی‌ها نقش نداشته، مسلماً فاصله‌ی زیادی با آن‌ها هم نداشته اند. به گواهی شماری از مورخین و نویسندگان، در مقاطعی مانند دوران آل بویه و ایوبیان که گُردها بر مسند قدرت و حکومت بوده اند، میزان خدمت به مردم، بیشتر از میزان ناعدالتی و ستم به آن‌ها بوده و تنوعات اتنیکی، مذهبی و فرهنگی از آزادی بیشتری برخوردار بوده اند. همچنین گُردها نقش مهمی در تحولات و تعیین مسیر رویدادها ایفا کرده اند و شمار حکومت‌ها و فرمانروایی‌هایی که گُردها بنیانگذاری کرده اند، نسبت به سایر ملت‌ها بسیار بیشتر بوده است؛ اما چون در قرن گذشته ساختار و مفهوم دولت- ملت ترویج و برتری یافته و تاریخ نیز بر اساس



همان ذهنیت و رویکرد بازنویسی و سامان‌دهی شده، عامدانه واقعیت تاریخ‌گردها بیان نشده و یا آن را دچار تحریف کرده و یا به نام ملت‌های دیگر اقدام به نگارش و بیان آن کرده‌اند. البته زمانی که از دولت بحث می‌کنیم، به این معنا نیست که نظام دولتی پدیده‌ای مطلوب و مفید است؛ بلکه قصد ما اشاره به واقعیتی است که برای ملت‌های دیگر از آن به‌عنوان برتری و سروری یاد می‌شود، اما آنچه را که مربوط به گردهاست، مورد انکار قرار می‌گیرد.

### دوم: فرم جامعه‌ی گُردستان در دوران اسلام

جامعه‌ی گُردستان به‌منزله‌ی جامعه‌ی مادر و مهد جامعه‌ی طبیعی، در مراحل قبل از ظهور اسلام سعی بر صیانت از فرم، ارزش، دستاورد و معیارهای جامعه‌ی طبیعی داشته است، همچون چشمه‌ای که مدام آبی زلال و پاک از آن جاری می‌شود و ناپاکی و گل‌آلودگی‌های ایجادشده در مسیر حرکت خویش را از بین می‌برد. جامعه‌ی گُردستان نیز همواره درصد ممانعت از انحراف و حفظ سلامتی جامعه‌ی انسانی بوده است. نکته‌ی مهم و درخورتامل این است که در دوران اسلامی نیز این جامعه همچنان این ویژگی و وظیفه‌ی خویش را حفظ و به آن پایبند مانده است. اگرچه برخی از خاندان‌ها، عالمان و رادمردان گُرد وارد ساختار نظام قدرت و حکومت شده و در این زمینه فعالیت کرده‌اند؛ اما بخش بزرگی از جامعه همچنان در تلاش و کوشش برای توسعه‌ی فرم، نظام و هویت اجتماعی خویش بوده و در این راستا، از مفاهیم و معیارهای اسلامی که در قالب آیات قرآن و احادیث بیان شده نیز سود جسته است، مفاهیم و ارزش‌هایی همچون؛ خداوند جامعه را متشکل از ملت‌ها و قبایل مختلف آفریده تا یکدیگر را بشناسند، خداوند هیچ‌گونه تبعیض و فرقی میان انسان‌ها قائل نمی‌شود، آنکه بیشتر مؤمن باشد و خدا را پرستش کند، بهترین انسان‌هاست. از این‌رو، انکار و عدم به رسمیت شناختن هویت‌های اجتماعی و برتری و مسلط نمودن هویتی بر هویت‌های دیگر، مغایر با پیام و خواست خداست. چون محتوای این پیام و مفاهیم با معیارها و اصول جامعه‌ی طبیعی همخوان و هماهنگ بوده، گُردها به آن ایمان آورده و همزمان با صیانت و توسعه‌ی فرم و ساختار اجتماعی خویش، از مفهوم امت اسلامی نیز استقبال و آن را برجسته کرده‌اند.

آن‌ها در ادوار مختلف فرم‌های خانواده، تیره، عشیره و قبیله را همچنان حفظ کرده‌اند و در برخی زمینه‌ها نیز تغییراتی در آن‌ها حاصل شده است، مثلاً در گذشته اکثر ایلات و عشایر







گُرد از ریش سفید، پیر، باوا و سان<sup>۱</sup> برخوردار بودند؛ اما در این دوران به دلیل تعامل و ارتباط بیشتر با عرب‌ها و ترک‌ها، ما شاهد ورود فرم و مفاهیمی از قبیل خان، بیگ، میر یا امیر و پادشاه هستیم. بیگ و خان از فرهنگ ترک‌ها، پادشاه از فرهنگ ساسانی و میر و امیر نیز از عرب‌ها برگرفته شده است. یکی دیگر از تأثیرات این فرهنگ‌ها و فرم‌های آن‌ها، این است که در این دوران بخشی از گُردها تا حدی از کاراکتر و سبک زندگی اصیل خویش فاصله می‌گیرند، برای مثال؛ اشتغال به زراعت و آبیاری تضعیف و گرایش به جنگ و کشمکش‌های سیاسی و نظامی افزایش پیدا می‌کند؛ اما با وجود این سطح از تأثیرپذیری، همچنان ابعاد مهمی از فرهنگ اصیل خویش را نیز حفظ کرده‌اند. همزمان با ظهور ادیان آسمانی، ما شاهد شکل‌گیری هویت‌های اجتماعی و فرم‌های بزرگ‌تر جامعه هستیم، ملت و قوم به منزله فرم‌های بزرگ‌تر، همچون چتری، تیره، ایل و عشیره‌های نزدیک به هم را زیر سایه خویش سازمان‌دهی و سامان‌دهی می‌کنند که جامعه‌ی گُردستان هم از این روند به دور نمانده است. اگر اعراب با استفاده از اسلام و قرآن هویتی قومی خود را شکل دادند و خود را محکوم به ماندن در چهارچوب هویت‌های کوچک‌تری مانند عشیره و قبیله نکرده‌اند، گُردها بسیار پیشتر از ظهور اسلام و حتی پیش از میلاد نیز در راستای ایجاد ملت و قوم گام برداشته‌اند و هویت گُردی در احساس و اندیشه‌ی بسیاری از عشایر و قبایل گُرد شکل گرفته است و به گُرد بودن خویش افتخار کرده‌اند. شاید بعضی‌ها انتقادات و سؤالاتی از این قبیل را طرح کنند که چرا گُردها تحت نام خویش کاری نکرده و دولتی تشکیل نداده‌اند؟ یا چرا گُردها به دیگر خلق‌ها خدمت کرده‌اند؟ مسلماً ارائه‌ی پاسخی صحیح و کامل به این قبیل انتقادات و سؤالات، مستلزم پژوهش و تحقیقات جامع و کاملی است، اما نباید فراموش کرد که طرح و بیان این مقولات، تحت تأثیر مفاهیم و مدل دولت-ملت بوده و شکل‌گیری این مدل و مفاهیم هم قدمتی بیشتر از ۲۰۰ سال ندارد. تنها یهودیان اقدام به بر ساخت دولت بر مبنای اتنیک و قومیت کرده‌اند، آن‌ها نیز مدام در معرض قتل‌عام و هجوم بوده‌اند. بدیهی است که نمی‌توان از این موضوع انتقاد کنیم که چرا گُردها به برابری و عدالت میان هویت‌های اجتماعی باور داشته و مایل به سلطه و تحمیل خویش بر دیگر جوامع نبوده‌اند؛ زیرا این معیار و ارزشی انسانی و دمکراتیک است که همواره خلق‌ها با تکیه بر آن، به حیات مسالمت‌آمیز و صلح‌جویانه‌ی خویش ادامه داده‌اند. آنچه باید از آن انتقاد نمود، این است که چرا گُردها همزمان با پذیرش و ایمان آوردن به مفهوم «امت» که فرم اجتماعی نوینی بود و بر مبنای اصول و معیارهای اسلام، فرم‌ها و تنوعات مختلف اتنیکی، عشایر و قبایل را گرد هم می‌آورد، اهمیت زیادی برای فرم اجتماعی خویش قائل نشده و آن را در درجه‌ی دوم و سوم قرار داده‌اند. به عبارتی دیگر، زمانی که مفهوم امت نهادینه شد، مفاهیم ملت و قوم در میان گُردها کم‌رنگ‌تر

۱- سان: در ادوار کهن به رهبر، رئیس عشیره و یا منطقه‌ای گفته شده است.

شده و آن‌ها از این حیث تدابیر و اقدامات لازم را انجام نداده‌اند. حتی در سده‌ی بیستم نیز شاهد وضعیتی مشابه هستیم، زمانی که مفاهیم سوسیالیسم و انترناسیونالیسم در گُردستان اشاعه پیدا کرد، گُردبودن و اصرار بر هویت گُردی باردیگر رو به ضعف نهاد، گُردهای سوسیالیست اهمیت چندانی برای هویت ملی و اتنیکی خویش قائل نبودند و به این کار به‌منزله‌ی شرم و عقب‌ماندگی می‌نگریستند. رهبران و حاکمان گُرد در دوران گسترش و اشاعه‌ی اسلام هم از چنین طرز تفکر و موضعی برخوردار بودند. هدف ما از بیان این مقوله، این نیست که رهبران و فرمانروایان ترک، عرب و فارس که اسلام را در راستای منافع خویش بکار گرفته‌اند رویکرد درستی در پیش گرفته‌اند و لذا بعداً این، ما نیز باید چنین رویکردی در پیش بگیریم! در واقع قدرت‌ها و جریان‌هایی که تحت نام اسلام و امت‌گرایی اقدام به تحمیل و بزرگ‌نمایی هویت قومی و اتنیکی خویش و تزییح حقوق اقوام و ملت‌های دیگر کرده‌اند، عملکرد و رویکردشان نه‌تنها اشتباه، بلکه جرم بوده و نباید ما چنین جرمی را مرتکب شویم و حتی نباید اجازه بدهیم که دیگران این رویکرد و رویه را در پیش بگیرند.

#### پ- آیین و اعتقاد در جامعه‌ی گُردستان

اسلام به‌مثابه‌ی دینی یکتاپرستی، جهادی و فاتح، مدام درصدد گسترش حوزه‌ی نفوذ خود بوده است، حاکمان اسلامی هم در سطوح مختلف سعی کرده‌اند که در زمان فتح مناطق مختلف تنها به کنترل قدرت سیاسی بسنده نکنند و همزمان با آن، دین، اعتقادات و آداب و رسوم اجتماعی این مناطق تازه فتح‌شده را تغییر دهند. گُردستان نیز به‌منزله‌ی سرزمین و جامعه، از این سیاست حکام اسلامی مستثنا نبوده است. در این بخش سعی خواهیم کرد تغییر و تحولاتی که از این حیث در گُردستان به‌وقوع پیوسته‌اند را در دو مقطع مورد بررسی و تدقیق قراردهیم. **مقطع اول:** از ورود اسلام تا دوران امام محمد غزالی، **مقطع دوم:** دوران امام محمد غزالی تا سده‌ی شانزدهم.

**مقطع اول:** اسلام از همان ابتدا خود را به‌عنوان پیامی آسمانی و رهایی‌بخش برای انسانیت معرفی و سعی کرد از این طریق در همه‌ی سرزمین‌ها نفوذ کند، بر همین مبنا برای اشاره به جنگ و نبردهای خویش از اصطلاحات **جهاد و غزوه** (جنگ مقدس) استفاده می‌کردند، همچنین پیروزی‌هایشان را «فتح» می‌نامیدند که به معنای گشایش و گشودن است، منظور گشودن این مناطق بر روی پیام اسلام بود. در زمان فتح گُردستان هم سعی کردند بنابر احکامی اسلامی رفتار کنند که پیشتر اشاره‌ای کوتاه به آن داشتیم. در این دوران اسلام آیین زردشتی را ممنوع نکرد و به‌مثابه‌ی آیینی آسمانی با آن تعامل کرد، زردشتیان حق داشتند به شرط پرداخت جزیه از آیین و مناسک خویش پیروی کنند. این نیز فرصتی بود برای جامعه‌ی گُردستان که از کیش خویش پیروی و محافظت کند، از همین رو تا سده‌ی



دوازدهم<sup>۱</sup> بخش زیادی از جامعه همچنان پیرو آیین زردشتی بودند.

اسلام سنی به‌مثابه‌ی آیین حاکم، از طریق چند گروه بر جامعه تأثیرگذار بود. گروهی شامل قشر الیت و سرآمد گُردی بودند که اغلب ساکن شهر و دشت‌ها و منافعشان در راستای منافع حکومت اسلامی قرار می‌گرفت. گروه دیگر شامل کسانی بود که معتقد بودند آیین زردشتی دیگر توان ارضا و پاسخگویی به نیازهای روحی و معنوی آن‌ها را ندارد و از این حیث در جستجوی راه‌حل و دینی نوین بودند؛ لذا جهت حل مسائل و مشکلات خویش به اسلام امید بستند و با آغوش باز از آن استقبال کردند. گروهی دیگر، کسانی بودند که برای دستیابی به امتیازات و امکانات مادی به اسلام سنی ایمان آوردند. در کنار اینها، نمایندگان و مبلغین حکومت اسلامی که در اکثر مناطق حضور داشتند، با آموزش و تبلیغ توانستند که بخشی از جامعه را تحت تأثیر قرار داده و جذب اسلام کنند. از سوی دیگر، بعد از اینکه فارس‌ها (به‌ویژه در دوران عباسیان)، آل‌بویه و ترک‌ها در درون دستگاه خلافت و سلطنت به قدرت رسیدند، در تعامل با گُردستان و مناطق نزدیک به مرکز خلافت، با انعطاف بیشتری برخورد می‌کردند و اکثراً مشغول لشکرکشی و فتح مناطق دوردست بودند، گُردها از این وضعیت استفاده کرده و با پیشاهنگی افرادی لایق و کارآمد، توانستند در مناطقی دارای نقش و تأثیرگذاری باشند و شماری هم وارد دستگاه خلافت شده و در روند تحولات ایفای نقش نمودند. این وضعیت زمینه را برای اشاعه و گسترش بیشتر اسلام سنی در گُردستان فراهم کرد؛ اما علی‌رغم آن نیز شمار پیروان زرتشتی در این مقطع بیشتر از پیروان اسلام سنی است. در زمان امویان شاهد گرایش و پیوستن بخشی از جامعه‌ی گُردستان به جریانات و تفکرات متفاوت و حتی مخالف با نظام حکومت اسلامی حاکم هستیم. سیاست‌های تبعیض‌آمیز امویان مخصوصاً در رابطه با غیرعرب‌ها و گرایش تدریجی اسلام به نظام خاندانی و پادشاهی، تأثیراتی منفی در جامعه برجای نهاد و آن‌هایی هم که اسلام را قبول داشتند بیشتر جذب جریانات و تفکرات اپوزیسیون می‌شدند، نه نظام و قدرت حاکم. نیروها و جریانات اپوزیسیون هم عبارت بودند از؛ عباسیان، خوارج، پیروان امام علی و حسین که بعدها نام شیعه بر خود نهاده و به چند گروه تقسیم شدند، از جمله؛ جعفری (دوازده امامی)، اسماعیلی (هفت امامی)، زیدی و فاطمی.

هر کدام از این گروه‌ها و جریان‌های مختلف، با توجه به توان و قدرت خویش بر روی جامعه‌ی گُردستان تأثیرگذار بودند و بخشی از جامعه به‌واسطه‌ی آن‌ها با اسلام آشنا شدند. این بخش از جامعه که از این طریق مسلمان شده بودند تا حدی تندرو و متعصب بودند؛ زیرا از سویی تحت نام اسلام مورد ظلم و ستم قرار می‌گرفتند و از سوی دیگر، اسلام را بر

۱- عبدالرقیب یوسف در کتاب «حضارة الدولة الدوستکیة فی گُردستان الوسطی» با استناد به اسناد و مدارک تاریخی این موضوع را ثابت کرده است. جهانگرد و شاعر نامدار فارس ناصر خسرو (۱۰۰۳-۱۰۸۸) در سفرنامه‌ی خود آورده است که تا سده‌ی پنجم هجری در شرق گُردستان آیین زردشتی رواج داشته است.



اساس تفکرات و خوانش گروه‌های اپوزیسیون شناخته بودند و این گروه‌ها هم در نظرات و مواضع خویش عاری از تعصب نبودند. این قشر تا زمان امام محمد غزالی به‌اندازه‌ی اسلام‌سُنی بر جامعه‌ی گُردستان تأثیرگذار بوده‌اند.

همزمان با این جریان‌ها، برخی از شخصیت‌های ایرانی و گُردستانی ظهور کرده‌اند که درصدد احیا و بازآفرینی آیین کهن ایرانی و گُردستانی بودند. یکی از این شخصیت‌ها بابک خرم‌دین بود که سعی داشت جنبش دینی-اجتماعی مزدک را احیا کند. بابک در میانه‌ی سال‌های (۸۱۵-۸۳۷ م) یعنی بیشتر از ۲۰ سال با خلافت عباسی مبارزه کرد. کانون مقاومت و مبارزه‌ی طرفداران بابک، مناطق کوهستانی آذربایجان و ارمنستان بود که تا آن دوران اکثریت ساکنانش گُرد بودند. نظرات مختلفی در رابطه با بابک مطرح شده، برخی معتقدند که وی پسر مطهر (نوه‌ی ابومسلم خراسانی) است، مادرش فاطمه و دختر ابومسلم بوده. بابک بعد از جاویدان (فرزند شهرک)، رهبری جنبش خرم‌دینان را بر عهده گرفت، سهل بن سنباط (امیر ارمنستان) به وی خیانت کرده و او را تسلیم افشین طبری فرماندار خلیفه (معتصم) کرد. خلیفه دست‌های بابک را قطع و او را اعدام کرد و جنازه‌اش برای مدتی بردار آویزان ماند.<sup>۱</sup> در سده‌ی دوم هجری نیز در لرستان بهلول ماهی<sup>۲</sup> ظهور می‌کند، وی هم درصدد احیای آیین کهن گُردها بود. یکی دیگر از این شخصیت‌ها، «بابا سرهنگ دودان» است که در سال (۳۴۴ هجری برابر با ۹۳۵ میلادی) در کوهستان شاهو چشم به جهان گشوده، بابا سرهنگ در یکی از اشعار خود می‌گوید:

سهره‌نگی ده‌ودان سهره‌نگی ده‌ودان

ئەز که نامی مەن سهره‌نگی ده‌ودان

چەمی ئی‌رمانان مەگیلم نەهەردان

مه‌کۆشم پەری ئایینی کوردان - ترجمه فارسی: سرهنگ دودان سرهنگ دودان

اسم سرهنگ دودان است

همانند «خدمتکاران-ئی‌رمانان» تمام شهر و مناطق را می‌گردم//با چشم باطنی-ذاتی شهر به شهر و منطقه به منطقه می‌گردم

۱- نقل است که بابک با خون دست قطع‌شده‌اش به هنگام اعدام، صورت خود سرخ می‌کرد چون علت را پرسیدند گفت در اثر خونریزی، رنگ‌پریدگی حاصل می‌شود پس چنین می‌کنم تا کس گمان نکند ترسی در دل بابک بوده است! م  
۲- بهلول ماهی: ایوب رستم در کتاب «پارسان» آورده است که نام اصلی وی عمر بن لَهَب بوده که در میان گُردها به «بالول مائی» معروف است.



وی در این ابیات می‌گوید که نامش سرهنگ دودان است و در حال تلاش و کوشش برای تبلیغ آیین کوردها است. بعدها شاخوشنی لرستانی متولد ۱۰۱۵ م و بابا ناوسی جاف متولد ۱۰۵۵ م در همین راستا فعالیت کرده و بر جامعه‌ی گُردستان بسیار تأثیرگذار بوده‌اند. ریشه و پایه‌های آیین یارسان (علوی، علی الهی، اهل حق، کاکه‌ای) و شماری دیگری از تفکرات و مکاتب، به همین جریانات و فعالیت‌ها برمی‌گردد.

**مرحله‌ی دوم:** بعد از دوران امام محمد غزالی (۱۰۵۵-۱۱۱۱ م)، همچون بسیاری از نقاط دنیا و مخصوصاً جهان اسلام، در گُردستان نیز آیین و باورمندی به مرحله‌ی نوینی گذار کرد؛ زیرا در سده‌ی دهم و یازدهم همگام با به اوج رسیدن اشاعه و گسترش اسلام، مباحث و مجادلات فکری و مذهبی نیز بسیار رواج پیدا کرد و کار به جایی رسید که در حوزه‌ی اسلام‌سُنی، هر چهار مذهب شافعی (محمد ادریس شافعی ۷۶۷-۸۲۰م)، حنبلی (احمدبن حنبل ۷۸۰-۸۵۵ م)، حنفی (ابوحنیفه نعمان بن سابط ۷۰۰-۷۶۸م) و مالکی (مالک ابن انس ۷۱۰-۷۹۵م) توان پاسخگویی و مقابله با عالمان، صوفیان و عارفان را نداشتند؛ بنابراین از سوی، مذهب شیعه با شاخه‌های مختلف آن در حال اشاعه و گسترش روزافزون بود و از سوی دیگر، معتزله نیز که بر مبنای عقل به تحلیل و تفحص در دین می‌پرداخت، برجسته‌تر و رواج بیشتری پیدا نمود؛ علاوه بر اینها عالمانی همچون فارابی (۸۷۰-۹۵۰ م) و ابن سینا (۹۸۰-۱۰۳۷) فلسفه‌ی افلاطون و ارسطو را تشریح کرده و خوانشی نوین از آن را ارائه می‌کردند، بعدها ابن رشد (۱۱۲۶-۱۱۹۸ م) نیز به شرح فلسفه‌ی ارسطو پرداخت و سعی کرد با خارج نمودن آن از قالب‌ها، از آن به‌عنوان مبنایی برای برداشتن گامی نوین در حوزه‌ی اندیشه و آیین استفاده کند. در همین دوران کسانی همچون منصور حلاج<sup>۱</sup>، شهاب‌الدین سهروردی<sup>۲</sup> و عین‌القضات

۱- منصور حلاج: در سال ۸۵۸ ب.م در قریه‌ی تور بیضا (انشان) در ایران به دنیا آمد. سال ۹۲۲ در عهد عباسیان در بغداد دست و پای وی قطع نمودند، بر دارش آویختند و سپس جسدش را سوزاندند و خاکسترش را بر باد دادند. تصوف و عشق عارفانه‌ی او و کلامی که بر زبان راند دوستانی حقیقت‌جوی و دشمنانی عنادورز برایش تراشید. برخی کافرش خواندند و برخی حلاج اسرار. کلام پر آوازه‌ی او که جانش ستاند چنین است: «اگر خدا را نمی‌شناسید، اثرش را دریابید. آن اثر و آفریده منم. من حق هستم، الی‌الابد حق هستم. انالحق!»

۲- شیخ شهاب‌الدین یحیی بن حبش بن امیرک سهروردی: فیلسوف و عارف ایرانی؛ مشهور به شیخ اشراق (۱۱۹۱-۱۱۵۴ م) او را رهبر افلاطونیان جهان اسلام می‌خوانند. بنا به برخی روایت‌ها وی اهل منطقه‌ی «شهرورد» در حوالی شهر بیجار در شرق گُردستان بوده، سهروردی فلسفه‌ی خود را حکمت اشراق نامیده است. این فلسفه ترکیبی از آرای افلاطون، ارسطو، نوافلاطونیان، زرتشت و صوفیان اسلامی است. او کشف و شهود و اشراق را شریف‌ترین و بلندمرتبه‌ترین مرحله‌ی شناخت می‌داند؛ بنابراین مکتب او نوعی عرفان است. سهروردی که متأثر از منصور حلاج است، در باب چگونگی تشکیل و تحقیق علم و ادراکات حصولی به مراتبی قائل است



همدانی (۱۱۳۱ م به قتل رسید) ظهور کردند که هرکدام با توجه به دیدگاه و نظریات خویش، درصدد نوآوری و ارائه‌ی قرائتی نوین از دین و اعتقادات مردم بودند. همگام با این اوضاع، در سده‌ی دهم و یازدهم، جنبش‌های باطنیان اسماعیلیه و حسن صباح در یمن، شمال آفریقا، مصر، شام و ایران و قرمطیان در شرق شبه‌جزیره‌ی عربستان، عراق و شام در حال قدرت گرفتن و گسترش بودند. در سال ۹۱۰ م در شمال آفریقا، عبیدالله المهدی خلافت فاطمیان را که مستقل از خلافت عباسی بود، بنیانگذاری کرد. فاطمیان که پیرو مذهب شیعه‌ی فاطمی بودند، در سده‌ی یازدهم در روند تحولات دنیای اسلام بسیار تأثیرگذار بودند. شورش‌های آمازیغ‌ها در شمال آفریقا، شورش هر دو عشیره‌ی هلال و سولیمی عرب در مصر و هجوم آن‌ها به لیبی و تونس و ویران کردن این دو سرزمین، شکل‌گیری امپراطوری گرجی و حملات آن به اسلام و جنگ‌های صلیبی، خلافت عباسی و اسلام‌سُنی را با وضعیت دشوار و بغرنجی مواجه کرده بودند؛ یا باید بر اساس مقتضیات و نیازهای عصر، گشایش و تغییراتی را ایجاد می‌کرد و یا برعکس با راهکار سرکوب و ایجاد مانع، همچنان در قالب خویش باقی می‌ماند و سدی می‌شد در برابر جنبش‌های فکری، اجتماعی و دینی. نظام خلافت راهکار دوم را در پیش گرفت و از این‌رو، در زمینه‌ی علم و دین نیز عالمان دینی به رهبری امام محمد غزالی (۱۰۵۵-۱۱۱۱) باب اجتهاد را بستند و سدی در برابر اندیشه‌های اسلامی قراردادند. آن‌ها معتقد بودند که نباید قرآن و احادیث پیامبر مورد تحلیل و تعبیر قرارگیرند و هر چهار امام حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی همه‌چیز را بیان و تبیین کرده‌اند و تنها پیروی از مذهب و خط‌مشی آن‌ها ضروری است. علم خدانشناسی را از برنامه‌ی درسی و لیست علوم خارج و این‌گونه بحث و گفتگو در رابطه با خدا و جستجوی حقیقت ممنوع شد. این روند منجر به محکومیت و حذف شمار زیادی از عالمان و اندیشمندان شد. در همین دوران پیروی از آیین زردشتی و فلسفه‌ی یونان نیز ممنوع شد و آن‌ها را تهدیدی برای اسلام و اعتقاد خویش تلقی کردند. از سوی دیگر، از طریق قدرت ترک‌های سلجوقی در نیمه‌ی دوم سده‌ی یازدهم و اوایل سده‌ی دوازدهم، سعی کردند جنبش‌های اسماعیلی، فاطمی و حکومت‌های محلی دیگر را سرکوب کنند. مسلماً این اقدامات باعث بروز تحولات ریشه‌ای در جهان اسلام و خاورمیانه شد. درهای گشایش و پیشرفت داخلی و خارجی بر روی جهان اسلام بسته شد و آرام‌آرام خاورمیانه و جهان اسلام که تا آن زمان در عرصه‌های مختلف نقش پیشاهنگی را برای جهان ایفا می‌کردند، دچار عقب‌ماندگی و دنباله‌روی شدند. این تحولات تأثیرات منفی مضاعفی برای جامعه‌ی گُردستان به ارمغان آورد، زیرا

که عبارتند از ادراک عقلی، ادراک خیالی و ادراک حسی. شاهکار او حکمت اشراق نام دارد و در باب منطق و الهیات است. وی همچنین رساله‌هایی دارد نظیر پرتونامه، لغت موران و صفیر سیمرخ. سرنوشت شیخ اشراق نیز همچون حلاج بود، به ترغیب عالمان دینی ظاهرآب که با او سر ستیز داشتند، در دوران صلاح‌الدین ایوبی در حلب به زندان انداخته شد. درباره‌ی مرگ وی در همان‌جا روایت‌های مختلفی وجود دارد. م





علاوه بر مشکلات دیگر، اعتقاد و آیین آن‌ها نیز ممنوع شده بود. تا آن زمان علی‌رغم وجود ظلم و ستم و مشقات، آیین زردشتی به‌تمامی ممنوع نبود و مردم می‌توانستند از آن پیروی کنند، اما از این به بعد، هزینه‌ی پیروی از زردشت، کشته‌شدن و مرگ بود. از این‌رو، گُردها در وضعیتی بحرانی و بغرنج قرار گرفتند و در جستجوی راه نجات و گریزی بودند. ظهور آیین‌های یارسان (علوی، اهل‌حق، علی‌الهی، کاکه‌ای)، شَبَک و طریقت‌های قادریه و نوربخشی از جمله‌ی این راه‌حل‌ها بودند؛ بنابراین از سده‌ی دوازدهم به بعد، آیین کهن گُردها ممنوع شد و آن‌ها تحت نام مذاهب و طریقت‌های اسلامی و یا نزدیک به اسلام و با روپوشی تازه، درصدد صیانت از مبانی و اصول اولیه‌ی آیین و اعتقاد خویش برآمدند. در ادامه برخی از این آیین و طریقت‌ها را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

۱. **یارسان**<sup>۱</sup>؛ با تحقیق، پژوهش و مقایسه‌ی مبانی یارسان، علوی، اهل‌حق، علی‌الهی و کاکه‌ای به این نتیجه و باور رسیدیم که خاستگاه و ریشه‌ی همه‌ی آن‌ها به آیین ایزدانی (میتزایی) بازمی‌گردد. به عبارتی دیگر، همگی تداوم آیین میتزایی و زردشتی هستند که رهبران یارسانی آن را پایه‌گذاری کرده‌اند. آن‌ها در باطن و ذهنیت، خود را یارسان و رهبران این آیین را پیشاهنگان و رهبران خویش دانسته و به آن‌ها معتقد بوده‌اند؛ اما بنا بر مقتضیات و شرایط آن برهه از تاریخ گُردستان و جهان اسلام، اکثر مواقع خود را به‌منزله‌ی مذهبی اسلامی و طرفدار و حامی حضرت علی معرفی کرده‌اند، با این شیوه موفق شده‌اند که خود را از مجازات و کشته‌شدن نجات دهند و همزمان از بخشی از مناسک و سنت‌های دینی خویش صیانت به‌عمل آورند. در این فرایند، آیین کهن گُردها را با اسلام شیعه پیوند زده‌اند، از این حیث، در برخی مقاطع، به‌عنوان آیین مستقلی شناخته شده‌اند و در برخی مقاطع هم خود را به‌عنوان شاخه و مذهبی از دین اسلام معرفی کرده‌اند؛ در حقیقت می‌توان از یارسان و شاخه‌های آن، به‌عنوان دینی نوین و رستوره شده‌ی گُردها یاد کرد که با گذشت زمان در هر منطقه، فرم و شکل و نام جداگانه‌ای به‌خویش گرفته است. در شرق گُردستان و آذربایجان با نام «یارسان»، در جنوب گُردستان با نام «کاکه‌ای»، در شمال گُردستان با نام «علوی» و در برخی نواحی دیگر هم با نام‌های «علی‌الهی و اهل‌حق» شناخته می‌شوند. می‌توان گفت که از سده‌ی دوازدهم تا سده‌ی شانزدهم و اوایل سده‌ی

---

۱- مطالبی که در این زمینه مطرح می‌کنم بر اساس منابعی مختلفی از جمله: کتاب «تاریخ فلسفه‌ی سرانجام» اثر طیب طاهر، کتاب «یارسان» اثر ایوب رستم، برخی از آثار و تحقیقات فلک‌الدین کاکه‌ای و محمدامین هورامی، برخی از متون علوی و مشورت با چندین شخصیت کاکه‌ای، ایزدی و علوی هستند.



هفدهم، بخش بزرگی از جامعه‌ی گُردستان از این آیین و شاخه‌های آن پیروی می‌کردند که اکثراً در مناطق زیر ساکن بودند: اکثر نواحی شرق گُردستان تا آذربایجان فعلی، در جنوب گُردستان هم از شرق موصل تا مناطق اربیل، کرکوک، شهرزور و گرمیان و در شمال گُردستان هم در نواحی چولیک، موش، ارزروم، ارزنجان، درسیم، قوچگیری تا مرعش و دیلوک.

اما در رابطه با نام یارسان، محتوا و متون آن، اکثر پژوهشگران و محققین این آیین و پیروان آن، معتقدند که کلمه‌ی «یارسان» به معنای «یاران سان» است، به عبارتی دیگر، یعنی کسانی که رفاقت و همراهی با سان را پذیرفته‌اند. در ادوار کهن در جامعه‌ی گُردستان، «سان» به معنای پیشاهنگ و رهبر بوده است، امروزه نیز در منطقه‌ی هورامان و برخی نواحی گُردستان، افراد باتجربه و بزرگ خانواده‌ها را سان خطاب می‌کنند. پیشینه‌ی این آیین به اندیشه و افکار «بهلول مایی» یا «بهلول ماهی» بازمی‌گردد که در میان گُردها با نام **بهلول دانا** نیز شناخته شده و در نیمه‌ی دوم سده‌ی هشتم و نیمه‌ی اول سده‌ی نهم میلادی زیسته است. بابا سرهنگ دودان، شاخوشنی لُرسیانی و بابا ناوس جاف، افکار و اندیشه‌های بهلول را کامل‌تر کردند؛ اما سان سَهاکِ برزنجی (سلطان اسحاق) آن را در چارچوب و قالب امروزی سامان‌دهی و ارائه کرده است. پیروان یارسان، سان سَهاک را پیامبر یا مظهر الوهیت می‌دانند. کتاب مقدس آن‌ها سرانجام است که به زبان گُردی هورامی به نگارش درآمده است. نیایشگاه و محل گردهمایی آن‌ها «جم‌خانه» است، آن‌ها بر این باورند که دورانی خواهد رسید که تمامی آیین‌های جهان از بین رفته و تنها آیین آنها است که ماندگار خواهد ماند، از این‌رو، از خویش به‌عنوان **اهل حق** یاد می‌کنند. دلیل اینکه برخی نیز آنها را **علی‌الهی** خطاب می‌کنند این است که آن‌ها بینش **انسان‌خدایی** دارند و امام علی را همچون خدا می‌بینند و معتقدند که خدا در وی تبلور یافته است. دلیل نامگذاری آن‌ها به **کاکه‌ای** هم این است که چون آن‌ها همچون برادر با یکدیگر رفتار کرده و هر کس دیگری را «کاکه» یعنی برادر بزرگتر خطاب کرده است؛ همچنین به دلیل اینکه طرفدار و حامی حضرت علی هستند در برخی نواحی به‌عنوان علوی شناخته شده‌اند. پیروان یارسان معتقدند که در هر عصری رهبری ظهور خواهد کرد تا انسانیت را به راه و رفتار راست هدایت کند. بر اساس همین دیدگاه اکثریت بر این باورند که آیین یارسان در پنج مرحله یا دوره شکل و ساختار نهایی به‌خود گرفته است.

#### مرحله‌ی اول: بهلول مایی/ماهی (بهلول دانا)

طبق متن کتاب «سرانجام» نام اصلی وی **عُمر بن لَهَب** و اولین کسی بوده که اقدام به تبلیغ و ترویج راه و روش و اصول یارسان کرده است، وی در اواسط سده‌ی دوم هجری در لرستان متولد شده است. از همان اوان جوانی به کسب علم و عرفان همت گماشت، از شخصیتی آگاه و دانا برخوردار بوده که پند و اندرزهای زیادی در رابطه با مسائل و مقولات





مختلف زندگی از وی نقل شده است، بسیاری از سخنان و گفته‌هایش امروزه نیز ورد زبان مردم گُردستان هستند. وی در صدد بنیان نهادن کیش و آیینی نوین بود که ویژگی‌های آیین کهن گُردها در آن بازتاب یافته باشد، به همین منظور از زادگاه خویش به هورامان مهاجرت کرد و بعدها هم برای فراگیری علوم به نزد امام جعفر صادق (۸۳-۱۴۸ هجری) در بغداد رفت. بهلول در بیان اندیشه و افکار خویش بسیار صریح و باجسارت بوده است، از همین رو، نزد خلیفه‌ی عباسی (هارون‌الرشید) از وی شکایت می‌کنند و در نهایت، به اتهام بی‌دینی و گمراهی، حکم اعدامش را صادر می‌کنند. با پیشنهاد امام جعفر خود را به دیوانگی زده و از این طریق از مرگ نجات یافته است. شاید به همین دلیل باشد که در میان گُردها برخی از وی به‌عنوان بهلول دیوانه هم یاد می‌کنند. بعد از رهایی از مرگ، به منطقه‌ی هورامان و کرماشان رفته است. درویش نوروز سورانی در آثار خود به‌خوبی به شرح زندگی و فعالیت‌های بهلول پرداخته است. بابا لره نجوم لرستانی، بابا لره لرستانی، بابا رجب لرستانی و بابا حاتم لرستانی از یاران برجسته‌ی بهلول بوده‌اند. بعد از بهلول دانا، بابا سرهنگ دودان وظیفه‌ی پیشاهنگی و رهبری را بر عهده می‌گیرد، وی در سال ۳۲۴ ه برابر با ۹۳۴ م) در دامنه‌های کوهستان شاهو چشم به جهان گشود، انسانی هوشمند و بااستعداد بوده که درصد احیای آیین کهن گُردها بوده است. برخی از یاران وی عبارتند از: بابا قیصر هورامی، بابا سرنجی گلانی، بابا گرچکی هورامی و دایه تَورز هورامی.

در اینجا لازم می‌بینم که اشاره مختصری هم به نقش و جایگاه زنان در آیین داشته باشم، از آنجایی که این آیین متکی به فرهنگ و آداب‌ورسوم جامعه‌ی گُرد است، زنان از اهمیت و جایگاه مهمی در آن برخوردارند، به‌ویژه در دوران بابا سرهنگ دودان؛ آن‌ها توانسته‌اند که در عرصه‌های مختلف این آیین به ابراز وجود و تصمیم‌گیری پردازند. در این مقطع (دوران بابا سرهنگ)، «دایه تَورز» یکی از اعضای جمع هفتن (هفت تن) مقدس یارسان که یار و یاور رهبر هستند، بوده. از این مرحله به بعد، در هر عصر و مرحله‌ای، یکی از هفت تن مقدس، زن است، بعد از دایه تَورز، دایه خَزانی سَرتگی، ریحانه خانم لرستانی، لیزا خانم جاف، جلاله خانم و خاتو دایراک رمزبار ظهور کرده‌اند و در روند تحولات جامعه‌ی یارسان نقش‌آفرینی کرده‌اند. دایه تَورز هورامی، شاعر، عارف و تنبورنوازی برجسته بوده که در سده‌ی چهارم هجری چشم به جهان گشود و در اواسط همان سده، وفات کرده است. این هم نمونه‌ای از اشعار وی:

جهم په‌ی راسانهن جهم په‌ی راسانهن

یاران یاوران جهم په‌ی راسانهن

هه‌رکه‌س نپوه‌که که‌رو ئاسانهن

### جهم بهی رؤشنی ریک خاسانه

وی در این ابیات می‌گوید: ای یاران! جم مختص مردمان نیکو و راست‌کردار است، هر آنکه بخواهد در آنجا کاری نیکو انجام دهد، آسان است، زیرا جم روشنی‌بخش دل اشخاص خداشناس و نیکورفتار است.

بعد از بابا سرهنگ، شاخوشنی لرستانی ملقب به «مبارک شاه» رهبری این آیین را برعهده می‌گیرد. بنابر متون کتاب سرانجام، مبارک شاه پسر جلاله خانم دختر میرزا آمان (حاکم لرستان) بوده که در سال (۴۰۶ ه برابر با ۱۰۱۵ م) متولد شده است. طبق باورهای یارسان، جلاله خانم روزی که رو به خورشید نشسته است، اشعه‌ای از نور خورشید جدا شده و با وارد شدن به بدنش، او حامله شده و این‌گونه شاخوشن متولد شده است. جلاله خانم در این رابطه می‌گوید:

کاکه ره‌یا سواری دانا

یه هوکمّی ئاما جه ههفت ئاسمانا

خه‌لکی لوپرستان به زؤلش مزانا

وی در این شعر می‌گوید که با حکمی آسمانی حامله شده؛ اما مردم لرستان وی را ناپاک و زناکار می‌دانند. مبارک شاه از همان اوان کودکی به شاخوشن معروف می‌شود و در همدان به فراگیری علم و دانش می‌پردازد. بنابر متون مقدس یارسان، در ۳۲ سالگی روح خدایی در کالبد وی می‌دمد. باباطاهر همدانی، بابا فقی لرستانی، بابابزرگ لرستانی، پیرشالیار هورامی، کاکه زدا، هندله، خوبیار، حیدر، قاضی نبی سرگتی، پیرخدر، لیزا خانم جاف و ریحانه خانم از یاران برجسته‌ی شاخوشن بوده‌اند. بنابر فلسفه‌ی یارسان و عقیده‌ی دونادون، شاخوشن قبلاً امام علی بوده، شاخوشن در سال ۴۶۷ ه برابر با ۱۰۷۴ م در ۶۱ سالگی همراه با شماری از یارانش به قصد شنا کردن به رودخانه‌ی گاماسپ می‌روند، شاخوشن بعد از وارد شدن به آب غیب می‌شود. بر اساس بیشتر منابع، بابا ناوسی جاف یا بابا ناوسی سرگتی در سده‌ی پنجم و ششم هجری زیسته و نام اصلی او «ابراهیم احمد» است و مزارش در منطقه‌ی سرگته در هورامان واقع شده است. پدرش یکی از مشاهیر آن دوران بوده، دایه خزان ابتدا با وی سر ستیز داشته است، اما بعدها به یکی از یاران نزدیکش مبدل می‌شود و در جمع هفت تن جای می‌گیرد.

در مجموع می‌توان از این مقطع به‌عنوان مرحله‌ی شکل‌گیری اصول و مبانی آیین یارسان



یاد کنیم، زیرا تا این دوران هنوز آیین زردشتی به کلی ممنوع نشده و رهبران یارسان در چارچوب کلی آیین زردشتی فعالیت کرده‌اند.

### مرحله‌ی دوم: سان سهاک (سلطان اسحاق برزنجی)

نام پدرش شیخ عیسی برزنجی و مادرش «خاتو دایراک» است. در کتاب سرانجام آمده است که در مابین سال‌های (۵۳۸-۶۳۸ ه برابر با ۱۱۳۳-۱۲۳۰ م) زیسته است. در میان پیروان یارسان به «سان سهاک» معروف است. آیین یاری هم با نام وی شناخته می‌شود. فراگیری علم را نزد پدرش آغاز کرد و بعدها نزد ملا الیاس شهرزوری آن را ادامه می‌دهد. بنابر متون کتاب سرانجام، مادرش اهل «حلوان» و دختر «حسین بیگ جلد» بوده است. به گفته‌ی ادمونز، مادرش دختر میر محمد (رئیس عشیره‌ی جاف) بوده که در دوران پیروی، شیخ عیسی با خواست سه اولیا با وی ازدواج می‌کند.

سان سهاک به بغداد و شام سفر کرده، مُلا شده و بعد از سفر حج، بار دیگر به زادگاهش بازمی‌گردد. در ۲۹ سالگی به هورامان رفته و در منطقه‌ی (پَردیوَر) نزدیک «دودان» ساکن می‌شود و اقدام به سازماندهی آیین یارسان می‌کند. آرامگاه وی در همین روستا قرار دارد. نقل است که سان سهاک به دلیل ناسازگاری با ۱۲ برادرش که از همسر اول شیخ عیسی یعنی فاطمه خانم (دختر شیخ خالد کاژاو) بوده‌اند، برزنجه را به مقصد هورامان ترک می‌کند. پیروان یارسان معتقدند که وی معجزات زیادی داشته و چندین نمونه از آن را نقل می‌کنند، از جمله؛ زمانی که به هورامان سفر می‌کند در غار «نَو» لشکریان چیچک وی و همراهانش را مورد هجوم قرار می‌دهند، سان سهاک به یکی از یارانش که «داود» نام دارد و به داود دلیل هم معروف است، می‌گوید: مشتی خاک از زیر زیراندازم بردار و بر روی لشکریان دشمن پاش، داود این کار را انجام می‌دهد و همه‌جا تاریک می‌شود. همچنین زمانی که مشغول ساخت خانه در پَردیوَر است، پیرمیکایل راهش را سد می‌کند، او هم به داود دستور می‌دهد که سوار دیوار شده و حرکت کند، او نیز سوار شده و حرکت می‌کند، همچنین به آب رودخانه‌ی سیروان فرمان می‌دهد که از حرکت بازایستد و آب رودخانه از حرکت بازمی‌ایستد، بعداً با پیرمیکایل بر روی آب رودخانه می‌نشیند و سان سهاک دستش را در آب فرومی‌کند و ماهی‌ای را برایش بیرون می‌آورد و می‌گوید آن را بخور اما استخوانش را نشکن، بعداً ماهی دیگری از رودخانه سر برآورده و از وی می‌خواهد که همسرش را زنده کند، سان سهاک ماهی را زنده کرده و به آب می‌اندازد. پیر میکائیل که شاهد این معجزات است به وی ایمان می‌آورد و به جمع یارانش می‌پیوندد. بنابر اکثر منابع و روایت‌های تاریخی، سان سهاک در دوره‌ای زیسته است که آیین زردشتی ممنوع شده، باب اجتهاد بسته و محدودیت‌های زیادی برای کسب علم و دانش وجود داشته است. همچنین در این دوره اعتقادات و باورها، حکومت‌های محلی و به‌طورکلی جامعه‌ی



گردستان مورد هجوم و در تنگنا قرار گرفته‌اند. تمامی این موارد باعث شده که سان سهاک قوانین و اصول آیین یارسان را سامان‌دهی کند، از همین رو، از وی به‌عنوان بنیانگذار این آیین یاد می‌شود.

برخی از اقدامات سان سهاک و آموزه‌های آیین یارسان در این عرصه عبارتند از:

۱. آموزش اسرار و اصول «یاری» و «یاربودن» به مردم.
۲. تقسیم یاران و طرفداران خویش به پانزده گروه و برای هر گروه وظیفه خاصی را در نظر گرفتن، اسامی این گروه‌ها عبارتند از: هفتن، هفتوانه، هفت خلیفه، هفت خادم، یاران قول طاس، هفت هفتوان، چهل تن، چهل چهل تنان، هفتادودو پیر، نودونه پیر شاهو، شصت‌وشش غلام کمر بند زرین، هزارویک بنده خواجه صفت، بیور هزار غلام و بی ون غلام.<sup>۱</sup>
۳. سازمان‌دهی جم‌خانه و ایجاد آیین سرسپاری یا سرسپردن.<sup>۲</sup>
۴. تعیین سه روز برای روزه گرفتن و تعیین روز برگزاری جشن.
۵. سرودهای مذهبی را معین کرده و خواندن شعر و تنبورنوازی را به سنت تبدیل کرده است. وی فرمان داده که مناسک مذهبی یارسان همچون؛ تلقین میت، استحمام، قربانی کردن، ازدواج و ... به شکل شعر و نظم، تنظیم و تدوین شوند.
۶. نزد پیروان یارسان، حضرت علی‌الگوی شجاعت و دلیری است که اسب و شمشیری ویژه و مختص به خویش (دلدل و زولفقار) دارد.
۷. نزد پیروان یارسان، مهرابه داوود، جم‌خانه، خورشید و آتش مقدس هستند، آن‌ها بر این باورند که روح علی وارد خورشید شده است.<sup>۳</sup>
۸. چندهمسری نزد پیروان یارسان کاری نکوهیده و ناشایست است.

---

۱- در متن اصلی به نام چهارده گروه اشاره شده و همچنین در برخی منابع دیگر، تعداد و اسامی یاران و طرفداران سلطان اسحاق بیشتر و مختلف ذکر شده است.م

۲- در متن گردی «فهره‌نگی گویش‌شکندن» آمده که ما آن را «آیین سرسپردن یا سرسپاری» ترجمه کرده‌ایم.

م

۳- تنها بخشی از پیروان یارسان بر این باورند که روح علی وارد خورشید شده است.م



۹. دروغ، خیانت، سوگند ناحق و دزدی کردن گناه کبیره شمرده می‌شوند.

۱۰. فاش کردن اسرار از جرائم بزرگ است.

۱۱. پیر یکی از پایه‌های آیین یارسان است و طبق کلام سرانجام، هر فرد یاری (ذکور و اناث) مکلف است به پیر و دلیل سرسپرده شود، در غیر این صورت یارسان محسوب نمی‌شود.

۱۲. آفرینش از دیدگاه یارسان؛ در آغاز چیزی نبود، (مولا=خدا) دور و در دریا بوده، با امواج آب بیرون می‌آید و دنیا را خلق می‌کند. نام (خاوندکار) بر خود نهاده و ۷۲ هزار سال به تنهایی در ساحل مانده است. بعدها، جبرئیل، میکائیل و اسرافیل را برای همدمی و همرازای خویش خلق می‌کند. بعداً از خاک کوه «سَرَنَدیل» انسان را خلق کرد.

۱۳. پیروان یارسان معتقدند که خدا در طول حیات هفت بار در قالب انسان ظهور می‌کند و هر بار نیز چهار فرشته با وی همراه‌اند.

۱۴. پیروان یارسان به فلسفه‌ی دونادون معتقدند که در آن روح از کالبدی به کالبد دیگر می‌رود، این روند هزارویک بار تکرار شده و بعد از آن وارد جهان ابدی و نامیرایی می‌شود. در این فلسفه چهار نوع دونادون وجود دارد؛ نسخ: زمانی که انسان نیکوکار باشد روح وی وارد کالبد انسانی دیگر می‌شود. مسخ: اگر انسان نیکوکار نباشد، روح وی وارد جسم حیوان می‌شود. رسخ: روح در قالب گیاهی وارد می‌شود. فسرخ: اگر اعمال و رفتار انسان بسیار بد باشد، روح وی وارد جسم حیوانی گزنده مانند مار و عقرب می‌شود.

۱۵. بعد از سه روز روزه، مراسم جشن برگزار می‌کنند که در آن غذایی مخصوص پخت می‌شود که عبارت است از: گوشت آب‌پز شده‌ی خروس، برنج و شیرینی، این همان غذایی است که سان سهاک بعد از پیروزی بر لشکریان چیچک آن را تناول نموده است.

۱۶. حیوان قربانی باید سالم باشد و عمر آن کمتر از شش ماه نباشد.

۱۷. جم، عبارت است از گردهمایی و سرودهای آیینی یارسان.

۱۸. در میان پیروان این آیین، سبیل مقدس است و نباید آن را کوتاه کرد، این کار دو دلیل دارد. اول؛ زمانی که جنگ چیچک اتفاق افتاده، سه درویشی که به سان سهاک کمک کرده‌اند دارای سبیل بلند بوده‌اند. دوم؛ آنها بر این باورند که بر روی هر تار موی سبیل فرشته‌ای نشسته است که در صورت تراشیدن سبیل، این فرشته‌ها خواهند افتاد، لذا تراشیدن آن جایز نیست.

۱۹. نوشیدن مسکرات و خوردن غذاهایی که انسان را مست و سرخوش کند حرام است، غیر



از مواردی که منافع آیین ایجاد کند.

۲۰. هر شخصی که پیرو این آیین باشد، لازم است که هر شب قبل از خواب توبه کند.

۲۱. سر سپردن: طبق کلام سرانجام هر فرد یارسان مکلف است به پیر و دلیلی سرسپرده شود. سان سهاک، سرسپرده‌ی پیرمیکائیل و داوود هم دلیل وی بوده است.

۲۲. بنا بر باورداشت مردم یارسان، حضرت علی تجلی کامل خداست (روحی و جسمی) به همین خاطر به مهر علی معروف است.

۲۳. شماره هفت نزد مردم یارسان جایگاه ویژه دارد و اغلب دایره و رموزشان حول محور هفت می‌چرخد.

۲۴. تصویر لعل‌گون افق پگاه قبل از طلوع خورشید و تصویر روشنایی پس از غروب آفتاب را ایزد مهر می‌پندارند. باور دارند که شب و روز به فرمان علی می‌چرخد و به آن چرخ شب و روز می‌گویند.

در آیین یارسان، زن از جایگاه مهمی برخوردار است و در هر دوره‌ای، یکی از هفت یار نزدیک رهبر، زن است. این نیز یکی از مواردی است که سان سهاک آن را به صورت قانون مطرح کرده است. بیشتر به اسامی چند تن از این زنان اشاره کردیم. در دوران سان سهاک هم خاتو دایراکِ رَمزبار که مادرش نیز هست، یکی از اعضای هفت تن است. در برگزاری مراسم و مناسک مختلف، زن و مرد هر دو حضور دارند. این آیین اهمیت زیادی برای زبان قائل است و از همین رو، کتاب مقدس و سرودهای آیینی به زبان گُردی بیان و نوشته شده‌اند. یکی از عرفای نامدار یارسان به نام سیدفرض در این رابطه می‌گوید:

لهوز عه‌ره‌همان گیلانه ده‌وران

که‌ردمان که‌لام وه لهوز گوران

وی در این شعر اشاره می‌کند که زبان عربی را به گورانی (یکی از لهجه‌های زبان گُردی) ترجمه کرده‌اند. امروزه در عصر سوم یارسان هستیم که به عصر «سید براکه» مشهور است. وی در سال ۱۸۷۲ م در روستای «توشایی» در منطقه‌ی گوران متولد شده و چهل تن به‌گردش جمع شده‌اند. در مجموع، می‌توان گفت که در جامعه‌ی یارسان تا حدی از تفکرات و عقاید کهن جامعه گُردی و آریایی صیانت، و سعی شده است که در مقابل نظام قدرت و تحریفاتی که ایجاد کرده، فرم جامعه و عدالت اجتماعی در حوزه‌های مختلف پایدار و ماندگار بماند، همچنین اهمیت زیادی به نقش و جایگاه زنان در عرصه‌های مختلف زندگی داده شده و تا حدی از تخریبات و تحریفات نظام دولتی و قدرت‌مدار جلوگیری شده





است. یکی دیگر از خدمات این آیین، صیانت از فرهنگ و هنر گُردی به‌ویژه در عرصه‌ی موسیقی و آواز است.

از دیگر نکات برجسته و مهم این آیین، اهمیت قائل شدن برای زبان گُردی است، کتاب مقدس آن به زبان گُردی است و رهبران و بزرگان آن‌ها نیز آثار خویش را به زبان گُردی بیان کرده و یا به نگارش درآورده‌اند؛ علاوه بر این در مناسک و مراسم‌های مختلف از زبان گُردی استفاده شده است.

## ۲. علوی

همچنان که پیشتر به آن اشاره کردم، با توجه به متون مقدس آیین یارسان و به‌ویژه کتاب سرانجام، بر این باورم که «علوی» شاخه‌ای از آیین یارسان است. یاران سان سهاک در راستای تبلیغ و ترویج کیش خویش، به مناطق مختلفی سفر کرده‌اند، شماری به منطقه‌ی اردبیل و تبریز و شماری هم به آنادول. به دلیل مدنظر قراردادن مسائل امنیتی و محافظت از خویش، در زمان رفت‌وآمد و جابجایی‌ها، نام و عنوان خویش را تغییر داده‌اند؛ اما برنامه و محتوای دینی که تبلیغ و ترویج می‌کردند در همه‌ی مناطق یکی بوده است. از سوی دیگر، چون آیین یارسان متکی به فرهنگ جامعه و آیین کهن ایزدانی و زردشتی است، یاران سان سهاک در هر منطقه‌ای با توجه به ویژگی‌ها و آداب‌ورسوم آن منطقه رفتار کرده‌اند. از همین روست که در آذربایجان و مرکز آنادول، برای زبان آذری و ترکمنی اهمیت بیشتری قائل شده‌اند. در شمال گُردستان و شمال ایران هم با لهجه‌ی کرمانجی شمالی و کرمانجکی (دملی) سرودها و ادعیه‌ی مذهبی را بیان کرده‌اند. در شمال گُردستان به دلیل سیاست‌های استعماری و سلطه‌گرانه‌ی حکومت‌های ترک و ممنوعیت زبان گُردی در قرن اخیر، بخش زیادی از سرودهای مذهبی با زبان ترکی و ترکمنی بیان شده‌اند. امروزه علویان شامل دو شاخه‌ی پیر سلطان عبدال و بکتاشی هستند. شاخه‌ی پیر سلطان عبدال از علویان اصیل هستند و اکثر محققین و پژوهشگران از بابا اسحاق به‌عنوان بنیانگذار آن یاد می‌کنند. طبق کلام سرانجام، سان سهاک و یارانش از وضعیت و امکانات مناطق سیواس و ملاطیه سودجسته و در سده‌ی سیزدهم و در میانه‌ی سال‌های (۱۲۳۶- ۱۲۴۶ م) علیه غیاث‌الدین کیخسرو دوم شورش کرده‌اند. این شورش تا دوران بعد از شیخ صفی‌الدین همچنان تداوم پیدا کرده است. علویان به‌ویژه در دوران قره‌قویونلو و از ۱۴۴۷ م به بعد، قدرت و توان بیشتری پیدا کردند و این روند تا دوران تأسیس امپراطوری صفوی ادامه پیدا کرد، در این دوران علویان از دولت صفوی حمایت و طرفداری کردند. بعد از اینکه در نتیجه‌ی جنگ چالدران بخشی از خاک گُردستان تحت سلطه‌ی عثمانی قرار گرفت، علویان با تبعیض و ستم مواجه شدند. از همین رو، شاقول بابا در اوایل سده‌ی شانزدهم



با پشتیبانی صفویان اقدام به مقابله با عثمانیان نمود. در این دوران علویان به دلیل کلاه سرخی که بر سر می‌نهادند به قزلباش مشهور بودند، امروزه نیز پیروان پیرسلطان عبدالبا همین نام شناخته می‌شوند. مناسک و آداب و رسوم و سرودهای مذهبی علویان قزلباش یا همان پیروان پیرسلطان عبدالبا، در محتوا، همان مناسک و آداب و رسوم پیروان یارسان است؛ لذا از شرح دوباره‌ی آن خودداری می‌کنم. به دلیل سیاست‌هایی که دولت صفوی از جمله؛ رسمی نمودن مذهب شیعه‌ی دوازده‌امامی، شکاف و گسستی بین علویان و این حکومت ایجاد شد که در بخش‌های بعدی مفصلاً به آن خواهیم پرداخت. زمانی که دولت عثمانی متوجه شد علوی‌گری در میان بخش بزرگی از جامعه‌ی گُرد، آذری و ترکمن اشاعه و گسترش پیدا کرده، از طریق شخصی به نام «حاجی بکتاش» اقدام به مداخله در امور علویان نمود. اساساً هدف دولت عثمانی ایجاد طریقت و شاخه‌ای نوین از علویان بود که وابسته یا هم‌راستا با منافع آن‌ها باشد.

### ۳. ایزدی

بنیانگذار این آیین شیخ عُدی بن مسافر حکاری (۱۰۷۲-۱۱۶۲ م) معروف به شیخ هادی است. شیخ هادی در روستای بیت فاز از توابع بعلبک شام چشم به جهان گشود. در رابطه با وجه‌تسمیه‌ی اصطلاح «ایزدی» آرا و نظریات مختلفی وجود دارد. بخشی از آن‌هایی که معتقدند گُرد و ایزدی از یک ریشه‌اند، بر این باورند که اصطلاح «ایزدی» برگرفته از باور به ایزد است. برخی هم معتقدند که «آزد» یا «ایزد» به معنای فرشته است و در قدیم به آن‌ها گفته شده فرشته‌پرست یا آزدپرست، دشمنانشان هم به آن‌ها گفته‌اند دیو پرست؛ اما برخی هم از آن‌ها به‌عنوان «یزیدی» یاد می‌کنند، کاربرد این نام بیشتر در میان نویسندگان عرب و ایزدی‌هایی رواج دارد که معتقدند نیاکان و اجدادشان عرب بوده و با گُردها دارای ریشه‌ی نژادی مشترک نیستند. برخی از نویسندگان عرب با استناد به همین نام ادعا می‌کنند که ایزدی‌ها از طرفداران خاندان بنی‌امیه بوده‌اند و به خاطر یزید بن معاویه، نام یزیدی را برای خویش انتخاب کرده‌اند. برخی هم معتقدند که آن‌ها پیروان «یزید بن انس خوارج» بوده‌اند. من بر این باورم که این نظرات و نامگذاری‌ها ریشه در واقعیت ندارند، زیرا اگر تأمل و تحقیقی در رگوریشه‌های ایزدی‌ان داشته باشیم و آداب و رسوم، متون و سرودهای مذهبی‌شان را بررسی کنیم، متوجه خواهیم شد که ایزدی‌ان



۱-حاجی بکتاش: نام و نسب او را محمد بن ابراهیم بن موسی خراسانی ثبت کرده‌اند. وی در روستای فوشنجان از توابع نیشابور بدینا آمد. بعدها به آنادول مهاجرت کرد و توانست با جذب طرفدارانی برای خویش، در سپاه ینی‌چری به مقام و منصب برسد. با استفاده از امکانات سپاه و با کمک حکومت اقدام به ترویج عقاید خویش نمود. این طریقت به جانبداری و وابستگی به دولت مشهور است و موفق شد که بخشی از علویان را جذب دولت عثمانی کند. وی در روستای بکتاش در حدفاصل قونیه و قیصریه درگذشت.



همان گردهای اصیل هستند. شاید از روی ناچاری و به خاطر محافظت از خویش، همچون پیروان یارسان خود را با نام و عناوین مختلف معرفی کرده‌اند؛ اما این به معنای عرب بودن یا یزیدی بودن آنها نیست. شکی در این نیست که «شیخ هادی» عرب بوده، اما به خاطر تعامل و روابطی که با گردها داشته است در میان آن‌ها از محبوبیت و احترام ویژه‌ای برخوردار بوده است. وی با توجه به شرایط، امکانات و جایگاهی که داشته است، همچون یارسان با تکیه بر آیین کهن گردها و روکشی دینی از اسلام، توانسته است با موفقیت آیینی نوین ارائه کند. شیخ هادی مصاحب و یار شیخ عبدالقادر گیلانی بوده، از همین رو، شیخ عبدالقادر در میان ایزدیان از احترام و محبوبیت والایی برخوردار است. بعد از شیخ عُدی، شیخ حسن (برادرزاده‌ی شیخ هادی) که نام اصلی‌اش «صخر» بوده، جانشین وی می‌شود. صخر با نام‌های شیخ حسن داسن و شیخ حسن حکاری نیز شناخته می‌شود. بعد از وی، شیخ هادی دوم (۱۱۶۲-۱۲۲۳ م) و بعد او نیز پسرش شیخ حسن (۱۱۹۴-۱۲۴۶ م) رهبری و ترویج این عقاید و باورها را بر عهده می‌گیرند. او ادعای نبوت داشته و ایزدی را دینی مستقل اعلام می‌کند. فرمانروای شیعه‌مذهب موصل «بدرالدین لولو» در سال (۱۲۴۶ م) با یورش به آن‌ها، قتل‌عام بزرگی را مرتکب می‌شود، شیخ حسن را دستگیر و خفه می‌کنند. کتب مقدس این آیین «جیلوه» و «مصحف رَش» نام دارند. جیلوه در رابطه با حکومت، اخلاق، علم غیب و پاداش و مجازات ایزد برای کارهای نیکو و بد است. «مصحف رَش» نیز در رابطه با آفرینش، آدم و حوا و هبوط «طاووس ملک» است. نسخه‌ی دست‌نویس این دو کتاب امروزه در برلین آلمان نگهداری می‌شوند. بنابر عقاید ایزدی‌ها، «طاووس ملک» همان فرشته‌ای است که به انسان زندگی آموخته است؛ اما در اسلام نام شیطان بر او نهاده‌اند و مورد نفرت قرار گرفته است. از همین رو، آن‌ها نسبت به تلفظ و بیان دو کلمه‌ی «شیطان و نفرت» حساس بوده و از تلفظ آن پرهیز می‌کنند. «توفیق وَهبی» که تحقیقات مبسوطی در رابطه با ایزدیان انجام داده است می‌گوید: «بزرگ‌ترین خدای فرشته‌پرست‌ها «دیاوس» نام دارد و نام طاووس ملک هم برگرفته از آن است.» این آیین از نظر برنامه و سنت‌ها، تداوم آیین‌های میتراپی و زردشتی است. وجود کاست، اعتقاد به ایزدان و طاووس ملک و تقدس مار و نکاتی دیگر، اثباتی است بر این ادعا. بخش بزرگی از ایزدی‌ها به دلیل اینکه در گذشته ۷۲ بار با قتل‌عام مواجه شده‌اند و پیروی از زردشت یکی از دلایل این کشتارها بوده، زردشتی بودن خود را انکار می‌کنند، اما همچنان به ایزدایی بودن خویش پایبند هستند.

طبق روزشمار کهن رومی، اولین روز چهارشنبه ماه آوریل و بر طبق روزشمار جدید، اولین چهارشنبه بعد از ۱۳ ماه آوریل مقدس است. این روز نزد آن‌ها جشن خلقت جهان و سرآغاز سال نو است. بر اساس میتولوژی بابلی‌ها، در این روز جهان خلق شده و ماردوک بر تیامات غلبه کرده است و همچنین در آیین زردشتی، روز میلاد زردشت است. روزهای

۶ الی ۱۳) اکتبر هر سال جشن لالش و مراسم حج برگزار می‌شود که به جشن «جما» معروف است. در دسامبر هر سال نیز سه روز، روزه می‌گیرند که طبق باور ایزدی‌ها هرروز آن برابر با ده روز است. ایزدی‌ها همچنین روزه‌ای خاص دارند که ۸۰ روز است و در دو بخش آن را به‌جا می‌آورند. در میان ایزدی‌ها زن از جایگاه مهمی برخوردار است و در رابطه با امورات زندگی و اجتماع از حق تصمیم‌گیری برخوردار است، در برگزاری و انجام مناسک عبادی مختلف هم می‌توانند مدیر و پیشاهنگ باشند. «ستیا زین» همسر ایزدین میرو (عزالدین میرو) و مادر شیخ شمس، شیخ فخری آدیا، ناصرالدین و سجادینه، یکی از زنان نامدار ایزدی است که در متون مقدس ایزدی از وی یاد شده است.

شهمسه‌دینه و فه‌خره‌دینه - شمس‌الدین و فخرالدین

هه‌ردوو پستیت ستیا زینه - هر دو فرزند ستیا زین

هه‌ردوو خه‌له‌فیت میرئیزدینه - هر دو جانشین میر ایزدین

خاتو فخر، دختر شیخ فخر آدیایه یکی از زنان مطرح و نامدار در تاریخ ایزدی است، مزار وی در دامنه‌ی کوهستان شنگال قرار دارد. همچنین ستیا طاووس دختر شیخ حسن، ستیا بلغان ستیا اس و ستیا نصرت (دختران شیخ شمس) شماری دیگر از زنان ایزدی هستند که در جامعه‌ی ایزدی دارای جایگاه و نقشی مؤثر بوده و هستند. جامعه‌ی ایزدی دارای هفت طبقه‌ی مذهبی و اجتماعی است.

**اول: میر:** از نوادگان شیخ هادی بوده و از بالاترین قدرت دینی و دنیایی برخوردار است. میر تا زمان مرگ همچنان در مقام خود ماندگار است و بعد از مرگ، یکی از افراد خانواده‌اش جانشین وی می‌شود.

**دوم: شیخ:** این طبقه از سه خانواده‌ی شمسانی، آدانی و قاتانی هستند، هر خانواده دارای وظیفه و اختیارات مختص به خویش هستند. ازدواج با افرادی خارج از این طبقه برای آن‌ها ممنوع است. بابا شیخ از خانواده‌ی (شمسانی) انتخاب می‌شود و رئیس مجلس روحانی است. وظیفه‌ی وی تشریح و تبیین وظایف دینی است و در صورت لزوم با هماهنگی مجلس روحانی اقدام به صدور فتوا می‌کند. میر نیز در رابطه با مباحث دینی با وی مشورت می‌کند. تراشیدن ریش و نوشیدن شراب برای او ممنوع است، زمانی که فوت می‌کند و یا میر وی را از کار برکنار کند، شیوخ دیگر جمع می‌شوند و شخص دیگری را از خانواده‌ی شمسانی انتخاب می‌کنند. وظیفه‌ی خانواده‌ی «آدانی» تحصیل است. تحصیل برای گروه‌های دیگر ممنوع است. هر شخص ایزدی مکلف به پیروی از یک شیخ است تا در زمان مرگ، مراسم کفن و دفن و خاکسپاری وی را انجام دهد. هر شخصی که شیخ وی فوت کند، باید نزد میر رفته تا شیخ دیگری را برایش انتخاب کند.



**سوم: پیر:** ریش سفید جامعه و در میان مردم است، از مردم صدقه و خیرات دریافت می‌کند و برای بیماران دعا می‌کند.

**چهارم: فقیر:** شخصی است که از پرداختن به امورات دنیایی پرهیز می‌کند و خود را وقف خدمت به دین می‌کند. هرکسی می‌تواند فقیر باشد به شرطی که حیات خویش را وقف کند، فقیر خرقه‌ی فقیری را از میر دریافت می‌کند. خرقه را تا زمانی که کاملاً کهنه و پاره نشود، نباید تعویض نمود، نباید شسته شود، حتی در صورت وجود شپش و کک، نباید آن‌ها را گُشت. فقیر در زمان مرگ با همان خرقه دفن می‌شود. در صورتی که فقیر از قوانین و اصول دینی سرپیچی کند، خرقه را از وی گرفته و بعد از تراشیدن سر و ریش، او را از جمع خویش اخراج می‌کنند. در صورت انجام وظایف خویش هم تمامی گروه‌های دیگر تعاملی احترام‌آمیز با وی دارند.

**پنجم: قوال:** با سفر در میان روستاها سرود آیینی می‌خواند و در مراسم‌های مذهبی دفنوازی می‌کند. نظافت اماکن مقدس، یکی از وظایف مقدس قوال است و خیرات و صدقات را جمع‌آوری می‌کند. ازدواج میان قوال‌ها با مریدها مجاز است. تراشیدن ریش و سبیل برای آن‌ها هم ممنوع است.

**ششم: کوچک:** مرده‌شور و خادم زیارتگاه‌های مقدس شیخان و سنگال هستند. هر ایزدی تحت نظر بابا شیخ می‌تواند کوچک باشد، مجبور بر کار آن‌ها نظارت می‌کند. مجور کوچکی است که تا زمان مرگ خود را وقف این کار کرده است.

**هفتم: مرید:** طبقه‌ی عمومی ایزدی‌ها هستند و بایستی از پیر و شیخی پیروی کنند. پیر و شیخ از آن‌ها صدقه دریافت می‌کنند و برایشان موعظه می‌کنند. هر شخص ایزدی می‌تواند در میان مسلمانان دوست و آشنا داشته باشد و لازم است که با تعاملی برادرگونه، نسبت به همدیگر از احساس مسئولیت برخوردار باشند. متون و کتب مقدس آن‌ها به زبان گُردی (کرمانجی شمالی) است. ایزدیان از پوشیدن لباس‌های آبی‌رنگ و خوردن کاهو پرهیز می‌کنند. از سده‌ی سیزدهم تا شانزدهم، شمار زیادی از مردم گُردستان پیرو این آیین بوده‌اند، از جمله؛ بخش کثیری از جمعیت مناطق موصل، جزیره، ماردین، باتمان، اورفا، کوبانی، عفرین، منطقه‌ی سرحد و ارمنستان؛ اما به دلیل قتل‌عام و فشارهای که بر آن‌ها تحمیل شده، امروزه این تعداد بسیار کم‌تر شده است. پرستشگاه مقدس آنان «لاش» است و سنگال هم محل مقاومت آن‌هاست.

با نگاهی ژرف و تدقیق در محتوا و مبانی این آیین‌ها (پارسان، علوی، ایزدی، کاکه‌ای) متوجه می‌شویم که از اشتراکات و شباهت‌های زیادی برخوردارند و در موارد و مقولات زیادی، ریشه در آیین میتزایی و زردشتی دارند، به‌عبارتی دیگر تداوم این دو آیین هستند.



این آیین‌ها به دلیل فشار و مشقات فراوانی که با آن روبه‌رو شده‌اند و همچنین در راستای مصون ماندن از حملات و تهدیدات مختلف، مجبور به کسب و پیروی از برخی از ویژگی‌ها و خصایص اسلامی و به‌ویژه مذهب شیعه شده‌اند. رهبر آپو در همین رابطه می‌گوید: «زمانی که قدرت و اقتدار دین را به خدمت خویش درمی‌آورند، اقشار مختلف در راستای ابراز وجود به مذاهب و طریقت‌های مختلف پناه می‌آورند.»

#### ۴. طریقت قادری

بنیانگذار این طریقت عبدالقادر گیلانی<sup>۱</sup> است که با نام «غوٹ گیلانی» نیز شناخته می‌شود.

۱- عبدالقادر گیلانی (۴۷۱-۵۶۰ هـ) (۱۰۷۷-۱۱۶۶ م): نام کامل او «شیخ محی‌الدین ابو محمد عبدالقادر بن ابی صالح موسی جنگی دوست گیلانی» است. نسب وی از جانب پدر به حسن مجتبی و از جانب مادر به علی بن موسی‌الرضا می‌رسد. بنابر برخی روایات وی از گُردهای دیلمی بوده است. مادرش «فاطمه» دختر ابوعبدالله صومعه‌ای از نوادگان محمدتقی (امام نهم شیعیان) است که به ام‌الخیر معروف است. مینورسکی معتقد است که شیخ عبدالقادر اهل «گیلان غرب» واقع در شرق گُردستان است و پدر و مادرش نیز گُرد بوده‌اند. وی صاحب جاگیر گُردی (متوفی در ۵۹۰ هـ)، شیخ تاج‌العارفین ابو وفای گُرد (متوفی در ۵۳۰ هـ)، عمار یاسر بدلیسی متوفی در (۵۸۲ هـ)، شیخ عدی بن مسافر حکاری و شیخ ابو محمد عبدالرحمان بن شعیب گُردی بوده است. ۴۹ فرزند داشته است، از میان آنها، عبدالله، محمد، ابراهیم، صالح، موسی، عیسی، عبدالجبار، عبدالعزیز، یحیی، عبدالرزاق و عبدالعزیز نقش بسزای در ترویج و تبلیغ طریقت قادری در گُردستان داشته‌اند. شمس‌الدین بن عبدالعزیز یکی از مروجین این طریقت در منطقه‌ی شمزینان بوده، نام این منطقه هم برگرفته از نام وی است. طالبانی، گسنزانی و سوله‌ای که از جمله خانواده‌های مشهور پیرو این طریقت هستند، ادعا می‌کنند که نسیشان به عبدالرزاق می‌رسد. نسب شیوخ برزنجه هم به شیخ موسی و شیخ عیسی می‌رسد. شیخ موسی و شیخ عیسی، نوه‌ی شهاب‌الدین یوسف بن سید منصور بن سید عبدالعزیز بن سید عبدالله بن اسماعیل بن موسی کاظم هستند که به دلیل حمله‌ی مغول و قیام علویان به برزنجه مهاجرت و در آنجا ساکن شده‌اند. شیخ موسی با فاطمه (دختر شیخ خالد کاژاو) ازدواج می‌کند، بعد از اینکه موسی در منطقه‌ی آغجله‌ر کشته می‌شود، برادرش شیخ عیسی جسد او را به برزنجه منتقل می‌کند و با فاطمه ازدواج می‌کند. نتیجه‌ی این ازدواج ۱۲ پسر است به نام‌های: عبدالکریم، محمد، صادق، میرسور، وصال‌الدین، اسحاق، کمال‌الدین، جمال‌الدین، عباس، بایزید، حسن و حسین. این خانواده علوی بوده‌اند که بعدها به طریقت قادری می‌پیوندند و در روند ترویج و اشاعه‌ی آن نقش فعالی را ایفا می‌کنند. بعد از شیخ عیسی، شیوخ زیر رهبری این طریقت را بر عهده می‌گیرند: شیخ عبدالکریم، بایزید و حسن پسر عبدالکریم، عیسی احدب پسر حسین، عبدالسید پسر عیسی احدب، سید قلندر پسر سیدعبدالسید، سیدعبدالرسول پسر سید قلندر و سید عبدالسید دوم پسر عبدالرسول و بابا رسول‌برزنجی (۹۷۰-۱۰۵۷ هـ) پسر عبدالسید دوم. بابا رسول ۱۹ پسر داشته است. یکی از نوه‌هایش به نام محمد نودی تأثیر بسزایی در ترویج این طریقت داشته است. وی نیز ۵ پسر داشته است. یکی از آنها به نام اسماعیل ولیانی (۱۰۸۱-۱۱۵۸ هـ) از آوازه و شهرت زیادی برخوردار بوده، او که در قازانقایه متولد شده، نیای سیدهای قازانقایه، دلژه، کسنزان، خاو، گوپ‌تپه، قره‌چوار، کانی خاکی، هَسَزَنی و کانی گوه است. بعد از فوت پدرش، جانشین وی می‌شود و تکیه‌اش را به روستای «ولیان» در منطقه‌ی قره‌داغ منتقل می‌کند. چهار فرزند دیگر شیخ محمد (شیخ حسن گله‌زردی، شیخ علی کوسه‌دول پتمو، شیخ احمد غزایی و شیخ محمد میری سور) پیرو برادرشان شیخ اسماعیل بودند. به خاطر



وی در منطقه‌ی گیلان در شرق گُردستان متولد شد و در بغداد به فراگیری علوم پرداخت.

آرامگاه وی در بغداد واقع شده است. یعنی در زمانی زیسته که از سویی جستجو و تحقیق در زمینه‌های علم، اندیشه و حقیقت زیاد بوده و از سوی دیگر مسیر نوآوری و خلاقیت بسته شده؛ در این دوران هم مردم و هم عالمان نیز در تکاپو و جستجوی راه برون‌رفت و چاره‌سازی بودند. در این وضعیت بخشی از عالمان دینی از تبیین و تشریح دین و ایجاد مذاهب جدید منصرف شدند. در عوض به دنبال طریقت‌های جدید پرستش و صوفی‌گری افتادند. شیخ عبدالقادر یکی از این عالمان بود که در این مقوله پیشاهنگی نمود، همین امر سبب شد که تأثیرات و نفوذش در مدت زمان کوتاهی به بسیاری از کشورهای جهان برسد و خیلی زود به گُردستان نیز برسد.

این طریقت بیشتر از طریق پسر شیخ عبدالقادر، عبدالعزیز و نوه‌اش ابوبکر که به منطقه‌ی آکر رفته‌اند، در گُردستان اشاعه پیدا کرد. احتمالاً به خاطر اینکه عبدالقادر مصاحب شیخ هادی رهبر مذهبی ایزدیان بوده و در آن زمان اکثریت ساکنان منطقه‌ی آکر و حوالی آن ایزدی بودند، پسر و نوه‌اش این منطقه را برای سکونت اختیار کرده‌اند. باور طریقت

فعالیت‌ها و تأثیر وی، بسیاری از پیروان کاکه‌ای و اهل حق مسلمان می‌شوند، او همچنین پیشاهنگ سوله‌ای و کسنزانی است و بعد از شیخ علی کوسه‌دول پمو به جانشینی می‌رسد و جانشین او نیز شیخ معروف نودی است. شیخ‌محمی الدین کرکوکي (۱۱۳۳-۱۱۹۴ه) هم پیشاهنگ شیوخ کسنزانی است که اسامی آن‌ها به ترتیب زیر است.

شیخ اسماعیل ولیانی

- |                                   |                     |
|-----------------------------------|---------------------|
| ۱. کسنزانی                        | ۲. سوله‌ای          |
| محمی‌الدین کرکوکي                 | علی کوسه‌دول پموویی |
| عبدالصمد گله‌زده‌ای               | معروف نودی          |
| سید حسین قازانقایه                | کاک احمد شیخ        |
| سیدعبدالقادر قازانقایه            | حسین قَرچوار        |
| عبدالکریم شاه کسنزانی             | حسین چرچه‌قولا      |
| عبدالقادر دوم (مهاجر) محمد خانيله | عبدالقادر قَمچی رَش |
| سید حسین کسنزانی هادی هاشمی       | محمد طاهر حسین      |
| عبدالکریم کرچه کسنزانی            |                     |
| محمد عبدالکریم کسنزانی            |                     |
| نهر و محمد                        |                     |





قادری را می‌توان بر چند مبنا شرح داد: ۱. عبادت و خدایپرستی در صورتی که آشکارا و به‌صورت جمعی باشد اجر و پاداش آن بیشتر است، از همین رو در این طریق دعوت می‌شود که نماز در مسجد و به‌صورت جمعی خوانده شود. ۲. در این طریقت درویشی راه و روش پاکی است که لازم است درویش نزد شیخ رفته، توبه کرده و رهنمودهای وی را عملی کند. ۳. عبادت به‌طور عمده جمعی و کلکتیو است و هفته‌ای دو روز (سه‌شنبه و جمعه) در تکیه و نزد شیخ صورت می‌گیرد. ۴. مسجد برای عبادت است اما تکیه محل ذکر، آموزش و گردآمدن نزد شیخ است. ۵. رهبر طریقت می‌تواند هم رهبر دین باشد و هم رهبر دنیا و سیاست. ۶. بنابر آموزه‌های این طریقت، زن نمی‌تواند پیشنماز و رهبر شود. تا سده‌ی نوزدهم اکثر مسلمان سنی‌مذهب گُردستان پیرو این طریقت بودند؛ اما بعد از رواج طریقت نقشبندی، پیروان قادریه کاهش پیدا کرد و امروزه در شرق گُردستان و بخشی از جنوب گُردستان تا حدی جایگاه خویش را حفظ کرده است. اکنون شیوخ برزنجی، طالبان و کسَتران رهبری این طریقت را برعهده‌گرفته‌اند. خاندان شیخ محمود برزنجی، پیرو طریقت قادری‌اند و خانواده‌ی بارزانی هم از شیوخ نقشبندی هستند. کاک احمد شیخ (۱۲۰۷-۱۰۵) و شیخ عبدالرحمان خالصی طالبانی (۱۲۱۲-۱۲۷۵) از شیوخ نامدار گُرد در دنیای اسلام‌اند. خانواده‌های مطرح شیوخ قادری در گُردستان عبارتند از:

۱. خانواده‌ی شمزینانی؛ بعد از سید طاهای نهری شمزینانی بخش بزرگی از این خانواده به طریقت نقشبندی گرویدند.

۲. خانواده‌ی طالبانی؛ مرکز آن‌ها قبلاً در منطقه‌ی طالبان در حوالی کرکوک بود، امروزه اکثراً در کوی‌سنجاق، کفری و مناطقی دیگر از جنوب گُردستان پراکنده‌اند، همچنین شمار اندکی از پیروان آن در شرق گُردستان حضور دارند.

۳. خانواده‌ی بریفکانی در بهدینان.

۴. خانواده‌ی زَنبیل، کانون آن‌ها روستای «زَنبیل» در حوالی شهر سقز در شرق گُردستان است.

۵. خانواده‌ی شیخ بهاء‌الدین گُراوی در منطقه‌ی وان و بدلیس شمال گُردستان

۶. خانواده‌ی شیخ فهیم آرووسی در منطقه‌ی حکاری

۷. خانواده‌ی سَندولان در جنوب گُردستان (پشدر)

۸. خانواده‌ی شیخ مصطفی کوکه‌ای در روستای قزقلعه از توابع مهاباد

۹. شیخ علی درگاه شیخانی در روستای درگاه شیخان از توابع شهر بانه



۱۰. خانواده‌ی چوسه، در روستای چوسه از توابع شهر پنجوین در جنوب گُردستان

۱۱. خانواده‌ی شیخ سلامه سووره در شهر سندرچ

۱۲. خانواده‌ی خالصی در شهر پاوه

۱۳. خانواده‌ی شیخ بابا سعید در روستای غوث آباد از توابع شهر بوکان

۱۴. خانواده‌ی شیخ حسن دولو که در روستاهای (دولو، خانلیه و تم‌تم) از توابع شهر روانسر سکونت دارند.

## ۵. طریقت صفوی

بنیانگذار این طریقت، شیخ صفی‌الدین اردبیلی (۱۲۷۱-۱۳۵۱ م) است. وی اهل منطقه‌ی کوی‌سنجاق از توابع استان اردبیل در جنوب گُردستان است. برخی از مورخین معتقدند که نسب وی به بابا علی همدانی می‌رسد که جد شیخ عیسی پسر سلطان اسحاق یارسان است. طبق اسناد و گزارش‌های تاریخی، وی سنی‌مذهب بوده اما تحت تأثیر روابط و تعاملی که با پیروان یارسان داشته و بعد از سفر به «پَرَدیور» که مرکزشان بوده، اقدام به بنیانگذاری این طریقت می‌کند. برخی از مورخین نیز معتقدند که وی یکی از یاران یارسان بوده و با توصیه و راهنمایی آن‌ها به اردبیل مهاجرت کرده است. مسلماً در آن دوره بخش بزرگی از ساکنان اردبیل گُرد و پیرو آیین یارسان بوده‌اند. بعد از وی، فرزندانش با ایجاد تغییراتی به ترویج و تبلیغ این طریقت ادامه دادند. نام شماری از رهبران این طریقت بعد از وی به شرح زیر است: بدرالدین، صدرالدین، علی (خواجه علی سیاه‌پوش)، ابراهیم (شیخ شاه)، جنید (سلطان اردبیل)، حیدر و شاه اسماعیل. تیمورلنگ مرید خواجه‌علی سیاه‌پوش می‌شود و منطقه‌ی اردبیل را وقف شیخ صفی‌الدین می‌کند، همچنین اسیران رومی را آزاد و به خواجه‌علی تسلیم می‌کند. به این ترتیب زمینه برای فعالیت بیشتر صفویان فراهم می‌شود و بخش زیادی از این اسیران نیز به مریدان این طریقت می‌پیوندند. در دوران جهان‌شاه قره‌قویونلو، شیخ جنید تحت فشار قرار می‌گیرد و به ناچار به آمد (دیاربکر) مهاجرت می‌کند و در آنجا با خواهر حسن اوزون (رئیس آق‌قویونلوها) ازدواج می‌کند، بعد از آن با قره‌قویونلوها به تفاهم رسیده و به اردبیل بازمی‌گردد و به نیرویی مؤثر در روند تغییر و تحولات مبدل می‌شود. بعد از شیخ جنید، پسرش (حیدر) از جمع مریدانش سپاهی منظم را تشکیل و آموزش می‌دهد، وی همچنین لباس متحدالشکل صوفیانه‌ای از جمله؛ کلاه‌ی سرخ‌رنگ برای مریدانش طراحی کرد. از این‌رو، پیروان وی را به مناسبت آن کلاه که همگی بر سر می‌گذاشتند، سرخ کلاهان یا قزلباش می‌خوانند. در این مقطع، قره‌قویونلوها



موضع ضعف قرار می‌گیرند و برعکس آن‌ها، آق‌قویونلوها به یکی از نیروهای سنی‌مذهب نیرومند مبدل می‌شوند، حیدر در سال (۱۴۷۱ م) به آق‌قویونلوها حمله می‌کند اما متحمل شکست شده و تمامی مناطق تحت حاکمیتشان به تصرف آق‌قویونلو درمی‌آید. حیدر به همراه پسر بزرگش (سلطان‌علی) کشته می‌شود و همسرش نیز اسیر می‌شود که بعدها با یکی از فرماندهان آق‌قویونلو ازدواج می‌کند. مریدان حیدر، دو پسر وی (ابراهیم و اسماعیل) را پنهانی به منطقه‌ی گیلان و مازندران می‌برند، در سال ۱۴۹۹ م شاه اسماعیل خود را شاه می‌خواند و در سال ۱۵۰۱ م تبریز را تصرف می‌کند و حکومت صفوی را تأسیس می‌کند. او تا سال ۱۵۲۴ م حکومت کرد، در این مدت بر مبنای مذهب شیعه‌ی دوازده‌امامی، این طریقت را از نو سازمان‌دهی کرده و آن را مذهب رسمی اعلام می‌کند. طریقت صفوی تا زمان شاه اسماعیل فرازوفرودهای زیادی را پشت سر نهاد. در آغاز، طریقتی تصوفی، عرفانی و اجتماعی سنی‌مذهب، نزدیک به آیین یارسان بود، بعدها در زمان شیخ حیدر به یکی از شاخه‌های طریقت علوی (قزلباش حیدری) مبدل شد و در زمان شاه اسماعیل و حکومت صفوی هم به مذهب رسمی حکومت تبدیل شده و به کلی از محتوای تصوفی و اجتماعی فاصله می‌گیرد. این تحولات باعث ایجاد اختلاف و انشقاق میان علویان شد، گردهای علوی بر حفظ و پاسداشت ارزش‌ها و اصول طریقت خویش مُصر بودند. برخی هم از جمله؛ اکثریت ترکمن‌ها و آذری‌ها به صفویان پیوستند. این تحولات تأثیر زیادی در روند تغییر آیین و اعتقادات مردم این منطقه و به‌ویژه گردها داشت.

#### ۶. نور بخشی

بنیانگذار این طریقت، سید محمد بن عبدالله موسوی خراسانی است که در میانه‌ی سال‌های (۷۹۵ الی ۸۶۹) هجری برابر با (۱۳۹۳ الی ۱۴۶۵ م) زیسته است. وی راهی هرات شده و نزد خواجه اسحاق قُطلانی به فراگیری علوم پرداخته است. خواجه که پیرو طریقت «کپرویه» بوده، به سید محمد لقب «نوربخش» می‌دهد و خرّقه‌ی «سید باباعلی همدانی» را تقدیم وی می‌کند، همچنین در میان مریدانش شهادت می‌دهد که سید محمد همان مهدی موعود است. سید محمد تا سال ۱۴۲۴ م نزد خواجه می‌ماند. در همین سال و بعدازاینکه نوربخشی‌ها و خواجه اسحاق مورد هجوم شاهرخ میرزا قرار می‌گیرند و خواجه با دو فرزندش کشته می‌شوند، سید محمد راهی گُردستان می‌شود و مریدان و طرفدارن زیادی پیدا می‌کند. شیخ حسام‌الدین بدلیسی پدر شیخ ادريس بدلیسی یکی از خلیفه‌های طریقت نوربخشی بوده است. به دو دلیل این طریقت به سرعت در گُردستان اشاعه پیدا کرد. دلیل اول اینکه، سید محمد با پیروان آیین یارسان میانه خوبی داشته و دلیل دوم هم این بود که وی به تقدس نور ایمان داشت، این نیز یکی از اصول آیین کهن گُردها بوده است. شاهرخ میرزا به واسطه‌ی حاکمان گُردستان وی را دستگیر و به سولغان در حوالی تبریز می‌فرستد، سید محمد تا زمان مرگ همچنان در زندان بود. تا مدتی بعد از مرگ وی، تأثیر این طریقت بر جامعه‌ی گُردستان همچنان ماندگار بود، اما





با گذشت زمان از محبوبیت، نفوذ و شمار پیروانش بسیار کاسته شد. در مجموع، سال‌های (۱۱۰۰ الی ۱۵۰۰) از حیث آیین، مذهب، طریقت و افکار و اندیشه‌ها، مقطع نوینی برای جامعه‌ی گُردستان است و تغییرات بنیادینی در آن ایجاد می‌شود. از سویی، آیین زردشتی رو به افول است و از سوی دیگر، اسلام با هر دو مذهب شیعه و سنی، به‌طور روزافزون در حال گسترش و اشاعه است؛ همچنین آیین‌ها و مذاهب جدیدی با نام‌ها و ظواهر مختلفی که در محتوا متکی بر فرهنگ کهن گُردها هستند، ظهور می‌کنند. در این برهه، ما شاهد آئیم که آرام‌آرام خدای گُردها از ایزدمهر و اهورامزدا به «الله»، مولا علی و طاووس ملک تغییر پیدا می‌کند، همچنین دوگانگی خدای نیکی و بدی، جای خود را به مفهوم یکتاپرستی «الله» می‌دهد. پیامبر از زردشت به محمد، سان سهاک، شیخ هادی و علی تغییر می‌کند و کتاب مقدس گُردها هم از زند اوستا به قرآن، سرانجام، جیلوه، مصحف رش تغییر پیدا می‌کند. مفهوم نصیحت و دعوت جای خود را به امر و پاداش برای کار نیکی و جزا برای کار بد داد. رفاقت میان انسان و خدا جای خویش را به رابطه‌ی سردار و بنده داد. از نظر اجتماعی هم برابری میان زن و مرد، جای خود را به تبعیض و کم‌رنگ‌تر شدن نقش زن در عرصه‌های مختلف داد. رهبری و پیشاهنگی مذهبی از پیر، سان، مغ و بابا به دلیل، شیخ، میر، سید و ملا تغییر کرد. مفاهیم حرام و حلال، فرض و سنت جای نیکی و بدی، پسند و ناپسند را گرفت و این روند باعث ایجاد تغییراتی بنیادین در ذهنیت فرد و جامعه شد. از نظر زبان، پوشش و سبک زندگی هم تأثیر زبان، پوشش و فرهنگ زندگی عرب‌ها در گُردستان در حال گسترش بود. علی‌رغم تلاش پیروان یارسان و ایزدی در راستای صیانت از فرهنگ، زبان، آداب و رسوم و اعتقادات و باورهای کهن، زبان و فرهنگ عربی به دلیل عربی بودن زبان قرآن، آن‌چنان در حال گسترش و رواج بود که بخشی از جامعه و روشنفکران و نویسندگان گُرد هم در نگارش آثار و کتب خویش از زبان عربی استفاده کرده و شمار زیادی از مورخین، دانشمندان، فیلسوفان و شخصیت‌های نامدار گُرد از جمله؛ مورخین: ابووفیدا، ابن اسیر، ابن شَراد، ابن خلکان، ابوحنیفه دینوری و ابن قوطیبه دینوری، سهروردی و بدیع‌الزمان همدانی (اندیشمند و عارف)، ابن فضلان (محقق)، صفی‌الدین اورمی، محمد خطیبی اربیلی (موسیقی‌شناس)، ابراهیم و اسحاق موصلی و زریاب (نوازنده)، مونس (معمار)، محی‌الدین اخلاقی (ریاضیدان و ستاره‌شناس)، ابن ندیم (دانشنامه‌نویس) و ... به‌عنوان عرب و یا ایرانی معرفی شده‌اند و اشاره‌ای به هویت گُردی آن‌ها نشده است.

### ت - وضعیت اجتماعی جامعه‌ی گُردستان

جامعه‌ی گُردستان از زمان ورود اسلام تا سده‌ی شانزدهم، شاهد تغییر و تحولات و بی‌ثباتی‌های زیادی بوده است. در این زمینه اشاره‌ای به تغییر و تحولات در عرصه‌ی دین و نظام‌های اعتقادی، حکومت و ساختار جامعه نمودیم، علاوه بر این موارد، مقوله‌ای دیگر که در این برهه بر جامعه و زندگی اجتماعی گُردها تأثیرگذار بود، عبارت است از تغییرات دموگرافی. بعد از سده‌ی هفتم، عرب‌ها به‌واسطه‌ی اسلام به گُردستان راه پیدا کردند و

روزبه‌روز بر میزان قدرت و جمعیتشان تا حد قابل‌توجهی افزوده شد. از سده‌ی نهم به بعد نیز مهاجرت بی‌شمار قبایل ترک به ایران و گُردستان بر دامنه و عمق این تغییرات و تأثیرات افزود. ورود اعراب به گُردستان باعث کاهش حوزه‌ی جغرافیایی و جمعیت گُردها در مناطق مختلف گُردستان شد، شمار زیادی از گُردها به مناطق کوهستانی روی آوردند و شمار زیادی هم آسمیله شدند. برای مثال تا زمان ساسانیان، اکثریت ساکنان بابل و بغداد امروزی، میسان و عبادان در مرز ایران و عراق، تکریت، موصل تا حلب، لازیکه، هاتای و دیلوک گُرد بوده‌اند؛ اما با ورود اسلام جمعیت گُردها در این مناطق بسیار کاهش پیدا می‌کند و اعراب به اکثریت مبدل می‌شوند. در همین مقطع، مهاجرت قبایل ترک باعث شد که در مناطق مختلف آذربایجان هم شمار گُردها کاهش پیدا کند و آذری‌ها که از نظر نژادی گُرد و آریایی بوده و از نظر زبان و فرهنگ هم تحت تأثیر ترک‌ها قرار گرفته‌اند، جای آن‌ها را بگیرند. در مناطق مزوپوتامیای شمالی در شمال گُردستان هم ترک‌ها نفوذ کرده و حاکمیت این مناطق را در دست گرفتند. درعین‌حال، تأثیر و شمار فارس‌ها، ارمنی و خلق‌های پیرو آیین‌های مسیحیت و یهودیت در گُردستان کاهش پیدا کرد. مسلماً نباید با نگاهی نژادپرستانه و دولت‌مدار با این مقوله برخورد کنیم، اما نباید همچون پدیده‌ای معمولی هم به آن بنگریم. ورود ترک‌ها و اعراب به‌عنوان دو ملت مهاجر و جنگجو، در ابعاد مختلف تأثیرات زیادی بر حیات گُردها برجای نهاد. گُردها که قبلاً بیشتر به سبک زندگی یکجانشینی و کار زراعت مشغول بودند، در این مرحله به سبک زندگی‌ای گرایش پیدا کردند که جنگ، مقاومت و چوپانی در آن برجسته‌تر بود. همچنین نقش و اهمیت شهرهای قدیمی نسبت به روستا و قلعه‌های کوچک بسیار کاهش پیدا می‌کند.

بنابر گزارش «ابن مُطیب دینوری»، در برخی از مناطق گُردستان کار و صنعت‌هایی همچون آهنگری و مسگری در میان گُردها رواج پیدا می‌کند، قبلاً ارمنیان، آشوری‌ها، سریانی‌ها و یهودیان به این کارها مشغول بودند، علت استقبال گُردها به این صنعت‌ها، احتمالاً به دلیل ضروریات این مرحله بوده باشد، زیرا در این مقطع استفاده از مس و آهن بسیار افزایش پیدا کرده و ارمنی‌ها و سایر خلق‌ها توان پاسخگویی به‌تمامی نیازها و تقاضاها را نداشته‌اند. همچنین احتمال دارد که گُردها برای انجام برخی کارها به آن‌ها اعتماد لازم را نداشته‌اند. یکی دیگر از ابعاد تأثیر این تغییر و تحولات بر جامعه‌ی گُردستان، تغییر در سبک زندگی خانوادگی و ارتباط میان زن و مرد است. علی‌رغم اینکه جامعه‌ی گُردی و زنان گُرد از طریق اعتقادات و باورهای یارسانی، علوی و ایزدی سعی کرده‌اند که برابری میان زن و مرد را حفظ کنند، اما بازهم ما شاهد کم‌رنگ‌تر شدن نقش و جایگاه زنان و برجسته شدن نقش مردها در این مقطع هستیم؛ زیرا خود این آیین و فرهنگ‌ها به‌کلی تحت فشار و سانسور بودند و اکثر امکانات و وسایل تبلیغی در انحصار و خدمت، دین و تفکرات حاکمیت نوینی بود که در راستای نهادینه نمودن خویش بر دامنه‌ی این تبعیض و نابرابری‌ها می‌افزود.





از حیث اقتصادی هم جامعه‌ی گُردستان تغییری ریشه‌ای پیدا نکرد، بخش کثیری از جامعه روستانشین و کوچ‌نشین بودند و به کار زراعت و دامداری مشغول بودند. همین‌امر دلیلی بود جهت تقویت توان مقاومت و مقابله با حملات فرهنگی و سیاسی که با آن مواجه می‌شدند. جامعه‌ی گُردی و گُردستان تا حدی تحت‌تأثیر فرهنگ و زبان‌های عربی، فارسی و ترکی قرارگرفته بود، به همین خاطر بخش زیادی از نویسندگان و عالمان گُرد آثار خود را به زبان‌های فارسی و عربی می‌نوشتند. این امر تأثیری منفی بر روند توسعه و ترقی زبان و ادبیات گُردی برجای می‌نهاد. از لحاظ فرم اجتماعی و فرهنگی این تأثیرات بیشتر برجسته و نمایان هستند، برای مثال: قبلا در میان گُردها برای خطاب قراردادن رهبران و پیشاهنگان جامعه از اصطلاحاتی مانند پیر، سان، بابا، گی، گیبانو استفاده می‌شد، اصطلاحات مغ و ماگ برای اشاره به رهبران دینی استفاده می‌شد، اما با چیرگی و قدرت گرفتن اسلام در گُردستان، این اصطلاحات جای خود را به اصطلاحاتی مانند: میر، شیخ، سید، خان، حاجی، سلطان و پاشا داد.

مقوله‌ای دیگر که لازم است در اینجا به آن اشاره کنیم، مربوط به رسم‌الخط و زبان گُردی است. در این مرحله به‌ویژه در سده‌های یازدهم و دوازدهم میلادی، نگارش متون و ادبیات گُردی با خط آرامی رواج پیدا می‌کند. **بابا و دایه‌های** پیشاهنگ آیین یارسان همچون؛ باباطاهر همدانی و دایه خزان سرگه‌تی نقش مؤثری در این مسئله داشته‌اند. آن‌ها اشعار و متون مذهبی خویش را به لهجه‌ی گورانی نوشته‌اند. نگارش به لهجه‌ی کرمانجی شمالی هم از سده‌ی سیزدهم و چهاردهم به بعد شروع شده و رواج پیدا کرده است. در این عرصه هم رهبران ایزدی همچون؛ شیخ هادی و شیخ حسن نقش مهمی را ایفا نموده‌اند و در مراحل بعدی کسانی همچون؛ ملا احمد جزیری، ملا احمد باطی و فقی طَیران آن را ادامه و گسترش دادند.



فصل هفتم

گردستان

از پیمان قصر شیرین تا سده‌ی نوزدهم



## گُردستان، از پیمان قصر شیرین تا سده‌ی نوزدهم

### الف- وضعیت گُردستان، منطقه و جهان قبل از پیمان قصر شیرین

پس از اینکه مغول‌ها در سال ۱۲۵۸ م حکومت عباسیان را سرنگون کردند، وضعیت گُردستان و منطقه تغییر کرد و مرحله‌ای نوین (تا ۱۵۰۰م) آغاز شد که تا اوایل سده‌ی شانزدهم تداوم یافت. مغول‌ها (۱۲۵۰-۱۳۵۵ م) به رهبری هلاکوخان، تاتارها به رهبری تیمور لنگ (۱۳۵۵-۱۴۵۰ م)، قره‌قویونلو (۱۴۰۴-۱۴۶۰ م) و آق‌قویونلو (۱۴۶۰-۱۵۰۸ م) به این منطقه تاختند و آن را تحت سیطره‌ی خویش درآوردند، هرکدام نیز برای مدتی بر آن حکومت کردند. تأثیرات و تخریبات این حملات بیشتر از ابعاد و اهداف نظامی و سیاسی، متوجه دستاورد و پیشرفت‌های علمی و روشنفکری حاصل‌شده در این منطقه بود. مورخان گزارش داده‌اند که هزاران جلد کتاب در بغداد و مراکز دیگر از بین رفتند که تأثیری منفی بر زیربنای علمی و روشنفکری منطقه برجای نهاد. بی‌اعتنایی به مسائل علمی و روشنفکری توسط این نیروها، کمکی شد به تشدید تلاش‌های که امام محمد غزالی تحت نام دفاع و صیانت از اسلام انجام داد و متعاقب آن جزم‌اندیشی و عدم‌پویایی در نگرش و اندیشه‌ی جوامع شرقی بروز و رواج پیدا کرد.

سده‌های سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم، نه‌تنها گُردستان، خاورمیانه و جهان اسلام، بلکه کل جامعه‌ی انسانی دچار سطحی از انجماد فکری و عقب‌ماندگی شده بودند، از همین رو از این مقطع به دوران تاریکی یاد می‌شود. با این وجود، تلاش و جستجوها، به‌ویژه در حوزه‌ی دین و اعتقادات مذهبی و در راستای نوزایی و گذار از وضعیت پیش‌آمده، هم در دنیای غرب و هم در دنیای شرق، همچنان ادامه داشت؛ زیرا دین از نقش و کارکرد مهم و مؤثری در سازمان‌دهی و شکل‌دهی به سبک زندگی جامعه و نظام حکمرانی برخوردار است. در دنیای اسلام از سویی شاهد تعمیق و تشدید اختلافات میان جریان‌های سنی‌مذهب و شیعه‌مذهب هستیم و از سوی دیگر، طریقت‌های مختلفی که درصد پُر نمودن خلأ به وجود آمده در حوزه‌ی اعتقادی، علمی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بودند، مَهر خویش را بر این مقطع زدند. در جهان مسیحیت نیز اختلاف میان ارتدکس<sup>۱</sup> و کاتولیک تشدید می‌شد و در سده‌ی پانزدهم و شانزدهم، پروتستان<sup>۲</sup> به‌منزله‌ی مذهبی تازه که

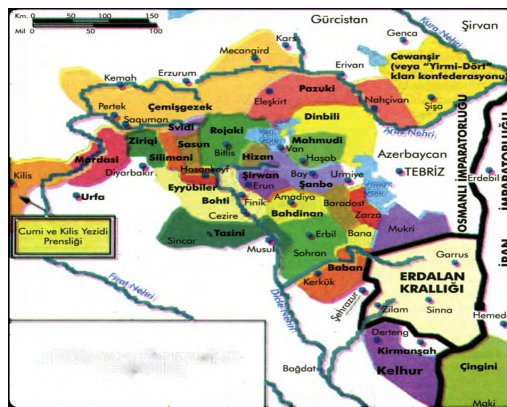
۱- Ortodoks: ارتدکس؛ راست‌گیشی، اعتقاد به مذهب واقعی؛ راشد، رسمی Orthodox م

۲- (Protestant): برخی شاخه‌های آن عبارتند از رفرمیست‌ها، کالونی‌ها، لوتری‌ها، بابتیست‌ها، متدیست‌ها، انگلیکن و پیرکشیشان (Presbyterians). شکاف در کلیسای کاتولیک زمانی ایجاد شد که مارتین لوتر در سال



خوانشی نوین از مسیحیت را ارائه می‌کرد، ظهور کرد. در این وضعیت، نه غرب و نه شرق، قادر به برون‌رفت و ایفای نقش پیشاهنگی نبودند.

همچنان که پیشتر نیز ذکر آن رفت، در این برهه، حکومت‌ها و جریان‌های مختلفی از جمله؛ مغول‌ها، تاتارها، قره‌قوینلو و آق‌قوینلو شکل‌گرفتند که خواستار ایفای نقش پیشاهنگی جهت گذار و ایجاد تحول بودند، ولی هیچ‌کدام موفق نشدند. در این مرحله چندین امیرنشین و حکومت محلی گُردی مانند، حکاری، بدلیس، لرستان بزرگ و لرستان کوچک، اردلان، حسن‌کیف، چَمَش‌گَزک و داسن وجود داشتند؛ اما آن‌ها نیز نه از نظر مدل مدیریتی و نه از نظر ذهنیتی و اعتقادی، فاقد نوآوری و توان گذار بودند و خود را با فرآیند وقایع و تحولات سازگار می‌کردند. در این بین دو گروه و یا جریان دیگر سر برآوردند که با تحلیل و تدقیق صحیح در وضعیت پیش‌آمده و استفاده از کشمکش و رقابت مابین مذاهب و طریقت‌ها، توانستند آرام‌آرام ریشه بدوانند و برای مدت مدیدی مَهر خویشتن را بر نظام اعتقادی و زندگی اجتماعی منطقه و گُردستان بزنند که تاکنون نیز تأثیرات آنها ماندگار است. این دو جریان عبارت بودند از، صفوی و عثمانی. در ادامه، به‌طور خلاصه‌وار به بررسی هر یک از آن‌ها خواهیم پرداخت.



امیرنشین‌های گُردستان در سده‌ی ۱۶ میلادی

همچنانکه پیشتر در بخش ادیان و طریقت‌ها به آن اشاره کردیم، نام صفوی‌ها به شیخ

۱۵۱۷ بر درب کلیسای ویتمرگ اعلامیه‌ای نهاد که بیانگر مخالفت او با عمل کشیشان در زمینه‌ی خریدوفروش و آموزش گناهان بود؛ زیرا کشیشان مبالغی پول تعیین می‌کردند تا گنه‌کاران با پرداخت آن به کلیسا در آن دنیا از کیفر گناه برهند! ژان کالون که بنیانگذار مذهب کالونی بود نیز در راه این اصلاح‌گری او را یاری داد. واژه‌ی پروتستان در انگلیسی به معنای معترض و مخالف سرسخت است. از منظر پروتستانیسیم، هر مؤمن خود یک کشیش است، تنها انجیل سرچشمه‌ی تعالیم است و تنها از طریق رحمت مسیح رستگاری حاصل می‌آید. م





صفی‌الدین اردبیلی بازمی‌گردد که در میانه‌ی سال‌های ۱۲۷۱ الی ۱۳۵۱ زیسته است. شاه اسماعیل (۱۴۸۷-۱۵۲۴ م) فرزند شیخ حیدر در سال ۱۵۰۱ م بر مبنای آیین و مذهب و حمایت مریدان صفوی، تاجگذاری کرد و دولت صفوی را بنیان‌نهاد. نکته‌ی قابل‌توجه این است که دولت صفوی بر خلاف سلجوقیان، قره‌قوینلو، آق‌قوینلو و یا عثمانی‌ها که بر پایه و اساس یک خاندان و یا یک یا چند عشیره شکل‌گرفته بودند، حول محور یک مذهب شکل‌گرفت، یعنی ایدئولوژی و بُعد معنوی‌اش مذهب شیعه بود و نیروی مادی خویش را نیز از پیروان و مریدان این مذهب می‌گرفت. مقوله‌ی دیگر این است که شیخ صفی‌الدین و طریقتش ارتباطی به شیعه‌ی دوازده‌امامی نداشته‌اند، بلکه وی طریقتی سنی‌مذهب مختص به خویش داشت و از ارتباط و تعامل تنگاتنگی با آیین یارسان و پیروانش برخوردار بود. بعد از صدسال از مرگ شیخ صفی‌الدین و در زمان شیخ جنید و پسرش (شیخ حیدر)، طریقت آن‌ها دچار تغییر شده و مَهر علوی بر آن زده‌شد، آن‌ها تا آن زمان همچون نهادی اجتماعی و آیینی، مشغول فعالیت و سازمان‌دهی خویش هستند؛ اما در زمان شاه اسماعیل با چرخش و تحولی ریشه‌ای، خود را با فرم و ساختاری دولتی از نو سازمان‌دهی می‌کنند، هم‌زمان از بُعد ایدئولوژیکی نیز، از علوی قلباش به شیعه‌ی جعفری یا همان دوازده‌امامی گذار می‌کنند. افزون بر این‌ها، سرنگونی شیخ‌حیدر (پدر شاه اسماعیل) و برادر بزرگ‌ترش (علی) به دست آق‌قوینلوهای سنی‌مذهب، و ازدواج یکی از فرماندهان آق‌قوینلو با مادر شاه اسماعیل، چنان خشم و نفرت شاه اسماعیل و سرسپردگانش را برانگیخته بود که در سیاست و تعامل با سنی‌مذهب‌ها به‌وضوح بازتاب می‌یافت؛ اما همچنان که پیشتر نیز ذکر آن رفت، تا این دوران بخش زیادی از جامعه‌ی گُردستان پیرو آیین یارسان و ایزدی بوده و مذهب سنی اشاعه‌ی چندانی پیدا نکرده بود. آن‌هایی هم که مسلمان شده بودند، اغلب قشر الیت و سرآمد شهری بودند. از طرفی دیگر، تا آن زمان فاصله و شکاف زیادی بین گُردهای یارسان، ایزدی و مسلمان ایجاد نشده بود، هرچند از نظر دینی و اعتقادی دگرگونی‌هایی حاصل شده بود، ولی از نظر فرهنگ، آداب‌ورسوم و زبان، مشترک بودند و همین امر زمینه را برای تفاهم و سازگاری فراهم می‌کرد. در مجموع همه‌ی این موارد و دلایل به حکومت صفوی و شاه اسماعیل کمک کردند که در مدت زمان کوتاهی تمامی گُردستان را تصرف و اشغال کنند. آن‌ها در سال ۱۵۰۸ م به حکومت آق‌قوینلوها در آمد (دیاربکر) پایان داده و تا سال ۱۵۱۰ م مرزهای خویش را تا سواحل دریای سفید گسترش دادند. حکومت صفوی تا سال ۱۷۲۲ م تداوم پیدا کرد آخرین پادشاه از دودمان صفوی «شاه سلطان حسین» نام داشت که در میانه‌ی سال‌های ۱۶۹۴ تا ۱۷۲۲ م حکومت کرد، بعد از این حکمرانی ایران تا سال ۱۷۳۰ م به دست افغان‌ها افتاد. محمدشاه (۱۷۲۲-۱۷۲۵ م) و اشرف شاه افغان (۱۷۲۵-۱۷۳۰ م) دو تن از شاهان نامدار و مقتدرشان در این مقطع بودند. بعد از افغان‌ها نوبت به فرمانروایی افشاریان (نادر شاه افشار ۱۷۳۰-۱۷۴۷ م، علی قلی میرزا افشار ۱۷۴۷-۱۷۴۸ م و شاه‌رخ افشار نوه‌ی نادرشاه که تنها بر خراسان حکومت می‌کرد ۱۷۴۸-۱۷۶۰ م)، زندیان (کریم خان زند ۱۷۵۲-۱۷۷۹ م) و قاجارها (۱۷۹۶ م)

بر ایران رسید. حکومت قاجارها با آقا محمدخان (۱۷۸۱ - ۱۷۹۸م) شروع و با احمد شاه قاجار در تاریخ (۱۹۲۵/۱۰/۳۱) به پایان رسید. قاجارها از نظر سیاست‌ورزی و شیوه‌ی تعامل با جامعه، عملکردی همچون صفویان داشتند که در بخش‌های بعدی آن را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

برخلاف صفویان، حکومت عثمانی بر پایه‌ی سنت خاندانی شکل گرفت، پیشینه و تاریخ این خاندان به یکی از ایلات ترک به نام «کندوز الب» بازمی‌گردد که رئیس آن‌ها سلیمان شاه نام داشت. این ایل در اواخر سده‌ی دوازدهم و در زمان سلجوقیان به این منطقه و گُردستان مهاجرت کردند. در اوایل سده‌ی سیزدهم، در مسیر مهاجرت به منطقه‌ی حلب و سواحل شرقی دریای سفید، شماری از آن‌ها از جمله؛ سلیمان شاه<sup>۱</sup> در آب رودخانه‌ی فرات غرق می‌شوند. بعد از این واقعه، بخشی از ایل با رهبری دویدار (فرزند سلیمان شاه) به آسیای میانه بازمی‌گردد، بخش دیگر نیز با رهبری یکی دیگر از فرزندان سلیمان شاه به نام ارطغرل پیشروی کرده و به شرق آنادول می‌رسند. ارطغرل در حوالی سال ۱۲۵۰ م با سلطان سلجوقی همکاری کرده و علیه جلال‌الدین خوارزم (شاه ترکستان)، در منطقه‌ی قونیه وارد جنگ می‌شود و سلطان علاء‌الدین سلجوقی هم حکومت این مناطق را به وی واگذار می‌کند. بعد از ارطغرل (۱۲۸۸م) پسرش عثمان ریاست ایل را بر عهده می‌گیرد و در سال ۱۲۹۹ م امپراطوری عثمانی را بنیانگذاری می‌کند. بعدها فرزندان و نوادگان وی گستره‌ی فرمانروایی خویش را گسترش می‌دهند و در روزگار سلطان محمد که در میان تُرک‌ها به «محمد فاتح» مشهور است، در سال ۱۴۵۳م استانبول را تصرف می‌کنند و به این ترتیب از آنادول تا استانبول تحت سیطره‌ی آن‌ها قرار می‌گیرد. در دوران سلطان سلیم (۱۵۱۲ - ۱۵۲۰ م) و در سال ۱۵۱۴ م بخش زیادی از گُردستان، در سال ۱۵۱۶ م سرزمین شام و در سال ۱۵۱۷ م هم مصر را تصرف کردند. طبق اسناد و منابع مربوط به عثمانی‌ها، بعد از اینکه سلطان سلیم مصر را تصرف کرد با آخرین خلیفه‌ی عباسی «متوکل علی الله» دیدار می‌کند و بعد از مشورت با وی، خود را خلیفه می‌خواند. آخرین خلیفه‌ی عثمانی هم «عبدالمجید دوم»<sup>۲</sup> بود که مصطفی کمال در تاریخ ۱۹۲۴/۳/۳ م لقب خلیفه را از وی سلب و به حکومت عثمانی و دستگاه خلافت پایان بخشید. این دو حکومت اگرچه از نظر نحوه‌ی شکل‌گیری، توسعه و بینش و ایدئولوژی با همدیگر اختلاف داشتند، اما هر دو در تلاش بودند بر پایه‌ی ایدئولوژی دینی، قدرت و نفوذ خویش را گسترش دهند و هرکدام مذهبی را انتخاب کردند. شاه اسماعیل درک کرده بود که تنها از طریق علوی‌گری قادر به تشکیل حکومتی مقتدر



۱- در سال ۱۹۲۱ توافق‌نامه‌ای میان ترکیه و سوریه به امضا رسید مبنی بر آن که آرامگاه سلیمان شاه، به‌عنوان «قلمرو خارجی ترکیه»، بخشی از خاک ترکیه محسوب شود. ترک‌ها در سال ۲۰۱۵ آرامگاه وی را به روستای آشم در غرب کوبانی منتقل کردند.

۲- سلطان سلیم نهمین سلطان از مجموع ۳۷ سلطان عثمانی است که تا سال ۱۹۲۴ م حکومت آن‌ها ادامه پیدا کرد.

خواهد بود؛ زیرا این آیین جنبه‌ی اجتماعی و اخلاقی نیرومندی دارد و اصول آن با نظام سلطه و قدرت ناسازگار است؛ لذا به مذهب شیعه‌ی دوازده‌امامی متوسل شد که امام جعفر صادق آن را پایه‌ریزی کرده بود. در این مذهب ولایت فقیه که همان رهبر دینی است، تمامی قدرت و تصمیم‌گیری‌ها را در اختیار دارد.

عثمانی‌ها نیز مذهب سنی (شاخه‌ی حنفی) را انتخاب کردند، این انتخاب ترک‌ها درخور تأمل است؛ زیرا آن‌ها در گُردستان و ایران با اسلام آشنا شدند، اما مذهب فارس‌ها و گُردها را برای خویش انتخاب نکردند؛ بلکه سنی حنفی را انتخاب کردند که به آن‌ها این امکان را می‌داد که به خلافت برسند، زیرا با پیروی از مذهب سنی شافعی، علوی‌گری و یا شیعه‌گرایی نمی‌توانستند به این مقام دست‌یابند. در مذهب شافعی تنها عرب‌ها می‌توانند به خلافت برسند و در مذهب شیعه هم امامت مختص اهل‌بیت است؛ بنابراین ترک‌ها تنها از طریق مذهب سنی حنفی می‌توانستند حکومت بر جهان اسلام را به‌دست بگیرند. نکته‌ی جالب‌تر اینکه، هم صفویان و هم عثمانیان از نژاد ترک‌ها هستند و از یک فرهنگ مشترک برخوردارند، اما هرکدام مذهبی جداگانه اختیار می‌کنند. از نظر زبانی هم هر دو در اوایل به زبان عربی گرایش پیدا کردند، اما بعدها صفویان اهمیت بیشتری به زبان فارسی دادند و عثمانی‌ها هم به زبان عثمانی روی آوردند که ترکیبی است از زبان‌های عربی، گُردی و زبان آسیای میانه.

### ب- تقسیم گُردستان و سیاست‌های هر دو دولت عثمانی و صفوی در قبال گُردها

سرزمین گُردستان با توجه به موقعیت استراتژیک جغرافیایی‌اش، همواره برای قدرت‌ها و حکومت‌هایی که خیال و هدف تسلط بر خاورمیانه و جهان را در سر داشته‌اند از اهمیت زیادی برخوردار بوده است، لذا هر دو حکومت صفوی و عثمانی هم چشم طمع به آن دوخته و در تلاش برای الحاق این سرزمین به گستره‌ی فرمانروایی خویش بودند. این مقوله یکی از دلایل شکل‌گیری رقابت و کشمکش‌های بین آن‌ها بوده است. صفویان با توجه به وضعیتی که پیشتر به آن اشاره کردیم و همچنین توسعه و پیشرفت سریع‌تر از عثمانی‌ها و همجواری با گُردستان (پایتخت صفویان ابتدا در تبریز بود)، موفق شدند قبل از عثمانی‌ها گُردستان را تصرف کنند و همواره آن را به‌عنوان بخشی از سرزمین خویش می‌پنداشتند. عثمانی‌ها هم پیشتر از تجربه‌ی همکاری و کار با گُردها برخوردار بودند (همکاری میان مروانیان و سلجوقیان برای دستیابی به آنادول و همچنین همکاری ایوبیان و زنگی‌ها در مسیر مصر)، لذا درصدد دستیابی به گُردستان بودند. آن‌ها از دو طریق وارد عمل شدند، از سویی به آموزش و تحصیل دینی اهمیت دادند و مراکز و مدارس دینی زیادی را تأسیس کردند تا از طریق آن‌ها بینش و ایدئولوژی خویش را منتقل کنند. از سوی دیگر، تلاش می‌کردند با فرماندهان و امیران گُردستان در رابطه و تعامل باشند و آن را بهبود بخشند. همین امر بر دامنه‌ی کشمکش و منازعات میان آن‌ها افزود، به‌ویژه زمانی که صفویان



به آنادول رسیده و به تهدیدی برای عثمانیان مبدل شدند. صفویان که در زمان کمی پیروزی‌های زیادی را کسب کرده بودند و از نظر فرهنگی نیز تشابهات و قرابتی با کردها داشتند، فرمانروایان کُرد را مجبور به پیروی از مذهب شیعه می‌کردند و در این راستا، متوسل به خشونت هم می‌شدند. در مقابل، عالمان دینی و فرمانروایان گُردستان سعی می‌کردند که از طریق گفتگو و صلح با آن‌ها به تفاهم برسند. برای این منظور، شیخ ادريس بدلیسی<sup>۱</sup> که تا سال ۱۵۰۸ م در مدارس آق‌قوینلو مشغول تدریس بود، نزد شاه اسماعیل رفته و از وی می‌خواهد اجازه دهد که به کار خویش ادامه بدهد. بنا بر برخی منابع، شیخ ادريس تا سال ۱۵۱۱ م به این تلاش‌های خویش ادامه داد، اما نتوانست نظر مثبت شاه اسماعیل را جلب کند و در نهایت مجبور به پناه بردن به دربار عثمانی می‌شود. در این مقطع، سلطان سلیم به حکومت رسیده و خود را مهبای حرکت به سوی گُردستان می‌کند، از سوی دیگر، اکثر فرمانروایان گُردستان که حکومت شاه اسماعیل و صفویان را پذیرفته بودند، در اوایل به جای مقابله با وی، سعی می‌کنند با گفتگو و تعامل سازنده برخورد کرده و با هم به تفاهم برسند. در همین راستا در سال ۱۵۱۰ م، شانزده رئیس عشیره و امیر گُرد برای دیدار با شاه اسماعیل به خوی می‌روند و از وی درخواست می‌کنند که با ملایمت با آن‌ها برخورد کرده و با هم به تفاهم برسند؛ اما شاه اسماعیل همه‌ی آن‌ها را دستگیر و فرماندهان موردپسند خویش و بیگ‌های ترک را به جایشان منصوب می‌کند.<sup>۲</sup> همزمان محمد اوستاجلو را نیز به فرمانروایی شمال گُردستان و ارمنستان تعیین می‌کند. بعدها روسای عشایر و امیران کُرد را به شرط پذیرش و اطاعت از فرمانروایی فرماندهان و امیرانی که منصوب کرده، آزاد می‌کند. این برخورد شاه اسماعیل باعث ناخشنودی و خشم امیران گُرد شده و بخش زیادی از آن‌ها به جبهه‌ی سلطان سلیم می‌پیوندند. در عوض، سلطان سلیم به شیخ ادريس وعده می‌دهد که در صورت همکاری با وی در مقابله با صفویان، او حق و حقوق گُردها را در چارچوب حکومت خویش به رسمیت می‌شناسد و در امور دینی و دنیایی آن‌ها مداخله نخواهد کرد. از همین رو، شیخ ادريس را به عنوان وکیل

۱- شیخ ادريس بتلیسی یا بدلیسی: حکیم ادريس بدلیسی (۹۲۶ - ۸۵۶ قمری). پدرش از خدمتکاران سلسله‌ی آق‌قویونلوها بود. بازدید دوم از شیخ ادريس که دستی قوی در ادبیات داشت، کتابی در مورد دودمان عثمانی خواست و او کتاب «هشت بهشت» را به زبان فارسی نگاشت. طبع شعری هم داشت؛ اما بیشتر به نگارش نثر متکلف و مصنوع فارسی مشهور است. از دیگر آثار او ربیع‌الابرار، مناظره‌ی عقل و عشق و شرح گلشن راز شبستری می‌باشند. م

۲- اسامی شماری از این امیران که نزد شاه اسماعیل رفته‌اند به شرح زیر است؛ میر شرف بدلیس، ملک‌خلیل حسن‌کیف که داماد شاه اسماعیل بوده، علی بیگ ساسون، شاه محمد شروه‌ای، شاه‌علی بیگ بوتان، میر داود خان خیزان (نمیران)، میر حمزه پسر میر خلیل دَرزینی، میر حامد پسر میر حسین محمودی، حاجی رستم چَشگَزک و میر دیادین پسر میر ابراهیم سلوانی.





خویش در روند رسیدن به تفاهم با امیران و روسای عشایر گُرد منصوب می‌کند. شیخ ادریس بعد از بازگشت به گُردستان، با همکاری امیر شرفخان بدلیسی تلاش می‌کند تا تفاهم و اتحاد مابین گُردها و عثمانی را ایجاد کند. بعد از مدتی تلاش و کوشش، موفق می‌شود شماری از امیران گُرد را جهت عقد قرارداد و پیمان همکاری با عثمانی راضی کند. امیران و بیگ‌های گُردی که راضی شده‌اند (طبق برخی منابع ۲۰ امیر و طبق برخی منابع دیگر ۲۸ امیر)، شرط و شروط خود را تدوین و به واسطه‌ی شیخ ادریس و محمد آغای ساسون به اطلاع سلطان عثمانی می‌رسانند. در اینجا لازم می‌بینم که نظر خوانندگان را به چند بند از مفاد این پیمان‌نامه که بین امیران گُرد و سلطان سلیم منعقد شده است جلب کنم.

۱. در زمان وقوع جنگ بین صفوی و عثمانی، بایستی امیران گُرد با تمام توان و نیروی خویش، علیه صفویان وارد جنگ شوند.

۲. بایستی امیران گُرد هر ساله به سلطان عثمانی مالیات و باج پرداخت کنند.

۳. هر زمان که امیران گُرد در معرض حمله‌ی خارجی قرار گرفتند، حکومت عثمانی از آن‌ها پشتیبانی و محافظت خواهد کرد.

۴. امیران گُرد در امور داخلی خویش مستقل و خودمختار هستند.

۵. در صورت بروز اختلاف میان امیران گُرد در هر یک از امیرنشین‌ها و یا بروز مشکل و مانع بر سر راه انتقال قدرت، سلطان عثمانی حق مداخله ندارد، اما در صورت درخواست کمک و مداخله‌ی خود گُردها، بایستی بی‌طرفی را رعایت کرده و آداب و رسوم جامعه‌ی گُردستان را مدنظر قرار دهد.

۶. در صورت سرپیچی هر کدام از امیران از فرمان سلطان، سلطان حق حمله و بازخواست وی را دارد.

---

۱- نام برخی از این امیران که شرفخان بدلیسی به آنها اشاره کرده است عبارتند از: میر شرف بدلیس، ملک خلیل حسن کیف، محمد بیگ ساسون (حَزْ)، سید احمد زَرَقی، جمشید بیگ مرداسی، بدر بیگ بوتی، سید بیگ پسر شاه علی میر سوران، میر حمزه پسر میر خلیل میر دَرزینی، علی بیگ پسر بداق بیگ تَرَجیل، خالد بیگ پسر شاهسوار بیگ پازوکی که قبلاً طرفدار شاه اسماعیل بوده و بعدها به سلطان سلیم می‌پیوندد و سلطان بعد از جنگ چالدران وی را به قتل می‌رساند، سبجان بیگ و سلطان احمد بیگ سَوِدی، قاسم بیگ عَگیل، داود بیگ مَیران یا خیزان، شاه‌ولد بیگ سلیمان، سارم بیگ پسر میر صیف‌الدین مکر، غازی قرانی پسر سلطان احمد برادوستی، میر سید احمد کورگیل و جمشید بیگ پسر رستم بیگ پالیو.



نکته‌ی درخور تأمل در این پیمان‌نامه، وجود نوعی از هماهنگی و تعادل میان فرم حکومتی محلی در گُردستان با قدرت و حکومتی بزرگ و جهانی همچون عثمانی است. همزمان، تأکید شده است که بایستی عثمانی برای آداب‌ورسوم گُردها احترام قائل شود. قبلاً اکثر نویسندگان و سیاستمداران، شیخ ادریس را متهم به خیانت می‌کردند، آن‌ها معتقد بودند که شیخ ادریس گُردها را تحت سیطره و خدمت عثمانیان درآورده است. مسلماً چنین تحلیل و برداشتی یا ناشی از عدم آگاهی و وقوف بر وضعیت آن زمان گُردستان و مفاد پیمان‌نامه بوده، و یا به شدت تحت تأثیر مفاهیم و تفکرات دولت-ملت بوده که همزیستی و تعامل دوستانه‌ی خلق‌ها و تنوعات مختلف را قبول ندارد و برایش قابل‌فهم نیست؛ وگرنه همچنان که پیشتر نیز به آن اشاره کردیم، در آن دوران به‌طور کلی ایدئولوژی دینی حاکم بوده و فرم‌های حکومت و جامعه نیز بر اساس مذاهب شکل می‌گرفتند. می‌توان چنین انتقادی را مطرح کرد که چرا گُردها و یا شیخ ادریس بدلیسی نتوانستند به‌جای عثمانی و صفوی این خلأ را پُر کنند. این نیز مقوله‌ای نیست که تنها مربوط به شیخ ادریس و یا امیران گُرد باشد، بلکه مقوله‌ای است که وابسته و مرتبط است با آداب‌ورسوم و ویژگی‌های اجتماعی جامعه‌ی گُردستان که ویژگی اجتماعی و محلی بودنش برجسته‌تر است و چشم طمع به سرزمین‌های دیگر ندوخته است، در عین حال، در رابطه با عقاید و باورهای خویش راستگو و صادق و در خدمت آن است، همچنین حاضر به استفاده‌ی ابزاری از اعتقادات و باورهای دینی نیست. از همین روست که بخش زیادی از گُردهای مسلمان پیرو مذهب شافعی هستند که بر مبنای آن، تنها اعراب می‌توانند به خلافت و رهبری دین اسلام برسند. در این پیمان‌نامه، شیخ ادریس بدلیسی و امیران گُرد خواسته‌اند که از ویژگی‌های جامعه و حکومت‌های محلی خویش صیانت کرده و همزمان قادر به پیروی آزادانه از اعتقادات و ارزش‌های خویش باشند. در همین راستا، آن‌ها قبلاً با شاه اسماعیل وارد تعامل شدند، اما وی از نظرات و خواسته‌های آن‌ها استقبال نکرده و سلطه و حاکمیت خویش را مبنای قراردادده است. برعکس، سلطان سلیم با درایت رفتار کرده و با پذیرش خواست و مطالبات گُردها، هر دو طرف از آن بهره‌مند شدند، زیرا سلطان سلیم گستره‌ی حاکمیت خویش را گسترش داده و توانست که تهدید صفویان را در شرق کاهش دهد و بعد از آن با خیال راحت به‌سوی اروپا و آفریقا گام بردارد. امیران گُرد هم توانستند از حکومت خویش محافظت کنند و شیخ ادریس هم فرصت پیدا نمود که به تبلیغ و ترویج عقاید و باورهای خویش بپردازد.

اما مقوله‌ای که مستلزم تحلیل و تدقیق بیشتر بوده و بایستی با دیدی انتقادی به آن بنگریم، این است که زمانی که سلطان می‌خواهد کسی را به‌عنوان امیر امیران و نماینده‌ی خویش جهت مقابله با فرماندهی صفوی (قره‌خان) انتخاب کند، از امیران گُرد می‌خواهد که شخصی را از میان خویش انتخاب کنند، طبق منابع و اسناد تاریخی، امیران گُرد نتوانسته‌اند که میان خویش به توافق برسند و شخصی را انتخاب کنند، در نهایت خود سلطان سلیم،







«محمد بیگ قلی» را به‌عنوان فرماندهی کل و امیر امیران انتخاب می‌کند. این یکی از موضوعات بسیار مهم برای ما گردهاست که بایستی آن را مورد تحلیل و بررسی صحیح و ریشه‌ای قراردهیم. چرا امیر، بیگ و آگاهای گُرد با بیگانه و غیرخودی به تفاهم و سازش رسیده‌اند، اما نتوانسته و یا نخواسته‌اند که در میان خویش به توافق و تفاهم برسند؟! قطعاً سازگاری و تفاهم با دیگران بر اساس مبانی و اصولی راست و درست، کاری نیکو و ارزشمند است، اما ارزشمندتر و بهتر از آن، توافق و تفاهم داخلی است. همین امر یکی از معضلاتی است که تا به امروز دامن‌گیر جامعه‌ی گُردستان شده و مانعی اساسی است بر سر راه تشکیل یک جبهه و اتخاذ موضعی متحد و ملی که بتوان از طریق آن مطالبات و اهداف خود را به‌صورت منسجم و شفاف مطرح کرد. همچنان که پیشتر به آن اشاره کردیم، پیمان‌نامه‌ی میان امیران گُرد و سلطان سلیم با توجه به وضعیت آن زمان، انتخاب و موضعی راست و درست بود، اما به دلیل عدم هماهنگی و تفاهم میان امیران گُرد، عثمانیان از نظر استراتژیک بیشتر از گُردها از آن سودمند شدند و بعدها همین عثمانی‌ها، همچون شکارچی برخی از امیران را به‌سادگی شکار کردند. نتیجه‌ای که از این مبحث می‌توان گرفت، این است که دستاورد و توافقات موقتی به معنای تضمین پیروزی و رسیدن به اهداف استراتژیک نیست، با توجه به مسائلی این‌چنین بوده که برخی‌ها گفته‌اند؛ گُردها دستاوردهایی را که با جنگ کسب کرده‌اند، بر سر میز گفتگو و مذاکره از دست می‌دهند. مسلماً این پیمان‌نامه از منظر تاکتیکی و کوتاه‌مدت در آن مقطع برای گُردها دستاوردی مهم و باارزش است؛ اما به دلیل عدم هماهنگی و تفاهم میان رهبران و امیران گُرد و کوته‌بینی‌های آنان، گُردها نتوانستند برای مواجهه با احتمالات پیش رو، تدابیر لازم را اتخاذ کنند و متأسفانه متعاقب آن اتفاقات ناخوشایندی به‌وقوع پیوست که گُردها از نتایج آن متضرر شدند.

سلطان سلیم و گُردها شرایط و خواسته‌های همدیگر را پذیرفته و در تاریخ ۱۵۱۴/۲/۲۸ م سلطان نیروهای خود را مهیا کرده و رهسپار گُردستان می‌شود. در تاریخ ۱۵۱۴/۷/۱۳ م لشکریان سلطان بدون وقوع هیچ‌گونه جنگ و مقاومتی به چالدران می‌رسند. نیروهای شمار زیادی از امیران گُرد هم به لشکریان سلطان می‌پیوندند، روایت شده که سپاه عثمانی در زمان ورود به منطقه‌ی چالدران بالغ‌بر ۲۰۰ هزار نفر بوده و به دلیل عقد قرارداد بین نیروهای گُرد و سلطان عثمانی، شاه اسماعیل متوجه تحرکات سپاه عثمانی نشده است. وی که برای رویارویی با چنین وضعیتی خود را آماده نکرده بود، به‌محض اطلاع از لشکرکشی عثمانی‌ها، شخصاً به منطقه‌ی سندنج (اردلان) می‌رود، اما تا سپاه را مهیا نمود، سلطان سلیم بخش زیادی از جغرافیای صفوی را اشغال می‌کند. شاه اسماعیل با عجله تنها قادر به مهیا نمودن ۲۵ هزار نفر شده و برای مقابله با عثمانیان راهی می‌شود. سلطان سلیم با همکاری بخش زیادی از امیران گُرد توانست شاه اسماعیل و سپاه صفوی را شکست داده و شهر تبریز را که پایتخت آن‌ها بود تصرف کند. در نتیجه‌ی این واقعه که به جنگ چالدران مشهور است و در تاریخ ۱۵۱۴/۸/۲۳ م به‌وقوع پیوست، گُردستان به دو

بخش تقسیم شد. بخش زیادی از گُردستان شامل شمال گُردستان، بخشی از شرق گُردستان و جنوب گُردستان، تحت سیطره‌ی عثمانی قرار گرفت و بخش دیگر هم در اشغال صفویان باقی ماند.

در این جنگ، محمد اوستاجلو نماینده‌ی شاه اسماعیل و حاکم شمال گُردستان و ارمنستان کشته می‌شود. شاه اسماعیل بعد از مدت کوتاهی نیروی بزرگی متشکل از مریدان و طرفدارانش را آماده کرده و موفق می‌شود عثمانیان را شکست دهد و تا حوالی شهر آمد (دیاربکر) را تصرف کند، وی «قره‌خان» را که یکی از فرماندهان مقتدر صفوی بود به‌عنوان حاکم شمال گُردستان و ارمنستان منصوب کرد. قره‌خان قریب به یک سال شهر آمد را محاصره می‌کند، اما موفق نمی‌شود که آن را تصرف کند. بعد از این تاریخ، مرزهای گُردستان به میدان مبارزه و منازعه‌ی میان صفویان و عثمانیان مبدل می‌شود. در سال ۱۶۳۹ م که هر دو حکومت به تفاهم رسیده و مرزهای مابین خویش را رسماً تعیین کرده و پذیرفتند، گُردستان نیز به‌طور رسمی به دو بخش تقسیم شد. طبق نقشه و تقسیمات کشوری فعلی، بخش بزرگ آن که شامل شمال، جنوب و غرب گُردستان بود، تحت سیطره‌ی عثمانی قرار گرفت و به‌عنوان گُردستان عثمانی شناخته شد؛ بخش کوچک‌تر آن نیز که شامل مناطق شرق گُردستان امروزی بود در اشغال دولت صفوی باقی ماند و به‌عنوان گُردستان ایران شناخته شد. از این پیمان‌نامه به‌عنوان «پیمان قصرشیرین» و «پیمان ذهاب» نیز یاد می‌شود. مقوله‌ی جالب‌توجه و تأمل‌برانگیز دیگر این است که در پیمان‌نامه و تفاهم میان گُرد و عثمانی و همچنین در پیمان قصرشیرین، تا حدی به حقوق و آزادی‌های خلق گُرد توجه شده است. در پیمان‌نامه‌ی میان گُردها و عثمانی آمده است که دولت عثمانی در زمان درخواست مداخله از سوی گُردها، ملزم به رعایت و توجه به آداب و رسوم خلق گُرد است و در پیمان قصرشیرین نیز ذکر شده است که هر دو طرف ملزم به رعایت حقوق عشایر کوچ‌نشین در نواحی مرزی هستند. این امر نشان از آن دارد که در آن زمان علی‌رغم رفتار بر مبنای حقوق و معیارهای دولتی، به حقوق و آزادی‌های جامعه نیز توجه شده است. چنین برخورد و معیاری، بسیار پیشرفته‌تر و انسانی‌تر از معیارها و قوانینی است که بعدها در قرن بیستم و بعد از تقسیم گُردستان به چهار بخش، اعمال و اجرایی شدند؛ زیرا در قرن بیستم بدون هیچ‌گونه توجه و اهمیت قائل شدن برای گُردها، گُردستان را به چهار بخش تقسیم کردند، و بسیاری از خانواده‌ها، تیره‌ها، عشایر و ایلات گُرد از همدیگر جدا شدند. این مقطع (۱۵۱۴ الی ۱۶۳۹ م) از نظر سیاسی اولین مرحله‌ی تقسیم جغرافیا و جامعه‌ی گُردستان بود در دوران جدید؛ رویدادی که با کاربرد نیروی قهریه و جنگ آغاز شد و بعد از آن به یک امر واقع سیاسی و قانونی مبدل شد. در مرحله‌ی بعد از سال ۱۶۳۹ م تا پایان سده‌ی هجدهم و اوایل سده‌ی نوزدهم، این دو دولت و نیروهای دیگر نیز در چارچوب همین مسئله با گُردستان و گُردها تعامل و رفتار کرده‌اند. در ادامه اشاره‌ای کوتاه به سیاست‌ها و عملکرد هر دو دولت (عثمانی و صفوی) در قبال گُردها و گُردستان خواهیم کرد.





دولت صفوی که بخش زیادی از سرزمین گُردستان و گُردها را از دست داده بود، تلاش می‌کرد به هر نحوی که شده این مسئله را جبران کند. در این راستا از سویی سعی می‌کرد روابط خود با گُردهای یارسان و علوی را بهبود بخشد و جذب خویش نماید، از سوی دیگر، در حال برنامه‌ریزی و تلاش برای استفاده از اختلافات میان امیران گُرد با دولت عثمانی بود. در نهایت دولت صفوی توانست که بخش زیادی از گُردهای منطقه‌ی چَمشگَزک، درسیم و سرحد را جذب کند، بخش زیادی از گُردها هم توسط شاه‌عباس صفوی (۱۶۲۹-۱۵۸۸م) به منطقه‌ی خراسان در شرق ایران منتقل شدند. هدف شاه‌عباس از این کار، ایجاد سد و کمربندی شیعی و علوی در برابر ترکمن‌های سنی‌مذهب آسیای میانه بود. علاوه بر این با حمایت از امیران منطقه‌ی بدلیس، اقدام به تشدید اختلاف آن‌ها (مخصوصاً در دوران شرف‌خان) با حکومت عثمانی کردند. رئیس عشیره‌ی برادوست (امیرخان لپ‌زرین) یکی از امیران گُردی بود که با صفویان همکاری زیادی کرد و از طریق وی به برخی از اهداف خویش رسیدند. هم‌زمان گُردهای شهرزور، اردلان، کرماشان، لرستان و ایلام نیز همکاری و تعامل خوبی با صفویان داشتند، اما چون صفویان از دیدگاهی ایدئولوژیک و غیرمنعطف با آنها تعامل می‌کردند، کار به اختلاف و نزاع کشید و در نهایت شاه‌عباس با خشونت و خشم فراوان، امیرنشین‌های لرستان، اردلان و برادوست را سرکوب کرد. همین سیاست در زمان نادرشاه افشار (۱۷۳۰-۱۷۴۷ م) و قاجارها نیز ادامه پیدا کرد. در نتیجه‌ی چنین رویکرد و رفتاری، اکثر امیرنشین‌های گُردستان یا توسط حکومت سرکوب شدند و دولت مستقیماً آنها را اداره می‌کرد و یا بسیار تضعیف و محدود ماندند. بعد از فروپاشی افشاریان تا برآمدن قاجاریان یعنی بین سال‌های (۱۷۴۷-۱۷۹۶ م) کریم‌خان زند و زندیان بر ایران حکومت کردند. کریم‌خان پسر یناق‌خان زند بود که طایفه آن‌ها در زمان نادرشاه به منطقه‌ی دره‌گَز در خراسان کوچانده می‌شود، آن‌ها بعد از فروپاشی افشاریان به منطقه‌ی کرماشان بازمی‌گردند. بعد از سال ۱۷۵۲ م، کریم‌خان زند بخش زیادی از خاک ایران را تصرف می‌کند و تا سال ۱۷۷۹ م که درگذشت، بر این مناطق حکمرانی کرد. وی شیراز را به‌عنوان پایتخت خویش انتخاب کرد. بعد از او، پسران و برادرزاده‌هایش به حکومت رسیدند اما به خاطر بروز اختلافات داخلی تضعیف شده و در نهایت توسط قاجاریان به حکومت آن‌ها پایان داده شد. کریم‌خان زند<sup>۱</sup> به‌جای لقب پادشاه از عنوان **وکیل‌الرعیایا** برای خویش استفاده کرد. در دوران حکمرانی وی، اهمیت بیشتری به حکومت‌های محلی داده شد و اختیارات آن‌ها نیز افزایش پیدا کرد. یکی دیگر از نقاط عطف این دوران، بهبود وضعیت و جایگاه زنان نسبت به حکومت‌های گذشته است، خورشید (دختر بداق‌خان زند) و ماه‌منظر (مادر کریم‌خان زند) از جمله زنانی بودند که در این دوران در عرصه‌ی سیاست، مدیریت و جنگ به ایفای نقش پرداختند و در روند تغییر و تحولات تأثیرگذار

---

۱- کریم‌خان در دوران اوج حکومت خود تقریباً بر تمام ایران حکومت می‌کرد اما از تاجگذاری خودداری نمود و پس از پیروزی بر محمدحسن خان قاجار در دیوانخانه قدیم تهران بارعام داد و خود را وکیل‌الرعیایا خواند. م

بودند. دولت عثمانی به پیروی از همان سیاست‌های قبل از وقوع جنگ چالدران در قبال گُردها، ادامه داد. از سویی، سعی می‌کرد از اختلافات میان امیران گُرد نهایت استفاده را ببرد و از سوی دیگر نیز، درصدد بهبود روابط و کاهش اختلافات خویش با امیرنشین‌های گُرد بود، در این راستا برخی از این امیران را که موضعی مخالف و ضد عثمانی اتخاذ کرده بودند، عفو و به تحت سلطه‌ی خویش درآورد. عثمانی‌ها در اجرای این سیاست خود در رابطه با امیران علوی چَمشگَزک و امیران بدلیس که بعد از جنگ چالدران و در دوران (محمد بیگ قلی) ضد سیاست‌های عثمانی بودند، موفقیت کسب کردند. به این ترتیب توانستند با ایجاد توازن میان خود و حکومت‌های محلی امنیت جبهه‌ی شرقی را تأمین و تضمین کند و با خیال راحت و توانی بیشتر به سوی اروپا و جزیره‌ی عربی و شمال آفریقا پیشروی کنند. این شرایط و وضعیت، همچنین زمینه را برای عثمانی‌ها، شیوخ و عالمان دینی سنی‌مذهب فراهم کرد که در راستای اشاعه و ترویج مذهب خویش، فعالیت‌های خود را مخصوصاً در گُردستان توسعه و افزایش دهند، اما در شرق گُردستان وضعیت به گونه‌ای دیگر بود. در میانه‌ی سال‌های (۱۵۱۴-۱۸۰۰ م) اکثر امیران گُرد تحت حاکمیت عثمانی، توانستند قدرت و حکومت خویش را حفظ و مناطق خود را مدیریت کنند، از جمله؛ امیران بوتان، موکس، حکاری، بدلیس، بهدینان، سوران و بابان.

#### پ- وضعیت جامعه‌ی گُردستان در دوران حاکمیت هر دو امپراطوری عثمانی و صفوی

سال‌های (۱۵۱۴ الی ۱۸۰۰ م) مرحله‌ای است که بیشترین تغییر و تحولات در گُردستان صورت گرفته و می‌توان گفت که جامعه‌ی امروزی گُردستان بسیاری از ویژگی‌های خویش را در این مرحله کسب کرده است. پیشتر نیز اشاره کردیم که، اگرچه هر دو دولت عثمانی و صفوی در ظاهر سیاست‌های متفاوتی در قبال گُردها اتخاذ کردند، اما در محتوا و مضمون هر دو حکومت با مهندسی اجتماعی، چنان تأثیرات عمیقی را بر جامعه‌ی گُردستان برجای نهادند که آثار و نشانه‌های آن امروزه نیز به وضوح قابل مشاهده است. در این بخش سعی خواهیم کرد خلاصه‌وار این تأثیرات را مورد بحث و بررسی قراردهیم.

#### ۱. فرم و ساختار اجتماعی در گُردستان

همچنان که پیشتر نیز توضیح دادیم، فرم‌های اجتماعی (خانواده، خاندان، تیره، عشیره و طایفه) در گُردستان از پیشینه و ریشه‌های عمیقی برخوردارند. در هزاره‌ی اول میلادی فرم قوم و ملت در گُردستان شکل گرفت و توسعه پیدا کرد، با ورود اسلام نیز فرم «امت» همچون فرمی اجتماعی و دینی در گُردستان رواج پیدا کرد. مقوله‌ی مهم و برجسته‌ی این مرحله، تضعیف مقاومت فرهنگی و اجتماعی میترایی (ایزدانی) و زردشتی است که در قالب مقاومت آیین یارسان و ایزدی تبلور یافته بود و همچنان در جوهره‌ی جامعه‌ی گُرد مسلمان نیز به حیات خویش ادامه می‌داد. به عبارتی دیگر، فرهنگی که نشأت گرفته از جامعه‌ی طبیعی، آیین میترایی و زردشتی بود و تا قبل از دوران عثمانی و صفوی همچنان





به حیات خویش ادامه می‌داد، به صورت قابل توجهی رو به زوال نهاد. به عنوان مثال در این دوران خانواده در گُردستان به شدت تحت تأثیر مفهوم و قرائت اسلامی آن قرار گرفت. همچنین، تیره، عشیره و طوایف گُرد از دو سو تحت فشار و تأثیر بودند، از سوی راستای صیانت از خویش، ناچار به دوری گزیدن از مرکز قدرت و حکومت بودند و از سوی دیگر و متعاقب آن از پیشرفت‌های عصر بی‌نصیب و عقب ماندند، این امر سبب شد تا حدی در انزوا قرار بگیرند و برخی از ویژگی‌ها و خصوصیات خود را حفظ کنند. همزمان بخش دیگری از عشایر و طوایف گُرد نیز به زیر سلطه‌ی حکومت درآمده و به آن خدمت کردند. این بخش از عشایر و طوایف که با قدرت و حکومت همکاری کرده و با آن‌ها یکی شده بودند، فرهنگی را در گُردستان ترویج کردند که عبارت بود از: فعالیت و ایجاد روابط با دولت‌ها بر اساس حفظ و یا کسب منافع عشیره‌ای و خانوادگی که تا دوران کنونی نیز همچنان ادامه دارد. در کنار این مسائل، ذهنیت و تفکر مردسالار بیشتر ترویج و تعمیق یافت و دموکراسی اجتماعی و نقش زنان در جامعه تضعیف و کمرنگ‌تر شد. در مجموع می‌توان گفت که فرم و ساختارهای اجتماعی گُردستان ویژگی‌های متفاوت و متضاد با ویژگی و خصایص اصیل خود را کسب کردند.

از سوی دیگر، فرم ملی گُردها از جنبه‌ی مفهومی و سبک زندگی، تا حدی رواج پیدا کرد اما نتوانست به آلت‌ناتیوی برای فرم خانواده، تیره و عشیره‌ای مبدل شود. به عبارتی دیگر، فرم ملت یا قوم در گُردستان به اراده‌ی اجتماعی و سیاسی مبدل نشد و تنها از بعد فرهنگی و زبانی، آن‌هم به صورت محدود توسعه پیدا کرد. در مقابل، مفهوم امت‌گرایی به صورت چشمگیری رواج پیدا کرد. مفهوم «امت» به مثابه‌ی پدیده‌ی اجتماعی و دینی مَهر خویش را بر این مقطع زده و تا حدی فرم‌های اجتماعی عشیره و قوم را به حاشیه راند. مفهوم و فرم امت به واسطه‌ی هر دو مذهب سنی و شیعه‌ی دوازده‌امامی و طریقت قادری رواج و توسعه پیدا کرد.

## ۲. فرم حکومت در گُردستان

در این مقطع هر دو حکومت عثمانی و ایرانی فرم برجسته و اصلی حکمرانی بودند. حکومت‌های محلی در مراحل قبل از عثمانی و صفوی، یعنی دوران عباسیان و بعد از آن‌ها نیز در چارچوب دولت‌های منطقه‌ای به حیات خویش ادامه می‌دادند و خلیفه نیز آن‌ها را به رسمیت می‌شناخت. بعد از عباسیان نیز حکومت‌های محلی به صورت میرنشین منطقه‌ای توسعه پیدا کردند، اما می‌بایست در برابر حملات مغول و تاتار و ایلات تُرک از خویش محافظت کنند. در مرحله‌ی بعد از تقسیم گُردستان، امیرنشین‌های گُردی برای به رسمیت شناخته شدن ناچار بودند که با یکی از دولت‌های صفوی یا عثمانی به تفاهم رسیده و متحد شوند. این امیرنشین‌ها بدون جلب رضایت و به رسمیت شناخته شدنشان توسط یکی از این حکومت‌ها قادر به ادامه‌ی حیات خویش نبودند. بیشتر اشاره کردیم

که عثمانی‌ها در این زمینه با انعطاف و اعطای آزادی‌های بیشتر با آن‌ها تعامل می‌کردند و همین امر باعث شده بود که گردهای تحت حاکمیت و سیطره‌ی عثمانی از آزادی‌عمل و امکانات بیشتری برخوردار شوند. در مقایسه با دوران سلجوقی و عباسیان، در این مرحله (دوران صفوی و عثمانی) نقش و تأثیرات گردها در حکومت‌های مرکزی کمتر بود، شاید یکی از دلایل این امر دشمنی و رقابت این دو امپراتوری و عدم وجود این سطح از دشمنی اتنیکی و مذهبی در میان گردها بوده باشد. گردها با هر دو حکومت تعامل و روابط حسنه‌ای داشته و همین امر سبب شده بود که نتوانند در این کشمکش و جدال نقشی اصلی و مستقلی را ایفا کنند و از سوی دیگر، حاکمان این دو حکومت نیز اطمینان کاملی به گردها نداشتند تا آن‌ها بتوانند یا بخواهند نقش و تأثیری این‌چنین داشته باشند. در این مرحله به دلیل تأثیرپذیری از ساختار و محتوای فرم و نهادهای حکومت در اسلام و حکومت‌های ترک و فارس، برخی اصطلاحات و نهادهای آن‌ها در جامعه‌ی گُردستان رواج پیدا کرد، از جمله؛ «میر» که برگرفته از «امیر» اسلامی و عربی است و «شیخ» که اصطلاحی عربی بوده و در میان اعراب بُعد اجتماعی دارد. همچنین فرم بیگ و خان ترک‌ها نیز در میان حکومت‌های محلی تا حدی اشاعه پیدا کرده بود. بیشتر نیز به این نکته اشاره کرده بودیم که دولت صفوی در قبال امیران محلی، مخصوصاً آن‌هایی که پیرو مذهب رسمی نبودند یا قدرت و سلطه‌ی مطلق آن‌ها را قبول نداشتند، با خشونت زیادی رفتار می‌کرد. اگرچه امیران منطقه‌ی لرستان از جنبه‌ی مذهبی و اعتقادی قرابت و شباهت‌های با صفویان داشتند و در عرصه‌ی سیاسی نیز همکار آن‌ها بودند، اما به دلیل اینکه حاضر نبودند به خصوصیات و ویژگی‌ها اجتماعی و مدیریتی خویش پشت کنند و از ویژگی‌های فرهنگی که برگرفته از آیین پارسان بودند صیانت می‌کردند، شاه‌عباس صفوی تا زمانی که کاملاً بر آن‌ها حاکم نشد، آرام نگرفت. وی با تشدید فشار و حملات خویش موفق شد به‌صورت تدریجی آن‌ها را از نظر اعتقادی و مذهبی به شیعه‌گرایی و از نظر اتنیکی نیز به فارس‌گرایی سوق دهد، کار به جایی رسید که هویت گُردی در میان‌شان بسیار کم‌رنگ و تضعیف گشت.

وضعیت مذکور برای امیران اردلان بسیار مشقت‌بار و پرهزینه‌تر بود، آن‌ها چنان تحت فشار قرار گرفته‌اند که ناچار شده‌اند در دوران احمدخان، مذهب خویش را تغییر داده و با صفویان نیز روابط خانوادگی و فامیلی برقرار کنند. در این مقطع، مقوله‌ی تعجب‌برانگیز و درخور تأمل، مقاومت و مبارزه‌ی **امیرخان لپ‌زرین** (رئیس عشیره‌ی برادوست) بود. وی در اواخر سده‌ی شانزدهم، به‌ویژه در دوران شاه‌عباس (۱۵۸۸-۱۶۲۹ م) نقش و تأثیر بسزای در روند تحولات داشت. خان لپ‌زرین با شاه‌عباس همکاری کرد و علیه عثمانیان وارد جنگ شد، به همین دلیل شاه به وی پاداش داد و با احترام زیادی با او رفتار می‌کرد؛ اما زمانی که امیرخان لپ‌زرین در قلعه‌ی «دمدم» پایگاه و قدرت خویش را تقویت کرد، شاه از این اقدام وی ناراحت و بدگمان می‌شود. متعاقب آن وقتی می‌خواهد بخشی از عشیره‌ی جلالی و عشایر دیگری را که به دلیل تهدید و فشار عثمانی‌ها فرار کرده بودند به این





منطقه منتقل کند، امیرخان مخالفت می‌کند. این موضوع باعث خشم و گمان بیشتر شاه می‌شود و تصمیم می‌گیرد که به خان حمله کند. بنابر روایت «عرب شمو» و برخی منابع دیگر، خان بیشتر از یک سال (۱۶۰۷-۱۶۰۸ م)، در قلعه‌ی ددم مقاومت می‌کند و از مردم منطقه دفاع می‌کند، اما در نهایت به دلیل خیانت «احمد آغای لُتان» منبع و سرچشمه‌ی آب قلعه کشف می‌شود و متعاقب آن خان و طرفدارانش با وضعیت سختی مواجه می‌شوند. هیچ‌کدام از ساکنان قلعه تسلیم نشده و همگی تصمیم می‌گیرند که تا آخرین لحظه مقاومت کنند، در نتیجه‌ی همین مقاومت هم به شهادت می‌رسند. این مقاومت و مبارزه‌ی شکوهمند خان لپ‌زَرین و طرفدارانش بعدها به حماسه‌ی قلعه‌ی ددم شهرت یافت و یکی از حماسه‌های شکوهمند و غرورآفرین در تاریخ گُردها است. همزمان، اثباتی است بر وجود ظلم و سیاست‌های ددمنشانه‌ی صفویان در قبال گُردها. شاه‌عباس در سال ۱۶۱۰ م به قباد بیگ (پسر حیدر بیگ) امیر مکریان، یورش برد و این امیرنشین را نیز سرنگون کرد. بهانه‌ی وی این بوده که گویا شاه از قباد خواسته علیه خان لپ‌زَرین با وی همکاری کند اما قباد این درخواست را رد کرده است.

### ۳. رشد و توسعه‌ی تاریخ‌نگاری و ادبیات گُردی

در این مرحله همچنان که از نظر اداری و مدیریتی در منطقه‌ی تحت حاکمیت عثمانی‌ها نسبت به صفویان آزادی و امکانات بیشتری وجود داشت، از نظر زبان و ادبیات هم وضعیت برای گُردهای بخش غربی گُردستان بهتر بود. در گُردستان تحت سلطه‌ی صفویان و بخش جنوبی جنوب گُردستان که تحت تأثیر و سلطه‌ی صفویان بود، قبل از این مرحله ادبیات گُردی «گورانی» رشد و ترقی پیدا کرده بود، اما با آغاز حاکمیت صفویان رو به ضعف نهاد. مسلماً بروز چنین وضعیتی ناشی از تغییر و تحولاتی بود که در زمینه‌ی باورها و عقاید در این منطقه به‌وقوع پیوست. اکثر گُردهای این منطقه به مذهب شیعه گرایش پیدا می‌کردند و به‌صورت تدریجی از آیین یارسان و زردشتی فاصله می‌گرفتند. در جنوب گُردستان هم بخشی از گُردها به مذهب سنی روی آوردند که تأثیری منفی بر ادبیات گُردی (گورانی) برجای نهاد، تا جایی که از سده‌ی شانزدهم تا اوایل سده‌ی نوزدهم ادبیات گُردی گورانی بسیار کم‌رنگ شد و آثار مربوط به این دوران بسیار نادر و کمیاب هستند. تعداد محدودی از آثار شاعران و نویسندگانی همچون؛ **سیدی هورامی** متوفی در ۱۵۲۰ م، **محزونی** که در میانه‌ی سال‌های (۱۷۵۴-۱۷۸۹) کاتب دربار خسروخان اردلان بوده و **خانای قبادی** متوفی در ۱۷۶۰ م، امروزه در یکی از موزه‌های لندن نگهداری می‌شوند.

اما در گُردستان تحت سلطه‌ی عثمانی شاهد وضعیت و شرایط متفاوتی هستیم، در شمال گُردستان زبان و ادبیات گُردی مخصوصاً کرمانجی شمالی پیشرفت زیادی می‌کند. بنابر روایت «ماموستا مارف خَزَنه‌دار»، بخشی از آثار و نسخه‌های دست‌نویس نویسندگان این دوران هم‌اکنون در کتابخانه‌های آلمان، روسیه و انگلیس وجود دارند. وی در همین رابطه



نقل می‌کند که: آگوست ژابا معروف به الکساندر ژابا که کنسول روسیه در ارزروم بوده، در سده‌ی نوزدهم ۷۴ نسخه‌ی دست‌نویس گُردی را جمع‌آوری و مورد بررسی قرار داده است. از جمله؛ نسخه‌ی دست‌نویس شعرهای «ملا پریشان» که در نیمه‌ی دوم سده‌ی چهاردهم و اوایل سده‌ی پانزدهم میلادی زیسته است و آثار ملا احمد جزیری که به روایت استاد علاءالدین سجادی در حوالی سال‌های ۱۴۰۷ الی ۱۴۹۰ م زیسته است. ملا احمد باطی (۱۴۱۷-۱۴۹۰ م) «مولود نامه‌ی گُردی» و رمان «زنبیل فروش» را به نگارش درآورده است وی نقش بسزایی در پیشرفت و ترقی ادبیات گُردی و افزایش سطح آگاهی و هوشیاری جامعه‌ی گُردستان داشته است. اقدام وی در ترجمه‌ی مولود نامه به زبان گُردی، گامی جسورانه و قابل‌تحسین است.<sup>۱</sup> این کار وی آغازی است در روند ترجمه‌ی متون اسلامی، زیرا تا مدتی بعد از ملا احمد باطی، به اعتقاد بخش زیادی از عالمان دینی ترجمه‌ی متون دین اسلام حرام بود و می‌بایست تنها به زبان عربی خوانده شوند. داستان زنبیل فروش هم تا به امروزه یکی از داستان‌های موردعلاقه‌ی مردم گُردستان است. بعد از یک سده، علی تَرمَخی اقدام به نگارش صرف عربی به زبان گُردی می‌کند، این نیز گام مهم دیگری است در راستای یادگیری زبان عربی و نگارش به زبان گُردی. بعد از آن‌ها هم ملا یونس هَلکَتینی متوفی در (۱۷۸۵ م) در راستای تأسیس مدرسه‌ای به زبان گُردی، تصریف، ظرف و ترکیب را به زبان گُردی تألیف کرده است.

فَقی طَیران<sup>۲</sup> دو شاهکار و اثر ارزنده به نام‌های «شیخ صنعان و بَرَدَرَش» را از خود به یادگار گذاشته است. علی حریری (۱۶۰۰-۱۶۶۸ م) و علی بدرشاهی نیز از شاعران و نویسندگان این دوره بوده‌اند که متأسفانه دیوان آن‌ها از بین رفته و به روایت اکثر نویسندگان و ادیبان سده‌ی هجدهم از جایگاه و توان ادبی زیادی برخوردار بوده‌اند. در همین دوران احمدخانی (۱۶۵۱-۱۷۰۶ م) که در بایزید چشم به جهان گشود، در راستای کمک به آموزش زبان گُردی، فرهنگ عربی-گُردی «نوبهار» را تألیف کرده است، وی همچون نویسنده و متفکری گُرد، انقلاب بزرگی را در عرصه‌ی ادبیات گُردی رقم زد. احمد خانی با نگارش داستان «مَم و زین» که یکی از برجسته‌ترین داستان‌های عاشقانه به زبان گُردی است، خواسته تا وضعیت این دوره از گُردستان را در ابعاد مختلف تشریح و بیان کند و در عین حال اندیشه و تفکر ملی گُرد را تبلیغ و ترویج دهد. از همین رو، از وی به‌عنوان پیشاهنگ تفکر و اندیشه‌ی ملی گُرد یاد می‌شود. او هدفش را از نوشتن «مَم و زین» این‌چنین بیان می‌کند.

شهرحای دلی خو بکه‌م فه‌سانه - شرح دلم را کنم افسانه

۱- در این زمینه قبل از مارتین لوتر اقدام کرده است.

۲- Feqiyê Teyran: شاعر و ترانه‌سرای نامی گُرد (۱۶۶۰-۱۵۹۰ میلادی) نام اصلی‌اش میرمحمد بود و در منطقه‌ی «میکس» از توابع شمال گُردستان متولد گشت. م



زین و مه‌می بکه‌م به‌هانه- زین و مم را گیرم همچون بهانه  
 در ابیات زیر نیز به اهمیت و لزوم تحصیل علم و دانش برای گُردها اشاره می‌کند:  
 دا خه‌لق نه‌بیژیتن کو‌ئه‌ک‌راد - تا خلق نگویند که اک‌راد  
 بی‌مه‌عریفه‌تن بی‌ئه‌سل و بونیاد - بی‌معرفتند و اصل و بنیاد  
 ئه‌نواعن ملله‌ل خودان کتیین- هر ملتی را بود کتابی  
 کورمانج‌ته‌نی د بی‌حسیین- کردها را بود بی‌حسابی  
 هم‌ئه‌هلن نه‌زهر نه‌بیین کو‌کورمانج - تا اهل نظر نگویند که کرمانج  
 ئیشقه‌ک نه‌کرن ژبو‌خوه‌ئامانج - عشقی را نگرفتند همچون آماج  
 کورمانج نه‌پر د بی‌که‌مالن- نه‌اینکه کردها بی‌کمالن  
 ئه‌مما د یه‌تیم و بی‌مه‌جالن - لاکن به‌أسف یتیم و بی‌مجالن  
 همچنین در جای دیگر می‌گوید:  
 گهردی‌هه‌بوویا مه‌سه‌ر فرازه‌ک - گر می‌داشتیم ما سرافرازی  
 صاحب‌که‌ره‌مه‌ک سوخه‌ن نه‌وازه‌ک- صاحب‌کرمی، سخن‌نوازی  
 نه‌قدی‌مه‌دبوو ب سکه‌که‌مه‌سکوک - نقد ما به‌سکه می‌گشت مسکوک  
 نه‌دما وه‌هه‌بی‌ره‌واج و مه‌شکوک - باقی نمی‌ماند اینچنین بی‌رواج و مشکوک  
 گهردی‌هه‌بوویا مه‌ئیتفاقیک - گر می‌بود بینمان اتقاقی  
 فیکرا بکرا مه‌ئینقیاده‌ک - جملگی می‌نمودیم انقیادی  
 روم و عهره‌ب و عه‌جه‌م ته‌مامی - روم و عرب و عجم جمله  
 هه‌میا ژمه‌را دکر غولامی - می‌گشتند برایمان غلامی  
 ته‌کمیل دکر مه‌دین و ده‌وله‌ت - کامل می‌نمودیم دین و دولت  
 ته‌حسیل دکر مه‌عیلم و حیکه‌مت - تحصیل می‌نمودیم علم و حکمت



ته‌میز دبوون ژ هه‌م مه‌قالات - تمیز می‌گشتند از هم سخنان

مومتاز دبوون خودان که‌مالات - ممتاز می‌گشتند صاحب‌کمالان

در این ابیات، احمد خانی عدم وجود رهبر و پیشاهنگی غمخوار و دلسوز برای ملت‌گرد و نبود اتحاد و اتفاق در میان‌گردها را مورد انتقاد قرار داده و معتقد است که اگر رهبری توانمند و غمخوار داشتیم و متحد بودیم، قادر بودیم که حیات مادی و معنوی کاملی داشته باشیم و حتی روم، عرب و عجم نیز به خدمت ما درمی‌آمدند. در بیت قبل از آن نیز می‌توان فهمید که چگونه خانی همچون پیشاهنگی، خواستار توجه به زبان و ادبیات‌گردی و پیشرفت آن است. در همین راستا هم اقدام به نگارش فرهنگ عربی-گردی «نوبهار» کرده تا کودکان و جوانان‌گرد به راحتی زبان‌گردی را فراگیرند. در همین مرحله، **شرفخان بدلیسی** (۱۵۴۱-۱۶۰۳ م) به‌عنوان یک‌گرد، برای اولین بار اقدام به نگارش تاریخ‌گردستان می‌کند و در سال ۱۵۹۶ م **شرفنامه** را تألیف نمود که تاریخ امیرنشین‌ها، عشایر و جامعه‌ی‌گردستان است (البته وی این کتاب را به زبان فارسی نوشته است). شرفنامه به دلیل اهمیت و محتوای ارزشمند آن یکی از منابع و اسناد مهم و قابل استناد در رابطه با مقطعی از تاریخ جامعه‌ی‌گردستان است و از همین‌رو، به بسیاری از زبان‌های زنده‌ی دنیا ترجمه شده است و زبان فارسی آن، از اهمیتش نکاسته است. این اولین باری بود که‌گردی در تاریخ معاصر اقدام به نگارش تاریخ‌گردستان کرد<sup>۱</sup>. ملا محمود بایزیدی که در سده‌ی نوزدهم زیسته و هم‌عصر امیر بوتان بوده، همراه با «احمد کور» توانسته‌اند این مسیر و سبک را ادامه دهند. در همین دوران، در جنوب‌گردستان تحت سیطره‌ی عثمانی، لهجه‌ی کرمانجی میانی به دو دلیل در مسیر رشد و پیشرفت قرار می‌گیرد. اول؛ امیرنشین اردلان و لهجه‌ی گورانی در حال تضعیف بود، امیرنشین بابان هم در حال پیشرفت و قدرت گرفتن بود و برای اولین بار امیرهای بابان در پایان سده‌ی هجدهم تصمیم می‌گیرند که زبان‌گردی (گویش منطقه‌ی سلیمانیه یعنی همان کرمانجی میانه) را به‌عنوان زبان رسمی این امیرنشین اعلام کنند. بعد از این تصمیم، این لهجه جای زبان فارسی، لهجه‌های هورامی و گورانی را گرفت که تا آن زمان مطرح و کاربرد داشتند. دوم؛ تلاش و کوشش شخصیت‌هایی همچون شیخ مارف نودی (۱۷۵۳-۱۸۳۸ م) بود، وی در راستای آموزش زبان عربی از طریق شعر، اقدام به تألیف کتاب «احمدی» کرده است، کتاب مذکور با این ابیات شروع می‌شود:



۱- لازم به یادآوری است که در هزاره‌ی اول میلادی،‌گردها صاحب شاهنامه‌ی‌گردی بوده‌اند که امروزه نیز در دسترس و موجود است. در این کتاب در قالب افسانه و داستان سرگذشت‌گردها و ملت‌های همجواری بیان شده است. برخی معتقدند که فردوسی از طریق خانواده‌اش که‌گرد بوده‌اند، به داستان‌های شاهنامه‌ی‌گردی دسترسی پیدا کرده و شخصیت‌های آن را تغییر داده و از این طریق شاهنامه خود را نگاشته است

(رأس) سهره، (عین) چاوه

(بدن) قالب، (اسم) ناوه

جبین و جبهه تهوئله

مکر و کید و حيله فئله

مولانا خالد نقشبندی شهرزوری (۱۷۷۶ تا ۱۸۲۷ م) که رهبری طریقت نقشبندی نوین را بر عهده داشته، بخشی از نامه‌ها و آثار خود را به زبان گُردی نوشته است و ملا عبدالکریم مدرس در کتاب (یاد مردان - یادی مهردان) آن‌ها را گردآوری و چاپ کرده است. این فعالیت‌ها، زمینه و مبنای شدند برای ظهور هر سه شاعر و نویسنده‌ی توانمند و نامدار؛ ملا خدر احمدی میکائیلی معروف به نالی (۱۷۹۷ - ۱۸۵۶ م)، عبدالرحمن احمدیگ صاحبقران معروف به سالم (۱۸۰۰ - ۱۸۶۶ م) و مصطفی احمدیگ صاحبقران معروف به «گُردی» (۱۸۰۹ - ۱۸۴۹ م). ملا جباری (۱۸۰۶ - ۱۸۷۶ م)، سید یعقوب (۱۸۰۸ - ۱۸۸۱ م)، حاجی قادر کویه‌ای (۱۸۱۷ - ۱۸۹۷ م) که به شاعر و پیشاهنگ اندیشه و تفکر ملی در کرمانجی میانی شناخته می‌شود) نیز در همین دوران ظهور کرده‌اند. از ادامه‌دهندگان این مسیر، می‌توان به محوی (۱۸۳۰ - ۱۹۰۴ م)، شیخ رضا طالبانی (۱۸۳۵ - ۱۹۰۹ م)، وفایی (۱۸۴۴ - ۱۹۱۴ م)، سالم مردوخی (۱۸۴۵ - ۱۹۰۹ م)، مجدی (۱۸۴۹ - ۱۹۲۵ م)، حریق (۱۸۵۱ - ۱۹۰۷ م) و عبدالله بیگ مهابادی - ادب (۱۸۵۹ - ۱۹۱۲ م) اشاره کرد.

مستوره خاتون اردلان (ماه شرف خانم گُردستانی) (۱۸۰۵ - ۱۸۴۷ م) نیز یکی دیگر از شاعران و نویسندگان این دوره است. وی همسر خسروخان اردلان حاکم امارت بود. بعد از وفات امیر، به دلیل وضعیت بد معیشتی به سلیمانیه مهاجرت می‌کند و در همین شهر کتاب تاریخ اردلان و دیوان شعری که مشتمل بر (۲۰۰۰) بیت است را تألیف می‌کند. می‌توان از وی به‌عنوان اولین مورخ زن نه‌تنها در میان گُردها، بلکه در منطقه نیز نام برد. در همین برهه، بیان حکایات و داستان‌ها در قالب «هوره»، «حیران»، لاوک و «ده‌نگیژی» در جامعه رواج پیدا می‌کند. درویش عبدی و عدول، لاس و خَزال، شیرین و فرهاد، اسمر و مامر، محمد و سِو تعدادی از این داستان‌ها هستند که در این مرحله بسیار نقل شده و مخاطبان زیادی پیدا می‌کنند.

#### ۴. توسعه‌ی اقتصادی و صنعت در گُردستان

جامعه‌ی گُردستان به دلیل اینکه مهد زندگی اجتماعی و انقلاب زراعی بوده، کار و سبک زندگی طبیعی در آن دارای پیشینه و ریشه‌های عمیقی است، خاک حاصلخیز و آب‌وهوای مساعد آن هم زمینه و امکان پیشرفت و توسعه در این زمینه را بیشتر فراهم کرده است. از همین رو، زمینه و گرایش به سایر کارها و صنایع در گُردستان نسبت به جاهای دیگر



کمتر بوده و این جامعه هر زمان که امکان و فرصت پیدا کرده، اکثراً بر کار کشاورزی و دامداری تمرکز و سرمایه‌گذاری کرده است. در این مرحله نیز، چون در گُردستان تحت حاکمیت عثمانی، امیرنشین‌های گُرد از آزادی و اختیار عمل بیشتری برخوردار هستند، زمینه برای پیشرفت و توسعه اقتصادی و صنعتی بیشتر فراهم می‌شود. گرچه در شرق گُردستان هم که تحت سیطره صفویان بوده، زمینه و امکانات کمتری وجود داشته است، اما بازهم در مقایسه با دورانی که گُردستان در اشغال مغول، تاتار، قره‌قوینلو و آق‌قویونلوها قرار داشت، وضعیت به مراتب بهتر بود. در این دوران کار زراعت، دامداری و صنایع دستی مانند؛ ریسندگی، سفالی، بنایی، آهنگری و مسگری در گُردستان توسعه و پیشرفت می‌کند. بسیاری از آثار باستانی و صنایع دستی مربوط به این دوران، امروزه نیز ماندگار و پابرجا هستند. تولید محصولات کشاورزی و دامداری در این دوران باعث شده بود که گُردستان از جایگاه و اهمیت خاصی برخوردار شود. در همین دوران، تجارت و بازرگانی توسعه پیدا می‌کند و امیرنشین بابان در این زمینه دارای جایگاه و نقش مهمی است. پیشرفت‌های ایجاد شده در عرصه آهنگری در این دوران، زمینه‌ساز پیشرفت و توسعه صنعت ساخت سلاح و تجهیزات نظامی در سده نوزدهم میان امیران سوران، بوتان و بابان شد. نکته‌ی درخور تأمل و مهم این است که در این مقطع، یهودیان، ارمنی‌ها، آشوریان و سُرّیانی‌ها بیشتر به کار و صنعت طلا و جواهرات و بازرگانی مشغول هستند.

##### ۵. تغییرات دموگرافی، اتنیک و دینی در گُردستان

می‌توان از این مرحله از حیات جامعه گُردستان، به‌عنوان دومین مرحله‌ی تغییر در دموگرافی، ساختار اتنیک، دینی و اعتقادی آن نام برد. پیشتر اشاره کردیم که در اوایل ورود اسلام و کوچ اعراب و ترک‌ها به گُردستان تا سده سیزدهم، یعنی فاصله‌ی بین سده هفتم و سیزدهم میلادی، اولین تغییرات اساسی و مهم به‌وقوع پیوستند و جامعه گُردستان با دو اتنیک و جامعه‌ی دیگر که اختلافات زیادی با گُردها داشتند، آشنایی پیدا کرد. همزمان با هژمونی دینی نوینی مواجه شد که آنهم از نظر اصول و مبانی با عقاید و باورهای آریایی متفاوت بود و این امر تأثیرات زیادی بر جامعه گُردستان برجای نهاد. همچنین گفتیم که تا آن دوران قریب به نیمی از جامعه گُردستان مسلمان شده بودند یا تحت تأثیر آن قرار گرفته بودند. در عین حال، به دلیل غنای فرهنگی و زبانی گُردها، بخشی از ترک‌ها و عرب‌های که به گُردستان می‌آمدند تحت تأثیر آن قرار می‌گرفتند. به عبارتی دیگر، تأثیرپذیری متقابلی در جریان بود. بعد از سده شانزدهم و بعد از اینکه در شرق گُردستان نقش و جایگاه آذری‌ها به‌عنوان اتنیک تازو وارد برجسته شد، زبان و ادبیات فارسی رواج بیشتری پیدا کرد، و از نظر دینی و مذهبی هم، مذهب شیعه‌ی دوازده‌امامی گسترش و اشاعه پیدا کرد. متعاقب این تغییر و تحولات، آذری‌ها به کلی از گُردها فاصله گرفتند و بخشی از آن‌ها که علوی و قزلباش و بخش زیادی هم که پیرو آیین یارسان بودند، به مذهب شیعه گرایش پیدا کردند. گُردهای لُر، لک و کلهر هم که اکثراً پیرو آیین





یارسان بودند، تحت فشار و ستم حاکمان، مذهب شیعه را اختیار کردند و به این ترتیب پیروان یارسان در اقلیت قرار گرفتند. گُردهای منطقه‌ی مکریان، اردلان، شکاک و جلالی هم در واکنش به این فشارها و برای مقابله با شیعه‌گرایی، رغبت و گرایش بیشتری به مذهب سنی پیدا کردند و در نتیجه، در این مناطق هم نقش و تأثیر آیین‌های یارسان، زردشتی و قزلباش علوی تضعیف و کم‌رنگ شد. با نزدیک شدن به سده نوزدهم، جامعه‌ی گُردستان تقریباً شکل امروزی به‌خویش گرفته بود.

در گُردستان تحت سیطره‌ی عثمانی، اگرچه از نظر اداری و خودمدیریتی شرایط و اوضاع بهتری وجود داشت، اما به دلیل حاکمیت و هژمونگرایی اتنیکی ترک و زبان عثمانی، تأثیر ترک‌ها بر جامعه‌ی گُردستان در حال افزایش بود، به‌عبارتی دیگر، روند آسمیلاسیون سرعت بیشتری به خود گرفته بود. هم‌زمان به دلیل حاکمیت و رواج مذهب سنی و سیستم آموزش عثمانی‌ها، و حملاتی که علیه گُردهای ایزدی انجام می‌گرفت، بخش زیادی از گُردهای این منطقه به مذهب سنی گرایش پیدا کردند. البته مناطقی همچون خانقین، مندلی، بدره و جسان که بیشتر مواقع تحت حاکمیت صفویان بودند، به مذهب شیعه پیوستن، در رابطه با علویان نیز، سیاست‌های عثمانی در راستای جذب آن‌ها به نظام قدرت و حکومت که از طریق «حاج بکتاش» اعمال می‌شد، تا حدی موفقیت کسب کرد و بخش زیادی از علویان گُرد، عرب و ترکمن هم در جبهه‌ی طرفداران حکومت قرارگرفتند و از جوهر و اصالت خویش فاصله گرفتند و بخشی هم به مذهب سنی روی آوردن، به این ترتیب، بخش زیادی از جامعه‌ی گُرد در این بخش از گُردستان، به مذاهب شیعه و سنی گرویدن و شمار پیروان کاکه‌ای، علوی و ایزدی بسیار کاهش یافت.

در مجموع می‌توان گفت که در میانه‌ی سده‌ی شانزدهم تا نوزدهم میلادی، تغییراتی بنیادی و اساسی در دین و اعتقادات جامعه‌ی گُردستان به‌وجود آمد. از نظر دموگرافی هم وضعیت به همین منوال بود و در بخشی از مناطق مرزی جغرافیای گُردستان، گُردها یا به‌طور کلی کوچانده شدند و یا شمار آن‌ها در حد چشمگیری کاهش پیدا کرد. برای مثال می‌توانیم به مناطقی همچون؛ همدان، آذربایجان شرقی و غربی، منطقه‌ی کوت در عراق و قوچگیری، مرعش و ارزنجان در شمال گُردستان اشاره کنیم. مقوله‌ی دیگر، تغییر محل سکونت و زندگی ایلات و عشایر گُردستان در این مرحله است. بنا به دلایل مختلفی ازجمله؛ جنگ و نزاع، شیوع بیماری، بروز اختلاف با امیرنشین‌ها و یا حکومت مرکزی و همچنین ضروریات زندگی کوچ‌نشینی، برخی از ایلات و عشایر در مناطق مختلف پراکنده شدند. امروزه شماری از عشایر، بخشی از آن‌ها در شمال گُردستان و بخش دیگر در جنوب و مناطقی دیگر هستند، برای مثال؛ عشیره‌ی «بِرازی» که بخشی از آن در شهرزور، بخشی در روحا و بخشی در غرب گُردستان ساکن هستند، همچنین عشیره‌ی «شیخ بزنی» که بخشی از آن در کرکوک، بخشی در روحا و بخشی نیز در حوالی آنکارا سکنی گزیده‌اند.



فصل هشتم

جامعه‌ی گردستان

از سده‌ی نوزدهم تا تقسیم آن به چهار بخش



## جامعه‌ی گُردستان؛ از سده‌ی نوزدهم تا تقسیم آن به چهار بخش

### الف- وضعیت جهان، خاورمیانه و گُردستان

پس از آنکه وضعیت پیش‌آمده در قرون وسطی و جنگ‌های دینی و مذهبی، به‌ویژه جنگ سی‌ساله<sup>۱</sup>، زندگی جوامع اروپایی را با تهدید بزرگی مواجه کرد، تحولاتی که در عرصه‌ی علوم اجتماعی، علم و فناوری به‌وقوع پیوستند، منجر به شکل‌گیری مجموعه‌ای از اصلاحات در نظام حکومتی انگلیس در سده‌ی هفدهم شد. در سده‌ی هجدهم و در سال ۱۷۸۹ م نیز انقلاب فرانسه شکل گرفت و نظام پادشاهی تغییر کرد، متعاقب آن اقتصاد اروپا رو به پیشرفت و ترقی نهاد. این تحولات زمینه‌ساز و آغازی شدند برای سازمان‌دهی مجدد نظام و سبک زندگی؛ زیرا این دگرگونی و رویدادها، سبب بروز تحولی بنیادین در اقتصاد، صنعت و حتی نظام جغرافیایی شد که بعدها انقلاب صنعتی نام گرفت. متعاقب آن مرکز تمدن و نظام از شرق به اروپا انتقال یافت. در همین مقطع، خاورمیانه غرق در بحران و مشکلات بود و هر دو حکومت عثمانی و قاجار هم قادر به گذار از بحران و ایجاد تحول در نظام حکمرانی و مدیریتی خویش نبودند. نیروهای اجتماعی منطقه هم شرایط و وضعیت مساعد برای گذار از این حکومت‌ها و تغییر در مسیر حرکت و آینده‌ی جامعه را نداشتند. لذا حکومت‌ها و بخشی از جامعه‌ی خاورمیانه نیز به اروپا چشم دوخته و منتظر اقدامی از طرف آن‌ها بودند؛ اما بخش دیگری از نیروهای اجتماعی در راستای صیانت از ارزش‌ها و فرهنگ خویش و مقابله با حملات و هژمونی پنهان و آشکار نیروهای غربی در تکاپو و فعالیت بودند. در این برهه؛ یعنی از اوایل سده‌ی نوزدهم، هژمونی و برتری انگلیس و فرانسه، مرزهای اروپا را درنوردید و از طریق کمپانی هند شرقی<sup>۲</sup> و ایجاد کانال سوئز میان دریای مدیترانه و دریای سرخ، مسیر دستیابی خود به شرق را کوتاه‌تر کردند. آن‌ها درصد بودند از طریق برتری صنعتی و تجاری، مناطق مختلف جهان را تحت سیطره‌ی خویش قرار دهند. همزمان با اعزام آشکار و پنهانی نمایندگان و مبلغین خویش به جوامع مختلف جهت تبلیغ و ترویج آیین مسیحیت و فرهنگ اروپایی، قصد داشتند که فرهنگ

---

۱- جنگ سی‌ساله؛ جنگ‌هایی که از ۱۶۱۸ الی ۱۶۴۸ م در اروپای مرکزی و بیشتر در خاک امپراتوری مقدس روم رخ دادند. ابرقدرت‌های اصلی اروپایی به‌منظور تثبیت قدرت و تعیین مرزبندی‌های جدید وارد این جنگ شدند که منجر به نابودی یک‌سوم ساکنان اروپا شد. جنگ مذکور، قحطی و بیماری‌های گوناگونی را به همراه داشت و باعث شد که کشور آلمان تقریباً خالی از سکنه شود، به‌طوری‌که در جنوب آلمان تنها حدود یک‌سوم زنده ماندند.

۲- کمپانی‌های انحصارگر بریتانیایی در کشور هند. کمپانی هند شرقی که در جزایر هند شرقی دادوستد می‌نمود، در سال ۱۶۰۰ به فرمان الیزابت اول تأسیس گردید و تا ۲۴۷ سال بعد دوام آورد. م



خود را به فرهنگی جهانی مبدل کنند. یکی از این مناطق که اهمیت زیادی برای آن قائل بودند، امپراتوری عثمانی و جغرافیای ایران بود. اگرچه این منطقه به دلیل پیشرفت صنعت کشتیرانی و ایجاد کانال سوئز اهمیت گذشته‌ی خود را در عرصه‌ی تجارت از دست داده بود؛ اما به دلیل همجواری با روسیه‌ی تزاری که در تلاش برای افزایش هژمونی خود در جهان و دستیابی به آب‌های گرم بود، برای هر دو طرف از اهمیت زیادی برخوردار بود و هرکدام سعی می‌کردند تأثیر و حضور خود در آن را افزایش دهند. همگام با این وضعیت که منطقه را درگیر کشمکش و منازعه‌ی سختی کرده بود، حکومت‌های عثمانی و ایران هم در امور داخلی خویش با مشکلات روزافزونی مواجه می‌شدند، آن‌ها رفته‌رفته مشروعیت خویش را در میان جامعه از دست می‌دادند و اقشار و تنوعات مختلف این جوامع، خواستار رهایی از قیدوبند این نظام‌ها بودند. در اوایل سده‌ی نوزدهم، عثمانی‌ها در بسیاری مناطق از جمله؛ اتریش، یونان، بلغارستان، مصر و عربستان، با شکست روبه‌رو شدند و رفته‌رفته گستره‌ی حکمرانی آن‌ها محدودتر می‌شد. این روند از طرفی باعث ترس شدید عثمانی و از طرفی دیگر نیز، سبب ترغیب و تشویق سایر ملت‌ها و هویت‌های مختلف تحت حاکمیت آن‌ها شده بود که در راستای دستیابی به استقلال و حقوق خویش شروع به تکاپو و فعالیت کنند. قاجاریان نیز در اوایل سده‌ی نوزدهم و در دوره‌ی فتحعلی‌شاه قاجار (۱۷۹۸-۱۸۳۴ م) از سویی سعی می‌کردند که پایه‌های حاکمیت خویش را استحکام بخشند و از سوی دیگر، در تلاش برای محافظت از خویش در مقابل هجوم و هژمونی روسیه بودند.

ایران در جنگ‌های ۱۸۰۴ الی ۱۸۱۳ م شکست خورد و مجبور به امضای **عهدنامه‌ی گلستان** (۱۸۱۳ م) شد. بر اساس این عهدنامه، مناطق (باکو، گنجه، شیروان، قره‌باغ، تالش، گرجستان و داغستان) از ایران جدا شد و حاکمیت آن‌ها به روسیه واگذار شد؛ همچنین امتیاز کشتیرانی و بهره‌برداری از دریای خزر در انحصار روس‌ها قرار گرفت و تنها روس‌ها اجازه داشتند که برای مقاصد نظامی از آن استفاده کنند. علاوه بر این، دروازه و راه‌های تجاری بین هر دو کشور گشایش یافت، به شرطی که بیشتر از ۵٪ گمرک از کالاهای وارداتی گرفته نشود. بعدها به تحریک انگلیس، ایران از این پیمان‌نامه پشیمان و خواستار لغو آن شد، در همین راستا در سال ۱۸۲۶ م به نیروهای روسیه در شمال رودخانه‌ی ارس حمله کرد. در اوایل ایران موفقیت‌هایی کسب کرد، اما بعداً به‌شدت از روسیه شکست خورد و بار دیگر ناچار شد معاهده‌ای را امضا کند که به «**عهدنامه‌ی ترکمانچای**»<sup>۱</sup> مشهور است، در



۱ عهدنامه‌ی ترکمانچای پیمانی است که در اول اسفند ۱۲۰۶ ش. ۵ - ۲۱ فوریه ۱۸۲۸ در پی جنگ‌های ایران و روسیه در دوره قاجار بین این دو کشور امضا شد. برای امضای این پیمان از سوی فتحعلی شاه پادشاه ایران میرزا ابوالحسن خان شیرازی و الله‌یار خان آصف‌الدوله و از سوی امپراتوری روسیه ایوان پاسکویچ حضور داشتند. این معاهده بعد از عهدنامه‌ی گلستان و به دنبال شکست ایران در جنگ در قفقاز جنوبی و آذربایجان امضا شد و طی آن برخی قلمروهای دولت قاجار در قفقاز، شامل خانان ایروان و نخجوان از حکومت ایران سلب و به روسیه واگذار شد. ایران حق کشتیرانی در دریای خزر را از دست داد و ملزم به پرداخت ۱۰ کرور تومان به‌عنوان غرامت به روسیه شد. این معاهده به جنگ‌های ایران

این معاهده ایران تمامی مفاد معاهده‌ی گلستان را پذیرفت و علاوه بر آن مناطقی دیگر از جمله؛ خانات ایروان و نخجوان از حکومت ایران سلب و به روسیه واگذار شد. همچنین ایران ملزم به پرداخت غرامت به روسیه گردید. حکومت قاجاری با امضای این قراردادها با روسیه و همچنین امضای قراردادی دیگر با انگلیسی‌ها در نوامبر ۱۸۱۱ م و در دوران حکومت جورج سوم، خود را سرپا نگهداشت و اندکی دیگر بر عمر خویش افزود، با این وجود، نفوذ و تأثیر دولت‌های روسیه و انگلیس همچنان در حال افزایش بود.

وضعیت بحرانی و ضعیف داخلی و خارجی هر دو دولت عثمانی و قاجار، زمینه را برای مداخلات و نفوذ بیشتر کشورهای انگلیس، فرانسه و روسیه در جامعه، نهادهای دولتی و دربار هر دو کشور فراهم کرد. نکته‌ی حائز اهمیت در این مرحله این است که هر دو حکومت ایران و عثمانی جهت تداوم حیات و حکمرانی خویش، نیازمند همکاری و حمایت قدرت‌های خارجی بودند و توان حفظ استقلال و دفاع از خویش را از دست داده بودند. در مقابل قدرت‌های بزرگ این دوران (انگلیس، روسیه و فرانسه) که با دین، فرهنگ و آداب‌ورسوم منطقه بیگانه بودند، درک کرده بودند که مستقیماً قادر به اداره و مدیریت این مناطق نیستند؛ لذا به حکومت‌هایی دست‌نشانده و ضعیف احتیاج داشتند که غیرمستقیم سیاست و پروژه‌هایشان را اجرایی کنند. از همین رو، خواستار تداوم فرمانروایی هر دو دولت قاجار و عثمانی بودند، البته به شرطی که به سطح و قدرتی نرسند که توانایی مقابله و ضدیت با آن‌ها را داشته باشند. امضای عهدنامه‌های مختلف با این دو کشور و اقدام به انجام فعالیت‌های تبلیغی در اشکال مختلف در میان جوامع و ملت‌های منطقه نیز در همین راستا صورت می‌گرفت. قدرت‌های بزرگ این دوران با پیشاهنگی انگلیس، در قبال حکومت‌های قاجار، عثمانی و همچنین ملت‌های منطقه، سیاست‌هایی در پیش گرفتند که در ادامه به تشریح برخی از آن‌ها خواهیم پرداخت.

**اول:** به‌واسطه‌ی این عهدنامه‌ها و توافقات اقتصادی، سیاسی و نظامی که با هر دو دولت منعقد کردند، از ۱۸۰۸ م الی ۱۸۸۰ م، زمینه را برای حضور و تثبیت موقعیت خود در نظام اداری و حکومتی این کشورها فراهم کردند. متعاقب آن، نظام آموزشی خود را مستقر کردند و در ساختار ارتش و نیروهای نظامی نیز تغییر و تحولاتی را ایجاد کردند، از طریق استقرار اجرایی کردن نظام اقتصادی خویش، موقعیت اقتصادی خود را تقویت، و حضور و حاکمیت خود را با تصویب قوانین مختلفی در نظام قانونی این کشورها، رسمی و قانونی کردند. فعالیت‌ها و اقداماتی که در دوران سلطان سلیم سوم (۱۷۶۱-۱۸۰۸ م)، سلطان محمود دوم (۱۷۸۶-۱۸۳۹ م) و سلطان عبدالمجید (۱۸۲۳-۱۸۶۱ م) در عثمانی و همچنین اقدامات و اصلاحاتی که قاجاریان در میانه‌ی سال‌های نیمه‌ی اول سده‌ی نوزدهم انجام دادند، تحت

و روسیه در دوره قاجار پایان داد و دولت روسیه متعهد شد که از پادشاهی ولیعهد وقت عباس میرزا حمایت کند.

تأثیر همین سیاست‌ها صورت پذیرفت.

**دوم:** قدرت‌های بزرگ جهانی از طریق استقرار نظام آموزشی خویش، آرام‌آرام اقدام به تغییر نظام و سبک آموزش و پرورش رایج در منطقه کردند که تا آن زمان اغلب متکی بر مدارس دینی و سنتی و تحت نظر عالمان اسلامی بود. به این ترتیب زمینه را برای آموزش نسلی جدید فراهم کردند که با فرهنگ و معیارهای غربی رشد و پرورش می‌یافت.

**سوم:** از طریق تحریک عثمانی‌ها برای انحلال سپاه ینی‌چری<sup>۱</sup> و پیروی از نظام نوین لشکری و در اختیار قراردادن تجربه و تجهیزات لازم نظامی به هر دو کشور، موفق شدند تا حدی به درون سپاه و نیروهای نظامی نفوذ کرده و موقعیت خود را تثبیت کنند.

**چهارم:** از سویی کشورهای منطقه را تحریک و ترغیب به تغییر نظام اقتصادی و بازار خویش کردند و از سوی دیگر، با افزایش تولید خویش و صادرات آن به کشورهای ایران و عثمانی با گمرکی بسیار کم (در عهدنامه‌ی گلستان میان روسیه و حکومت قاجاری ۵٪ تعیین شده بود)، تولید محصول و کالاهای داخلی این کشورها را کاهش دادند و بازار منطقه را در اختیار گرفتند؛ این نیز یکی دیگر از راهکارهای آنان برای افزایش مداخلات و تأثیر خود در منطقه بود.

**پنجم:** تلاش در راستای تعمیق و تشدید اختلافات میان هر دو کشور ایران و عثمانی جهت فراهم نمودن بهانه و مشروعیت بخشیدن به تداوم حضور و مداخله‌ی خویش در منطقه.

**ششم:** تلاش جهت ایجاد ارتباط و تعامل با تنوعات و هویت‌های مختلف اثنیکی و دینی منطقه، جهت سازمان‌دهی و فراهم نمودن زمینه‌های قیام و شورش آن‌ها علیه حکومت‌های قاجار و عثمانی؛ البته زمانی که منافع آن‌ها ایجاب کند. برای این منظور، از مفاهیم و فرهنگ دولت-ملت بهره جستند که به‌تازگی در اروپا در حال گسترش و توسعه بود. بر همین مبنای روسیه درصدد ایجاد شکاف و گسست میان ملت‌های، ترکمن، آذری و بخشی از ارمنی‌ها و آشوریان در ایران بود و همان سیاست را نیز در قبال ارمنی و آشوریان عثمانی در پیش گرفت. از طرفی دیگر، انگلیس و فرانسه نیز با توسل به راهکار و روش‌های مختلف، بر روی خلق‌های عرب، آشوری، کلدانی، سُرّیانی، گُرد، قِبطیان<sup>۲</sup> مصر و سودان و آمازیغ‌های لیبی، الجزایر و مغرب کار می‌کردند. در ایران نیز تفاوت‌ها و تنوعات ملی و اثنیکی را



۱- ینی‌چری: بخشی اصلی و تأثیرگذار از سپاه عثمانی بود. افراد این نیروی نظامی کودکان ملت‌های غیرمسلمان مخصوصاً مسیحیان بودند که به‌عنوان غنیمت جنگی آن‌ها را از خانواده‌هایشان جدا کرده و آموزش می‌دادند. اولین بار سلطان اورخان در قالب یک نیروی نظامی منسجم آن‌ها را سازمان‌دهی کرد و در سده‌ی هجدهم قدرت چشمگیری پیدا کردند.

۲- قِبطی: نام قومی از مسیحیان بومی کشور مصر است که پُرجمعیت‌ترین اقلیت مسیحی این کشور به‌شمار می‌آیند. م

دستاویزی برای ایجاد اختلاف و گسست میان این خلق‌ها با همدیگر و به‌ویژه با خلق فارس‌ها کردند، این سیاست بعدها در سده‌ی بیستم و در قالب پیمان‌نامه‌ی «سایکس - پیکو» (۱۹۱۶ م) صورت آشکار و رسمی به خویش گرفت. در رابطه با ارمنی‌ها و آشوریان، از فاکتور دین استفاده می‌کردند و در عثمانی هم در رابطه با اعراب و گُردها از فاکتور و مسئله‌ی ملی‌گرایی بهره جستند. از طرفی بین اعراب و گُردها ایجاد اختلاف می‌کردند و از طرفی دیگر، هر دو ملت را علیه ترک‌ها تحریک می‌نمودند. به این ترتیب اختلافات دینی و ملی را تشدید و تعمیق بخشیدند و این ملت‌ها و هر دو کشور ضعیف و روبه‌زوال را با هم درگیر ساختند.

قدرت‌های بزرگ با در پیش گرفتن چنین سیاست‌هایی، زمینه‌های انحصار و استثمار بیشتر این منطقه را برای خویش فراهم کردند و آرام‌آرام و غیرمستقیم به حاکم بلامنازع مبدل می‌شدند. در طرف مقابل، حکومت‌های ایران و عثمانی در برابر این اوضاع و شرایط و مداخلات این نیروها، سیاست‌هایی اتخاذ و اقداماتی انجام دادند که در ادامه به آن‌ها نیز اشاره‌ای کوتاه خواهیم کرد.

**اول:** ایران و عثمانی از طریق عقد قرارداد و عهدنامه‌های مختلف و توسعه‌ی روابط خود با کشورهای بزرگ، سعی می‌کردند عمر حکومت خود را افزایش دهند. بر همین مبنا، در راستای مدرنیزه کردن نظام و جوامع خود، به‌ویژه در عرصه‌های آموزشی، نظامی، اقتصادی و سیاسی مجموعه اصلاحات و تغییراتی را انجام دادند.

**دوم:** به خاطر ترس از تضعیف بیشتر حاکمیتشان و از دست دادن مناطق بیشتری، مدام در حال اخذ تدابیر مختلف و افزایش فشار بر جامعه بودند.

**سوم:** به دلیل تأثیرپذیری از مدل و فرهنگ دولت-ملت و سیاست قدرت‌های جهانی در منطقه، رفته‌رفته در ایران پان‌ایرانیسم و فارس‌گرایی و در عثمانی هم پان‌اسلامیسم<sup>۲</sup> و پان‌تورانیسم (پان‌ترکیسم) تشدید و تعمیق یافت.

**چهارم:** در نتیجه‌ی تأثیرپذیری از اوضاع جهانی و منطقه‌ای، در مقابل اسلام حکومتی و نظام قدرت، طریقت‌ها و جریان‌های مختلفی ظهور کردند و در مقابل حکومت و اقتدار مرکزی هم

۱- سایکس سفیر فرانسوی و پیکو نیز سفیر انگلستان بود. این دو سفیر قبل از جنگ جهانی اول برنامه‌ی تقسیم جهان بین دو نیروی مذکور را طرح کرده و آن را عهدنامه‌ی «سایکس پیکو» نام نهادند. م

۲- Pan Islamism: پان اسلامیسم یک جریان سیاسی جهان اسلام که در آن سعی می‌شود با اتحاد میان مسلمانان نوعی جهان‌وطنی اسلامی ایجاد شود. برخی سیدجمال‌الدین اسدآبادی را از طراحان اساسی آن می‌دانند. واژه‌ی پان اسلامیسم برای بار اول توسط شرق‌شناسان اروپایی در مورد سیاست‌های توسعه‌طلبانه‌ی دولت عثمانی به‌کار رفت. م

تلاش و تکاپوها در راستای کسب استقلال ملی و ایجاد حکومت‌های محلی و خودمختار افزایش پیدا کرد. شرایط و اوضاع مذکور سبب شد تا عُمر حکومت‌های عثمانی و قاجار قریب به یک سده افزایش پیدا کند. بدون شک اگر مداخلات خارجی وجود نداشت، به احتمال زیاد این منطقه می‌توانست بر بحران و مشکلات فائق آید و مدلی نوین و کارآمد را ارائه و اجرایی کند. در ادامه به بررسی اوضاع و احوال گُردستان می‌پردازیم.

علی‌رغم اینکه هر دو حکومت صفوی و قاجار با توسل به قدرت و خشونت، حاکمیت خود را بر ایران تحمیل و تثبیت کرده بودند، وقایع اوایل و اواسط سده‌ی نوزدهم منجر به ایجاد شکاف و بروز جنگی آن‌چنانی میان گُردها با حکومت قاجار نشد، زیرا قبلاً صفویان در سال‌های (۱۵۰۰ الی ۱۷۲۳ م) اکثر امیرنشین‌ها و عشایر گُرد را به شدت سرکوب کرده بودند، پیشتر برخی از آن‌ها را مورد بحث قرار دادیم؛ اما در حکومت عثمانی گُردها همواره تا حدی از استقلال داخلی و حق مدیریت مناطق خویش برخوردار بودند و در سایه همین اختیارات و امکانات، توانسته بودند در زمینه‌های کشاورزی، آبیاری، بازرگانی و صنعت به پیشرفت‌هایی دست‌یابند؛ لذا زمانی که حکومت عثمانی اقدام به توسعه‌ی هژمونی و کنترل خود و انجام اصلاحات و تغییراتی در نظام اداری کشور کرد، با واکنش و مقاومت گُردها مواجه شد، از سویی، گُردها نگران ازدست‌دادن آزادی‌هایشان بودند و از سوی دیگر، تلاش امیران گُرد جهت توسعه‌ی قلمرو حکمرانی خویش، باعث شد که پیمان‌نامه و تفاهم میان امیرنشین‌های گُردی با دولت عثمانی لغو شود و متعاقب آن، جنگ و نزاع میان آن‌ها شروع شود. در همین راستا، گُردها اقدام به انجام چندین قیام و شورش کردند که دولت عثمانی از آن‌ها تحت عنوان عصیان و نافرمانی یاد می‌کرد. در ادامه به اختصار اشاره‌ای به این وقایع خواهیم داشت و در بخش‌های بعدی آن‌ها را مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهیم داد.

## ب- قیام‌های گُردستان و نتایج آن

### اول: قیام‌های نیمه‌ی نخست سده‌ی نوزدهم

حکومت‌های عثمانی و قاجار از سویی سعی می‌کردند که خود را با وضعیت جهانی و منطقه‌ایی که پیشتر ذکر آن رفت، تطبیق دهند و از سویی دیگر، درصدد کنترل شرایط و تحولات داخلی خویش، به‌ویژه اوضاع و سیاست‌هایشان در گُردستان بودند. در نتیجه‌ی سیاست‌های دولت عثمانی و مداخلات نیروهای غربی در راستای استقرار و نهادینه کردن گرایش و مدل دولت‌مملت و ملی‌گرایی در منطقه و همچنین تعمیق اختلافات ملی میان خلق‌ها، ملی‌گرایی در منطقه رواج و گسترش پیدا کرد و متعاقب آن، ملت‌ها از همدیگر فاصله گرفته و اختلافات شدت گرفت. در این وضعیت، گُردها چون در گذشته از حکومت محلی و امیرنشین‌های مختلفی برخوردار بوده و در اداره‌ی امور داخلی مناطق مختلف گُردستان دارای استقلال عمل و خودمدریتی بودند، اکثر مواقع تعامل و روابط حسنه‌ای



با حکومت مرکزی داشتند. تلاش کردها برای حفظ این موقعیت و حتی افزایش گستره‌ی حاکمیت و اختیاراتشان، باعث شد که در اوایل سده‌ی نوزدهم، روابط آن‌ها با دولت عثمانی رو به تیره‌گی و نزاع نهد و متعاقب آن، برخی تحرکات، مقاومت‌ها و قیام‌های شکل گرفت که در ادامه به شرح آن‌ها می‌پردازیم.

## ۱. امیرنشین بابان

این امیرنشین در سده‌ی شانزدهم توسط **فقیه احمد داره‌شمانی** بنیانگذاری شد، وی از عشیره‌ی «نورالدینی» و یکی از شخصیت‌های متنفذ و معتمد منطقه‌ی پشدر بود که بعد از وفات، پسرش «ماوند» جانشینش شد. ماوند، همان بینش و منش پدر را ادامه داد و در درستکاری و نیک‌خویی، آوازه و شهرتی بسیار کسب نمود. بعدها پسرش «سلیمان بیگ» جانشین وی می‌شود، بعد از اینکه در سده‌ی هفدهم و در سال ۱۶۳۹ م گُردستان تقسیم می‌شود، مناطق شارباژر، شهرزور و پشدر از قلمرو حاکمیت امیرنشین اردلان جدا شدند، سلیمان‌بیگ نیز در واکنش به این امر، در نیمه‌ی دوم سده‌ی هفدهم خود را امیر می‌خواند و قلعه‌ی چوالان (به گُردی: قه‌لاچوالان) را به‌عنوان مرکز زمامداری خویش انتخاب می‌کند. وی در سال ۱۶۹۴ م به دلیل حمله‌ی صفویان و امیرنشین اردلان، به عثمانی‌ها پناه‌برد. بعد از سلیمان، پسرش بکریگ به‌جای وی می‌نشیند و او نیز در سال ۱۷۱۵ م در جنگی کشته می‌شود. تا سال ۱۷۳۰ م این امیرنشین مستقیماً از طرف عثمانی‌ها اداره می‌شد. در همین دوران برای مدتی این منطقه به اشغال افغان‌ها درآمد، به دلیل حملات مداوم و افزایش قدرت آن‌ها، بابان‌ها نیز تحت هژمونی حکومت ایران قرار می‌گیرند. سلیمان پاشا بعد از ۱۴ سال حکمرانی، در سال ۱۷۶۳ م مورد هجوم عثمانیان قرار می‌گیرد و سال ۱۷۶۵ م زمانی که در خواب است، کشته می‌شود، امیرنشین نیز به تصرف عثمانی درآمد. در سال ۱۷۸۲ م ابراهیم پاشا به‌عنوان امیر بابان انتخاب می‌شود، وی مرکز زمامداری خود را از قلعه چوالان به سلیمانیه - که خود آن را در سال ۱۷۸۴ م بنانهاده بود- منتقل کرد. در سال ۱۷۸۹ م عبدالرحمن پاشا<sup>۱</sup> جانشین وی می‌شود و به‌صورت منقطع تا سال ۱۸۱۳ م حکومت می‌کند. بعد از او نیز پسرش محمود پاشا به حکومت می‌رسد. به دلیل اختلاف و ناسازگاری عبدالرحمن پاشا با والی بغداد، عثمانیان و والی بغداد وی را برکنار و عموزاده‌اش ابراهیم

---

۱- عبدالرحمن پاشا پسر خالد پاشای بابان بوده که در سده‌ی هجدهم پادشاه بابان بود و او نیز پسر بکریگ و فرزند سلیمان بیگ کبیر است. عبدالرحمن پاشا شش پسر به‌نام‌های محمود، سلیمان، عثمان، حسین، یوسف و عزیز داشت. بعد از وی پسرش محمود به پادشاهی می‌رسد، اما به دلیل اختلاف با هر دو عموهایش و سوءاستفاده‌ی عثمانیان از این اختلافات، موقعیت آن‌ها بسیار تضعیف می‌شود. نماینده کمپانی هند شرقی انگلیس، کلودیوس جیمز ریچ (۱۷۸۷-۱۸۲۱ م) در شرح سفرش به گُردستان در سال ۱۸۲۰ می‌گوید: محمود پاشا به وی گفته است که عشیره‌ی ما کرمانج بوده و خانواده‌ی ما هم به‌بهی هستند. آشکار است که در آن دوران و در این منطقه هم از اصطلاح «کرمانج» برای اشاره به کردها استفاده شده است.





پاشا را برای بار سوم به جای وی منصوب کردند. حکومت ابراهیم نیز زیاد دوام نیاورد و بار دیگر عبدالرحمن بر مسند قدرت نشست. این بار والی بغداد (علی پاشا) جهت سرکوب وهابیان بصره از وی تقاضای کمک می‌کند، عبدالرحمن از تقاضای وی استقبال می‌کند و در پیروزی والی نقش مهمی را ایفا می‌کند؛ علی‌رغم این، در سال ۱۸۰۵ م اختلافات میان آن‌ها دوباره اوج می‌گیرد و والی بغداد با سپاهی بزرگ به عبدالرحمن حمله می‌کند و در منطقه‌ی «در بند بازیان» امیر را شکست می‌دهد و برادرش (خالد پاشا) را به جای وی منصوب می‌کند. عبدالرحمن و طرفدارانش که به ایرانیان پناه برده بودند، در سال ۱۸۰۶ م با همکاری آن‌ها برای بار سوم به حکومت امیرنشین بابل رسیدند. عبدالرحمن در سال ۱۸۰۸ م در منطقه‌ی کفری و در سال ۱۸۱۲ م در منطقه‌ی بازیان با سپاه عثمانی و والی بغداد وارد جنگ می‌شود و هر بار متحمل شکست می‌شود. بعد از هر شکست، ابراهیم پاشا به جای وی منصوب می‌شود و عبدالرحمن نیز دوباره با همکاری ایرانیان به مسند قدرت بازمی‌گردد. وی در سال ۱۸۱۳ م درگذشت.

در دوران عبدالرحمن پاشا و پسرش محمود پاشا، علی‌رغم مشکلات و کشمکش‌های خانوادگی و تقسیم شدنشان به دو جبهه که هر کدام متحد یکی از کشورهای عثمانی و قاجار بودند، امیرنشین بابل در زمینه‌ی صنعت، بازرگانی، کشاورزی و زبان و ادبیات گُردی، پیشرفت نمود و دستاوردهای مهمی داشت. در همین دوران، یعنی اوایل سده‌ی نوزدهم، سلیمانیه و امیرنشین بابل از اهمیت و نقش بسزایی در روند تحولات برخوردار است و زبان گُردی (کرمانجی میانی، گویش سلیمانیه) تبدیل به زبان رسمی این امیرنشین می‌شود، این امر تأثیر زیادی در توسعه و ترقی زبان و ادبیات گُردی داشت. در همین برهه، سلیمانیه به کانون هر دو طریقت قادری به رهبری معروف نودی (پدر بزرگ شیخ محمود) و طریقت نقشبندی به رهبری مولانا خالد مبدل می‌شود. گستره‌ی حکمرانی این امیرنشین بعضی مواقع تا حوالی موصل، بهدینان و بغداد نیز گسترش پیدا می‌کرد. یکی از دلایل مخالفت عثمانیان و والی بغداد با آن‌ها و سوءاستفاده از اختلافات خانوادگی‌شان برای در کنترل گرفتن آنها و همچنین درگیری و نبردهایی که در دوران عبدالرحمان پاشا در سال‌های ۱۸۰۵، ۱۸۰۶ و ۱۸۱۲ میان بابلان‌ها و عثمانی‌ها به وقوع پیوست، ترس از همین موضوع بود. اگرچه بعد از وفات عبدالرحمن پاشا، جنگ و منازعات فروکش کرد، اما بازهم عثمانیان نسبت به محمود پاشا خوش‌بین نبودند؛ لذا با سلیمان پاشا همکاری کردند تا به قدرت برسد. از همین رو سلیمان پاشا در سال ۱۸۲۷ به قدرت رسید و تا سال ۱۸۳۸ حکومت کرد. بعد از سلیمان پاشا، پسرش (احمد پاشا) بر تخت حکومت تکیه کرد. عثمانیان وی را نیز برکنار و به جایش عبدالله پاشا را منصوب کردند.

بعد از این دوران، رفته‌رفته بابلان‌ها استقلال و سروری خود را از دست دادند و متعاقب پیمان «ارزروم دوم» که در سال ۱۸۴۷ م میان عثمانی و قاجاریان منعقد شد، هر دو طرف توافق کردند که به حیات این امیرنشین پایان دهند و در همین راستا، در سال ۱۸۴۷ م







احمد پاشا از امیری خلع و نظام امیرنشینی بابان منحل و پایان پذیرفت. بعد از این واقعه عبدالله پاشا به‌عنوان فرمانروای سلیمانیه منصوب و او نیز تا سال ۱۸۱۵ م حکومت کرد. در رابطه با استقلال، پیشرفت و آبادانی امیرنشین بابان، **شیخ رضا طالبانی**<sup>۱</sup> چنین می‌گوید:

له بیرم دئی سوله‌یمانی که دارولملوکی بابان بوو - بیاد دارم «سلیمانیه» آنکه که ملک بابان بود

نه مه‌حکومی عه‌جه‌م نه سوخره کیشی ثالی عوسمان بوو - نه محکوم عجم، نه پیرو آل عثمان بود

له بهر قاپی سه‌را سه‌فیان ده‌به‌ست شیخ و مه‌لا و زاهید - بر درگاه «قاپی‌سرا» صف می‌بستند شیخ و ملا و زاهد

مه‌تافی که‌عبه بوّ نه‌ربابی حاجت گردی سه‌یوان بوو - برای ارباب حاجت «گرد سیوان» کعبه بود

له‌بهر تابووری عه‌سکه‌ری نه‌بوو ریّ بوّ مه‌جلسی شا - بر در ساخلو نبود جا و مکان برای مجلس شاه

سه‌دای مؤسیقه و نه‌قاره تا نه‌یوانی که‌یوان بوو - صدای موسیقی و نقاره تا به ایوان کیوان بود

دریغ بوّ نه‌و زه‌مانه، نه‌و ده‌مه نه‌و عه‌سره نه‌و روژه - دریغ از آن زمان، آن عصر و آن روزها

که مه‌یدانی جریت بازی له‌ده‌وری کانی ئاسکان بوو - که میدان اسب‌تازی اطراف «کانی‌اسکان» بود

یکی از جنبه‌های مشهود و برجسته‌ی امیرنشین بابان، برخورداری از استقلال و آزادی در اداره‌ی امور خویش است. به دلیل اینکه در مناطق مرزی میان عثمانی و قاجاریه قرارگرفته و هیچکدام از این حکومت‌ها نیز قادر نبوده‌اند که به‌تمامی بر آن مسلط شوند، همواره تلاش کرده‌اند به شیوه‌ی غیرمستقیم در امورات آن مداخله و یا آن را ترغیب به همکاری و حمایت از خویش نمایند. امیران این منطقه هم در راستای منافع خود از این شرایط استفاده کرده‌اند؛ اما به دلایلی همچون، اختلافات و کشمکش‌های خانوادگی، مداخله‌ی نیروهای خارجی، رقابت و اختلاف میان طریقت‌هایی که این امیرنشین به کانون آن‌ها مبدل شده بود، موفق نشدند به اهداف خویش برسند. از طرفی دیگر، کشورهای ایران و عثمانی هر زمان که منافعشان ایجاب می‌کرد، از آن‌ها حمایت می‌کردند و زمانی که به اهداف خویش می‌رسیدند، به آن‌ها هجوم می‌بردند و در نهایت هم به حکومت این امیرنشین پایان دادند.

## ۲. امیرنشین سوران

امیرنشین سوران در سده‌ی دوازدهم میلادی و در رواندز بنیانگذاری شد، بعدها مرکز آن به

---

۱- شیخ رضا طالبانی (۱۹۱۰ - ۱۸۳۱ م) شاعر، هجونویس و از مشاهیر ادبیات گُردی است، وی فرزند شیخ عبدالرحمن طالبانی از مشایخ طریقت قادریه است. از وی اشعاری به زبان‌های گُردی، فارسی، عربی و ترکی به‌جا مانده است.

«هریر یا حریر» منتقل شد. این امیرنشین با فرازوفرودهای زیادی مواجه شده و چندین بار مرکز حکمرانی بین رواندز و حریر تغییر کرده است. سلطان سلیمان قانونی در سال ۱۵۳۴ م به این امیرنشین یورش برده و بعد از قتل عزالدین شیر، حسین بیگ داسنی ایزدی را به عنوان امیر منصوب می‌کند و قلمرو امیرنشین را ضمیمه‌ی اربیل می‌کند. بعد از چندی، خاندان سوران دوباره قدرت را در دست می‌گیرند و حسین بیگ داسنی هم توسط سلطان به قتل می‌رسد. این امیرنشین بعد از ۱۷۳۰ م، به بخشی از گستره‌ی حکمرانی امیرنشین بابان مبدل شد. در اواخر سده‌ی هجدهم و اوایل سده‌ی نوزدهم، آغوزبیگ بر این امارت حکومت می‌کرد، بعد از مرگ وی در سال ۱۸۰۳ م، پسرانش (مصطفی، تهره یا تیمورخان، یحیی بیگ، بایزیگ، حسن بیگ و احمد بیگ) حوزه‌ی حکمرانی وی را بین خویش تقسیم می‌کنند. مصطفی بیگ به فرمانروایی رواندز و منطقه‌ی بالاکایه‌تی می‌رسد. وی نیز صاحب چهار فرزند به نام‌های محمد، سلیمان، احمد و رسول بوده که به دلیل نزاع و اختلافات داخلی، مصطفی در سال ۱۸۱۳ م از امیری استعفا می‌دهد و پسرش محمد جانشین وی می‌شود.

**امیرمحمد (۱۷۷۴-۱۸۳۷ م)** که اکثریت گردها از وی به عنوان «پادشاه بزرگ- پاشای گه‌وره» نام می‌برند و چون بیماری چشمی داشت در میان ایزدیان و مخالفانش هم به «امیر کور» معروف است، شخصیتی تمامیت‌خواه و حریص بود که از همان اوایل رسیدن به امارت، سعی می‌کند برادران و عموهایش را تحت سلطه و کنترل خویش قراردهد. از همین رو، دو نفر از عموهایش (تیمورخان و یحیی بیگ) را اعدام و برادرانش را مجبور می‌کند که از وی اطاعت کنند. از ۱۸۱۷ م به بعد، مناطق حریر، خوشناوتی و اربیل را تصرف می‌کند. وی اهمیت زیادی برای کشاورزی قائل بود و سعی داشت که با سرمایه‌گذاری در عرصه‌ی زراعت و آبیاری و دریافت مالیات، زیربنای اقتصادی خود را تقویت کند. امیرمحمد همچنین علاقه‌ی وافری به صنعت ساخت سلاح و تجهیزات نظامی داشته و از تجربیات و مهارت اسلحه‌سازان سایر مناطق، نهایت استفاده را برده است، یکی از این استادان، شخصی بوده به نام «استاد رجب» که بنابر روایات، بالغ بر ۲۲۰ توپ و شمار زیادی هم اسلحه و تجهیزات دیگر را ساخته است. امیرمحمد ارتشی ۶۰ هزارنفری را مهیا نمود و از ۱۸۲۶ م به بعد، با استفاده از ضعف بابان‌ها، اختلافات و نزاع بین عثمانی و قاجار و قاجار با روس‌ها، اقدام به گسترش مرزهای حکمرانی خود می‌کند. در همین راستا مناطق شیوخ ایزدی، بهدینان، جزیر بوتان، مردین (ماردین) و نصیبین (نُصیبین) را تصرف می‌کند. سال ۱۸۳۲ م نیز اسماعیل پاشای آگری را شکست داده و آگری را تصرف می‌کند و پادشاه آمیدی (سعید پاشا) را هم به اسارت خویش درمی‌آورد، بعد از آن، منطقه‌ی شیخان را تصرف و میر ایزدی‌ها را اسیر و بعد از دو سال زندانی کردنش در رواندز، وی را به قتل می‌رساند. این اقدامات امیرمحمد، باعث می‌شود که والی بغداد «علی‌رضا» و سلطان عثمانی دچار هراس و نگرانی شوند. لازم است که به این نکته هم اشاره کنیم که تا سال





۱۸۳۱ م عثمانی‌ها در راستای تضعیف هر چه بیشتر بابان‌ها، از این اقدامات و گسترش حوزه حکمرانی امیرمحمد چشم‌پوشی می‌کردند و او نیز از این وضعیت نهایت استفاده را کرد؛ بعدها والی بغداد درصدد سرکوب وی برآمد اما موفق نشد، متعاقب آن به تشدید اختلافات دینی میان امیر با گُردهای ایزدی متوسل شدند. پیشتر به خاطر وجود برخی مشکلات و اختلافات، امیر و گُردهای ایزدی روابط حسنه‌ای با همدیگر نداشتند، همین امر زمینه‌ی بروز بدبینی و کینه‌توزی میان آن‌ها را فراهم آورده بود؛ البته نباید فراموش کرد که روش امیرمحمد هم در راستای تثبیت و استقرار حاکمیت خود در مناطق ایزدی‌ها، عاری از خشونت نبود و مالیات زیادی از آن‌ها دریافت می‌کرد. این موضوع هم زمینه‌ی مداخله و تفرقه‌افکنی والی بغداد را بیشتر فراهم می‌کرد. در سال ۱۸۳۵ م با استفاده از اختلافات داخلی و به بهانه‌ی اینکه امیر سوران دیگر تنوعات دینی و اتیکی منطقه، به‌ویژه ایزدیان را استثمار می‌کند و مالیات زیادی را بر آن‌ها تحمیل می‌کند و همچنین نسبت از اوامر و خواسته‌های سلطان و خلیفه سرپیچی می‌کند، همزمان عثمانی و ایران با همکاری انگلیس و فرانسه از دو طرف به امیرنشین سوران هجوم بردند. فرماندهی لشکر ۱۱۰۰۰ نفری عثمانی را محمد رشید پاشا بر عهده داشت و شاهزاده قهرمان میرزا نیز سپاه ۲۰۰۰۰ نفری قاجار را فرماندهی می‌کرد. فرماندهی سپاه امیرمحمد هم که «محمد باس» بود از فرمان وی سرپیچی می‌کند و با عثمانیان وارد جنگ نمی‌شود. بنابر روایت «حسین حرنی مکرانی»، دلیل عدم مقابله‌ی محمد باس با عثمانیان این بوده که گویا، مفتی امارت «ملا محمد خه‌طه» که از آوازه و شهرت زیادی هم برخوردار بوده، با صدور فتوایی، اعلام می‌کند که جنگ با خلیفه حرام است و کسانی که از این فتوا سرپیچی کنند، عقد نکاح آن‌ها باطل است؛ اما برخی منابع دیگر از جمله؛ خانواده‌ی ملا محمد خه‌طه، این مسئله را تکذیب کرده و معتقدند که محمد باس بر این باور بوده که توان مقابله با هر دو سپاه عثمانی و قاجار را ندارند و از همین رو، مخفیانه با نخست‌وزیر عثمانی «محمد رشید پاشا» وارد گفتگو شده، باس متعهد شده به شرطی که امیرمحمد مورد عفو قرارگیرد، وارد جنگ نشده و تلاش خواهد کرد که وی را راضی به تسلیم شدن کند. امیرمحمد بعد از اطلاع از این مسئله و امتناع لشکریانش از مبارزه و مقاومت؛ همچنین دریافت پیام عثمانی‌ها مبنی بر عفو وی در صورت تسلیم شدنش، به‌ناچار خود را تسلیم رشید پاشا می‌کند. رشید پاشا سرمایه و املاک وی را تصاحب و لشکریانش را پراکنده می‌کند. بعد از امیرمحمد، برادرش (احمد) را برای مدت دو سال جانشین وی می‌کنند، بعد از وی نیز، برادرانش سلیمان و رسول به امارت می‌رسند. البته در این مدت، حاکم و تصمیم‌گیرنده‌ی اصلی امیرنشین، یکی از فرماندهان مطیع و مورد اعتماد عثمانی‌ها بود. امیرمحمد که به استانبول منتقل شده‌بود، بعد از دو سال، بار دیگر سلطان وی را به‌عنوان حاکم این امیرنشین منصوب می‌کند، البته به شرطی که از اوامر و قوانین عثمانی اطاعت کند. هنگام بازگشت امیرمحمد، والی بغداد «علی‌رضا» مخالفت می‌کند و از سلطان می‌خواهد که مانع از بازگشت وی شود، علی‌رضا معتقد بود که اگر امیرمحمد دوباره به قدرت برسد، توان

مقابله با وی را ندارند، حتی نخست‌وزیر هم قادر به سرکوب دوباره‌ی او نیست و بایستی سلطان مستقیماً خود وارد عمل شود. زمانی که امیرمحمد در راه ترابزون و سیواس است، سلطان به وی امر می‌کند که قبل از رفتن به رواندز به بغداد رفته و اطاعت و وفاداری خود را به والی اعلام کند. امیر در جواب سلطان می‌گوید، من قبلاً نیز از والی اطاعت نمی‌کردم و حال که به دیدار سلطان شاد شده‌ام، محال است که این کار را انجام دهم. سلطان برای بار دوم همان فرمان را صادر می‌کند و درعین حال، به نیروهایی که امیرمحمد را همراهی می‌کنند فرمان می‌دهد که در صورت سرپیچی دوباره، وی را به قتل برسانند و در داخل کیسه‌ای قرار داده و در کیسه را بسته و به آب بیندازند. امیرمحمد بار دیگر مخالفت کرده و دچار همان سرنوشت تعیین‌شده از سوی سلطان عثمانی می‌شود. عثمانی‌ها در سال ۱۸۴۶ م، به حکومت رسول نیز پایان می‌دهند.

علی‌رغم اینکه امیرمحمد گستره‌ی فرمانروایی خویش را گسترش داد و برای مدتی بر مناطق زیادی حکمرانی کرد؛ همچنین برج و باروهای زیادی را بنا نهاد که برخی از آن‌ها امروزه نیز ماندگارند، اما وی بیشتر بر نیروی نظامی تکیه کرده و از حیث فکری و سیاسی، فاقد خلاقیت و پیشرفت بود. علاوه بر این، بسیار تحت تأثیر دین بوده و به همین خاطر همواره با ایزدی‌ها و مسیحیان در نزاع و مناقشه بوده و دشمنانش هم از این ضعف وی نهایت استفاده را برده‌اند. مقوله دیگر این است که امیرمحمد، یا از وضعیت سیاسی باخبر نبوده و یا اصلاً انسانی فاقد سیاست بوده، در غیر این صورت، همزمان با دو حکومت عثمانی و قاجار وارد جنگ نمی‌شد، این نیز یکی دیگر از نقاط ضعف وی و امارتش بوده است. در امیرنشین سوران، زنان نقش و تأثیر برجسته‌ای در روند تحولات داشته‌اند، از جمله زنی به نام **خانزاد** (۱۵۵۵-۱۶۱۵ م) که بنابر روایت برخی مورخین همسر امیر سلیمان بوده و برخی دیگر نیز از وی به‌عنوان دختر امیر یاد کرده‌اند. بعد از قتل امیر توسط والی بغداد، خانزاد حاکم این امیرنشین می‌شود، او حریر را به‌عنوان مرکز زمامداری خویش انتخاب می‌کند. مورخین گزارش داده‌اند که خانزاد حکمرانی موفق بوده و آن‌چنان بر ذهنیت و دیدگاه مردم این منطقه نسبت به زنان تأثیرگذار بوده که امروزه نیز زنان در این نواحی از موقعیت و منزلت خاصی برخوردار هستند. انتخاب زنی به نام فاطمه خاتون، به‌عنوان نماینده‌ی مردم منطقه‌ی رواندز و حومه‌ی آن در مجلس اعیان عراق و در زمان حکومت پادشاهی، اثباتی است بر این ادعا. بنابر قانون اساسی عراق در آن دوران، زنان حق عضویت در این مجلس را نداشتند و متأسفانه فاطمه خاتون نمی‌تواند به آن راه پیدا کند.

### ۳. امیرنشین بوتان

این امیرنشین که از تاریخ کهنی برخوردار است، توسط خاندان «عزیزان یا آزیزان» در شهر جزیر (جزیر ابن عمر) بنیان نهاده شده است. امیرنشین بوتان در سده‌ی هفدهم از آوازه



و شهرت زیادی برخوردار بود و **امیرشرف‌خان اول**، یکی از امیران مقتدر و مشهور آن است که اقدامات مهمی را به انجام رساند. بعد از وی، به ترتیب، میرمحمدخان، میرشرف‌خان دوم، منصورخان، اسماعیل‌خان، مصطفی‌خان، عبدالله‌خان و میربدرخان بوتان (وی در سال ۱۸۲۱ م سن جوانی به حکمرانی رسید.) به حکمرانی این امارت رسیده‌اند. طبق برخی منابع، میربدرخان در سال ۱۸۰۳ م و بنا به گفته‌ی پسرش (عبدالرحمان بدرخان) در سال ۱۸۰۶ م به دنیا آمده و در سن جوانی بر مسند قدرت تکیه نمود. مرکز زمامداری وی «کاخ بورجابَلک» در جزیر بود. میربدرخان با زنان زیادی ازدواج کرده و ثمره‌ی این ازدواج‌ها، ۲۱ پسر و ۱۹ دختر بوده است. نام برخی از فرزندان وی به شرح زیر است؛ امین عالی بدرخان، مقداد مدحت بدرخان، عبدالرحمان و کامیل بدرخان، نفیسه، فخریه، سامیه، ساریه و فاطمه.

بدرخان بیگ در سال ۱۸۲۶ م در راستای توسعه و پیشرفت قلمرو خویش، اقدام به انجام یک‌سری فعالیت‌ها کرد، از جمله؛ تقسیم زمین‌های کشاورزی بین مردم با بهره‌ی ۳٪ که در آن دوران و نسبت به بهره‌ی که حکومت عثمانی معین کرده بود، بسیار ناچیز بود، احداث دو کارگاه اسلحه‌سازی و تجهیزات کشاورزی در جزیر، توسعه و بهبود روابط با امیران و عشایر گُرد، ارمنی، یهودی و آشوری، انتخاب چندین شخصیت ارمنی به‌عنوان مشاور خود از جمله؛ دومیستیهان مانکولیان، اوجانسی شالکتین و میر مارتو، سرمایه‌گذاری در زمینه‌ی آموزش و پرورش و احداث چندین مدرسه، اعزام دانشجویان گُرد به خارج از کشور برای تحصیل، مخصوصاً در زمینه‌ی صنعت ساخت سلاح و هنرهای رزمی و نظامی. بعد از اینکه دولت عثمانی امیر سوران را سرنگون کرد، بدرخان در سال ۱۸۳۵ م برای اولین بار اعلان استقلال کرد، اما دو سال بعد، از عثمانی‌ها شکست خورده و خود را تسلیم آن‌ها می‌کند. برخی از مورخین معتقدند که میربدرخان این فعالیت‌ها را به‌منظور سنجش توان خویش و زمینه‌چینی برای اقدامات بعدی به انجام رسانده است. از ۱۸۳۸ الی ۱۸۴۲ م بدرخان جهت سرکوب امیرنشین‌های که از فرمان عثمانی سرپیچی می‌کردند با این حکومت همکاری کرد. از جمله؛ سرکوب سعیدبیگ در سال ۱۸۳۸ م، سرکوب ابراهیم پاشاه پسر محمدعلی پاشای مصر در سال ۱۸۳۹ م و همچنین سرکوب بدوها در زمان حمله‌ی آن‌ها به بغداد.

در سال ۱۸۴۲ م میربدرخان با امضای پیمان‌نامه‌ی «پیرز- پیرۆز» که به‌عنوان اولین پیمان‌نامه‌ی ملی شناخته می‌شود، موفق شد بخش زیادی از عشایر و تیره‌های گُرد و همچنین امیر حکاری «میر نورالله»، امیر اسماعیل آمیدی، امیر شریف بدلیس، عبدالخان و محمدخان (امیر موکس) را با هم متحد کند. علاوه بر این اقدام به ضرب سکه به‌نام خویش کرد که بر روی یک‌طرف آن عکس خودش و بر روی دیگر نیز «سال ۱۲۵۸ هـ» حک شده بود. هر دو میسیونر<sup>۱</sup> آمریکایی «م. رایس و برات» که در سال ۱۸۴۶ م به این

۱- مَبْلُغ؛ فرستاده، مبشر، مأمور

امیرنشین سفر کرده‌اند و مدت چهار هفته در آنجا اقامت داشته‌اند، در خاطرات خویش بیان کرده‌اند که امنیت و رفاه زیادی در منطقه حاکم بوده و مردم امیر خود را بسیار دوست داشته‌اند، ضمناً تا پایان سفر نیز هیچ مشکلی برای آن‌ها پیش نیامده است. عثمانی‌ها که از این وضعیت بسیار ناخشنود شده‌اند، سعی می‌کنند فعالیت‌های امیر را محدود نمایند، در همین راستا، چندین بار با همدیگر مذاکره و حتی درگیرهای محدودی میان آن‌ها به وقوع می‌پیوندد. ملا محمود بایزیدی که نماینده‌ی امیر در مذاکرات بوده، بعد از تلاش فراوان به نتیجه‌ای نمی‌رسد. عثمانی‌ها سعی می‌کنند بین امیر و آشوریان اختلاف ایجاد کنند و در این کار هم موفق می‌شوند، بعد از تشدید اختلاف بر سر مسئله‌ی باج و مالیات، امیر با توسل به خشونت و نیروی نظامی، اقدام به سرکوب آن‌ها و تثبیت حاکمیت خود می‌کند. عثمانیان به فرماندهی عثمان‌پاشا و در سال ۱۸۴۷م به بهانه‌ی این امر و با همکاری انگلیس و روسیه با سپاهی ۴۵۰۰۰ هزارنفری به امیر یورش می‌برند. سپاه عثمانی شامل ۳۰۰۰۰ سرباز و ۱۵۰۰۰ مزدور محلی است که ۴۰ توپ نیز به همراه دارند. عثمانیان به یزدان شیر عموزاده‌ی امیر که فرماندهی سپاه جزیر را بر عهده دارد تعهد می‌دهند که اگر در سرکوب بدرخان بیگ با آن‌ها همکاری کند، او را به‌عنوان امیر بوتان منصوب می‌کنند. لازم به ذکر است که در این زمان یزدان شیر بر سر مسئله‌ی جانشینی و ارث‌ومیراث با امیر اختلاف داشت و عثمانی‌ها نیز از این امر مطلع شده‌اند. به این ترتیب یزدان شیر از جنگ خودداری کرده و جزیر را به عثمانی‌ها واگذار می‌کند. آن‌ها همچنین هر دو کارگاه اسلحه‌سازی را هم تصاحب می‌کنند. بدرخان بیگ مدت هشت ماه در قلعه‌ی «هَورَخ یا اروخ» مقاومت می‌کند و در نهایت در تاریخ ۱۸۴۷/۸/۱۲ م تسلیم می‌شود. در ۱۸۴۷/۸/۱۹ م وی را به استانبول منتقل کرده و همراه با برادرانش «صالح بیگ و اسعد بیگ» و خانواده‌هایشان، برای مدت ۱۰ سال به جزیره‌ی «کریت» در یونان تبعید می‌شوند. او در این مدت با عثمانی‌ها وارد همکاری می‌شود، به‌ویژه در رابطه با حل اختلافات و نزاع میان گُردها و مسیحیان؛ از همین رو، سلطان وی را عفو کرد و در سال ۱۸۵۸ م به استانبول بازگشت و بعد از مدتی با پیشنهاد خودش، عازم شام می‌شود. در سال ۱۸۶۹ م در همان‌جا وفات می‌کند و در آرامگاه مولانا خالد نقشبندی در محله‌ی رکن‌الدین وی را به خاک می‌سپارند. بعد از سرکوب بدرخان بیگ، عثمانی‌ها یزدان شیر را به امیری بوتان منصوب می‌کنند، او نیز تا سال ۱۸۵۶ م حکومت کرد. بعدها به دلایلی همچون بروز اختلاف میان یزدان شیر و حکومت، تلاش عثمانیان در راستای اصلاح نظام سیاسی و اداری و پایان بخشیدن به نظام امیرنشینی و بیگ‌نشینی و انجام اصلاحات اراضی، عثمانیان به حکومت یزدان شیر پایان دادند و به این ترتیب دوران امیرنشینی نیز در گُردستان برای همیشه پایان یافت. سال ۱۸۵۸ م قانون مالکیت تصویب و برای زمین‌ها سند صادر می‌شد، مالکیت بخشی از زمین‌ها که قبلاً عمومی بود به نام دولت و بخشی دیگر هم به نام اشخاص ثبت شد. سال ۱۸۷۹ و در دوران سلطان عبدالحمید دوم نظام ولایت و سنجاق و قصبه ایجاد شد و بر این مبنا نظام اداری از نو سازماندهی شد.



خاندان بدرخانیان بوتان تا نیمه‌ی اول سده‌ی بیستم نقش بسزایی در مبارزات ملی خلق گُرد داشته‌اند. مقداد مدحت، عبدالرحمان و جلادت بدرخان از پیشاهنگان عرصه‌ی روزنامه‌نگاری در گُردستان بوده‌اند؛ همچنین در عرصه‌ی تأسیس جمعیت و سازمان‌های گُردی پیشاهنگی کرده و نقش مهم و مؤثری در تأسیس «جمعیت تعاون و ترقی گُرد» (۱۹۰۸/۹/۱۹ م) و «جمعیت تعالی گُردستان» (۱۹۱۸/۱۲/۳۰ م) داشته‌اند. روشن بدرخان و لیلا بدرخان دو تن از زنان نامدار و فعال این خاندان بوده‌اند که در روند تحولات و رویدادهای آن دوران تأثیرگذاری زیادی داشته‌اند. روشن بدرخان در عرصه‌ی نویسندگی و ادبیات گُردی فعالیت‌های ارزنده و درخور تأملی داشته است.

در مجموع می‌توان گفت که در این دوران جامعه‌ی گُردستان و منطقه در تکاپو و تلاش برای گذار به مرحله‌ای نوین هستند، اما نه قشر الیت و سرآمد گُرد و نه حکومت‌های منطقه، هیچ‌کدام توان پیشاهنگی و گذار به این مرحله‌ی جدید را ندارند. قدرت‌های بزرگ و هژمون‌گرا هم در راستای منافع و نیات خویش از این وضعیت استفاده کردند. در نهایت قشر فرادست گُرد و حکومت‌های عثمانی و قاجار نتوانستند استقلال و نیروی خویش را حفظ کنند. همگام با این اوضاع، پیش‌برد و اشاعه‌ی گرایش و مدل دولت‌مملت در اروپا و تشکیل هر دو دولت ایتالیا و آلمان در سال‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۷۱ م، باعث بروز وضعیت متفاوت‌تری شد. در گُردستان امیران نتوانستند دستاورد و آلترناتیوی جدید برای خلق گُرد و خلق‌های منطقه به ارمغان بیاورند، اما خواست و اراده‌ی آن‌ها همچنان در حال افزایش و قوت گرفتن بود. تلاش‌هایی که عثمانی و قاجار با همکاری انگلیس، فرانسه و روسیه در راستای اصلاحات انجام دادند به نتیجه‌ای نرسید و آن‌ها را از بحران و مشکلات نجات نداد. بر همین مبنای، این کشورها به این باور رسیده بودند که در مقابل قدرت‌های جهانی قادر به حفظ استقلال و آزادی خویش نیستند، لذا به فکر تغییر و بازنگری در سیاست‌های خود افتادند.

## دوم: وضعیت گُردستان، مقاومت و مبارزات گُردها در نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم

همچنان که پیش‌تر بیان کردیم، در سده‌ی هجدهم و نوزدهم، جریانی روشنفکری و ادبی گُردی شکل‌گرفته و توسعه پیدا کرده بود. وجود امیرنشین‌های گُرد و تأسیس مدارس بر مبنای نظام آموزشی غرب در شهرهای بزرگ نیز، زمینه را برای فعالیت بیشتر این قشر فراهم می‌کرد. در این اوضاع و احوال، پایان دادن به حکومت امیران گُرد و آموزش و تربیت فرزندان‌شان توسط هر دو دولت عثمانی و قاجار در راستای کنترل و تسلط بر این خاندان‌ها، زمینه‌های شکل‌گیری قشری تحصیلی‌کرده و تجددخواه را در میان جامعه‌ی گُردستان فراهم کرد. رفته‌رفته این قشر پیشرفت و گسترش پیدا کرده و تأثیرات‌شان بر جامعه در حال افزایش بود، قشری تجددخواه و نوگرا بودند که در اواخر سده‌ی نوزدهم و اوایل سده‌ی بیستم اقدامات و کارهای زیادی را به انجام رساندند. آن‌ها به دلیل تأثیرپذیری از



تفکر و اندیشه‌ی ملی‌گرایی و مدل دولت-ملت غرب و همچنین شناخت و درک تبعیض و ستم حکومت‌ها بر ملت‌های مختلف، راه برون‌رفت و چاره‌یابی را در گرایش به مدل و ساختار دولت-ملت می‌دیدند؛ اما نقطه‌ضعف این قشر این بود که چون در مراکز و دربار دولت‌های عثمانی و قاجار پرورش یافته بودند و بخش زیادی از آن‌ها منسوب به خاندان‌های مشهور گُردستان بودند، اکثر قادر نبودند که خود را از تأثیرات این دولت‌ها و قشر سرآمد جامعه‌ی گُردستان رها کنند، بنابراین نتوانستند در راستای دستیابی به مطالبات و اهداف خلق و ضروریات دوران، گامی اساسی بردارند که در بخش‌های بعدی مفصلاً به این مقوله خواهیم پرداخت.

در نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم، شیوخ طریقت نقشبندی جای امیران گُرد را گرفتند. به دلیل تأثیرات ژرفی که این طریقت بر جامعه‌ی گُردستان و روند مبارزات خلق گُردستان برجای نهاد، جهت شناخت و درک بهتر این مسئله، به‌اختصار چگونگی ظهور و گسترش آن در گُردستان را مورد بررسی قرار می‌دهم.

#### ۱. طریقت نقشبندی و جنبش‌های گُردی به رهبری شیوخ گُردستان

بنیان‌گذاری طریقت نقشبندی را به **خواجه بهاء‌الدین محمد نقشبند بخارایی** (۷۹۱ - ۷۱۸ هـ. ق مطابق ۱۳۸۹ - ۱۳۱۸ میلادی) نسبت می‌دهند. نسب وی به عارف نامدار خواجه یوسف همدانی (۱۰۴۹ - ۱۱۴۹ م) می‌رسد و نسب این سلسله به ابوبکر صدیق بازمی‌گردد. در سده‌ی پانزدهم توسط شیخ عبیدالله احرار (۱۴۰۴ - ۱۴۹۰ م) و برخی از مریدانش از جمله؛ احمد فاروق، این طریقت به ایران و ترکیه رسید. مولانا خالد نقشبندی نقش مهمی در اشاعه و گسترش این طریقت در گُردستان داشت که بعدها از طریق این منطقه در ترکیه، ایران، بخشی از آفریقا و مالزی و اندونزی نیز گسترش و توسعه پیدا کرد. مولانا خالد (۱۷۷۶ - ۱۸۲۸ م) فرزند حسین و از تیره‌ی میکائیلی از عشیره‌ی جاف است. برخی معتقدند که وی در سال ۱۷۷۹ م متولد شده است. نام مادرش فاطمه و از سادات پیرخدری است. نام تیره‌ی آن‌ها برگرفته از نام یکی از عالمان نامدار به نام «پیر میکائیل» است. پیر میکائیل که از نوادگان خلیفه‌ی سوم مسلمانان «عثمان» بوده، در سال ۷۳۸ هجری، در راستای تبلیغ و ترویج دین اسلام به این منطقه مهاجرت کرده و در روستای «دودان» ساکن شده است، آرامگاهش نیز در همین روستا واقع شده، بعدها نوادگانش به منطقه‌ی قره‌داغ مهاجرت کرده‌اند و مولانا خالد هم از نوادگان آن‌هاست. مولانا خالد در قره‌داغ متولد شد و در سن هفت‌سالگی شروع به یادگیری علم و دانش کرد، وی قرآن را ختم نمود و کتب مختلفی از جمله، تصریف زنجانی، عوامل جرجانی و مُحَرَّر فقه شافعی را مطالعه نمود. بعدها به سلیمانیه مهاجرت کرد و در مسجد عبدالرحمن پاشا (امروزه به مسجد شیخ بابا علی مشهور است) به ادامه‌ی تحصیل پرداخت. بعد از آن در «خرمال» نزد ملا جلال خرمالی و در سَنَدِج نیز نزد شیخ محمد قسیم فرزند شیخ احمد مردوخ (امام جماعت مسجد





دارالایمان) رفته و تحصیلاتش را ادامه داد، مدتی نیز نزد ملا محمد بآلک مشهور به «ابن آدم» و اهل منطقه‌ی رُستِ به تحصیل پرداخت. بعد از سال‌ها تلمذ و به پایان رساندن تحصیلات، موفق به کسب اجازه‌ی تدریس و افتاء از استادانش شد. مولانا خالد در سن ۲۲ سالگی به فرمان عبدالرحمن پاشا در مسجد عبدالرحمن پاشا مشغول تدریس می‌شود. در سال ۱۸۰۵ م از مسیر موصل و شام به سفر حج رفته و در شام با شیخ محمد کزبری و شیخ مصطفی گُردی ملاقات می‌کند و از آن‌ها اجازه می‌گیرد که به بیان احادیث پیامبر بپردازد. وی به واسطه‌ی شیخ مصطفی گُردی با طریقت قادری نیز آشنا می‌شود. بنابر روایات، زمانی که به مدینه می‌رسد با شخصی آشنا می‌شود که به وی می‌گوید: «اگر در مکه کسی را دیدی کار ناشایستی انجام داد، دچار پیشداوری و خشم نشوی، زیرا او در رسیدن به هدف، به تو کمک خواهد کرد». مولانا در روز جمعه به زیارت کعبه رفته و مشغول خواندن قرآن می‌شود، بعد از مدتی متوجه می‌شود که فردی به کعبه پشت کرده و به او خیره شده است، با خود می‌گوید این شخص کیست و چرا این رفتار دور از ادب و احترام را انجام می‌دهد، در همین حین آن شخص وی را صدا می‌زند و می‌گوید: آیا تو نمی‌دانی که حرمت انسان نزد خدا بیشتر از حرمت کعبه است؟ پس چرا از این کار من انتقاد می‌کنی و ناراحت شده‌ای، مگر در مدینه تو را نصیحت نکردند؟ مولانا منقلب شده و از وی درخواست راهنمایی و ارشاد می‌کند، آن شخص به او می‌گوید، بایستی راهی هندوستان شوی. مولانا بعد از اتمام فرایض حج به سلیمانیه برگشته و به تدریس مشغول می‌شود.

روزی یکی از مریدان شاه عبدالله دهلوی به نام محمد و ملقب به میرزا رحیم‌الله، نزد مولانا خالد رفته و از وی می‌خواهد که اجازه بدهد در مسجد عبدالرحمن پاشا ماندگار شود. مولانا موافقت می‌کند و بعد از مدتی این درویش به وی می‌گوید: بنابر درخواست شاه‌عبدالله آمده است تا در سفر به هندوستان وی را همراهی کند، مولانا نیز تصمیم می‌گیرد همراه وی برود. مولانا به دهلی رفته و مدتی را نزد شاه عبدالله سپری می‌کند و بعد از دریافت اجازه‌ی هر پنج طریقت نقشبندی، قادری، سهروردی، کوبروی و چشتی به گُردستان مراجعت می‌کند و در شهر سلیمانیه سکونت می‌کند. بعد از مدت کوتاهی به بغداد رفته و مدت پنج ماه در حرم شیخ عبدالقادر گیلانی ساکن می‌شود، همان‌جا با عثمان سراج‌الدین آشنا می‌شود. در سال ۱۸۱۱ م و در دوره‌ی حکمرانی عبدالرحمن پاشا بر امیرنشین بابان، به سلیمانیه بازمی‌گردد. در سلیمانیه شروع به تبلیغ و ترویج طریقت نقشبندی می‌کند، علی‌رغم اینکه این شهر مرکز طریقت قادری بوده، بعد از دو سال شهرت و آوازه‌ی زیادی پیدا می‌کند و مریدان و طرفداران زیادی دور وی جمع می‌شوند. به دلیل کشمکش و جدال میان عبدالرحمن پاشا و خالد پاشا، در سال ۱۸۱۳ م تصمیم می‌گیرد که سلیمانیه را به قصد بغداد ترک کند. در سال ۱۸۱۶ م و با درخواست محمود پاشای بابان، بار دیگر رهسپار سلیمانیه می‌شود و محمود پاشا، خانقاه مولانا را برای وی بنا می‌نهد، در تاریخ ۱۸۲۵/۱۰/۱۸۲۰ م بار دیگر به بغداد رفته و در سال ۱۸۲۳ م با درخواست مریدانش

از طریق دیرالزور به شام مهاجرت می‌کند. وی در همین شهر و به دلیل بیماری طاعون وفات می‌کند و او را در گورستان رکن‌الدین به خاک می‌سپارند. بنابر روایت ملا عبدالکریم مدرس، مولانا خالد سه همسر و بنابر گزارش «ریچ» چهار همسر داشته است. همسر اولش دختر یوسف آقای میکائیلی است. بعد از بازگشت از هندوستان نیز با زنی از خانواده‌ی حیدری در بغداد ازدواج می‌کند. زن سوم وی نیز خواهر سید اسماعیل غزه‌ای بوده که در غزه با وی آشنا می‌شود. از همسر اولش صاحب چهار فرزند به نام‌های (عبدالرحمن، بهاء‌الدین، شهاب‌الدین و نجم‌الدین) شده است. شهاب‌الدین در سال ۱۸۲۳ م و در مسیر شام در منطقه‌ی اورفا وفات می‌کند. عبدالرحمن و بهاء‌الدین نیز در سن ۶ سالگی به دلیل مریضی طاعون فوت می‌کنند. نجم‌الدین نیز که بعد از وفات پدرش بدنیا آمده، در سال ۱۸۵۴ م وفات می‌کند. به نقل از ماموستا ملا عبدالکریم مدرس، مولانا دو برادر به نام‌های احمدخان (حمه‌خان) و محمود مشهور به «محمود صاحب» که از خودش بزرگ‌تر بوده، داشته است. محمود خلیفه‌ی وی می‌شود. «ریچ» نیز معتقد است که برادر دیگری به نام یوسف داشته که فرمانروای منطقه‌ی پشدر (قلادز) بوده است. مولانا خالد، ۳۴ خلیفه‌ی گرد و ۲۳ خلیفه از ملت‌های دیگر داشته است. وی همچنین ۲۰۰۰۰ مرید، ۴۸ منسوب نزد ملا و ماموستاهای نامدار گرد و ۳۷ منسوب دیگر نیز از ملت‌های غیر گرد داشته است. مولانا خالد صاحب ۱۸ کتاب و جزوه در زمینه‌ی علم تصوف و تفسیر آداب آن و همچنین دیوان شعری به سه زبان گردی، عربی و فارسی است؛ وی وصیت می‌کند که بعد از خودش به ترتیب، شیخ اسماعیل هنارانی، شیخ عبدالله هراتی و شیخ عبدالفتاح آکری‌جانشینش شوند. ۲۴ زور بعد از وفات مولانا، شیخ اسماعیل نیز به دلیل ابتلا به طاعون وفات می‌کند. شیخ عبدالله هراتی نیز در سال ۱۸۳۰ م وفات می‌کند، بعد از وی شیخ عبدالفتاح که تا سال ۱۸۴۳ م رهبری طریقت را بر عهده گرفته است بنا به فرمان سلطان عثمانی برکنار می‌شود، شیخ محمود صاحبی برادر مولانا جای وی را گرفت و تا سال ۱۸۶۷ م رهبری طریقت را بر عهده می‌گیرد. شیخ اسماعیل غزه‌ای هم که به‌عنوان جانشین چهارم تعیین شده، در زمان جانشینی عبدالفتاح آکره‌ای وفات می‌کند. در گردستان شیخ عثمان سراج‌الدین<sup>۱</sup> (۱۷۸۱-۱۸۶۷ م) نقش بسزایی در اشاعه و ترویج این طریقت در

۱- شیخ عثمان سراج‌الدین بیاره: شیخ عثمان، ملقب به سراج‌الدین، پدرش خالد بن عبدالله بن سید محمد بن سید درویش بن سید مشرف بن سید جمعه بن سید طاهر است. مادرش حلیمه و دختر فقیه ابوبکر ته‌ویله‌ای نواده‌ی فقیه احمد غزائی بغدادی بوده که از فرزندان شیخ زکریای کاکو زکریائی است و نسبشان به ابوالحسن شاذلی می‌رسد. شیخ عثمان یکی از مروجان و مبلغین طریقت نقشبندی بوده. سید طاهر از تیره‌ی سادات نعیمی است که در منطقه‌ی حمرین سکونت داشته است و بعدها به اورامان کوچ کرده و در روستای (تولی/تویله) ماندگار شده است. شیخ عثمان هفت همسر و شش پسر داشته است که دو تن از آن‌ها در نوجوانی وفات کرده و مابقی نیز منسوب و جانشین وی شده‌اند. محمد بهاء‌الدین (۱۸۳۷-۱۸۸۲ م) بعد از مرگ پدرش جانشین وی می‌شود و برادرانش از وی تبعیت می‌کنند. به دلیل فوت عبدالرحمن، بعد از بهاء‌الدین، عمر ضیاء‌الدین جانشین وی می‌شود. در همین زمان علی حسام‌الدین (۱۸۶۲-۱۹۴۰ م) پسر محمد بهاء‌الدین با عمویش عمر ضیاء‌الدین





گردستان داشته و روابط مستحکمی با عثمانیان برقرار می‌کنند، وی همچنین به منازعات و اختلافات پیروان این طریقت با عثمانی‌ها پایان می‌دهد. غیر از شیخ عثمان سراج‌الدین اول و جانشینانش، سید طاها نهری که دومین جانشین مولانا خالد در گردستان بوده و شیخ عبیدالله نهری شمزینانی فرزند سید طاها نهری و نوادگانش نیز در روند تبلیغ و ترویج این طریقت بسیار تأثیرگذار بوده‌اند. از مراکز و شیوخ برجسته‌ی این طریقت در گردستان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

۱. خانقاه نهری شمزینان

۲. خانقاه برهانی در حوالی شهر بوکان

۳. شیوخ خانوادگی سادات زنیل در مناطق بوکان و سقز

۴. شیوخ چَمپاراو که از نوادگان شیخ ملا قادر چَمپاراو در غرب شهر بانه هستند.

۵. شیوخ بارزانی

۶. شیوخ بَجَل که به شیوخ سورچی معروف‌اند.

۷. خانوادگی دوزخ‌دره در شمال شرق سقز

۸. خانوادگی سیری (روستای در منطقه‌ی سیویل)

۹. خانوادگی‌های غیاثی، شهبازی و دیانت در شهر سنندج

پیروان این طریقت معتقدند که ایمان حقیقی، ایمانی است که بر دل نقش ببند و حک شود، از همین رو به آن‌ها لقب نقشی یا نقش‌بند داده‌اند. نزد اینان پرستش و ایمان شامل دو بخش اصول و فروع است. اصول شامل، اعتقاد به خدا، پیامبران و کتب آسمانی است. فروع هم شامل، شهادت، نماز، روزه، زکات و حج است. به‌طورکلی طریقت نقش‌بندی را می‌توان بر چند مبنا شرح داد: ۱. عبادت باید در دل صورت گیرد ۲. اجباری به انجام جمعی عبادت‌ها نیست. ۳. هر روز و هر ساعت و در هر حالتی می‌توان عبادت کرد. ۴. خانقاه محل عبادت و نماز، آموزش و گردآمدن نزد شیخ است. ۵. زن می‌تواند به مقام شیخی برسد. ۶. رهبر طریقت نباید رهبر دنیا و سیاست شود. در طریقت نقش‌بندی، جانشینی موروثی نیست و هر کس می‌تواند شیخ شود، اما امروزه اکثریت شیوخ از طریق

---

دچار اختلاف شده و به منطقه‌ی تویله مهاجرت می‌کند. بعد از عمر، به ترتیب، محمد نجم‌الدین (۱۸۶۲-۱۹۱۹ م)، محمد علاء‌الدین (۱۸۴۶-۱۹۵۳ م) و محمد عثمان سراج‌الدین ثانی رهبری این طریقت را بر عهده می‌گیرند.

موروثی و خانوادگی منصوب می‌شوند و این نیز انحرافی است در این طریقت. مولانا خالد تغییرات و نوآوری‌های در این طریقت ایجاد کرد، به همین دلیل بعد از وی بیشتر به‌عنوان نقشبندی خالدی مجددی شناخته می‌شود. در اواخر سده‌ی هجدهم و اوایل سده‌ی نوزدهم بحران‌ها و مشکلات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و تصوفی به‌مراتب تشدید شده و تعمیق پیدا می‌کردند، لذا عالمان دینی به‌مثابه‌ی پیشاهنگان جامعه در پی راه‌حل و برون‌رفت بودند. در عربستان سعودی، وهابیت (طریقتی سلفی رادیکال) و در ایران و بخشی از گُردستان هم آیین بهایت ظهور می‌کنند. در گُردستان مولانا خالد رهبری طریقت نقشبندی و سازمان‌دهی دوباره‌ی آن را بر عهده می‌گیرد که بعدها تأثیرگذاری زیادی بر دنیای اسلام برجای نهاد. این طریقت به دلیل اینکه، مسیر میانه‌روی در پیش‌گرفته و اهمیت زیادی برای تصوف قائل است و همزمان با آن، قشر فقیر و مستضعف جامعه را مورد خطاب قرار می‌دهد، به سرعت در جامعه‌ی گُردستان اشاعه و گسترش پیدا کرد. مولانا خالد بخشی از آثار خود به‌ویژه اشعار و نامه‌هایش را به زبان گُردی می‌نویسد و اهمیت و حساسیت وافری به اوضاع داخلی خلق و جامعه‌ی گُردستان نشان می‌دهد، از همین رو، بسیاری با خوشبینی و خشنودی از آن استقبال کرده و از سوی دیگر، برخی هم به خاطر همین فعالیت‌ها با وی دشمنی می‌کنند. زمانی که مولانا خالد در بغداد به‌سر می‌برد، سلطان عثمانی از والی بغداد می‌خواهد که وی را تحت نظر گرفته و استانبول را از وضعیتش مطلع سازد. وضعیت نامساعد و آشفته‌ی سلیمانیه باعث می‌شود که مولانا پیشنهاد محمود پاشای بابان را مبنی بر بازگشت به سلیمانیه رد کرده و رهسپار شام شود. طبق اطلاعات موجود در اسناد و نامه‌های مربوط به امیران بابان و همچنین نامه‌های که میان مولانا و این امیران ردوبدل شده است، مولانا تلاش بسیاری نمود که پاشاهای بابان را متحد و سازمان‌دهی کند و اجازه ندهد که اختلافات و تفاوت‌هایشان با طریقت قادریه، سبب ایجاد آشوب و بحران در این امپرنشین شود. زمانی که در این تلاش‌ها با عدم موفقیت مواجه می‌شود، تصمیم می‌گیرد به بغداد و شام مهاجرت کند. مولانا تا زمانی که در قید حیات بود، مانع از آن شد که خلیفه‌هایش به حکومت و اقتدار گرایش پیدا کنند، خودش هم از این مسئله پرهیز کرد. این ایستار وی را می‌توان به‌وضوح از نامه‌ها و رهنمودهایش به سید طاها نهری و سایر خلفایش مشاهده کرد. به عبارتی دیگر، او صلاح ندیده که طریقتش درگیر حکومت و فرمانروایی شود، همین امر باعث شده بود که حکومت‌های عثمانی، قاجار و انگلیسی‌ها هم با دیده‌ی شک و تردید به وی بنگرند و در روابط و تعامل با وی حساسیت زیادی نشان می‌دادند تا هر طرف گمان کند که با طرف‌های دیگر در ارتباط است. همچنان که پیشتر نیز به آن اشاره کردیم، بعد از وفات مولانا جانشین‌هایی که معین کرده بود، در مدت کوتاهی وفات کردند، همین امر سبب شد که از سال ۱۸۳۱ م به بعد، مرکزیت طریقت تضعیف شود و خلیفه‌های زیادی در مناطق مختلف اعلان مرکزیت و رهبری کنند. این وضعیت از سویی زمینه را برای خلیفه‌ها فراهم کرد که با توجه به صلاح‌دید و نظر خود رفتار کنند و از سوی دیگر، حکومت





عثمانی سعی کند به درون طریقت نفوذ و رهبران آن را جذب خویش کند، در همین راستا، شماری از آن‌ها را به استانبول دعوت کرد. عثمانی تا حدی در این سیاست موفق شد تا جایی که در سال ۱۸۴۳ م، سلطان عثمانی توانست با صدور فرمانی، شیخ عبدالفتاح آکره‌ای را از جانشینی مولانا خلع و شیخ محمود صاحبی را به‌جایش منصوب کند. این در حالی است که خود مولانا عبدالفتاح را به‌عنوان خلیفه‌ی سوم تعیین کرده بود. این تغییرات و رویدادها باعث شد که از ابهت و شکوه طریقت کاسته شده و شیوخ دیگر نیز، پسران و برادرانشان را به‌عنوان خلیفه انتخاب نکنند، رفتاری که بعدها سید طاها نهری و شیخ عثمان سراج‌الدین هورامانی در پیش‌گرفتند. در شرایطی که طریقت نقش‌بندی از سویی در حال گسترش بود و از سوی دیگر هم مورد مداخله‌ی حکومت‌ها قرار می‌گرفت، دو جریان سیاسی در درون آن شکل‌گرفت. قبل از اینکه به این دو جریان بپردازیم، لازم می‌بینم که اشاره‌ی به دلیل خلع عبدالفتاح آکره‌ای از جانشینی مولانا داشته باشم. عبدالفتاح از طرفی حاضر به همکاری و ایجاد روابط خارج از عرف با عثمانی نشده و از طرفی دیگر نیز قادر به کنترل همه‌ی شیوخ و خلیفه‌ها نبوده است. عثمانی‌ها هم از این وضعیت استفاده کرده و پنهانی با شماری از خلیفه‌ها و شیوخ نقش‌بندی رابطه برقرار می‌کنند، این مقوله زمینه‌ی تشکیل این دو جریان یا گروه را در درون طریقت فراهم نمود؛ اما در رابطه با این دو جریان، جریانی که شیخ محمود صاحب و شیخ عثمان سراج‌الدین در گُردستان و منطقه نمایندگی آن را بر عهده داشتند، معتقد بودند که از طریق همکاری و رسیدن به تفاهم با حکومت می‌توانند از طریقت و جامعه محافظت کنند؛ اما جریان دوم بر این باور بودند که از طریق مواجهه و مقابله با حکومت است که می‌توانند به این هدف برسند. بر همین مبنا، شماری از شیوخ و خلفای مولانا خالد اقدام به شورش و قیام کردند. شیخ شامیل داغستانی، شیخ عبیدالله نهری و شیخ سلام بارزانی به‌عنوان پیشاهنگان این جریان شناخته می‌شوند. روند این تحولات منجر به این شد که در نیمه‌ی سده‌ی دوم نوزدهم، شیوخ به‌طورکلی و به‌ویژه شیوخ نقش‌بندی به‌عنوان طبقه‌ای جدید ظهور کنند و هرکدام بر اساس برداشت و قرائت خویش، رهبری مردم را بر عهده بگیرند. در ادامه شماری از برجسته‌ترین شورش‌های که با پیشاهنگی رهبران مذهبی شکل گرفتند را مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد.

## ۱. قیام و مقاومت شیخ عبیدالله نهری

شیخ عبیدالله فرزند سید طاها نهری (سید طاها‌ی اول) در سال ۱۸۳۰ م به دنیا آمد. بعد از وفات پدر (در سال ۱۸۵۳ م) و عمویش (محمد صالح) در دهه‌ی ۶۰، رهبری خانقاه نهری را بر عهده می‌گیرد. شیخ عبیدالله که از مریدان زیادی در شمال، جنوب و شرق گُردستان برخوردار بوده، همواره آرزو و هدف آزادی‌گُردها و تشکیل دولتی‌گُردی را در سر می‌پروراند. وی وقوع جنگ و منازعات میان روسیه و عثمانی و روسیه با ایران در سال‌های ۱۸۷۸ م و ۱۸۷۹ م را برای دست‌یابی به اهدافش غنیمت شمرده و در همین راستا، اقدام به

ایجاد اتحاد و سازمان‌دهی خلق گرد می‌کند. در سال ۱۸۸۰ م نشست بزرگی را با حضور نمایندگان مناطق مختلفی از گُردستان برگزار می‌کند و سازمان «اتحادیه‌ی گُردها» را تأسیس می‌کند که به‌عنوان اولین اقدام جهت تأسیس سازمان و جمعیت مدرن در گُردستان شناخته می‌شود. وی در ماه سپتامبر سال ۱۸۸۰ م اقدام به تصرف منطقه‌ی مکریان در شرق گُردستان می‌کند. بعد از اینکه شیخ آرام آرام حوزه‌ی نفوذ و حکمرانی خویش را افزایش می‌دهد، حکومت‌های عثمانی و قاجار دچار نگرانی و ترس شده و با همکاری روسیه وی را محاصره می‌کنند. بعدها در ماه ژوئن سال ۱۸۸۱ م شیخ عبیدالله را برای مذاکره دعوت می‌کنند اما دستگیرش می‌کنند. شیخ عبیدالله در تاریخ ۱۲/۲۳/۱۸۸۲ م به مدینه تبعید می‌شود و در ۱۲/۱۰/۱۸۸۳ م در همان‌جا وفات می‌کند. بعد از وفات شیخ عبیدالله، پسرش شیخ عبدالقادر (۱۸۵۷-۱۹۲۵ م) جانشین وی می‌شود. شیخ عبدالقادر در تشکیل سازمان‌های «تعاون گُرد» در سال ۱۹۰۸ م و «تعالی گُردستان» در سال ۱۹۱۸ م شرکت کرده و به‌عنوان رئیس هر دو سازمان انتخاب می‌شود. بعدها، با مصطفی کمال همکاری می‌کند و به‌عنوان رئیس مجلس خلق ترکیه انتخاب می‌شود. همزمان با قیام شیخ سعید در سال ۱۹۲۵ م، به اتهام ارتباط و همکاری با این قیام همراه با دکتر فؤاد مشهور به «برخو»، پسرش و شماری دیگر از شخصیت‌های گُرد در تاریخ ۱۴/۵/۱۹۲۵ م در استانبول دستگیر و به شهر آمد (دیاربکر) منتقل می‌شوند. بعد از ۱۰ روز حکم اعدام برای آن‌ها صادر می‌شود و در تاریخ ۲۷/۵/۱۹۲۵ م در مقابل دروازه‌ی چیا این حکم اجرا می‌شود.

بعد از قیام شیخ عبیدالله نهری، خلق گُرد در این منطقه مورد ظلم و ستم حکومت قاجار قرار می‌گیرد، مخصوصاً گُردهای میهن‌دوست و فعال تحت فشار مضاعف‌تری قرار داشتند. در نتیجه‌ی این فشارها، عشیره‌ی «دشت» به رهبری حَسویب و بدریگ علیه حاکم ارومیه (میرجهان‌سوز میرزا) قیام کردند و در مدت کوتاهی دامنه‌ی قیام به منطقه‌ی مهاباد و سردشت رسید. آن‌ها عزت‌الله خان فارس را ناچار کردند که شهر را ترک کند و همچنین درصد تصرف شهر ارومیه برآمدند. حاکمان ایران قادر به سرکوب این قیام نشدند و در نهایت، ناصرالدین‌شاه (۱۸۳۱-۱۸۹۶ م) در سال ۱۸۸۷ م مجبور به پذیرش مطالبات آن‌ها شد. احمدبیگ مَکری به‌عنوان حاکم شهر سهندج منصوب شد و فرماندار ارومیه نیز تغییر کرد و فردی بومی به‌جای وی انتخاب شد.

## ۲. قیام شیوخ بارزان

قبل از پرداختن به قیام بارزان، لازم می‌بینم که اشاره‌ای به مشایخ بارزان و بارزانی‌ها داشته باشم، زیرا در رابطه با ریشه و پیشینه‌ی آن‌ها قبل از سده‌ی نوزدهم، سؤالات و ابهامات زیادی مطرح است. «مام خان شیروانی» که تحقیقی تاریخی و میدانی در رابطه با بارزانی‌ها تا سال ۱۹۷۴ م انجام داده و نتایج آن را در قالب کتابی به نام «بارزان و تبار بارزانیان» منتشر کرده، معتقد است که نسب آن‌ها به امیران آمیدی می‌رسد، بنابر







تحقیقات وی، فرزند یکی از امیران این منطقه به نام «مسعود»، توسط برادرش اخراج می‌شود و او نیز به میان عشیره‌ی زیباری نقل‌مکان می‌کند. بعدها نوادگان این شخص در روستای بارزان ساکن شده و از آن زمان به بعد، آن‌ها را با نام «بارزانی» شناخته‌اند. مسعود بارزانی و بخشی از عشیره‌ی بارزانی این روایت را تأیید کرده‌اند، اما شمار زیادی از مورخین و محققین دیگر آن را رد کرده و بر این باورند که در سده‌های ۱۷ و ۱۸ و در تاریخ امیران آمیدی، چنین ماجرا و حکایتی وجود ندارد. ایوب بارزانی، فرید اسسرد و شماری از نویسندگان دیگر نیز تأکید می‌کنند که بارزانی‌ها بخشی از عشیره‌ی «زیبار» بوده‌اند که در روستای بارزان سکونت کرده و بعد از رونق یافتن تکیه‌ی بارزان و افزایش محبوبیت و نفوذ شیوخ بارزان، هویت و پیشینه‌ی عشیره‌ای آن‌ها تحت شعاع هویت مذهبی و طریقتی‌شان قرار می‌گیرد. آن‌ها در اثبات این ادعای خویش به یکی از اشعار عبدالسلام اول استناد می‌کنند که مشتمل بر ۹۵ بیت بوده و در سال ۱۸۴۲ م آن را سروده است. عبدالسلام در پایان این شعر، خود را چنین معرفی می‌کند: «از نظر تصوف، خالدی هستم، از عشیره‌ی زیباری و اهل روستای بارزان». به نظر من هم این دیدگاه به واقعیت نزدیک‌تر است، زیرا امروزه نیز، شیوخ با نام روستا یا منطقه‌ی محل سکونتشان شناخته می‌شوند نه با نام عشیره‌ای که منسوب به آن هستند. برای مثال: مشایخ بیاره، نه با نام جاف یا هورامی، بلکه با نام «بیاره»، توپلی/ته‌ویلی و دوو روو که تکیه و خانقاه‌هایشان در آن مناطق واقع شده‌اند، شناخته می‌شوند. همچنین، شیوخ «بجل»، «لولان»، نه‌ری، پیران و طالبان. تفاوت شیوخ بارزان با دیگر شیوخ در این است که آن‌ها روابط شیخ و مرید را بر روابط بین این مریدان با همدیگر و با عشیره‌هایشان برتری داده و به این ترتیب توانسته‌اند از محدوده‌ی روستا گذار کرده و شبکه‌ای اجتماعی نوین را تشکیل دهند که اصول آن برگرفته از طریقت است، اما ساختار و فرم آن عشیره‌ای است. در این شبکه‌ی جدید اجتماعی، روابط و مناسبات نه بر پایه‌ی خویشاوندی، بلکه بر مبنای طریقت و اعتقادات است. از همین رو، مریدان شیوخ بارزان لازم نیست که حتماً اهل روستای بارزان بوده و یا پیوندی نسبی و یا سببی با آن‌ها داشته باشند. همچنین اعضای این عشیره و اهالی و ساکنان این روستا مجبور به پیروی از آن‌ها نیستند، در این روستا همچنین شمار قابل‌توجهی یهودی و مسیحی نیز ساکن بوده‌اند. از سوی دیگر، شمار زیادی از اعضای عشایر و روستاهای مناطق دیگر از جمله؛ شروانی، مزوری، گردی، دولمه‌ری و ارگوشی مرید این مشایخ شده و از عشایر و روستاهای خویش گسسته‌اند. برخی نیز معتقدند که بارزانی‌ها در اصل از یهودیان روستای بارزان بوده‌اند و در راستای اثبات این ادعای خویش به روابط مستحکم و ریشه‌دار حزب دمکرات گُردستان عراق و خانواده‌ی ملا مصطفی بارزانی با دستگاه اطلاعاتی‌جاسوسی اسرائیل (موساد) اشاره می‌کنند، اما هیچ سند و دلیل قاطعی مبنی بر صحت این ادعا نیز وجود ندارد. به هر حال، شناخت پیشینه و نسب هر شخص و جامعه‌ای مهم است، اما با توجه به علم جامعه‌شناسی و تاریخ جوامع، بعید نیست که برخی از تنوعات اتنیکی یا اشخاص بعد از چندین نسل دچار تحول و دگرگونی

شوند. برای مثال شیخ هادی ایزدی که اصالتاً عرب بوده اما در میان گُردها از جایگاه و احترام ویژه‌ی برخوردار است. اکثر این مشایخ بر این باورند که نسبشان به امامان شیعه و یا خلفای اسلام می‌رسد، اما امروزه خود را گُردی اصیل معرفی می‌کنند. در رابطه با مشایخ بارزان، نزدیک‌ترین نظر به واقعیت این است که آن‌ها از عشیره‌ی «زیبار» هستند. تا اواخر سده‌ی نوزدهم، آغا و بیگ‌های زیباری در بسیاری از مناطق قدرت و نفوذ زیادی داشتند، ولی رفته‌رفته مشایخ بارزان شهرت و قدرت بیشتری پیدا کردند و آن‌ها هم به حاشیه رانده شدند. این امر باعث ایجاد اختلاف و کشمکش میان آن‌ها شد، اما آن بخش از تاریخ مشایخ بارزان که اطلاعات موثقی در مورد آن وجود دارد، از زمان شیخ عبدالرحمن ملقب به تاج‌الدین شروع می‌شود که بنابر روایات، در میانه‌ی سال‌های ۱۸۲۰ الی ۱۸۲۵ م به طریقت نقشبندی پیوسته است. شیخ عبدالرحمن که معلوم نیست خودش خلیفه‌ی کدام شیخ بوده، در سال ۱۸۶۵ م وفات کرده است. برخی معتقدند که خلیفه‌ی سید طاهای نهری بوده و او نیز خلیفه‌ی مولانا خالد بوده است. مریدان شیخ عبدالرحمن، عبدالسلام بن عبدالله ملا محمد را به‌عنوان جانشین وی انتخاب می‌کنند. در سال ۱۸۸۴ م شیخ عبدالسلام اول که اهل روستای «آست» در حوالی روستای بارزان بوده، به‌عنوان شیخ ارشاد انتخاب می‌شود. عبدالسلام به دلیل امکانات بیشتر روستای بارزان به آنجا نقل‌مکان می‌کند. با توجه به اسناد و مدارک تاریخی، شیخ عبدالسلام اجازه‌ی شیخ شدن را از مشایخ نهری دریافت کرده است. وی در آثارش خود را فرزند ملا عبدالله پسر ملا محمد معرفی می‌کند که طریق صوفیگری در پیش‌گرفته است. او از خوردن گوشت و نان گندم پرهیز کرده و اجازه نداد که همسرانش از زیورآلات استفاده کنند. همچنین هیچ زمینی به نام خود ثبت نکرده و لقب «غوٹ» را برای خود انتخاب می‌کند. این امر نیز باعث نگرانی مشایخ نهری شده است، زیرا مقام «غوٹ» از شیخ بالاتر است. همین نگرانی‌ها و اختلافات منجر به عدم مشارکت فعال بارزانی‌ها در قیام شیخ‌عبیدالله نهری می‌شود.

سرکوب قیام شیخ عبیدالله نهری، زمینه را برای مشایخ بارزان فراهم می‌کند که به‌طور مستقل فعالیت کنند و از هیچ مرکز دیگری پیروی نکنند. در این برهه شیخ محمد فرزند شیخ عبدالسلام اول (۱۸۳۷-۱۹۰۲ م) به‌عنوان شیخ بارزان انتخاب شده است (۱۸۸۴ م). شیخ محمد طرفداران زیادی در میان عشایر منطقه از جمله؛ عشیره‌ی زیباری پیدا می‌کند، تا جایی که بخشی از طبقه‌ی سرآمد و ناراضی این عشایر هم به وی می‌پیوندند. متعاقب آن، آغاهای زیباری، برادوستی و مشایخ نهری که از اعتبار و مقبولیت آن‌ها کاسته شده، در سال ۱۸۹۵ م با بارزانی‌ها وارد جنگ شدند. شیوخ بارزان علی‌رغم شکست سنگینی که متحمل شدند، اما به دلیل مقاومت سخت و پافشاری بر مواضع خویش، موقعیت و پایگاه اجتماعی‌شان در منطقه افزایش پیدا کرد. بعد از وفات شیخ محمد، پسر بزرگش (شیخ سلام) که بعدها به شیخ سلام دوم معروف شد، از سال ۱۹۰۲ الی ۱۹۱۴ م جانشین وی شد. شیخ سلام در همان اوایل و در راستای ادامه‌ی فعالیت‌های پدرش، اقدام به ایجاد یک





شبکه‌ای اجتماعی-دینی نوین به نام بارزان نمود. به عبارتی دیگر در این دوران ساختار شیوخ بارزان از ساختار و هویتی دینی منعطف، مبدل به یک ساختار مستحکم اجتماعی و آیینی می‌شود. بستن دستاری قرمز رنگ نیز که نماد این ساختار جدید است، در همین دوران رواج پیدا می‌کند. عثمانی‌ها که از عملکرد و اقدامات شیخ سلام نگران شده‌اند، سعی می‌کنند وی را تحت کنترل و امر خویش قرار دهند. در همین راستا و در سال ۱۹۰۳ م برای مدتی وی را دستگیر و بعدها هم در سال ۱۹۰۹ م با همدیگر وارد جنگ می‌شوند. اگرچه عثمانیان با توسل به نیروی نظامی و خشونت، وارد منطقه می‌شوند، اما شیخ سلام تسلیم نشده و برای مدتی به شمال گوردستان و بعد از آن هم به شرق گوردستان نزد سمکو شکاک پناه می‌برد. در سال ۱۹۱۱ م کنگره‌ی روسای عشایر و شیوخ گورد منطقه‌ی بهدینان به ریاست شیخ محمد نوری قادری برگزار می‌شود که شیخ سلام هم در آن شرکت می‌کند. در این کنگره اعضای شرکت کننده، متن درخواستی را امضا می‌کنند که شامل مفاد ذیل است:

۱. زبان گُردی در مناطق «دهوک، زاخو، آمیدی و آکر» به‌عنوان زبان رسمی شناخته شود.

۲. مدیران و کارمندان این مناطق بایستی مسلط به زبان گُردی باشند.

۳. مالیات افزایش پیدا نکند و حکومت بودجه‌ای را جهت احداث مدارس تخصیص دهد.

۴. برگزاری دادگاه و صدور احکام بایستی بر مبنای شریعت اسلام باشد.

۵. باج و مالیات بر اساس شریعت اسلام باشد و مالیات‌های دیگر برداشته شوند.

۶. قاضی و مفتی‌ها پیرو مذهب شافعی باشند.

والی موصل، محمد فاضل داغستانی واکنش و جواب خشونت‌آمیزی به مطالبات آن‌ها می‌دهد و با یورش به این منطقه، روستای بارزان و چند روستای دیگر را ویران می‌کند. شیخ سلام به مناطق کوهستانی عقب‌نشینی کرده و چندین بار نیروهای مستقر در این منطقه و اردوگاه آکر را مورد حمله قرار می‌دهد. بعدها والی جدید بغداد (ناظم پاشا) با انعطاف و رویکردی بهتر با گُردها وارد تعامل شد و شیخ را عفو کرد، همچنین مبلغ هزار لیره به‌عنوان غرامت به آن‌ها پرداخت کرد. در سال ۱۹۱۳ م بار دیگر وضعیت متشنج شد و حکومت مطالبات روسای عشایر و شیخ سلام را سیاسی و اقدامی علیه خویش قلمداد کرد. متعاقب آن اقدام به سرشماری مردم و ثبت آمار احشام و املاک نمودند. در سال ۱۹۱۴ م عثمانی‌ها از طریق موصل به منطقه‌ی بارزان لشکرکشی و آن را محاصره کردند، اما بارزانی‌ها موفق شدند که حلقه‌ی محاصره را شکسته و به شرق گوردستان بگریزند. در همان سال شیخ سلام به جنوب گوردستان بازمی‌گردد و در خانه‌ی یکی از دوستانش به نام صوفی عبدالله ساکن می‌شود. صوفی عبدالله به شیخ خیانت کرده و او را به همراه محمد آغای هیشتی، عبدی آغای مزوری علیا و یکی از فرزندان محمدامین باب صیفی به نام علی را

تسلیم عثمانی می‌کند. والی موصل (سلیمان نظیف) برای آن‌ها حکم اعدام صادر می‌کند و در ۱۹۱۴/۱۲/۱۴ حکم را اجرا می‌کنند. بعد از اینکه شیخ سلام و یارانش به دلیل مبارزه و مقاومت در برابر حکومت، اعدام می‌شوند، برادرش شیخ احمد<sup>۱</sup> به‌عنوان شیخ بارزان انتخاب می‌شود. بعد از وفات شیخ احمد در سال ۱۹۶۹ م، شیوخ بارزان رفته‌رفته جایگاه و محبوبیت خود را از دست می‌دهند، یکی از دلایل این امر این بوده که در آن دوران ملا مصطفی بارزانی رهبری جنبش‌گردها را بر عهده می‌گیرد و جانشینان شیخ احمد هم قادر به حفظ اتحاد و انسجام داخلی خویش نبودند.

### سوم: شیخ سعید حفید

شیخ سعید حفید، نوه‌ی کاک احمد شیخ (رهبر طریقت قادریه) و پدر شیخ محمود برزنجی است، در سال ۱۹۰۹ م به دلیل فعالیت‌های انقلابی و مشارکت در سازمان «تعاون‌گردستان»، به همراه فرزندش (شیخ احمد) و شیخ محمود بازداشت و به موصل منتقل می‌شوند. طی توطئه‌ای شیخ سعید و شیخ احمد به قتل می‌رسند و این امر باعث افزایش محبوبیت و پایگاه اجتماعی آن‌ها می‌شود. شیخ سعید شخصیتی روشنفکر و آگاه بود، شعر زیر نمونه‌ای از اشعار وی است که برای تسلی خاطر برادرش شیخ مصطفی سروده است.

مردنه بئی تو ژیانم، زه‌لیله بئی تو عیزه‌تم  
ده‌رده خو‌راکم به‌بئی تو ژه‌هری ماره شه‌ربه‌تم  
تو‌ش وه‌کوو من قور نه‌پیوی گهر بزانی عیله‌تم

### چهارم: ملا سلیم بدلیسی

ملا سلیم بدلیسی<sup>۱</sup> شورش سال ۱۹۱۳ م علیه عثمانی‌ها را رهبری کرد و توانست پشتیبانی و حمایت بخشی از روسای عشایر را جلب کند. وی و شماری دیگر از عالمان دینی، معتقد

۱- ملا سلیم ساکن منطقه‌ی «خیزان» از توابع بدلیس و از پیروان طریقت نقشبندی بود، وی از خاندان شیخ علی بوده که در سال ۱۸۹۴ م همراه شیخ عبدالقادر نهری و حاجی موسی بیگ خوینلی به فرمان سلطان عبدالحمید به شهر مدینه تبعید می‌شوند. در سال ۱۸۹۶ م سلطان آن‌ها را عفو کرده و به شمال‌گردستان بازمی‌گردند. ملا سلیم در مدینه عهد می‌بندد که در راستای استقلال‌گردها مبارزه کند. در سال ۱۹۰۸ م همراه با طرفدارانش در شهر بدلیس اقدام به تأسیس شاخه‌ای از «جمعیت تعاون و ترقی‌گردستان» و سازمان‌دهی مردم جهت دستیابی به خودمختاری و حقوق خویش کرده‌اند.

۲- شیخ محمد بارزان پنج‌پسر به نام‌های؛ شیخ سلام دوم، شیخ احمد، محمد صدیق، شیخ بابو و مصطفی داشته است. مصطفی بعد از مرگ پدرش متولد می‌شود.





بودند که عملکرد خلافت عثمانی برخلاف اسلام و شرع است و از همین رو، با صدور فتوایی اعلام کردند که عالمان دینی نباید به‌عنوان امام، قاضی و مفتی در این حکومت کار کنند و به آن‌ها شریعت ببخشند. حکومت از این موضع ملا سلیم به‌خشم آمده اقدام به دستگیری وی می‌کنند، اما مردم با حمله به نیروهای حکومتی ملا سلیم را نجات می‌دهند. در ۳/۲۰/۱۹۱۴ م ملا سلیم و طرفدارانش شهر بدلیس را تصرف می‌کنند. در ۱۹۱۴/۴/۷ م نیروهای تُرک با سپاهی پُرشمار به بدلیس یورش می‌برند و آن‌ها را سرکوب می‌کنند. ملا سلیم و سه تن از همراهانش به کنسولگری روسیه پناه برده و تا شروع جنگ جهانی در آنجا می‌مانند، ولی شیخ شهاب‌الدین و نُه نفر از رهبران قیام در ۱۹۱۴/۵/۷ م اعدام می‌شوند. با شروع جنگ جهانی اول ترک‌ها به کنسولگری روسیه هم حمله کرده و ملا سلیم را به‌قتل می‌رسانند. در اواخر سده‌ی نوزدهم و اوایل سده‌ی بیستم رهبری مقاومت و قیام‌های گُردستان را اغلب شخصیت‌های مذهبی برعهده گرفته و پیروان طریقت نقشبندی هم نقش برجسته‌ای در این قیام‌ها ایفا می‌کنند. این موضع آن‌ها، از سویی نشان از احساس مسئولیتشان در قبال جامعه است و از سوی دیگر، نشان از بی‌اعتنایی نسبت به فرمان و خواست رهبرشان مبنی بر مداخله نکردن در امور سیاسی و حکومت است. شکست‌های پی‌درپی این رهبران مذهبی تأثیرات منفی زیادی بر جامعه و همچنین جایگاه اجتماعی خود آن‌ها برجای نهاد، تا جایی که شمار بیشتری از شیوخ و خانواده‌های مذهبی با حکومت سازش کردند. از طرفی دیگر، در رابطه با مقوله‌ی جانشینی شیوخ هم، معیار صلاحیت اعتقادی و باورمندی، جای خود را به پیوندهای خویشاوندی و خانوادگی می‌دهد. کشمکش و رقابت میان هر دو طریقت قادری و نقشبندی هم باعث می‌شود که این طریقت‌ها برخی از ویژگی و سنت‌های خود را تغییر دهند. برای مثال امروزه اکثر پیروان و مریدان شیوخ نقشبندی، به همان شیوه‌ی مریدان قادری اقدام به انجام برخی از مناسک اسلامی از جمله؛ ذکر، می‌کنند.

## ۲. ظهور و قدرت گرفتن قشر آگاهای زمیندار و افواج حمیدیه

همزمان با پایان دوران امیرنشینی گُردها و تضعیف هژمونی عشایر گُرد، دولت عثمانی در راستای وابسته نمودن جامعه‌ی گُرد به شیوه‌ای نوین، دو سیاست دیگر در پیش گرفت که عبارت بودند از: ایجاد و برجسته نمودن دو قشر آگاه یا اربابان زمیندار و افواج حمیدیه. در دوره‌ی سلطان عبدالحمید و در سال ۱۸۵۸ م قانون مالکیت تصویب شد، این قانون در دوران مدحت پاشا و در سال ۱۸۶۹ م در ولایت بغداد و موصل (جنوب گُردستان) به اجرا گذاشته شد. تحت نام انجام اصلاحات، زمین و روستاهایی را که قبلاً در محدوده‌ی حاکمیت امیرنشین‌ها و تحت نظر امیران گُرد و عشایر بودند، بخشی از آن‌ها را به نام دولت و بخشی را هم به نام اشخاص وابسته به خویش مصادره کردند و این اشخاص را مسئول جمع‌آوری مالیات کردند. سلطان عبدالحمید نیز در سال ۱۸۷۹ م تصمیم گرفت که نظام مدیریتی و اداری کشور را دوباره سازمان‌دهی کند، بر همین مبنای تقسیمات کشوری و

اداری را به ولایت، سنجاق، بخش و روستا تغییر داد و نظام امیرنشینی لغو شد. متعاقب آن قشری جدید (آغاها) ظهور کرد که روابط و مناسباتش با مردم بر مبنای مالکیت بر زمین بود و حکومت نیز به واسطه‌ی این قشر بهتر می‌توانست سیاست‌های خود را بر جامعه تحمیل کند، بخشی از این‌ها رئیس عشیره بودند و در اصل آغا نبوده و بنا به خواست و تاثیر دولت و برخی از آگاهای دیگر، این لقب به آن‌ها داده شد. این قشر که در سرکوب جنبش گُردی و سایر حرکت‌های ترقی‌خواه نقش مخربی ایفا نمودند، بعدها بخشی از همین قشر به زمینه‌ای برای تشکیل افواج حمیدیه مبدل شدند.

تشکیل افواج یا هنگ‌های حمیدیه، یکی دیگر از سیاست‌های عثمانی بود که در سال ۱۸۹۱ م سلطان عبدالحمید فرمان آن را صادر نمود. عبدالحمید به دلیل خلأ سیاسی، نظامی و اداری که در گُردستان به‌وجود آمده بود و همچنین عدم تحمل نیروهای بیگانه توسط گُردها، در ولایت‌های شرقی، به‌ویژه مناطق گُردنشین، فرمان تشکیل این افواج را صادر نمود. در اوایل قرار بود این نیروها از افراد بومی تشکیل شده و مستقیماً تحت فرمان سلطان باشند، همچنین قرار بود که نقش پلیس و نیرویی آماده جهت برقراری امنیت و حفاظت از این مناطق را ایفا کنند. طبق قانون هر تیپ یا فوج شامل ۸۰۰ الی ۱۰۰۰ نفر بود که در سال ۱۸۹۹ م شمار آن‌ها به ۶۲ فوج رسید. **ابراهیم پاشای میلی و مصطفی پاشای میران**، دو تن از فرماندهان مشهور این نیروها بودند که در میان گُردها به «**سواران حمیدیه**» نیز معروف‌اند. بر اساس قانون، هر رئیس عشیره یا آغایی که می‌توانست این تعداد نیرو را جمع‌آوری کند، امکانات لازم برای تشکیل یک فوج را به وی می‌دادند و یکی از فرماندهان سپاه هم در راستای آموزش نیروهایش به او کمک می‌کرد. بخشی از روسای عشایر و آغاها این قانون را فرصتی برای خویش شمردند و معتقد بودند که از این طریق مانع از ورود نیروهای ترک به مناطقشان شده و همچنین قدرت و نیروی خود را افزایش داده و از مناطق خویش محافظت خواهند کرد؛ اما بعدها معلوم شد که سلطان این نیروها را جهت افزایش قدرت و اهداف خویش تشکیل داده است. وی در سال‌های ۱۸۹۴ و ۱۸۹۶ به این نیروها دستور داد که ارمنی‌ها را سرکوب کنند، بخشی از این نیروها نیز این فرمان را اجرا و در قتل‌عام ارمنی‌ها شرکت کردند. بخشی دیگر از این نیروها از جمله؛ نیروی ملا سلیم بدلیسی و رفقاییش، این سیاست را مورد انتقاد قرار داده و با آن مخالفت کردند که به همین دلیل به مدینه تبعید شدند. متعاقب کشتار ارمنی‌ها، شخصیت‌های میهن‌دوست گُرد نسبت به این نیروها بدبین و مشکوک شدند و آن‌هایی را که در چارچوب آن باقی ماندند را مزدوران عصر جدید خطاب می‌کردند. به‌عبارتی دیگر، در این دوران سنگ‌بنای اولین پروژه‌ی تشکیل نیروهای مزدور و محافظان روستا نهاده شد. امروزه همین سیاست در شمال گُردستان تحت نام «**محافظان روستا**» و در شرق گُردستان نیز تحت نام «**بسیج**» پیگیری و اعمال می‌شود. در دوران حاکمیت رژیم بعث در جنوب گُردستان هم «**تیپ سواره**» یا «**فوج فرسان**» وجود داشت که متشکل از مزدوران محلی بود.





ابراهیم پاشا (نوهی ایوب پاشا) از عشیره‌ی میلی (یکی از عشایر بزرگ آن دوران بود که در جنوب دیاربکر، منطقه‌ی جزیر و دشت حران ساکن بودند). درصدد بود با حمایت و همکاری انگلیسی‌ها دولتی گُردی تأسیس کند. زمانی که «مارک سایکس» انگلیسی از این منطقه بازدید می‌کند، ابراهیم پاشا به وی می‌گوید: «شیخ کویت با حمایت شما اعلان استقلال کرد، چرا از من هم حمایت نمی‌کنید، زیرا همان موضع وی را اتخاذ خواهم کرد، ما گُردها آماده‌ی همکاری با شما هستیم و خودم شخصاً آماده‌ام که به انگلیس آمده و از نزدیک مواضع و اهدافمان را برای پادشاه آن کشور تشریح کنم». آشکار است که ابراهیم پاشا قصد داشته از افواج حمیدیه برای رسیدن به این هدف استفاده کند، اتحادگرایان بعد از سرکار آمدن سعی کردند ابراهیم پاشا و دیگر طرفداران سلطان عبدالحمید را از بین ببرند. در این برهه، سلطان عبدالحمید، ابراهیم پاشا را به شام اعزام کرده بود تا از طریق حجاز، عشایر و طوایف عربی را که مخالف احداث راه آهن شام-حجاز بودند، سرکوب کند. انگلیسی‌ها و فرانسویان ابراهیم پاشا را مطلع می‌کنند که قرار است در شام ترور شود، وی نیز شماری از اشخاص مورد اعتماد خویش را به ویران شهر می‌فرستد تا با همکاری پسرانش خود را جهت مقابله با نیروهای اتحادگرایان آماده کنند. بعدها اتحادگرایان با سپاه بزرگی به ویران شهر یورش می‌برند. آن‌ها ابراهیم را شکست داده، شهر را ویران و عشایر طرفدارش را پراکنده کردند. ابراهیم جهت تجدیدقوا عازم کوهستان شنگال می‌شود، اما در میانه‌ی راه و در روستای «صفا» واقع در شمال شهر حسکه، به دلیل مریضی وفات می‌کند؛ بعدها فرزندانش خود را تسلیم کرده و زندانی می‌شوند.

### ۳. ظهور و ترقی قشر تحصیل‌کرده و روشنفکر نوین

همچنان که پیشتر نیز ذکر آن رفت، به دلیل بهبود وضعیت و ترقی امیرنشین‌های گُرد در اواخر سده‌ی هجدهم و اوایل سده‌ی نوزدهم، همچنین سیاست‌هایی که دولت‌های عثمانی، قاجار، انگلیس، روسیه و فرانسه در منطقه پیروی می‌کردند، جوانان گُرد تحت تأثیر پیشرفت‌ها و تحولات داخلی و خارجی قرارگرفته و در اواخر سده‌ی نوزدهم، قشری روشنفکر و فعال سیاسی نوین ظهور کرد. این قشر تا حد زیادی متأثر از روشنفکران و نویسندگانی همچون؛ احمدخانی، نالی، سالم، گُردی، مستوره خاتون، ملا محمود بایزیدی، فقی طیران، عبدالرحیم مولوی، وفایی و حاجی قادر کویی (۱۸۱۷-۱۸۹۷م) بودند. وفایی که نویسنده و یاور شیخ عبیدالله نهری بود، با آثار و اشعار خویش گنجینه‌ای گران‌بها را برای ما به یادگار نهاده. حاجی قادر کویی که به‌عنوان استاد شعر نو و ادبیات ملی شناخته می‌شود، تا آخرین لحظات حیات در استانبول زیسته و در همان‌جا وفات کرد. ایشان در فعالیت‌های اجتماعی و دفاع از حقوق زنان همواره از ایستار قابل‌تحصینی برخوردار بوده،

۱- گُردستان در دوران دولت عثمانی، از اواسط سده‌ی نوزدهم تا جنگ جهانی اول. عبدالله علیاوی. ص ۲۴۳



در یکی از اشعارش چنین می‌گوید:

بوچی فہرمویہ تی نہ بی ئەمین -

اطلب العلم و لو بالصین

نیر و می له و حەدیسە فہرقی نیہ

گەر مەلا نہ فی فہرموو دینی نیہ

: چرا نبی امین فرمود به یادگیری دانش پردازید حتی اگر در چین باشد، در این حدیث تفاوتی میان مرد و زن وجود ندارد، اگر ملایی این را انکار کرد، بی دین و کافر است.

**ملا محمد کویی** (۱۸۷۶-۱۹۴۳ م) همچون حاجی قادر خواستار تغییر و پیشرفت است و اولین کسی بوده که در کوی سنجاق و در سال ۱۹۲۶ دخترش را به مدرسه فرستاده و تشویق به تحصیل می‌کند. وی نیز در رابطه با رعایت و دفاع از حقوق زنان اشعار زیادی سروده است. بیت زیر نمونه‌ای از اشعار وی است:

ژنیش وەك موزەكەرە عەینەن ئەویش بەشەر

چاو لادانی لەسەرە هەردوو لەیەك حوكمدان

**حاج توفیق (پیره می‌رد)** (۱۸۶۷-۱۹۵۰ م) یکی دیگر از این روشنفکران است که از اواخر سده‌ی نوزدهم تا تاسیس دولت ترکیه در استانبول سکونت داشته و نقش تاثیرگذاری در روند فعالیت‌های سیاسی و روشنفکری این منطقه داشته است. بعدها در جنوب گوردستان پیشاهنگ جنبش روشنفکری و آموزش به زبان گُردی شد. وی همچنین در عرصه‌های ادبیات گُردی و برجسته‌ی نمودن مقوله‌ی آزادی زنان در شعر و ادب و آموزش، نقش مهمی ایفا کرده است. در ادامه به دو نمونه از اشعار وی اشاره می‌کنیم.

ئەبێ بەخشنده مل که چ کا لەراستی موچه خوۆری خوۆ

سوراحی سەر فرودینێ لەبو پیاڵە که تیتیکا بوۆ

که ئاو داری لەسەر سەری گرتوو، ئەزانێ چی تیاپە

لەلای نەنگە که پەروردهی نوقم کا گەورەیی وایە

همچنین در جای دیگر می‌گوید:





ئەى كچىنە وەرنە مەكتەب ئىۋە تەسكىنى دىن  
زىنەتى باغ و تەرەقىن رەۋنەقى دەستەى گۈلن  
تازە ئىمە تىگەشتىۋىن دايكى چاكي خويىندەۋار  
نەسلى ۋا دىنئىتە مەيدان قەۋمەكەى پىي بىتتەكار  
خۆزگە من بىمە دەرختى بۆ قوتابخانەى كچان  
ئەۋ كچانەى ۋا دەخويىن بىمە سىبەر بۆ ئەۋان

در همین دوران شخصیت‌های دیگری همچون مقداد مدحت بدرخان، عبدالرحمن بدرخان و ملا محمد مردوخى و چندین شخصیت دیگر ظهور کرده‌اند که در عرصه‌ى روشنفکرى و روزنامه‌نگارى فعالیت‌های ارزنده و ماندگارى از خویش به یادگار گذاشته‌اند. در این برهه زنان روشنفکر و فعال زیادى هم ظهور کرده‌اند. از جمله؛ **مهربان خاتون** (۱۸۵۸-۱۹۰۵ م) دختر ملا حسن مابى برۋارى که دستى توانا در عرصه‌ى نویسندگى و ادبیات داشته است، **جهان‌آرا** (۱۸۵۸-۱۹۰۱۱ م) دختر ملا نشئت پاۋه‌اى، **آمینە خانم**، همسر شریف پاشاى خندان (بابان) که تا سال ۱۹۰۸ م در استانبول مشغول فعالیت بوده و بعدها که **انجمن زنان گُرد در استانبول** تأسیس شد، ۱ را به‌عنوان رئیس افتخارى این انجمن انتخاب می‌کند (سال ۱۹۰۸ چون شریف‌پاشا سفیر بود، راهى پاریس می‌شود). **انجم خانم** دختر مصطفى پاشاى یامولکى، ۱ وى پزشک بوده و مدتی هم مدیر انجمن زنان در استانبول بوده است. یکى دیگر از این زنان، **قره فاطمه** است که در جنگ‌های قرم و ارزروم فرماندهى قریب به ۵۰۰ سرباز را بر عهده داشته، ۱ وى در این جنگ‌ها چنان رشادت و قهرمانى از خویش نشان می‌دهد که امروزه نیز داستان قهرمانى‌هايش ورد زبان مردم گُرد است. **عادلە خانم** (۱۸۵۷-۱۹۲۵ م) همسر عثمان پاشاى جاف، ۱ وى بعد از وفات عثمان پاشا، ریاست این عشیره را برعهده گرفته و اولین زنى است که در زمان عثمانى‌ها به منصب قائم‌مقامى رسیده است. او در سال ۱۹۰۹ م به‌عنوان قائم‌مقام حلبچه انتخاب می‌شود.

#### پ- مدرنیته‌ى سرمایه‌دارى، مدل دولت-ملت و گُردها

در نیمه‌ى دوم سده‌ى نوزدهم روند تغییر و تحولات بحرانی‌تر و سریع‌تر شد، زیرا در این برهه در اروپا که هژمونى خود را بر جهان تحمیل می‌کرد، مدل دولت-ملت در حال استقرار و نهادینه شدن بود. همگام با آن تشکیل دو دولت-ملت آلمان و ایتالیا، باعث تشدید کشمکش نیروهای اروپایی بر سر کسب بیشینه‌ى سهم و قدرت شد، وارد عرصه شدن این دو قدرت بزرگ و تلاش آن‌ها در راستای توسعه و افزایش توان خویش، باعث به‌هم

خوردن توازنات و معادلات گذشته شد. در عین حال، فراماسونری<sup>۱</sup> نیز که در اوایل خود را به عنوان جنبشی آگاهی‌بخش، علمی و انسانی معرفی می‌کرد، در حال گسترش و قدرت گرفتن بود و جنبش یهودیان جهان نیز سعی می‌کرد از طریق آن در همه جا رسوخ و نفوذ پیدا کند. در مجموع این تلاش‌ها مستقیماً بر روند تحولات جهانی و به‌ویژه منطقه‌ی خاورمیانه تأثیرگذار بود. آلمانی‌ها از سویی درصدد بودند که جای فرانسه و انگلیس را گرفته و هژمونی خویش را بر منطقه حاکم کنند، در راستای این امر، از اختلافات و منازعات میان دولت عثمانی و قاجار با این دولت‌ها، استفاده می‌کردند. از سوی دیگر، سعی می‌کردند از اقدامات و فعالیت‌های یهودیان نیز که در پی تشکیل دولتی مختص به خویش بودند، استفاده کنند، به همین منظور دو منطقه را مدنظر قرار داده بودند؛ اولی فلسطین و دومی هم منطقه‌ی حران.

بعد از تشکیل دولت متحد ایتالیا، این کشور در راستای افزایش مستعمرات و هژمونی خویش، به شمال آفریقا و به‌ویژه لیبی حمله کرد، ولی آلمان رویکرد دیگری در پیش گرفت و خواست که هم‌راستا با جنبش صهیونیسم حرکت کند. آلمان چون کشوری صنعتی و بزرگ بود، از سرمایه‌ی زیادی برخوردار بود و بخش زیادی از این سرمایه در اختیار یهودیان این کشور قرار داشت. اهداف و آمال آلمانی‌ها و بخش زیادی از یهودیان در یک راستا قرار داشت. در این مقطع آلمان و روسیه دو مرکز مهم یهودیان بوده و یهودیان انگلیس در درجه‌ی سوم بودند. بخشی از یهودیان بر این باور بودند که از طریق بر ساخت دولت-ملت می‌توانند به اهداف خویش برسند، بخشی دیگر نیز معتقد بودند که از طریق سوسیالیسم می‌توانند به این اهداف برسند. کارل مارکس و رفقاییش از آن‌هایی بودند که سعی داشتند سوسیالیسم را در جهان گسترش دهند و امیدشان به کمون پاریس (۱۸۷۱ م) بود؛ اما شکست کمون پاریس و موفقیت دو دولت آلمان و ایتالیا، باعث گرایش یهودیان به مدل دولت-ملت شد، در همین راستا جهت تشکیل دولتی مختص به خویش، اقدام به سازمان‌دهی تمامی یهودیان جهان نمودند.

۱- فراماسونری (Freemasonry) انجمنی پنهانی است که امپراتوری بریتانیا در سرتاسر دنیا بسط داد. آیین فراماسونری شامل قواعد و مقرراتی است که انجمن‌هایی محلی به نام لژ از طریق آن‌ها با یکدیگر در ارتباط‌اند. واژه‌ی فراماسون در اصل به معنای بنای آزاد است. پیشتر در قرون وسطی بنایان (یهودی) اتحادیه‌ای صنفی برای حل مسائل خود داشتند که برای پرهیز از گرفتاری و در دسر جلسات آن پنهانی برگزار می‌شد. بعدها آیین‌ها و فرقه‌های دیگر را نیز در میان خود راه دادند و بدین ترتیب اولین لژ بزرگ در ۱۷۱۷ در انگلستان تأسیس گردید. بیشتر اعضای فراماسون‌ها را ثروتمندان، بازرگانان و اشراف تشکیل می‌دهند. شعارهای خیرخواهانه، اخلاقی و اصول همیاری در سازمان و سرّی بودن جلسات بر جذب افراد مؤثر است. برخی از لژها متهم گشته‌اند که ضدکاتولیک و ضدسپاه‌پوست می‌باشند. اکثر لژها به سه درجه تقسیم می‌شوند: شاگرد، رفیق حرفه‌ای، و استاد. در زمان ناصرالدین‌شاه ملکم‌خان دستگاه فراماسونری را در ایران دایر کرد که مردم آن را فراموش‌خانه می‌نامیدند زیرا اعضای آن سوگند یاد می‌کردند که هرآنچه می‌بینند و می‌شنوند را بازگو ننمایند. این لژ به دستور ناصرالدین‌شاه سرکوب گردید. م





در اوایل تمرکز یهودیان بر روی دولت عثمانی بود، بعد از اینکه در ۱۸۷۸/۷/۳ م آلمان و عثمانی پیمان توافق و همکاری امضا کردند، فعالیت و تحرکات یهودیان نیز در درون دولت عثمانی افزایش پیدا کرد، از سال ۱۸۹۰ م به بعد پایه‌های جنبش ترک‌های جوان که بعدها به «جمعیت اتحاد و ترقی»<sup>۱</sup> مبدل شد را بنیان نهادند. هدف آن‌ها تشکیل دولتی ملی برای ترک بود. یهودیان درصدد فراهم نمودن زمینه‌های ایجاد و گسترش مدل دولت-ملت در خاورمیانه بودند. آن‌ها بر این امر واقف بودند که اگر این زمینه فراهم نشود، به‌هیچ‌وجه نخواهند توانست مقدمات و زمینه‌های تشکیل دولت-ملت یهود را فراهم کنند. رهبر عبدالله اوجالان در این رابطه می‌گوید: «پروژه‌ی دولت-ملت، پروژه‌ی صهیونیسم است و هدف از ارائه‌ی آن این بود که امکان و زمینه‌ی تشکیل دولتی برای خویش را فراهم کنند». آشکار بود که با ترویج و گسترش پان تورانیسم، ملی‌گرایی در میان ملت‌های دیگر نیز تشدید می‌شود و این اتفاق هم افتاد، در کنار آن، یهودیان سعی داشتند که از طریق جنبش صهیونیسم که در آن زمان به‌عنوان جنبشی مترقی شناخته می‌شد، روابط میان غرب و شرق را استحکام بخشند و کانون این روابط هم هر دو دولت آلمان و عثمانی باشد. از همین رو، از توان و پتانسیل اقتصادی، علمی و سازمان‌دهی یهودیان ساکن در هر دو دولت نهایت استفاده را بردند، در نتیجه‌ی این تلاش‌ها، از سال ۱۸۹۰ م به بعد، رفته‌رفته آلمان جای انگلیس را برای عثمانی پُر کرد و چندین معاهده‌ی استراتژیک اقتصادی، سیاسی و نظامی میان هر دو دولت به امضا رسید. قرار شد که از طریق خط آهن، برلین، استانبول، بغداد، بصره، شام و حجاز را به هم وصل کنند و راه بازرگانی را هم در اختیار خود بگیرند. همزمان آلمان در راستای آموزش و سازمان‌دهی سپاه عثمانی، اقدام به اعزام افسران متخصص به این کشور نمود و از نظر سیاسی این دو کشور به دو متحد استراتژیک مبدل می‌شدند. کانون‌های یهودی بعد از فراهم نمودن زمینه‌ها و مقدمات، خود را برای اعلام دولتی یهودی آماده می‌کردند. در همین راستا در سال ۱۸۹۷ م به پیشاهنگی «تئودور هیرتزل» در بازل سویس اولین کنگره‌ی یهودیان جهان برگزار شد،

---

۱- اتحاد و ترقی: منشأ این جمعیت به اندیشه‌ی «تورانیست» بازمی‌گردد که ابتدا توسط «ضیاء گوک آلب» - که اصالتاً گُرد بوده - و شخصی یهودی روسی به نام «اساروس» مطرح شد. آن‌ها اندیشه‌ی نژادپرستی را گسترش دادند و معتقد بودند که دین و ملت باید از همدیگر جدا شوند. بعدها «موئیز کوهین» که شخصی یهودی بود این اندیشه را ادامه و گسترش داد، وی کتابی با عنوان «توران» منتشر کرد که در آن تأکید می‌کند که باید تمامی ملت‌های درون امپراتوری عثمانی تُرک شوند. در اندیشه‌ی پان تورانیسم زبان ترکی مادر همه‌ی زبان‌ها است و تمدن ترک قبل از اسلام منشأ تمامی تمدن‌هاست. جمعیت اتحاد و ترقی بر مبنای تفکرات و نظریات فراماسونری و تورانیست شکل گرفت. امانوئل قره‌سو که یک یهودی اسپانیایی و عضو مرکز (ریزورتای مقدونی) ماسونی سلانیک بود آن را پایه‌گذاری کرد، وی نماینده‌ی سلانیک در پارلمان بود. ابتدا در سال ۱۸۹۰ م در «جمعیت آزادی‌پرور عثمانی» خود را سازمان‌دهی کردند. بعدها در سال ۱۹۰۷ م تحت نام «اتحاد و ترقی» اعلام موجودیت کردند و در ۱۹۰۸/۷/۲۳ قدرت را به دست گرفتند. تا پایان جنگ جهانی در سال ۱۹۱۸ م قدرت مطلق را در دولت عثمانی در اختیار داشتند و به ترکان جوان هم معروف بودند. انور پاشا، جمال پاشا و طلعت پاشا سه نفر از اشخاص بانفوذ و قدرتمند این جمعیت بودند.

تشکیل دولتی برای یهودیان یکی از قرارهای این کنگره بود. برای همین منظور تصمیم گرفتن که با سلطان عبدالحمید<sup>۱</sup> وارد مذاکره شوند تا وی را راضی کنند در درون مرزهای عثمانی جایی را به آن‌ها اختصاص دهد، اما در این کار موفق نشدند. یهودیان جهان و سازمان‌های وابسته به آن‌ها در عثمانی، به این نتیجه رسیدند که سلطان عبدالحمید مانع از اجرایی‌کردن پروژه‌ی آن‌ها است که همان تشکیل دولت-ملت برای یهودیان و ترک‌ها است. متعاقب آن در ۱۹۰۸/۷/۲۳ کودتای را انجام دادند که به مشروطیت دوم<sup>۲</sup> معروف است. در ۱۹۰۹/۳/۱۳ م به کلی سلطان را خلع و «محمد رشاد» را که هیچ اختیاری نداشت به جانشینی وی منصوب کردند. در مقابله با این سیاستی که ماسونی‌ها و آلمان در حکومت عثمانی در پیش گرفتند و سعی می‌کردند در ایران نیز آن را اجرا کنند، انگلیس، فرانسه و روسیه از سویی سعی کردند نفوذ و تأثیر خود را در مراکز قدرت این کشورها تداوم بخشند و عرصه را برای آن‌ها خالی نکنند، از سوی دیگر، تلاش می‌کردند در راستای دست‌یابی به اهداف و اجرایی نمودن پروژه‌هایشان در عثمانی، از پتانسیل ملت‌های مختلف ساکن در آن استفاده کنند، در ایران نیز از طریق جنبش مشروطیت از ۱۹۰۵ الی ۱۹۱۱ م نفوذ و تأثیر خویش را در حکومت حفظ کنند. یکی دیگر از اقدامات آن‌ها دور کردن جامعه‌ی عرب از عثمانی بود با کمک و تحریک خاندان‌های عرب. ابتدا از مصر شروع کردند و در سال ۱۸۸۰ م موفق شدند که آن را از عثمانی جدا کنند. در شبه‌جزیره عربستان هم با تحریک و همکاری خاندان‌های بزرگ این منطقه همچون؛ «هاشمی و آل سعود» و با تلاش‌های «توماس ادوارد لورنس» ملقب به لورنس عربستان، درصدد بودند که عربستان، عراق و شام را از عثمانی جدا کنند. به دلیل اختلافاتی که با عثمانی داشتند، موضعی جدی در مقابله با اقدامات ایتالیا در لیبی و شمال آفریقا نشان ندادند. با ترویج و تبلیغ این تئوری که گردها از نژاد اروپایی هستند، اقدام به ایجاد اختلاف میان ترک‌ها و گردها کردند، زیرا تصور می‌کردند که تنها با تکیه بر ملی‌گرایی موفق نخواهند شد که گردها را به کلی از ترک‌ها جدا کنند، از سویی روابط و تعاملات تاریخی ترک و گُرد و از سوی دیگر، نفوذ و تأثیر امت‌گرایی در جامعه‌ی گُردی، موانعی اساسی بر سر راه پروژه‌های آنان در گُردستان بودند. همگام با این سیاست، انگلیس، فرانسه و روسیه، در راستای جذب هر چه بیشتر آشوریان، کلدانی‌ها و ارمنی‌ها به آن‌ها نیز وعده دادند که دولتی مستقل برای

۱- سلطان عبدالحمید فرزند سلطان عبدالمجید و متولد ۱۸۴۲/۹/۲۱ م است. در یازده‌سالگی مادرش فوت کرد و نزد نامادری بزرگ شد. در ۱۸۷۶/۸/۳۱ م جانشین مراد پنجم شد. فراماسونی‌ها سلطان مراد را به‌بهانه‌ی دیوانگی خلع کردند. عبدالحمید در ۱۸۷۸/۷/۳ م با آلمانی‌ها پیمان همکاری امضا کرد. در مورخه‌ی ۱۹۰۸/۷/۲۳ م هم اتحادگرایان (جمعیت اتحاد و ترقی) اختیارات وی را کاهش داده و منزوی نمودند و در ۱۹۰۹/۳/۱۳ م او را برکنار کردند. عبدالحمید در ۱۹۱۸/۲/۱۰ م وفات کرد.

۲- مشروطیت اول در دوران عبدالحمید اعلام شد، اما زمانی که عبدالحمید در سال ۱۸۷۶ م بر مسند قدرت نشست بعد از مدت کوتاهی آن را لغو و مدحت پاشا و شماری دیگر از فراماسون‌هایی را که در آن نقش داشتند از قدرت کنار زد.





آن‌ها تشکیل خواهند داد، هدف اساسی آن‌ها از بین‌بردن اتحاد و حیات مسالمت‌آمیز این خلق‌ها و به‌ویژه ترک‌ها با کردها بود. قرار بود کشور ارمنستان در مناطق وان، بدلیس، ارزروم، ارزنجان، آگری و موش تشکیل شود که با مخالفت و واکنش شدید ترک‌ها و کردها مواجه شد. دولت آشوریان نیز قرار بود در مناطق ارومیه و حکاری تشکیل شود که باعث تیره‌شدن روابط میان این خلق با کردها و ترک‌ها شد، این سیاست منجر به قتل‌عام ارمنی‌ها و سرکوب آشوریان توسط عثمانی شد.

همگام با وقوع این اتفاقات در قلمرو حکومت عثمانی، ایران نیز به سبب تأثیرپذیری از خارج و تغییر و تحولات داخلی، دچار وضعیتی بحرانی شده بود، اقشار و طبقات مختلف از جمله؛ صنعت‌کاران، روشنفکران و عالمان دینی از سیاست‌های خارجی، اقتصادی و تجاری این کشور و همچنین مداخلات انگلیس و روسیه ناراضی بودند. تحت فشار انگلیس، حکومت ایران در سال ۱۸۹۷ م امتیازات زیادی به کمپانی «تالبوت» واگذار کرد و بازرگانی این کشور در کنترل این شرکت قرار گرفت، هدف عدم گرایش ایران به آلمان بود. با این اقدام تجارت و بازرگانی ایران در انحصار انگلیس قرار گرفت و تولیدات داخلی را نابود کرد؛ زیرا عوارض گمرکی از کالاهای خارجی در ایران تنها یک‌بار دریافت می‌شد، اما تولیدات داخلی در تمامی شهرها گمرک می‌شدند و این امر باعث افزایش بیش‌ازحد قیمت آن‌ها می‌شد. مسلماً این وضعیت از تأثیرات کشمکش و رقابت نیروهای بزرگ که در پی افزایش هژمونی و حاکمیت بودند بدور نبود، اما به خاطر مداخلات و تأثیرات انگلیس و روسیه در ایران و علاوه بر آن پتانسیل قوی داخلی موجود در ایران برای تغییر و واکنش این پتانسیل به مداخلات، چنین وضعیتی طول کشید. مشروطیتی که در عثمانی و در سال ۱۹۰۸ م به پیشاهنگی اتحادگرایان و با پشتیبانی ماسون‌ها و آلمان به‌وقوع پیوست، در ایران طی پروسه‌ای طولانی‌تر و تحت تأثیر انگلیس و روسیه بروز پیدا کرد، ولی نقش نیروهای داخلی ایران بیشتر بود. در سال ۱۸۹۶ م با اعتراض به قرارداد توتون و تنباکو شروع شد و سال ۱۹۰۵ م مظفردالدین شاه (۱۹۰۷-۱۹۸۶ م) ناچار شد که قانون مشروطیت را امضا کند. در ۱۹۰۶/۸/۱۴ م قانون انتخابات تدوین و در سال ۱۹۰۷ م انجمنی پنج‌نفره متشکل از عالمان دینی برای بازنگری و نظارت بر قوانینی که تصویب شده بودند تشکیل شد. در همین سال مظفردالدین شاه فوت کرد و محمدعلی شاه به‌عنوان جانشین وی انتخاب شد. او نیز در سال ۱۹۱۱ م برکنار و پسرش احمدشاه (۱۹۱۱-۱۹۲۵ م) به‌جای وی منصوب شد. کشمکش میان نیروهای داخلی، با انگلیس، فرانسه و روسیه و آمریکا از یک‌طرف و آلمان و متحدانش از طرفی دیگر، باعث شد که این وضعیت تا سال ۱۹۲۵ م همچنان ادامه پیدا کند. در سطح جهانی هم انگلیس و فرانسه درصدد بودند که لابی‌های یهودی را جذب خویش کنند و همکاری و پیمان آن‌ها با آلمان و عثمانی را به‌هم بزنند. در این اوضاع‌واحوال، جهان وارد سده‌ی بیستم شد.

## ت- جهان و گُردستان؛ از اوایل سده‌ی بیستم تا تقسیم‌کردن گُردستان

در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم چند مقوله بسیار برجسته و مطرح بودند. مقوله اول؛ رقابت و رویارویی قدرت‌های بزرگ جهانی بر سر کسب سود و سهم بیشتر، به‌جایی رسیده بود که هر لحظه امکان وقوع جنگ میانشان وجود داشت، ترور ولیعهد امپراتوری اتریش «آرشیدوک فرانسیس فردیناند» در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ م توسط ملی‌گرایان هجده‌ساله‌ی صرب، بهانه‌ای شد برای آغاز جنگ. مقوله‌ی دوم؛ جنبش‌های آزادی‌خواه خلق‌ها و طبقات محروم در حال ترقی و قدرت‌گرفتن بودند و چشم‌پوشی از آن‌ها ممکن نبود، همین امر باعث شده بود که جنبش‌های ملی، حرکت‌های سوسیال دمکرات، چپ‌ها، آنارشیزست‌ها و فمینیست‌ها و حتی ابرقدرت‌ها هم دست‌یابی ملت‌ها به حقوقشان را به شعاری برای خویش مبدل کرده بودند. این امر سبب شد که تا در برنامه‌ی سوسیالیست‌ها حق تعیین سرنوشت خلق‌ها به‌عنوان حقی مشروع شناخته شده و به موضوعی برای تبلیغات مبدل شود.

رئیس‌جمهور وقت آمریکا «توماس وودرو ویلسون» (۱۹۱۳-۱۹۲۱ م) تحت تأثیر این اوضاع بیان‌نامه‌ی ۱۴ بندی را در ۱۹۱۸/۱/۱۸ صادر کرد و طی آن از حقوق ملت‌های تحت حاکمیت عثمانی دفاع کرد. مقوله‌ی سوم؛ مدل دولت-ملت رواج بیشتری پیدا کرده بود و هر کس خواستار استقرار و اجرایی کردن آن بود، در مجموع خلق‌های منطقه در سطوح مختلف تحت تأثیر این مقولات و رویدادها قرار داشتند. خلق‌گرد به دلایلی از جمله؛ تقسیم شدن میان هر دو کشور عثمانی و ایران، برجسته‌تر بودن ویژگی‌های منطقه‌ای در میان آن‌ها و تأثیرپذیری از مفهوم امت‌گرایی اسلامی، نسبت به سایر ملت‌ها کمتر تحت تأثیر مدل دولت-ملت قرار گرفته بود. مسلماً این بدان معنا نیست که گردها مطالبات ملی یا آرزوی تشکیل دولتی ملی را نداشته‌اند، مطالبات و خواسته‌های ملی بخشی اساسی از مواضع و اهداف بسیاری از شخصیت‌ها و رهبران دینی و اجتماعی این دوران از جمله؛ بدرخان بیگ و شیخ عبدالله نهری، ابراهیم پاشا میلی، شیخ سلام بارزانی و ملا سلیم بدلیسی بوده است. این اندیشه در برخی از آن‌ها به سطحی رسیده است که دست‌یابی به مطالبات خود را منوط به تشکیل استاتویی برای گردها دانسته‌اند؛ اما این استاتو تا چه میزان به مدل دولت-ملت نزدیک بوده و یا نظام خلافت و سلطنت و امت‌گرایی اسلامی را رد کرده است، معلوم نیست و جای سؤال دارد. همچنان که از نتیجه‌ی مبارزات هم معلوم است، بخش زیادی از جامعه‌ی گُردستان در آن دوران به این قناعت نرسیده که خلافت و سلطنت و امت‌گرایی را رد کرده و مدلی دیگر را انتخاب کند. این واقعیت در جنبش‌های روشنفکری، اجتماعی و سیاسی کاملاً مشهود است. به‌عبارتی دیگر، می‌توان اذعان کرد که در این دوران ملت‌گرد به سطحی از آمادگی و توان برای تشکیل دولت-ملت‌گردی نرسیده است. شاید این هم یکی از دلایل اساسی نادیده گرفتن گردها باشد در معادلات سده بیستم. در ادامه به‌اختصار وضعیت گُردستان و مقاومت و مبارزات گردها را تا قبل از شروع جنگ جهانی اول مورد بررسی قرار خواهیم داد.





## اول: مقاومت و قیام‌های گُردی قبل از جنگ جهانی اول

پیشتر اشاره کردیم که به دلیل تغییراتی که در ساختار قشر الیت و سرآمد گُردی ایجاد شد، در اوایل سده‌ی بیستم شخصیت‌های دینی نقش اساسی را ایفا نمودند و در این رابطه برخی از قیام‌هایی را که آن‌ها رهبری کردند، مورد بررسی قرار دادیم. در اینجا لازم است اشاره‌ای به اعدام جعفر آغای شکاک داشته باشیم، بعد از اینکه ایران در سال ۱۹۰۵ م در تبریز وی را اعدام کرد، برادرش سمکو به سیاست‌های ایران اعتراض کرد و در این راستا با روسیه رابطه برقرار نمود، اما بعدها چون روسیه درصدد بود در شمال شرق گُردستان دولتی برای آشوریان تأسیس کند، این روابط پایان یافت، این امر باعث ظهور قیام و مقاومتی شد که تا بعد از جنگ جهانی اول ادامه پیدا کرد. شخصیت‌هایی همچون؛ داوود خان کلهر و علی‌خان لرستانی نیز درصدد بودند که از طریق همکاری با سالارالدوله به اهداف خویش برسند. سالارالدوله برادر محمدعلی شاه قاجار بود که بعد از خلع وی در سال ۱۹۱۱ م خواستار رسیدن به مسند قدرت بود و در همین راستا مناطق سنندج و کرمانشاه را تصرف و خود را شاه اعلام کرد و لقب ابوالفتح شاه قاجار را برای خویش انتخاب کرد. وی مخالف مشروطیت بود و به گُردها پیمان داد که در صورت همکاری با وی از پرداخت مالیات معاف شوند و حقوق و آزادی‌های بیشتری نیز به آن‌ها اعطا کند. از همین رو، داوود خان و علی‌خان با وی همکاری کردند و در مورخه‌ی ۱۹/۵/۱۹۱۲ م «یبرم خان ارمنی» یکی از رهبران ارمنی و از فرماندهان نظامی انقلاب مشروطه را به قتل رساندند، اما در نهایت تلاش‌های سالارالدوله و آن‌ها به نتیجه‌ای نرسید. همزمان در منطقه‌ی «سیرت» عشایر بنجار به رهبری «بشار چتو» در سال ۱۹۰۶ م قیام کردند، حکومت موفق به سرکوب آن‌ها نشد و بشار و طرفدارانش به مناطق کوهستانی پناه بردند، در سال ۱۹۰۸ م قیام شدت گرفت و مناطق دیاربکر را نیز در بر گرفت، حکومت که توان سرکوب قیام را نداشت، اقدام به آتش زدن و ویران کردن مناطق آن‌ها کرد، تلاش بشار برای کمک گرفتن از روسیه و انگلیس به جایی نرسید و بعدها مجبور شد خود را مخفی کرده و در نهایت هم قیام به پایان رسید. در همین دوران بخشی از عشایر تحت حاکمیت عثمانی و قاجار در جنبش مشروطیت شرکت کردند و درصدد بودند که از طریق ایجاد تغییر و به شیوه‌ای قانونی به حقوق و آزادی‌های خویش برسند. قشر روشنفکر و سیاسیون گُرد هم سعی داشتند که از طریق مبارزه‌ی سیاسی مشترک یا مستقل، به این اهداف برسند، در همین راستا اقدام به تأسیس جمعیت و سازمان‌هایی کردند که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

### ۱. جمعیت عزم قومی گُردستان (گُردستان عزمی قومی جمعیتی) ۱۹۰۰ م

اولین جمعیت گُردی است که در سده‌ی بیستم به رهبری «فیکری افندی دیاربکر» تأسیس



شد. احمد رامیز گُردی زاده یکی از شخصیت‌های برجسته و فعال این جمعیت بود. بر اساس نوشته‌های احمد رامیز و کمال مظهر، این جمعیت تا سال ۱۹۰۴ م به شیوهی مخفیانه فعالیت داشته است، بعد از این تاریخ به دلیل لورفتن، فعالیت آن متوقف شد.

## ۲. جمعیت اتحاد و ترقی

این جمعیت در اوایل با شعار تجددگرایی و ایجاد تغییر تأسیس شد و به خلق‌های تحت حاکمیت عثمانی به‌ویژه گُردها وعده‌ی کسب استقلال و دستیابی به حقوق و آزادی‌هایشان را داد. لذا شمار زیادی از گُردها فعالانه در این جمعیت شرکت کردند. برجسته‌ترین شخصیت‌های گُرد این جمعیت عبارت بودند از؛ عبدالرحمن بدرخان، حکمت بابان و شریف پاشای خندان؛ اما بعد از کودتای سال ۱۹۰۸ م و آشکار شدن چهره‌ی واقعی آن‌ها، اکثر گُردها و تنوعات اتنیکی دیگر از صفوف آن کناره‌گیری کردند و اقدام به تأسیس جمعیت و سازمان‌های مختص به خویش کردند.

## ۳. جمعیت تعاون و ترقی گُرد (گُرد تعاون و ترقی جمعیتی) ۱۹۰۸/۹/۱۹ م

این جمعیت توسط شماری از شخصیت‌های دینی و روشنفکر تأسیس شد، برخی از شخصیت‌های برجسته‌ی آن عبارت‌اند از: سید عبدالقادر فرزند شیخ عبیدالله نه‌ری<sup>۱</sup>، امین عالی بدرخان، شریف پاشا، داماد مشیر احمد پاشا، خلیل خیالی مُدان، احمد جمیل پاشا، احمد رامیز گُردی زاده، دکتر شُکری محمد سگبان، نعیم بابان، ملا سعید نوری، حاجی توفیق پیرمرد، مدحت بدرخان، سیف‌الله بیگ ارزروم، طها افندی حکاری، کامیل بدرخان که نماینده‌ی جوانان بود، محمد افندی، میر سیف‌الدین زاده، حسین عون‌ی بیگ، محمود بیگ و محمد فائق افندی. اولین رئیس جمعیت، سید عبدالقادر بود و بعد از وی نیز مشیر احمد پاشا انتخاب شد. این جمعیت در استانبول تأسیس و در ۱۹۰۸/۹/۲۵ م رسماً شروع به فعالیت کرد. در تاریخ ۱۹۰۸/۱۲/۵ اقدام به انتشار روزنامه‌ی «گُرد تعاون و ترقی غزه‌تسی» کرد، پیرمرد صاحب‌امتیاز و احمد جمیل پاشا هم سردبیر آن بود.

جمعیت مذکور سه کمیسیون داشت، کمیسیون «مشاوره» متشکل از ۴۰ نفر بود که ۲۵ نفر آن‌ها از میان شیوخ، اشراف و روشنفکران گُرد منصوب می‌شدند و می‌بایست سن‌ها از ۲۵ سال کمتر نباشد. مابقی با انتخابات تعیین می‌شدند. کمیسیون «مدیریت» که متشکل از ۱۵ نفر بود، این افراد باید دارای همان شرایط کمیسیون مشاوره بوده، دارای تحصیلات و

۱- شیخ عبدالقادر نه‌ری: (۱۸۵۱-۱۹۲۵ م) فرزند شیخ عبیدالله نه‌ری، سال ۱۸۵۱ م در شمزینان چشم به جهان گشود، در قیام سال ۱۸۸۰ م که پدرش رهبری آن را بر عهده داشت، نقش مؤثری ایفا کرد. بعد از قیام، همراه پدرش به مکه تبعید شد و در زمان بازگشت با استقبال کم‌نظیری مواجه شد (۱۹۰۸). از ۱۹۱۸ الی ۱۹۲۰ م ریاست جمعیت تعالی گُردستان را عهده‌دار بود، در ۱۹۲۵/۵/۲۸ م حکومت ترکیه وی را در دیاربکر اعدام کرد.



ساکن استانبول باشند، آن‌ها نیز با انتخابات تعیین می‌شدند. کمیسیون عمومی که متشکل از هر دو کمیسیون قبلی و دو سال یک‌بار جلسه برگزار می‌کردند، شمار این کمیسیون نیز می‌بایست از ۲۰۰ نفر کمتر نباشند. کمیسیون عمومی در مسجد ایاصوفیا کمیسیون مدیریت را انتخاب کرد و نعیم بابان بیشترین رأی را کسب نمود. امین عالی بدرخان، ذهنی پاشا بابان، خلیل خیالی، احمد جمیل پاشا و احمد رامیزی لیجه، به‌عنوان اعضای کمیسیون مدیریت انتخاب شدند. بعد از مدت کوتاهی در شهرهای دیاربکر، بدلیس، سلیمانیه، موش، موصل، بغداد، ارزروم و خنس، اقدام به گشودن دفتر نمایندگی می‌کنند و فعالیت‌هایشان گسترش پیدا می‌کند. در ۱۳/۴/۱۹۰۹ م این جمعیت غیرقانونی اعلام شد و آن‌ها هم جهت ادامه‌ی فعالیت‌هایشان جمعیتی به نام «جمعیت نشر و معارف گُرد» تأسیس کردند. در اوایل سال ۱۹۱۰ م نیز مدرسه‌ی نمونه‌ی گُردی را بنا نهادند که احمد رامیز یکی از استادان آن بود.

#### ۴. انجمن دانشجویان امید گُردها (جفاتا فقیه هیقی کوردان) (هیقی - امید) ۱۹۱۱ م

این اولین انجمن دانشجویان گُرد بود که فعالیت سیاسی می‌کرد، چون ترک‌های جوان اجازه‌ی تأسیس انجمن و سازمان‌های سیاسی گُردی را نمی‌دادند، آن‌ها ناچار بودند تحت نام این‌گونه انجمن‌ها فعالیت کنند. نوری درسیمی ۱۸۹۲-۱۹۷۳ م، جعفر فرزند تیمور آغا<sup>۱</sup> و اکرم جمیل پاشا از پیشاهنگان این جمعیت بودند. اکرم جمیل پاشا به‌عنوان دبیرکل این جمعیت انتخاب می‌شود. این جمعیت در سال ۱۹۱۱ م تأسیس و در سال ۱۹۱۲ م اجازه‌ی فعالیت رسمی دریافت کرد. دکتر سُکری محمد سگبان، نجم‌الدین کرکوکلی، عبدالله جُودت، اسماعیل حقی بابان، ممدوح سلیم، یوسف ضیاء، کمال فوضی، عبدالکریم سلیمانی، حمزه موکسی، طیب علی خرپوتی، عبدالقادر دیاربکری، آصف بدرخان و رشاد دیاربکری از شخصیت‌های برجسته و فعال آن بودند. جمعیت مذکور در ۱۹/۶/۱۹۱۳ م اولین شماره از نشریه‌ی «روژی گُرد» را به هر دو زبان ترکی و گُردی منتشر کرد که بعد از چاپ چهار شماره، متوقف شد. مدیرمسئول آن «عبدالکریم سلیمانی» بود. بعد از توقیف این نشریه، به‌جای آن «هه‌تاوی گُرد» را منتشر کردند که از ۲۴/۱۱/۱۹۱۳ م الی ۳/۷/۱۹۱۴ م ۱۰ شماره از آن منتشر شد. عبدالعزیز بابان صاحب‌امتیاز و سردبیر آن بود. به دلیل شروع جنگ جهانی این جمعیت نیز فعالیت‌های خود را متوقف کرد.

#### ۵. جمعیت استخلاص گُردستان ۱۹۱۲ م

این جمعیت با ریاست سید عبدالله فرزند سید عبدالقادر نهری در شرق گُردستان تأسیس

---

۱- تیمور آغا: وی همچنین عضو جمعیت تعالی گُردستان و جمعیت مُجبان گُردستان بود و در قیام قوچگیری نیز نقش فعالی ایفا نمود.

شد. سید طاها برادرزاده‌ی سید عبدالقادر و سمکوی شکاک از اعضای برجسته و مشهور آن بودند. این جمعیت در راستای احقاق حقوق و آزادی‌های خلق‌گرد مبارزه نمود، اما عمر کوتاهی داشت.

#### ۶. حزب مُحبان گُردستان ۱۹۱۲ م

این حزب توسط ملا خدر درسیمی در استانبول تأسیس شد، جعفر فرزند تیمور آغا و لطفی فیکری<sup>۱</sup> از اعضای فعال در آن بودند.

#### ۷. جمعیت جهاندانی (کۆمه‌له‌ی جیهاندانی) ۱۹۱۳/۱۰/۱۰ م

این جمعیت در شرق گُردستان و در شهر خوی توسط عبدالرزاق بدرخان (۱۸۶۴-۱۹۱۸ م) تأسیس شد. عبدالرزاق فرزند نجیب پاشا بوده که در دهه‌ی نود سده‌ی نوزدهم سفیر عثمانی در پترزبورگ بود. در سال ۱۸۹۲ م به روسیه گریخت، بعد از اعلام عفو عمومی در سال ۱۹۰۸ م بازگشت و به دلیل فشار و سیاست‌های اتحادگرایان این بار عازم شرق گُردستان شد. در سال ۱۹۱۸ م ترک‌ها وی را بازداشت و اعدام می‌کنند.

#### ۸. حزب ترقی و تهذیب اخلاق گُردستان (۱۹۰۹/۱۲/۲۰ م)

این حزب توسط ملا محمد مردوخی، حاجی ارفع ملک، سارم سلطان، محمدباقر حبیبی و شماری از شخصیت‌های شهر سنندج تأسیس شد. ماموستا محمد مردوخی به‌عنوان رئیس آن انتخاب می‌شود و حاجی ارفع و سارم سلطان معاون وی بوده‌اند. محمدباقر نیز به‌عنوان دبیرکل آن انتخاب می‌شود. این حزب اجازه فعالیت رسمی داشته و تا شروع جنگ جهانی به کار خویش ادامه داده است. بنیانگذاران این حزب در سال ۱۹۰۹ م اولین شماره از روزنامه‌ی «ندای اتحاد» را در شهر سنندج منتشر کردند. محمد مردوخ صاحب‌امتیاز و اسماعیل افتخار نیز مدیرمسئول آن بودند. همچنین حاجی خان سنندجی و اشرف نظامی کهانگر (سالار اشرف) نیز نقش فعالی در انتشار این روزنامه ایفا کرده‌اند.

در کنار این احزاب و جمعیت‌ها، انجمن و سازمان‌های دیگری نیز تأسیس شده‌اند که در برخی از منابع به آن‌ها اشاره شده است. در این مقطع برخی از روشنفکران گُرد به پیشاهنگی مقدمات مدحت بدرخان و برادرش عبدالرحمن بدرخان به فعالیت‌های



۱- لطفی فیکری: (۱۸۷۲-۱۹۳۴ م). فرزند حسین فیکری پاشا و اهل درسیم بود، در دانشکده‌ی حقوق در پاریس تحصیل کرده و سال ۱۹۰۸ م به‌عنوان نماینده‌ی درسیم در انجمن مبعوثان انتخاب می‌شود. به دلیل اختلاف با اتحادگرایان ۱۴ ماه بازداشت می‌شود. سال ۱۹۱۲ م در تأسیس جمعیت محبان گُردستان در استانبول مشارکت کرد و بعدها به پاریس گریخت و در همان‌جا وفات کرد.



روزنامه‌نگاری پرداخته‌اند. اولین روزنامه‌ی گردی را به نام «گردستان» در ۱۸۹۸/۴/۲۲ م در قاهره منتشر کردند. این روزنامه تأثیر بسزای در ترویج و توسعه‌ی زبان و ادبیات گردی و افزایش سطح آگاهی جامعه‌ی گردستان داشت. دوره‌ی اول آن تا سال ۱۹۰۲ م ادامه پیدا می‌کند. تا شماره‌ی چهارم مقدار مدحت مدیرمسئول آن بوده و بعد از وی نیز برادرش عبدالرحمن بدرخان این مسئولیت را برعهده می‌گیرد. شماره‌ی (۱ الی ۵) در قاهره، (۶ الی ۱۹) در ژنو، (۲۰ الی ۲۳) در قاهره، (۲۴) در لندن، (۲۵ الی ۲۹) در فولکستون و (۳۰ و ۳۱) بار دیگر در ژنو منتشر می‌شود. بعد از آن برای مدتی انتشار آن متوقف و در مورخه‌ی ۱۹۰۲/۴/۱۴ م آخرین شماره‌ی آن چاپ و نشر می‌شود. این روزنامه هر ۱۵ روز یک‌بار به زبان‌های گردی (کرمانجی) و ترکی با الفبای آرامی چاپ می‌شد. دوره‌ی دوم آن بعد از مشروطیت ۱۹۰۸ م توسط احمد سوره‌یاری (برادرزاده‌ی مقدار مدحت بدرخان) منتشر شد، ولی معلوم نیست چند شماره از آن چاپ شده است. دوره‌ی سوم نیز از ۱۹۱۷/۹/۱۲ الی ۱۹۱۸/۸/۲۹ در قاهره توسط «ثریا بدرخان» منتشر شد که شامل ۱۱ شماره بود. این روزنامه علی‌رغم تمامی مشکلات و موانع و بدون همکاری دولت، برای مدت قابل‌توجهی انتشار یافت و به پلی میان روشنفکران گرد در داخل و خارج مبدل شده بود، از همین رو از اهمیت بسزایی برخوردار است.

در اوایل سده‌ی بیستم، انجمن و سازمان‌های مختلف اقدام به انتشار مجلات و روزنامه‌های زیادی در شهرهای بزرگی همچون: استانبول، سنج و ارومیه نمودند. در بغداد نیز جمال‌الدین بابان (۱۸۹۳-۱۹۶۵ م) در ۱۹۱۴/۲/۱۵ م اقدام به انتشار ماهنامه‌ی «بانگی گرد» کرد. بعد از پنج شماره، به دلیل شروع جنگ جهانی انتشار آن متوقف شد.

در مجموع، نکته‌ی درخور تأمل در رابطه با تمامی این حرکت‌های مسلحانه، سیاسی و روشنفکری‌گردها، این است که یا فراگیر نبوده و یا توان ادامه‌ی کار و فعالیت را نداشته‌اند. در عین حال، فعالیت و مبارزاتی را که به‌طور مشترک و دوشادوش سایر خلق‌ها، احزاب و جریان‌های داخل حکومت عثمانی و قاجار به‌انجام رسانده، به اهداف و نتایج پیش‌بینی‌شده و قابل‌قبولی منتهی نشده است. این دلایل باعث شده که کردها نتوانند به‌شکلی سازمان‌یافته و برخوردار از اراده‌ای متحد با وقایع و رویدادهای اوایل سده‌ی بیستم مواجه شوند و بدون خواست و اراده‌ی خود وارد جنگی شدند که نتایج آن معلوم نبود. با شروع جنگ جهانی در ۱۹۱۴/۶/۲۸ م و وارد شدن دولت عثمانی به آن در ۱۹۱۴/۱۰/۲۹ م، سرزمین و جامعه‌ی گردستان درگیر آن شد و تمامی جمعیت، انجمن و سازمان‌هایی که فعالیت می‌کردند، منحل یا فعالیت‌هایشان متوقف شد. هر دو طرف جنگ جهانی اول<sup>۱</sup>

۱ جنگ جهانی اول از ۱۹۱۴/۶/۲۸ الی ۱۹۱۸/۱۱/۱۱ میان متفقین (بریتانیا، فرانسه، روسیه، بلژیک، ایتالیا و آمریکا) و متحدین (آلمان، مجارستان و عثمانی) به‌وقوع پیوست

خود را مدافع حقوق خلق‌ها معرفی می‌کردند، اما در واقع جنگ بر سر کسب سود و انحصار بود. نتایج جنگ و تغییر معادلات ثابت نمود که شعار دفاع از حقوق خلق‌ها تنها نقابی است که این نیروها برای دستیابی به اهداف خویش بر چهره زده‌اند. در نتیجه‌ی این جنگ بیش از ۳۰ میلیون نفر کشته شدند، با پیروزی متفقین جنگ پایان یافت و عثمانی و آلمان دچار شکست شدند. در اینجا لازم است که اشاره‌ای به چند مقوله و فاکتور تعیین‌کننده در پیروزی انگلیس و فرانسه داشته باشیم.

**اول:** علی‌رغم گسترش و ترقی مبارزات رهایی‌بخش طبقات و خلق‌های تحت ستم، با شروع جنگ اکثریت احزاب و سازمان‌های سوسیالیست و جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در اروپا وارد جنگ شده و از قشر ایت و حاکم بر کشورهای خود حمایت و باعث نیرومندتر شدن آن‌ها شدند. اگرچه سوسیالیست‌های روسیه به پیشاهنگی «لنین» مخالف این جنگ بوده و معتقد بودند که باید تمامی کارگران و کشاورزان جهان نیز با آن مخالفت و اعلام موضع کنند، اما تلاش آن‌ها تنها به روسیه محدود ماند و در سال ۱۹۱۷ م که انقلاب اکتبر پیروز شد، روسیه از جنگ خارج شد.

**دوم:** انگلیس و فرانسه قبل از شروع جنگ، به‌ویژه در قرن نوزدهم توانسته بودند تا حدی در خاورمیانه، شمال آفریقا و بالکان تحت نام دفاع از حقوق خلق‌ها و حمایت از آن‌ها در راستای تشکیل دولت، بخش زیادی از امپراتوری عثمانی را با خویش همراه کنند و از این طریق، شکاف عمیقی را میان این خلق‌ها با امپراتوری عثمانی که یکی از نیروهای اساسی متحدین بود، ایجاد کنند؛ لذا در زمان جنگ بخش زیادی از عشایر و تنوعات اتنیکی در قلمرو عثمانی از جمله؛ ارمنه، آشوری‌ها، چچنی‌ها و یونانی‌ها از انگلیس و فرانسه جانبداری کردند و تنها گردها بودند که به‌شيوه‌ای فعال با ترک‌ها همراه شدند و از دولت عثمانی دفاع کردند؛ اما برخی از شخصیت‌های مطرح و نامدار گُرد هم از متفقین حمایت می‌کردند، از جمله؛ عبدالرزاق بدرخان و شریف پاشا خندان بابان. «محمدتقی خان پسیان، میرزا حسین‌خان گُردی و میرزا مهدی خان فرهپور گُردستانی نیز در کرماشان با حمایت روسیه حزبی چپ به نام «حزب سوسیال‌دمکرات چپ» تأسیس نمودند. آن‌ها در تلاش بودند که با حمایت متفقین گُردها را از عثمانی دور کنند، اما فاقد تأثیرگذاری چندانی بودند، مشارکت فعالانه بخش زیادی از عالمان و شخصیت‌های دینی، روسای عشایر، آغاها و روشنفکران گُرد در جنگ و دفاع از حکومت عثمانی اثباتی است بر این ادعا. عثمانی‌ها بخش زیادی از توان خود را صرف سرکوب نارضایتی‌های داخلی می‌کردند، در سال ۱۹۱۵ م در راستای جلوگیری از پیشروی روسیه و همکاری ارمنی‌ها با آن‌ها، ارمنی‌ها را از مرز روسیه به مناطقی در غرب گُردستان و سوریه منتقل کردند. این اقدام عثمانی منجر به وقوع اولین قتل‌عام سده‌ی بیستم شد که در پروسه‌ی انتقال و رفتار خشونت‌آمیز سپاه عثمانی، یک میلیون و نیم ارمنی کشته شدند که بعدها به نسل‌کشی ارمنه معروف شد. به‌طور قطع، این رویداد باعث شد که خلق‌های ساکن در امپراتوری عثمانی هر چه



بیشتر از حکومت فاصله گرفته و در عرصه‌ی جهانی نیز وجهه‌ی متحدین را خدشه‌دار و مشروعیت بیشتری برای متفقین فراهم نمود. رئیس‌جمهور آمریکا «توماس ویلسن» در ۱۹۱۸/۱/۸ اعلامیه‌ای چهارده ماده‌ای را منتشر کرد که در ماده‌ی دوازدهم آن آمده بود: باید برای خلق‌هایی که تاکنون تحت حاکمیت عثمانی بوده‌اند زندگی‌ای آرام فراهم شود و به آن‌ها اجازه داده شود که از استقلال داخلی برخوردار شوند. این اعلامیه بعدها به «اعلامیه‌ی چهارده ماده‌ای ویلسون» مشهور شد و نقش بسزایی در جلب نظر خلق‌های این منطقه ایفا نمود.

**سوم:** پیروزی انقلاب روسیه با پیشاهنگی سوسیالیست‌ها از دو نظر ضربه‌ی بزرگی به متفقین وارد نمود، از طرفی از جبهه‌ی جنگ عقب‌نشینی کردند و تا حدی فشار وارده بر آلمان، عثمانی و مجارستان را کاهش دادند، و از طرفی دیگر، پیمان مخفیانه‌ای را که انگلیس، فرانسه و روسیه‌ی تزاری در راستای تقسیم خاورمیانه میان خویش امضا کرده بودند را فاش نمودند. این پیمان که بعدها به پیمان «سایکس-پیکو و سازانوف» مشهور شد، ابتدا میان سر مارک سایکس انگلیسی و فرانسوا ژرژ پیکوی فرانسوی در (۱۶/۵/۱۹۱۶ م) و در لندن امضا شد. بعد از آن در ۱۹۱۶/۹/۱ م توسط وزیر خارجه‌ی روسیه «سیرگی سازانوف» (۱۸۶۹-۱۹۲۷ م) مورد توافق قرار گرفت و امضا شد. طبق این توافق‌نامه، مناطق تحت حاکمیت دولت عثمانی بعد از جنگ، میان انگلیس، فرانسه و روسیه تقسیم می‌شد. این دو فاکتور باعث تغییر در موزانات و معادلات شد، کفه‌ی ترازو در میدان جنگ، سیاست و افکار عمومی به نفع آلمان و عثمانی سنگین‌تر شد، همین امر باعث شد که انگلیس علی‌رغم اینکه در ۱۹۱۷/۳/۱۱ م بغداد را تصرف کرد، نتوانست تا سال ۱۹۱۸ م پیشروی زیادی داشته باشد.

انگلیسی‌ها و متحدانش در راستای جبران این ضربه‌ها و تغییر وضعیت، از سویی سعی کردند که انقلاب روسیه را از بین ببرند و در همین راستا از طریق ژاپن و ارتش سفید روسیه با انقلاب روسیه وارد جنگ شدند. از سوی دیگر، از مقوله‌ی رفتار عثمانی‌ها با ارامنه و عدم رضایت آن‌ها برای تشکیل دولتی برای یهودیان استفاده کردند. نخست‌وزیر انگلیس «آرتور جیمز بالفور» در ۱۹۱۷/۱۱/۲ م «اعلامیه‌ی بالفور» را خطاب به رئیس فدراسیون صهیونیسم منتشر ساخت و در آن بر حمایت انگلیس از تأسیس خانه‌ای ملی برای یهودیان در فلسطین تأکید کرد. به این ترتیب لابی و سرمایه‌ی یهود را به خود جلب کردند و در مدت کوتاهی موفق شدند تا حدی معادلات را به نفع خویش تغییر دهند. این اقدام انگلیس تأثیر زیادی در تضعیف آلمان و عثمانی داشت، زیرا مراکز و قطب‌های اساسی اقتصادی آلمان و عثمانی در اختیار یهودیان قرار داشت و با انتقال بخش زیادی از این سرمایه و قراردادن آن در اختیار متفقین، زیربنای اقتصادی آلمان و عثمانی دچار تخریبات و ضرر بزرگی شد. این تغییر جبهه‌ی یهودیان باعث شد که در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ هزینه‌ی بسیار سنگینی را پرداخت کنند، ترکیه از طریق تصویب مجموعه‌ای قوانین، حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی زیادی را از یهودیان سلب کرد و آلمان نازی هم بزرگ‌ترین قتل‌عام



یهودیان را انجام داد.

**چهارم:** در اواخر سده‌ی نوزدهم، آلمان، آمریکا و تا حدی هم ژاپن مبدل به سه قدرت بزرگ اقتصادی و صنعتی جهان شدند. آلمان به مقابله با انگلیس و فرانسه پرداخت و حاضر نبود که اجازه دهد که این دو کشور مناطق مختلف دنیا را به زیر سلطه‌ی خویش درآورند، از همین رو، با آن‌ها وارد کشمکش و رقابت سیاسی، نظامی و اقتصادی شدند و این نیز یکی از دلایل وقوع جنگ بود؛ اما آمریکا و ژاپن با حساسیت بیشتری وارد عمل شدند، به‌ویژه آمریکا که ابتدا از وارد شدن به جنگ خودداری کرد و به‌تمامی جبهه‌ی خود را مشخص نکرد. آمریکایی‌ها منتظر تضعیف هر دو طرف درگیر بودند و این سیاست آن‌ها به‌ثمر نشست. در اواخر جنگ از انگلیس و فرانسه حمایت کرد و نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا نمود. از طرفی دیگر، به دلیل موقعیت جغرافیایی ضرر و زیان کمتری متحمل شد و توانست توان و نیروی خویش را حفظ کند و در پایان جنگ به قدرتی بزرگ و تعیین‌کننده در پروسه‌ی تغییر و تحولات جهانی مبدل شد. در مجموع این فاکتورها باعث پیروزی متفقین و شکست متحدین شد. در زمان جنگ، گُردستان نیز متحمل ضرر و زیان‌های زیادی شد، زیرا شمار زیادی از جوانان گُرد و بخشی از جغرافیا و جامعه‌ی گُردستان درگیر آن شدند. این وضعیت باعث ایجاد بحران اقتصادی و گسترش فقر و گرانی شد، تا حدی که هزاران نفر از گرسنگی مردند. از نظر اجتماعی هم روابط و تعامل گُردها با سایر خلق‌ها دچار تضعیف و تیرگی شد. از سویی بین ترک‌ها و گُردها به‌عنوان دو ملت حامی و مدافع دولت و نظام، شکاف ایجاد شد، از سویی دیگر نیز روابط دوستانه و مسالمت‌آمیز گُردها با ارامنه و آشوریان دچار رنگ‌باختگی شد. از نظر سیاسی هم خاورمیانه به دنباله‌رو قدرت‌های غربی مبدل شد و اکثر جنبش‌ها و حرکات‌های سیاسی هم از آن‌ها تقلید می‌کردند. شخصیت‌ها و جریان‌های گُردی هم که به غرب و مدل دولت-ملت چشم دوخته بودند، دچار ضعف و زوال شده بودند.

بخش دیگری که در کنار عثمانی قرارگرفته و به آن امیدوار بودند، از هیچ پروژه و آلترناتیوی برخوردار نبوده و بعد از شکست عثمانی، در تلاش برای جلب نظر و حمایت انگلیس و هم‌پیمانانش بودند. برخی هم بدون هیچ‌گونه تضمین، تدبیر و توافقی داخلی، وارد پروژه‌ی مصطفی کمال شدند که تحت نام میثاق ملی و پروژه‌ی رهایی‌بخش ملی اجرا شد. نکته‌ی مهم و درخور تأمل در اینجا این است که در نتیجه‌ی رویدادهای قبل از جنگ جهانی اول و در حین جنگ نیز، لابی یهود، مدرنیته‌ی سرمایه‌داری و سبک زندگی آن که در چهارچوب دولت‌ملت، صنعت‌گرایی و سود و سرمایه قابل‌تعریف است، پیروز شدند؛ زیرا این لابی یهود و مدرنیته‌ی سرمایه‌داری بودند که قدرت‌های دیگر را به مقابله و مواجهه با همدیگر تحریک کردند و تمام توان خویش را در راستای جهانی نمودن مدل دولت-ملت و گذار از مدل امپراتوری بکار گرفتند؛ همچنین با تمام توان اقدام به سیاه‌نمایی و تخریب مدل «امت» و همزیستی مسالمت‌آمیز خلق‌ها کردند. در این پروسه تا حد زیادی موفقیت





کسب کردند تا جایی که سوسیالیست‌های روسیه را نیز که نسبت به پروژه‌ی مدرنیته‌ی سرمایه‌داری نسبتاً آگاه و مطلع بودند را جذب خویش کردند. این زمانی اتفاق افتاد که بلشویک‌ها از طریق پروژه‌ی استالین، حق تعیین سرنوشت خلق‌ها را همچون حق تشکیل دولت‌ملت تفسیر کردند، این امر باعث تقویت نیروی مدرنیته‌ی سرمایه‌داری و شروع از خودبیگانگی سوسیالیست‌ها و فاصله‌گرفتن آن‌ها از ارزش‌های اجتماعی و وابسته‌نمودن خویش به دولت بود. این انحراف نیز منجر به پیروزی نماینده‌ی حقیقی مدرنیته‌ی سرمایه‌داری شد. آن‌هایی هم که سعی کردند با اسلحه و روش‌های مدرنیته‌ی سرمایه‌داری به جنگ آن بروند، شکست خوردند.

رهبر عبدالله اوجالان در رابطه با همین مسئله چنین می‌گوید: «برای من کاملاً واضح است که: نیروی اساسی مدرنیته‌ی کاپیتالیستی نه از تسلیحات آن نشاءت می‌گیرد و نه ریشه در ثروتش دارد. نیروی اصلی آن غرق‌نمودن تمامی اتوپیاها و حتی اتوپییای سوسیالیستی - به‌مثابه‌ی آخرین و قوی‌ترین آن‌ها- در درون لیبرالیسم خویش است که آن را به‌شیوه‌ای ماهرانه‌تر از بهترین ساحران به انجام می‌رساند».

خلق‌گرد هم به‌عنوان یکی از کهن‌ترین خلق‌های جهان و منطقه، به دلیل تأثیرپذیری عمیق از ارزش‌های کومینال و نهادینه کردن آن‌ها، سبک زندگی مدرنیته‌ی سرمایه‌داری را به‌مثابه‌ی راه‌حل انتخاب و پسند نکرده است. به‌عبارتی دیگر، می‌توان گفت که بخش بزرگی از جامعه‌ی‌گرد این مدل را درک نکرده بود و همین امر باعث شده که به گرمی از آن استقبال نکند. در سده‌ی نوزدهم مطالبات و خواسته‌های ملی‌اش افزایش و ستم ملی را احساس می‌کرد، اما آن‌هایی هم که تشکیل دولت-ملت و این مدل را پسند کرده بودند، در اقلیت بودند و ملزومات دستیابی به آن را در شخصیت و حرکت‌هایشان فراهم نکرده بودند. برای مثال؛ مدل دولت‌ملت بر یکدستی جامعه و تسلط یک رنگ، ملت و زبانی بر دیگران تأکید می‌کند، اما این ویژگی در میان گُردها و رهبران برجسته نبوده و موردقبول واقع نمی‌شد. همچنین مدرنیته‌ی سرمایه‌داری لیبرالیسم را ترویج می‌کرد که در آن فرد نقش و منافع خود را بر نقش و منافع جامعه ترجیح می‌دهد، پول و مادیات ارزش و اهمیت بیشتری از ارزش‌های اجتماعی دارند و فرد، سود و سرمایه بر جامعه حکومت کرده، منافع و ارزش‌های جامعه و خلق‌ها زیر سایه‌ی این سیستم قرارگرفته و منتظر رحم و شفقت وجدان شخص و سرمایه‌اند. وجود زمینه‌ی پذیرش چنین وضعیتی در جامعه‌ی گُردهستان هم بسیار ضعیف بود، از همین رو، گُردها به‌سادگی از این مدل پیروی نکردند و این امر منجر به انزوا و در حاشیه قراردادن آن‌ها شد، بعدها مورد انکار قرارگرفته و خارج از پروسه‌ی معادلات و تحولات قرار داده شدند. مدرنیته‌ی سرمایه‌داری و لابی یهود که مجریان و گردانندگان اصلی این مدل بودند، زمانی که دیدند گُردها به طعمه‌ای مناسب و کارآمد برای مدل مورد نظرشان مبدل نمی‌شود، به‌صورت تاکتیکی با آن‌ها برخورد کردند و

در اهداف و برنامه‌های استراتژیک خویش، هیچ جایگاهی به آن‌ها ندادند. به عبارتی دیگر، دلیل در انزوا قراردادن گردها به گفته‌ی بعضی‌ها این نبود که گویا رهبران گُرد از جمله؛ شیخ محمود حاضر نبودند که با نماینده‌ی انگلیس دست بدهند، کسی که اندک آگاهی و شناختی نسبت به تاریخ داشته باشد و از اسناد و رویدادهای تاریخی مطلع باشد، بر این حقیقت واقف است که اکثریت رهبران و روسای گردها از روشنفکران گرفته تا عالمان دینی، قبل از جنگ جهانی، در زمان جنگ و بعد از آن نیز روابط خود با انگلیس، روسیه، فرانسه و بعدها هم آمریکا را قطع نکرده و مدام خواستار برقراری روابطی دوستانه و دریافت کمک از آن‌ها بوده‌اند، نه تنها با آن‌ها دست‌داده، بلکه بسیار خدمت هم کرده‌اند؛ ولی گردها خواسته‌اند که نه بر مبنای اصول و معیارهای آن‌ها؛ بلکه با تکیه بر ویژگی‌های ملی و ارزش‌های خود و صیانت از آن‌ها حرکت کرده و به حیات خویش ادامه دهند. می‌توان از این موضع گردها به عنوان دست‌نزدانی اخلاقی یاد نمود! حتی اگر همین کار را هم انجام داده باشند، گناهی مرتکب نشده و وظیفه‌ی اخلاقی و اجتماعی خود را به‌جا آورده‌اند. آنچه جای بحث است و باید از آن انتقاد نمود، این است که: اکثریت قشر الیت و سرآمد، روشنفکران، پیشاهنگان و رهبران گُرد بسیار دیر متوجه‌ی عدم کارایی مدل و نظام قبلی می‌شوند، بخشی هم که متوجه شده‌اند از هیچ آلترناتیو و پروژه‌ای جهت گذار از آن و حفظ ارزش‌های جامعه برخوردار نیستند؛ بنابراین بخش زیادی از جامعه‌ی گُرد همچنان در درون مدلی که تاریخ‌مصرف و کاربرد آن تمام شده در تکاپو و تلاش بودند. همین وضعیت را امروزه هم می‌توان در میان بخش زیادی از احزاب و سران گُردستان دید. با توجه به تجربه‌ی صدساله‌ی مدل دولت-ملت، ثابت شد که نه تنها مدلی مناسب جهت حل مشکلات و مسائل نیست، بلکه بر دامنه و عمق آن‌ها نیز افزوده و ملت‌ها را باهم درگیر و تشویق به حذف و تسلط بر همدیگر می‌کند. علی‌رغم اینکه اکثر اندیشمندان و حرکت‌های سیاسی جهان هم به دنبال آلترناتیو هستند، برخی از سران و احزاب سیاسی گُردستان هنوز هم معتقدند که حل مشکلات و دستیابی به آزادی، منوط به تشکیل دولت-ملت است.

بعد از اتمام جنگ جهانی، خلق‌ها امیدوار بودند که به آرزوهایشان برسند، به‌ویژه بعد از پیروزی انقلاب روسیه، انتشار اعلامیه‌ی چهارده ماده‌ای توماس ویلسون که در آن به حقوق خلق‌ها اشاره شده بود و همچنین بیان‌نامه‌ای که انگلیس و فرانسه ۱۷ روز بعد از اعلام آتش‌بس و شکست متحدین منتشر کردند. در این اعلامیه آمده بود که: انگلیس و فرانسه به‌صورت مشترک در راستای آزادی خلق‌هایی که چندین سال است تحت سیطره‌ی و حاکمیت ترک‌ها قرار دارند، تلاش خواهند کرد، به‌شيوه‌ای که با توجه به آرزو و خواست ساکنان اصیل آن و با انتخابات، در تعیین نوع و تأسیس حکومت و مدیریت خویش آزاد باشند، گُرد هم یکی از این خلق‌ها بود که به این اعلامیه امید بسته بود.



## دوم: نتایج جنگ جهانی اول و تقسیم گُردستان

بعد از پایان جنگ، دولت عثمانی اکثر جغرافیای تحت حاکمیت خود را از دست داد. بنابر مفاد قرارداد مودروس (۱۹۱۸/۱۰/۳۰ م) {که مابین «رئوف اربای» از طرف دولت عثمانی و «آدمیرال کالتروپ» نماینده‌ی انگلستان به نیابت از نیروهای متفقین در ۳۰ اکتبر ۱۹۱۸ میلادی امضا شد} تمامی مناطقی را که متفقین تصرف کرده‌اند به بخشی از قلمرو آن‌ها مبدل شده و دولت عثمانی هیچ حقی بر آن‌ها ندارد. ایران نیز دچار بحران داخلی بود و تحت تأثیر تحولات خارجی، روزانه بر دامنه و عمق این بحران‌ها افزوده می‌شد، احمدشاه قاجار هم توان حل این مشکلات و بحران‌های داخلی و خارجی را نداشت، از سوی دیگر، هر خلق و اتنیکی در تکاپو بود و منتظر رسیدن به سهم و حقوق خویش. آرامنه برای خود دولتی تشکیل دادند و در تلاش برای گسترش گستره‌ی حاکمیتشان بودند. آشوریان که قبلاً با همکاری روسیه و انگلیس بر مناطق ارومیه و حکاری تمرکز کرده بودند نیز مشغول سازمان‌دهی خویش جهت اعلان دولت بودند، اعراب نیز در وضعیتی مشابه بسر می‌بردند. گُردها هم در تکاپو بودند که از این کاروان عقب نمانند. ولی نیروهای پیروز در جنگ در تلاش برای اجرای پیمان و قراردادهایی بودند که میان خویش امضا کرده بودند، به‌ویژه موافقت‌نامه‌ی سایکس-پیکو و بالفور. طبق موافقت‌نامه‌ی سایکس-پیکو لازم بود که شرق ترکیه به روسیه، ولایت بصره، بغداد و اردن به انگلیس، بخش جنوبی سوریه، ولایت موصل و حلب، دیلوک، خارپوت و گرگوم (مرعش) به فرانسه و منطقه‌ی ازمیر و سواحل شرقی دریای اژه نیز به یونان برسد. به‌عبارتی دیگر، تنها استانبول و مناطق مرکزی آنادول برای ترک‌ها باقی می‌ماند. مناطق ساحلی لبنان در دریای مدیترانه و فلسطین هم تحت نظارت فرانسه، انگلیس و نهادهای بین‌المللی قرار می‌گرفت. از سوی دیگر طبق «بیانیه‌ی بالفور»، انگلیس به یهودیان وعده داده بود که در فلسطین دولتی برای آن‌ها تشکیل دهند. متن این بیانیه به شرح زیر است:

### وزارت خارجه‌ی بریتانیا؛ دوم نوامبر ۱۹۱۷ میلادی

#### لرد روتشیلد عزیز؛

با افتخار، از سوی اعلی‌حضرت پادشاه بریتانیا به پیشگاه شما بیان می‌دارم که درخواست شما به کابینه دولت بریتانیا فرستاده شد و مورد پذیرش قرار گرفت. اعلی‌حضرت با تشکیل یک خانه ملی برای یهودیان در فلسطین موافقت کرده‌اند و بیشترین تلاششان را به کار می‌گیرند تا این کار به سرانجام برسد. بسیار روشن است که نباید حقوق شهروندی و دینی ساکنین غیریهودی و بومی فلسطین پامال شود و همچنین نباید نیازهای حقوقی و سیاسی کشورهای آن ناحیه دستخوش تغییر قرار گیرد. چنانچه این بیانیه را به پیشگاه انجمن صهیونی ارائه بفرمایید سپاسگزار خواهم شد.



## امضاء) آرتور بالفور

متن این بیانیه توسط آرتور جیمز بالفور (۱۸۴۸-۱۹۳۰) م وزیر امور خارجه‌ی انگلیس تقدیم «لرد روتشیلد» (۱۸۶۸-۱۹۳۷) م شد تا آن را به فدراسیون صهیونیسم ارائه کند. بیانیه‌ی مذکور با واقعیت موجود هماهنگ نبود، زیرا زمانی که پیمان «مودروس» امضا شد، بخشی از سرزمین‌هایی که انگلیس و فرانسه به آن‌ها چشم‌دوخته بودند به تصرفشان درنیامده بود. برای مثال؛ ولایت موصل و شمال سوریه و مناطق دیلوک، مرعش و اورفا هنوز تحت سیطره‌ی عثمانی بودند. از همین رو، انگلیس و فرانسه تلاش نمودند که این مناطق را کنترل کنند، در ۱۹۱۸/۱۱/۲ م یعنی سه روز بعد از اعلام آتش‌بس، فرماندهی ارتش انگلیس سرهنگ «لیچمان» از «علی احسان پاشا» خواست که موصل را ترک و آن را به انگلیسی‌ها تحویل دهد. انگلیسی‌ها در ۱۹۱۸/۱۱/۵ م موصل را کنترل کردند، فرانسه هم به‌طرف شمال سوریه پیشروی کرد. این اقدام انگلیس و فرانسه، ترک‌ها را دچار درماندگی و نگرانی کرد، زیرا چنین می‌پنداشتند که پیمان آتش‌بس را زیر پا نهاده و از ضعف عثمانی استفاده می‌کنند. در مقابل انگلیس و فرانسه هم ادعا می‌کردند که نه‌تنها پیمان آتش‌بس را لغو نکرده‌اند، بلکه اقدامات آن‌ها در راستای اجرای ماده‌های ۷ و ۱۶ است که در ماده‌ی ۷ چنین آمده بود: ارتش انگلیس و متحدانش در هرجا با تهدید مواجه شوند، می‌توانند اقدام به تصرف آن منطقه کنند. در ماده‌ی ۱۶ نیز آمده بود که؛ لازم است پایگاه‌های نظامی عصیر، یمن، سوریه و مزوپوتامیا به نزدیک‌ترین فرماندهی متفقین واگذار شوند؛ بنابراین، موصل بخشی از مزوپوتامیا و حلب و مناطق حران نیز بخشی از سوریه بوده و لازم است که به انگلیس و فرانسه تحویل داده شوند؛ اما عثمانیان این تفسیر و برداشت را قبول نداشتند، انگلیس و فرانسه هم توجهی به نگرانی‌های عثمانی نکردند. انگلیس با توسل به زور و نیروی نظامی ولایت موصل را تصرف و فرانسه هم شمال سوریه و بخشی از شمال گُردستان را اشغال کرد. در این بحبوحه، در شرق گُردستان سمکوی شکاک، سردار رشید خان سنندجی، علی مه‌خان و مراد خان از عشیره‌ی پیره‌وندی لک، خالو قربان و شماری دیگر از شخصیت‌های گُرد، مستقلاً یا با همکاری خلق‌های دیگر در تلاش برای دست‌یابی به حقوق و آزادی‌های خویش در تکاپو بودند که در بخش‌های بعدی به رویدادهای این دوران در ایران و شرق گُردستان خواهیم پرداخت. نکته‌ی مهم در اینجا این است که رویدادهای ایران و شرق گُردستان تأثیر محدودی در سیاست و تحولات منطقه داشتند. بخشی از گُردستان که تا آن زمان تحت سیطره‌ی دولت عثمانی قرار داشت در روند تحولات و معادلات سیاسی نقش داشت و از آن تأثیر می‌پذیرفت. از سوی دیگر، قدرت‌های بزرگ هم بیشتر با عثمانی درگیر بوده و مشکل داشتند و به گُردستان عثمانی چشم‌دوخته بودند. این بخش از گُردستان هم در پروسه‌ای بحرانی به سه بخش تقسیم شد، پروسه‌ای که در آن نقشه‌ی نوین جهان از نو طرح‌ریزی شد و گُردها مورد انکار قرار گرفتند. از همین رو، لازم است که این پروسه و وقایع را مفصلاً مورد بررسی قرار دهیم.





در حالی که انگلیس، فرانسه و متحدانشان در تلاش بودند که بنابر معاهدات و قراردادهایی که در گذشته منعقد کرده بودند و در چارچوب منافع خویش با سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» نقشه‌ی نوین جهان و معادلات را از نو دیزاین کنند، خلق‌گردد و سران و پيشاهنگانش، همچنين سران ترک و خلق‌های ديگر نيز سعی می‌کردند که حقوق خویش را تضمین کنند. در این اوضاع و احوال، حرکت‌ها و قیام‌هایی در گُردستان شکل گرفت که در ادامه اشاره‌ی به برجسته‌ترین آن‌ها خواهیم نمود.

#### ۱. قیام شیخ محمود برزنجی و اعلان نخستین حکومت

شیخ محمود برزنجی از خانواده‌ی شیخ مارف نوده‌ی و کاک احمد شیخ بود و پدر و برادرش نیز در سال ۱۹۰۹ م توسط اتحادگرایان (جمعیت اتحاد و ترقی) در موصل به قتل رسیده بودند، خودش هم از شخصیتی توانمند و کارآمد برخوردار بود، از همین رو، در میان مردم سلیمانیه و حومه‌ی آن از نفوذ و محبوبیت ویژه‌ای برخوردار بود. هنگامی که به دلیل جنگ جهانی اول قحطی و گرسنگی در جهان شیوع پیدا کرد، شیخ محمود از نظر اداری و اقتصادی چنان سازمان‌دهی موفق و کارآمدی داشت که تا حد زیادی فشار و تأثیرات ناشی از قحطی را بر مردم منطقه کاهش داد؛ بنابراین، در اواخر جنگ مردم بسیار امیدوار بودند که شیخ محمود خواهد توانست در راستای تحقق خواست و مطالباتشان گام بردارد. شیخ محمود بر اساس وعده‌های متفقین به خلق‌ها و به‌ویژه اعلامیه‌ی ۱۴ ماده‌ای ویلسون، انگلیسی‌ها را از هدف و برنامه‌ی خویش مطلع نمود و خود را برای اعلان حکومت مهیا نمود. در این مقطع انگلیسی‌ها هنوز بر موصل حاکم نشده بودند، در ۱۹۱۸/۱۱/۱ م، یعنی دو روز پس از اعلام آتش‌بس مودروس و شکست عثمانی، «میجر نوئل» به‌عنوان نماینده‌ی انگلیس وارد سلیمانیه شد و حمایت و پشتیبانی دولت متبوعش را از اعلان حکومت گُردستان به شیخ محمود ابلاغ کرد. شیخ در ۱۹۱۸/۱۱/۲ م حکومت را اعلان و «میجر نوئل» نیز در مراسم آن شرکت کرد. شیخ محمود لقب «مَلِک» را برای خویش انتخاب نمود. وی انتظار داشت که انگلیسی‌ها او را به‌عنوان مَلِک تمامی گُردستان به رسمیت بشناسند، اما انگلیسی‌ها حاضر نبودند که گستره‌ی فرمانروایی شیخ از سلیمانیه و پیرامون آن بیشتر شود، در همین راستا مستقیماً شروع به ایجاد روابط با روسای عشایر و شخصیت‌های نامدار گُردستان کردند. از

سوی دیگر، خود شیخ نیز قادر به جلب حمایت و همکاری تمامی روسای عشایر، آغاهای کُردستان و اقشار مختلف مردم نبود. نمونه‌ی برجسته‌ی آن، عدم توانایی شیخ در پایان بخشیدن به اختلافات با «عادل‌خانم» رئیس عشیره‌ی جاف و حاکم حلبچه بود. به‌رغم این وضعیت، روابط و تعامل حکومت شیخ و دولت انگلیس تا اواخر آوریل ۱۹۱۹ روال عادی خود را طی نمود، زیرا میجر نوئل<sup>۱</sup> در تلاش بود که این روابط را حفظ کند. «میجر نوئل» یکی از افسران و مسئولان حکومت انگلیس و حامی کُردها بود که تلاش می‌کرد در این برهه آن‌ها به استقلال برسند. در ۱۹۱۹/۴/۲۴ م انگلیس میجر نوئل را فرامی‌خواند و وی را جهت ایجاد رابطه با روسای عشایر و شخصیت‌های کُرد به شمال کُردستان اعزام می‌کند. به‌جای وی «میجرسون» وارد سلیمانیه می‌شود که این اتفاق به روابط شیخ و انگلیس پایان می‌دهد، زیرا انگلیسی‌ها درصدد بودند که با بی‌اعتنایی به شیخ محمود، از طریق میجرسون بر سلیمانیه حکومت کنند. شیخ جهت مقابله با انگلیسی‌ها از جاهای مختلفی درخواست کمک می‌کند، در ۱۹۱۹/۵/۱۲ م محمود خان دزلی از شرق کُردستان جهت کمک به شیخ رهسپار سلیمانیه می‌شود، اما نیروهای «لیوی» که وابسته به انگلیس بود و آشوریان آن را تشکیل داده بودند، مانع از ورود محمود خان به سلیمانیه می‌شوند. در نهایت با همدیگر درگیر شده و محمود خان موفق می‌شود و در ۱۹۱۹/۵/۱۹ م وارد شهر شود. متعاقب آن میجرسون شهر را ترک کرد و روابط شیخ با انگلیس رسماً قطع شد. یک ماه بعد انگلیسی‌ها با سپاهی ۴۰ هزارنفری به فرماندهی ژنرال «فرایزر» و با پشتیبانی نیروی هوایی از طریق کرکوک به سلیمانیه حمله کرد، شیخ در منطقه‌ی بازیان با آن‌ها وارد جنگ سختی شد، در ۱۹۱۹/۶/۱۸ نیروهای انگلیس در نتیجه‌ی خیانت و همکاری «مشیر محمد سلیمانی هم‌وندی» از پشت به نیروهای شیخ حمله می‌کنند، کُردها شکست خوردند و شیخ نیز در «بَرْدقاره‌مان» زخمی و اسیر می‌شود. شیخ را به بغداد منتقل می‌کنند و در ۱۹۱۹/۷/۲۵ م محکوم به اعدام می‌شود. «ماکماهون» که فرماندهی نیروهای انگلیسی در عراق را بر عهده داشت، حکم وی را به ۱۰ سال زندان و تبعید به جزیره‌ی «هنگام» در هندوستان تغییر داد. شیخ محمود تا ۱۹۲۲/۹/۳۰ م در آنجا ماند، بنا به درخواست چرچیل<sup>۲</sup> و در معیت «میجر نوئل» به سلیمانیه بازگشت.

## ۲. قیام مَلَدی (ملاطیه)

این اولین قیام مسلحانه‌ی کُردهای شمال کُردستان بعد از جنگ جهانی اول بود که در

۱- میجر نوئل در خاطرات خود می‌گوید: در خاورمیانه هیچ ملتی را ندیدم که به اندازه‌ی کُردها سرزنده و پویا بوده و لیاقت استقلال را داشته باشد. با نهایت تأسف اروپا تاکنون شناختی حقیقی از این ملت پیدا نکرده است.

۲- چرچیل بعد از کنگره‌ی قاهره در ۱۹۲۱/۴/۲۱ م از «پیرس کوکس» کمیساریای عالی انگلیس در عراق می‌خواهد که شیخ محمود را آزاد و به کُردستان بازگرداند.





تابستان سال ۱۹۱۹ م شروع شد. جناح استقلال طلب جمعیت تعالی گردستان که بدرخانیان آن را رهبری می‌کردند، قیام را سازمان‌دهی و پشتیبانی کردند. شماری از روسای عشایر و شخصیت‌های گرد منطقه‌ی «شرو» در حوالی ملاطیه، جلسه‌ای برگزار می‌کنند و در بیان‌نامه‌ی پایانی ذکر کرده بودند که: «گُردها در سرزمینشان تحت ستم و استثمار زمامداران ترک واقع شده‌اند، زمان آن رسیده که با مسرت و آسایش در آزادی زندگی کنند، از این تاریخ به بعد زنجیرهای اسارت و بردگی را پاره می‌کنیم». همچنین موارد مورد توافق را این‌چنین ذکر کرده بودند:

۱. خلیل بدرخان که در آن زمان متصرف ملاطیه بود به‌عنوان فرمانروای گردستان و علی‌غالب بیگ بدرخان نیز که والی خارپوت بود به‌عنوان فرمانروای همان‌جا انتخاب شدند.

۲. خلیل بدرخان، پلیس و نیروهای نظامی را فرماندهی خواهد کرد.

۳. خلیل بدرخان همچنین مسئول تمامی تسلیحات و تجهیزات نظامی است که حکومت جهت مقابله با فعالان گرد برای سپاه ارسال کرده است.

۴. باید تمامی گُردهایی که عضو جمعیت و انجمن‌های گردی هستند مشمول عفو عمومی قرار گیرند.

۵. برداشتن تصاویر سلطان و هر سه شخص مطرح جمعیت تعاون و ترقی (طلعت، انور و جمال) از مکان‌های عمومی و مدارس.

۶. توقف پروسه‌ی آموزش و پرورش تا زمانی که تحصیل به زبان گردی شروع شود.

این جنبش مناطق ملاطیه و خارپوت (الازیخ) را تصرف نمود و از انگلیس و متحدانش درخواست کمک کرد، همچنین از روسای عشایر و قبایل و شخصیت‌های میهن‌دوست نواحی اطراف خواستند که به آن‌ها ملحق شوند. فرقه‌ی دموکرات گرد که «ممدوح سلیم» رهبری آن را بر عهده داشت و کمال فوزی بدلیسی و عزیز بیگ بابان از شخصیت‌های برجسته‌ی این فرقه از قیام پشتیبانی کردند. رهبران این جنبش همچنین در رابطه با فعالیت و اهداف خویش نامه‌ای را برای مندوب سامی انگلیسی ارسال می‌کنند که در آن آمده بود: «کمالیست‌ها تحت نام جهاد اسلامی و با هدف آسمیلاسیون و ذوب فرهنگی، برخی از گُردها را فریب داده‌اند، اما آن‌ها در راستای دستیابی به گردستانی آزاد و مستقل با پشتیبانی انگلیس، با دشمنان‌شان مقابله خواهند کرد و از مبارزه روی‌گردان نخواهند شد». در همین زمان شماری از عشایر حوالی ملاطیه، سیورک و درسیم آمادگی خود را جهت پیوستن به قیام اعلام می‌کنند.

میجر نوئل که توسط انگلیسی‌ها به شمال گردستان اعزام شده بود، در ۱۹۱۹/۹/۴ م

گزارشی با نام (موضع سیاسی و موضع گردها) ارسال کرده که در آن آمده است: «به ملاطبه رسیدم که اکثریت ساکنان آن (۷۷۵٪ - ۸۰٪) گُرد هستند و از روحيات و احساسات والای ملی برخوردارند. هیچ نشانه و حرکتی دال بر دشمنی با انگلیس مشاهده نکردم. من این موضع و ایستار آن‌ها را ناشی از عدم وجود مسئله‌ی نژادپرستی در این منطقه نه قبل و نه بعد از جنگ می‌دانم، زیرا هیچ شهروند ارمنی در اینجا وجود ندارد.» نوئل و لازیف در خاطرات و گزارش‌های خود اشاره کرده‌اند که فرانسوی‌ها علیه این جنبش با کمالیست‌ها همکاری کردند. «میجر برنوالدی» فرانسوی صریحا حمایت حکومت فرانسه را از کمالیست‌ها بیان کرده است. با توجه به اسناد و مدارک زیادی که مربوط به آن دوران هستند، بدیهی است که عثمانی‌ها و انگلیسی‌ها درصدد بوده‌اند که از این جنبش علیه کمالیست‌ها استفاده کنند، اما چون خواستار استقلال بودند، هیچ حکومتی از آن‌ها حمایت نکرد. همین امر باعث شد که مصطفی کمال با تدارک نیرویی بزرگ به آن‌ها حمله نمود. در زمان یورش مصطفی کمال، نوئل به نمایندگی از دولت انگلیس به گردها اعلام می‌کند که هرچه زودتر نیروهای نظامی خود را منحل کنند، زیرا انجام هرگونه فعالیت مسلحانه، آینده‌ی مسئله‌ی گُرد را نزد اروپایی‌ها با خطر مواجه می‌کند. در حلب نیز کلنل «جی اچ بیل» مانع از صدور بیانیه‌ای در محکومیت حمله‌ی مصطفی کمال به گردها توسط ثریا بدرخان شد، و وی را قانع نمود که واکنشی نشان نداده و تا زمانی که در کنگره‌ای جهانی در رابطه با مسئله‌ی گُرد تصمیمی گرفته نشود، هیچ قیام و شورش را شروع نکند. این مواضع مختلف باعث شد که شکافی بین نیروهای گُرد ایجاد شده و بخشی از گردها هم که تصمیم گرفته بودند در جنبش شرکت کنند، از مواضع خویش عقب‌نشینی کردند. در نهایت مصطفی کمال به‌راحتی این قیام را سرکوب نمود. علی غالب بیگ بدرخان به اورفا متواری شد، اما اکثر رفقاییش دستگیر شدند. مقوله‌ی جالب‌توجه این است که علی‌رغم این‌که انگلیس و فرانسه مصطفی کمال را دشمن و یاغی معرفی می‌کردند، با گردها هیچ‌گونه همکاری نمی‌کنند. برعکس از آن‌ها می‌خواهند که ساکت باشند و واکنشی نشان ندهند. این موضع انگلیس و فرانسه مستقیم و غیرمستقیم حمایت و همکاری با مصطفی کمال است. همین امر اثباتی است بر صحت این تحلیل رهبر عبدالله اوجالان که معتقد است از همان اوایل، مصطفی کمال با اطلاع انگلیس و فرانسه این موضع را اختیار کرده و مواضع رسمی آن دو کشور علیه وی و حمایت از حکومت خلیفه، تنها جهت افزایش نیرو و کارت‌های دست مصطفی کمال بوده است.

### ۳. قیام قوچگیری ۱۹۱۹ م

این قیام در مناطق قوچگیری، درسیم و خارپوت (الازیخ) در اوایل سال ۱۹۱۹ م شروع شد، شماری از پیشاهنگان آن عبارت بودند از: علی‌شان، علی شیر، حیدر بیگ (برادر علی‌شان)، ضیاب آغا، حسن خیری، احمد رامیس و مچو آغا. خواسته‌ی اصلی آن‌ها دستیابی به حقوق سیاسی بود و توانستند حاکمیت منطقه را به دست گیرند. مصطفی کمال به



سیواس و ارزروم رفت و از رهبران این قیام درخواست می‌کند که با هم گفتگو کنند، در نتیجه‌ی این گفتگو «ضیاب آغا، حسن خیری، احمد رامیس و مچو آغا» را راضی می‌کند که با همدیگر متحد شده و در جنگ استقلال شرکت کنند و سرزمینی مشترک بنیان نهند.<sup>۱</sup> وی این اشخاص را به‌عنوان نماینده‌ی ملت پذیرفته و آن‌ها را به عضویت «مجلس کبیر ملت» درآورد. متعاقب آن قیام تضعیف شد. نکته‌ی جالب‌توجه این است که مصطفی کمال این اشخاص را با لباس گُردی به مجلس برده و از آن‌ها می‌خواهد که به زبان گُردی سخن بگویند. بر همین مبنا حسن خیری در سال ۱۹۲۳ م به‌وسیله‌ی تلگراف با سازماندهان کنگره‌ی لوزان ارتباط برقرار می‌کند و می‌گوید ما گُردها خواستار جدایی از ترکیه نیستیم، کما اینکه بعدها در سال ۱۹۲۷ م دادگاه به جرم وارد شدن به مجلس با لباس گُردی و تکلم به زبان گُردی، وی را دادگاهی و حکم اعدام برایش صادر می‌کند و در خاریوت این حکم اجرا شد. نقل است که حسن خیری قبل از اعدام گفته است که: «درخواست می‌کنم بعد از مرگ، جنازه‌ام را تکه‌تکه کنید و هر تکه از آن را در مسیر و راه منطقه‌ای از گُردستان قرار دهید تا هر کس با مشاهده‌ی آن از من نفرت کند. درخواست می‌کنم که کسی این کار و اشتباه من را درباره مرتکب نشود.»

نوری درسیمی در رابطه با این قیام می‌گوید: در ماه یازدهم سال ۱۹۲۰ م گُردهای منطقه‌ی درسیم که کرمانجکی دملی هستند، جلسه‌ای برگزار کردند و در راستای پذیرش اتونومی گُردستان نامه‌ای را به حکومت آنکارا ارسال کردند. آن‌ها تصمیم گرفتند که با تمام توان جهت رسیدن به اهداف زیر مبارزه کنند:

۱. حکومت آنکارا استقلال ولایت‌های گُردنشین را به رسمیت بشناسد.
۲. متفقین بایستی مرزهای گُردستان را معین کنند.
۳. کارمندان ترک سرزمین گُردستان را به‌کلی ترک کنند.
۴. نباید ترک‌ها در روند تشکیل حکومتی گُردی مستقل مداخله کنند.
۵. حکومت آنکارا لباس‌های نظامی و مالیات‌ها را به گُردها پس دهد.

---

۱- مصطفی کمال در ۱۹۱۹/۵/۱۹ م به فرمان خلیفه‌ی عثمانی و با رضایت انگلیس عازم سامسون شد تا نیروهای دولت عثمانی را در جبهه‌ی شرق از نو سازمان‌دهی و سعی کند که مفاد آتش‌بس مودروس را اجرایی کند؛ اما زمانی که وارد سامسون شد، از این فرمان سرپیچی می‌کند و تصمیم می‌گیرد با بسیج نیروها و مردم، علیه انگلیس و متحدانش وارد جنگ شود که بعدها از آن به‌عنوان کارزار ۱۹۱۹/۵/۱۹ م در سامسون یاد کردند. ترک‌ها هر سال این روز را جشن می‌گیرند. مصطفی کمال نام این حرکت خود را جنگ استقلال ترکیه نهاد و در این راستا شروع به ایجاد رابطه با روسای عشایر و شخصیت‌های نامدار و با نفوذ گُرد و دیگر خلق‌ها نمود.

۶. حکومت آنکارا باید امنیت اقلیت گرد ساکن در ولایت‌های ترک‌نشین را تضمین کند.

۷. افسران گرد شاغل در سپاه ترک باید آزادانه فعالیت کنند.

حکومت آنکارا در جواب به این درخواست‌ها، افسران گرد را اخراج و در مکانی گرد هم آورد و به منطقه‌ی کوچگیری منتقل کرد. این افسران به کارهایی گمارده شدند که فاقد ارزش بودند. گردها همچنان بر مواضع خویش پافشاری کردند و حکومت هیئتی را به درسیم فرستاد، اگرچه این هیئت خواست‌های برحق گردها را موردپذیرش قرار داد، اما به آن‌ها توصیه نمود که قیام نکنند، به همین خاطر سران گرد این هیئت را اخراج کردند و بعدها از طریق والی الازیغ در تاریخ ۱۹۲۰/۱۱/۲۵ م پیامی را به مجلس کبیر ملت فرستادند که در آن آمده بود: «در پیمان سور، تأسیس گردستانی مستقل در ولایت‌های دیاربکر، الازیغ، وان و بدلیس مورد تأیید قرار گرفته است، در صورت مخالفت با این امر، ما ناچار خواهیم شد که متوسل به اسلحه شویم.»

گردها جواب مکتوبی دریافت نکردند، اما سران حکومت در راستای فریب آن‌ها و گذشت زمان، از طریق والی خارپوت به آن‌ها اطلاع داد که مطالباتشان موردپذیرش واقع شده است. همزمان از سویی درصدد بودند که برخی از سران گرد مانند؛ خالد جبران و عبدالقادر نه‌ری را تحت تأثیر قرار داده و جذب خویش کنند، و از سوی دیگر به قیام سیواس (کوچگیری) حمله کردند. مصطفی کمال جهت جلب نظر و حمایت گردها، ادعا می‌کرد که بخش زیادی از گردستان در قلمرو کشوری قرار می‌گیرد که متفقین تصمیم گرفتند برای ارمنی‌ها تشکیل دهند. در عین حال، هر دو دولت آذربایجان و گرجستان علیه عثمانی متحد شده بودند و گردها را هم تهدید می‌کردند. در این اوضاع و احوال و بعد از فروکش کردن قیام ملاطیه و جذب بخشی از رهبران قیام کوچگیری، در تابستان ۱۹۲۰ م خالد جبران، یوسف ضیا و سید عبدالقادر شمزینی و عبدالرحمن حکاری که از رهبران «جمعیت تعالی گردستان» بودند، از سویی درصدد بودند به واسطه‌ی مصطفی پاشای یامولکی درخواست‌های خود را به شریف پاشای خندان ابلاغ کنند و او نیز آن‌ها را به «جامعه‌ی ملل» یا همان «مجمع اتفاق ملل» برساند، از سوی دیگر، سعی می‌کردند که زمینداران، ریش‌سفیدها و مختار روستاهای مناطق (وارتو، بولانک، الازیغ، خنس، کارلیوان، سولمان و چاپاچچور) را با هم متحد کنند. این وقایع باعث شده بود که بخشی از سران گرد با مصطفی کمال هم‌پیمان شده و با وی همکاری کنند، اما بخشی از آن‌ها هم از جمله؛ علی‌شان و حیدر بیگ، فریب حرف‌ها و وعده‌های وی را نخوردند. نقل است که علی‌شان گفته است: «حال که گردها با این‌همه تهدید و فشار مواجه شده‌اند، همچون سران گرد بر ما فرض است که از گردستان دفاع کنیم.»

متعاقب آن در ۱۹۲۲/۳/۴ م جنگ در نواحی کوچگیری شروع شد و بعد از چهار روز نبرد سخت، گردها مناطق کوچگیری، ارزنجان و عرب‌گیر را تصرف و در حال پیشروی به دیگر





مناطق بودند. مصطفی کمال درخواست مذاکره نمود و برای این منظور هیئتی میانجی‌گر را تشکیل داد که هر دو والی قوچگیری و الازیغ نقش برجسته‌ای در آن داشتند. آن‌ها بر برادری ترک و گُرد تأکید می‌کردند و به گُردها پیمان دادند که بعد از اخراج نیروهای بیگانه (فرانسه و انگلیس)، حکومت آنکارا به گُردها حق خودمختاری اعطا خواهد کرد، در نتیجه‌ی این تلاش‌ها، جنگ متوقف شد. کمالیست‌ها از این فرصت استفاده نمودند و با تجدیدقوا در آوریل همان سال به نیروهای گُرد حمله‌ور شدند، بعد از چند روز موفق به سرکوب قیام شدند. در این جنگ، غیر از تخریب و ویرانی مناطق گُردنشین، چندین سرکرده‌ی گُردها از جمله؛ حیدر بیگ، عظمت بیگ، بحری بیگ و خلیل علی دستگیر شدند. بعدها مصطفی کمال حیدر بیگ را قانع نمود که از ادامه‌ی جنگ منصرف شود، زیرا این کار در راستای منافع نیروهای خارجی است. از طریق حیدر بیگ، علی‌شان را نیز مجبور کردند که از نبرد خودداری کند. علی‌شان طی توطئه‌ای کشته شد و این‌گونه پایان قیام رقم خورد. اگرچه این شورش و قیام به پیروزی منجر نشد، اما باعث شد که در ۱۹۲۲/۲/۱۰ م مجلس کبیر ملت حمایت خود را از پروژه‌ی خودمختاری اعلام کند.<sup>۱</sup>

#### ۴. جمعیت تعالی گُردستان ۱۹۱۸/۱۲/۳۰ م

در رابطه با تاریخ تأسیس این جمعیت آراء مختلفی مطرح است، طبق برخی منابع در ۱۹۱۷/۱۱/۱۹ م و بر اساس منابعی دیگر در ۱۹۱۸/۲/۱۷ م تأسیس شده است، اما اغلب محققین از جمله؛ «زنار سلوپی» معتقدند که این جمعیت بعد از اعلام آتش‌بس عثمانی و متفقین و در ۱۹۱۸/۱۲/۲۰ م تأسیس شده است. در اواخر جنگ جهانی و در حالی که پایبندی به حقوق ملت‌ها به بحث و شعار همه‌ی طرف‌ها مبدل شده بود، شماری از روشنفکران و سیاستمداران گُرد خواستند که از طریق تشکیل دوباره‌ی سازمان و جمعیت‌های گُردی به اهداف خویش برسند. «جمعیت تعالی گُردستان» هم در استانبول توسط برخی از این شخصیت‌ها تأسیس شد. شماری از افراد برجسته و فعال این جمعیت عبارت بودند از: شیخ عبدالقادر نهری (رئیس جمعیت)، امین عالی بدرخان (معاون اول)، فؤاد پاشا فرزند سعید پاشای خندان (معاون دوم)، حمدی پاشا (دبیر کل)، سید عبدالله فرزند سید عبدالقادر (حسابدار)، محمدامین زکی بیگ، شکری بیگ بابان و عبدالعزیز یامولکی فرزند مصطفی پاشای یامولکی. این جمعیت همچنین «انجمن نشر و تعمیم معارف گُرد» را تأسیس کردند. برخی از فعالیت‌ها و اقدامات آن‌ها عبارت بودند از: انتخاب «شریف پاشا خندان» به‌عنوان نماینده‌ی خویش جهت شرکت در کنگره‌ی صلح پاریس، ایجاد رابطه با

---

۱- مصطفی کمال در تاریخ ۱۹۲۲/۲/۱۰ م طی انتشار اعلامیه‌ای ۱۸ ماده‌ای، پشتیبانی خود را از پروژه‌ی خودمختاری گُردستان اعلام نمود که مهم‌ترین مواد این اعلامیه عبارتند از: ۱. مجلس کبیر ملت، با هدف تضمین پیشرفت ملت ترکیه و با توجه به وضعیت جهانی تصمیم به تأسیس موقعیت یا استاتویی خودمختار برای ملت گُرد گرفت که متناسب با آداب و رسوم ملی آن‌ها باشد. ۲. جهت تعیین گستره‌ی این حکومت خودمختار، هیئتی تشکیل شود.

شورش و قیام‌های ملاطیه، قوچگیری و حکومت شیخ محمود، ایجاد رابطه با سمکوی شکاک و شیخ احمد بارزان و درخواست همکاری و هماهنگی با یکدیگر که مورد موافقت قرار گرفت و از مطالبات و فعالیت‌های جمعیت و شریف پاشا حمایت کردند. انتشار مجله‌ی «ژین» به سردبیری «پیرمرد». در همین سال، زنان گُرد اقدام به تأسیس جمعیتی مختص به خویش نمودند به نام «جمعیت ترقی زنان گُرد» که دوشادوش جمعیت تعالی گُردستان نیز فعالیت می‌کردند. فعالیت اصلی آن‌ها آموزش و آگاه‌سازی زنان بود. رئیس این جمعیت هم «انجم خاتون» دختر مصطفی پاشا یامولکی بود. گزارش کار و فعالیت‌های این جمعیت در مجله‌ی «ژین» منتشر می‌شد. آمینه‌خاتون (همسر شریف پاشا) که ساکن پاریس بوده نیز به‌عنوان رئیس افتخاری جمعیت انتخاب شده است، اما «جمعیت تعالی گُردستان» نیز همچون قیام قوچگیری بعد از ظهور مصطفی کمال به دو بخش تقسیم شدند. بخشی به رهبری سید عبدالقادر نه‌ری طرفدار مبارزه‌ی مشترک و هم‌زیستی با ملت ترک بودند، بخش دیگر نیز طرفدار جدایی از ترکیه و خواستار استقلال بودند، رهبری این جریان را امین عالی بدرخان برعهده داشت.

نهایتاً در سال ۱۹۲۰ م رسماً از همدیگر جدا شدند و در قالب دو سازمان جداگانه به فعالیت ادامه دادند. طرفداران هم‌پیمانی با ملت ترک، در پروژه‌ی مصطفی کمال شرکت کردند و جریان دیگر نیز رو به زوال نهاد. البته یکی از دلایل اصلی بروز اختلاف میان این دو جریان، مسئله‌ی تشکیل دولتی ارمنی در جغرافیای گُردستان بود. شریف پاشا و بدرخانی‌ها اصرار داشتند که با ارمنی‌ها هم‌پیمان شوند و در کنگره‌ی سور از همدیگر حمایت کنند، اما سید عبدالقادر و طرفدارانش مخالف این طرح بودند و همین مسئله منجر به انشعاب در جمعیت شد. برخی از اهداف برجسته‌ی این جمعیت عبارت بودند از:

۱. تلاش در راستای تشکیل حکومتی گُردی در چارچوب کشور عثمانی، به شرطی که تمامی مدیران، مسئولان و کارمندان آن گُرد باشند، اما این حکومت بایستی خلیفه‌ی اسلام در استانبول را به رسمیت شناخته و به وی وفادار بماند.

۲. بازگشت گُردهایی که به دلیل جنگ آواره و یا تبعید شده‌اند.

۳. استقلال گُردستان و جدایی کامل از ترک‌ها.

۱- انجم یامولکی: دختر مصطفی پاشا یامولکی و اهل سلیمانیه بود، پدرش از فرماندهان بلندپایه (میرآلای) در سپاه عثمانی بود. وی یکی از زنان فعال و باهوش بوده که به کار طبابت نیز مشغولیت داشته است. نخستین رئیس جمعیت زنان گُرد بود که در سال ۱۹۱۹ م در استانبول تأسیس شد. در مقاله‌ای که در مجله‌ی «ژین» در ۱۹۱۹/۶/۲۰ م منتشر کرده، تأکید نموده که گُردها هم همچون سایر ملت‌ها خواستار دستیابی به حقوق خویش هستند و زنانی که به این جمعیت پیوسته‌اند، عهد بسته‌اند که در راستای اهداف و منافع ملی گُردها هر کاری که لازم باشد انجام دهند.



در اینجا لازم است که چند مقوله و رویداد را که مستقیماً با مسئله‌ی گُرد و معادلات جهانی و منطقه‌ای مرتبط بودند را مورد بحث و بررسی قرار دهیم؛

### کنفرانس صلح پاریس ۱۸-۱۹۱۹/۱/۳۰

این کنفرانس در کاخ سلطنتی ورسای زیر نظر نخست‌وزیر فرانسه «ژرژ کلمانسو» و با شرکت نمایندگان ۲۹ دولت برگزار شد. در این کنفرانس با پیشنهاد آمریکا و فرانسه در ۱۹۱۹/۱/۲۵ م قرار تأسیس «جامعه‌ی ملل» گرفته شد، ۴۴ کشور به عضویت آن درآمدند و ژنو به‌عنوان مقر اصلی آن انتخاب شد. شریف پاشا و فخری بیگ به نمایندگی از گُردها در آن شرکت کردند. در این مقطع شیخ محمود، سید رشید کابان و سید احمد برزنجی را به حلب اعزام می‌کند تا به پاریس رفته و از شریف پاشا پشتیبانی کنند و نامه‌ی شیخ را به وی برسانند، اما فرانسوی‌ها با ایجاد مشکل، مانع از ورودشان به پاریس می‌شوند. در همین برهه، «آرنولد تالبون ویلسون» کمیساریای عالی بریتانیا در عراق (در میانه‌ی سال‌های ۱۹۱۸ الی ۱۹۲۰ م) و «هنری ماکماهون» کمیساریای عالی بریتانیا در قاهره، از دولتشان درخواست می‌کنند که ولایت موصل را بدون هیچ قید و شرطی به عراق الحاق کنند.

یکی از بندهای کنفرانس پاریس از این قرار بود: «متفقین و کشورهای طرفدار آن‌ها، به توافق رسیده‌اند که ارمنستان، سوریه، میان‌رودان، گُردستان، فلسطین و شبه‌جزیره‌ی عربی، بایستی به‌تمامی از امپراتوری عثمانی جدا شوند.» شریف پاشا<sup>۱</sup> در همین کنفرانس نامه‌ای را به دولت انگلیس ارائه کرد که در آن آمده بود: «روسای عشایر و قبایل گُرد توان مدیریت و استقرار نظامی دموکراتیک غربی را ندارند، آن‌ها به شخصیتی ماهر در زمینه‌های اداری و نظامی نیاز دارند که مستشاران انگلیسی و وزیران گُرد از وی حمایت کنند. جهت بقا و صیانت از شکوه و حرمت خاندان‌های قدیمی گُرد، بهتر است که انجمنی مستقل از میان آن‌ها تشکیل شده و پادشاه انگلیس یکی از آن‌ها را به‌عنوان امیر منصوب کند.» شریف پاشا آمادگی خود را برای پذیرش این مسئولیت اعلام کرده است. وی بعد از این در (۱۹۱۹/۲/۶ م) با «جورج کلیمانسو» دیدار می‌کند و دو نامه با نقشه‌ای از گُردستان بزرگ به وی می‌دهد و درخواست تشکیل حکومتی گُردی می‌کند که متشکل از ولایت‌های دیاربکر، بدلیس، خارپوت، موصل و اورفا بوده است. شریف پاشا همچنین در ۱۹۱۹/۱۲/۳۰ م با «بوگوس نوبار پاشا» نماینده‌ی ارمنه ملاقات و به توافق می‌رسند، آن‌ها در ۱۹۲۰/۳/۱ م درخواستی مشترک را جهت ارائه به کنگره‌ی سور تنظیم می‌کنند. این توافق همچنان

---

۱- شریف پاشا خندان فرزند سعید پاشا خندان بابان، در سال ۱۸۶۵ م در سلیمانیه متولد شده، از ۱۸۹۸ الی ۱۹۰۸ سفیر عثمانی در سوئد و پاریس بود، وی همچنین از اعضای هیئت مؤسس جمعیت تعاون و ترقی گُرد در استانبول بوده. به‌عنوان نماینده‌ی گُردها در کنفرانس صلح پاریس شرکت کرده و تاثیر زیادی در امضای پیمان‌نامه‌ی سور داشته است. وی در سال ۱۹۵۷ م درگذشت.





که پیشتر نیز به آن اشاره کردیم، باعث ایجاد انشعاب در صفوف «جمعیت تعالی» می‌شود. در این درخواست دو طرف خواستار تشکیل دو دولت برای گُردها و ارمنی‌ها شده‌اند. همچنین تأکید کرده‌اند که نباید گُردستان تقسیم شود و تعیین مرزهای گُردستان و ارمنستان را به متفقین واگذار کرده‌اند. شریف پاشا در ۱۹۲۰/۷/۲۹ م نیز نامه‌ی دیگری را تقدیم هیئت اجرایی کنگره‌ی سور کرده و در آن خواستار تشکیل دولتی گُردی شده، وی ذکر کرده که گُردها او را به‌عنوان رئیس این دولت انتخاب کرده‌اند؛ ولی انگلستان به بهانه‌ی اینکه شریف پاشا شخصی مسن بوده و مدت مدیدی است که از گُردستان دور شده، این درخواست را رد کرده است.

### جریان مصطفی کمال

مصطفی کمال<sup>۱</sup> در ۱۹۱۹/۵/۱۵ م با فرمان خلیفه از مسیر دریای سیاه عازم منطقه‌ی سامسون می‌شود. وی در آنجا با مسئولان نظامی دیدار می‌کند و هدف از مأموریتش را برای آن‌ها شرح می‌دهد، در عین حال تأکید می‌کند که چون این فرمان تحت فشار اشغالگران صادر شده و از مشروعیت برخوردار نیست، از اجرای آن سرپیچی می‌کند. وی همچنین بیان کرده که اکنون خلیفه، حکومت و کشور به ما نیاز دارند و لازم است که با تدارک نیرو و اخذ تدابیر لازمه جنگ استقلال ملی را شروع کنیم، نه اینکه تجدیدقوا نموده و تسلیم اشغالگران شویم. افسران سپاه با نظرات و مواضع مصطفی کمال موافقت می‌کنند و به این ترتیب گام نخست را برمی‌دارند. بعد از آن فعالیت و اقدامات مصطفی کمال و همراهانش حول دو محور اساسی ادامه پیدا می‌کند، از سویی تلاش می‌کنند که نیروهای نظامی را دوباره سازمان‌دهی کرده و آن‌ها را راضی کنند که جهت آزادی سرزمین، دین و خلیفه‌ی مسلمانان علیه متفقین وارد جنگ شوند. از سوی دیگر، سعی می‌کنند که مردم منطقه را راضی و آماده کنند. در همین راستا، با روسای عشایر و شخصیت‌های برجسته‌ی گُرد، ارمنی، ترک و ترکمن دیدار کرده و از آن‌ها می‌خواهند که با هم متحد



۱- مصطفی کمال پاشا، معروف به «آتاترک»، در ۱۸ مه ۱۸۸۱ م در شهر «تسالونیک» متولد شد و در ۱۰ نوامبر ۱۹۳۸ درگذشت. وی یکی از ژنرال‌های ارتش عثمانی و عضو فعال «ائتلاف ترکان جوان» بود. قبل از جنگ جهانی مدتی در گُردستان فرماندار بوده و با روسای عشایر و قبایل گُرد ارتباط برقرار کرده است. مخالف هم‌پیمانی با آلمان‌ها بود و همین امر باعث بی‌اعتنایی و ناخشنودی آلمان‌ها نسبت به وی شد. به خاطر این موضعش در قبال آلمان، بعد از جنگ جهانی انگلیسی‌ها موافقت می‌کنند که به‌عنوان فرماندهی ارتش به منطقه‌ی شرق ترکیه اعزام شود تا ارتش را سازمان‌دهی کرده و مفاد آتش‌بس مودروس را اجرایی کند.

شده و جهت رهایی و بنیان نهادن میهنی مستقل و مشترک در جنگ استقلال شرکت کنند. مصطفی کمال به ملت‌های مختلف وعده می‌دهد که بعد از پیروزی در جنگ و دستیابی به آزادی، آن‌ها در چارچوب ترکیه‌ای نوین از اتونومی و استقلال داخلی برخوردار خواهند شد. در ۱۹۱۹/۶/۲۰ م در آماسیا با افسران سپاه جلسه‌ای برگزار می‌کند و اهداف خود را برای آن‌ها تشریح می‌کند. همچنین در (۱۹۱۹/۷/۲۳ الی ۱۹۱۹/۸/۷ م) با حضور نماینده‌ی تنوعات اتنیک و افسار مختلف جامعه، کنگره‌ای برگزار می‌کنند و بر سر مفاد اصلی جنگ استقلال به موافقت می‌رسند. در ۴ الی ۱۹۱۹/۹/۱۲ نیز در سیواس کنفرانسی دیگر برگزار می‌کنند و در آن تصمیم به تأسیس «مجلس کبیر ملت» می‌گیرند و اعلامیه‌ی شش ماده‌ای مشهور به «میثاق ملی» که به منزله‌ی مانیفست جنگ رهایی‌بخش ملی ترکیه می‌باشد را منتشر می‌کنند. این اعلامیه شروط حداقلی مورد قبول ترکیه جهت معاهده‌ی صلحی بود که پس از جنگ جهانی اول مطرح شد. در میثاق ملی، مناطقی که تا زمان امضای پیمان «مودروس» در حاکمیت عثمانی باقی مانده بود، به‌عنوان محدوده‌ی میهن مشترک تعیین شده بود، بنابراین ولایت موصل و شمال سوریه تا مرز حلب را نیز در برمی‌گرفت. به این ترتیب جنگ استقلال ملی را شروع کردند و در ۱۹۲۰/۴/۲۳ م نخستین پارلمان را تشکیل دادند که اعضای آن با توافق انتخاب شدند. این پارلمان متشکل از ۲۳۳ نماینده از سراسر مناطق بود و ۷۲ نفر از آن‌ها هم‌گردد بودند که به نمایندگی مناطق گردنشین در آن شرکت کردند و با نام «نمایندگان گُردستان» شناخته می‌شدند. در ۱۹۲۰/۵/۳ م اولین حکومت به ریاست مصطفی کمال تشکیل شد و آنکارا را به‌عنوان مرکز فعالیت و حکمرانی خویش انتخاب کردند. مصطفی کمال و حکومتش به‌صورت علنی با خلیفه مخالفت نمی‌کردند، آن‌ها ادعا می‌کردند که با خلیفه و حکومت وی مخالف نیستند، اما چون حکومت استانبول تحت سیطره‌ی متفقین می‌باشد، از شرعیت برخوردار نیست و حکومت آنکارا و نمایندگان ملت مشروعیت دارند.



میثاق ملی

مصطفی کمال اقدام به ایجاد و توسعه‌ی روابط خویش با کشورهای خارجی نمود و در همین راستا با روس‌ها دیدار کرد. دولت روسیه که تازه شکل گرفته بود و انگلیس و

هم‌پیمانانش هم مخالف آن بودند، از این فرصت استفاده نمود تا ضربه‌ای به متفقین وارد نماید، این در حالی بود که مصطفی کمال نیز از لزوم رعایت حقوق ملت‌ها بحث می‌کرد. در نتیجه‌ی این روابط، روس‌ها نیروهای خود را از مرز شرقی ترکیه فراخواندند، علاوه بر آن، با ترک‌ها همکاری نظامی کردند که منجر به امضای پیمان «الکساندرپول» در ۱۹۲۰/۱/۳ م شد. مصطفی کمال همزمان سعی نمود با فرانسوی‌ها نیز رابطه برقرار کند، بعد از اخراج نیروهای این کشور از نواحی مرعش، دیلوک و اورفا، با استفاده از اختلاف میان فرانسه و انگلیس بر سر مسئله‌ی حاکمیت بر موصل، در ۱۹۲۰/۵/۲۰ م مخفیانه «پیمان آنکارا» را با فرانسه امضا نمود، این اقدام گامی دیگر بود در راستای تضعیف جبهه‌ی متفقین. بعدها در ۱۹۲۱/۳/۱۳ م با ایتالیا نیز قرارداد همکاری منعقد کرد. در همان سال نخستین قانون اساسی را تدوین کردند، طبق این قانون، همه‌ی ملت‌های ساکن در کشور عثمانی از حق اتونومی و استقلال داخلی برخوردار بودند. نکته‌ی مهم دیگر این است که نام پارلمان هم «مجلس کبیر ملت» بود، یعنی بدون نام «ترکیه» و این نام در سال ۱۹۲۴ به آن اضافه شد.

در سوریه نیز امیر فیصل بن حسین، با پشتیبانی انگلیس در سال ۱۹۱۸ م اعلان حکومت کرد، در ۱۹۲۰/۳/۸ م «کنگره‌ی مردم سوریه» که نخستین مجلس سوریه‌ی کنونی بود برگزار شد و پادشاهی عربی سوری با پادشاهی فیصل، اعلان شد. فرانسه که از هژمونی نظامی در سوریه برخوردار بود حاضر به تحمل حکومتی نشد که انگلیس و طرفدارانش طراح آن بودند. همین مسئله باعث تشدید اختلافات و رقابت شدید میان این دو کشور شد، در عین حال، انگلیس نیز در تلاش برای تأسیس حکومتی در عراق بود، اما چون مردم این منطقه از رفتار انگلیسی‌ها به‌ستوه آمده بودند، علیه آن‌ها قیام کردند که به قیام ۱۹۲۰ م مشهور شد. در همین مقطع، ابراهیم‌خان دلو<sup>۱</sup> نیز علیه انگلیسی‌ها قیام کرد، این اقدام ابراهیم‌خان باعث در تنگنا قرارگرفتن انگلیس در عراق شد. مصطفی کمال نیز

۱- ابراهیم‌خان دلو (۱۷۸۴-۱۹۲۰ م) فرزند صالح خان و نوه‌ی امین بیگ دلو بود. زادگاهش روستای «هَیَره گل» و از تیره‌ی خویباروندی از عشیره‌ی دلو می‌باشد. یکی از مخالفین سیاست‌های انگلیس در منطقه‌ی کفری و حوالی آن بود. انسانی آگاه و بانفوذ بوده که در عرصه‌ی ادبیات گردی، فارسی و عربی نیز شناخت و استعداد شگرفی داشته است. از روابط حسنه‌ای با عشایر گرد، ترکمن و عرب منطقه برخوردار بوده، در ماه اوت ۱۹۲۰ م همراه با خورشید بیگ دلو در خانقین به‌توافق می‌رسند و نیروهای انگلیس را از شهر اخراج می‌کنند و در ۱۹۲۰/۸/۱۴ م تمامی منطقه را آزاد می‌کنند. در ۱۹۲۰/۸/۲۰ م نیز با رفعت اسماعیل بیگ داوده به توافق می‌رسند و «خورماتو» را آزاد می‌کنند. بعد از تصرف کفری (۱۹۲۰/۸/۲۲ م)، به ریاست ابراهیم‌خان حکومت موقت تشکیل می‌دهند و شیخ عبدالوهاب طالبانی فرزند شیخ حمید طالبانی را که انگلیسی‌ها به‌عنوان قائم‌مقام منصوب کرده بودند، برکنار می‌کنند. بعد از مدت کوتاهی، انگلیسی‌ها با همکاری شیوخ طالبانی، کفری و بخشی از عشایر زنگنه، به آن‌ها یورش برده و نیروهای ابراهیم‌خان به دلیل کمبود تسلیحات نظامی ناچار به عقب‌نشینی به مناطق ترکمن و عرب‌نشین می‌شوند. ابراهیم‌خان در حالی که مشغول تدارک تجهیزات و تجدیدقوا برای حمله است، بر اثر بیماری وفات می‌کند و متعاقب آن نیروهایش پراکنده و قیام فروکش می‌کند.





در تکاپو برای راضی نمودن روسای عشایر جنوب گُردستان (ولایت موصل) بود.<sup>۱</sup> وی یکی از فرماندهان ترک به نام «اوزدمیر پاشا» را برای این کار به رواندز اعزام نمود، بار دیگر فشارها بر انگلیس تشدید شد. به عبارتی دیگر، ترکیه، فرانسه، عرب‌ها و گُردها به‌طور همزمان درصدد کنترل نمودن موصل بودند. انگلیس نیز به منابع نفتی کرکوک و موصل چشم‌دوخته بود و حاضر نبود آن را نادیده بگیرد. در این اوضاع و احوال، فرانسه و انگلیس توافق‌نامه‌ی کنفرانس «سانرمو» را امضا کردند.

### کنفرانس سانرمو (۱۹۲۰/۴/۲۵) م

در این کنفرانس نظام قیمومیت انگلیس و فرانسه بر کشورهای عراق و سوریه مورد توافق قرار گرفت. طبق توافق صورت‌گرفته، فرانسه از تسلط بر ولایت موصل منصرف شد و در مقابل انگلیس هم شرایط و خواسته‌های «کلمانسو»<sup>۲</sup> نخست‌وزیر فرانسه را قبول کرد (۱۹۱۹/۹/۱۵ م). طبق این توافق نظام قیمومیت در تاریخ ۱۹۲۰/۱۲/۹ م اعلان شد. در بند شانزدهم این توافق‌نامه حق خودمختاری به گُردها اعطا شده بود، در بند مذکور چنین آمده بود: «هرآنچه که در توافق‌نامه گنجانده شده باشد، مانع از آن نیست که کشور قیم حکومتی مستقل و مدیریتی محلی برای مناطق گُردنشین تاسیس کند». متعاقب آن کشمکش و رقابت انگلیس و فرانسه کاهش پیدا کرد و هر کدام مشغول سازماندهی و رسیدگی به امور مناطق تحت قیمومیت خویش شدند. فرانسه در سپتامبر ۱۹۲۰ م سوریه را به پنج منطقه تقسیم نمود و در هر منطقه، دولتی محلی را تأسیس و خودش هم بر آن‌ها نظارت می‌کرد، تا اینکه در ۱۹۲۱/۱۰/۲۰ م طی معاهده‌ی فرانکلین بویون با مصطفی‌کمال در مورد سوریه به توافق رسیدند.

### معاهده‌ی سور (۱۹۲۰/۸/۱۰) م

این معاهده یکی از تصمیمات و قرارهای کنفرانس صلح پاریس بود که طبق آن بایستی در راستای حل مشکلات هر کشور کنفرانسی جداگانه برگزار شود. این معاهده هم جهت حل مشکلات مربوط به دولت عثمانی بود. معاهده در روز ۱۰ اوت سال ۱۹۲۰ میلادی در شهر سور فرانسه به امضا رسید. امضاکنندگان معاهده عبارت بودند از نمایندگان کشورهای: انگلیس، فرانسه، ژاپن، ارمنستان، دولت عثمانی، ایتالیا، بلژیک، یونان، لهستان، پرتغال،

---

۱- ولایت موصل: سال ۱۸۷۹ م در دوران سلطان عبدالحمید، نظام اداری و تقسیمات کشوری مجدداً سازمان‌دهی شدند، بر این مبنا، ولایت موصل متشکل از سه سنجاق موصل، کرکوک و سلیمانیه بود. در این زمان هَوَیِر (اربیل) از توابع سنجاق کرکوک بوده که در اوایل سده‌ی بیستم به سنجاق موصل الحاق شد. دهوک نیز از توابع سنجاق موصل بوده است.

۲- شرایط و خواسته‌های کلمانسو به این شرح بود: انگلیس باید از سوریه خارج و ۲۵٪ از نفت موصل را به فرانسه واگذار کند، همچنین در صورت بروز اختلاف میان فرانسه و آمریکا، انگلیس باید از فرانسه حمایت کند.

رومانی، پادشاهی حجاز، پادشاهی یوگسلاوی و چکسلواکی. تمامی این کشورها یک طرف و کشور عثمانی نیز طرف دیگر معاهده بودند. آمریکا و هیئتی از گردها هم عضو ناظر بودند. تصمیمات و قرارهای این معاهده متشکل از ۱۳ بخش و ۴۳ ماده بود. در بخش سوم این معاهده در ماده‌های ۶۲، ۶۳ و ۶۴ به گُردستان اشاره شده بود.

**ماده‌ی (۶۲):** کمیسیونی متشکل از سه عضو تشکیل می‌شود که مقرر اصلی آن در استانبول بوده و کشورهای انگلیس، فرانسه و ایتالیا به‌طور رسمی اعضای آن را انتخاب می‌کنند. بعد از امضای این معاهده، کمیسیون مذکور لازم است که ظرف مدت شش ماه طرح تشکیل یک دولت خودمختار را در مناطق گُردنشین شرق رودخانه‌ی فرات و جنوب ارمنستان ارائه کنند، بعدها مرزهای آن مشخص خواهد شد. همچنان که در ماده‌ی ۲۷ بخش دوم ذکر شده است، هر زمان این کمیسیون در رابطه با مسئله‌ای نتوانست به تصمیم مشترکی برسد، هر کدام از اعضای آن مسئله را با کشور خویش مطرح می‌کنند. این پروژه‌ی خودمختاری می‌بایست حقوق آشوریان، کلدانی‌ها و اقلیت‌های دیگر این مناطق را رعایت و تضمین کند. در راستای این هدف، کمیسیونی از نمایندگان انگلیس، فرانسه، ایتالیا، ایران و گردها تشکیل می‌شود. کمیسیون مذکور از این مناطق بازدید می‌کند و در صورت لزوم ایجاد هرگونه تغییری در مرزها ترکیه و ایران، با توجه به شروط بیان شده در پیمان مرزی میان ایران و ترکیه، تصمیمات لازمه را گرفته و اقدام خواهد کرد.

**ماده‌ی (۶۳):** حکومت عثمانی موظف است که تصمیمات هر دو کمیسیون مذکور در ماده‌ی ۶۲ را پذیرفته و ظرف مدت سه ماه بعد از مطلع شدن آن‌ها را اجرا کند.

**ماده‌ی (۶۴):** بعد از امضای این پیمان‌نامه، اگر در مدت یک سال گُردهای ساکن در مناطقی که در ماده‌ی ۶۲ به آن‌ها اشاره شده، اثبات کنند که اکثریت ساکنان این مناطق خواستار جدایی از ترکیه هستند و برای جامعه‌ی ملل نیز محرز شود که این ملت شایستگی و شرایط استقلال را دارند، ترکیه را موظف به اعطای حق استقلال و جدایی به آن‌ها می‌کند. لازم است ترکیه این امر را پذیرفته و از تمامی حقوق خویش بر این مناطق صرف‌نظر کند که در رابطه با جزئیات این حقوق توافقات جداگانه‌ای میان متفقین و ترکیه صورت خواهد گرفت. اگر ترک‌ها از این حقوق خود صرف‌نظر کردند، متفقین نیز در صورتی که گُردهای ولایت موصل خواستار الحاق به این حکومت گُردی باشند، مانع از این کار آن‌ها نخواهند شد.

**در ماده‌ی (۹۳-۸):** در بخش سوم نیز که مربوط به ارمنستان است، شهرهای (تراپزون، ارزروم، وان و بدلیس) به ارمنستان الحاق شده‌اند. در عین حال، طبق **ماده‌ی ۶۴** نیز ولایت موصل در گستره‌ی این حکومت گُردی که قرار بود تأسیس شود قرار نمی‌گرفت؛ همچنین شهرهای غرب فرات از جمله؛ مرعش، ملاطیه، آدیامان، قوچگیر و مناطق شرق گُردستان نیز خارج از این گستره قرار گرفته‌اند. به عبارتی دیگر، بنابر معاهده‌ی سور که ما گُردها





بسیار به آن دلخوش کرده بودیم، اگر حکومتی گُردی هم تشکیل می‌شد، تنها شامل مناطق اورفا، ماردین، آمد و بوتان بود؛ اما در هر صورت این پیمان اهمیت زیادی برای گُردها داشت، زیرا در سطح بین‌المللی و در سندی رسمی به موجودیت و حقوقشان اعتراف و حق استقلال و خودمدرییتی به آن‌ها اعطا شده است. طبق مفاد این پیمان، امپراتوری عثمانی تقسیم شده و جغرافیای آن بسیار کوچک‌تر می‌شد؛ زیرا تنها استانبول و مناطق مرکزی آنادول برای ترکیه باقی می‌ماند. شرق به ارمنی‌ها، جنوب شرقی به گُردها و غرب و جنوب غربی آن‌هم به یونانیان واگذار می‌شد. به همین دلیل مصطفی کمال و حکومتی که تشکیل داد، به شدت مخالف این پیمان بودند و از آن برای تضعیف حکومت عثمانی در استانبول و تحریک و تهییج مردم در راستای مبارزه با انگلیس استفاده کردند؛ همچنین بعد از امضای این پیمان بخشی از گُردهای جمعیت تعالی گُردستان به مصطفی کمال پیوستند، زیرا معتقد بودند که بخشی از سرزمینشان به ارمنی‌ها و اگذار شده و بخشی به انگلیس و بخشی هم هنوز سرنوشتش معلوم نیست. مصطفی کمال نیز از این وضعیت به‌خوبی استفاده نمود.

طبق پیمان سور، گُردها یک سال مهلت داشتند که حکومت تشکیل دهند، اما در این برهه اکثر روسای عشایر و شخصیت‌های نامدار گُرد در شمال گُردستان به جبهه‌ی مصطفی کمال پیوسته بودند. در جنوب هم حکومت شیخ محمود منحل شده بود. شریف پاشای خندان، بخشی از روشنفکران و اعضای جمعیت تعالی گُردستان، بخشی از شورشیان قوچگیری، عشایر بهدینان و گرمیان در تکاپو و تلاش برای دست‌یابی به حقوق خویش بودند، اما توان و تأثیرگذاری لازم را نداشتند. قیام قوچگیری اگر چه به‌کلی سرکوب نشده بود، اما رو به زوال بود و بعد از مدت کوتاهی مصطفی کمال با همکاری گُردهای که با وی هم‌پیمان شده بودند، این قیام را به‌تمامی سرکوب و خاموش نمود؛ بنابراین مهلت تعیین شده به پایان رسید و گُردها اقدامی جدی انجام ندادند. شریف پاشای خندان گفته است: «بعد از امضای پیمان، در راستای اجرای آن به گُردستان بازگشتم، اما چیزی در میدان وجود نداشت، نتوانستیم چهار نفر را پیدا کنیم تا پیمان را اجرایی کنیم.» «رفیق حلمی» نیز در یکی از نامه‌های خود آورده است که: زمینه و شرایط مناسب برای اجرای پیمان سور وجود نداشت، زیرا بخش زیادی از گُردهای شمال با مصطفی کمال هم‌پیمان شده و به جنگ استقلال مشغول بودند، بخش دیگر نیز سرکوب شده بودند. در جنوب گُردستان هم حکومت شیخ محمود از بین رفته بود، در عین حال، سران گُرد در راستای دستیابی به این هدف، متحد و هم‌رأی نبودند و کسی هم نبود یا توان آن را نداشت که آن‌ها را متحد کند. شریف پاشا علی‌رغم تلاش‌های زیادی که انجام داد، اما به‌دلیل اینکه مدت زیادی در خارج از گُردستان زندگی کرده و کاملاً بر زبان گُردی مسلط نبود و آشنایی زیادی با آداب‌ورسوم گُردها نداشت، از توان و تأثیر لازم برخوردار نبود.

در مقابل، مصطفی کمال در زمان کوتاهی موفق شد که مناطقی را که در پیمان سور

به آن‌ها اشاره شده بود تصرف کند و یونانی‌ها را هم از ازمیر و مناطق ساحلی دریای اژه اخراج کرد، همچنین از حیث سیاسی هم گام‌های مهمی برداشت. از همین رو، در ۱۹۲۱/۳/۱۶ م ایتالیا با وی پیمان صلح امضا نمود و متعاقب آن، روسیه نیز در ۱۹۲۱/۳/۱۶ م همین کار را انجام داد و فرانسه هم در ۱۹۲۱/۱۰/۲۰ م پیمان «فرانکلین بویون» را با وی امضا نمود که تا حدی در رابطه با مرزهای سوریه به توافق رسیدند. نهایتاً در ۱۹۲۲/۱۱/۱۱ م پیمان آتش‌بس «مودانیا» را با انگلیسی‌ها امضا کرد و گفتگوهای لوزان به‌عنوان آلترناتیو پیمان سور شروع شد.

### تشکیل دولت عراق

انگلیس بعد از مواجهه با موج نارضایتی‌های مردم عراق (قیام ۱۹۲۰ م) و عصیان‌گردهای ولایت موصل، تصمیم گرفت هر چه زودتر دولت و حکومت عراق را تشکیل دهد. بنابراین اسناد موجود تا بهار ۱۹۲۱ م گستره‌ی این حکومتی که درصدد بودند آن را تشکیل دهند، شامل هر دو ولایت بصره و بغداد بود که مرز شمالی آن در امتداد کوهستان حمیرین واقع می‌شد. به این ترتیب ولایت موصل خارج از این گستره قرار می‌گرفت، زیرا هنوز وضعیت آن کاملاً معلوم نبود و بعد از کنفرانس سان‌ریمو در ۱۹۲۰/۴/۲۵ م فرانسه از ادعای حاکمیت بر آن منصرف شده بود، اما همزمان کردها، عرب‌ها و ترک‌ها خواستار آن بودند. در این اوضاع و احوال، انگلیس نخستین حکومت پادشاهی عراق را به ریاست «عبدالرحمن نقیب» ۱۹۲۰/۱۰/۲۵ م بنیان نهاد، مسئله‌ی تعیین پادشاه هم یکی دیگر از مسائلی بود که همچون قضیه‌ی موصل لاینحل باقی ماند. در این مدت انگلیسی‌ها دو کنفرانس در لندن و قاهره برگزار کردند.

### کنفرانس لندن (فرانکلین بویون) : (۲/۲۱ الی ۱۹۲۱/۳/۴ م)

این کنفرانس با هدف اجرای مفاد پیمان سور در مقر نخست‌وزیر انگلیس «دیوید لوید جورج» برگزار شد. لوید جورج، وزیر خارجه‌ی انگلیس «لرد کرزن»، نمایندگان فرانسه (مسیو کامبو و بیرتلیو)، نمایندگان ایتالیا، ژاپن و ترکیه (بکر سامی بیگ) در آن حضور داشتند. در این کنفرانس صریحاً مسئله‌ی گُرد و مسائل لاینحل دیگر مورد بحث و گفتگو قرار گرفتند. بعد از بحث طولانی‌مدتی، هر یک از فرانسه و انگلیس پیشنهاد خود را در مورد مسئله‌ی گُرد مطرح کردند.

### پیشنهاد‌های فرانسه

۱. به رسمیت شناختن مسئله‌ی گُرد و عدم ارتباط آن با مسئله‌ی ارمنی‌ها، زیرا موقعیت جغرافیایی گُردستان، محیط‌زیست و خصوصیات ساکنان آن به‌گونه‌ای است که باید سرزمینی جداگانه باشد. گُردها ثابت کرده‌اند که قادرند با سایر ملت‌ها و فرهنگ‌های جهان روابط





حسنه‌ای داشته باشند، صلاح‌الدین ایوبی، قهرمان نامدار (طبق توصیف نماینده‌ی فرانسه) یکی از این گُردها است.

۲. امور مربوط به گُردهستان نزد هر دو کشور انگلیس و فرانسه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، لذا جهت پیشگیری از مداخله‌ی یک‌طرفه، باید بر روی آن به توافقی ویژه برسیم.

۳. بایستی موقتاً و در چهارچوب نظامی فدرالی وضعیت گُردهستان سامان‌دهی شود و تحت نظر اروپا قرارگیرد.

۴. حاکمیت سلطان بر گُردهستان به صورت تشریفاتی باقی بماند و تحت سرپرستی فرانسه و انگلیس مجلسی منتخب تشکیل دهد.

۵. تعیین مرزهای گُردهستان باید موکل شود به بعد از تعیین مرزهای ارمنستان و مشخص نمودن سرنوشت ولایت موصل.

### پیشنهادهای انگلیس

۱. نباید حاکمیت ترک‌ها بر گُردهستان حتی در سطح تشریفاتی هم ادامه پیدا کند.

۲. امکان ندارد یا به صلاح نیست که هیچ ناظر انگلیسی یا فرانسوی برای همه‌ی گُردهستان تعیین شود، غیر از چند منطقه‌ی امن در جنوب گُردهستان.

۳. گُردها می‌توانند تمامی امورات و روابط ضروری خود را با آشوریان و ارمنی‌ها سازمان‌دهی کنند، زیرا نمی‌توان به مسئله‌ی گُرده منفک از تشکیل دولت ارمنستان نگریست که انگلیس و فرانسه بر روی آن به توافق رسیده‌اند.

۴. در صورت امکان بایستی به گُردها تضمین دهیم که در مقابل مداخلات عثمانی در امان خواهند بود.

۵. گُردها از این حق برخوردار باشند که در رابطه با تشکیل دولتی گُردی در چند منطقه‌ی نزدیک به هم تصمیم بگیرند. در آینده‌ای نزدیک خواهیم دید که آن‌ها توان اداره‌ی امور خویش را دارند، اگر ترک‌ها در امور آن‌ها مداخله نکنند. در پایان کنفرانس هر دو طرف بر سر تدوین پیشنهادها به توافق رسیدند، اما اجرای آن‌ها را موکل کردند به بعد از تعیین تکلیف موارد ولایت موصل و دولت‌های عربی و امور مربوط به آن‌ها. انگلیس «وینستون چرچیل» را به‌عنوان وزیر مستعمرات و مسئول گفتگو در رابطه با مسائل مربوط به موصل و کشورهای عربی انتخاب کرد، متعاقب آن کنفرانس قاهره نیز برگزار شد.



## کنفرانس قاهره (۱۲- ۱۹۲۱/۳/۳۰ م)

نخست‌وزیر انگلیس «دیوید لوید جورج» در راستای رفع موانع بر سر راه اجرای تصمیمات گرفته شده در کنفرانس لندن، «وینستون چرچیل» را که وزیر مستعمرات بود، به‌عنوان مسئول برگزاری این کنفرانس انتخاب کرد که چهل کشور در آن شرکت کردند. چهار مقوله‌ی اصلی در دستور کار این کنفرانس قرارگرفتند که عبارت بودند از: هزینه‌های انگلیس در عراق، تعیین پادشاهی برای این کشور، تعیین سرنوشت گُردها و ولایت موصل و تشکیل ارتشی برای عراق. در این کنفرانس تصمیم گرفته شد که فیصل بن حسین بن علی<sup>۱</sup> شریف مکه پادشاه عراق شود. غیر از فیصل، نام چند شخصیت دیگر مطرح شد، از جمله: شیخ خزعل از شیوخ نامدار منطقه‌ی خوزستان و عبدالرحمن نقیب که یکی از شخصیت‌های برجسته‌ی بغداد و از خانواده‌ی گیلانی‌ها بود، وی همچنین رئیس نخستین حکومت عراق بود؛ اما انگلیسی‌ها فیصل را انتخاب کردند؛ زیرا از خانواده‌ی هاشمی بود و نزد سنی و شیعه از مقبولیت و محبوبیت برخوردار بود، همچنین خانواده‌ی وی توسط «آل سعود» - که وهابی بوده و حجاز را تصرف کرده بودند- اخراج شده بودند، بنابراین مردم عراق، چه شیعه و چه سنی وی را به‌عنوان پادشاه قبول خواهند کرد.

در همین کنفرانس تصمیم گرفته شد که با همکاری انگلیس ارتشی برای عراق تأسیس شود و از حیث آموزش و تکنولوژی هم این کشور آن را پشتیبانی نماید. در ۱۹۲۱/۳/۲۵ م و در حین انجام گفتگوهای کنفرانس، «جعفر عسکری<sup>۲</sup>» تأسیس ارتش عراق را اعلام کرد؛ اما چون قبلاً در ۱۹۲۱/۱/۶ م در بغداد و در مقر جعفر عسکری ده نفر از فرماندهان گُرد و عراقی با هدف تأسیس ارتش تشکیل جلسه داده بودند، این روز به‌عنوان روز تأسیس ارتش عراق معرفی شد. کنفرانس در رابطه با مسئله‌ی گُرد و سرنوشت ولایت موصل، کمیته‌ای هفت‌نفره به نام «کمیته‌ی سیاسی برای مسئله‌ی گُردستان» را تشکیل داد. چرچیل سرپرست کمیته بود و میجر نوئل و کلنل ت. ای لورانس نیز مشاوران وی بودند که با همین سمت در کنفرانس نیز شرکت کردند، این دو نفر با «میجر آرنولد هربرت یونگ» بر لزوم تأسیس دولتی گُردی تأکید می‌کردند، اما سر پرسکی کوکس، نماینده‌ی عالی‌رتبه‌ی انگلیس در عراق، همراه با «مس گرتروود بیل»، رئیس کمیساریای عراق، مخالف این طرح بودند و تأکید می‌کردند که بایستی ولایت موصل به عراق الحاق شود. «آر. دی. باباکوک» رأی ممتنع داد و بر همین مبنا تصمیم گرفته شد ولایت موصل به عراق الحاق شود.

۱- فیصل پیشتر خود را پادشاه سوریه خواند، اما فرانسوی‌ها مخالف وی بودند و بعد از کنفرانس سان‌ریمو او را اخراج کردند. چون وی با خانواده‌اش خدمت زیادی به انگلیس کرده بودند، انگلیسی‌ها ترجیح می‌دادند که او پادشاه عراق شود.

۲- جعفر عسکری یکی از فرماندهان گُرد بود که مدتی در سپاه عثمانی خدمت کرده بود، وی زمانی که کشور عراق تشکیل شد به آنجا برگشت و به‌عنوان وزیر دفاع عراق در کنفرانس قاهره شرکت کرد.





چرا تصمیم گرفته شد که ولایت موصل به عراق الحاق شود؟ این سؤالی است که تا به امروز مطرح است و این مقوله جای بسی تعجب است، زیرا انگلیس در کنفرانس لندن پیشنهاد کرده بود که گردها به استقلال برسند! پیشنهاد دیگر انگلیس در همین کنفرانس این بود که نباید هیچ‌گونه حاکمیت و سلطه‌ی ترک‌ها بر گردها باقی بماند! پس چرا گردها و کُردستان را تقسیم نمود و بخش بزرگی از آن را تحت سیطره‌ی ترک‌ها قرارداد؟ کما اینکه سرپرست کمیته‌ای که برای حل مسئله‌ی کُرد تشکیل شده بود، به همراه سه نفر دیگر از اعضای این کمیته تأکید می‌کردند که بایستی دولتی کُردی تأسیس شود و عضو دیگر هم رأی ممتنع داده بود، تنها دو نفر خواستار الحاق موصل به عراق بودند که آن‌ها هم نمایندگان انگلیس در عراق بودند. چگونه موفق شدند که نظرات خود را به قرار مبدل کنند و مراکز قدرت در کشورهاشان را به این امر راضی کنند؟ طبق اسناد مربوط به کنفرانس قاهره و کمیته‌ی مربوط به مسئله‌ی کُرد و ولایت موصل، نمایندگی انگلیس در هندوستان هم که سرپرست امور و روابط این کشور در آسیا بوده، موافق الحاق موصل به عراق بود. دلایل وی برای این امر به شرح زیر است:

۱. در صورت الحاق موصل به عراق، انگلیس از حمایت ملی‌گرایان عرب برخوردار خواهد شد که جمعیت قابل‌توجهی دارند و در منطقه تأثیرگذارند، این مسئله کمکی خواهد شد برای سیاست‌های انگلیس در برابر سیاست‌های ترکیه، فرانسه و روسیه.

۲. در راستای ایجاد تعادل و همسنگی میان مذاهب شیعه و سنی، لازم است که موصل به عراق الحاق شود، زیرا بیشتر از ۷۵٪ ساکنان ولایت بغداد و بصره شیعه‌مذهب هستند و اگر عراق از همین دو ولایت تشکیل شود، عدم تعادل و برابری به‌وجود خواهد آمد و امکان دارد این کشور در آینده تحت‌هژمونی ایران قرارگیرد، اما اگر موصل به عراق الحاق شود، این مشکل بروز پیدا نخواهد کرد، زیرا اکثر ساکنان این ولایت از ترکمن، کُرد و عرب سنی‌مذهب هستند و این امر به اهرمی جهت کنترل و توازن نیرو مبدل خواهد شد.

۳. در صورت الحاق موصل به عراق، حکومت این کشور مدیون انگلیس خواهد شد و ناچار است در راستای منافع این کشور گام بردارد، بنابراین عراق پشوانه‌ای خواهد شد برای انگلیس، جهت محدود نمودن مطالبات و زیاده‌خواهی‌های ترک‌ها. همچنین انگلیس مطالبات و خواسته‌های گردهای موصل را به حکومت عراق ارجاع داده و مجبور نیست که مستقیماً با آن‌ها درگیر شود. از طرفی دیگر، در صورت قیام و شورش گردها، انگلیس جهت سرکوب آن‌ها با حکومت عراق همکاری خواهد کرد. برعکس اگر حکومت عراق منافع انگلیس را مدنظر قرار ندهد، انگلیس خواهد توانست اختلافات کُرد و عرب را تشدید و از اهرم گردها در مقابل حکومت مرکزی استفاده کند، به این ترتیب به‌راحتی هر دو را کنترل خواهد کرد.

۴. انگلیس با اعطای حداقل حقوق فرهنگی و ملی به گردها، حمایت و نظر آن‌ها را به

خویش جلب می‌کند، همزمان از طریق گُردهای موصل خواهد توانست گُردهای دیگر بخش‌های گُردهای گُردهای حکومت‌های ترکیه، ایران و سوریه را کنترل نماید، بنابراین لازم است که گُردها به‌عنوان تهدیدی برای تمامیت ارضی این کشورها معرفی شوند، متعاقب آن این کشورها هم ناچار خواهند شد منافع انگلیس را مدنظر قرار دهند؛ اما در صورتی که دولتی گُردهای در ولایت موصل تأسیس شود، انگلیس حمایت و هم‌پیمانی عراق را از دست خواهد داد و احتمال دارد عراق نتواند برای مدت زیادی استقلال خویش را حفظ کند. دولت‌های ترکیه، ایران و سوریه هم به دشمن انگلیس مبدل شده و این امر منافع سیاسی و اقتصادی این کشور را به خطر خواهد انداخت. همچنین به علت عدم آمادگی و توان گُردها از حیث سیاسی و مدیریتی، به احتمال زیاد آن‌ها قادر به مدیریت خویش نخواهند بود، متعاقب آن ترکیه هم از این وضعیت استفاده نموده و با تکیه بر روابط تاریخی گُرده و ترک، موصل را ضمیمه‌ی قلمرو خود خواهد کرد، همچنان که در مورد مناطق شرق ترکیه و دریای مدیترانه این کار را انجام داد. بنابراین عدم آمادگی گُردها و تردید انگلیس نسبت به روابط ترک و گُرده، یکی دیگر از دلایل تأثیرگذار در الحاق موصل به عراق بوده است. در این مقطع، مصطفی کمال نیز با کشورهای روسیه، فرانسه و ایتالیا چندین پیمان امضا کرده و قدرت گرفتن وی به امری واقع مبدل شده بود، مصطفی کمال همچنین «اوزدمیر پاشا» را به منطقه‌ی رواندز اعزام کرده بود تا با گُردهای موصل رابطه برقرار کند، انگلیسی‌ها از این وضعیت بسیار نگران بودند، زیرا احتمال داشت در مدت کوتاهی مصطفی کمال ولایت موصل را به عراق الحاق کند. جهت پیشگیری از این امر و جلب حمایت و همکاری عرب‌ها در صورت حمله‌ی مصطفی کمال، انگلیسی‌ها به این کار مبادرت ورزیدند.

مقوله‌ی جالب‌توجه‌ی دیگر این است که در همین اوضاع و احوال، چرچیل از «پیرس کوکس» می‌خواهد که به تبعید شیخ محمود در هندوستان پایان دهد و وی را بازگرداند، شیخ محمود نیز در ۱۹۲۲/۹/۳۰ م بعد از سه سال در معیت «میجر نوئیل» به سلیمانیه مراجعت نمود. در اینجا لازم است اشاره‌ی کوتاهی هم به موضع لنین و اتحاد شوروی داشته باشیم، لنین در ۱۹۲۰/۱/۳ م پیمان‌نامه‌ی «الکساندر پول» و در ۱۹۲۱/۳/۱۶ م نیز پیمان صلح را با مصطفی کمال امضا نمود، شوروی درصدد بود از نو موقعیت منطقه‌ای سابق و ارتباطات سنتی خود را احیا کند و نقش و تأثیر خود در روند حل مسائل منطقه به‌ویژه مسئله‌ی ملت‌ها را افزایش دهد. در همین راستا در ۱۹۲۰/۹/۱ الی ۱۹۲۰/۹/۸ م با سرپرستی وزیر امور خارجه‌ی اتحاد شوروی «زینوفیف»، اقدام به برگزاری کنفرانس ملت‌های خاورمیانه نمود. این کنفرانس که بعد از کنفرانس سور انجام گرفت، آلترناتیو شوروی بود برای پروژه‌های انگلیس و متحدانش. در این کنفرانس که هشت نماینده‌ی گُردها هم در آن شرکت کردند، تصمیم و اقدام مهمی صورت نگرفت، اما شوروی جهت جلب نظر گُردها، در گستره‌ی حاکمیت خود به گُردهای ساکن در منطقه‌ی آذربایجان (لاچین، گلبازو، قوبالکور، تنگیان و ناگورنا قره‌باغ) حق اتونومی اعطا کرد و آن را «گُردهای سرخ» نام نهاد که تا



۱۹۳۰ م به حیات خویش ادامه داد. در دوران قیام آگری و در نتیجه‌ی توافق شوروی و ترکیه، این استاتو نیز منحل و در سال ۱۹۳۷ م گردهای آن به قزاقستان و جمهوری‌های دیگر اتحاد شوروی منتقل شدند.

بعد از تصمیم کنفرانس قاهره مبنی بر انتخاب فیصل به پادشاهی عراق، در ۱۹۲۱/۸/۲۳ م طی مراسمی باشکوه و با حضور شماری از شخصیت‌های نامدار و روسای عشایر و روشنفکران از مناطق مختلف عراق، فیصل تاج شاهی را بر سر نهاد، اما از هر دو شهر کرکوک و سلیمانیه هیچ نماینده‌ای در مراسم شرکت نکرد، زیرا آن‌ها مترصد تأسیس دولتی گردی بودند و مخالف الحاق به عراق. از سویی، سرنوشت موصل هنوز مبهم بود و میان انگلیسی‌ها هم در رابطه با آن اختلاف نظر وجود داشت، این سؤال مطرح بود که آیا حکومت تازه تأسیس عراق خواهد توانست دوام بیاورد و موصل را نیز اداره نماید؟ از سوی دیگر، تعیین سرنوشت نهایی موصل منوط به توافق ترکیه و عراق با انگلیس و در مرحله‌ی بعد پذیرش آن توسط نهادها و قدرت‌های دیگر جهانی بود. در حالی که گردها همچنان بر استقلال این منطقه تأکید داشتند و اکثریت ساکنان گُرد آن‌هم فیصل را به‌عنوان شاه قبول نداشتند، ترکیه هم حاضر به چشم‌پوشی از موصل نبود، لذا کنفرانس قاهره و تصمیمات گرفته شده در آن اهمیت و جدیت بین‌المللی خود را از دست داد و در نهایت کنفرانس لوزان به‌عنوان آلترناتیوی برای آن برگزار شد.

### کنفرانس لوزان؛ به‌مثابه‌ی آلترناتیو کنفرانس سور

در این برهه، قدرت و نفوذ مصطفی کمال در حال افزایش بود، از نظر داخلی و خارجی هم مشروعیت بیشتری پیدا می‌کرد، اواخر سال ۱۹۲۱ م روسیه، ایتالیا و فرانسه حکومت وی را به‌رسمیت شناخته بودند و چندین پیمان میان آن‌ها به امضا رسید. تنها رقیب مصطفی کمال، انگلیس بود که روند تحولات، منافعهش را با خطر مواجه می‌کرد. همین امر باعث شد که انگلیس از سویی اقدام به بازگرداندن شیخ محمود به گُردستان کرد و از سوی دیگر، یک سال بعد از کنفرانس قاهره، جهت گفتگو و رایزنی درباره‌ی اوضاع ترکیه، با حضور فرانسه و ایتالیا در پاریس کنفرانسی دیگر برگزار کردند که نتیجه‌بخش نبود؛ زیرا فرانسه و ایتالیا مواضع خود در قبال ترکیه و مصطفی کمال را تغییر داده بودند، در عین حال، ایتالیا نیز به دلیل مشکلات داخلی و توافق با ترکیه، نیروهای خود را از آنادول خارج کرده بود. در تاریخ ۱۹۲۲/۱۱/۱ م «مجلس کبیر ملت» تصمیم به انحلال نظام سلطنت در ترکیه گرفت و حکومت آنکارا را به‌عنوان تنها حکومت مشروع در ترکیه اعلام کرد. به همین دلیل، انگلیس در ۱۹۲۲/۱۱/۱۱ م «پیمان صلح مودانیا» را با حکومت آنکارا امضا نمود و متعاقب آن در ۱۹۲۲/۱۱/۲۰ م گفتگوهای کنفرانس لوزان را شروع کرد، هدف از برگزاری این کنفرانس، امضای پیمان صلحی نوین با ترکیه و ایجاد آلترناتیوی برای پیمان سور بود. در گفتگوهای این کنفرانس که از ۱۹۲۲/۱۱/۲۰ م الی ۱۹۲۳/۱/۳۱ م انجام



گرفت، طرفین به نتیجه‌ای نرسیدند؛ زیرا نماینده‌ی ترکیه «عصمت اینونو» اصرار داشت که انگلیس از ادعای حاکمیت بر ولایت موصل منصرف شود و نماینده‌ی انگلیس «لرد کرزن» و «چرچیل» هم معتقد بودند که چشم‌پوشی از موصل، یعنی از دست دادن عراق و با این مقوله به شدت مخالف بودند. در حین برگزاری کنفرانس، اتحاد شوروی از سیاست‌های ترکیه حمایت می‌کرد و چنین می‌پنداشت که مصطفی کمال و حرکتی که شروع کرده بود، در راستای منافع خلق‌ها و علیه امپریالیسم است. در نهایت نماینده‌ی انگلیس درخواست کرد که مسئله‌ی ولایت موصل به «جامعه‌ی ملل» ارجاع داده شود. نماینده‌ی ترکیه هم در ۱۹۲۳/۲/۴ م پیشنهاد کرد که این مسئله از دستور کار کنفرانس خارج شود که انگلیس هم با آن موافقت کرد.

کشمکش و رویاروی‌ها در گُردستان و ترکیه همچنان ادامه داشت، شیخ محمود که در (۱۹۲۲/۹/۳۰ م) به گُردستان بازگشته بود، انگلیسی‌ها جهت تشکیل حکومتی گُردی در سلیمانیه به وی وعده‌ی همکاری داده و اذعان کرده بودند که از درخواست شیخ مبنی بر استقلال ولایت موصل حمایت خواهند کرد. شیخ محمود در ۱۹۲۲/۱۱/۱۸ م دومین حکومت گُردستان را اعلان و در ۱۹۲۲/۱۱/۲۲ م خود را شاه خواند، میجر نوئل انگلیسی هم مشاور وی شد. زمانی که کمیسر عالی انگلیس در عراق با شیخ محمود گفتگو می‌کند به وی می‌گوید: لازم است که تو کاملاً گوش به فرمان و مطیع «میجر نوئل» باشی زیرا او مشاور توست، شیخ هم در جواب او گفته: با این وجود بهتر است که میجر نوئل حاکم شود و من مشاور وی شوم. آشکار است که انگلیسی‌ها قصد نداشتند شیخ از چارچوب اهداف و برنامه‌های آنان خارج و یا رفتار کند. در ۱۹۲۲/۱۲/۲۲ م شیخ محمود از حکومت عراق و انگلیس می‌خواهد که حکومت گُردستان و پادشاهی وی را به رسمیت بشناسند، آن‌ها هم در ۱۹۲۲/۱۲/۲۴ م نامه‌ی دیگری را برای شیخ می‌فرستند. در این نامه که به شماره‌ی (۶۷۶) بوده و از طرف وزارت مستعمرات انگلیس ارسال شده، حکومت گُردستان به رسمیت شناخته شده و درخواست کرده‌اند که گُردها در میان خویش بر سر نحوه‌ی حکمرانی به توافق برسند و نماینده‌ی خویش را برای گفتگو با هر دو حکومت عراق و انگلیس اعزام کنند؛ همچنین «جورج پنجم» پادشاه انگلیس نیز در پیامی که برای شیخ ارسال کرده، گفته است: ما استقلال گُردستان را تبریک می‌گوییم و امیدوار هستیم که این روابط دوستانه بیشتر شود. بر همین اساس، شیخ محمود در ۱۹۲۳/۱/۱۹ م (کریم بیگ جاف و طاهر امین آغا) را جهت مذاکره با هر دو حکومت عراق و انگلیس به کرکوک اعزام می‌کند، اما گفتگوها به نتیجه نمی‌رسد. در واکنش به این عدم توافق، انگلیس بار دیگر «میجر نوئل» را از سمت مشاور شیخ محمود برکنار و به هندوستان اعزام می‌کند و به جای وی، «میجر چاپمان» را منصوب می‌کند. در ماه فوریه روابط شیخ و انگلیس به دو دلیل بار دیگر تیره می‌شود. دلیل اول اینکه: در ۴ فوریه «عصمت اینونو» از نماینده‌ی انگلیس می‌خواهد که قضیه‌ی موصل را از دستور کار گفتگوهای لوزان خارج کند، این امر باعث کاهش





تهدیدات ترکیه برای انگلیس شده بود. دلیل دوم نیز این بود که انگلیسی‌ها از عملکرد شیخ خشنود نبودند و انتظار نداشتند که شیخ همچون پادشاهی که حاکمیتی تمام و کمال بر گُردستان دارد با آن‌ها رفتار کند، خواسته‌ی آن‌ها این بود که شیخ تنها همچون حاکم سلیمانی برخورد نماید و بدون مشورت با آن‌ها اقدام به هیچ کاری نکند. در مقابل شیخ محمود مخالف این امر بود و از سویی با «اوزدمیر» نماینده‌ی مصطفی کمال به توافق رسیدند و از سوی دیگر نیز برای لنین نامه می‌نویسد و نماینده‌ای هم جهت دیدار با کنسول شوروی در ارومیه اعزام می‌کند.<sup>۱</sup> همین امر باعث می‌شود که سپاه انگلیس در ۲۱ و ۲۲ فوریه‌ی ۱۹۲۳ م نماینده‌ی خود را به سلیمانیه اعزام کند و در دیدار با شیخ محمود این شروط را به اطلاع وی برساند:

۱. تمام دارایی‌های چند تن از ثروتمندان شهر سلیمانیه را تسلیم دولت انگلیس کرده و طی نامه‌ای نماینده‌ی انگلیس در کرکوک از این تصمیم مطلع شود.
۲. شیخ محمود در اسرع وقت عازم کرکوک شود.
۳. در اسرع وقت چند تن از شخصیت‌های نامدار انتخاب و به‌عنوان ضمانت به بغداد فرستاده شده و در کمیساریای انگلیس ساکن شوند.
۴. سلیمانیه به نیروهای انگلیسی واگذار شود.
۵. اسلحه‌خانه به اسلحه‌دارباشی شهر سلیمانیه واگذار شود.
۶. شیخ محمود به‌مثابه‌ی رئیس دولت بایستی گزارش کار و فعالیت خود را به نماینده‌ی انگلیس ارائه دهد.

---

۱- در گزارش شماره‌ی (۷۳) کنسول شوروی در ارومیه «دوبسون ارکادی باریسوویچ» به تاریخ ۱۹۲۲/۱/۲۸ م، به نقل از «احمد تقی» نماینده‌ی شیخ محمود که جهت دیدار با وی به ارومیه رفته بود، آمده است که: شیخ محمود و نماینده‌ی ترکیه در اوایل سال ۱۹۲۳ م در رواندز توافق‌نامه‌ای را امضا کرده‌اند که شامل ۱۰ ماده بوده که ۸ ماده‌ی آن آشکار و ۲ ماده‌ی دیگر هم پنهانی بوده است. ماده‌های آشکار این توافق‌نامه عبارتند از: ۱. دولت ترکیه استقلال گُردستان جنوبی را به رسمیت می‌شناسد و متعهد می‌شود که در امور داخلی آن مداخله نکند، اما حکومت گُردستان حق ایجاد رابطه با کشورهای دیگر را ندارد. ۲. دولت ترکیه شیخ محمود برزنجی را به‌عنوان حاکم گُردستان جنوبی به رسمیت می‌شناسد و حق دارد که در سلیمانیه مجلس مختص به خویش را بنیان نهد. ۳. مرزهای این حکومت از طرف شمال تا شمزینان، از جنوب تا کوهستان حمیرین، از شرق تا مرز ایران و از غرب هم تا رودخانه‌ی دجله خواهد بود. ۴. دولت جنوب گُردستان از حق تأسیس ارتشی مستقل برخوردار است. ۵. جنوب گُردستان متعهد خواهد شد که اگر ترکیه وارد جنگ شد، از نظر نظامی با این کشور همکاری کند. ۶. در صورت رضایت حکومت جنوب گُردستان، ترکیه می‌تواند از خاک جنوب گُردستان جهت نقل‌وانتقال نیروهای نظامی استفاده کند. ۷. دولت ترکیه از نظر مادی و معنوی با حکومت جنوب گُردستان همکاری می‌کند. ۸. استقرار نیروهای مرزبانی منوط به رضایت و تصمیم حکومت جنوب گُردستان خواهد بود.



شیخ محمود در یکی از اشعار خویش به توصیف این وضعیت می‌پردازد و نفرت و بیزاری خویش را از زندگی برده‌وار و جهالت بیان می‌کند. همچنین تأکید می‌کند که هیچ‌گاه بر موقعیت و جایگاهی قرار نخواهد گرفت که به ابراردست دشمنان مبدل شود. چند مصرعی از این شعر به شرح زیر است؛

نامه‌وی ژینی نه‌سارهت به‌سمه عومری گومره‌هی

نایکه‌مه سه‌رخوم به‌ده‌ستی موده‌عی تاجی شاهی

قته به‌ئه‌میری دوژمنانم نامه‌وی فه‌رمانده‌یی

متعاقب عدم قبول شرایط انگلیس توسط شیخ محمود، انگلیسی‌ها در ۱۹۲۳/۲/۲۸ م با هواپیما بر فراز شهر سلیمانیه اعلامیه پخش می‌کنند. شیخ ناچار می‌شود که در ۱۹۲۳/۳/۱ م سلیمانیه را ترک و در غار «جاسنه» به مدیریت امور بپردازد. در ۱۹۲۳/۳/۳ م انگلیس با هواپیمای جنگی به سلیمانیه حمله می‌کند<sup>۱</sup> و بار دیگر میان شیخ و انگلیسی‌ها جنگ شروع می‌شود. شیخ محمود در مناطق کوهستانی و در غار «جاسنه» روزنامه‌ی «بانگی حه‌ق - ندای حق» که ارگان رسمی حکومت بود را منتشر می‌کند. شعار روزنامه هم این بود «ناشکی به‌توپ و بومبا سرفرازه بانگی حه‌ق». در ۱۹۲۳/۵/۲۶ م انگلیسی‌ها شهر سلیمانیه را اشغال می‌کنند و در اوایل ژوئیه آن را ترک می‌کنند. در ۱۹۲۳/۷/۱۱ م شیخ محمود بار دیگر به سلیمانیه بازمی‌گردد و تا ۱۹۲۴/۴/۲۵ م به حکمرانی خویش ادامه می‌دهد. در این مدت، درگیری‌های پراکنده‌ای میان شیخ و نیروهای انگلیسی روی می‌دهد و چندین بار شهر سلیمانیه بمباران می‌شود. شیخ بار دیگر ناچار می‌شود در ۱۹۲۴/۴/۲۵ م شهر را ترک و تا سال ۱۹۳۱ م در مناطق کوهستانی مرز شرق گُردستان به مبارزه ادامه می‌دهد.

همزمان با این وقایع، مصطفی کمال در ترکیه «مجلس کبیر ملت» را به بهانه اینکه گویا با نتایج کنفرانس لوزان موافقت نکرده منحل می‌کند. هدف مصطفی کمال تأسیس مجلسی بود که با نتایج کنفرانس لوزان و پروژه‌های وی برای آینده‌ی ترکیه مخالفت نکند. او در ۱۹۲۳/۴/۲۳ م این مجلس تازه را تأسیس نمود که اکثریت اعضای آن اشخاصی وابسته و مطیع خودش بودند. این تحولات همزمان بود با حمله‌ی انگلیس به شیخ محمود و سلیمانیه و توافق ترکیه و انگلیس بر سر شروع دوباره‌ی گفتگوهای لوزان. در ۱۹۲۳/۴/۲۳ م گفتگوها بار دیگر شروع شد و در ساعت ۱۵ روز ۱۹۲۳/۷/۲۴ م در کاخ «اوش» در شهر لوزان سویس پیمان‌نامه‌ای را امضا کردند. کشورهای انگلیس، فرانسه، ایتالیا، رومانی، یوگسلاوی، ژاپن، بلغارستان و یونان یک‌طرف پیمان و حکومت آنکارا به نمایندگی «عصمت اینونو» هم



۱- این اولین باری بود که یک شهر گردنشین هدف حمله‌ی هوایی قرار می‌گرفت.



طرف دیگر آن بود. در این کنفرانس هر یک از آمریکا و روسیه از ترکیه حمایت کردند. در بند دوم از ماده‌ی سوم پیمان ذکر شده بود که: طرفین پیمان باید مرز بین ترکیه و عراق را با توافق و مذاکره تعیین کنند و در صورتی که ظرف مدت ۹ ماه بعد از امضای این پیمان موفق به انجام این کار نشوند، این مسئله به «جامعه‌ی ملل» ارجاع داده شود.

این پیمان متشکل از ۱۴۲ بند بود که در هیچ‌یک از آن‌ها صریحاً به ملت گُرد و مسئله‌ی گُردها اشاره نشده بود، همین امر باعث نگرانی گُردها شده بود، اما در بندهای (۴۰، ۴۱ و ۴۲) بر لزوم اعطای حقوق فرهنگی، زبانی و آموزش برای تمامی شهروندان ترکیه تأکید شده بود. در بند ۳۸ این پیمان ذکر شده که: حکومت ترکیه متعهد می‌شود که از تمامی ملت‌های ساکن در این کشور با هر نژاد، زبان و دینی دفاع کند و آزادی آن‌ها را تضمین کند، اما هیچ‌یک از این ماده‌ها اجرا نشدند.

بعد از امضای این پیمان، حکومت ترکیه و «مجلس کبیر ملت» در ۲۹/۱۰/۱۹۲۳ م تأسیس جمهوری ترکیه را اعلان کردند، نظام خلافت نیز در ۳/۴/۱۹۲۴ م منحل و در ۲۰/۴/۱۹۲۴ م قانون اساسی نوین ترکیه تدوین شد. در این قانون جدید، تمامی حقوقی را که در قانون سال ۱۹۲۱ م برای ملت‌های دیگر در نظر گرفته بودند، لغو کردند. در عین حال، لغو تمامی معاهدات و پیمان‌هایی بود که در کنفرانس‌های ارزروم و سیواس تحت نام «میثاق ملی» به امضای طرفین رسیده بود. این امر، باعث نگرانی و واکنش خلق گُرد و سایر خلق‌های ترکیه شد. در این مقطع، هر یک از انگلیس و ترکیه در تلاش و تکاپو بودند که حمایت و نظر گُردهای موصل را به خویش جلب کنند، از همین رو ترکیه از طریق طرفدارانش سعی می‌کرد از منازعه‌ی میان شیخ محمود و انگلیس بهره‌برداری کند و ادعا می‌کردند که گُردها از نژاد «تورانی‌ها» هستند. در مقابل، انگلیسی‌ها هم در تبلیغات خویش ادعا می‌کردند که گُردها از نژاد «آریایی» هستند و از طریق فراهم نمودن امکانات جهت تأسیس جمعیت و سازمان‌های گُردی و همچنین اهمیت‌دهی به مطبوعات گُردی، درصد جلب حمایت خلق گُرد و به‌ویژه ساکنین شهر سلیمانیه بودند.

در ماه مه‌ی ۱۹۲۴ م انگلیس و ترکیه در استانبول بر سر مسئله‌ی ولایت موصل و تعیین مرز میان ترکیه و عراق گفتگو کردند که به نتیجه‌ای نرسیدند. در ۶/۸/۱۹۲۴ م انگلیس بر اساس بند دوم از ماده‌ی سوم پیمان لوزان از جامعه‌ی ملل درخواست نمود که مسئله‌ی موصل را در دستور کار خویش قرار دهد. جامعه‌ی ملل نیز در ۱۱/۸/۱۹۲۴ م این پیشنهاد را پذیرفت. انگلیس می‌پنداشت که چون تأثیر و نفوذ زیادی در جامعه‌ی ملل دارد، این سازمان به نفع وی رأی خواهد داد، لذا اصرار داشت که هر چه زودتر این مسئله مطرح شود. در جامعه‌ی ملل، اتحاد جماهیر شوروی، آلمان، افغانستان و ایران از ترکیه حمایت کردند. فرانسه، ایتالیا، بلغارستان، یونان و دولت‌های عربی هم از انگلیس حمایت کردند. در نهایت تصمیم گرفته شد که کمیسیون متشکل از سه نفر به ریاست «آیزن‌تروایف ورسن» از سوئد، «کنت پول

تیلکی» از مجارستان و «کلنل آ.پاولس» از بلژیک مسئول پیگیری مسئله‌ی موصل شوند.

اعضای کمیسیون مذکور در ۱۹۲۴/۱۱/۲۵ م ابتدا از انگلیس دیدار کردند، بعد از آن در ۱۹۲۴/۱۲/۳ م وارد ترکیه شدند و در ۱۹۲۵/۱/۱۶ م نیز وارد بغداد شدند. حکومت ترکیه ژنرال «جواد پاشا» بازرس نظامی منطقه‌ی دیاربکر را به‌عنوان نماینده‌ی خویش برای گفتگو با این کمیسیون انتخاب کرد. کامیل بیگ از موصل، نازم بیگ نوتچی از کرکوک و فتاح بیگ از سلیمانیه نیز به‌عنوان افراد آگاه و همکار کمیسیون انتخاب شدند. علی‌رغم اینکه نخست‌وزیر عراق «یاسین هاشمی» مخالف دیدار این کمیسیون از ولایت موصل بود، اما اعضای کمیسیون در ۱۹۲۵/۱/۲۷ م وارد این منطقه شده و چهار گروه تحقیقی تشکیل دادند، بعد از اتمام تحقیقات و دیدار از نواحی مختلف موصل، در ۱۹۲۵/۷/۱۶ م گزارش خود را همراه با ۱۱ نقشه تقدیم جامعه‌ی ملل کردند. سه بند از این گزارش در رابطه با گُردها بود که به شرح زیر است:

۱. گُردها پنج بخش از هشت بخش ساکنان ولایت موصل را تشکیل می‌دهند، اگر جمعیت ایزدی و ترکمن‌ها را به آن اضافه کنیم، گُردها هفت‌هشتم این جمعیت را تشکیل می‌دهند. گُردها نه ترک و نه عرب‌اند، آن‌ها از نظر آداب و رسوم و مخصوصاً رعایت حقوق زنان، با ترک‌ها بسیار اختلاف دارند، حتی از نظر فرم فیزیکی و بدنی هم متفاوت هستند. گُردهای موصل به گُردهای ایران نزدیک‌ترند تا گُردهای ترکیه، اما ایرانی نیستند و توانسته‌اند با سایر ملت‌های ساکن در سرزمینشان زندگی مسالمت‌آمیزی داشته باشند.

۲. مرز عراق عربی تا منطقه‌ی هیت و تکریت یا سلسله کوه‌های حمربین (کتیوه‌سوور) است.

۳. در تمامی منابع جغرافیایی از دوران اشغال اعراب تا زمان تحقیقات این کمیسیون، شنیده نشده و در جای ثبت نشده است که این منطقه با نام عراق شناخته شده باشد، این نام (عراق) برای مردمان آن ناشناخته و شهر کرکوک را هم گُردها بنیان نهاده‌اند.



## جمعیت آزادی (استقلال) و قیام سال ۱۹۲۵ م

حکومت ترکیه مجلس اول را منحل کرد و در مجلس دوم نیز شماری افراد بی‌کفایت و مطیع خویش را جایگزین شخصیت‌های لایق و کارآمد نمود، همچنین در ۱۹۲۳/۷/۲۴ م پیمان لوزان را امضا و از عمل به وعده‌هایی که در زمان شروع جنگ استقلال ملی و هم‌پیمانی به دیگر خلق‌ها به‌ویژه کردها داده بود، منصرف شد، متعاقب آن برخی از روشنفکران، سیاستمداران و شخصیت‌های برجسته، یگانه راه‌حل را در مبارزه برای کسب استقلال و آزادی می‌دیدند. بر همین مینا، در تابستان ۱۹۲۳ م با پیشاهنگی خالد بیگ جبران و یوسف ضیاء «جمعیت آزادی» در ارزروم تشکیل شد. البته در برخی منابع نام آن «کمیته‌ی استقلال گُردستان» ذکر شده است. بر پایه‌ی گفته‌های «اسماعیل حقی شاه‌ویس» که یکی از شخصیت‌های فعال در آن بوده، این جمعیت در سال ۱۹۲۱ م تشکیل شده و نام آن «کمیته‌ی استقلال گُردستان» بوده، ولی در آغاز فعالیت‌هایش مخفیانه و بعدها که اقدام به فعالیت آشکار می‌کنند نام آن را تغییر می‌دهند. به‌رحال تا سال ۱۹۲۳ م زمینه و امکان فعالیت برای این جمعیت بسیار اندک و ضعیف بود، زیرا بیشتر گُردها به مصطفی کمال امید و اطمینان داشتند و جمعیت یادشده هم فعالیت مخفیانه داشت، از همین رو، توسعه و ترقی زیادی پیدا نکرد؛ اما پس از پیمان لوزان با تغییر شرایط زمینه‌ی مناسبی برای فعالیت آن فراهم شد و به‌صورت جدی و فعال در راستای رویارویی با سیاست‌های حکومت اقدام به سازمان‌دهی نمود. **خالد بیگ جبران**<sup>۱</sup> ریاست جمعیت را بر عهده داشت و یوسف ضیاء هم که نماینده‌ی بدلیس در «مجلس کبیر ملت» بود، با وی همکاری می‌کرد. بعد از سازمان‌دهی اولیه و در راستای تدارک و آمادگی برای قیام سرتاسری، آن‌ها با تمامی روسای عشایر، روشنفکران و شخصیت‌های دینی، افسران گُرد ارتش، شیخ محمود برزنجی و سمو شاکاک رابطه برقرار کرده و رایزنی می‌کنند، بعد از یک سال فعالیت، در تابستان سال ۱۹۲۴ م نشست‌ی برگزار کرده و تصمیم می‌گیرند که در نوروز ۱۹۲۵ م کارزار آزادی و استقلال را آغاز کنند، در همین راستا از هر کس می‌خواهند که خود را آماده کند<sup>۲</sup>. سازمان دهندگان

۱ - خالد بیگ از شخصیت‌های نامدار عشیره‌ی جبران و یکی از فرماندهان جسور و مشهور روزگار عثمانی بوده است.

۲- در اوت ۱۹۲۴ م با حمایت و تشویق «جمعیت آزادی» شماری از روسای عشایر و شخصیت‌های برجسته‌ی گُرد، در شهر دیاربکر کنفرانسی برگزار می‌کنند، آن‌ها مطالبات خود را به حکومت ترکیه ابلاغ و متعهد می‌شوند که اگر حکومت این مطالبات را پذیرفته و عملی کند، آن‌ها نیز در قضیه‌ی ولایت موصل از ترکیه حمایت خواهند کرد. مطالبات شرکت‌کنندگان در این کنفرانس عبارت بودند از: ۱. گُردستان از استقلال داخلی برخوردار باشد و گُردها آن را مدیریت کنند. ۲. در راستای رفع مشکلاتی که کشاورزان گُرد بعد از جنگ با آن مواجه شده‌اند، وامی مناسب و قابل‌قبول به آن‌ها اعطا شود. ۳. برای تمامی زندانیان سیاسی گُرد قرار عفوعمومی صادر و همگی آزاد شوند. ۴. دادگاه‌های شرعی که قبلاً منحل شده بودند، دوباره کار خود را در گُردستان شروع کنند. ۵. به مدت پنج سال سربازی در گُردستان لغو شود. ۶. افسران و شخصیت‌های وابسته به حکومت که در میان مردم منفور و بدنام هستند، از گُردستان منتقل شوند.



این کارزار برنامه‌ریزی کرده بودند که تا زمان مقرر، مردم کاملاً آماده شده و وظایف هر عشیره و منطقه‌ای را مشخص و معین کرده بودند، همچنین قرار بود که افسران گُردی که در گُردستان خدمت می‌کردند همراه با نیروهای تحت امرشان در آماده‌باش کامل باشند، آن‌هایی هم که خارج از گُردستان بودند، بنا به توان و امکانشان وظیفه‌ای به آن‌ها محول شده بود.

طبق برخی از منابع، حکومت به تحرکات میان افسران و شخصیت‌های گُرد مشکوک شده و از همین رو، افسران گُرد را تحت نظر می‌گیرد. در تابستان ۱۹۲۴ یوسف ضیاء تلگرافی رمزی برای برادرش و چهار افسر دیگر گُرد (یکی از آن‌ها احسان نوری پاشا بوده) در حکاری ارسال می‌کند و از آن‌ها می‌خواهد که با دقت و حساسیت بیشتری فعالیت و تحرک داشته باشند، اما آن‌ها تلگراف را اشتباه رمزگشایی می‌کنند و تصورشان این است که قیام شروع شده، لذا هر پنج نفر به مناطق کوهستانی رفته و قیام را شروع می‌کنند. این در حالی است که پیشتر نیروهای حکومتی زیادی جهت سرکوب آشوریانی که درصدد تشکیل حکومت بودند در این منطقه مستقر شده بودند، اقدامات این پنج افسر گُرد نیروهای حکومتی را بیشتر حساس کرده و در مدت کوتاهی آن‌ها را متفرق می‌کنند. متعاقب آن، حکومت اقدام به دستگیری افسران گُرد و روسای عشایر نمود. در ۱۹۲۴/۱۰/۱۰ م یوسف ضیاء و در ۱۹۲۴/۱۲/۲۰ م خالد بیگ جبران و شماری از افسران دیگر را دستگیر می‌کنند و در اواخر همان سال، آن‌ها را در بدلیس اعدام می‌کنند. خالد بیگ قبل از دستگیری، پیامی به شیخ سعید پیران<sup>۱</sup> ارسال کرده و از وی می‌خواهد وظایفی را که برایش معین شده بود، انجام دهد و مردم را برای قیام آماده کند. بر همین مبنای، شیخ سعید در اواخر سال و زمانی که خالد جبران دستگیر شده، فعالیت خود را شروع می‌کند. کشته شدن خالد بیگ، برادرش علی‌رضا، دامادش فائق بیگ، یوسف ضیاء و چندین افسر دیگر، همچنین فرار شماری دیگر از افسران به خارج و دستگیری شماری از روسای عشایر و ایلات گُرد، تأثیر مخرب زیادی بر تدارکات، تمهیدات و وجهه‌ی قیام بر جای نهاد، اما شیخ سعید پیران و شماری دیگر که قبلاً اعلام آمادگی کرده و عهد بسته بودند، همچنان بر انجام قیام اصرار داشتند. شیخ جهت بررسی اوضاع، به میان مردم می‌رود و در تاریخ ۱۹۲۵/۲/۸ م نزد برادرش عبدالرحیم در منطقه‌ی «پیران» بازمی‌گردد. در همین زمان چند نفر از طرفداران

۱- شیخ سعید پیران: در سال ۱۸۶۵ م در شهر پالو از توابع ولایت دیاربکر متولد شد، پدرش شیخ محمود فیضی بن شیخ علی سپتی آمیدی بود. شیخ سعید یکی از عالمان دینی و محبوب مردم بود که در قیام ۱۹۲۵ م شرکت فعال داشت، وی ابتدا به کار خریدوفروش حیوانات مشغول بوده و روابط بازرگانی وسیعی با مناطق مختلف داشته است. بعداً اینکه سرپرستی تکیه (مکان مذهبی) و مدرسه‌ی پالو را بر عهده گرفت، نقش مهمی در تبلیغ و ترویج طریقت نقشبندی در مناطق ملطیه، الازیغ، سمسور و چندین جای دیگر ایفا نمود. به زبان‌های فارسی، عربی و ترکی نیز مسلط بوده است. زمانی که می‌خواهند وی را اعدام کنند می‌گویند: از اینکه جانم را در راه ملت فدا می‌کنم متأسف نیستم، ما خوشحالیم زیرا نسل‌های آینده و نوادگانمان در برابر دشمنان سرافکننده نخواهند بود.





شیخ که برای استقبال از وی آمده بودند، توسط فرماندهی نظامی پیران دستگیر می‌شوند. این اقدام باعث ملتهب‌تر شدن اوضاع می‌شود. شیخ سعید از این فرماندهی نظامی درخواست می‌کند که از این تصمیمش منصرف شود؛ زیرا این کار تأثیرات منفی و مخربی بر مردم منطقه خواهد داشت، اما فرمانده بدون توجه به درخواست‌های شیخ سعید، دستگیرشدگان را با خود می‌برد. در مورد دلیل دستگیری این افراد نظرات مختلفی مطرح است، اما اکثر کسانی که در آن زمان از این واقعه مطلع بوده‌اند، تأکید می‌کنند که این ماجرا یک توطئه‌ی سازمان‌دهی شده بوده با هدف تحریک شیخ سعید پیران. حکومت درصدد بوده با این اقدام شیخ را تحریک کند که اگر نقشه و برنامه‌ای دارد، آن را آشکار کند، شیخ سعید صبر پیشه می‌کند؛ اما برادرش شیخ عبدالرحیم و شماری دیگر با تحریک یکی از افسران به نام قاسم جبران، به پادگان نظامی پیران حمله می‌کنند و نگهبانان آن را به قتل رسانده و طرفداران خویش را آزاد می‌کنند. برخی تاریخ این واقعه را ۱۳ فوریه و برخی دیگر نیز ۱۵ فوریه ذکر کرده‌اند. رهبر عبدالله اوجلان از این واقعه به‌عنوان شروع توطئه‌ی سده‌ی بیستم علیه گُردها یاد می‌کند. متعاقب این اتفاق، بدون آمادگی کامل جنگ و قیام شروع می‌شود. در این اوضاع و احوال، حکومت شماری از روسای عشایر و ایلات را که دستگیر کرده بود آزاد می‌کند، این اقدام حکومت باعث ایجاد تفرقه و اختلاف میان بخشی از عشایر و ایلات می‌شود و همدیگر را به سازش و تسلیمیت متهم می‌کنند، لذا شور و شوق قیام تا حدی فروکش کرد. از سوی دیگر، علی فتحی اوکیار (نخست‌وزیر وقت) و کاظم قره‌بکر (فرماندهی ارتش) که از افسران اوایل جنگ استقلال بودند و مواضع منعطف‌تری در قبال گُردها داشتند، از کار برکنار می‌شوند. در ۱۹۲۵/۳/۲ م عصمت اینونو به‌جای اوکیار منصوب و مصطفی کمال شخصاً فرماندهی جنگ را بر عهده می‌گیرد. حکومت تصمیم می‌گیرد که نیرویی ۳۵ هزارنفری را برای سرکوب قیام اعزام کند، فرانسه هم از طریق خط آهن مرز سوریه، با حکومت ترکیه همکاری می‌کند.

در الازیغ، موش و نواحی دیگر قیام شروع می‌شود و گُردها این مناطق را تصرف می‌کنند، در ۱۹۲۵/۳/۷ م شورشیان به شهر دیاربکر حمله می‌کنند و مدتی این شهر را به محاصره درمی‌آورند، اما به دلیل تدابیر سفت‌وسخت نیروهای حکومتی و عدم شرکت بخشی از مردم دیاربکر در قیام، موفق به کنترل شهر نمی‌شوند. با ورود نیروهای پشتیبانی حکومت از طریق مرز سوریه، محاصره‌ی شهر شکسته می‌شود و نیروهای گُردها به منطقه‌ی لیجه عقب‌نشینی می‌کنند. زمانی که نیروهای دولت به لیجه حمله می‌کنند، شیخ سعید به‌طرف وارتو عقب‌نشینی می‌کند و در ۱۹۲۵/۴/۱۵ م زیر پل وارتو، شیخ به همراه همسر و چند تن از رفقاییش دستگیر می‌شوند. در رابطه با این واقعه هم دو نظر متفاوت مطرح است. بنابر برخی روایات، قاسم بیگ جبران که باجناغ شیخ سعید بوده، وی را راضی می‌کند که تحت نام گفتگو نزد فرماندهی ترک‌ها برود، برخی دیگر معتقدند که قاسم بیگ به شیخ سعید خیانت کرده و مخفیگاه وی را لو داده است. به‌هرحال، در هر دو روایت قاسم

بیگ در دستگیری شیخ نقش داشته و این کار را با برنامه انجام داده است. حتی زمانی که وی را دادگاهی می‌کنند از این موضوع برای دفاع از خویش استفاده می‌کند و ادعا می‌کند که وی شیخ را راضی کرده که به جنگ ادامه نداده و راه دیالوگ در پیش بگیرد.

در ۱۹۲۵/۵/۲۶ م شیخ سعید در شهر دیاربکر دادگاهی و در ۱۹۲۵/۵/۲۹ م حکم اعدام او و ۴۶ نفر از همزمانش صادر می‌شود، شب ۱۹۲۵/۶/۲۸ در مقابل دروازه ی چیا، همگی اعدام می‌شوند. شایان ذکر است که سید عبدالقادر نه‌ری شمزینی فرزند شیخ عبیدالله نه‌ری را که در استانبول بود، در ۱۹۲۵/۵/۱۴ م دستگیر و به دیاربکر منتقل می‌کنند. بعد از ۱۰ روز برای وی هم حکم اعدام صادر می‌شود و در ۱۹۲۵/۵/۲۸ م به همراه فرزندش، دکتر فؤاد (برخو) و شماری دیگر، در همانجایی که شیخ سعید پیران و رفقاییش اعدام شدن، آن‌ها نیز اعدام می‌شوند. با اعدام شیخ سعید و همزمانش، ضربه سنگینی به قیام وارد شد، اما در برخی مناطق از جمله؛ چولیک، گه‌لی زیلان (دره زیلان) و لیجه، قیام همچنان ادامه پیدا کرد. شیخ مهدی و شیخ علی، برادر و فرزند شیخ سعید در فوریه و آوریل ۱۹۲۶ م از انگلیس درخواست همکاری کردند، اما انگلیسی‌ها این درخواست را رد و بعد از توافق با ترکیه، در ۱۹۲۶/۶/۵ م در منطقه‌ی زاخو شیخ مهدی را بازداشت و به بغداد منتقل کردند. در مورد دلایل عدم پیروزی این قیام حرف‌وحديث بسیار است، همچنین این قیام با نام‌های مختلفی شناخته شده است. به‌طورقطع، این قیام وسیع‌ترین و سازمان‌یافته‌ترین قیام خلق گُرد در این مرحله بوده، زمان زیادی را صرف تدارکات و سازمان‌دهی می‌کنند و ناگهانی شروع نمی‌شود. شمار زیادی از شخصیت‌های طبقات و قشرهای مختلف جامعه و همچنین افسران و سربازان زیادی در آن حضور دارند و تنها مختص به طبقه یا قشر خاصی نبوده است. این قیام مناطق زیادی را در برمی‌گیرد و سران آن با شرق و جنوب گُردستان هم در ارتباط بوده‌اند. از سوی دیگر، دولت ترکیه کاملاً حاکمیت و تسلط خود را برقرار نکرده بود و معادلات و کشمکش‌های جهانی هنوز ادامه داشت. از همین رو، دلایل عدم پیروزی این قیام، نیازمند بحث و بررسی بسیار است. می‌توان دلایل شکست این قیام را به‌صورت خلاصه به شرح زیر بیان کرد:

۱. دستگیری خالد جبران و یوسف ضیاء به‌عنوان دو نفر از رهبران اصلی قیام، باعث تضعیف رهبری و پیشاهنگی قیام و از کنترل خارج شدن آن شد؛ زیرا این دو نفر از شخصیت‌های مطرح نظامی و سیاسی بودند که از همان اوایل در رهبری قیام حضور داشتند و از ارتباط و تعامل بسیار خوبی با تمامی اقشار و طبقات گُردستان برخوردار بودند، آن‌ها همچنین با قدرت‌های جهانی در ارتباط بودند و می‌توانستند از لحاظ دیپلماسی، ایفای نقش کرده و

۱- دکتر فؤاد: نوهی حاجی ابراهیم افندی آمیدی مشهور به برخو. وی به کار طبابت مشغول بود و برای تحصیل به کشورهای زیادی سفر کرد. از همان اوان جوانی در مبارزات ملی شرکت می‌کند و در سال ۱۹۲۵ م دستگیر و به همراه شیخ عبدالقادر نه‌ری و شماری دیگر از میهن‌دوستان دادگاهی و حکم اعدام برای آن‌ها صادر می‌شود. در ۱۹۲۵/۵/۲۸ م اعدام شد.





جوانب مختلف قیام و اهداف آن را به دیگران بشناسانند.

۲. چون سران اصلی قیام دستگیر و اعدام شدند، شخصیت‌های مذهبی رهبری قیام را در دست گرفتند و علی‌رغم اینکه قیام رنگ‌وبوی ملی داشت، یکی از اهدافش بازگشت دوباره‌ی نظام خلافت بود، شیخ سعید هم با پرچم سبز و تحت نام جهاد علیه جمهوری اعلان جنگ نمود. همین امر بهانه‌ای شد تا مصطفی کمال و دولت ترکیه به‌راحتی در تبلیغات خود ادعا کنند که این قیام، آزادی‌خواه نبوده و از حقوق ملت دفاع نمی‌کند؛ بلکه قیام گروهی مرتجع دینی است و در داخل و خارج آن را منزوی کردند. از همین رو، روسیه، انگلیس و متحدانش هم از قیام حمایت نکردند و برعکس به یاری دولت ترکیه و مصطفی کمال شتافتند.

۳. در این مقطع، دولت ترکیه ادعا می‌کرد که قیام مذکور با حمایت و تحریک نیروهای خارجی، به‌ویژه انگلیسی‌ها شروع شده، در راستای اثبات این ادعای خود نیز، به اسنادی استناد می‌کردند که مربوط به ارتباط بین سران گُرد و مسئولان انگلیسی بود و گویا در آن‌ها گُردها می‌خواهند با حمایت انگلیس به استقلال برسند.<sup>۱</sup> اما در حقیقت این تبلیغات برای آن بود که از مشروعیت قیام کاسته شود و در داخل نیز سران قیام به‌عنوان مزدوران خارجی شناخته شوند. همچنین در سطح خارجی نیز مانع از ایجاد ارتباط قیام با اتحاد جماهیر شوروی شوند، دولت ترکیه تا اندازه‌ای در رسیدن به این دو هدف موفقیت کسب نمود. لازم به یادآوری است که در این برهه همه‌ی خلق‌ها جهت دستیابی به اهدافشان در تلاش برای جلب حمایت و همکاری قدرت‌های بزرگ بودند، مصطفی کمال و حکومتش بیشتر از هر شخص و جریانی با نیروهای خارجی رابطه برقرار کرده و حتی پیمان‌های متعدد همکاری امضا نموده‌اند. حال اگر خلق گُرد هم درصدد کسب حمایت و همکاری این نیروها بوده، از حق طبیعی خویش استفاده نموده، اما واقعیت این است که در این کار موفقیتی کسب نکرده است. بدیهی است که انگلیسی‌ها یا اصلاً همکاری نکرده‌اند و یا اگر کمکی هم کرده‌اند، در سطحی بوده که بتوانند از گُردها به‌عنوان اهرم فشاری علیه ترکیه، به‌ویژه در رابطه با قضیه‌ی ولایت موصل استفاده کنند. بدون شک این قیام حکومت ترکیه را دچار چنان بحران و لرزش بزرگی نمود که ناچار شدند در راستای حفظ ترکیه، از موصل صرف‌نظر و شرایط انگلیس را بپذیرند.

۴. چون سران و رهبران قیام تحلیل و خوانشی صحیح و واقع‌بینانه از وضعیت آن دروان

---

۱- در یکی از اسناد انگلیسی‌ها آمده است که: هدف جمعیت استقلال گُردستان، تضمین اتحاد میان گُردها و دستیابی به استقلال با حمایت انگلیس بوده است. حکومت ترکیه از این سند به‌عنوان مدرکی جهت اثبات ارتباط قیام با انگلیسی‌ها استفاده می‌کرد؛ اما همچنان که احسان نوری پاشا خود نیز گفته است، آن‌ها بسیار سعی کردند که حمایت و همکاری انگلیسی‌ها را جلب کنند، اما انگلیس راضی به این کار نشد.



نداشتند، سیاست آن‌ها با شکست مواجه شد و در نهایت انگلیس موفق شد در راستای جدا نمودن موصل از ترکیه، از این قیام استفاده کند. همچنین به ترک‌ها (مصطفی کمال) اجازه داد که به شیوه‌ای قهرآمیز و درندانه قیام را سرکوب کنند.

۵. در رابطه با وضعیت داخلی قیام، دستگیری و کشته شدن برخی از رهبران آن سبب شد که آمادگی‌های لازم به اتمام نرسد و قیام از کنترل خارج شود، از همین رو، قیام قبل از موعد مقرر شروع شد و از هماهنگی و نظم برخوردار نبود. برای مثال، در خاریوت چون شماری از رهبران و عشایر وظایف خود را انجام نمی‌دهند، اوضاع به شدت بحرانی و متشنج می‌شود. قرار بود محمود پاشا (فرزند ابراهیم پاشا) مانع از رسیدن نیروهای پشتیبانی حکومت از طریق راه آهن به گُردستان شود، اما وی نیز از انجام این کار خودداری می‌کند. دولت ترک با ایجاد اختلاف و تفرقه ضربه‌ای دیگر به قیام وارد کرد، در همین راستا اقدام به آزاد کردن برخی از روسای عشایر و اعدام شماری دیگر از آن‌ها نمود. همین امر باعث شد که آن‌ها همدیگر را متهم به همکاری با دولت کرده و به دیده‌ی شک و گمان به همدیگر بنگرند. در نتیجه برخی از عشایر در قیام شرکت نکردند. مقوله‌ی دیگر، استفاده‌ی دولت از اختلاف و تفاوت‌های میان گُردهای سنی با گُردهای علوی بود که این نیز به نوبه‌ی خود در تضعیف و محدود کردن قیام تأثیرگذار بود. در کل، می‌توان گفت که نبود رهبری که قادر به ارائه‌ی خوانش و تحلیلی درست از شرایط آن دوران باشد و سیاست‌ورزی کند، نبود استراتژی و تاکتیکی شفاف، منسجم و مدرن، توطئه‌ی نیروهای بین‌المللی، خیانت داخلی و خشونت و درنده‌خویی سران حکومت ترک، منجر به عدم پیروزی این قیام شد.

در طول این مدت، انگلیس و عراق مشغول سرکوب شیخ محمود و مخالفین دیگر بودند و قانون اساسی عراق را به همه‌پرسی گذاشتند. مردم سلیمانیه آن را بایکوت کردند، ساکنین کرکوک با آن مخالفت کرده و مردم اربیل و موصل هم به شرط اعطای حقوق ملت گُرد با آن موافقت کردند، در این قانون اساسی هم به دیدگاه و مطالبات بخش زیادی از خلق گُرد توجه نشده بود.

### خط بروکسل و حل مسئله‌ی موصل

بعد از درخواست انگلیس از «جامعه‌ی ملل» مبنی بر در دستور کار قرار دادن پرونده‌ی موصل که درصدد بود هر چه زودتر این سازمان به نفع وی رأی صادر کند، در ۱۹۲۴/۱۰/۲۹ م جامعه‌ی ملل در بروکسل نشست فوق‌العاده برگزار کرد. در این نشست «مسیو برانتین» که میانجیگری بلژیکی بود، پروژه‌ی خود را برای تعیین مرز میان عراق و ترکیه ارائه می‌کند. پیشنهادهای برانتین در این نشست مورد موافقت قرار می‌گیرد که به بعدها به‌عنوان «خط بروکسل» شناخته شد. این نشست در حالی برگزار شد که هنوز کمیسیون‌ی که برای حل مسئله‌ی موصل شکل گرفت، کارش را شروع نکرده بود. به‌عبارتی دیگر تشکیل این کمیسیون و فعالیت‌هایش تنها گزینه‌ای انحرافی و سرگرم کردن ترکیه و گُردها بود. در



نشست بروکسل، الحاق موصل به عراق به امر واقع مبذل شده بود، زیرا خط مرزی میان ترکیه و عراق را مشخص و معین کردند.

کمیسیون پیگیری و بررسی قضیه‌ی موصل، در ۱۹۲۴/۱۱/۲۵ م کارش را شروع کرد و در ۱۹۲۵/۷/۱۶ م گزارش کار و فعالیت‌های خویش را به جامعه‌ی ملل ارائه کرد. در گزارش این کمیسیون آمده بود که اکثریت ساکنان موصل گُرد هستند و با ملت‌های ترک و عرب کاملاً متفاوت‌اند. به عبارتی دیگر پیشنهاد و خواست اعضای کمیسیون این بود که در تصمیم نهایی بایستی مطالبات گُردها لحاظ شود؛ اما جامعه‌ی ملل تحت فشار و مداخله‌ی انگلیس، در ۱۹۲۵/۱۲/۱۶ م بدون توجه به این گزارش، با صدور قطع‌نامه‌ی شماره (۷۷)، رسماً ولایت موصل را به عراق الحاق کرد و خط بروکسل را به‌عنوان مرز میان ترکیه و عراق تصویب کرد. بنابر درخواست انگلیس این موارد هم به‌عنوان شروط در قطع‌نامه گنجانده شدند.

۱. خط بروکسل، مرز میان هر دو دولت ترکیه و عراق است.

۲. عراق به مدت ۲۵ سال تحت قیمومیت انگلیس باقی خواهد ماند.

۳. عراق ملزم به رعایت حقوق و خواست گُردها بوده و زبان گُردی باید در دادگاه، مدارس و تمامی ادارات مناطق گُردنشین زبان رسمی باشد.

۴. انگلیس بایستی پیشنهادهای کمیسیون تحقیق درباره‌ی ولایت موصل از جمله؛ حق مدیریت داخلی گُردها را تضمین و اجرا کند.

در مورخه‌ی ۱۹۲۶/۱/۱۸ م پارلمان عراق شروط انگلیس را پذیرفت و در ۱۹۲۶/۲/۲۴ م انگلیس هم به جامعه‌ی ملل تضمین داد که از حقوق ملی گُردها دفاع خواهد کرد. در ۱۹۲۶/۶/۵ م توافق‌نامه‌ی میان ترکیه، انگلیس و عراق امضا شد که به «توافق‌نامه‌ی آنکارا» معروف

---

۱- این توافق‌نامه که به‌عنوان توافق سال ۱۹۲۶ م نیز شناخته می‌شود، در تاریخ ۱۹۲۶/۶/۵ م با نظارت انگلیس امضا شد. در سال ۲۰۰۷ این توافق‌نامه با نظارت آمریکا تمدید شد. توافق مذکور شامل سه بخش و ۱۸ ماده است. بخش نخست آن تحت نام «مرز میان ترکیه و عراق» شامل پنج ماده و یک ضمیمه است. بخش دوم تحت نام «حُسن همجواری» شامل هشت ماده و بخش سوم نیز تحت نام «احکام عمومی» و مشتمل بر پنج ماده است که مضمون آن مربوط است به حقوق شرکت‌های نفتی. طبق این توافق‌نامه ترکیه از ادعای مالکیت بر موصل منصرف شد، اما به شرطی که عراق به‌صورت یکپارچه باقی بماند و گُردها به استقلال نرسند و در صورتی که عراق تقسیم شود ترکیه حق دارد موصل را تصرف کند. همچنین قرار شد عراق ۱۰٪ از نفت موصل را به ترکیه واگذار کند. تا دوران جمهوریت، عراق این مقدار را به ترکیه تحویل می‌داد. در سال ۱۹۸۲ م در چارچوب همان توافق، در راستای مقابله با مبارزات آزادی‌خواهی خلق گُرد در جنوب و شمال گُردستان، توافقی دیگر به نام «المطارده الساخته» میان این دو کشور امضا شد. طبق این توافق جدید: الف- نیروهای نظامی هر دو کشور حق دارند جهت سرکوب دشمنانشان برای مدتی معین (حداکثر سه روز) و تا عمق ۱۷ کیلومتر وارد خاک یکدیگر شوند. ب- عراق هزینه‌ی فعالیت‌های



است. ترکیه نیز «خط بروکسل» را به‌عنوان مرز میان خود با عراق پذیرفت و از ادعای مالکیت بر ولایت موصل منصرف شد. ترکیه در مقابل خواستار دریافت ۱۰٪ از نفت موصل برای مدت ۲۵ سال شد و این اجازه را به یکدیگر دادند که در امتداد مرز، جهت سرکوب هرگونه قیام و شورش‌گردها وارد خاک یکدیگر شوند. همچنین قرار شد که ترکیه ۵۰۰ پاون به‌عنوان غرامت دریافت کند. در کنار این شروط، ذکر شده بود که در صورت تقسیم عراق، ترکیه حق دارد که موصل را تصرف کند، این شرط نیز به این دلیل در توافق گنجانده شده بود که تضمینی باشد برای ترکیه که هیچ‌گاه اجازه داده نخواهد شد که گردها در موصل به استقلال برسند. شایان‌ذکر است که این توافق‌نامه در سال ۲۰۰۷ م بار دیگر تمدید شد، این اتفاق زمانی بود که ترکیه، آمریکا و عراق توافق نمودند که باهم علیه حزب کارگران گُردستان (پ.ک.ک) وارد جنگ شوند؛ بنابراین، در صورت تجزیه‌ی عراق، ترکیه حق دارد که موصل را تصرف کرده و این اشغالگری از مشروعیت بین‌المللی برخوردار خواهد بود.

به‌این‌ترتیب، نقشه‌ی خاورمیانه از نو طراحی شد و گردها هم به‌عنوان یکی از خلق‌های پُرجمعیت و اصیل منطقه، علی‌رغم اینکه در پیمان سور به آن‌ها وعده‌هایی مبنی بر اعطای حقوق و آزادی‌هایشان داده شده بود و در بسیاری از نشست‌ها و کنفرانس‌های مختلف از ۱۹۱۹ الی ۱۹۲۶ م بر آن تأکید شده بود، غیر از سطح نازلی از حقوق فرهنگی و زبانی که در پیمان لوزان به‌طور غیرمستقیم به آن‌ها اشاره شده بود، چیز دیگری نصیب نشد. این در حالی بود که همین حقوق حداقلی هم که ترکیه و انگلیس آشکارا به «جامعه‌ی ملل»<sup>۱</sup> تضمین داده بودند که آن‌ها را رعایت خواهند کرد، هیچ‌وقت به مرحله‌ی اجرا و عمل نرسید. نه ترکیه به مفاد پیمان لوزان عمل کرد و نه انگلیس به تعهدات خویش وفادار ماند. این به معنای عدم قبول موجودیت گردها به‌عنوان یک ملت بود، زیرا سده‌ی بیستم، سده‌ای بود که تحت نام دفاع از حقوق ملت‌ها، بیشترین تبلیغ انجام

نظامی ترکیه را تقبل خواهد کرد.

۱- جامعه‌ی ملل یا مجمع اتفاق ملل، یک سازمان بین‌المللی میان دولتی بود که در نتیجه‌ی امضای عهدنامه‌ی ورسای، در طی سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ میلادی تأسیس شد. این سازمان به دلیل اینکه قادر به پیشگیری از شروع جنگ جهانی نبود در ۱۹۴۶/۴/۱۸ م تصمیم به انحلال خویش گرفت. هم‌زمان تصمیم گرفتند که تمامی معاهدات و قرارهای این سازمان بدون هیچ‌گونه تغییر و تحولی به «سازمان ملل متحد» منتقل شوند. اصطلاح «ملل متحد» را نخستین بار فرانکلین روزولت، رئیس‌جمهور آمریکا در جریان جنگ جهانی دوم برای اشاره به متفقین بکار برد. اولین کاربرد رسمی این اصطلاح در بیانیه‌ی اول ژانویه ۱۹۴۲ بود که در آن متفقین از مفاد منشور آتلانتیک پشتیبانی و اعلام کرده بودند که از صلح جداگانه با نیروهای محور خودداری خواهند کرد. در ۲۴ اکتبر ۱۹۴۵ منشور ملل متحد به امضای ۵۰ کشور رسید و سازمان ملل متحد رسماً تشکیل شد. طبق ماده‌ی ۲۷ دادگاه کیفری بین‌المللی، دادگاه در صورت عدم اجرای هر تصمیم و قطعنامه‌ی سازمان ملل متحد وارد و اقدامات مقتضی را انجام خواهد داد. شایان‌ذکر است که منشور آتلانتیک در ۱۹۴۱/۸/۱۴ م امضا شد و هدف آن شکست متحدین و برقراری صلح در جهان بود. در ۱۹۴۲/۱/۱ م کشور دیگر آن را امضا کردند و این را مقدمه‌ای برای اعلان و تأسیس سازمان ملل متحد عنوان کردند.





می‌گرفت و برخورداری از این حقوق منوط به تشکیل دولت- ملت و سلب این حق از هر ملتی، به معنای صلب حقوق طبیعی و حیات از وی بود. این واقعیت هم بعد از اجرای پیمان‌نامه‌ها و شکل‌گیری معادلات نوین کاملاً آشکار شد. بر اساس همین واقعیت است که اسماعیل بیشکچی می‌گوید: «گردستان مستعمره‌ای بین‌الدولی است!». رهبر «عبدالله اوجالان» نیز معتقد است که توطئه‌ی بین‌المللی علیه خلق گُرد در سال ۱۹۲۵ م شروع شده است.

با توجه به همین امر است که در سده‌ی بیستم و بعد از این تاریخ، قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای در قبال مسئله‌ی گُرد و جنبش آزادی‌خواهی‌اش، هیچ‌گاه از موضع و دیدگاه دوستانه‌ی استراتژیک و سیاسی برخوردار نبوده‌اند. مدام آن‌ها را آشوبگر، عقب‌مانده، تبهکار، یاغی و تروریست عنوان کرده و در بهترین حالت و زمانی که به آن‌ها محتاج بوده‌اند، تحت نام فعالیت‌های انسان‌دوستانه با آن‌ها روابط و تعاملی تاکتیکی برقرار کرده‌اند و هر زمان که جنبش و مبارزات گُردها به تهدیدی برای منافع، معادلات و نقشه‌های جهانی و منطقه‌ای آن‌ها مبدل شده، یا نیازی به آن نداشته‌اند، بدون هیچ‌گونه تردیدی در راستای سرکوب بیشتر این خلق با دشمنانش متحد شده‌اند. توافق روسیه، ایران، آمریکا و انگلیس بعد از جنگ جهانی دوم و عدم حمایت روسیه از جمهوری گُردستان، توافق ایران و عراق با نظارت آمریکا در الجزایر در ۱۹۷۵/۳/۶ م و توقف همکاری‌های ایران و آمریکا از جنبش بارزانی و ایجاد فشار بر آن‌ها، توطئه‌ی بین‌المللی علیه رهبر خلق گُرد «عبدالله اوجالان» از ۱۹۹۸/۱۰/۹ الی ۱۹۹۲/۲/۱۵ م که منجر به ربودن ایشان شد و متعاقب آن، حمله‌ی همه‌جانبه به حزب کارگران گُردستان، دلایلی آشکار بر اثبات این ادعا هستند؛ بنابراین هر جریان و حرکتی گُردی که شناخت و درکی صحیح از این حقایق نداشته باشد، قادر به انجام مبارزه و دستیابی به اهدافش نخواهد بود. در نهایت گُردستان تحت اشغال عثمانی هم به سه بخش تقسیم شد و بخش بزرگ‌تر آن در زیر سلطه‌ی ترکیه باقی ماند، بخشی به انگلیس و عراق و بخش دیگر نیز به فرانسه و سوریه واگذار شد.

### رضاخان و بنیان‌گذاری شاهنشاهی پهلوی

رضاخان<sup>۱</sup> در سال ۱۹۱۹ م به فرماندهی نیروهای قزاق رسید. با اعلام امضای توافق میان

---

۱- رضاخان در تاریخ ۱۸۷۸/۳/۱۶ م در روستای آلاشت از توابع سوادکوه مازندران متولد شد. پدرش عباسعلی دادش‌بیگ سوادکوهی، در فوج هفتم سوادکوه به‌عنوان یاور (ستوان) خدمت می‌کرد و مادرش نوش‌آفرین آیرملو نام داشت. در یک سالگی پدرش درگذشت و سرپرستی رضاخان را عمویش بر عهده گرفت، او هم رضا را نزد ژنرال امیر تومان کاظم خان می‌فرستد. سال ۱۹۰۳ م رضاخان به سربازی رفته و در ۱۹۱۳ م به درجه‌ی افسری می‌رسد. در همان سال ازدواج می‌کند و صاحب دختری می‌شود که در سال ۱۹۲۴ م ناپدید شد. سال ۱۹۱۸ م با نیم‌تاج خانم (تاج‌الملوک) دختر سرگرد تیمورخان آیرملو و از سران قزاق ازدواج می‌کند که بعد از پادشاهی محمدرضا پهلوی، «ملکه مادر» لقب گرفت.

ایران و انگلیس در همان سال، مخالفت و نارضایتی‌ها در داخل اوج گرفت و فرانسه و آمریکا هم با آن مخالفت کردند. همین امر باعث شد حکومت‌های ایران یکی بعد از دیگری سقوط کنند. در این مدت «شیخ محمد خیابانی» در ژوئن ۱۹۲۰ م «جمهوری آزادستان» را اعلان نمود و «میرزا کوچک خان جنگلی» هم در ۱۹۲۰/۷/۱۰ م در گیلان تأسیس «جمهوری گیلان» را اعلان کرد.

در ۱۹۲۱/۲/۲۱ م رضاخان با همکاری سید ضیاءالدین طباطبایی (۱۸۸۸-۱۹۶۹ م) کودتا کرد و کابینه‌ی فتح‌الله خان اکبر، ملقب به «سپهدار اعظم» سرنگون شد. بعد از دو روز، حکومت جدید با نخست‌وزیری سید ضیاءالدین تشکیل و رضاخان هم فرماندهی کل قوا شد. در ۱۹۲۱/۲/۲۶ م سید ضیاءالدین با روسیه توافق‌نامه‌ای امضا نمود که نارضایتی انگلیس، آمریکا و برخی از جریان‌های داخلی را در پی داشت. رضاخان از این فرصت استفاده نمود و به بهانه‌ی این که می‌خواهد به سید ضیاء کمک کند، وزیر جنگ شد؛ اما بعد از تحکیم موضع خویش، با همکاری شاه در ۱۹۲۱/۵/۲۵ م طباطبایی را از حکومت برکنار کردند. بعد از سید ضیاء، قوام‌السلطنه (احمد قوام) به نخست‌وزیری رسید. قوام به دلیل مشکلات سیاسی و اقتصادی در ۱۹۲۲/۱/۲۰ م استعفا داد. این بار مشیرالدوله تشکیل حکومت داد که از ۱۹۲۲/۱/۲۲ م تا مه همان سال استمرار پیدا کرد. در ماه ژوئن بار دیگر قوام به نخست‌وزیری رسید. توافق قوام با انگلیس و آمریکا بر سر مسئله‌ی نفت سبب نارضایتی روسیه شد. بار دیگر به دلیل اعتراض و مخالفت روشنفکران و مردم، در تاریخ ۱۹۲۳/۱/۲۵ قوام ناچار به استعفا شد. اینبار مستوفی‌الممالک به نخست‌وزیری رسید، حکومت وی هم تا ماه ژوئن دوام آورد. بعد از وی، مشیرالدوله برای بار دوم به نخست‌وزیری رسید و تا ۱۹۲۳/۱۰/۲۲ م به کارش ادامه داد. در تاریخ ۱۹۲۳/۱۰/۲۹ م رضاخان درحالی‌که وزیر جنگ بود و فرماندهی کل قوا را بر عهده داشت، به نخست‌وزیری رسید. وی شاه را مجبور کرد که به خارج رفته و همچنین ولیعهد را ملزم به عدم مداخله در امور نمود. متعاقب آن راست‌گرایان و دموکرات‌ها را طرد کرد. در ۱۹۲۴/۴/۲ م انتخابات دوره‌ی پنجم مجلس برگزار و طرفداران رضاخان اکثریت آرا را کسب کردند. رضاخان ابتدا درصدد بود که نظام حکمرانی ایران را از پادشاهی به جمهوری تغییر دهد که با مخالفت جامعه و عالمان دینی مواجه می‌شود. وی از این کار منصرف شد و در عوض با علمای دینی به توافق می‌رسد که نظام پادشاهی نوینی را بنیان‌گذاری کنند. با این تصمیم رضاخان حمایت راست‌گرایان را کسب نمود. در این زمان احمدشاه از مجلس درخواست می‌کند که به رضاخان رای اعتماد ندهند؛ اما از مجموع ۱۰۰ عضو مجلس، ۸۶ نفر از حکومت رضاخان حمایت می‌کنند. ارتش هم اعلام موضع نمود و از رضاخان حمایت کرد. این وضعیت نشانگر عدم کنترل و حاکمیت شاه بر نهادهای دولتی و فراهم شدن زمینه برای رضاخان بود. رضاخان در واکنش به این





موضع شاه، برآشفته شده و از مقام خویش کناره‌گیری نمود. وی خواستار اختیارات و قدرت بیشتری بود تا که بتواند کشور را اداره نماید. در ۱۹۲۵/۲/۱۲ مجلس جهت اقناع و راضی کردن شاه برای بازگشت، اختیار تام به وی می‌دهد، به عبارتی دیگر، رضاخان عملاً به جای شاه نشست. او در این مقطع مناسبات و روابط با آمریکا را گسترش و تحکیم می‌بخشد، هدفش کاهش نفوذ و مداخلات روسیه و انگلیس در ایران بود. در ۱۹۲۵/۲/۱۷ دستور تشکیل هیئتی ۱۲ نفری را صادر می‌کنند تا در مدیریت امور با وی همکاری کنند. رضاخان در ۱۹۲۵/۵/۳ نام خانوادگی پهلوی را برای خویش انتخاب می‌کند. در ۱۹۲۵/۱۰/۳۱ احمدشاه رسماً از پادشاهی خلع و رضاخان برای اداره‌ی امور دولت تعیین می‌شود، بعد از آن مجلس مؤسسان تشکیل و با تغییر در برخی از اصول قانون اساسی مشروطه، رسماً سلطنت قاجار را منقرض کردند و بر این اساس هیچ‌کدام از اعضای خاندان قاجاری حق ندارند ادعای تخت و تاج کنند، بدین ترتیب در (۱۹۲۵/۱۲/۱۲م) از مجموع ۲۶۰ عضو انجمن موسسان، ۲۷۵ عضو رضاخان را به‌عنوان شاه انتخاب می‌کنند. در ۱۹۲۵/۱۲/۱۵ م رضاخان سوگند قانونی یاد کرد و در ۱۹۲۶/۴/۲۵ م تاج شاهی را بر سر نهاد. در ۱۹۴۱/۹/۶ به بهانه‌ی طرفداری از آلمان، انگلیس و آمریکا، وی را برکنار و پسرش محمد رضاشاه را به‌جایش منصوب کردند.

عدم شرکت حکومت قاجار در جنگ جهانی، باعث شد که شرق گُردستان برخلاف گُردستان {تحت اشغال} عثمانی به میدان کشمکش و منازعه‌ی قدرت‌ها مبدل نشود، اما از زمان آغاز جنگ جهانی تا سال ۱۹۲۵ م از وضعیتی دشوار گذار نمود و اختلاف و کشمکش‌های گُرد با حکومت مرکزی ایران تشدید شد. چنانکه پیشتر ذکر آن رفت، از ۱۹۰۵ الی ۱۹۱۱ م انقلاب مشروطیت به‌وقوع پیوست که متعاقب آن فعالیت‌های سیاسی و بازرگانی در ایران افزایش و توسعه پیدا کرد. همچنین نقش و تأثیر روحانیون در حکومت و قدرت برجسته‌تر شد. اگرچه جنبش مشروطه برخوردار از نیروی دینامیک و فاکتورهای داخلی نیرومندی بود، اما هر سه دولت انگلیس، روسیه و آلمان درصدد بودند که مسیر و چارچوب آن را کنترل کنند. با شروع جنگ جهانی، علی‌رغم اینکه ایران موضع بی‌طرفی اتخاذ نمود و با روسیه و انگلیس نیز پیمان همکاری منعقد کرده بود و روابط دوستانه‌ای با همدیگر داشتند، نیروهای روسیه از شمال و انگلیس نیز از جنوب، اقدام به اشغال ایران کردند و حکومت ایران هم قادر به انجام هیچ واکنشی نشد. هرگونه مقاومت در برابر انگلیس و روسیه، به‌معنای قرارگرفتن در جبهه‌ی آلمان بود و این امر وضعیت را بغرنج‌تر می‌کرد. هدف روسیه و انگلیس پیشگیری از پیشروی آلمان و عثمانی بود. در این اوضاع و احوال وضعیت بحرانی ایران تشدید و تعمیق یافت و موجی از نگرانی و نارضایتی میان مردم شکل گرفت. در ضمن یکی از پروژه‌های انگلیس و روسیه تشکیل حکومتی برای آشوریان در منطقه‌ی ارومیه و حکاری بود و این موضوع یکی دیگر از دلایل ملت‌هت‌تر شدن اوضاع در این منطقه بود. به دلیل حضور نیروهای انگلیس و روسیه در ایران، خلائی سیاسی و مدیریتی در بسیاری از مناطق ایران به‌وجود آمده بود و چندین شخصیت و جریان‌های مختلف



سعی کردند این خلأ را پُر کرده و به حقوق و آزادی‌های خویش برسند؛ از جمله گُردها که اقدام به قیام و مبارزه کردند.

### قیام سمکوخان شکاک

ایل شکاک یکی از ایلات بزرگ گُرد است که در مناطقی از شرق و شمال گُردستان سکونت دارند، این ایل از دوران کریم‌خان زند تا اوایل حکومت قاجاریان نقشی مهم و برجسته در پروسه‌ی سیاسی ایران و شرق گُردستان ایفا نموده‌اند. در سال ۱۷۸۱ م زمانی که آقا محمدخان قاجار بر تخت سلطنت نشست، صادق خان شکاک یکی از افرادی بود که بسیار به وی کمک کرد؛ اما بعدها متهم به قتل آقا محمدخان در سال ۱۷۹۸ م شد و همین امر باعث بروز اختلاف میان حکومت قاجاری و ایل شکاک شد. در سال ۱۹۰۵ م جعفرخان شکاک فرزند محمدخان و نوه‌ی علی‌خان شکاک در تبریز دستگیر و همراه با دو تن از رفقاییش به نام‌های «محو و سیدو شکاک» اعدام شدند. بعد از مرگ جعفرخان شکاک، پدرش محمدخان که رئیس ایل شکاک بود به دولت عثمانی پناه می‌برد، اما به دلیل دیدار با سفیر ایران در استانبول، سلطان وی را به جزیره‌ی کریت تبعید می‌کند و در سال ۱۹۰۷ م در همانجا وفات می‌کند. بعد از محمدخان، پسرش اسماعیل که بعدها به سمکوخان شکاک (۱۸۸۷-۱۹۳۰ م) مشهور شد، ریاست ایل شکاک را بر عهده گرفت.

سمکوخان در فعالیت‌های روشنفکری و سیاسی‌ای که از ۱۹۱۱ الی ۱۹۱۳ م به پیشاهنگی عبدالرزاق بدرخان و حمایت روسیه انجام می‌گرفت، شرکت می‌کرد، او شخصیتی هوشیار و فعال داشت. با شروع جنگ جهانی در سال ۱۹۱۴ م سعی نمود حکومتی محلی تشکیل دهد، بعدها به دلیل مخالفت سمکو با تلاش روسیه و انگلیس جهت تشکیل حکومتی برای آشوریان در مناطق ارومیه و حکاری، چندین بار میان وی با سپاه ایران و روس و آشوریان درگیری‌هایی به‌وقوع پیوست و برای مدتی به شمال گُردستان رفت. در سال ۱۹۱۹ م «مارشمعون» رهبر آشوریان را به قتل می‌رساند، این اقدام وی باعث می‌شود که بسیاری وی را مورد انتقاد قرار داده و حرکتی که شروع نمود را بر مبنای همین اقدامش بررسی و تعریف کنند. بنابر برخی از منابع، سمکو گفته است که اگر وی مارشمعون را نمی‌کشت، مارشمعون او را به قتل می‌رساند؛ زیرا در آن مقطع روسیه و انگلیس شمار زیادی از آشوریان ساکن در امپراتوری عثمانی و ایران را جمع‌آوری و نیرویی منسجم و مجهز نظامی برای آن‌ها تشکیل و وعده‌ی تأسیس کشور و دولتی مستقل به آن‌ها داده بودند. سمکو نیز با نیرویی کوچک با این پروژه مخالفت می‌کرد. از همین روست که سمکو گفته؛ اگر آن‌ها پروژه‌ی خود را شروع می‌کردند یا باید ما تسلیم می‌شدیم و مناطق خود را به آن‌ها واگذار کنیم و یا وارد جنگ و مقاومت می‌شدیم. اگر وارد جنگ هم می‌شدیم، احتمال شکست و نابودی برای ما بسیار زیاد بود؛ زیرا آشوریان از نیروهای بیشتر و مجهزتری برخوردار بودند





و خارجی‌ها هم از آن‌ها حمایت می‌کردند. همین امر باعث شده که سمکو به بهانه‌ی گفتگو از «مارشَمعون» دعوت کرده و او را به قتل برساند. مسلماً دلیل این رفتار سمکو هر چه که باشد، رفتاری جوانمردانه نبوده و لازم است که مورد انتقاد قرار داده شود. از سوی دیگر، نباید تمامی شخصیت و فعالیت‌های وی را نیز بر مبنای همین اقدام قضاوت نمود. زمانی که این واقعه را به‌خوبی موردبررسی قرار دهیم، بار دیگر سیاست‌های مدرنیت‌های کاپیتالیستی در راستای تحریک و درگیر نمودن خلق‌ها با همدیگر برایمان آشکار می‌شود. آشکار است که سمکو به‌خوبی از هدف این سیاست آن‌ها در منطقه آگاه بوده، اما نتوانسته یا ندانسته که به شیوه‌ای دیگر با آن مقابله کند و با این اقدام خود به دام سیاست و توطئه‌ی این نیروها افتاده است.

در ماه مه‌ی ۱۹۱۹ م سمکو حکمرانی و مدیریت مناطق شمال شرق گُردستان را به‌دست می‌گیرد و برای هر روستا و شهری، فرمانده و مسئولی معین می‌کند. او با روسای عشایر منطقه دیدار و جلسه‌ای ترتیب می‌دهد، در این دیدار تصمیم می‌گیرند که انجمنی برای روسای عشایر تشکیل و خود را برای اعلان دولتی‌گردی آماده کنند. سید طاها نهری به سمکو پیشنهاد می‌کند این کار را به تعویق بیندازد، زیرا معتقد بود که بایستی از حمایت و پشتیبانی بیشتری برخوردار باشند. لذا به نمایندگی سمکو به بغداد رفته و با «آرنولد ویلسون» کمیسر مدنی انگلیس دیدار می‌کند، اما نه‌تنها به نتیجه مثبتی نمی‌رسد، بلکه بعد از امضای پیمان میان انگلیس و ایران در ۱۹۱۹/۸/۹ م، انگلیسی‌ها جهت سرکوب سمکو با حکومت ایران همکاری می‌کنند. سمکو در سال ۱۹۲۱ م روزنامه‌ی «روژی گُرد و شوی عجم - روژی کورد و شهوی عه‌جه‌م» را منتشر می‌کند و در اواسط همان سال، ارومیه را تصرف و به‌عنوان مرکز زمامداری خویش انتخاب می‌کند. در ۱۹۲۱/۱۰/۱۷ م نیز مهاباد و بعد از آن شهرهای سلماس، خوی، سقز و بانه را تصرف و به بخشی از گستره‌ی حکمرانی خویش الحاق می‌کند و تا اواسط سال ۱۹۲۲ م در این منطقه حکمرانی می‌کند. در این برهه، رضاخان که فرماندهی نیروهای قزاق و وزیر جنگ بود، با هدف سرکوب سمکو و با همکاری برخی از شخصیت‌های گُرد از جمله: «خالو قربان» این مناطق را مورد حمله‌ی وسیعی قرار می‌دهد. شایان ذکر است که در جنگ‌هایی که از ۱۹۱۹ الی ۱۹۲۲ م به‌وقوع پیوستند، عشایر مامش، مَنگور، دیبوکری، پیران، زَرزا، گورک، فیض‌الله بیگ پشدری، بانه و

---

۱- خالو قربان: یکی از برجسته‌ترین فرماندهان گُرد بود که در سال ۱۹۱۷ م در نهضت جنگل به رهبری میرزا کوچک‌خان شرکت کرد. نهضت جنگل در ۱۹۲۰/۷/۱۰ م در منطقه‌ی گیلان «جمهوری گیلان» را تأسیس کرد. در ماه دهم سال ۱۹۲۱ م رضاخان با همکاری انگلیسی‌ها این جمهوری را سرکوب کرد و میرزا کوچک خان هم در ماه یازدهم همان سال در کوهستان تالش کشته شد. خالو قربان در این جنگ خود را تسلیم ارتش ایران نمود و بعدها در حمله به سمکو با رضاخان همکاری کرد که در نهایت در جنگ میان‌دوآب توسط نیروهای سمکو کشته شد.

قادرخانی از سمکو پشتیبانی کردند. عشیره‌ی مَنگور در پیروزی سمکو در جنگ میان‌دوآب که در آوریل ۱۹۲۲ م به وقوع پیوست و طی آن «خالو قربان» کشته شد، شرکت فعالانه‌ای داشتند. سمکو در سال ۱۹۲۲ م شکست خورد و به نزد عشیره‌ی شکاک در شمال گُردستان رفت. زمانی که حکومت ترکیه از ارتباط وی با انگلیس مطلع می‌شود، شب‌هنگام به وی حمله می‌کنند. در جریان این حمله همسرش به قتل می‌رسد و پسرش خسرو هم اسیر می‌شود، اما خود سمکو موفق به فرار شده و به جنوب گُردستان نزد شیخ محمود می‌رود. بعد از مدتی انگلیسی‌ها وی را از شیخ دور کرده و به منطقه‌ی پشدر می‌فرستند. در سال ۱۹۲۴ م رضاخان وی را عفو و به منطقه‌ی خویش بازگشت، او تا سال ۱۹۲۶ م هیچ‌گونه فعالیت نظامی و سیاسی انجام نداد. زمانی که رضاخان به پادشاهی رسید اقدام به خلع سلاح عشایر نمود، سمکو بار دیگر فعالیت‌هایش را آغاز و با همکاری عشایر هرکی و بیگزاده شهر دیلمان (سلماس) را محاصره می‌کند، اما موفق به تصرف آن نمی‌شود و به‌ناچار بار دیگر رهسپار جنوب گُردستان می‌شود. انگلیسی‌ها با سکونت وی در آنجا مخالفت می‌کنند و سمکو تا سال ۱۹۳۰ م به مناطق مرزی پناه می‌برد. بعدها به شرطی که مورد عفو قرار گیرد، با حکومت وارد گفتگو شد. بر همین مبنا، حکومت وی را عفو کرد و او نیز با ۴۰۰ سواره‌نظام و ۲۰۰ پیاده‌نظام بازمی‌گردد. بعد از مدتی شایع شد که سمکو درصدد تحریک عشایر برای قیام است. فرماندهی ارتش ایران در منطقه، در ۱۹۳۰/۷/۱۸ م وی را به مهمانی دعوت می‌کند و بعد از گرفتن چند عکس یادگاری، در حین بازگشت، وی را به همراه ۱۳ نفر از همراهانش تیرباران می‌کنند. به‌این ترتیب سمکو نیز با توطئه کشته می‌شود. اسامی برخی از همراهانش عبارتند از: خورشیدخان رئیس عشیره هرکی، کریم‌خان آغا رئیس عشیره خیلانی، محمد برادوستی و مروان آغا.

### سردار رشیدخان اردلان

عباس‌خان مشهور به «سردار رشیدخان» فرزند علی‌خان و نوه‌ی اکبرخان شرف‌الملک فرزند محمد صادق خان فرزند امان‌الله خان بزرگ، میر اردلان است. زمانی که به دلیل وقوع جنگ جهانی، حاکمیت و تسلط حکومت مرکزی ایران بر مناطق مختلف کشور تضعیف شده بود، سردارخان از فرصت استفاده نمود و درصدد بنیان‌نهادن دوباره‌ی امیرنشین اردلان و دستیابی به حق مدیریت و اداره‌ی امور داخلی منطقه برآمد. برای همین منظور با روسای عشایر منطقه دیدار و درخواست همکاری کرد. وی موفق شد حمایت و پشتیبانی وکیل جوانرود، حسین‌خان رضا، جعفرسان لهن، محمدخان کانی سانان، محمودخان دزلی، محمد رشیدخان بانه و سنجرخان میاوه‌ران را کسب کند و در ۱۹۱۶ م قیام خود را آغاز کرد. سردار رشید توانست بخش زیادی از منطقه‌ی اردلان را تصرف کند و بعد از آن نیز طی جنگی سخت و شدید، فرمانروای کرماشان را به قتل رسانده و بر این شهر مسلط شود. زمانی که روس‌ها ارتش عثمانی را شکست داده و به‌سوی مناطق جنوبی‌تر حرکت کردند، سردار رشید با فرماندهی نیروهای روسیه «ژنرال باراتوف» تماس می‌گیرد و موفق می‌شود حمایت و





پشتیبانی آن‌ها را جلب کند؛ اما به دلیل وقوع انقلاب اکتبر، روس‌ها بعد از مدت کوتاهی منطقه را ترک کردند. این امر باعث شد که حکومت ایران اقدام به کنترل دوباره‌ی این مناطق کند. رشیدخان تا پایان جنگ از مناطق تحت کنترل خویش محافظت نمود. بعد از جنگ، حکومت مرکزی خواست که از طریق توطئه به این قیام پایان دهد؛ در همین راستا «علی محمدخان شریف الدوله» که به تازگی به عنوان فرمانروای سنندج منصوب شده بود، مسئول اجرای این توطئه شد. علی محمد زمانی که به سنندج می‌رسد پیکی را نزد رشیدخان فرستاده تا پیامی را که بر روی قرآن نوشته شده به وی برساند. در این پیام علی محمدخان به نمایندگی دولت از رشیدخان خواسته بود در صورتی که به سنندج رفته و مستقیماً وارد گفتگو شود، به صورت رسمی حکمرانی منطقه را به وی واگذار می‌کنند. رشیدخان با اعتماد به این پیام، عازم سنندج می‌شود، اما فوراً وی را دستگیر و زندانی می‌کنند.

بعد از کودتای ۱۹۲۱/۲/۲۱ م سردار رشید موفق می‌شود فرار کند و به منطقه‌ی خویش بازگردد. وی جهت تصرف دوباره‌ی منطقه، اقدام به تدارک نیرو و سازمان‌دهی نمود. این بار به دلیل نفوذ حکومت مرکزی و جلب نظر شماری از شخصیت‌های گُرد، کار رشیدخان مشکل‌تر بود. وی در جنگ با نیروهای جعفرسان در منطقه‌ی شمشیر شکست خورد و به روانسر عقب‌نشینی کرد و برای مدتی حوزه‌ی فعالیتش محدود به این منطقه شد. بعد از اینکه حکومت خلع سلاح‌ش را شروع کرد، سردار رشید جهت شروع دوباره‌ی قیام، مستقیماً با شماری از روسای عشایر تماس می‌گیرد تا با او همکاری کنند؛ همچنین نامه‌ای را برای غلام‌رضا (امیر پشتکوه) ارسال می‌کند و از او می‌خواهد که با همدیگر متحد شده و تا سواحل خلیج فارس را تصرف کنند، اما غلام‌رضا جوابی برای وی ارسال نمی‌کند؛ زیرا در این مقطع غلام‌رضا با امیر مجاهدخان لرستان، یوسف‌خان (رهبر بختیاری‌ها) و شیخ خزعل میر عربستان (خوزستان)، با هدف همکاری جهت حفاظت از مناطق تحت کنترلشان پیمانی به نام «پیمان سعادت» امضا نموده بود. بار دیگر نیروهای ایران به سردار رشید هجوم بردند، وی شکست خورد و به شیخ محمود پناه برد. نقل است که سردار رشید از شیخ تقاضا کرده که از رضاخان بخواهد او را عفو کند. بعدها نیز به همین منظور به نزد شیخ خزعل رفت و تا زمانی رضاخان به بغداد و نجف رفت، در آنجا ماندگار شد. زمانی که رضاخان از نجف دیدار می‌کند از وی طلب عفو می‌کند، بعد از آن به سنندج بازگشت و تسلیم حکومت شد. وی تا سال ۱۹۳۴ م در تهران زندانی بود و با صدور قرار عفوعومومی، آزاد شد. طبق اسناد و مدارک مربوط به آن دوران، سردار رشید در آن مقطع ۴۵۰۰ نیروی مبارز داشته است؛ اما بعد از مدت کوتاهی دوباره دستگیر و تا ۱۹۴۱/۹/۲۶ در زندان بسر می‌برد، در زمان جنگ جهانی دوم و بحران داخلی ایران از زندان فرار می‌کند، دوباره وی را دستگیر و در تهران تحت نظارت قرار می‌گیرد. در نهایت، سال ۱۹۴۶ م جنازه‌ی وی را در یکی از هتل‌های این شهر پیدا می‌کنند.

## قیام عشایر لرستان (۱۹۲۱-۱۹۲۸ م)

رضاخان بعد از کودتای فوریه‌ی ۱۹۲۱ م اقدام به تثبیت قدرت حکومت مرکزی در مناطق مختلف ایران نمود. در همین راستا نیرویی را برای سرکوب حکومت‌های محلی لرستان اعزام کرد. غلام‌رضا (امیر پشتکوه) با شاه‌محمد (رئیس عشیره‌ی ملک‌شاهی و عشیره‌ی ببری)، با سپاه ایران مقابله و آن‌ها را شکست دادند. ایلام و مرکز فرماندهی سپاه را تصرف و سپاه ایران را تا نزدیکی کرمان‌شان عقب می‌رانند، اما به دلیل حمله‌ی هوایی، عشایر گرد به مناطق کوهستانی ایلام عقب‌نشینی می‌کنند و به قیام خویش پایان می‌بخشند. بعد از این وقایع، قدم‌خیر لرستانی همسر علی‌مه‌خان و خواهر سید مرادخان از عشیره‌ی پیره‌وندی لک، قیام کرد. این اقدام قدم‌خیر زمانی شروع شد که همسر و برادرش طی توطئه‌ای توسط رضاخان کشته شدند. وی پنج سال مقاومت کرد و اجازه نداد که نیروهای ایران وارد آن منطقه شوند. قدم‌خیر با غلام‌رضا پیمان همکاری امضا نمود. با سرکوب غلام‌رضا توسط رضاشاه در سال ۱۹۲۸ م، ضربه‌ای سنگین به قیام قدم‌خیر وارد شد، اما وی همچنان به مقاومت و مبارزه ادامه داد. در این مدت رضاخان تحت نام آشتی و پیمان دوستی، به نزد وی رفته و از او خواستگاری کرده است. قدم‌خیر در جواب به رضاخان می‌گوید: «من زن نیستم که با تو ازدواج کنم»، بعد از آن قدم‌خیر نامه‌ای برای شیخ محمود ارسال می‌کند و ضمن درخواست کمک، اعلام می‌کند که حاضر است با وی ازدواج کند. شیخ در جواب نامه‌ی وی، آمادگی خود را برای کمک اعلام می‌کند، اما بنا به دلایل مختلفی این کار صورت نمی‌گیرد. بعد از مدتی رضاخان سوگند یاد می‌کند وی و سایر روسای عشایر را عفو خواهد کرد و تعهد می‌دهد که این مناطق را توسعه داده و عدالت و نظم را مستقر خواهد کرد. بر این اساس از قدم‌خیر درخواست دیدار و گفتگو می‌کند، اما بعداً معلوم شد که توطئه‌ای در کار بوده و قدم‌خیر را دستگیر می‌کنند. رضاخان، شاه مرادخان و شیخ دوسه را در لرستان تیرباران و قدم‌خیر را نیز در تهران زندانی می‌کند. بعد از مدتی قدم‌خیر در زندان وفات می‌کند. شعر زیر نمونه‌ای است از اشعاری که در رابطه با قتل‌عام کردهای لرستان و ایلام سروده شده:

ئیلام هه‌ی ئیلام، ئیلام خاسه‌گه‌م ئیلام کوردان، کورد شوناسه‌گه‌م

له‌بان قلاوه تاوئ بکه‌یم سه‌یر ئیلام نشینه‌یل یادتان وه‌خیر

در کنار این قیام‌های برجسته، یکسری قیام و شورش‌های دیگری به‌وقوع پیوستند که تأثیرات و گستره‌ی آن‌ها کمتر بود، اما همگی سرکوب شدند. در فاصله‌ی ۱۹۲۱/۲/۲۱ الی ۱۹۲۶/۳/۲۵ رضاخان موفق شد که بر تمامی ایران تسلط پیدا کند و تاج شاهی را بر سر نهاد. وی به حکومت قاجارها پایان بخشید و نظام شاهنشاهی پهلوی را بنیان‌گذاری کرد. همزمان با به نتیجه رسیدن و پایان کشمکش‌های میان عثمانی با انگلیس و فرانسه و همچنین تعیین تکلیف ولایت موصل و مسئله‌ی مرز میان ترکیه، عراق و سوریه، تغییر



و تحولات در ایران نیز فروکش کرد. مدرنیته‌ی سرمایه‌داری با مرکزیت انگلیس، فرانسه و آمریکا که تازه قدرت گرفته بود، پیروزی خود را اعلام نمود و اقدام به دیزان و سازمان‌دهی جهان و خاورمیانه طبق منافع و اهدافش نمود، البته صهیونیسم که مرکز آن در انگلیس و آمریکا بود، نقش برجسته‌ای در این امر ایفا کرد.

در پایان این فصل، اشاره‌ای مختصر به وضعیت حیات انسانی در این مقطع از تاریخ و نظام حکمرانی ارائه خواهیم داد، همچنین به بررسی این مقوله خواهیم پرداخت که چرا سرزمین‌گردستان را تقسیم و حقوق‌گردها را پایمال کردند؟

۱. در سده‌ی نوزدهم انقلاب صنعتی به‌وقوع پیوست، سطح آگاهی و شناخت ملت‌ها افزایش پیدا کرد و متعاقب آن، خواست و اراده‌ی آن‌ها نیز جهت سازمان‌دهی دوباره‌ی جامعه قوت گرفت. در کنار این تحولات، سرمایه‌داری نیز توسعه پیدا کرد و درصد درنوردیدن مرزهایی بود که قدرت سیاسی و جامعه برای آن معین کرده بودند. رهبر عبدالله اوجالان در این باره می‌گوید: «سرمایه‌داری تا آن مقطع محدود شده بود، جامعه و حکومت برای آن مرز تعیین می‌کردند، اما در دوران سرمایه‌داری مرزها و محدودیت‌ها فروپاشید». کشمکش و رقابتی شدید میان تزه‌های نوینی که خود را به‌عنوان راه‌حل و آلترناتیو یکدیگر مطرح می‌کردند، در جریان بود. سوسیالیسم، لیبرالیسم، آنارشیزم و فمینیسم که در غرب سر برآوردند، بیشتر از آنکه با نظام قدیمی در کشمکش و رقابت باشند، با یکدیگر در جدال و رقابت بودند. در شرق نیز علی‌رغم مقاومتی که نظام کهن در مقابل تغییر و تحول از خویش نشان می‌داد، اندیشه و تفکرات غربی به‌ویژه لیبرالیسم و سوسیالیسم در حال گسترش و تأثیرگذاری بودند. همزمان، تحت نام طریقت‌های مختلف، تلاش و جستجو برای دستیابی به حیاتی نوین شروع شده بود، نقشبندی، بهایی، فرم‌نوشده‌ی یارسان و وهابی، نمونه‌هایی بودند از این تلاش‌ها. در کنار این موارد، مداخله‌ی نیروهای جهانی در منطقه، باعث شکل‌گیری رقابت و جدالی شدید در خاورمیانه شده بود که گردستان هم از آن بی‌نصیب نماند. کشمکش‌های غرب در ربع آخر سده‌ی نوزدهم با پیروزی مدرنیته‌ی سرمایه‌داری پایان پذیرفت و علم، صنعت و سیاست تحت سیطره‌ی سرمایه‌داری قرار گرفتند. مدلی را که مدرنیته‌ی سرمایه‌داری خلق کرده بود، خود را به‌عنوان راه‌حلی برای تمامی مشکلات در همه‌ی عرصه‌های حیات مطرح می‌کرد و موفق شد که سوسیالیسم، آنارشیزم و فمینیسم را نیز جذب خویش کند. رهبر عبدالله اوجالان در این مورد می‌گوید: «نیروی اساسی مدرنیته‌ی کاپیتالیستی نه از تسلیحات آن نشئت می‌گیرد و نه ریشه در ثروتش دارد. نیروی اصلی آن غرق‌نمودن تمامی اتویپاها و حتی اتویپای سوسیالیستی - به‌مثابه‌ی آخرین و قوی‌ترین آن‌ها- در درون لیبرالیسم خویش است که آن را به شیوه‌ای ماهرانه‌تر از بهترین ساحران به انجام می‌رساند». آنچه پیروز شد، سرمایه‌داری بود، نه خواست خلق‌ها و ضرورت‌های علم، لذا صحیح‌تر آن است که مدل سده‌ی بیستم را نه مدرنیته، بلکه مدرنیته‌ی سرمایه‌داری نام‌گذاری کنیم. این مدل، در سده‌ی بیستم فراگیر شد و مَهر



خویش را بر تمامی عرصه‌های حیات جامعه زد. تز و مدل‌های دیگر نیز مقاومت کرده و در کشمکش‌های سخت، درصد اثبات این مقوله هستند که مدرنیته‌ی سرمایه‌داری تناسب و سنخیتی با ارزش‌های انسان ندارد و خارج از این مدل و سبک زندگی، مدل و سبک حیاتی متفاوت‌تر نیز وجود دارد، اما مدرنیته‌ی سرمایه‌داری چنان واغود می‌کند که پایان تاریخ است و مدل و سبک زندگی‌ای دیگر غیرممکن است. دستاوردهای این مدل حیات برای انسانیت چی بود و چرا در چهارچوب آن جایگاهی برای گُردها وجود نداشت؟ این سؤالی مهم است که بدون ارائه‌ی جوابی صحیح به آن، قادر به درک حقیقت و ژرفای قضیه نخواهیم شد.

۲. مدرنیته‌ی سرمایه‌داری که به مدل حیات و سازمان‌دهی نظام سده‌ی بیستم مبدل شد، بر روی سه‌پایه‌ی (کاپیتالیسم، دولت-ملت و صنعت‌گرایی) به حیات و حرکت خویش ادامه می‌دهد. رهبر عبدالله اوجالان در این رابطه چنین بیان می‌کند: «دولت-ملت، صنعت‌گرایی و کاپیتالیسم سه‌پایه‌ی مدرنیته هستند، اگر این سه مقوله و عرصه را تحلیل کنیم، آن وقت درک خواهیم کرد که چرا مدرنیته‌ی سرمایه‌داری به دور از ارزش‌های جامعه‌ی انسانی است و همزمان می‌فهمیم که چرا گُردها خارج از آن قرار گرفتند.»

همچنان که پیشتر به آن اشاره کردیم، انسان در جامعه‌ی طبیعی برخوردار از فرم و ساختاری اجتماعی بود که در چهارچوب آن حیات خویش را سازمان‌دهی می‌کرد، تمامی افراد مستقیماً در مدیریت امور شرکت داشتند و تبعیضی میان مدیر و مدیریت‌شونده وجود نداشت. جامعه خود را در قالب کلان، خانواده، تیره، عشیره و قبیله سازمان‌دهی می‌کرد. همچنین اشاره کردیم که این فرم در گُردها شکل گرفت و به دلیل وجود ریشه و بنیانی عمیق، نظام طبقاتی ابتدا در جنوب مزوپوتامیا بروز پیدا کرد، نه در گُردها.

با شکل‌گیری نظام طبقاتی، نظام مدیریت حیات دو شکل متفاوت به خویش گرفت، به‌گفته‌ی رهبر عبدالله اوجالان: «همچون دو رودخانه خروشان، رودخانه‌ی جامعه و رودخانه‌ی طبقه‌ی فرادست و الیت». در تاریخ پنج‌هزارساله، از دوران سومر تا یونان و روم و دوران عثمانی و قاجار، علی‌رغم کشمکش و درگیری میان هر دو فرم، اما به موجودیت یکدیگر معترف بوده و هیچ‌وقت هویت دولتی به هویت عشیره، قبیله و یا ملت‌های درون این دولت مبدل نشده است، تنها هویت خاندان حاکم و یا فرم حکومت بوده. دین و تمدن‌ها نیز تلاش کرده‌اند که با واقعیت موجود خود را سازگار کنند و از این طریق جامعه را مدیریت و شکل دهند. اسلام از دیدگاه خویش در این زمینه به‌صورت بهتر و شفاف‌تری سعی در حل این مسئله کرده است. از سویی فرم دولت را در چهارچوب حکومت منطقه‌ای و جهانی طرح کرده و از سوی دیگر، در راستای نزدیکی و همگرایی جوامع، فرم «امت» را طرح کرده است. نه از طریق دولت و نه از طریق فرم امت، اقدام به انکار هویت، تیره، عشیره، قبیله و ملت‌های مختلف نکرده و از این طریق سعی نموده از هویت اجتماعی







انسان‌ها محافظت کند؛ اما زمانی که مدرنیته‌ی سرمایه‌داری هویت ملت‌ها را منوط به برخورداری از دولت می‌کند، در ظاهر چنان وانمود می‌کند که طرفدار حقوق ملت‌ها است و مخالف ظلم و ستم است، زیرا ملت‌ها را صاحب دولت می‌کند! اما در محتوا و مضمون خویش، بیگانه‌نمودن ملت‌ها با هویت و حقیقتشان است، شاید این سؤال مطرح شود که چرا؟ زیرا هویت دولت، هویت طبقه‌ی ایت و فرادست بوده و هویت اجتماعی هر ملتی منوط به موجودیت خویش است. درآمیختن این دو هویت با همدیگر، مسلماً به برتری و سروری یکی از آن‌ها منجر می‌شود. به‌عبارتی دیگر، یکی از آن‌ها باید دست‌بردار حقیقت خویش شود. زمانی که بر مبنای فرم دولتی هر دو هویت را در یکدیگر ترکیب کنیم، این به معنای انکار و رد هویت ملت و بیگانه شدن با حقیقت است، تنها طبقه‌ی فرادست و حاکم است که از هویت خویش برخوردار است. این کار را از طریق ترویج، تبلیغ و تحمیل این طرز فکر که هر ملتی لازم است از پرچم و هویت رسمی خویش در جهان برخوردار باشد، انجام می‌دهند. به این ترتیب ملت و اعضای آن را با فرم دولتی و اقتدار ترکیب می‌کنند؛ بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که دولت-ملت هویت طبقه‌ی حاکم و فرادست را در میان ملت‌ها تقدس می‌بخشد و هویت جامعه را مسخ می‌کند. از همین روست که دولت-ملت تنوعات و تکثر را در چارچوب خویش تحمل و پذیرش نمی‌کند و از هر طریقی با تنوعات و هویت‌های اجتماعی از قبیل عشیره، قبیله، زبان و دین و ... دشمنی می‌کند، قصد دارد که فرد را از جامعه بریده و به شکاری ساده برای دولت مبدل کند، با این ادعا که دولت-ملت، متعلق به شهروندان است و فرم‌های دیگر مانع و سد راه تشکیل ملت و دولت شهروندان هستند. مسلماً همین امر باعث شده که در سده‌ی بیستم، دولت-ملت‌ها بیشترین شمار تنوعات، گروه‌ها و رنگ‌های مختلف را ریشه‌کن و نابود کردند.

از طرفی دیگر، مدل دولت-ملت رقابتی مرگبار میان ملت‌ها به‌وجود می‌آورد. «نبیل معلوف» در کتاب «هویت‌های مرگبار» به شیوه‌ای بسیار جالب و دقیق این کشمکش و رقابت مرگبار را مورد بررسی قرار داده است. در این مدل، هویت ملت‌ها منوط به برخورداری از دولت است و وجود جغرافیا، زبان، تاریخ، فرهنگ و اقتصاد هم لازمه و فاکتور اساسی تشکیل و رسمیت یافتن دولت؛ بنابراین هر ملتی سعی می‌کند در جغرافیایی که زندگی می‌کند، زبان، فرهنگ و تاریخ خویش را مسلط و رنگ‌های دیگر را امحا و انکار کند، منابع و سرمایه‌های آن را غضب نماید و این‌گونه است که جدال و منازعات خونین میان ملت‌ها شکل می‌گیرد؛ زیرا هر ملتی برای برخورداری از هویت و حفظ آن باید دیگری را محکوم به نابودی کند و یا نابودی خویش را بپذیرد. مسلماً در این میان طرف قدرتمند موفق به نابودی دیگران خواهد شد. این همان اصل «تنازع بقا» است که چارلز داروین برای دنیای حیوانات مطرح کرده و بر اساس آن، هر نوع، برای بقای خویش با افراد همان نوع در نزاعی شدید بسر می‌برد. مقصود از نابودسازی یکدیگر، همین تنازع

بقای مدنظر داروین است. البته حیوانات این کار را بنا بر طبیعت و ذات خویش انجام می‌دهند، اما امروزه انسان‌ها این کار را از طریق عقل و فناوری انجام می‌دهند و ادعای متریقی و پیشرفته‌بودن دارند. تاریخ سده‌ی بیستم و جنگ‌ها و ژنوسایدی‌هایی که در آن به وقوع پیوسته، اثباتی است بر صحت این مقوله. تشدید و تعمیق کشمکش و منازعات میان تنوعات مختلف هم، در ارتباط با همین موضوع است. از همین روست که رهبر عبدالله اوجالان می‌گوید: «دولت- ملت، سرمایه‌داری و تکنولوژی، خاورمیانه را نیز به مرز انتحار رسانده‌اند». اگر از این دیدگاه به مدل دولت-ملت مدرنیته‌ی سرمایه‌داری نظر کنیم، متوجه می‌شویم که نه تنها مسائل و مشکلات ملت‌ها را برطرف نکرده و در سایه‌ی آن حقوق و آزادی‌هایشان تأمین و تضمین نشده؛ بلکه برعکس مسائل و مشکلات را تعمیق و تشدید نموده است.

صنعت‌گرایی یکی دیگر از پایه‌های مدرنیته‌ی سرمایه‌داری است، بدون شک اهمیت قائل شدن برای کار و صنعت بر مبنای ضروریات جامعه، امری لازم و پسندیده است و در راستای منافع جامعه قرار می‌گیرد، اما اگر هدف صنعت تنها افزایش سود و سرمایه باشد، به جای خدمت به جامعه به بلای سر آن و محیط‌زیست مبدل خواهد شد. انسان را از حیات اجتماعی بریده و باعث افزایش بیکاری خواهد شد؛ همچنین آینده‌ی جامعه و حیات انسانی را با تهدید روبه‌رو می‌کند، تهدیدی که امروزه هرکس شاهد و ناظر آن است.

کاپیتالیسم سومین پایه‌ی مدرنیته‌ی سرمایه‌داری است که از طریق آن درصد کسب و جذب بیشترین سود و سرمایه است. یکی از معیارهای آن عدم توجه و تفکر به منافع و ارزش‌های جامعه، حتی در پایین‌ترین سطح ممکن است. میزان عمل به این معیار، به معنای میزان موفقیت و توانایی است و برعکس. همین موضوع باعث می‌شود که انسان‌ها به گرگ یکدیگر تبدیل شوند. همچنان که «توماس هابز» می‌گوید: «انسان، گرگ انسان است». آری این طرز تفکر و اندیشه است که انسان‌ها را با جوهر و سرشت خویش بیگانه و به گرگ همدیگر مبدل می‌کند. با نگاهی به کارنامه و گذشته‌ی دو سده‌ی اخیر مدرنیته‌ی سرمایه‌داری، به‌ویژه بعد از مسلط شدنش، متوجه می‌شویم که مجموعه‌ای معیار و ارزش را ایجاد نموده که در تضاد با ارزش‌های طبیعی و حقیقی جامعه‌ی انسانی هستند، به همین دلیل امروزه جستجو و تلاش‌ها در راستای گذار از این مدل افزایش یافته، تلاش و جستجویی که رهبر عبدالله اوجالان در این زمینه انجام داده، یکی از برجسته‌ترین و مؤثرترین آن‌ها است.

۳. زمانی که مدرنیته‌ی سرمایه‌داری بر مبنای این اصول و معیارها به حرکت و توسعه‌ی خویش ادامه می‌دهد، ادعای تأمین، تضمین و دفاع از حقوق و آزادی خلق‌ها توسط طبقه‌ی فرادست و حاکم، تنها شعاری توخالی و بی‌محتوا بیش نیست. معیار و اصول اخلاقی و وجدانی از عرصه‌ی سیاست رخت برمی‌بندد و آنچه مطرح می‌شود و اهمیت دارد،





تنها منافع و سود است نه حقوق، اخلاق و وجدان، یعنی وضعیتی که امروزه در جریان است! ضعیف‌ترین و کوچک‌ترین سیاستمداران را شاه‌دیم که قبل از اینکه کوچک‌ترین فعالیت و خدمتی کرده باشند، می‌گویند سیاست‌ورزی تنها بر مبنای منافع امکان‌پذیر است و ارتباط و تعامل سیاسی و دیپلماسی نیز برای زمانی محدود و تاکتیکی بوده و این منافع است که همیشه مطرح و اولویت دارد. بنابر سیاست مدرنیته‌ی کاپیتالیستی و اندیشه‌های ماکیاولیستی، زمانی که شخص و یا نیرویی هم‌راستا و یا در خدمت منافع تو نبود، بدون مدنظر قراردادن هیچ‌گونه حکم و اصول اخلاقی، می‌توان به وی پشت نمود و یا کنارش زد. قدرت‌های بزرگ جهانی نیز بر مبنای همین اصول و معیارها با خلق گُرد تعامل و رفتار کرده و می‌کنند. حال اگر این مدل و سیاست را بپذیریم، آن‌وقت نباید از آمریکا، شوروی، انگلیس و نیروهای دیگر انتقاد کرده و آن‌ها را سرزنش کنیم که چرا به ما پشت کرده و بر اساس منافع خویش با ما تعامل کرده‌اند!

اگر این طرز تفکر و اصولی باشند که سیاست و نظام نوین جهانی بر مبنای آن شکل گرفته و آن را به‌عنوان عامل و دلیلی خارجی برای انکار و نادیده‌گرفته شدن خلق گُرد در معادلات جهانی بپذیریم، بایستی به تشریح و تبیین دلایل و عوامل داخلی هم بپردازیم، اما نه با دیدگاه دولت-ملت و معیارهای مدرنیته‌ی سرمایه‌داری؛ زیرا اگر این‌گونه عمل کنیم، کار تازه و نوینی را انجام نداده‌ایم. همچنان که در اواخر سده‌ی نوزدهم و اوایل سده‌ی بیستم جهان وارد مرحله‌ای تازه از تغییر و تحول شد و بخشی از گُردها هم خواستار تغییر بودند، اما اکثریت قشر الیت و سرآمد گُرد قادر به گذار از تأثیرات دولت اسلامی و امت‌گرایی نبودند، ما نیز در چارچوب مدلی در تکیه هستیم که با شکست و بن‌بست مواجه شده و ارمغان آن برای جامعه مصائب و بحران‌های مختلف است. وقتی که می‌گوییم «نبايد از دیدگاه دولت-ملت به تحلیل و تشریح مقولات بپردازیم»، به این معنا نیست که بر اساس مدل «امت» یا از رویکردی محافظه‌کارانه عمل کنیم؛ بلکه لازم است بر پایه‌ی اصول و حقایق اجتماعی به تحلیل بپردازیم و سطح و ضروریات این مقطع را نیز مدنظر قرار دهیم. آن‌وقت است که به نتایجی مثبت و صحیح خواهیم رسید یا به آن نزدیک خواهیم شد. بر این اساس، می‌توانیم دلایل و عوامل داخلی وضعیت کنونی و عدم موفقیت گُردها را در چند مورد زیر به‌صورت خلاصه بیان کنیم:

**اول:** از حیث روشنفکری و اجتماعی، گُردها به سطحی از آگاهی رسیده بودند که لزوم تغییر و گام برداشتن به‌سوی پیشرفت و ترقی را احساس و درک کرده بودند. همین موضوع سرمنشأ رنسانسی بود که در سده‌ی نوزدهم و اوایل سده‌ی بیستم به‌وقوع پیوست. در این دوران، در عرصه‌های ادبیات، روشنفکری، زبان، شعر و سایر حوزه‌های هنری و فرهنگی، گُردها و گُردستان در مسیر پیشرفت و توسعه قرار گرفته‌اند. چنین وضعیت و پیشرفتی است که شخصی همچون «مبجر نوئل» را وامی‌دارد که بگوید: «در شرق هیچ ملتی را ندیدم که به‌اندازه‌ی گُردها شایستگی و لیاقت استقلال را داشته باشند». با تدقیق و تفکری عمیق

در محتوا و مضمون آن همه بیت، حکایت و داستان‌هایی که در این مرحله خلق شده‌اند، شاهد عشق به آزادی و دوست‌داشتن حقیقی خواهیم بود. به‌طورقطع، جامعه‌ای که این‌گونه سرشار از آثار و ارزش‌ها باشد، حیاتی منفعل و به‌دور از آزادی را هیچ‌گاه لایق و برآورنده‌ی خویش نخواهد دید. به‌عبارتی دیگر می‌توان گفت که این‌همه ارزش و آثار در جامعه‌ای برده خلق نخواهد شد.

**دوم:** در گُردستان کار و صنعت پیشرفت قابل‌ملاحظه‌ای کرده، به‌ویژه در عرصه‌ی زراعت و آبیاری، دامداری، معماری، صنایع‌دستی و تجارت. درعین‌حال، اصول، ارزش‌ها و روابط اجتماعی دارای ریشه‌های عمیق‌بوده و فاصله‌ی طبقاتی، بسیار کم و حتی در برخی مواقع مشهود و محسوس نبوده است. از همین رو، چنین جامعه‌ای به‌سادگی به‌سوی جامعه‌ای نابرابر و غیرمتعادل گام برمی‌دارد.

**سوم:** بر مبنای واقعیت حیات جامعه‌ی گُردستان و به‌گواهی اکثریت نویسندگان و جهانگردان خارجی، در این سرزمین پدیده‌ی تبعیض ملی، دینی و مذهبی بسیار نادر بوده و استثمار و ستم به‌گروه‌های متفاوت نزد جامعه‌ی گُرد عملی ناپسند و بیگانه با حقیقت جامعه است. البته موارد و نمونه‌هایی استثنایی وجود داشته و همچنان که پیشتر به شرح آن‌ها پرداختیم، تحت تأثیر سیاست دولت-ملت که ارمغان مدرنیته‌ی سرمایه‌داری برای خاورمیانه بود، به‌وقوع پیوسته‌اند. واضح و مبرهن است جامعه‌ای که برخوردار از چنین ویژگی‌هایی باشد، امکان و زمینه‌ی بروز چنین کشمکش و منازعاتی را که مدرنیته‌ی سرمایه‌داری در میان هویت‌های مختلف ایجاد می‌کند، در آن وجود ندارد.

**چهارم:** جایگاه و پایگاه اجتماعی زنان گُرد در سده‌ی نوزدهم و اوایل سده‌ی بیستم، نه‌تنها پایین‌تر و ضعیف‌تر از وضعیت زنان در آمریکا و اروپا نبوده، بلکه در بسیاری از عرصه‌ها بهتر هم بوده. با توجه به اینکه زن گُرد نقش مادری را برای جامعه‌ی طبیعی ایفا کرده، تاکنون نیز بیشترین دفاع و صیانت را از ویژگی‌ها و خصوصیات آن به‌عمل آورده؛ همزمان حامی و مدافع حقیقت زن بوده و همواره سعی نموده به‌جای تقلید از مرد و یا مبدل شدن به سایه‌ای از وی، از جایگاه و پایگاه خویش به‌عنوان زن محافظت کند. در داخل جامعه نقش پیام‌آور و برقرارکننده‌ی صلح و آشتی را ایفا کرده و در برابر حملات و هجوم خارجی هم به‌مثابه‌ی جنگاور و مبارز عمل کرده است. قَره فاطم، قدم‌خیر و عادل‌خانم نمونه‌هایی از این زنان هستند. هر کس که از گُردستان گذر کرده و از روی انصاف و وجدان قضاوت کرده باشد، به بیان این حقایق پرداخته است؛ همچنین در عرصه‌ی روشنفکری و نویسندگی نباید مستوره‌خانم اردلان را فراموش کنیم و خدمات و فعالیت‌های ارزنده‌اش را ناچیز بشماریم، حقیقتاً آنچه وی در آن دروان انجام داده، کم‌نظیر است. همچنین اندیشه‌ها و فعالیت‌های زنانی همچون؛ جهان‌آرا، مهربان‌خاتون، انجم یامولکی، آمینه خان، گزیده خان، فاطمه محی‌الدین و حَپسه‌خان نقیب کمتر از فعالیت و اندیشه‌های رزا لوکزامبورگ،



کلارا زتکین و رفقاییش نبوده است. در کنار این‌ها، زن گُرد با توجه به کاراکتر و خصوصیات خودویژه‌اش در مقابله با مفاهیم و حملات مدرنیته‌ی سرمایه‌داری بیشتر مقاومت و مبارزه کرده است.

**پنجم:** در این دوران جامعه‌ی گُردستان در عرصه‌ی اعتقاد و باورمندی نیز در حال ترقی و تلاش برای ایجاد رفرم بوده است. ظهور شخصیتی همچون مولانا خالد نقشبندی و تلاشی که در زمینه‌ی تغییر و نوآوری در طریقت نقشبندی انجام داده را می‌توان به‌مثابه‌ی رفرمی در باورمندی و تصوف ارزیابی کرد. همزمان فعالیت و تلاش‌های «سید براهه» در راستای احیا و نوآوری در آیین یارسان و مهاجرت بهاء‌الله (رهبر بهاییان) در این مقطع به گُردستان، نشانه و اثباتی است بر رنسانسی که در عرصه‌ی باورمندی در گُردستان در جریان است؛ اما عمر کوتاه مولانا خالد، کمبود امکانات و شرایط نامناسب سید براهه و مداخلات قدرت‌های اروپایی در این مقطع، باعث شد که این تلاش‌ها به نتیجه‌ی مطلوب نرسد؛ همچنین مانع از حرکت جامعه بر مبنای مقتضیات و اهداف خویش شدند و در نهایت بخش زیادی مسیر انحراف در پیش گرفتند. با این وجود شماری از آن‌ها امروزه نیز در تلاش برای صیانت از خویش و جامعه هستند.

**ششم:** قشر الیت و سرآمد گُرد، امیران، شیوخ - که به طبقه‌ای اجتماعی فرادست مبدل شدند- آگاهان و سیاستمداران نوین، اگرچه ادعای گُردبودن داشتند، اما از سویی قادر به گذار از خانواده‌گرایی و منطقه‌گرایی نبودند و از سوی دیگر، بخش زیادی از آن‌ها همچنان تحت تأثیر دولت اسلامی و مدل «امت‌گرایی» بودند. بخشی نیز تحت تأثیر مدرنیته‌ی سرمایه‌داری قرارداشتند. همزمان در میان خویش نیز دچار تشتت و عدم انسجام شده بودند. این عوامل باعث شد که قادر به فعالیت و استقلال عمل نباشند و آن‌هایی هم که طرفدار خلافت و امت‌گرایی بودند، همگام با آن دچار شکست شدند. بخشی هم که از سرمایه‌داری طرفداری می‌کردند چون قادر به تأمین ضروریات و عمل به معیارهای آن نبودند، همزمان با پیروزی مدرنیته‌ی سرمایه‌داری دچار ضعف و نابودی شدند و ضربه‌ای مهلک به آرزو و مطالبات خلق نیز وارد کردند. حال سؤالاتی از این قبیل مطرح می‌شوند، ما باید کدام جبهه و جریان را سرزنش و یا مورد انتقاد قرار دهیم؟ از کدام یک جانبداری کنیم؟ آیا ناچاریم این را به‌مثابه‌ی سرنوشت بپذیریم و ساکت باشیم؟ آیا امکان راه‌حل و گزینه‌ای دیگر وجود نداشت؟ به‌طور قطع، شخصیت‌ها و جریان‌های که در آن مرحله مبارزه کرده‌اند، حال در هر جبهه‌ای که قرارگرفته‌اند، به‌ویژه آن‌هایی که تا پایان متعهد به ارزش‌ها و دستیابی به مطالبات خلق بودند، بایستی نسبت به آن‌ها ادای احترام کرد و مایه‌ی افتخار خلقمان هستند؛ هر دو جبهه را با توجه به شرایط زمانی و مکانی آن دوران باید ارزیابی و مورد انتقاد قرار دهیم؛ مثلاً طرفداران خلافت و امت‌گرایی از این نظر که با دولت-ملت و مدرنیته‌ی سرمایه‌داری مخالفت کرده‌اند، دچار کار اشتباهی نشده‌اند. در مورد اعتقاد به همزیستی و اتحاد خلق‌ها و باور به اینکه می‌توان در کنار سایر



خلق‌ها از هویت خویش نیز صیانت کنند، به بیراهه نرفته‌اند. اشتباه آن‌ها در این بود که تصور می‌کردند خلیفه‌ی عثمانی و امت‌گرایان ترک یا پادشاهان قاجار نیز مثل آن‌ها فکر می‌کنند و مؤلفه‌ها و مبانی همزیستی خلق‌ها را فراهم خواهند کرد. اشتباه دیگری که مرتکب شده‌اند این است که به آلترناتیو فکر نکرده، متحد نبوده و هیچ تدبیری برای وقوع احتمالات دیگر نگرفته‌اند و تمامی تخم‌مرغ‌هایشان را در سبد دیگران قرارداده‌اند.

کسانی هم که به دنبال تشکیل دولت‌گردی بوده‌اند، در این امر که برای خلقشان طلب استقلال کرده‌اند، دچار اشتباه نشده‌اند، اما در این مقوله که همچون سوسیالیست‌ها و آزادی‌خواهان خلق‌های دیگر دستیابی به استقلال را منوط به تشکیل دولت کرده‌اند، به بیراهه رفته‌اند. همچنین در ابراز مخالفت با نظام خلافت و دولت‌های عثمانی و قاجار و اعتقاد به اینکه آن‌ها قادر به حل مسئله‌ی گُرد و سایر خلق‌ها نیستند، دچار اشتباه نشده‌اند، اشتباه آن‌ها این بوده که برای گذار از این نظام و نیروها، به قدرت‌های بزرگی همچون انگلیس، روسیه و فرانسه تکیه کرده‌اند و آن‌چنان‌که لازم بوده به قدرت و توان خویش و خلقشان متکی نبوده‌اند. در کنار این موارد گُردها هم در میان خویش از انسجام، اتحاد و اتخاذ تدبیر برخوردار نبوده‌اند. در کل می‌توان ادعا کرد که جامعه‌ی گُردستان و قشر الیت و سرآمد گُرد و پیشاهنگان آن، جوابگوی اهداف و خواسته‌های نظام نبوده و در عین حال توان پاسخگویی و برآورده نمودن مطالبات خلق را نیز نداشته‌اند. همین امر باعث شده که دچار چنین سرنوشتی شوند. مرحله‌ای که هویت اجتماعی مورد انکار قرار گرفته و در درون نظام هم جایی برایش وجود ندارد. از این رو، بخشی از نویسندگان و مورخین سعی دارند چنین واغود کنند که گُردها در تاریخ فاقد نقش بوده و این رویکرد، تأثیرات منفی ژرفی بر ذهنیت جامعه‌ی گُرد برجای خواهد نهاد؛ اما مبرهن است که این‌گونه ارزیابی‌ها اشتباه بوده، همین ارزیابی‌ها باعث شده که قدرت‌های مسلط و استعمارگر به این نتیجه برسند که می‌توانند در مدت‌زمان کوتاهی گُردها را در چارچوب نظام خویش آسمیله و امحا کنند، اما حقیقت گُرد و جامعه‌اش عکس این را ثابت کرد.

مقوله‌ی دیگر این است که جامعه‌ی گُرد و پیشاهنگانش سعی کردند که راه‌حل و آلترناتیو دیگری را مطرح و توسعه دهند، اما در این کار موفق نبودند. مسلماً اگر جامعه‌ی گُردستان یا خاورمیانه قادر به ارائه‌ی راه‌حل و آلترناتیوی بوده و در حیات و مبارزات خویش از آن پیروی می‌کردند، این منطقه به ضمیمه‌ی مدرنیته‌ی سرمایه‌داری مبدل نمی‌شد و می‌توانست به‌عنوان پیشاهنگ جامعه‌ی انسانی عمل کند.

مدرنیته‌ی سرمایه‌داری تنها سرزمین و جامعه‌ی گُردستان را تقسیم نکرد، اگر مسئله و مشکل تنها این مورد بود، می‌توانستیم در زمان کوتاهی آن را جبران و حل کنیم، اما مدرنیته‌ی سرمایه‌داری تلاش نمود که ذهنیت و تفکر فرد و جامعه را تغییر دهد، زمانی که گُردستان به یکی از میدان‌های نبرد و مانور آن‌ها مبدل شد، جامعه نیز تا حدی تحت تأثیر مفاهیم



و معیارهای آنان قرار گرفت، اما عمیق بودن رگ و ریشه‌های جامعه‌ی طبیعی و نظام اعتقادات و باورها در جامعه‌ی گُردستان؛ همچنین محدودیت وسایل ارتباطی و امکانات آموزشی سرمایه‌داری، سبب شد که در آن دوران قادر به نفوذ و دستیابی به تمامی عرصه‌ها و بخش‌های جامعه نشود، از همین رو، این تأثیرات بسیار عمیق و وسیع نبود، کسانی هم که تحت‌تأثیر قرار گرفتند، تنها به صورتی سطحی بود و قادر به کسب حمایت لازم در میان جامعه نبودند.







## فصل نهم

وضعیت گردستان بعد از تقسیم

## وضعیت گُردستان بعد از تقسیم

هنوز هم اکثر جامعه‌ی ما تصور می‌کنند که در کنفرانس و «پیمان لوزان» گُردستان و گُردها به چهار بخش تقسیم شده‌اند، اما زمانی که متون و اسناد کنفرانس و پیمان‌نامه‌های مربوط به گُردستان و منطقه را مورد بررسی و تحلیل قراردهیم، معلوم می‌شود که در پیمان لوزان بحثی از تقسیم گُردستان مطرح نبوده؛ بلکه در حقیقت این مسئله در تفاهم‌نامه‌ی آنکارا قطعی و تصویب شده است. همچنین اکثریت خلق گُرد تاکنون نیز بر این باورند که در پیمان سور اعطای تمامی حقوق و آزادی‌هایشان گنجانده شده است، ولی با نگاهی به مفاد و متون این پیمان‌نامه، متوجه خواهیم شد که تنها حق تشکیل دولت را برای بخش کوچکی از گُردها در شمال گُردستان، آن‌هم با شروط خاصی در نظر گرفته‌اند، ضمناً هیچ اشاره‌ای به حقوق خلق گُرد در دیگر مناطق نشده است. مسئله‌ی درخور تأمل این است که اگر پیمان سور هم اجرایی می‌شد، آن وقت گُردستان به شش بخش تقسیم می‌شد؛ زیرا طبق این پیمان‌نامه، مناطق آگری، ایغدر، قارص، اردهان، موش، ارزروم و بدلیس به ارمنستان الحاق می‌شد و مناطق ارزنجان، درسیم، قوچگیری، خارپوت، ملاطیه، سمسور، گرگوم و دیلوک نیز به‌عنوان بخشی از قلمرو حکومت عثمانی باقی می‌ماند. بخشی از مناطق غرب گُردستان هم سهم فرانسه و سوریه بود، ولایت موصل برای انگلیس و عراق و بخش شرق گُردستان هم اگرچه هنوز مورد مناقشه بود، به‌عنوان سهم ایران باقی می‌ماند؛ بنابراین گُردستان به شش بخش تقسیم می‌شد. بخشی مستقل و پنج بخش دیگر، تحت اشغال دولت‌های حاکم در منطقه! لذا، لازم است که این رویکرد و خوانش خود را نسبت به هر دو پیمان تغییر و اصلاح کنیم. از این حیث که پیمان سور حق خودمدریریتی را برای گُردها به رسمیت شناخته و با مسئله‌ی گُرد به‌عنوان مسئله‌ی بین‌الدولی یا بین‌المللی برخورد شده، می‌توان ارزیابی مثبتی از آن داشته باشیم؛ اما از این حیث که پیمان مذکور نیز بخشی از پروژه‌های دولت‌های پیروز مدرنیته‌ی سرمایه‌داری بوده و در چارچوب سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن به امضا رسیده، و درعین حال، تلاشی بوده در راستای اجرایی نمودن پیمان سایکس-پیکو که بر مبنای آن گُردستان تقسیم شده و باعث ایجاد گسست و فاصله میان خلق‌های منطقه شده، دارای معایب و نقاط منفی بوده و نباید تماماً با دیدی خوش‌بینانه و مثبت آن را ارزیابی کنیم. هم‌زمان بایستی از خودمان بپرسیم که آیا هدف از مطرح نمودن مسئله‌ی احقاق حقوق بخشی از گُردها، جلب حمایت و جذب آن‌ها به خویش و جدا نمودنشان از مصطفی کمال نبوده است؟ اگر انگلیس و فرانسه واقعاً خواستار اجرایی نمودن مفاد مربوط به گُردها در این پیمان بودند، چرا در راستای دستیابی گُردها به این هدف، از آن‌ها حمایت و پشتیبانی نکردند؟ بنابراین این احتمال که قدرت‌های بزرگ از طریق این پیمان خواسته‌اند فشار مضاعفی بر ترک‌ها وارد کنند تا آن‌ها مجبور به پذیرش نتایج جنگ شوند، بسیار قوت می‌گیرد و از گُردها هم برای همین هدف استفاده کرده‌اند.



اما پیمان لوزان که به‌عنوان آلت‌رناتیو پیمان سور به امضا رسید، جنبه‌ی منفی و قابل انتقاد آن این است که صریحاً از احقاق حقوق سیاسی و اجتماعی کردها و سایر خلق‌های ترکیه بحثی به میان نیاورده، اما تلویحاً موجودیت آن‌ها را انکار نکرده و به احقاق حقوق آن‌ها اشاره کرده است. همچنین در آن بحثی از تقسیم کردن گُردستان مطرح نشده، بلکه به مسئله‌ی تعیین مرز میان ترکیه و عراق از طریق گفتگو پرداخته است، آن‌هم بعد از تعیین تکلیف ولایت موصل؛ یعنی بر اساس این پیمان، این احتمال وجود داشت که ولایت موصل (جنوب گُردستان) به شمال گُردستان و ترکیه الحاق شود و به‌این‌ترتیب تقسیمی دیگر میان گُردها رخ نمی‌داد. نباید فراموش کنیم که در ۱۹۲۱/۱۰/۲۰ م ترکیه و فرانسه طی پیمان «فرانکلین-بویون» به توافق رسیدند که غرب گُردستان به فرانسه و سوریه واگذار شود، به‌عبارتی دیگر قبل از انعقاد پیمان لوزان بخشی از گُردستان از آن جدا شد. بعد از پیمان لوزان، کنفرانس‌های دیگری برگزار شد و پیمان‌نامه‌هایی به امضا رسیدند، برجسته‌ترین آن‌ها، نشست انجمن جامعه‌ی ملل بود در ۱۹۲۴/۱۰/۲۹ م در بروکسل و در اولین سالروز تأسیس جمهوری ترکیه، مرز کنونی میان عراق و ترکیه به‌عنوان مرز رسمی تعیین شد و در ۱۹۲۵/۱۲/۱۶ م جامعه ملل آن را به رسمیت شناخت و ولایت موصل به عراق الحاق شد. در پیمان آنکارا نیز که در ۱۹۲۶/۶/۵ م به امضا رسید، ترکیه این تقسیم را تأیید و به‌این‌ترتیب گُردستان عثمانی به سه بخش تقسیم شد و بخش دیگر نیز که طی پیمان «قصرشیرین» در سال ۱۶۳۹ م جدا شده بود.

در این فصل به مرحله‌ی بعد از تقسیم گُردستان خواهیم پرداخت. به دلیل اینکه هر بخش از گُردستان به دولت و کشورهای دیگر الحاق شد و مرز میان کشورها هم مبدل به تابو شده و تقدس یافت، مسئله‌ی گُرد در هر یک از این کشورها ویژگی‌های مختص به خویش پیدا نمود، البته منظور این نیست که از کلیت خویش خارج شده و بخش‌های مختلف ارتباطی با همدیگر ندارند، این مسئله از جنبه‌ی استراتژیک دارای ویژگی جهانی است، زیرا در بسیاری از کنفرانس و پیمان‌نامه‌های بین‌المللی در رابطه با سرنوشت و تقسیم گُردستان و گُردها تصمیم و قرار گرفته‌شده و از این نظر نمی‌توان بخش‌های آن را از یکدیگر جدا نمود؛ اما در زمینه‌ی وضعیت کوتاه‌مدت و تاکتیکی، هر بخش دارای ویژگی مختص به خود نیز هست که لازم است آن را مدنظر قرار دهیم. از همین رو، در این فصل وضعیت هر بخش از گُردستان را به‌صورت جداگانه مورد بررسی قرار خواهیم داد.

#### الف- وضعیت شمال گُردستان و ترکیه

جمهوری ترکیه بر روی خرابه‌ها و باقی‌مانده‌ی امپراتوری عثمانی تشکیل شد و چون خود را وارث امپراتوری عثمانی قلمداد می‌کرد، پیمان‌نامه‌هایی را که مربوط به عثمانی بودند، توسط این جمهوری تازه‌تأسیس امضا می‌شدند، از جمله؛ «فرانکلین-بویون»، «لوزان»، «بروکسل» و «آنکارا»؛ همچنین به دلیل قرار گرفتن بزرگ‌ترین بخش جغرافیای و جامعه‌ی





گُردستان در چارچوب مرزهایش و هم‌پیمانی با قدرت‌های جهانی، این کشور نقشی برجسته و اصلی را در لاینحل ماندن مسئله‌ی گُرد ایفا کرده است. این نیز هم‌راستا با استراتژی‌ای بود که برای مسئله‌ی گُرد در نظر گرفته شده بود؛ ترکیه و قدرت‌های جهانی در طول ۹۰ سال گذشته، همواره سعی نموده‌اند که از جنبه‌ی استراتژیک، موجودیت و هویت گُردها را مورد انکار قرار دهند، از نظر تاکتیکی هم تا جایی که توانسته‌اند آن‌ها را در راستای منافع خویش بکار گرفته‌اند.

بنیانگذاران جمهوری ترکیه، بعد از پیمان لوزان و اعلان جمهوری در ۱۹۲۳/۱۰/۲۹ م از عمل به وعده و پیمان‌هایی که در کنفرانس ارزروم و سیواس به خلق گُرد و سایر خلق‌ها داده بودند، خودداری کردند. قبلاً ادعای برادری و برابری با گُردها و سایر خلق‌ها را داشتند و از تشکیل میهن مشترک بحث می‌کردند، اما در زمان اعلان جمهوری، مَهر ترک بودن را بر آن زدند و در ۱۹۲۴/۴/۲۰ م به‌کلی از پیمان و وعده‌هایی که داده بودند پشیمان شدند، آن‌هم در زمانی که قانون اساسی نوین ترکیه را تصویب می‌کردند. قانون اساسی جدید کاملاً برعکس قانون سال ۱۹۲۱ م و سندی بود که در فوریه‌ی ۱۹۲۲ م طی ۱۸ ماده حق اتونومی را به گُردها و دیگر خلق‌ها داده بودند. بعد از این، روزبه‌روز محدودیت‌های بیشتری برای گُردها در نظر گرفته می‌شد، همچنین قانون اساسی مصوب سال ۱۹۲۴ م نیز در تضاد با وعده‌هایی بود که به افسار باورمند و مسلمان جامعه داده بودند و ادعا می‌کردند که برای آزادی خلیفه و دین مبارزه می‌کنند؛ زیرا اندک زمانی قبل از تدوین این قانون، نظام خلافت را منحل کردند. در متن قانون اساسی هم از هر حیث علیه اسلام و ادیان دیگر موضع گرفتند و این کار را تحت‌نام جدایی دین از دولت و سکولاریسم انجام دادند. هم‌زمان به انگلیس و فرانسه تضمین دادند که در برابر نفوذ و گسترش جنبش سوسیالیستی خواهند ایستاد و در راستای عملی نمودن این هدف، مجموعه‌ای از قوانین را تصویب کردند. این امر سبب شد تا خلق گُرد و سایر خلق‌ها و جریان‌های فکری و مذهبی که مخالف این سیاست‌ها و رویکرد دولت بودند، اقدام به مقاومت کرده و به‌شیوه‌های مختلف واکنش نشان دهند. این واکنش‌ها و مواضع مخالف، سبب شد که در میانه‌ی سال‌های ۱۹۲۴ الی ۱۹۴۰ م، کشتار و قتل‌عام‌های وسیعی اتفاق بیافتد و گُردها و سایر مخالفین دولت که خواستار اجرایی شدن پیمان و وعده‌های دوران جنگ استقلال میهن بودند، به شدیدترین شیوه سرکوب و قتل‌عام شوند. به همین دلیل، اکثر نویسندگان، محققین و مورخین از این مرحله به‌عنوان مرحله‌ی «قتل‌عام سرخ» در تاریخ خلق گُرد در شمال گُردستان یاد می‌کنند. مرحله‌ی دوم این کشتار هم که به «قتل‌عام سفید» معروف است، بعد از سال ۱۹۴۰ م آغاز شد؛ زیرا سکوتی مرگبار بر جامعه‌ی گُرد و سایر خلق‌ها سایه افکنده بود و قتل‌عام‌هایی که در مرحله‌ی قبلی به‌وقوع پیوسته بود، وضعیت روحی و روانی جامعه را تخریب کرده بود و دولت هم از طریق اعمال سیاست آسمیلاسیون و انتگراسیون، کمر همت به نابودی موجودیت و هویت گُردها بسته بود. سیاست و روشی

که دولت در پیش گرفته بود، باعث می‌شد که انسان‌ها در مقابله با حملات خارجی فاقد قدرت و توان مقابله و واکنش باشند. رهبر عبدالله اوجالان از این سیاست به‌عنوان «ژنوساید فرهنگی» یاد می‌کند. در ادامه در دو بخش مجزا به بررسی این دو مرحله خواهیم پرداخت، در بخش اول به بررسی نظام و سیاست‌های دولت علیه خلق گرد و در بخش دوم نیز به موضع خلق گرد و جنبش آزادی‌خواهی‌اش می‌پردازم.

### اول: مرحله‌ی ۱۹۲۳ الی ۱۹۴۰ م

در این مرحله و به‌ویژه از اوایل اعلان جمهوری تا پیمان‌نامه‌ی آنکارا، مصطفی کمال و عصمت اینونو در تبلیغات و مواضع خویش چنین وا نمود می‌کردند که نیت‌شان تأسیس حکومتی جمهوری است که تمام خلق‌ها و هویت‌های مختلف ترکیه در آن شرکت کرده و حقوقشان تأمین و تضمین خواهد شد. بر همین مبنا، در ۱۹۲۳/۷/۲۰ م، حزب جمهوری خواه خلق (CHP) توسط مصطفی کمال تأسیس و وظیفه‌ی اعلان جمهوری بر عهده‌ی این حزب گذاشته شد، از همین‌رو این حزب به‌عنوان حزب بنیانگذار دولت ترکیه شناخته می‌شود. بعدها در سال ۱۹۲۴ م و بعد از تدوین قانون اساسی دوم، اجازه‌ی تأسیس احزاب سیاسی صادر شد و تبلیغات وسیعی در راستای استقرار نظامی تک‌تک‌گرا و چندحزبی انجام گرفت. در همین اوضاع و احوال، کاظم قره‌بکر، حسین رئوف بیگ و علی فؤاد پاشا که هر سه نفر از اولین یاران مصطفی کمال در جنگ استقلال (۱۹۱۹-۱۹۲۲ م) بودند، «حزب خلق ترقی‌خواه» را تأسیس کردند. این حزب خواستار بازگشت به نظام سلطنت و خلافت و همچنین انتقال پایتخت به استانبول بود، اما بعد از مدتی فعالیت، به مشکل برخورد و حق فعالیت سیاسی از رهبران آن سلب و به اتهام مخالفت با پیشرفت و ترقی و اصرار بر ارتجاع، سرکوب شدند. در همین مقطع حزب کمونیست ترکیه به رهبری مصطفی صبحی فعالیت خود را آغاز کرد، اما مصطفی و رفقاییش توسط افراد و جریانی ناشناخته پاکسازی شده و فعالیت چپ‌ها هم تحت کنترل قرار گرفت. از همین رو، از این مقطع یعنی تا سال ۱۹۴۶ م به‌عنوان دوران حکومت تک‌حزبی یاد می‌شود که آن‌هم حزب جمهوری خواه خلق بود. در این مرحله دولت ترکیه در راستای اقناع و راضی نگه‌داشتن انگلیس و فرانسه و شوروی سیاستی جدید اتخاذ نمود، با توجه به اهمیت و موقعیت استراتژیک ترکیه، هر دو طرف نیز خواستار بهبود روابط و جذب ترک‌ها به سوی خویش بودند. دولت حاکم بر ترکیه در راستای نزدیکی هر چه بیشتر به غرب و فاصله گرفتن از دنیای شرق، آرام آرام شروع به فعالیت نمود، به همین منظور، قوانینی را تصویب نمود، از جمله؛ «برنامه‌ی اصلاحات شرق» در ۱۹۲۵/۹/۲۴ م، «قانون اسکان اجباری» در ۱۹۲۶ م، «قانون تغییر خط عربی زبان ترکی به خط لاتین» در ۱۹۲۸ م، «قانون استفاده از نام خانوادگی» در ۱۹۳۴ و قانون شماره (۲۸۸۴) در ۱۹۳۵/۱۱/۲۵ که مختص مناطق علوی‌نشین بود.

دولت از طریق قانون اصلاحات شرق، تحت نام اصلاحات، آبادانی و عمران، ساکنان بسیاری



از روستاها را ناچار به انتقال محل سکونت کرد و با یکسری فعالیت‌های برنامه‌ریزی شده، سعی نمود که عشایر و ایلات گُرد را از سبک زندگی کشاورزی و کوچ‌نشینی دورکرده، محل سکونت آن‌ها را تغییر و خلع سلاح نمایند. بعد از آن، قانون اسکان اجباری را نیز برای دستیابی به این هدف و تکمیل قانون اصلاحات شرق تصویب نمود. به واسطه‌ی این قانون، شمار زیادی از گُردها را به مناطق ترک‌نشین منتقل و آن‌ها را از کمترین امکانات زندگی و خدمات اجتماعی محروم کردند، برعکس برای ترک‌هایی که به مناطق گُردنشین منتقل می‌کردند، بهترین امکانات و خدمات را فراهم می‌کردند. از طریق این دو قانون و به بهانه‌ی سرکوب قیام‌های گُردی، تا سال ۱۹۳۵ م تغییرات قابل‌ملاحظه‌ای در دموگرافی گُردستان به‌ویژه در مناطق سنی‌نشین ایجاد کردند. بعداً از طریق قانون شماره (۲۸۸۴) همان سیاست را در مناطق علوی‌نشین اجرا نمودند. تغییر خط عربی زبان عثمانی (ترکی) به خط لاتین در سال ۱۹۲۸ م و تصویب قانون استفاده از نام خانوادگی نیز اقداماتی بودند در راستای غربی‌نمودن کشور و بیگانه کردن جامعه‌ی ترکیه با تاریخ و ریشه‌هایش. تأثیرات این سیاست و قوانین بعد از جنگ جهانی دوم خود را نمایان ساخت، زیرا نسلی تازه با این فرهنگ تربیت و بزرگ شده بودند، از همین رو، تا حد زیادی تأثیرات دوارن عثمانی و امت‌گرایی اسلامی کاهش و نژادپرستی ترک تشدید شد. این نیز یکی از دلایل حملات شدید و وحشیانه‌ی دولت ترک به گُردها و جنبش آزادی‌خواهی‌اش بود. در ادامه به بررسی برجسته‌ترین قیام و مقاومت‌های گُردها در این مرحله خواهیم پرداخت.

## ۱. جمعیت آزادی (استقلال) و قیام شیخ سعید

در بخش‌های قبلی به بررسی قیام شیخ سعید پرداختیم، لذا تنها جهت یادآوری اشاره بسیار کوتاهی به آن خواهیم کرد. این قیام ابتدا با پیشاهنگی جمعیت آزادی و به رهبری خالد جبران و یوسف ضیاء طرح‌ریزی شد؛ اما چون خالد و یوسف دستگیر و اعدام شدند، ادامه و رهبری قیام را شیخ سعید پیران بر عهده گرفت. وی نیز آنچه در توان داشت انجام داد، ولی به نتیجه نرسید و سرکوب شد.

## ۲. قیام الکی (بیت الشباب) ۱۹۲۴ م

این قیام توسط «احسان نوری پاشا» شروع شد، بعد از اینکه یوسف ضیاء (یکی از رهبران جمعیت آزادی) به واسطه‌ی برادرش (علی‌رضا) نامه‌ای را برای ژنرال احسان نوری پاشا، راسم، خورشید و توفیق جمیل ارسال می‌کند تا خود را برای قیام بزرگ آماده کنند، احسان نوری پاشا به بهانه‌ی اجرای مانور نظامی در ۱۹۲۴/۹/۴ م نیروهایش را راهی مناطق چله، جوله‌مرگ و الکی (بیت‌الشباب) می‌کند. بنابر برخی از منابع، چون نامه‌ی ارسالی توسط یوسف ضیاء به‌صورت رمزی نوشته شده بوده، آن‌ها در خواندن و فهم آن دچار اشتباه شده و از همین رو، فعالیت خودشان و جمعیت آزادی لو رفته و ضربه‌ی مهلکی بر آن‌ها

وارد می‌شود. برخی نیز معتقدند که در خواندن و رمزگشایی نامه اشتباهی رخ نداده، بلکه چند تن از روسای عشیره‌ی «خورمیک» به احسان نوری پاشا خیانت کرده و هدف اصلی وی را از اجرای مانور نظامی به اطلاع دولت رسانده‌اند، متعاقب آن نیروهای دولتی به آن‌ها حمله می‌کنند و نیروهای گُرد به جنوب گُردستان عقب‌نشینی کرده و رهسپار موصل می‌شوند.<sup>۱</sup> در این زمان انگلیس به دلیل تشدید اختلافات و منازعات بر سر ولایت موصل، سعی می‌کند این افسران و سربازها را که تقریباً ۵۰۰ نفر بودند در ارتش ادغام و علیه ترک‌ها وارد جنگ نماید؛ اما آن‌ها با این پیشنهاد مخالفت کرده و در مقابل از انگلیس می‌خواهند جهت شروع قیام علیه دولت ترکیه با آن‌ها همکاری کند. همچنین درخواست می‌کنند که با شیخ محمود دیدار کنند و با کمک انگلیس خود را به ایران رسانده و با سمکو شکاک ملاقات کرده و وی را راضی کنند تا در منطقه‌ی وان و حکاری جبهه‌ای دیگر را علیه دولت ترک باز کنند. انگلیسی‌ها تنها با درخواست ملاقات با سمکو موافقت می‌کنند و آن‌ها را به ایران می‌فرستند، در نهایت این قیام نیز فروکش و پایان پذیرفت.

### ۳. نبردهای بشیری، خَرزان و موتکی

بعد از دستگیری شیخ سعید، دولت، گُردستان را به شدت میلیتاریزه می‌کند و همین امر باعث تشدید نارضایتی و اعتراض مردم می‌شود. در روستای «قوبین» از توابع فارقین، به دلیل به توپ‌بستن آرامگاه شیخ توسط نیروهای ترک، تمامی عشایر منطقه‌ی فارقین، بشیری و خَرزان (غیر از عشیره‌ی رامان که اختلافات عشیره‌ای را بهانه می‌کنند) با نیروهای حکومتی وارد جنگ می‌شوند. در اوایل این جنگ که از ماه آوریل تا سپتامبر ادامه داشت، نیروهای حکومتی شکست سختی را متحمل می‌شوند، اما در ماه هشتم نیروهای حکومتی بعد از تجدیدقوا، در روز ۱۹۲۵/۸/۹ م به عشیره‌ی رامان یورش برده و رئیس این عشیره «امین احمد» را دستگیر و در حین انتقال به دیاربکر، وی را به قتل می‌رسانند. در واکنش به این عمل حکومت، مردم منطقه‌ی خَرزان به رهبری «علی یونس» اقدام به مبارزه و مقاومت می‌کنند و این مقاومت آن‌ها تا سال ۱۹۳۸ م به صورت پراکنده ادامه پیدا می‌کند. دولت بسیار تلاش می‌کند که علی یونس را به قتل برساند، اما موفق نمی‌شود. در اینجا لازم می‌بینم که اشاره‌ای هم به یکی از زنان نامدار و مبارز این برهه به نام «رنده خاتون» داشته باشم، وی دختر علی یونس و یکی از فرماندهان شجاع و جسور این قیام بود و در چندین نبرد ضربات کمرشکنی را به ارتش ترک وارد نمود. رنده خاتون در یکی از این نبردها زخمی شده و در حالت بی‌هوشی اسیر می‌شود، بعد از اینکه به هوش می‌آید، فرماندهی نیروهای حکومتی از وی درخواست ازدواج می‌کند، رنده خاتون که هیچ



۱- برخی از خانواده‌های عشایری که در نتیجه‌ی این قیام و قیام‌های بعدی و سرکوب دولت ترک به موصل پناه آوردند، هنوز در این منطقه ساکن هستند، از جمله؛ گویانی (گویی)، هُمَری (عمری) و هَسَنی.





راه‌گریزی ندارد، با این درخواست موافقت می‌کند، اما می‌گوید به شرطی که من را از این منطقه خارج کنی، فرماندهی ترک هم شرط وی را پذیرفته و زمانی که در حال خروج از منطقه هستند، بر روی پل «ماله باد» رنده خاتون از فرماندهی ترک درخواست می‌کند که اجازه بدهد برای آخرین بار با سرزمینش وداع کند، با موافقت فرمانده رنده‌خاتون پیاده شده و خود را به رودخانه‌ی «خَرزان» پرت کرده و به حیات خویش پایان می‌دهد. این واقعه تأثیر روانی عمیقی بر مردم منطقه‌ی برجای می‌نهد و تا به امروز از رنده خاتون به‌عنوان یکی از قهرمانان خلق گُرد یاد می‌کنند. در نهایت با خیانت «جمیل چه‌تو» به علی یونس، این قیام نیز بدون کسب موفقیت به پایان می‌رسد.

#### ۴. نبردهای قولپ و لیجه

بعد از اعدام شیخ سعید، برادرش شیخ عبدالرحیم به همراه شماری از شیوخ و فرماندهان طرفدارش، در منطقه‌ی قولپ و لیجه دوباره شروع به قیام می‌کنند و این مناطق را تصرف و تا سال ۱۹۲۷ م بر آن حکومت می‌کنند. در مورخه‌ی ۱۹۲۷/۱۰/۷ م نیروهای دولتی با همکاری «شیخ سلیم» که شیخ خیزان بود به آن‌ها یورش می‌برند. نیروهای گُرد به فرماندهی «مصطفی بیگ پیچاری» مدتی مقاومت می‌کنند، اما در اواخر همان ماه شکست‌خورده و نیروهای دولتی منطقه را تصرف می‌کنند، نیروهای حکومت بالغ‌بر ۲۰۰۰ نفر از غیرنظامیان را قتل‌عام می‌کنند و به این ترتیب این قیام و مقاومت نیز سرکوب می‌شود.

#### ۵. سازمان خوی‌بون (Xoybûn) و مقاومت درّه‌ی زیلان و آگری

علی‌رغم سرکوب قیام و شورش‌هایی که ذکر آن‌ها رفت، خلق گُرد تسلیم نشد و در بسیاری از مناطق، عشایر و ایلات گُرد علیه سیاست و برنامه‌ی دولت که تحت نام اصلاحات شرق و اسکان اجباری درصدد پیاده‌نمودن آن بود، مبارزه و مقاومت کردند. اسکان ترک‌های مهاجر بلغارستان و یونان در مناطق گردنشین، بخشی از این سیاست‌ها بود. یکی از مقاومت‌ها و مبارزاتی که در این مقطع انجام گرفت، مقاومت درّه‌ی زیلان و آگری بود که از سال ۱۹۲۷ م شروع و تا سال ۱۹۳۱ م ادامه پیدا کرد. سازماندهنده و پیشاهنگ آن نیز «سازمان خوی‌بون» بود.



احسان نوری پاشا و پرچم حکومت آگری

در سال ۱۹۲۷ م شماری از روشنفکران و شخصیت‌های میهن‌دوست به رهبری «جلادت بدرخان»<sup>۱</sup> در خارج و داخل وطن، در راستای اتحاد خلق گرد و انسجام هرچه بیشتر نیروها، فعالیت وسیعی را شروع کردند. بعد از اتمام فعالیت‌های مقدماتی و دیدار با روسای عشایر و ایلات و همچنین شخصیت‌های میهن‌دوست، در سال ۱۹۲۷ م کنفرانس وسیعی را در شمال گُردستان برگزار کردند که یک‌ماه‌ونیم به طول کشید، در این کنفرانس یکسری قرارها و تصمیماتی گرفته شد که برجسته‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱. انحلال تمامی سازمان‌ها و جمعیت‌های گُردی جهت فراهم نمودن زمینه و مقدمات تأسیس سازمانی بزرگ‌تر و فراگیر که تمامی اعضای آن‌ها را زیر چتر خود گردآورد.
۲. تداوم قیام و اصرار بر مبارزه علیه دولت ترک تا زمانی که آخرین سرباز بیگانه سرزمین پاک و مطهر گُردستان را ترک می‌کند.

بر مبنای تصمیمات و اهداف تعیین‌شده در این کنگره، در مورخه‌ی ۱۹۲۷/۸/۵ م در منطقه‌ی بیلاقی «بحمدون» در لبنان، سازمان «خوی‌بون» تأسیس و در اکتبر همان سال اعلان می‌شود. قدری جمیل پاشا، اکرم جمیل پاشا، حسن آغای حاجو، ممدوح سلیم<sup>۲</sup> و عارف عباس از اعضای هیئت مؤسس و رهبری این سازمان بودند. جلادت عالی بدرخان نیز به‌عنوان رئیس آن انتخاب شد. این سازمان در بسیاری از نواحی گُردستان اقدام به تأسیس دفاتر و نمایندگی‌ها خود نمود، از جمله؛ در شهرهای سلیمانیه و اربیل. تا سال ۱۹۲۸ م دفتر مرکزی آن در حلب بود و بعد از آن به بیروت منتقل شد. در برنامه‌ی این سازمان هدف اصلی آن، مبارزه و فعالیت جهت آزادی خلق گُرد و گُردستان از ستم و اشغال زمامداران ترک و تأسیس دولت گُردستان آزاد در چارچوب مرزهای جغرافیایی و ملی، بیان شده بود. در راستای نیل به این هدف هم، خود را ملزم به ایجاد اتحاد و انسجام در میان تمامی گُردها می‌داند. خوی‌بون روابط مستحکمی با «داشناک»<sup>۳</sup> ارمنی‌ها بنا نهاد. جلادت بدرخان تا

۱- جلادت بدرخان در مورخه‌ی ۱۹۸۷/۴/۲۶ م در استانبول متولد شد. فرزند امین عالی بدرخان و برادر ثریا و کامران بدرخان بود. در دانشکده‌ی حقوق استانبول تحصیلاتش را به پایان رساند، در زمان زمامداری مصطفی‌کمال به همراه پدر و هر دو برادرش محکوم به اعدام شدند و از همین رو به خارج از کشور گریختند. جلادت در سال ۱۹۲۵ م جهت مشارکت در قیام شیخ سعید به وطن بازگشت. بعدها بار دیگر به سوریه و پس از آن به لبنان رفت و در ۱۹۵۱/۷/۱۵ م در همانجا درگذشت.

۲- ممدوح سلیم (۱۸۸۰-۱۹۷۸ م): اهل شهر وان در شمال گُردستان بود و در استانبول به تحصیل سیاست و فلسفه پرداخت. یکی از اعضای هیئت مؤسس «جمعیت امید دانشجویان گُرد» و «فرقه‌ی دموکرات گُرد» و سازمان خوی‌بون بود. همچنین مدیرمسئول مجله‌ی «ژین» بود که بعد از جنگ جهانی اول در استانبول منتشر می‌شد.

۳- داشناک: فدراسیون انقلابی ارمنی، سازمان سیاسی ملی‌گرای ارمنی مدافع استقلال ارمنستان که در سال ۱۸۹۰ م در تفلیس پایتخت گرجستان تأسیس گشت. کریستاپور میکاییلیان از جمله مؤسسان آن بود. «داشناک» در زبان ارمنی به معنای





سال ۱۹۳۴ م رهبری این سازمان را بر عهده داشت و به دلیل اختلاف با خانواده‌ی جمیل پاشا کناره‌گیری کرد. از سال ۱۹۳۴ الی ۱۹۳۹ م قدری جمیل پاشا و از ۱۹۳۹ الی ۱۹۴۶ نیز اکرم جمیل پاشا<sup>۱</sup> رهبری آن را عهده‌دار شدند. این سازمان از سال ۱۹۳۲ الی ۱۹۳۴ م اقدام به انتشار ۲۴ شماره از نشریه‌ی «هاوار» نمود که در شام منتشر می‌شد. همچنین از سال ۱۹۴۱ الی ۱۹۴۳ م، (۳۳) شماره‌ی دیگر آن را منتشر کرد. از سال ۱۹۴۲ الی ۱۹۴۵ م نیز اقدام به انتشار ۲۸ شماره از نشریه‌ی «روناهی» کرد. در میانه‌ی سال‌های ۱۹۴۳ الی ۱۹۴۶ م نیز ۷۳ شماره از روزنامه‌ی «روژانو» را در لبنان منتشر کرد. سازمان خوی‌بون در گام نخست «احسان نوری پاشا» را به‌عنوان مسئول کمیته‌ی نظامی تعیین می‌کند و از وی می‌خواهد عازم آگری شود تا از قیام و مبارزاتی که در این منطقه در حال گسترش بود حمایت و پشتیبانی کند. برجسته‌ترین این قیام‌ها، قیام عشیره‌ی جلالی بود به رهبری «ابراهیم آغا» معروف به «برو حَسْکوتیلی»<sup>۲</sup>. ابراهیم آغا با همکاری «امیر آغا شمکی» رئیس عشیره‌ی شمکان و «شیخ عبدالقادر احمد» یکی از روسای عشایر ساکان، قیام را شروع کرد. در نبردی که میان آن‌ها و نیروهای دولتی در سال ۱۹۲۷ م اتفاق می‌افتد، نیروهای دولت شکست می‌خورند و بعد از آن احسان نوری پاشا به همراه ۲۰ نفر دیگر از شخصیت‌های متنفذ و برجسته به آن‌ها ملحق می‌شوند. سازمان خوی‌بون احسان را به‌عنوان فرماندهی نیروهای نظامی و «برو حَسْکوتیلی» را به‌عنوان رئیس حکومت آگری انتخاب می‌کند. آن‌ها علی‌رغم کمبود امکان و توان، روزنامه‌ای را به نام «آگری» منتشر کردند. حکومت ترک بعد از اطلاع از این فعالیت‌ها و وقایع، از گُردها درخواست گفتگو می‌کند. زنار سلوپی (قدری جمیل پاشا) در این رابطه می‌گوید: «در سال ۱۹۲۸ م در حوالی پل شیخی (واقع در ۳۰ کیلومتری مرکز ولایت بایزید) شماری از نمایندگان حکومت با احسان نوری پاشا و چند تن از رفقاییش دیدار و گفتگو کردند. بعد از گفتگوی طولانی، طرف گُردی از حکومت خواست تا ملک و مال گُردهای ارزروم را عودت دهد و همچنین عفوعمومی اعلام و کسانی را که به دلیل

---

فدراسیون است. در سال ۱۸۹۴ م در شهر ساسون از توابع دیاربکر و در سال ۱۸۹۵ م در شهر وان قیامی به راه انداختند. در نتیجه‌ی عملیات‌هایشان توجه محافل بین‌المللی را به خویش جلب نمودند. در سال ۱۹۰۳ م در برابر تزارسم روسیه به دفاع از ارمنیان دست به فعالیت و عملیات‌هایی زدند و در سال ۱۹۰۵ نیز در برابر عبدالحمید دوم سوءقصد نمودند. م

۱- اکرم جمیل پاشا: فرزند قاسم بیگ و نوه‌ی جمیل پاشای دیاربکر بود. وی در سال ۱۹۸۱ م متولد شد و سه سال نزد معلم خصوصی آموزش می‌بیند. سال ۱۹۰۱ م وارد رشده‌ی نظامی می‌شود. در تأسیس «جمعیت امید» مشارکت و در سال ۱۹۱۶ م در جنگ جهانی شرکت می‌کند. در اکثر فعالیت‌ها و سازمان‌های بعد از جنگ جهانی مشارکت کرد و بعدها به سوریه و لبنان رفته و در تأسیس سازمان خوی‌بون نیز مشارکت می‌کند. در میانه‌ی سال‌های ۱۹۳۹ الی ۱۹۴۶ رهبری این سازمان را عهده‌دار بود و جهت ایجاد ارتباط با جمعیت (ژ.ک) در سال ۱۹۴۴ م راهی مهاباد می‌شود.

۲- برو حَسْکوتیلی در زمان مقابله با حمله‌ی نیروهای دولتی، همسر و فرزندان‌اش را به قتل رسانده و می‌گوید: این کار را برای این انجام دادم که به بازگشت و عقب‌نشینی فکر نکنم و تمام توانم را برای پیروزی به‌کار بگیرم، اگر شکست خوردم هم آن‌ها اسیر دشمن نخواهند شد.

شرکت و یا حمایت از قیام دستگیر کرده‌اند، آزاد کنند؛ اما در مقابل نماینده‌ی حکومت از آن‌ها می‌خواهد که تسلیم شوند.» البته عصمت اینونو که در آن زمان نخست‌وزیر ترکیه بود، بخشی از مطالبات گُردها را پذیرفته و اجرا می‌کند، مسلماً این کار هم تاکتیکی بوده در راستای ایجاد اختلاف و تفرقه بین صفوف آن‌ها. گُردها حاضر به کنارگذاشتن اسلحه و پذیرش تسلیمیت نشدند، متعاقب آن در سال ۱۹۲۹ م بار دیگر جنگ شروع شد. در سال ۱۹۳۰ م و با گسترش و تشدید جنگ، قرار بود که در جبهه‌ی جنوبی یعنی در مناطق (کوبانی، سَرکانی، درباسیه، تره‌سپی و درک) نیز نبرد شدت بگیرد؛ اما عشایر این مناطق عملکرد ضعیفی داشتند، به‌ویژه محمود بیگ فرزند ابراهیم پاشای میلی در سَرکانی بسیار ضعیف عمل نمود. همزمان «حاجو آغا هورکی (هه‌قیرکی) و بخشی از عشیره‌ی میلی، عازم منطقه‌ی میدیات شدند و بعد از آن نیز برای نبرد با نیروهای حکومتی وارد دیلوک شدند و ضربات سختی به حکومت وارد کردند؛ اما در مجموع به دلیل عملکرد ضعیف و ناهماهنگ روسای عشایر و شخصیت‌های دیگر، گُردها دچار شکست شده و اکثراً عازم کوهستان آگری شدند. به این ترتیب حوزه‌ی فعالیت و مانور آن‌ها بسیار محدود شد.

در سال ۱۹۲۹ م درگیری و مباران‌های پراکنده‌ای میان نیروهای ترکیه و ایران به‌وقوع پیوست و متعاقب آن ترکیه با شوروی وارد تعامل و ارتباط شد. احسان نوری پاشا در خاطراتش می‌گوید: «برخورد و مداخلات حکومت‌های ایران، شوروی و ترکیه با شورشیان جدی و ترسناک بود، در همین مقطع شوروی در برابر همکاری و تعامل ترک‌ها، به گُردها پشت نمود و گُردها سرخ را نیز منحل نمود.» بعد از اینکه ترکیه موفق شد این قیام را تا حدی مهار و تضعیف نماید، از تاریخ ۱۹۳۰/۸/۱۰ م الی ۱۹۳۰/۱۲/۱۰ م به‌شیوه‌ای وحشیانه روستائیان را آماج حملات خویش قرار داد و روستاها را به آتش کشید. در همین برهه، از سال ۱۹۲۷ م الی ۱۹۳۰ م دولت ترک در دژه‌ی زیلان هزاران نفر را قتل‌عام و روستاها را با خاک یکسان نمود. قیام آگری در ماه سپتامبر سال ۱۹۳۰ م با شکست مواجه شد و متعاقب آن به دلیل بروز اختلاف میان جلادان بدرخان و خانواده‌ی جمیل پاشا، ادامه‌ی فعالیت نظامی غیرممکن شد، احسان نوری پاشا به ایران گریخت و در سال ۱۹۷۶ م در تهران وفات کرد. دولت ترک بعد از سرکوب این قیام تا سال ۱۹۳۲ م اقدام به تثبیت و استقرار قدرت خویش در کشور کرد. نکته‌ی جالب‌توجه این است که دولت ترک، در کوهستان آگری گوری دسته‌جمعی ایجاد کرده و بر روی آن نوشتند «گُردها خیالی در اینجا مدفون است»<sup>۱</sup>. شکست این قیام و مصائب ناشی از آن، تأثیرات منفی زیادی در منطقه برجای



۱- پس از سرکوب شورش آگری به رهبری احسان نوری پاشا، روزنامه‌ی «حاکمیت ملی» کاریکاتوری چاپ کرد که مزاری را بر کوه آگری نشان می‌داد. بر روی سنگ مزار نوشته شده بود: «مُحیل گُردها بورادا مدفون‌دُر» یعنی «گُردها خیالی در اینجا مدفون است». این سخن نظر فاشیسم سفید ترک بود در مورد گُردها. چه شباهتی هم با «راه‌حل نهایی» مورد نظر آدولف هیتلر دارد که مطابق آن معتقد بود یک راه نهایی برای حل

نهاد. همچنین کوچاندن اجباری شمار زیادی از مردم منطقه به شهرهای ترکیه در آنادول و اسکان شماری از ترک‌های مسلمان صربستان و بلغارستان در مناطق گردنشین تا حد قابل توجهی دموگرافی منطقه را تغییر داد.

## ۶. قیامِ درسیم

بعد از سرکوب قیام آگری، در تاریخ ۱۹۳۲/۵/۵ م سران حکومت ترکیه در راستای تسهیل و هموار نمودن زمینه‌های اجرای سیاست‌هایشان در گردستان، قانونی را تصویب کردند که در ماده‌ی نهم آن چنین ذکر شده بود: «سران و رهبران گرد، آغا، بیگ و روسای عشایر و شخصیت‌هایی که در میان مردم از احترام و جایگاه ویژه‌ای برخوردارند، بایستی به همراه خانواده و خویشاوندشان کوچانده شوند». همچنین در ماده‌ی دهم نیز آمده بود که: «از نظر قانونی کردها از هیچ حق و حقوقی برخوردار نبوده و تمامی حقوق قانونی مناطق گردنشین، حتی حقوقی که با حکم دادگاه هم به آن‌ها اعطا شده باشد، بایستی لغو شوند». بعد از تصویب این قانون، مناطق گردنشین با تبعیض و استثمار مضاعفی مواجه شدند و منطقه‌ی درسیم و حوالی آن‌هم از این عملکرد حکومت بی‌نصیب نماند. اگرچه بعد از سرکوب قیام قوچگیری و ملاطیه و در زمان جنگ استقلال، دولت با انعطاف بیشتری با منطقه‌ی درسیم و نواحی علوی‌نشین تعامل و برخورد می‌کرد که آن هم اقدامی تاکتیکی بود جهت عدم اتحاد و همگرایی مناطق سنی‌نشین و علوی‌نشین؛ اما بعد از سرکوب قیام‌های مناطق سنی‌نشین، نوبت به درسیم و علویان رسید. تصویب این قانون نیز آغازی بود برای یورش و هجوم به این مناطق.

در ۱۹۳۵/۱۱/۲۵ م با درخواست حکومت، مجلس قانون شماره (۲۸۸۴) را که مختص به منطقه‌ی درسیم و نواحی علوی‌نشین بود تصویب کرد. طبق این قانون، مناطق مذکور جزء مناطق ویژه و خاص اعلام شدند و فرماندهی و مدیریتی ویژه نیز برای آن‌ها در نظر گرفته شد. در سال ۱۹۳۷ م «عبدالله آلپ دوغان» که فرمانده‌ای نظامی بود به‌عنوان حاکم این نواحی (درسیم، خارپوت و جبّخچوره) منصوب شد. وی در اولین اقدام خود نام درسیم را به «تونج‌آلی» یعنی «مُشت برنزی» تغییر داد. بعد از آن به مردم منطقه دستور دادند در مهلت کوتاهی که معین کرده بودند (۲۰۰۰۰۰) قبضه اسلحه را جمع‌آوری و به دولت تحویل دهند، آن‌ها تاکید کرده بودند که در صورت عدم اجرای این دستور، نیروهای حکومت شخصاً اقدام به بازرسی تمامی منطقه و منازل نموده و ساکنین آن را نیز مجازات

---

مسئله‌ی یهود وجود دارد و آن‌هم ریشه‌کنی نسل آنان است! نباید فراموش کرد که این نظر یا رویکرد در مورد کردها دارای حامیان قوی بین‌المللی بوده و نسبت‌دادن تمامی مسئولیت به ترک‌ها، همانند حساسیت نشان‌دادن به «پارچه‌ی قرمز» در میدان گاوپازی خواهد بود! این «راه‌حل نهایی» در چارچوبی جهانی اتخاذ شده بود؛ بنابراین در صورت عدم توجه به این جنبه‌ی مسئله، مبارزه جهت تغییر آن بدون شک موفقیت‌آمیز نخواهد بود! م



خواهند کرد. شایان ذکر است که در زمان جنگ جهانی اول، حکومت عثمانی جهت دفاع از خویش و مقابله با ارتش روسیه، شمار زیادی اسلحه را بین مردم منطقه پخش کرده بود و بعد از جنگ نیز به دلیل تضعیف و عدم انسجام سپاه عثمانی و هنگ‌های (افواج) عشایر حمیدیه، مقادیر زیادی اسلحه و مهمات میان مردم پخش شد. از همین رو، حکومت تصور می‌کرد که اسلحه و مهمات زیادی در دست مردم وجود دارد که آن‌ها را پنهان می‌کنند و این امر را تهدیدی برای خویش تلقی می‌کرد. همزمان، شمار نظامیان را افزایش و تحت نام اصطلاحات، سعی نمود دموگرافی منطقه را تغییر دهند. در راستای مقابله و مقاومت در برابر این سیاست و عملکرد حکومت ترک، سید رضا درسیمی<sup>۱</sup> به همراه علی شیر قوچگیری موفق شدند هفت عشیره‌ی منطقه را سازمان‌دهی نموده و متعهد شدند که علیه این رفتار و رویکرد حکومت ایستاده و مبارزه کنند. اسامی این عشایر عبارت بودند از: عباسانی علیا، فرهدان، قره‌بلان، بختیاران، اوسیوان، دمنان، حیدران و بخشی از عشیره‌ی قالان یا کالان؛ اما بخشی از عشایر منطقه به بهانه‌های مختلف در این هم‌پیمانی شرکت نکردند. برخی از آن‌ها با شماری از شرکت‌کنندگان در پیمان مخالف بودند از جمله: «رهبر» که برادرزاده‌ی سید رضا بود. برخی نیز بر این باور بودند که اگر با حکومت مقابله نکنند، دولت نیز کاری با آن‌ها ندارد و خواهند توانست به زندگی عادی خویش ادامه دهند. این در حالی بود که روزانه حکومت باج و مالیات‌ها را افزایش می‌داد. مصطفی کمال در سال ۱۹۳۶ م و در مراسم افتتاح دوره‌ی جدید مجلس می‌گوید: «اکنون تنها مشکل و معضل بحرانی ما در کشور، مشکل درسیم است که همچون غده‌ای عفونی بر قلبمان چسبیده و بایستی در اسرع وقت این غده‌ی عفونی را از ریشه بکنیم.» بر این اساس نیروهای حکومتی عازم منطقه می‌شوند و عشایر گُرد نیز در ۱۹۳۷/۳/۲۰ م اقدام به رویارویی با نظامیان ترک می‌کنند، آن‌ها ابتدا پل رودخانه‌ی «خارچک» را تخریب و به آتش می‌کشند. در ۱۹۳۷/۳/۲۷ م نیز خط تلفن را قطع و به پادگان نظامی «صینه» حمله و بخش بزرگی از منطقه را آزاد می‌کنند. در ۱۹۳۷/۵/۸ م حکومت تصمیم می‌گیرد که تحت هر شرایطی و با هر شیوه‌ای عشایر گُرد را سرکوب کند و با نیرویی مجهز و پُرشمار منطقه را مورد هجوم قرار می‌دهد. بعد از مدتی از آغاز این جنگ نابرابر و حمله‌ی هوایی، سید رضا با هدف پیشگیری از تشدید جنگ و تخریبات بیشتر، پسرش (ابراهیم) را جهت گفتگو نزد «آلپ دوغان» می‌فرستد. ابراهیم در حین بازگشت نزد پدرش در میان عشیره‌ی (کرگان- قرگان) با توطئه‌ی شخصی به‌نام «شوکت» که مسئول نیروهای آسایش بود، به‌قتل می‌رسد. سید



۱- سید رضا فرزند سید ابراهیم رئیس تیره‌ی حَسَنان از عشیره‌ی عباسانی علیا است. وی در روستای دَری آه‌ری واقع در شمال شرق درسیم متولد شد. زمانی که سران حکومت عثمانی اقدام به قتل‌عام ارمنه می‌کنند، سید رضا موفق می‌شود شمار قابل‌توجهی از پناهندگان ارمنی را نجات دهد.

۲- این روز به‌عنوان روز حمله به علوی‌ها و قتل‌عام درسیم شناخته می‌شود.



رضا شخصاً به منطقه رفته و از نیروهای حکومت می‌خواهد که قاتل پسرش را به وی تحویل دهند، اما آن‌ها امتناع ورزیده و علاوه بر آن، عبدالله آلپ دوغان از شخص قاتل تجلیل و قدردانی می‌کند. متعاقب این امر، عشایر و نیروهای گُرد به این نتیجه می‌رسند که دولت طالب صلح نیست و نبرد و درگیریها تشدید می‌شود. در اوج جنگ، برادرزاده‌ی سید رضا «رهبر» با تحریک و راهنمایی نیروهای دولتی به میان شورشیان رفته و با جلب اطمینان «علی شیر» به وی نزدیک شده و ناگهان به او و همسرش (ظریفه) حمله‌ور می‌شود. رهبر سر هر دو را از تن جدا کرده و تقدیم فرماندهی نظامی ترک‌ها می‌کند. شایان‌ذکر است که «ظریفه» مبارزی جسور و نیرومند بوده که بارها به نبرد با نیروهای حکومت پرداخت. وی زمانی که رهبر، همسرش (علی شیر) را به قتل می‌رساند، یکی از همراهان رهبر به نام «افندی وانکی» را به هلاکت می‌رساند و به رهبر نیز حمله‌ور می‌شود؛ اما در نهایت کشته می‌شود. از طرفی دیگر، در ۱۹۳۷/۸/۸ م «خدر پَرچوی» که از عشیره‌ی بختیاری بود، شاهین آغای بختیاران و عمویش علی‌شان را به قتل می‌رساند. در همین اوضاع و احوال، پسر بزرگ‌تر سید رضا «شیخ حسن»، همسرش «بسه» و سه نوه‌اش کشته می‌شوند. در اینجا لازم می‌بینم که اشاره‌ی هم به مقاومت «بسه» داشته باشم، نقل است زمانی که دشمن زن و بچه‌هایی را که به کوهستان پناه برده‌اند مورد هجوم قرار می‌دهد، بسه با سازمان‌دهی آن‌ها مقاومت و مبارزه پیشه می‌کند، وقتی مهماتش تمام می‌شود و در محاصره قرار می‌گیرد، خود را از کوه پرت کرده و به حیاتش پایان می‌دهد. شماری از زنان دیگر که شاهد این موضع بسه هستند، به خاطر اینکه به اسارت نیروهای حکومتی درنیايند، خود را از کوه پرت می‌کنند. این وقایع سبب می‌شود که فشار بیشتری بر سید رضا وارد شود. علی‌رغم اینکه نیروهای حکومتی برخی نواحی را تصرف کرده بودند، گردها روزانه ضربات مهلکی را بر آن‌ها وارد می‌کردند، همین امر باعث می‌شود که به فکر تغییر تاکتیک و به‌کارگیری روش‌های دیگر بیافتند؛ لذا عبدالله آلپ دوغان به‌واسطه‌ی والی ارزنجان با سیدرضا ارتباط گرفته و متعهد می‌شود در صورتی که سیدرضا موافقت کند که با گفتگو مسئله را فیصله دهند، دولت خواهسته‌ها و مطالباتشان را برآورده خواهد کرد. سیدرضا به وی اعتماد کرده و با هدف گفتگو، روز ۱۹۳۷/۹/۱۰ م عازم ارزنجان می‌شود، به محض ورود وی را دستگیر و چند روز بعد به خارپوت منتقل می‌کنند. در خارپوت به‌همراه چند تن از روسای عشایر و رفقاییش که فرزند کوچکش «حسین» نیز در میان آن‌ها بود، در دادگاه استقلال محاکمه و در تاریخ ۱۹۳۷/۱۱/۱۰ م به اعدام محکوم می‌شوند. طبق برخی منابع در ۱۹۳۷/۱۱/۱۸ م و طبق برخی دیگر در ۱۹۳۷/۱۱/۱۴ م حکم آن‌ها اجرا می‌شود. زمانی که می‌خواهند سیدرضا را اعدام کنند، می‌گویند: «در هفتادوپنج‌سالگی خونم را نثار می‌کنم و به دیدار کسانی که خونشان را نثار کردند شاد می‌شوم. درسیم پیروز نشد، اما گُردبودن و گُردستان به حیات خویش ادامه خواهد داد، روزی خواهد رسید که گُردها انتقام این جنایات را خواهند گرفت. مرگ بر دروغگو و نامرد، من فریب حيله و نیرنگ‌های شما را خوردم و این، مایه درد و مصیبت است برای



من، اما در مقابل شما زانو نازدم و تسلیم نشدم، این نیز درد و رنجی باشد برای شما». بعد از اعدام سیدرضا، حسن و خلیل که برادرزاده‌ی سیدرضا بودند به همراه فرزندان حسین‌آغا، چند منطقه‌ی کوهستانی را از نیروهای ترک پاکسازی کردند. چون فصل زمستان فرارسیده بود، ارتش ترک قادر به مقاومت نبود و عقب‌نشینی کرد، اما در بهار ۱۹۳۸م این منطقه را مورد حمله‌ی وسیعی قراردادند و کشتار بزرگی را انجام دادند، اکثر روستاهای منطقه تخریب شدند و به این ترتیب قیام مناطق شرق درسیم را سرکوب کردند. اینبار ارتش ترک به مناطقی روی آورد که در قیام شرکت نکرده بودند، یعنی مناطق غربی درسیم، از ماه ژوئن تا پایان سال در این مناطق هم مرتکب جنایات و کشتار بزرگی شد. عشایر منطقه مقاومت کردند، اما بعد از مدت کوتاهی شکست خوردند. این مسئله اثبات نمود که این عشایر اشتباه کرده بودند که با سیدرضا و عشایر دیگر همکاری نکرده بودند؛ زیرا حکومت تصمیم به سرکوب تمامی عشایر گرفته بود اما برای ایجاد تفرقه میان آن‌ها، ابتدا تنها شماری از آن‌ها را مورد حمله قرار داد. در مدت دو سال ارتش ترکیه یکی از شنیع‌ترین جنایات تاریخ خود را در این منطقه مرتکب شد. طی این جنایت، تمامی منطقه ویران و ده‌ها هزار نفر مدنی قتل‌عام شدند، برخی از آن‌ها را زنده‌زنده در آتش سوزاندند. داستان این قتل‌عام و جنایت در اشعار و مرثیه‌های گردهای علوی بازتاب یافته است. با این وجود حکومت ترکیه تاکنون نیز حاضر نشده که از خلق کورد و این منطقه عذرخواهی و طلب عفو کند. بعد از سرکوب قیام و به آتش کشیدن منطقه، مقاومت مسلحانه پایان یافت و دولت اقدام به تثبیت قدرت و اجرای قوانین خویش نمود.

## دوم: مرحله‌ی ۱۹۴۰ الی ۱۹۷۵ م

بعد از سرکوب قیام‌های درسیم، در مورخه‌ی ۱۹۳۸/۱۱/۱۰ م مصطفی کمال در سن ۵۸ سالگی فوت کرد و عصمت اینونو به‌عنوان رئیس‌جمهور ترکیه انتخاب شد. در سال ۱۹۳۹ م نیز جنگ جهانی دوم شروع و تا سال ۱۹۴۵ م ادامه پیدا کرد، در این جنگ بالغ‌بر ۵۲ میلیون نفر کشته و شمار بیشتری هم متحمل خسارت و ضرر شدند. ترکیه در اوایل جنگ موضع بی‌طرفی اختیار نمود اما در اواخر آن، علی‌رغم اینکه با انگلیس، آمریکا، روسیه و فرانسه در ارتباط بود، از آلمان حمایت کرد.

در ژوئن سال ۱۹۴۵ م مجلس ترکیه قانون تشکیل احزاب و نظام چندحزبی را تصویب کرد، اما تأسیس حزب بر مبنای ملیت و دین ممنوع بود. در اولین ماه از سال ۱۹۴۶ م عدنان مندرس و جلال بابار حزب دمکرات (DP) را تأسیس کردند که در محتوا اسلامی بود و در ظاهر و تبلیغات ادعای دمکراسی‌خواهی داشت. این حزب در انتخابات ۱۹۴۶/۷/۲۰ م شرکت کرد و توانست (۶۲) کرسی کسب کند. در انتخابات سال ۱۹۵۰، ۱۹۵۴ و ۱۹۵۸ در رقابت با حزب جمهوری‌خواه پیروز شد و از ۱۹۵۰ به بعد هژمونی حزب جمهوری‌خواه خلق پایان پذیرفت. جلال بابار به ریاست‌جمهوری ترکیه رسید و عدنان مندرس هم نخست‌وزیر شد.



در این مقطع جنبش‌های خلقی و حرکت‌های چپ‌گرا در جهان رو به گسترش و قدرت‌گرفتاری نهادند، از طرفی دیگر جنگ سرد میان آمریکا و اروپا با روسیه و هم‌پیمانانش در حال شدت‌گرفتن بود. ترکیه نیز در سال ۱۹۵۲ م با پیوستن به پیمان ناتو<sup>۱</sup> موضع خود را نشان داد و در جبهه‌ی آمریکا قرار گرفت. هم‌زمان در داخل کشور هم اقدام به گشودن فضای سیاسی نمود و زمینه برای فعالیت‌های فرهنگی، سازمان‌ها و جامعه مدنی تا حدی فراهم شد. متعاقب آن برخی از شخصیت‌های چپ و اسلامی از جمله: سعید نورسی<sup>۲</sup> (۱۸۷۶-۱۹۶۰ م) و ناظم حکمت از زندان آزاد شدند و به‌صورت محدود هم که شده شروع به فعالیت کردند. از سویی سطح آگاهی و درک جامعه در حال افزایش بود و از سوی دیگر، به دلیل سیاست‌هایی که دولت در عرصه‌ی اداری و اقتصادی از آن پیروی می‌کرد، زمینه و امکان زندگی در روستاها و شهرهای کوچک تضعیف می‌شد. هم‌زمان کشمکش و رقابت میان آمریکا و روسیه و انقلاب‌ها و تحولاتی که در سطح جهان و منطقه در جریان بودند از جمله: انقلاب مصر ۱۹۵۲ م، فعالیت‌های دکتر مصدق و ملی شدن صنعت نفت در ایران (۱۹۵۲-۱۹۵۳ م)، انقلاب عراق در سال ۱۹۵۸ م، انقلاب‌های چین، هندوستان، کره و کوبا، بر وضعیت جهان، منطقه، ترکیه و به‌ویژه شمال‌گردستان تأثیرگذار بودند. بر همین مبنا در دهه‌ی ۵۰ جمعیت و سازمان‌های روشنفکری گردها، چپ و اسلام‌گرایان رشد و ترقی پیدا کردند. در سال ۱۹۵۹ از طرف حکومت عدنان مندرس ۵۰ نفر به جرم فعالیت‌های گُردگرایانه دستگیر می‌شوند که یک نفرشان زیر شکنجه جاننش را از دست می‌دهد و به همین جهت به ۴۹ تن مشهور می‌شوند. موسی آنتر، سعید الچی، یاشار کایا و فائق بوجاک

۱-NATO: سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (North Atlantic Treaty Organization) که در دوران جنگ سرد (۱۹۴۹) توسط کشورهای بلوک غرب تشکیل شد. بلوک شرق نیز در برابر آن سازمانی متکی بر «پیمان وِرشو» را در کشورهای اروپای شرقی پایه‌گذاری نمود که پس از سقوط شوروی، سازمان مذکور نیز فروپاشید. محور اساسی پیمان ناتو این است که در صورت هر نوع حمله‌ی نظامی علیه یک یا چند کشور اروپایی یا آمریکایی عضو پیمان، حمله به تمامی کشورهای عضو تلقی گردد و به مقابله با آن برخیزند. ناتو هم‌اکنون ۲۸ عضو دارد. م

۲-Said-i Nursi: سعید نورسی یا سعید گُردی معروف به بدیع‌الزمان (متولد ۱۸۷۸ م روستای نورس بدلیس)؛ وی اندیشمندی اسلامی بود که در اواخر قرن نوزدهم در استانبول مباحثی اسلامی را در محل کسب خویش انجام می‌داد. به مخالفت با سلطان عبدالحمید برخاست. او را به دیوانگی متهم کرده و در تیمارستان مجبوس نمودند. در جنگ جهانی اول شرکت کرد، اسیر روس‌ها گشت و سپس گریخت و به ترکیه بازگشت. در حادثه‌ی ۳۱ مارس ۱۹۰۹ جای گرفت. بعد از جمهوری، مصطفی کمال موفق به کسب پشتیبانی او نگردید و او را به «کاستامون» تبعید می‌نماید. سپس به اسپارت تبعید می‌شود. یکی از اعضای جمعیت تعالی گُرد بود. وی طرفداران و شاگردانش را به سه دسته تقسیم کرده بود که عبارت بودند از صدیق، برا (برادر) و طالب که بالاترین درجه بود. تأثیر زیادی بر جامعه برجای نهاد و بعد از وفات، پیروانش به چهار دسته تقسیم شدند. ۱. جماعت بینی آسیا ۲. جماعت خدمت (فتح‌الله گولن) ۳. جماعت وقف زهرا که عزالدین یلدرم رهبری آن را بر عهده داشت و در دهه‌ی نود به قتل رسید ۴. جماعت نسل نو به رهبری «مصطفی سونکر و عبدالله اکین». امروزه جماعت وقف زهرا خود را پیروان راستین وی معرفی می‌کنند. جماعت فتح‌الله گولن نیز به‌عنوان نیرومندترین گروه، از عوامل اصلی اجرای سیاست‌های ایالات متحده هستند و ارتباطی به اندیشه‌های سعید نورسی ندارند.

از جمله‌ی اینان بودند که همگی به زندان محکوم شدند. در این مرحله، این اولین گام بود در راستای احیای مبارزه و مقاومت ملی‌گرایانه‌ی کردها در شمال‌گردستان. از طرفی دیگر جریان چپ و دشمنی با امپریالیسم و آمریکا به شدت در حال قدرت‌گرفتگی و گسترش بود. ناظم حکمت یکی از برجسته‌ترین نویسندگان و فعالان این جریان بود که به دلیل مواضع و فعالیت‌هایش در ترکیه تبعید شد. جریان اسلام‌گرایان نیز به رهبری «سعید نورسی» چهار هدف اساسی را دنبال می‌کردند: اول؛ پایبندی به قرآن و سنت. دوم؛ اعتقاد به خدا. سوم؛ رد فرهنگ غربی و چهارم؛ تغییر و اصلاحات. این وضعیت بیشتر از ترکیه، ناتو و کشورهای غربی را نگران کرده بود، لذا چراغ سبز را برای ارتش و نیروهای ملی‌گرای ترک روشن کردند و در مورخه‌ی ۱۹۶۰/۵/۲۷ م اقدام به کودتا کردند. رهبری کودتا را ژنرال جمال گورسل، جمال مودان اوغلو و آلپ ارسلان تورگش<sup>۱</sup> بر عهده داشتند. هدف از انجام کودتای مذکور، پیشگیری از هرگونه حرکت و فعالیت سازمان‌دهی شده‌ی چپ‌ها و اسلام‌گرایان بود در راستای روی‌گردانی از غرب و گرایش به شوروی، زیرا آمریکا و انگلیس، مصر و عراق را در منطقه از دست‌داده بودند و اگر ترکیه را هم از دست‌می‌دادند، پایگاه و سیاستشان در منطقه بسیار تضعیف می‌گشت و امنیت اسرائیل هم در خطر قرار می‌گرفت. از همین رو، کودتای ترکیه را کاملاً برعکس کودتای مصر و عراق به انجام رساندند.

بعد از کودتا، ارتش و نژادپرست‌ها عدنان مندرس و جلال بایار را مرتجع خواندند و ادعا کردند که آن‌ها با پیشرفت و ترقی ترکیه مخالف‌اند. در مقابل کودتا را گامی ترقی‌خواهانه معرفی کردند که ارتش در راستای صیانت از جمهوری آن را انجام داده است.<sup>۲</sup> متعاقب آن فرماندهان و رهبران کودتا با راهنمایی و همکاری ناتو و گلادیو مجموعه‌ای از فرم‌های سیاسی، اداری و اقتصادی را آغاز کردند و ترکیه را جذب بازار اروپا و غرب کردند. یکی دیگر از اقدامات آن‌ها، تلاش برای توسعه‌ی سرمایه‌ی سبز اسلامی و مدلی از اسلام بود که تحت نظارت و کنترل خودشان قرار داشته باشد. در این مرحله از سویی طریقت فتح‌الله گولن و از سوی دیگر نجم‌الدین اربکان و حزبش قوت گرفته و وارد عرصه شدند. البته بدیهی است که فوت «سعید نورسی» نیز در اواخر مارس ۱۹۶۰ م زمینه‌ی بهتری برای فعالیت این جریان‌ها فراهم نمود. در مجموع این اقدامات سبب شد که مراکز و مفاصل قدرت و جامعه را موقتاً کنترل کنند؛ اما در کنار این وضعیت، توسعه و گسترش جنبش‌های چپ‌گرا در جهان، جنگ ویتنام، مبارزات چگوارا و شروع مبارزات کردها در جنوب‌گردستان در (۱۹۶۱/۹/۱۱ م) به رهبری مصطفی بارزانی و حزب دمکرات‌گردستان، حرکت‌ها و جریانات



۱- یکی از فرماندهان نظامی و رهبر فاشیست‌های ترک بود که بعدها حزب حرکت ملی MHP را تأسیس نمود.

۲- نزد نژادپرست‌های ترک طرز تفکری مبنی بر اینکه ارتش حافظ مردم و جمهوری است وجود دارد که برگرفته از نظریات مصطفی کمال است، از همین رو نزد آن‌ها ارتش مقدس بوده و بالاترین قدرت در این کشور است.



چپ‌گرا و گُردها را تحت تأثیر قراردادها بودند. در چنین وضعیتی، در مورخه‌ی ۱۹۶۵/۷/۱۱ م (حزب دمکرات گُردستان) در شمال گُردستان تأسیس شد. اعضای هیئت مؤسس این حزب عبارت بودند از: «فائق بوجاک، سعید الچی، شرف‌الدین الچی، درویش سعدو، شاکر اوزدمیر و عمر توران». فائق بوجاک به‌عنوان رهبر و سعید الچی هم به‌عنوان دبیرکل آن انتخاب می‌شوند. در سال ۱۹۶۶ م فائق بوجاک طی حادثه‌ای مشکوک به قتل می‌رسد، بعدها ادعا شد قتل وی سیاسی نبوده و منشاء آن اختلافات عشیره‌ای بوده است. بعد از مرگ بوجاک، سعید الچی رهبری حزب را عهده‌دار می‌شود که او نیز دستگیر و به زندان آنتالیا منتقل شد. در این برهه میان **سعید قرمزی توپراق** معروف به «دکتر شوان» و **سعید الچی** اختلافات فکری و شخصی تشدید می‌شود و در نهایت انشعابی در حزب دمکرات گُردستان ایجاد می‌شود. رهبری جریان چپ این حزب را دکتر شوان بر عهده داشت. بدیهی است که این انشعاب تحت تأثیر انشعابی بود که در حزب دمکرات گُردستان عراق در سال ۱۹۶۶ م به‌وقوع پیوست و منجر به شروع جنگ داخلی شد. سعید قرمزی توسط حکومت دستگیر و در سال ۱۹۷۰ م آزاد می‌شود. بعد از آزادی با هدف شروع مبارزه‌ی مسلحانه به جنوب گُردستان رفته و با حزب دمکرات گُردستان و بارزانی ارتباط برقرار می‌کند. مدتی با جنبش گُردهای جنوب همکاری کرده و در منطقه‌ی «بَرورای» به کار طبابت مشغول می‌شود؛ اما همچنان بر شروع مبارزات مسلحانه در شمال گُردستان مُصر است و در همین راستا از بارزانی و حزب دمکرات گُردستان تقاضای همکاری می‌کند. همین امر باعث ایجاد اختلاف وی با بارزانی می‌شود. در سال ۱۹۷۱ م سعید الچی نیز از زندان آزاد شده و عازم جنوب گُردستان می‌شود. در رابطه با عزیمت وی به جنوب گُردستان دو روایت مختلف مطرح است. بنابر اطلاعیه‌ی رسمی حزب دمکرات گُردستان عراق: سعید الچی نزد حزب دمکرات در جنوب گُردستان رفته و از آن‌ها خواسته است که با وی همکاری کنند تا خود را به سعید قرمزی برساند، حزب دمکرات نیز وی را نزد سعید فرستاده است، اما به دلیل اختلافات قدیمی که میان آن‌ها وجود داشته، سعید قرمزی، سعید الچی را به قتل رسانده و بعدها حزب دمکرات نیز وی را بازداشت و دادگاهی می‌کنند. سعید قرمزی در جریان دادگاهی اعتراف می‌کند که الچی را کشته و دادگاه حزب دمکرات در جنوب هم حکم اعدام وی را صادر می‌کند؛ اما طرفداران سعید قرمزی روایتی دیگری از این ماجرا دارند و ادعا می‌کنند که این اعتراف ربطی به سعید قرمزی نداشته و این سناریوی مشترک سازمان اطلاعات ملی ترکیه (میت) و سازمان اطلاعات حزب دمکرات (پاراستن) بوده است، هدف آن‌ها نیز پیشگیری از پیوستن و اتحاد هر دو سعید و ایجاد مانع بر سر راه شروع مبارزه‌ی مسلحانه در شمال گُردستان بوده است؛ زیرا سعید الچی نیز معتقد بوده که مبارزه‌ی مسلحانه باید هرچه زودتر شروع شود و به همین خاطر خواستار دیدار و ملاقات با سعید قرمزی بوده، اما میت و پاراستن مانع از این کار شده‌اند و بدین ترتیب از شروع مبارزه‌ی مسلحانه در شمال گُردستان جلوگیری می‌کنند. متعاقب این رویداد، حزب دمکرات شمال گُردستان تضعیف گشت.

در این مقطع شمار زیادی گروه و سازمان چپ و گُردگرا تأسیس شدند، یکی از دلایل این امر، عدم وجود شخصیتی کاریزماتیک و برخوردار از تجربه در میان گُردها و چپ‌ها بود که قادر به متحد نمودن تمامی جریان‌ها و گروه‌ها باشد. از سوی دیگر، با همکاری قدرت‌های جهانی و مراکز قدرت در درون حکومت ترکیه، جریان اسلام سیاسی و ملی‌گرای افراطی قدرت گرفته و تقویت می‌شدند. ۱۹۷۵ م الی ۱۹۸۰ م مقطعی بود که ترکیه به‌سوی جنگ داخلی گام برمی‌داشت و این وضعیت با تحریک و همکاری قدرت‌های غربی و توسط دولت تشدید و تعمیق پیدا می‌کرد. هدف، ایجاد آشوب و وضعیتی بحرانی بود تا از فعالیت و قدرت گرفتن جریان‌های انقلابی پیشگیری کنند و علاوه بر آن، دولت و حکومت نیز به‌عنوان مسئول و جوابگوی رویدادهای به‌وقوع پیوسته شناخته نشوند. واقعه‌ی کشتار چپ‌ها در سال ۱۹۷۸ م در میدان تقسیم استانبول و قتل‌عام علویان شهر مرعش در شمال گُردستان که از ۱۹۷۸/۱۲/۲۴ الی ۱۹۷۸/۱۲/۲۷ م به‌وقوع پیوست، دو نمونه از این وقایع بودند. علاوه بر این‌ها روزانه میان گروه‌های مختلف با نیروهای وابسته به دولت درگیری به‌وقوع می‌پیوست که منجر به کشته‌شدن بسیاری می‌شد. وضعیتی شکل‌گرفته بود که روزانه میان گروه‌های مختلف با نیروهای وابسته به دولت درگیری و تنش در جریان بود. ارتش این وضعیت و رویدادها را بهانه‌ای کرد برای مداخله در امور داخلی کشور و در نهایت با حمایت خارجی در تاریخ ۱۹۸۰/۹/۱۲ م به رهبری «ژنرال کنعان اورن» فرماندهی کل ارتش کودتا انجام گرفت.

بدیهی است که این کودتا نیز همچون سایر موارد، تلاش کشورهای غربی و ارتش بود در راستای عدم رشد و تقویت جنبش‌های آزادی‌خواهی، به‌ویژه چپ‌ها و گُردها که گستره‌ی فعالیت و نفوذشان روزبه‌روز در حال افزایش بود. دولت قادر به کنترل و سرکوب غیرمستقیم این جنبش‌ها نبود و این احتمال وجود داشت که حوادث و تحولاتی که در ایران به وقوع پیوستند، در ترکیه نیز تکرار شود؛ لذا قدرت‌های غربی چراغ سبز را برای انجام کودتا روشن کردند. کودتا ضربه‌ای مهلک را بر گروه‌ها و سازمان‌های چپ وارد کرد و آن‌ها را دچار تشتت نمود. همچنین احزاب و جریان‌های گُردی نیز به‌شدت سرکوب شدند. تنها حزبی که توانست در مقابل این گُردبادِ کودتا مقاومت کند، حزب کارگران گُردستان (پ.ک.ک) بود، در نتیجه‌ی اصرار بر مقاومت و استمرار مبارزه‌ی پ.ک.ک، مبارزات آزادی‌خواهی خلق گُرد گسترش و تعمیق پیدا کرد و وارد مرحله‌ای نوین شد. این برهه از تاریخ خلق گُرد در شمال گُردستان و سیاست‌های اعمال‌شده از سوی دولت ترک از اهمیت زیادی برخوردار است و لازم است که تحقیقات و بررسی جامع و کاملی در رابطه با آن صورت بگیرد. در آینده اگر شرایط و امکانات فراهم شود، قصد دارم در قالب کتابی به‌صورت ویژه به تشریح و بررسی آن بپردازم.



## ب- شرق گُردستان

همچنان که پیشتر نیز به آن اشاره کردیم، رضاخان با همکاری انگلیس و آمریکا و سود جستن از شرایط حاکم بر جهان و منطقه و همچنین اوضاع متشنج و بحران‌زای حکومت قاجار، توانست بر مسند قدرت تکیه و نظام نوینی را بنیانگذاری کند. وی در اوایل زمامداری خویش چنان وانمود می‌کرد که برای آیین، اعتقاد و فرهنگ خلق‌های مختلف ایران احترام قائل است و با حساسیت و احترام با آن‌ها تعامل خواهد کرد. از این حیث موفق شد نظر مساعد اکثر شخصیت‌ها و نهادهای دینی را به خویش جلب کند و قیام‌های مناطق لرستان، اردلان و شکاک را سرکوب کند. بعد از تثبیت قدرت و حاکمیت خویش، همچون مصطفی کمال درصدد تشکیل حکومتی متمرکز، یک‌رنگ، سکولار و متکی بر فرم‌های مدرنیته‌ی سرمایه‌داری برآمد و در راستای دستیابی به این اهداف، از ۱۹۲۸ الی ۱۹۳۸ م مجموعه‌ای از اقدامات و تغییرات را انجام داد.

یکی از اهداف و اقدامات اولیه‌ی رضاشاه، تثبیت و تحکیم پایه‌های حکومت مرکزی در کشور بود، در همین راستا پروسه‌ی پایان دادن به قدرت و نفوذ امیران محلی و عشایر آغاز شد و کسانی را که با این سیاست و برنامه‌ها مخالفت می‌کردند، از طریق فشار و سرکوب و تحت نام اجرای قوانین و دستورات، ملزم و مجبور به پذیرش آن می‌کردند. اقدام دیگر رضاشاه، یکجانشین کردن اجباری ایلات و عشایر یا همان «تخته‌قاپو» بود. هدف وی تغییر سبک زندگی عشایر و کنترل بهتر و آسان‌تر مناطق بود. او مدعی بود که قصد دارد وضعیت معیشت و سبک زندگی مردم فقیر و مستمند، به‌ویژه عشایر را بهبود بخشد و هر خانوار از منزل مسکونی مختص به خویش برخوردار شود. این نیز تهدیدی جدی بود برای این سبک زندگی و فرهنگ عشایری که بخش قابل‌توجهی از مردم ایران و گُردستان با آن به حیات خویش ادامه می‌دادند. از نظر اقتصادی هم ضربه مهلکی بود به اقتصاد جامعه و وابستگی هر چه بیشتر به مراکز شهری و نهادهای حکومتی.

برخی دیگر از برنامه‌ها و اقدامات وی عبارت بودند از: متحدالشکل کردن لباس مردان، دستور به سر گذاشتن کلاه پهلوی به‌جای دستار و فینه و اجباری کردن پوشیدن کت‌وشلوار و کفش مردانه به‌جای لباس‌های سنتی و محلی، کشف حجاب یا همان تغییر لباس زنان از پیچه و روبند به لباس و کلاه فرنگی و بازکردن صورت، تغییر نام برخی از مناطق و شهرهای گُردستان و ایران، تلاش برای تحمیل و اشاعه‌ی هر چه بیشتر زبان فارسی، ممنوعیت تدریس و تحصیل به زبان دیگر خلق‌های ساکن در ایران، کاهش نفوذ و تأثیر عالمان دینی شیعه و احیاء آداب و رسوم و آیین‌های ایران باستان. رضاشاه کاملاً درصدد تقلید و کپی‌برداری از اقدامات مصطفی کمال و دولت ترکیه بود. این سیاست‌ها و اقدامات رضاخان با مخالفت و واکنش جامعه‌ی ایران و مخصوصاً شرق گُردستان مواجه شد. تا پایان حکومتش (۱۹۴۱/۹/۶)



م) در گُردستان چندین انجمن و سازمان سیاسی تأسیس شدند که برای دستیابی به حقوق و مطالبات خلق گُرد مبارزه می‌کردند. همچنین جنبش و حرکت‌های اجتماعی مختلفی در سطح ایران شکل گرفتند که با سیاست‌های دولت مخالفت کرده و خواستار دستیابی به حقوق ملی، اقتصادی و اجتماعی بودند. در این بخش مختصراً اشاره‌ای کوتاه به برخی از این جمعیت، سازمان و جریان‌های مختلف خواهیم کرد.

## اول: جمعیت و سازمان‌ها

### ۱. جمعیت خیر گُرد (۱۹۲۷)

بر اساس اطلاعات موجود در چند سند دولتی انگلیس، این جمعیت در سال ۱۹۲۷ م به‌صورت مخفیانه در منطقه‌ی مهاباد (سابلاغ) تأسیس شده است. هدف این جمعیت دستیابی به استقلال و رهایی از حاکمیت دولت ایران با پشتیبانی کشورهای اروپایی عنوان شده است. در همین اسناد ذکر شده که این جمعیت درصدد ایجاد ارتباط با حکومت انگلیس و جلب‌نظر آن‌ها بوده است. هیئت مؤسس و رهبران آن برخی از شخصیت‌های دینی و روسای عشایر بودند، از جمله؛ کدخدا رحیم فرزند شیخ برهان نقشبندی، حاجی‌بابا شیخ، قُرنی آغای مامش و عزیر آغای دیاربکری. جمعیت خیر گُرد در چندین شهر ایران و گُردستان از جمله؛ تهران و ارومیه دارای شاخه و فعالیت سازمان‌دهی بوده. عمرخان شکاک مسئول شاخه ارومیه بوده. بعد از تثبیت و استقرار نظام پهلوی و حکومت رضاشاه، کار و فعالیت‌های این جمعیت نیز به پایان می‌رسد.

### ۲. جمعیت گُردی (کومله گُردی) ۱۹۲۷

این جمعیت نیز در سال ۱۹۲۷ م در مهاباد (سابلاغ) تشکیل شده و برخلاف «جمعیت خیر گُرد»، هدفش تشکیل دولتی گُردی تحت نظارت اتحاد جماهیر شوروی بوده است، بعد از مدت کوتاهی فعالیت‌های این جمعیت نیز فروکش می‌کند.

### ۳. حزب آزادی گُردستان ۱۹۳۹ م

از اواخر دهه‌ی بیست تا اواخر دهه‌ی سی‌ام سده‌ی بیستم، با توجه به ممنوعیت و محدودیت‌هایی که دولت اعمال می‌کرد، زمینه و امکان تأسیس و فعالیت احزاب و سازمان‌ها بسیار محدود شده بود. از همین رو، شماری از رهبران و شخصیت‌های برجسته و روسای عشایر گُرد، جهت مقابله و مقاومت در برابر سیاست‌های حکومت به مبارزه‌ی مسلحانه گرایش پیدا کردند. بعدها به دلیل وقوع جنگ جهانی دوم و جانبداری رضاشاه از آلمان، وضعیت جهان و ایران بحرانی و ملتهب شد. در چنین وضعیتی و در سال ۱۹۳۹ م





«حزب آزادی گُردستان» به ریاست «عزیز زندی» تشکیل شد. علاءالدین سجادی در کتاب «انقلاب گُردها و انقلاب عراق» چنین می‌گوید: «شماری از جوانان برجسته و فعال مهابادی از جمله؛ کریم یاهو، محمود محمودیان و محمد نانوازاده در صفوف این حزب فعالیت می‌کردند». در مورد زمان تأسیس این حزب نظرات مختلفی بیان شده است، هزار مَکریانی (عبدالرحمن شرفکندی) معتقد است که در سال ۱۹۴۱ م و برخی دیگر نیز بر این باورند که در سال ۱۹۳۸ م تأسیس شده است، اما تاریخ موجود در برنامه و اهداف حزب که مشتمل بر ۲۸ ماده است، مربوط به سال ۱۹۳۹ م است. در اینجا جهت آشنایی و شناخت بیشتر با این حزب به مواردی از اهداف و برنامه‌های آن اشاره می‌کنم.

۱. با رویکردی عاری از تبعیض، در راستای ایجاد توافق و اتحاد میان تمامی خلق‌های ساکن در گُردستان (گُرد، ارمنی، تُرک و آشوری)، فعالیت و مبارزه می‌کند.

۲. تلاش برای توسعه و ترقی روابط و تعاملات برادران گُردستانی بدون تبعیض زبانی، لباس و آیین، همچنین بازگشت مرزهای گُردستان و لرستان قدیم به حالت قبلی.

۳. در ماده‌ی نهم اهداف نیز چنین آمده بود: «تلاش می‌کنیم برای مسلح نمودن مردم و تدارک ضروریات دفاع از گُردستان و مبارزه‌ی منسجم و همه‌جانبه علیه دیکتاتوری و فاشیسم».

می‌توان گفت که این حزب در کنار اهداف و فعالیت‌های ملی‌گرایانه، به همزیستی مسالمت‌آمیز تنوعات و خلق‌های مختلف در گُردستان اعتقاد داشته و همچنین درصدد مسلح نمودن مردم و مقابله با خشونت و ستم دولتی بوده است. حزب آزادی گُردستان در قیام‌های ارومیه از سال ۱۹۴۱ الی ۱۹۴۲ م نقش برجسته‌ای ایفا نموده است. در یکی از گزارش‌های وزیر جنگ وقت ایران (ابراهیم زندی) که برای نخست‌وزیر وقت (علی سهیلی) ارسال کرده، چنین آمده است: «بنا بر خبرهای ارسالی از لشکر چهار گُردستان، در این اواخر حزب آزادی گُردستان در مهاباد تشکیل شده و برنامه‌ی حزب مذکور به سه زبان گُردی، ارمنی و آشوری نوشته شده است». بدیهی است که این حزب از وضعیت پیش‌آمده در نتیجه‌ی جنگ جهانی دوم و مداخله‌ی انگلیس و شوروی در ایران استفاده کرده، اما بنا به دلایلی فعالیت و مبارزه‌ی آن استمرار پیدا نمی‌کند. در این رابطه نیز دو نظر مختلف وجود دارد، برخی معتقدند که این حزب نام خود را به جمعیت احیای گُرد (ژ.ک) تغییر داده، اما «گریس کوچرا» با استناد به گزارشی که «ریدریو پولارد» (سفیر انگلیس در تهران) برای وزارت خارجه ارسال کرده، می‌گوید: «این حزب توسط اتحاد جماهیر شوروی منحل شد»؛ زیرا در این گزارش چنین ذکر شده: «دو واقعه وجود دارد که بیان‌کننده‌ی موضع روس‌ها نسبت فعالیت‌های ملی‌گرایانه‌ی گُردها است، امسال (۱۹۴۲ م) با حساسیت و دیسپلین زیادی رفتار می‌کنند. در ژانویه‌ی ۱۹۴۳ م اتحاد جماهیر شوروی کمیته‌ی «حزب آزادی‌خواه» را که گُرد، ارمنی و آشوری در آن فعالیت می‌کردند، بعد از درگیری با ژاندارمری منحل

کرد.» علاوه بر این هر حزب و جریانی را که باعث ایجاد ناآرامی در منطقه می‌شد، به اتهام فعالیت‌های فاشیستی سرکوب می‌کردند، زیرا آن‌ها می‌خواستند که وضعیت منطقه ملتهب نشود تا متفقین بتوانند جهت مقابله با آلمان از طریق ایران با آن‌ها همکاری کنند. به همین خاطر مسئله‌ی گُرد و خلق‌های منطقه را فدای منافع خویش نمودند.

## دوم: قیام و شورش‌های مسلحانه در شرق گُردستان

قبلاً قیام‌های لرستان، اردلان و سمکو شکاک را مختصراً مورد بررسی قرار دادیم، دولت قیام‌های مذکور را تا سال ۱۹۲۸ م با توسل به شیوه‌های مختلف سرکوب و یا منفعل نمود. حال به بررسی قیام‌هایی خواهیم پرداخت که از سال ۱۹۲۷ الی ۱۹۴۲ م جهت مقابله و مقاومت در برابر طرح و سیاست‌های رضاخان به‌وقوع پیوستند.

### ۱. قیام محمد رشیدخان بانه (۱۹۲۴ الی ۱۹۳۰ م، ۱۹۴۱ الی ۱۹۴۴ م)

محمد رشیدخان بانه<sup>۱</sup> اولین بار در سال ۱۹۲۴ م با نیروهای حکومت ایران وارد جنگ شد و موفق شد آن‌ها را شکست دهد. از همین رو، محبوبیت و نفوذش در منطقه افزایش پیدا کرد. در این برهه، دولت چون مشغول سرکوب قیام‌های لرستان، اردلان و سمکوی شکاک بود، توان و فرصت مقابله با وی را نداشت، همزمان حکومت ایران مرزهای خود را بر روی عشایر منطقه‌ی «پشدر» بست و سه شرط را برای استفاده از مراتع و چراگاه‌های مرزی مطرح کرد که عبارت بودند از: به ازای هر شخص باید یک لیره‌ی عثمانی به‌عنوان حق مالکانه به دولت ایران پرداخت کنند، سلاح‌های خود را به دولت ایران تحویل داده و مالیات ۱۰ سال گذشته را نیز پرداخت کنند. این موضع حکومت ایران باعث تشدید تنش و ایجاد درگیری میان عشایر مامش و منگور با دولت شد که تا سال ۱۹۲۷ م استمرار پیدا کرد. بعدها این عشایر با محمد رشیدخان بانه متحد شدند و همین امر باعث شروع دوباره‌ی جنگ و درگیری میان ارتش ایران با محمد رشیدخان شد. در سال ۱۹۲۸ م ایران از عراق درخواست کرد که با بستن مرزهایش بر روی محمد رشیدخان، مانع از رفت‌وآمد و تحرک بیشتر وی شود. همزمان از عشایری که با محمد رشیدخان اختلاف داشتند، درخواست همکاری کرد. دولت بعد از جلب حمایت و پشتیبانی چندین تیره و عشایر مخالف محمد رشیدخان و همچنین امضای پیمان همکاری با عراق، با نیروهای زیادی به شورش‌ها حمله‌ور شد. اگرچه نیروهای محمد رشیدخان برای مدتی مقاومت سختی کردند، اما در نهایت شکست خوردند و محمد رشید با عبور از مرز به زادگاه خویش در جنوب گُردستان بازگشت. استاندار سلیمانیه (احمد توفیق بیگ) وی را به مهمانی دعوت می‌کند و با دستور



۱- محمد رشیدخان در سال ۱۸۹۸ م در روستای شیو و گوزان در ناحیه‌ی شلر از توابع پنجوین متولد شده. فرزند قادرخان و نوه‌ی عبدالله بیگ است.



رئیس حکومت (نوری سعید) وی را دستگیر و به موصل منتقل می‌کند. از ماه ژوئیه ۱۹۳۰ الی ژوئیه ۱۹۳۱ م در بازداشت بسر برد و بعد از آن به «آمیدی» تبعید می‌شود. در سال ۱۹۳۲ م با ضمانت «شیخ لطیف و محمد عبدالرحمان آغا» آزاد و به زادگاهش بازگشت. بار دیگر در آوریل ۱۹۳۶ م و طی توطئه‌ای در سلیمانیه وی را دستگیر می‌کنند، بعدها با همکاری شیخ لطیف حفید، «جمعیت برادری» و مسئول زندان سلیمانیه در ۱۹۳۷/۸/۲۲ م موفق به فرار شد و به پنجوین بازگشت. تا بعد از کودتای «رشید عالی گیلانی» در سال ۱۹۴۱ م هیچ فعالیتی نداشت و بعد از آن راهی بانه شد. در بانه بار دیگر از عشایر منطقه درخواست کرد که متحد شده و خود را برای قیام حاضر کنند، همچنین از نیروهای حکومتی نیز خواست که تسلیم شوند. وی در مورخه‌ی ۱۹۴۱/۹/۱ م شهر بانه را تصرف و شورای مدیریتی موقتی برای آن تشکیل داد. در ۱۹۴۱/۹/۱۳ م شهر سقز و در ۱۹۴۱/۹/۲۴ م نیز شهر سردشت را آزاد کرد. تلاش وی برای تصرف مهاباد به دلیل عدم همکاری برخی از عشایر با شکست مواجه می‌شود. در سال ۱۹۴۳ م با همکاری انگلیسی‌ها که تا سنندج را اشغال کرده بودند، توانست دیواندره و مریوان را نیز آزاد کند. قیام دوباره‌ی محمد رشیدخان بانه همزمان بود با مداخله‌ی انگلیس و روسیه در ایران و برکناری رضاشاه و انتصاب پسرش محمد رضاشاه به جای وی. حکومت ایران زمانی که فهمید قادر به سرکوب محمد رشیدخان نیست، در ۱۹۴۳/۵/۸ او را به عنوان حاکم منطقه پذیرفت، اما محمد رشیدخان بدون توجه به حکومت مرکزی، همچون حکومتی مستقل عمل می‌کرد و اقدام به تأسیس رادیویی محلی نیز کرد. نگرانی دولت از اقدامات محمد رشیدخان در حال افزایش بود، لذا بعد از اینکه بر سر برخی از مسائل با دولت انگلیس به توافق رسید و مطمئن شد که آن‌ها با شورش‌ها همکاری نخواهند کرد، حمله‌ی وسیعی را با حمایت نیروی هوایی به منطقه شروع کرد. البته در این حمله «سلیم خان<sup>۱</sup>» و «نصرت‌الله خان» به محمد رشیدخان خیانت کردند و اطلاعات زیادی را در رابطه با توان نظامی و برنامه‌های وی به دولت ایران ارائه کردند. در نهایت دولت موفق به سرکوب قیام شد و محمد رشیدخان به همراه بخشی از نیروهایش به مناطق کوهستانی عقب‌نشینی کرد. بعدها در تاریخ ۱۹۴۶/۲/۱۵ م محمد رشیدخان به همراه ۲۵۰ نفر از نیروهایش عازم مهاباد شد و به جمهوری گُردستان پیوست. حکومت گُردستان به وی درجه‌ی ژنرالی اعطا کرد، شایان ذکر است که او در دهه‌ی بیست نیز برای مدتی با شیخ محمود همکاری کرده است.

## ۲. قیام‌های هورامان (اورامان) و مریوان

---

۱- سلیم‌خان پیشتر سه سال زندانی بوده و بعد از آزادی به محمد رشیدخان پیوست، وی به‌عنوان فرماندار بانه تعیین می‌شود. نصرت‌الله خان نیز مسئول دارایی و اقتصاد حکومت بانه بوده. این دو نفر در زمان حمله‌ی دولت ایران، به محمد رشیدخان خیانت کرده و اطلاعات مهمی را در اختیار نیروهای دولتی قرار می‌دهند.

در بهار ۱۹۲۶ م، محمودخان کانی سانانی، محمودخان دزلی و جعفرسان هورامی علیه دولت قیام کردند. در این مقطع با همکاری شیخ محمود تلاش می‌کنند شهر سنندج را تصرف کنند اما با شکست مواجه می‌شوند. در سال ۱۹۲۷ م دولت نیروهای زیادی را از تهران و همدان جمع‌آوری و برای کمک به فرماندار سنندج «عبدالله‌خان طهماسب» اعزام می‌کند. طهماسب با روسای عشایر وارد گفتگو شده و متعهد می‌شود در صورتی که با نیروهای دولتی وارد جنگ نشوند، آن‌ها را خلع‌سلاح نکرده و اعضای آن عشایر را از انجام سربازی برای دولت معاف خواهد کرد. وی از این طریق موفق شد که محمودخان دزلی و جعفرسان هورامی را قانع کند. این امر باعث ایجاد انشقاق در صفوف قیام شد، طهماسب نیرویی را به مریوان اعزام کرد و محمودخان کانی سانان را شکست داد، وی نیز به جنوب گُردستان عقب‌نشینی کرد و خود را تسلیم نیروهای عراق کرد. تا سال ۱۹۴۱ م در زندان بسر برد و بعد از آن به زادگاهش بازگشت. بعد از مدتی نیروهای دولتی وی را دستگیر و به زندان «قصر قاجار» در تهران منتقل کردند. در تاریخ ۱۹۴۵/۱/۱ م روزنامه‌ی «کوهستان» خبر وفاتش را منتشر کرد. بعد از سرکوب محمودخان کانی سانان، در ژوئن ۱۹۲۷ م محمودخان دزلی به نیروهای دولت حمله کرده و شماری از آن‌ها را به قتل می‌رساند و به این ترتیب بار دیگر تنش و درگیری شروع شده و تا سال ۱۹۳۰ م این وضعیت استمرار پیدا می‌کند. در اواخر همان سال دولت با نیروی زیادی به محمودخان حمله کرده و وی را مجبور می‌کنند که منطقه را ترک کند. محمودخان که به جنوب گُردستان رفته بود توسط انگلیسی‌ها دستگیر و ۷ سال وی را در کرکوک زندانی می‌کنند. در سال ۱۹۳۷ م آزاد شد و به شرق گُردستان بازگشت. در تاریخ ۱۹۴۷/۹/۳ م در منزلش در روستای «مله» توسط یکی از افسران دولت ایران مسموم و به قتل می‌رسد. در همین اوضاع و احوال دولت به جعفرسان نیز حمله کرده و او نیز به جنوب گُردستان پناه می‌برد. به این ترتیب نیروهای حکومتی تمامی این مناطق را دوباره تصرف و عشایر مناطق «لهون و مریوان» را خلع‌سلاح کردند؛ همچنین اقدام به تاراج و تخریب منطقه کردند و بخشی از عشایر آن را به مناطق قم و سمنان منتقل کردند.

### ۳. قیام منگورها (۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ م)

در سال ۱۹۲۸ م حاکم مهاباد (سالار اشرف) مردم منطقه را در کانون افسران جمع کرده و در راستای اجرای سیاست متحدالشکل کردن لباس مردان، آن‌ها را مجبور به کنارگذاشتن لباس گُردی و پوشیدن کت و شلوار و برسر نهادن کلاه پهلوی می‌کند. ملا خلیل<sup>۱</sup> در مقابل این عمل حاکم مهاباد واکنش تندی نشان داده و تصمیم گرفت که عشیره‌ی منگور را



۱- ملاخلیل: وی در سال ۱۸۷۶ م در روستای «گُره‌مَر» از نوابخ سردشت به دنیا آمد. مدتی صوفی‌گری پیشه نمود و مرید شیخ یوسف برهان نقشبندی شد. شخصی آگاه و مردمدار بوده و در سال ۱۹۵۷ م وفات کرده است.



برای مبارزه با دولت سازمان‌دهی کند. برای این منظور اقدام به تأسیس مرکزی به نام «اتحاد و اتفاق» نمود. وی همچنین روسای عشایر (گورک، سردشت و نعلی) را فراخواند و از آنها درخواست همکاری نمود. فقیه عیسی و علی آغای سوناسی به وی پیوستند و روستای «حاجی مامیان» را به‌عنوان مرکز فرماندهی قیام انتخاب کردند. آنها ابتدا مراکز و ادارات حکومتی را تصرف و خط تلفن میان مهاباد و سردشت را قطع کردند. مناطق میان این دو شهر را تصرف و تا حوالی نقده و پیرانشهر پیشروی کردند. دولت که در تنگ و فشار قرار گرفته بود، متوسل به راهکار توطئه و فریب شد، لذا برخی از شخصیت‌های برجسته و نامدار عشیره‌ی منگور از جمله؛ حمزه آغا و حسن آغا را که قبلاً دستگیر کرده بود، آزاد نمود. بدیهی است که این اقدام دولت با هدف ایجاد شکاف میان عشیره‌ی منگور و ملا خلیل و تضعیف قیام صورت گرفت، اما ملا خلیل و عشیره‌ی منگور بدون توجه به اقدامات دولت، به کار خویش ادامه دادند. ملا خلیل از رئیس عشیره‌ی پشدر و شیخ محمود تقاضای همکاری کرد، اما آنها از کمک به وی خودداری کردند. بعد از مدتی دولت موفق شد که بایض آغا را از همکاری با ملا خلیل منصرف کرده و با همکاری عشایر «مامش و دیوکری» قیام را تضعیف کرد، متعاقب حملات هوایی و زمینی دولت، ملا خلیل به جنوب گُردستان گریخت و به این ترتیب این قیام نیز با شکست مواجه شد.

#### ۴. قیام آزارات کوچک (۱۹۳۰ - ۱۹۳۱ م)

دکتر عبدالرحمن قاسملو می‌گوید: «قیام عشیره‌ی جلالی استمرار و ادامه‌ی همان قیام آگری است به رهبری احسان نوری پاشا». رهبری قیام آزارات کوچک را بروحسکوتیلی (ابراهیم پاشای جلالی) و فرزند بر عهده داشتند. بعد از شکست قیام آگری، شماری از رهبران آن رهسپار شرق گُردستان شدند، اما تسلیم حکومت نشدند، بلکه به تیره‌ی «خلیکانلو» از عشیره جلالی پناه بردند. در این مقطع تیره‌ی خلیکانلو در حال کوچ به مناطق گرمسیری بود، اما دولت سد راه آنها شده و در منطقه‌ی «ماکو» عموزده‌ای خالد آغا (حسن ایوب) را به قتل می‌رسانند. به همین دلیل خالد آغا به پاسگاه «تنگ کاجوت» حمله کرده و آن را تصرف می‌کند. از طرفی دیگر عشایر حسنلو و حیدرانلو که دولت درصدد کوچاندن اجباری آنها بود، با خالد آغا متحد شدند. نیروهای دولتی چندین بار به آنها حمله کردند اما هر بار شکست خوردند تا اینکه در پاییز سال ۱۹۳۱ م دولت با سپاهی مجهز و پُرشمار به منطقه یورش برد، در این یورش رهبر قیام «بروحسکوتیلی» کشته شد و فرزند رهبری قیام را بر عهده گرفت. بعد از مدت کوتاهی وی نیز کشته شد و متعاقب آن قیام تضعیف و شکست خورد، نیروهای دولتی در مورخه‌ی ۱۹۳۱/۱۱/۱ م تمام منطقه را دوباره تصرف کردند. بعد از سرکوب این قیام، ایران و ترکیه در ۱۹۳۲/۱/۲۳ م پیمان‌نامه‌ی همکاری مرزی را امضا کردند. ایران از شکست این قیام استفاده کرد و بخشی از عشیره‌ی جلالی را به شهرهای سلطان‌آباد، کرمان و شیراز منتقل کرد و تا سال ۱۹۳۵ بخشی از برنامه‌هایش را اجرایی کرد.

## ۵. قیام‌های گردهای ارومیه (۱۹۴۱ - ۱۹۴۲ م)

محمد رضاشاه بعد از رسیدن به قدرت، سعی نمود با توسل به قدرت قهریه و خشونت حاکمیت خود را در ایران تثبیت و تحکیم بخشد، این امر باعث بروز واکنش‌های زیادی شد. یکی از این واکنش‌ها قیام مردم ارومیه به رهبری «عمرخان شکاک، رشیدیگ جهانگیری، طاهای هرکی و زرو بیگ هرکی» بود. آن‌ها به مراکز و ادارات حکومتی حمله کرده و در مدت زمان کوتاهی موفق شدند مناطق زیادی از جمله؛ ارومیه را تصرف و نیروهای حکومتی را اخراج کنند. این قیام سبب جلب نظر قدرت‌های جهانی و واهمه‌ی حکومت مرکزی شد. بنابر برخی اسناد، حزب آزادی گُردستان نقش فعالی در سازمان‌دهی این قیام ایفا کرده است. اتحاد شوروی که با این قیام مخالف بود، تلاش کرد که حزب آزادی را منحل کند، به همین دلیل بعد از مدت کوتاهی قیام نیز فروکش کرد.

### سوم: جمعیت احیای گُرد (ژ.ک) و جمهوری گُردستان

همچنان که پیشتر نیز بیان کردیم، برخی معتقدند که حزب آزادی گُردستان در سال ۱۹۴۲ م نام خود را به جمعیت احیای گُرد (ژ.ک) تغییر داده است، اما برخی دیگر نیز بر این باورند که جمعیت ژ.ک ربطی به حزب آزادی نداشته و شماری از روشنفکران و شخصیت‌های نامدار مهاباد با استفاده از خلأ سیاسی و اداری پیش‌آمده و با همکاری حزب هیوا که در جنوب گُردستان فعالیت می‌کرد، آن را تأسیس کردند. عبدالرحمن زیحی و مصطفی خوشناو که از اعضای فعال حزب هیوا بودند در مراسم اعلان تأسیس جمعیت احیای گُرد شرکت می‌کنند. با توجه به محتوا و مضمون مجله‌ی «نیشتمان» که ارگان رسمی این جمعیت بود، می‌توان به تأثیر زیاد حزب هیوا بر جمعیت ژ.ک پی‌برد. نام این جمعیت در برخی از اسناد «جمعیت احیای گُرد - کومه‌له‌ی ژیان‌وه‌ی کورد» و در برخی دیگر «جمعیت احیای گُردستان - کومه‌له‌ی ژیان‌وه‌ی کوردستان» ذکر شده است.

در تمامی اسناد و منابع مربوطه آمده است که جمعیت مذکور در تاریخ ۱۶/۸/۱۹۴۲ م تأسیس و در آوریل ۱۹۴۳ م اقدام به برگزاری کنگره کرده و برنامه و اساسنامه‌اش را تدوین نموده است، همچنین تصمیم گرفته که با اتحاد شوروی وارد تعامل و ارتباط شود. عبدالرحمن قاسملو از شخصیت‌های زیر به‌عنوان اعضای هیئت مؤسس این جمعیت یاد می‌کند: حسین فروهر (رئیس جمعیت)، عبدالرحمن ذبیحی، عبدالرحمن امامی، عبدالقادر مدرسی، نجم‌الدین توحیدی، محمد نانوآزاده، علی محمودی، محمد اصحابه، عبدالرحمن کیانی، صدیق حیدری و قاسم قادری.

### اهداف جمعیت (احیای گُرد) عبارت بودند از:

۱. جمعیت ژ.ک خود را موظف به مبارزه با موانع و مشکلات سر راه پیشرفت و پیروزی



خلق گرد از جمله؛ دشمنی، اختلاف و جنگ داخلی، پول و مادیات پرستی، بیگانه‌پرستی و فردپرستی می‌داند.

۲. جمعیت با تمام توان و نیروی خویش در راستای پاره‌کردن زنجیر بردگی و بندگی که بر گردن خلق گرد بسته شده، مبارزه می‌کند و کشور گُردستان بزرگ را بنیان می‌نهد.

۳. تلاش در راستای اتحاد و یکپارچه نمودن تمام بخش‌های گُردستان و آزادی خلق گرد.

۴. تلاش و خدمت در راستای توسعه و بهبود جامعه‌ی انسانی و صیانت از فرهنگ و ارزش‌های آن.

۵. جمعیت هیچ تبعیضی میان عشایر، ایلات و قبایل گُردستان قائل نمی‌شود و تمام توان و نیروی خود را جهت برقراری اتحاد و برادری میان آن‌ها به‌کار می‌گیرد.

۶. جمعیت ژ.ک بر اساس چهار ستون؛ اسلام، گُردخواهی، مدنیت و صلح بنا شده است.

جمعیت ژ.ک غیر از حزب هیوا، با حزب کمونیست و حزب رزگاری در جنوب گُردستان و سازمان خوی‌بون در غرب گُردستان در ارتباط و تعامل بوده است. در سال ۱۹۴۴ م رئیس سازمان خوی‌بون (اکرم جمیل پاشا) به همراه قاضی ملا وهاب به نمایندگی از این سازمان به مهاباد رفته و حمایت و پشتیبانی خود را از فعالیت‌های جمعیت ژ.ک اعلام می‌کنند. در اوت ۱۹۴۴ م در کوهستان «دالانپر» یا «دالامپر» پیمان اتحاد ملی «سئ سنوور- سه مرز» میان نماینده‌ی جمعیت ژ.ک (قاسم قادری)، نماینده‌ی حزب هیوا (شیخ عبدالله زنویی) و نماینده‌ی سازمان خوی‌بون (قاضی وهاب) امضا می‌شود. با توجه به این که جمعیت ژ.ک معتقد به یکپارچگی سرزمین گُردستان بود، در هر دو شهر اربیل و سلیمانیه نیز اقدام به تأسیس شاخه‌های خود کرد. به نقل از «حامد گوهری»، شاخه‌ی سلیمانیه در ماه اوت ۱۹۴۳ م توسط برخی از شخصیت‌های میهن‌دوست، از جمله؛ اسماعیل حقی شاه‌ویس، ابراهیم احمد، صدیق شاه‌ویس، فائق بیگس و عثمان دانش تأسیس شد. شاخه‌ی سلیمانیه دو شماره از روزنامه‌ی «ندای حق- به کردی: ده‌نگی راستی» را منتشر کرد. بنابر گفته‌ی ابراهیم احمد، چندین زن از جمله؛ ناهید شیخ‌الاسلام، بهیه معروف، ذکیه بابان و رعنا احمد به عضویت شاخه‌ی جمعیت ژ.ک در سلیمانیه درآمده‌اند.

تمرکز سازمان‌دهی جمعیت ژ.ک در اوایل بیشتر بر روی قشر روشنفکر و جوانان بود، اما بعدها به شخصیت‌های نامدار و مردمی روی آورد. در سال ۱۹۴۴ م «قاضی محمد» عضو این

---

۱- قاضی محمد، فرزند قاضی علی در تاریخ ۱۹۰۱/۵/۱ م در یکی از خانواده‌های مشهور شهر مهاباد به دنیا آمد. سرسلسله‌ی خانواده‌ی قاضی به جدش عیسی برمی‌گردد که در قرن شانزدهم و در دوران شاه‌طهماسب فرزند شاه





جمعیت شده و لقب «بینایی» به وی داده می‌شود. تا این مقطع فعالیت‌های جمعیت ژ.ک مخفیانه بود و بعد از عضویت قاضی محمد در آن، فعالیت‌هایش بیشتر و وسیع‌تر می‌شود، اما رهبران جمعیت در تابستان ۱۹۴۵ م به این نتیجه رسیدند که با توجه به امکانات و وضعیت موجود، قادر به برآورده نمودن مطالبات و اهداف خود نخواهند بود؛ زیرا جنگ جهانی دوم با پیروزی متفقین به پایان رسیده بود و جنبش‌های مردمی و آزادی‌خواهی خلق‌ها در ایران و جهان در حال گسترش بودند. از همین رو، قاضی محمد در معیت هیئتی از شخصیت‌های گُرد جهت کسب حمایت و پشتیبانی به باکو سفر کردند و با نخست‌وزیر جمهوری آذربایجان شوروی «جعفر باقروف» دیدار کردند. باقروف حمایت خود را از مطالبات و برنامه‌های آن‌ها اعلام می‌کند. بعد از بازگشت از باکو، رهبران جمعیت ژ.ک تصمیم به برگزاری کنگره و تأسیس حزب می‌گیرند. از تاریخ ۱۹۴۵/۱۰/۲۵ الی ۱۹۴۵/۱۰/۲۸ م کنگره برگزار و «حزب دمکرات گُردستان» تأسیس می‌شود. برنامه‌ی این حزب شامل ۹ ماده بود که برجسته‌ترین آن‌ها عبارت بودند از:

۱. ملت گُرد در ایران باید از آزادی و خودگردانی در اداره‌ی امور داخلی خود و همچنین خودمختاری در چهارچوب ایران برخوردار باشد.

۲. حزب دمکرات گُردستان در راستای تأمین وحدت و دوستی کامل با ملت آذربایجان و سایر اقلیت‌ها از جمله؛ آشوری و ارمنی‌ها مبارزه و فعالیت خواهد کرد.

۳. ما خواستار آنیم که خلق‌های ساکن در ایران بتوانند آزادانه در راه تأمین سعادت و پیشرفت کشور خویش کوشش کنند.

یکی از تصمیماتی که بعد از تأسیس حزب دمکرات بنا بود هرچه سریع‌تر در راستای اجرایی نمودن آن فعالیت صورت بگیرد، تأسیس جمهوری مستقل گُردستان بود که پایتخت آن شهر مهاباد باشد. لذا در تاریخ ۱۹۴۵/۱۲/۱۷ م پرچم حکومت مرکزی از فراز ادارات و نهادهای پایین

اسماعیل صفوی از قازان شهر گرجستان به منطقه‌ی مکریان مهاجرت کرده است. عیسی بعد از گرویدن به دین اسلام با «بداق سلطان مکری» ارتباط برقرار کرده و در شهر مهاباد ساکن می‌شود. قاضی محمد در هفت‌سالگی نزد پدرش به فراگیری علوم و تحصیل پرداخت. بعد از آن در چندین مدرسه‌ی دینی و مسجد به فراگیری علوم دینی ادامه داد. در این مقطع وی را با نام «میرزا محمد» شناخته‌اند. وی همچنین علاقه‌ی زیادی به فراگیری ادبیات و علوم دیگر داشته است. قاضی در این رابطه چنین بیان می‌کند: «بسیار سعی کردم که کتاب‌های مختلف علمی را مطالعه کنم و برای دستیابی به هر کتابی رنج و مشقت زیادی را تحمل کردم». در سال ۱۹۳۱ م به‌عنوان رئیس اداره‌ی آموزش در شهر مهاباد منصوب می‌شود. در تاریخ ۱۹۴۶/۱/۲۲ م به‌عنوان رئیس‌جمهور گُردستان انتخاب می‌شود. در شامگاه ۱۹۴۷/۳/۳۱ م همراه با حسین خان صیف قاضی و ابوالقاسم صدر قاضی اعدام شدند. در زمان اعدام یکی از نظامیان حکومت می‌خواهد چشم‌هایش را ببندد اما قاضی مخالفت کرده و می‌گوید: «من شرمسار خلق و سرزمین دوست‌داشتنی‌ام نیستم که می‌خواهید چشمانم را ببندید، می‌خواهم در آخرین لحظات حیاتم با سرافرازی و غرور به سرزمین زیبا و محبوبم نگاه کنم، من فرزند حقیقی خلقم بودم و خواهم ماند، زنده‌باد گُرد، زنده‌باد آزادی گُردستان.»





کشیده شد و پرچم جمهوری کردستان افرشته شد. از همین رو، از این روز به عنوان روز پرچم کردستان یاد می‌شود. در تاریخ ۱۳۲۲/۱/۱۹۴۶ م در میدان چوارچرا قاضی محمد به عنوان رئیس‌جمهور، رسماً تأسیس جمهوری کردستان را اعلان کرد. کابینه‌ی حکومت متشکل از یازده وزیر به نخست‌وزیری حاجی‌بابا شیخ بود. بعد از یازده ماه، در تاریخ ۱۳۱۷/۱۲/۱۹۴۶ م به حیات این جمهوری هم پایان داده شد. در طول مدت این یازده ماه، فعالیت و اقدامات ارزنده‌ای در عرصه‌های مختلف، به‌ویژه در حوزه‌ی، روشنفکری، آموزش، سازمان‌دهی و خدمات اجتماعی به انجام رسید. آموزش‌وپرورش به زبان کردی توسعه پیدا کرد و مدارس زیادی ایجاد شدند. (در همین مقطع شماری از معلمین جنوب کردستان جهت تدریس به مهاباد رفتند.) همچنین در عرصه‌ی مطبوعات، روزنامه‌ها و نشریات زیادی منتشر شدند از جمله؛ روزنامه‌ی کردستان و نشریه‌ی «گروگالی مندالانی کورد» که اولین نشریه‌ی کردی مختص به کودکان بود. در تاریخ ۱۳۱/۵/۱۹۴۶ م نیز رادیو «صدای کردستان» تأسیس و آغاز به فعالیت کرد. در همین دوره با پیشاهنگی «مینا قاضی» اتحادیه‌ی زنان کردستان در (۱۳۱۳/۳/۱۹۴۶) تأسیس شد، در بُعد نظامی هم نیرویی به نام ارتش جمهوری سازمان‌دهی و شروع به فعالیت کرد.

جمهوری کردستان به امیدی برای خلق کرد در هر چهاربخش کردستان مبدل شد. از همین رو، شمار زیادی از شخصیت‌ها و جوانان دیگر بخش‌های کردستان به مهاباد روی آورده و با توجه به توان و استعداد خویش به جمهوری کردستان خدمت کردند. ملا مصطفی بارزانی هم بعد از اینکه در پاییز ۱۹۴۵ م در جنگ با ارتش عراق دچار شکست شد، همراه با ۶ هزار نفر که ۲ هزار آن‌ها مبارز بودند به شرق کردستان عقب‌نشینی کرد و مدتی در اشنویه سکونت کرد. بعدها به مهاباد رفت و در مراسم تأسیس جمهوری کردستان شرکت کرد. جمهوری به وی درجه‌ی ژنرالی اعطا کرد<sup>۱</sup>. محمد رشیدخان بانه<sup>۲</sup> نیز یکی دیگر از

---

۱- اشخاصی که در جمهوری کردستان درجه‌ی ژنرالی به آن‌ها اعطا شد عبارت بودند از: مصطفی بارزانی، صیف قاضی، محمد رشیدخان بانه و عمرخان شکاک. بالاترین درجه‌ی نظامی هم که مارشال بود به «زروبیگ هرکی- زرو بهادری» اعطا شد.

۲- محمد رشیدخان بانه در مورخه‌ی ۱۵/۲/۱۹۴۶ م با هدف شرکت در جمهوری کردستان عازم مهاباد می‌شود، وی با درجه‌ی ژنرالی به‌عنوان مسئول جبهه‌ی بوکان منصوب می‌شود و تا تاریخ ۱۳۲/۸/۱۹۴۶ م در این مسئولیت مشغول به خدمت بود. بعد از آن به زادگاهش بازمی‌گردد. بعد از چند روز «عبدالله وصی» به بهانه‌ی گفتگو در رابطه با مسئله‌ی کرد وی را به عراق دعوت می‌کند. بعد از دیدار با وصی، او را دستگیر و به رومادی منتقل می‌کنند و تا ژوئیه‌ی ۱۹۵۰ م در همانجا زندانی بود. بعد از آن به کرکوک منتقل می‌شود و در آنجا نیز تا ۱۳۸/۷/۱۹۸۵ در زندان بسر می‌برد. بعد از آزادی به زادگاهش «داروخان» بازمی‌گردد و در تاریخ ۱۳۲/۴/۱۹۷۲ در همانجا وفات می‌کند. محمد رشیدخان به این دلیل از جمهوری فاصله گرفت که گویا بعد از اینکه قاضی محمد در ۲۰/۷/۱۹۴۶ م به تهران سفر کرده، راضی شده که جمهوری کردستان همچون استانی از ایران باشد و خودش هم به‌عنوان استاندار آن انتخاب شود. کابینه‌ی حکومت هم به انجمن استانداری مبدل شود. همچنین در این مقطع اختلافات عشیره‌ای تشدید شده و نظرات و دیدگاه‌های محمد رشیدخان با سایر فرماندهان و حکومت هم فرق داشته است. به‌ویژه در رابطه

شخصیت‌های مبارز و نامدار این مقطع است که در ۱۹۴۶/۲/۱۵ م به مهاباد رفته و در جمهوری گُردستان مشارکت کرد. تأسیس جمهوری گُردستان تأثیرات مثبت زیادی بر ذهنیت جامعه و شهروندان گُرد برجای نهاد، از همین رو، فروپاشی و شکست آن نیز ضایعه و خسارت بزرگی بود برای خلق گُرد و دوستانش. به‌طورقطع لازم است که دلایل فروپاشی آن مورد بررسی و تحلیل موشکافانه‌ای قرار بگیرد. در ادامه به برخی از این دلایل اشاره خواهم کرد.

۱. جمهوری گُردستان به حمایت و پشتیبانی اتحاد جماهیر شوروی تکیه کرده بود و هم‌پیمان جمهوری دمکراتیک آذربایجان بود. دولت ایران و اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۴۶/۴/۵ م قراردادی امضا نمودند که به قرارداد «قوام- سادچیکف» مشهور شد. طبق قرارداد مذکور، شوروی متعهد شد که تا تاریخ ۱۹۴۶/۵/۱۰ م تمام قوای خود را از ایران خارج کند، همچنین هر دو دولت موافقت کردند که شرکت نفت مختلط ایجاد کنند که عواید آن پنجاه‌پنجاه باشد. قضیه آذربایجان نیز همچون مسئله‌ی داخلی ایران شناخته شد که این کشور آن را به شیوه‌ی دوستانه و مسالمت‌آمیز حل خواهد کرد؛ اما هیچ اشاره‌ای به مسئله‌ی گُرد نکردند. این نیز اثباتی است بر این ادعا که ارتباط میان گُردها با شوروی ارتباطی دوستانه و دوطرفه نبوده که این امر، یکی از نقاط ضعف گُردها بوده در تعاملات و مناسباتش با دیگران؛ لذا زمانی که نیروهای شوروی از ایران خارج شدند و جمهوری دمکراتیک آذربایجان هم تسلیم حکومت مرکزی شد، جمهوری گُردستان هم قادر به مقاومت و دفاع از خویش نبود. در بسیاری مواقع چنین نظری مطرح می‌شود مبنی بر اینکه؛ جمهوری گُردستان می‌بایست زودتر تأسیس می‌شد و اگر این اتفاق می‌افتاد، قادر به استحکام و تثبیت پایه‌های خود بود و به‌راحتی از بین نمی‌رفت! این هم بخشی از حقیقت است و گُردها در انجام این کار تأخیر کردند، زیرا جنگ جهانی پایان‌یافته بود؛ اما همچنان که دیدیم یکی از دلایل اصلی مربوط به نحوه‌ی مناسبات میان جمعیت احیای گُرد و اتحاد جماهیر شوروی بود. شوروی حزب آزادی را منحل کرد، زیرا این حزب خواستار استقلال عمل بود، اما جمعیت ژ.ک، خواسته‌های شوروی را مدنظر قرار داده و تا پایان جنگ اقدامی جدی نکرد.

با محاصره‌ی ۱۷۰ روزه‌ی شهرهای سقز و سردشت، دولت عراق هم وی را جهت مبادله با مصطفی بارزانی دستگیر می‌کند، اما دولت ایران موفق به دستگیری بارزانی نمی‌شود و محمد رشیدخان همچنان در زندان باقی می‌ماند.

۱- در تاریخ ۱۹۴۶/۴/۲۴ م قاضی محمد در رأس هیئتی به نمایندگی از جمهوری گُردستان با حاج میرزا علی شبستری (رئیس مجلس ملی آذربایجان) و جعفر پیشه‌وری (نخست‌وزیر آذربایجان) به نمایندگی از این کشور پیمان تفاهم و همکاری امضا کردند. هر دو طرف توافق کردند که با یکدیگر همکاری کرده و در راستای حل مشکلاتشان از طریق صلح و آشتی مشترک با دولت ایران وارد گفتگو شوند. البته قبلاً در ۱۹۴۶/۴/۱۰ م هر دو طرف هیئتی مشترک را به تهران اعزام کرده بودند، بعدها در تاریخ ۱۹۴۶/۷/۲۰ هیئتی دیگر را اعزام کردند؛ اما دولت ایران اهمیتی آن‌چنانی به مطالبات و خواسته‌های گُردها نشان نداد.



این هم یکی دیگر از نقاط ضعف و روشی ناکارآمد در نحوه‌ی تعامل با نیروهای خارجی و تحلیل وقایع است، همین امر دلیل اصلی فروپاشی جمهوری گُردستان بود.

۲. دلیل دوم مربوط به اوضاع داخلی بود، زیرا مردم و نهادهای جمهوری آن‌چنان‌که می‌بایست سازمان‌دهی نشده بودند که به نیروی ذاتی خویش تکیه کنند. اقشار مختلف جامعه و نهادهای جمهوری فاقد اراده‌ای راسخ برای مقابله و مقاومت در برابر هجوم خارجی بودند. همچنین جمهوری گُردستان قادر به تشکیل ارتش و یا نیروی نظامی آموزش‌دیده، منظم و منسجم نشده و بدنه و فرماندهی نیروهای نظامی بر مبنای نیروهای عشایری شکل گرفته بود. از همین رو، در زمان یورش نیروهای حکومتی ایران، ارتش جمهوری از آمادگی لازم برخوردار نبود و برخی از روسای عشایر و مبارزان هم مقاومت و مبارزه نکردند. از طرفی دیگر، جمهوری گُردستان موفق نشد که تمامی عشایر را در چارچوب جمهوری متحد و منسجم کند و سرنوشت آن‌ها را به سرنوشت خویش گره بزند؛ بنابراین برخی عشایر از جمهوری حمایت نکردند و خود را ملزم به دفاع از آن نمی‌دیدند. مقوله‌ی دیگر این بود که جمهوری گُردستان گستره‌ی حکمرانی خویش را توسعه نداد، به این ترتیب عوامل داخلی و خارجی یکدیگر را کامل کرده و جمهوری گُردستان سقوط کرد. سقوط جمهوری گُردستان، اعدام قاضی محمد و رفقاییش و توافق ایران با شوروی و انگلیس، این زمینه و امکان را برای حکومت مرکزی ایران فراهم آورد که با خیال راحت جنبش‌ها و اعتراضات را سرکوب کند، در نتیجه‌ی این وضعیت، شرایط و امکان مبارزه بسیار سخت‌تر شد. شکستی که گُردها در مهاباد متحمل شدند از نظر روحی و روانی تأثیرات منفی و مخربی بر جامعه‌ی گُردستان و به‌ویژه شرق گُردستان برجای نهاد. در مجموع مبارزات آزادی‌خواهی خلق گُرد تضعیف و این امکان برای حکومت مرکزی فراهم شد که سیاست‌های آسمیلاسیون و هویت‌زدایی جامعه‌ی گُرد را تشدید نمایند. حکومت به شیوه‌ی مستقیم و غیرمستقیم برای ایجاد اختلاف میان گُردهای شیعه و سنی و جذب هرچه بیشتر گُردهای شیعه‌مذهب تلاش می‌کرد، حتی کار به جایی رسید که تئوری جدایی گُرد و لر را مطرح کردند و تا حدی هم در این سیاست موفق عمل کردند. فعالیت‌های گُردگرایانه و هویت گُردی را به مناطقی که گُردهای سنی در آن سکونت داشتند، محدود کردند. حکومت به این نتیجه رسیده بود که مستقیماً قادر به تحمیل و تزریق هویت و فرهنگ فارس به جامعه‌ی ایران و تنوعات مختلف هویتی و اتنیکی آن نیستند، لذا اینبار تحت نام ایران و ایرانی‌بودن، همان سیاست پان‌فارسیسم را پیگیری کردند و تا اندازه‌ی قابل‌توجهی موفقیت کسب کردند. به‌طورقطع، اگر بر اساس مبانی دمکراتیک به تمامی هویت‌ها و خلق‌های ایران این اجازه داده می‌شد که هر خلقی در حد توان و امکانات خویش، در راستای غنی‌م‌ودن هرچه بیشتر و صیانت از این فرهنگ مشترک فعالیت کنند، سرزمین ایران و خلق‌های آن از هر لحاظ مسیر ترقی و پیشرفت را طی می‌کردند، اما استفاده‌ی ابزار از فرهنگ آریایی و ایرانی‌بودن با هدف استحاله‌ی فرهنگ و هویت‌های دیگر در فرهنگ و ملت فارس، کاری ناشایست و بخشی



است از همان سیاست دولت-ملت، یعنی؛ آسمیلاسیون و ژنوساید فرهنگی. حکومت پهلوی تحت نام آرپایی‌بودن، سعی داشت گُردهای شرق گُردستان را از گُردهای سایر بخش‌ها جدا کرده و زبان و فرهنگ گُردی را تضعیف و نابود کند؛ اما به دلیل وجود فرهنگ بسیار غنی و سرمایه‌ی عظیم ادبیات و زبان گُردی در شرق گُردستان، ممنوعیت کاربرد زبان گُردی در امر آموزش و پرورش و بی‌توجهی حکومت به فرهنگ گُردها، قادر به استحاله و نابودی این فرهنگ و زبان نشد. البته هنوز هم با توجه به پتانسیل‌هایش و آن‌چنان‌که بایسته است، توسعه و پیشرفت نکرده است. همچنان به‌عنوان بخشی از ادبیات و فرهنگ ایرانی معرفی می‌شود و خصوصیات گُردی و خودویژه‌اش مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

علی‌رغم این سیاست‌های حکومت ایران، متأثر از پیشرفت جنبش‌های آزادی‌خواهی خلق‌ها در دهه‌ی ۵۰ در سطح جهان و منطقه، جنبش چپ در ایران و گُردستان نیز قوت گرفت. رشد و توسعه‌ی جنبش‌های چپ و دمکراسی‌خواهی، پشتوانه‌ای شد برای مصدق تا در ۱۹۵۲/۷/۲۵ م اقدام به انجام یکسری رفرم‌های سیاسی و اقتصادی کرده و گام‌های مثبتی نیز برداشت، اما به دلیل مداخله‌ی انگلیس و آمریکا و حمایت آن‌ها از محمد رضاشاه، در ۱۹۵۳/۸/۱۹ م این تلاش‌های مصدق به نتیجه و اهداف لازمه دست نیافت و ضربه مهلکی بر پیکره‌ی جنبش چپ و دمکراسی‌خواهی ایران وارد شد. جنبش آزادی‌خواهی خلق گُرد نیز از این ضربات و حمله‌ها بی‌نصیب نماند. بخشی از روشنفکران و جوانان گُرد بر این باور بودند که به دلیل رشد و ترقی جنبش چپ و دمکراسی‌خواهی در ایران، گُردها نیز به حقوق و اهداف خویش خواهند رسید، بخشی دیگر نیز معتقد بودند که پیروزی چپ و دمکرات‌ها مسئله‌ی گُرد را حل نخواهد کرد، تنها زمینه و امکانات بهتری برای حل این مسئله فراهم خواهد شد؛ اما با تضعیف و شکست جنبش چپ و دمکراسی‌خواهی در ایران، هر دو دیدگاه و جریان گُردی هم دچار ناکامی و ناامیدی شدند.

در این شرایط، جمعی از شخصیت‌های روشنفکر و جوانان فعال گُرد در تابستان ۱۹۵۵ م سعی می‌کنند از طریق احیای دوباره‌ی حزب دمکرات گُردستان، روحی تازه به کالبد مبارزات خلق گُرد در شرق گُردستان بدمند<sup>۱</sup>. در سال ۱۹۵۷ م اکثر اعضا و کادرهای این حزب دستگیر و احمد توفیق هم در سال ۱۹۵۸ م راهی جنوب گُردستان و در همانجا ساکن می‌شود. عبدالرحمن قاسملو<sup>۲</sup> هم به اروپا مهاجرت می‌کند. تجربه‌ی کم این کادرها و

۱- تابستان ۱۹۵۵ م در پیرانشهر با شرکت ۲۰ نفر از کادرهای حزب دمکرات کردستان اولین کنفرانس این حزب برگزار می‌شود. عبدالرحمن قاسملو به‌عنوان رئیس و عبدالله اسحاقی (احمد توفیق)، غنی بلوریان، عزیز یوسف و رحمت‌الله شریعتی به‌عنوان اعضای رهبری حزب انتخاب می‌شوند. در سال ۱۹۵۶ م قاسملو متهم به ارتباط با حزب توده‌ی ایران می‌شود، به همین دلیل مسئولیت رهبری از وی سلب می‌شود و احمد توفیق به‌عنوان جانشینش انتخاب می‌شود.

۲- قاسملو در سال ۱۹۵۹ م عازم جنوب گُردستان می‌شود، اما به دلیل عدم توافق با احمد توفیق و ضعف



وضعیت خاصی که در نتیجه‌ی سیاست‌های امنیتی و کنترل شدید حکومت مرکزی در شرق کُردستان حاکم بود، سبب شد که این تلاش و فعالیت‌ها نیز به نتیجه‌ی دلخواه و مثبتی نرسد.

وقوع انقلاب سال ۱۹۵۸ م در عراق و پذیرش هویت و اراده‌ی خلق کُرد توسط عبدالکریم قاسم و حکومت جمهوری عراق، همچنین سرنگونی نظام پادشاهی و اخراج انگلیسی‌ها، حاکمان ایران و متحدانش را دچار نگرانی و هراس کرد، از همین رو، در سال ۱۹۵۸ م تحت نام انقلاب سفید یا انقلاب شاه و مردم، حکومت اقدام به ایجاد یک سلسله تغییرات اقتصادی و اجتماعی نمود. بخشی از این تغییرات کُردستان و حقوق خلق کُرد را در برمی‌گرفت و فشار و ستم‌ها تا اندازه‌ای کاهش یافت. در پاییز سال ۱۹۵۸ م رادیو کُردی تهران تأسیس و در سال ۱۹۶۲ م مرکز آن به شهر کرماشان منتقل شد. برخی از اعضا و شخصیت‌های فعال در این رادیو عبارت بودند از: دکتر صدیق مفتی‌زاده، عبدالرحمان مفتی‌زاده، احمد مفتی‌زاده، شکرالله بابان، عثمان احمد، مدیا زندگی و محمد کمانگر. گرچه این اقدام دولت از روی ناچاری و به‌منظور حفظ نظام بود، اما فعالیت این رادیو و گشایشی نسبی که صورت پذیرفت، تأثیرات مثبتی بر جامعه‌ی کُرد و احیای فرهنگ و زبان کُردی داشت. این رسانه باعث شد که هنرمندان مشهور و نامداری از جمله؛ سید علی‌اصغر کُردستانی، حسن زیرک و مظهر خالقی با آثار هنری خود خدمت بیشتری به فرهنگ و زبان کُردی کرده و آثارشان ثبت و ضبط شده و در میان مردم منتشر شود. همزمان با این اقدامات دولت ایران، در جنوب کُردستان و در مورخه‌ی ۱۹۶۱/۹/۱۱ م جنبش سپتامبر شروع و در سال‌های ۱۹۶۲ م و ۱۹۶۳ م جنگ و درگیری‌ها تشدید و تعمیق یافت. این رویداد به دو دلیل بر شرق کُردستان تأثیرگذار بود. اول: وجود تعامل و ارتباطات وسیع و تنگاتنگ میان خلق کُرد در شرق و جنوب کُردستان. دوم: بخشی از اعضا و رهبران حزب دمکرات کُردستان و دیگر فعالان سیاسی شرق کُردستان در جنوب ساکن بودند؛ بنابراین، شمار بیشتری از جوانان و فعالان شرق کُردستان ترغیب شدند که به جنوب کُردستان روی آورده و خود را برای مبارزه آماده کنند.<sup>۱</sup> در همین برهه، احمد توفیق در جنوب کُردستان با بارزانی و حزب دمکرات کُردستان عراق وارد گفتگو و تعامل می‌شود، توفیق بعد از بازگشت بارزانی از شوروی، به یکی از همراهان

---

در سازمان‌دهی دوباره‌ی حزب، در سال ۱۹۶۰ م به همراه کریم حسامی به اروپا مهاجرت می‌کنند.

۱- در سال ۱۹۶۱ م، حسن رستگار، حسین مدنی، سعید کویستانی، قادر شریف و ملا احمد شلماشی (ملا آواره) کمیته‌ای به نام کمیته‌ی احیای حزب تشکیل می‌دهند و خواستار سازمان‌دهی دوباره‌ی حزب دمکرات می‌شوند. این کمیته تا برگزاری کنگره‌ی دوم حزب به فعالیت خود ادامه داد و بعد از آن منحل شد. در این کنگره احمد توفیق به‌عنوان رئیس حزب و امیر قاضی، غنی‌بلوریان، صدیق انجیری و استاد هزار به همراه شماری دیگر به‌عنوان کادر رهبری انتخاب می‌شوند. بعد از مدتی صدیق انجیری جهت دیدار با استاد هزار و هیمن به منطقه چومان که تحت کنترل بارزانی‌ها بود می‌رود اما مفقود می‌شود و این رویداد، باعث گمان و بدبینی اعضای حزب دمکرات نسبت به بارزانی‌ها می‌شود.



و نزدیکان وی مبدل می‌شود. در زمستان ۱۹۶۴ و ۱۹۶۵م و در حوالی روستاهای شینی و سونی، حزب دمکرات کنگره‌ی دوم خود را برگزار می‌کند، احمد توفیق به‌عنوان رئیس حزب انتخاب شده و برای مدتی فعالیت‌های حزب افزایش پیدا می‌کند. در سال ۱۹۶۵ م ایران و بارزانی‌ها قرارداد همکاری منعقد کردند، ایران در مقابل تحویل طالبانی و رفقایش به بارزانی، خواستار حفظ برقراری امنیت در مرزهایش و استرداد کادرهای حزب دمکرات به ایران می‌شود. بارزانی نیز از ایران می‌خواهد که عفوعمومی اعلام کند و از دستگیری فعالان سیاسی پرهیز کند. به این ترتیب حزب دمکرات گُردستان عراق و بارزانی، اعضای حزب دمکرات گُردستان را راضی به فعالیت سیاسی و بازگشت به شرق گُردستان کردند. حکومت ایران عفوعمومی اعلام کرد و بارزانی از احمد توفیق و رهبران حزب دمکرات خواست که مبارزه‌ی مسلحانه را کنار گذاشته و کسانی هم که خواستار بازگشت به شرق گُردستان باشند، با آن‌ها همکاری کرده و ایران نیز متعهد می‌شود که زمینه‌ی فعالیت سیاسی را برایشان فراهم کند. احمد توفیق را نیز تحت نام حفاظت و حمایت از وی، از حزب دمکرات دور کرده و زیر نظر بارزانی قرار گرفت، رهبران دیگر نیز منفعل و بی‌تأثیر شدند. احمد توفیق شرایط و وضعیت پیش‌آمده را پذیرفته و فعالیت‌هایش را به حالت تعلیق درمی‌آورد، سایر رهبران و اعضای حزب نیز برای مدتی صبر پیشه می‌کنند، اما شماری از کادرهای این حزب در بهار ۱۹۶۷ م تحت رهبری فائق (سلیمان معینی)، ملا عزیز (اسماعیل شریف‌زاده)، ملا آواره (ملا احمد شلماشی)، پاپیر شکاک (نحو)، محمد امین سراجی و عبدالله معینی کمیته‌ای به نام «کمیته‌ی انقلابی حزب دمکرات گُردستان-کومیتة‌ی شوْرشگِیْری حزبی دیموکراتی کوردستان» تشکیل می‌دهند و درصدد مبارزه‌ی مسلحانه برمی‌آیند. حزب دمکرات گُردستان عراق از این موضع آن‌ها ناخشنود شده و از آن‌ها می‌خواهد که از این کار منصرف شده و برایشان مشکل‌ساز نشوند؛ همچنین به آن‌ها هشدار می‌دهند که در صورت اصرار بر مواضعشان، لازم است که در اسرع وقت جنوب گُردستان را ترک و منتظر هیچ‌گونه همکاری نباشند. اعضای این کمیته بدون توجه به اخطار و خواست بارزانی‌ها، بر مواضع و اهداف خویش پافشاری می‌کنند و گروه‌گروه وارد شرق گُردستان می‌شوند. بعد از مدتی کوتاه «نحو» همراه با چهارتن از رفقایش در منطقه‌ی سلماس مورد حمله‌ی نیروهای دولت ایران قرار گرفته و شهید می‌شوند. اسماعیل شریف‌زاده و سه تن از رفقایش نیز در بانه با خیانت شخصی به‌نام «کدخدا شریف» زخمی شده و در نبرد با نیروهای دولتی شهید شده و جنازه‌هایشان را به بانه و سندان منتقل می‌کنند. ملا آواره نیز طی توطئه‌ای در روستای «دیوالان» از توابع سردشت دستگیر و در سردشت وی را اعدام می‌کنند. سلیمان معینی هم بعد از چندین بار زخمی شدن و رهایی از مرگ، در پاییز سال ۱۹۷۶ م راهی جنوب گُردستان می‌شود. وی توسط نیروهای «صدیق افندی» و با همکاری «قادر تگرانی-قاله ته‌گه‌رانی» در منطقه‌ی سیتک دستگیر و به مقر بارزانی در ناحیه‌ی «بالاکایتی» منتقل می‌شود. بارزانی بسیار سعی می‌کند که وی را از مواضع و اهدافش پشیمان کند، اما موفق به این کار نمی‌شود و در نهایت







وی را در ۱۹۶۸/۵/۱۵ م به قتل رسانده و جنازه‌اش را به دولت ایران تحویل می‌دهد. در رابطه با این واقعه، «سیامند معینی» (فرزند سلیمان معینی) به نقل از شاه‌دان عینی می‌گوید: «در حین گفتگوی بارزانی با سلیمان معینی، مسعود بارزانی، ادريس بارزانی و دو نفر از اعضای ساواک نیز حضور داشته‌اند. بارزانی از معینی خواسته که مبارزه مسلحانه را کنار گذاشته و از دولت ایران درخواست عفو نماید. در پی مخالفت سلیمان معینی، مأموران ساواک نخواسته‌اند که وی را زنده به ایران بازگردانند و از بارزانی خواسته‌اند که جنازه‌اش را به آن‌ها تحویل دهد. حزب دمکرات گُردستان عراق هم معینی را به شهادت رسانده و جنازه‌اش را به مأموران ساواک تحویل می‌دهد.» مأموران دولت ایران بر این باور بوده‌اند که اگر سلیمان معینی تسلیم شود، برای آن‌ها پیروزی بزرگی خواهد بود و مبارزه مسلحانه هم به پایان خواهد رسید؛ اما اگر حاضر به طلب عفو نبوده و آن‌ها وی را زنده به ایران منتقل کنند، چون دولت فرمان عفوعمومی را صادر کرده بود، آن‌ها ناچار به آزاد کردنش بوده و این امر به ضرر بارزانی و دولت ایران تمام خواهد شد. از همین رو درخواست تحویل گرفتن جنازه‌ی وی شده‌اند. «مسعود بارزانی» در کتاب «بارزانی و جنبش آزادی‌خواهی گُرد» روایتی دیگر از این ماجرا دارد و می‌گوید: «در سال ۱۹۶۷ م انقلاب ناچار به انجام عملی ناخوشایند شد که هیچ راه‌گیزی از آن وجود نداشت. آن‌هم دستگیری و به قتل رساندن سلیمان معینی بود. معینی با احمد توفیق دشمنی داشت و با خائنین «۶۶» متحد شده و با رژیم بعث، علیه نیروهای انقلابی (بارزانی‌ها) همکاری کرده بود. از همین رو، وی کشته شد و جنازه‌اش را به ایران تحویل دادیم. ممکن نبود که با مسئله‌ی معینی به‌عنوان مسئله‌ی داخلی حزب برخورد شود، وی با خائنین ۶۶ همکاری کرده و دشمن انقلاب بود و صحیح نبود که برخورد متفاوتی با وی می‌کردیم، اگرچه ما خواستار این سرنوشت تلخ و ناخوشایند برای این مرد نبودیم.»

با شهادت سلیمان معینی، تلاش و مبارزه‌ای که تازه اوج گرفته بود، دوباره فروکش کرد. بعد از این وقایع و همزمان با شروع گفتگوهای میان حکومت بعث و بارزانی، در سال ۱۹۶۹ م حزب دمکرات در راستای حل مشکلات و موانع پیش‌راه خویش، کنفرانس دوم را برگزار کرد. در این کنفرانس «عبدالله حسن‌زاده، حسن رستگار و هیمن (محمدامین شیخ‌الاسلامی مُکری)» به‌عنوان اعضای رهبری حزب انتخاب و از احمد توفیق، قاسملو و کریم حسامی نیز درخواست می‌شود که بازگشته و موضع خود را اعلام کنند. همچنین تصمیم می‌گیرند که مقرهای حزب را از «بکره‌جو و قلعه‌دزه» به «هیران و نازنین» منتقل کنند. احمد توفیق موضع خود را بیان نکرد، اما قاسملو و کریم حسامی به صفوف حزب بازگشتند. بعد از توافق حزب دمکرات گُردستان جنوب و حزب بعث عراق در ۱۹۷۰/۳/۱۱ م، حزب دمکرات در ۱۹۷۱/۶/۲۱ م در شهر کوی‌سنجاق (کویه) کنفرانس سوم خود را برگزار می‌کند. در این کنفرانس قاسملو به‌عنوان دبیرکل انتخاب می‌شود و از احمد توفیق که در کنفرانس هم شرکت نکرده بود خواسته می‌شود که در رابطه با وضعیت و موضع خویش، گزارشی را

به حزب ارائه دهد، اما وی حاضر به انجام این کار نمی‌شود، لذا در اوایل سال ۱۹۷۲ م وی را از حزب اخراج می‌کنند. در تابستان همان سال حزب بعث او را به اتهام همکاری برای انجام کودتا در حزب بعث دستگیر و مفقود می‌کنند. بنابر برخی از منابع، وی در سال ۱۹۷۳ م به قتل رسیده است. در کنفرانس سوم حزب دمکرات، (عبدالله حسن‌زاده، کریم حسامی، استاد هیمن و محمدامین سراجی) به‌عنوان اعضای دفترسیاسی حزب انتخاب و شروع به سازمان‌دهی دوباره خویش می‌کنند.

### چهارم: انقلاب خلق‌های ایران و مبارزه‌ی خلق گُرد

دهه‌ی ۷۰ در سطح جهانی و منطقه‌ای مملو از تحولات و رویدادهای مختلف بود، یکی از برجسته‌ترین این رویدادها، انقلاب ویتنام بود. این انقلاب، مبارزات چگوار و جنبش جوانان اروپا، به‌طورکلی گُردستان و به‌یژه شرق گُردستان را تحت تأثیر قرار داده بود. در پاییز سال ۱۹۶۹ م با پیشاهنگی **فؤاد مصطفی سلطانی**<sup>۱</sup>، **محمدحسین کریمی** و چند شخصیت دیگر، «کومله» به‌عنوان سازمانی مبارز و چپ‌گرا تأسیس شد. تاریخ دقیق تأسیس این سازمان معلوم نبود، از همین رو، بعدها روز شهادت محمدحسین کریمی در قیام شهر سقز، یعنی ۱۹۷۸/۲/۱۱ م به‌عنوان روز تأسیس آن معرفی شد. فؤاد مصطفی سلطانی، محمدحسین کریمی، عبدالله مهتدی، ساعد وطن‌دوست (ماموستا ابراهیم)، شعیب زکریایی، یدالله بیگلری و مسلم شیخ‌الاسلامی و فاتح شیخ‌الاسلامی نقش مهم و فعالی در تأسیس کومله داشتند. فعالیت‌های کومله تا سال ۱۹۷۹ م مخفیانه بود. در بهمن‌ماه همان سال کومله کنگره‌ی خود را برگزار و «فؤاد مصطفی سلطانی، عبدالله مهتدی، ساعد وطن‌دوست، ابراهیم علیزاده و حسین مرادبیگی» به‌عنوان شورای مدیریتی و سه نفر اول هم به‌عنوان شورای رهبری انتخاب می‌شوند. کومله به‌عنوان سازمانی چپ و گُردستانی نقشی برجسته در سازماندهی مردم در زمان انقلاب خلق‌های ایران ایفا نمود. در همان سال‌ها با پیشاهنگی **شیخ‌عزالدین حسینی** جریانی گُردی- اسلامی شروع به فعالیت می‌کند که بعدها تحت نام «سازمان خبات» اعلام موجودیت کرد. به این ترتیب از اواسط دهه‌ی ۷۰ موج جدیدی از مبارزه در شرق گُردستان و ایران آغاز شد. کومله، سازمان خبات، حزب دمکرات گُردستان و چریک‌های فدایی خلق پیشاهنگان مبارزه در شرق گُردستان بودند. در ایران نیز جریان‌های چپ و اسلام‌گرایان در حال رشد و ترقی بودند. همگام با این تحولات و پیشرفت‌ها، امضای پیمان الجزایر میان عراق و ایران در ۱۹۷۵/۳/۶ م و شکست قیام جنوب گُردستان به رهبری



۱- فؤاد مصطفی سلطانی سال ۱۹۴۸ در روستای «آمانه» از توابع مریوان به دنیا آمد. از سال ۱۹۷۴ م تا پاییز ۱۹۷۸ م در ایران زندانی بود و بعد از انقلاب آزاد شد. بعد از آزادی نقش بسزایی در سازمان‌دهی و مبارزات مردم ایفا نمود. در تابستان ۱۹۷۹ م بعد از یورش سه‌ماهه‌ی رژیم جمهوری اسلامی به گُردستان، دو برادرش توسط خلغالی اعدام می‌شوند، وی به‌منظور پیگیری و کسب اطلاع بیشتر از قضیه راهی مریوان می‌شود، در مورخه‌ی ۱۹۷۹/۸/۳۰ م در حوالی روستای «بسطام» در جاده‌ی مریوان - سقز با نیروهای رژیم درگیر شده و به شهادت می‌رسد.



ملا مصطفی بارزانی تأثیرات منفی و مثبتی بر شرق گُردستان داشت. از سویی منفی بود، زیرا این قیام و مبارزات جنوب گُردستان نقطه امیدی بود برای تمامی گُردها، از سوی دیگر، مثبت بود، زیرا احزاب شرق گُردستان می‌توانستند آزادانه فعالیت کنند. در کنار این تغییرات، افزایش روابط اقتصادی و سیاسی ایران با روسیه، رشد و گسترش جنبش‌های چپ در منطقه و افزایش هژمونی شوروی در افغانستان، عراق، ترکیه و سوریه، باعث ایجاد شکاف و فاصله‌ای میان ایران با متحدانش شده بود، از همین رو، آن‌ها نیز سرنوشت شاه را به موج اعتراض‌های مردمی که در سال‌های ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ م در حال اوج گرفتن بود، واگذار کردند. مسلماً آمریکا و متحدانش از برتری طیف اسلام‌گرایان در میان معترضان آگاه بودند، به‌عبارتی بهتر این روند در راستای منافعشان بود، زیرا قدرت گرفتن جریان اسلامی به مانع و سدِ راه گسترش نفوذ شوروی مبدل می‌شد. بدیهی است آن‌ها وضعیت و موضع امروری حکومت ایران را پیش‌بینی نکرده بودند، در غیر این‌صورت همچون ترکیه و عراق زمینه را برای انجام کودتای نظامی فراهم می‌کردند و از آن نیز حمایت می‌کردند. در هر صورت خلق‌های ایران و شرق گُردستان از وضعیت و شرایطی که نظام پادشاهی در آن قرارگرفته بود، به‌خوبی استفاده کردند و در اوایل سال ۱۹۷۹ م انقلاب خلق‌های ایران به پیروزی رسید و خلق گُرد هم تا حدی هوای آزادی را تنفس کرد.

در تاریخ ۱۹۷۹/۱/۱۶ م محمد رضاشاه ایران را ترک کرد و در ۱۹۷۹/۲/۱ م خمینی که یکی از رهبران مذهبی انقلاب بود از فرانسه به تهران بازگشت و در ۱۹۷۹/۲/۱۱ م انقلاب پیروز شد. در ۳۰ و ۳۱/۳/۱۹۷۹ م (۱۰ و ۱۱ فروردین ۱۳۵۸ ش) همه‌پرسی حکومت جمهوری اسلامی ایران برگزار شد که خلق گُرد آن را بایکوت کرد، اما اکثریت دیگر خلق‌های ایران در آن شرکت کردند و طبق نتایج اعلامی ۹۸٪ واجدان شرکت در همه‌پرسی، با دادن رأی «آری» با استقرار حکومت جمهوری اسلامی موافقت کردند. در اوایل پیروزی انقلاب خلق‌های ایران، احزاب و سازمان‌های گُردی با حکومت مرکزی تازه‌تاسیس وارد گفتگو شدند، آن‌ها خواستار به رسمیت شناخته شدن حقوق خلق گُرد و خودمختاری برای گُردستان بودند. به دلیل اصرار خلق گُرد و نمایندگان بر موضع خودمختاری و مخالفت حکومت با این امر، در ماه ژوئیه مذاکرات شکست خورد و جنگ شروع شد. در این مقطع، خمینی علیه خلق گُرد فتوای جهاد صادر نمود، تا این زمان اکثر مناطق استان گُردستان و مناطق گُردنشین آذربایجان غربی در کنترل احزاب گُردی بود. طی جنگی سه‌ماهه، حکومت موفق شد بخش زیادی از مناطق گُردستان را تصرف و نیروهای نظامی احزاب گُرد هم ناچار به عقب‌نشینی به مناطق کوهستانی و روستاها شدند. حزب دمکرات گُردستان و کومله هرکدام خود را پیشاهنگ مبارزات خلق گُرد و صاحب‌اختیار شرق گُردستان معرفی می‌کردند. در عین حال اصرار داشتند که احزاب و جریان‌های دیگر بایستی دنباله‌رو و گوش به فرمان آن‌ها باشند، این خودبزرگ‌بینی و خودمحموربینی، سبب شد که این احزاب نتوانند در قالب جبهه‌ای منسجم و مقتدر با حکومت تعامل و برخورد کنند و اختلافات و شکاف میان آن‌ها تشدید

و تعمیق یافت. متعاقب آن با شروع جنگ علیه حکومت مرکزی، این احزاب با یکدیگر نیز وارد جنگ شدند. اختلاف نظرات و مواضع در برخی مسائل از جمله؛ مسئله‌ی «سپاه رزگاری» سبب شد کومله و حزب دمکرات از سال ۱۹۷۹ الی ۱۹۸۱ م چندین بار با همدیگر وارد جنگ و درگیری شدند، این جنگ داخلی احزاب تا سال ۱۹۸۸ م ادامه پیدا کرد و در این سال آتش‌بس کردند. کومله و جریان احمد مفتی‌زاده نیز که در نظرات و عقاید خود با همدیگر اختلاف داشتند، در سنین چندین بار با همدیگر درگیر شدند. این وضعیت تأثیرات منفی زیادی بر روند مبارزات خلق گُرد در شرق گُردستان برجای نهاد و زمینه‌های پیروزی خلق را تضعیف نمود، حکومت نیز با بهره‌گیری از آن، حملات خود را تشدید کرد و سرکوب را گسترش داد. یکی دیگر از دلایل اصلی پیروزی حکومت مرکزی در گُردستان، این بود که «حزب دمکرات گُردستان عراق» که تا آن زمان مقره‌ایش در شرق گُردستان بود در سرکوب احزاب شرق گُردستان با جمهوری اسلامی همکاری کرد و وارد جنگ شد. با این اقدام بارزانی‌ها، سرکوب احزاب شرق و اعمال خشونت بر گُردستان توسط دولت شدت گرفت، از سوی دیگر، این مقوله ضربه‌ی مهلکی بود بر پیکره‌ی اتحاد و اتفاق ملی گُردها و تضعیف روابط و همکاری میان جنوب و شرق گُردستان؛ اما در این میان اتحادیه‌ی میهنی گُردستان با احزاب شرق همکاری می‌کرد و این نیز سبب خشنودی و رضایت خلق گُرد و امیدی بود برای احزاب شرق گُردستان.

علی‌رغم اینکه حکومت بخش زیادی از مناطق شرق گُردستان را تصرف کرد و شمار زیادی از فرزندان خلق گُرد و چندین تن از رهبران مبارزه از جمله؛ «فؤاد مصطفی سلطانی» شهید شدند، اما مقاومت و مبارزه در حال اوج گرفتن بود و هزاران نفر از جوانان به صفوف نبرد و مقاومت پیوستند. در این مقطع، زنان مخصوصاً در صفوف کومله شرکت فعالی در روند مبارزات داشتند. در این مرحله جنگ ایران و عراق<sup>۲</sup> شروع شد و مبارزات چریکی نیز در جنوب گُردستان گسترش و قوت گرفت. به همین دلیل امکان و شرایط بهتری

۱- حزب دمکرات گُردستان عراق موارد زیر را دلیل همکاری خود با جمهوری اسلامی و جنگ با احزاب شرق گُردستان بیان می‌کند: اول؛ بنابر ادعای آن‌ها احزاب شرق در مذاکرات خود با جمهوری اسلامی، خواستار اخراج «حزب دمکرات گُردستان عراق» از شرق گُردستان و ایران شده‌اند. دوم؛ بارزانی‌ها ادعا می‌کردند که نیروهای حزب دمکرات اقدام به نیش‌قبر ملا مصطفی بارزانی و بی‌احترامی به جنازه‌ی وی کرده‌اند. در مقابل حزب دمکرات و سایر گروه‌های شرق گُردستان این ادعاها را رد کرده و تأکید می‌کنند که در جریان مذاکرات به‌هیچ‌وجه در رابطه با حزب دمکرات گُردستان عراق بحثی به‌میان نیامده و قضیه‌ی نیش‌قبر هم تنها یک سناریو و بهانه است. این احزاب همچنین ادعا می‌کنند که حزب دمکرات گُردستان عراق قبلاً با ساواک و رژیم پهلوی همکاری کرده و بعد از روی کار آمدن جمهوری اسلامی منافع و حضور آن‌ها در شرق گُردستان و ایران با خطر مواجه شده، لذا ناچار بودند که مواضع خود را شفاف کنند، یا باید با احزاب شرق همکاری می‌کردند و یا با حکومت! آن‌ها در راستای منافع تنگ حزبی و خانوادگی خویش با احزاب شرق وارد جنگ شدند. لذا تمامی ادعاهای حزب دمکرات گُردستان عراق را در این زمینه تکذیب می‌کنند.





برای سازمان‌دهی، تجدیدقوا و گسترش مبارزات برای احزاب و نیروهای شرق کردستان فراهم شد؛ اما استمرار جنگ و منازعه‌ی میان هر دو حزب دمکرات و کومله، تکیه نمودنشان بر حکومت مرکزی عراق و عدم استفاده‌ی صحیح و هدفمند از جنگ میان عراق و ایران، همچنین ادامه‌ی همکاری حزب دمکرات کردستان عراق با نیروهای جمهوری اسلامی، باعث شد که احزاب شرق در سال ۱۹۸۲ م ضربه‌ی مهلک دیگری را متحمل شوند، متعاقب آن ناچار شدند که مقر و ستادهای اصلی خود را به جنوب کردستان منتقل کنند. این رویداد آغازی شد برای عقب‌نشینی این نیروها و فاصله گرفتن از میدان مبارزه. اگرچه جنگ ایران و عراق استمرار پیدا کرد، اما بنا به دلایلی که ذکر آن رفت، در این مرحله تغییر و تحولی مثبت رخ نداد. در سال ۱۹۸۳ م حکومت ایران بعد از ۲۰ سال وقفه، بار دیگر پخش برنامه‌های رادیو گردی تهران را آغاز کرد. هدف حکومت، جلب نظر خلق گرد در شرق کردستان و ایجاد آلتزناتیوی برای رادیو و رسانه‌های خارجی بود. در سال ۱۹۸۸ م نیز پخش کردی کانال تلویزیونی «سحر» را شروع کرد و تا حدی سانسور و فشار بر روی زبان و فرهنگ گردی برداشته شد. در کنار این اقدامات، همچنان در تلاش برای تضعیف هرچه بیشتر احزاب و نیروهای مبارز و انقلابی گرد بود.

پایان جنگ ایران و عراق در ۱۹۸۸/۸/۸ م و توافق میان این دو کشور، ضربه بزرگی بود بر پیکر جنبش آزادی‌خواهی خلق گرد در جنوب و شرق کردستان. اگرچه نیروهای شرق کردستان کمتر از آن متأثر شدند، اما نمی‌توان منکر این قضیه شد که پایان جنگ، این زمینه و امکان را برای جمهوری اسلامی فراهم کرد که با خیال راحت و توان بیشتر این نیروها را سرکوب کند. همچنین به خاطر اعلام آتش‌بس، عراق هم قادر به همکاری با آن‌ها نبود و در نهایت جنبش شرق کردستان روبه زوال نهاد. اتفاق مثبتی که در این مقطع رویداد، امضای توافق‌نامه‌ی پایان بخشیدن به جنگ داخلی میان احزاب شرق کردستان در سال ۱۹۸۸ م بود. پایان دادن به جنگ داخلی دیر اتفاق افتاد و همزمان بود با انشعاب در صفوف حزب دمکرات کردستان. جلیل گادانی و حسن رستگار به همراه شماری دیگر از اعضای رهبری در تاریخ ۱۹۸۸/۳/۲۱ م با انتشار بیانیه‌ای خود را به‌عنوان «رهبری انقلابی/ حزب دمکرات کردستان ایران» معرفی کردند. یک سال بعد در ۱۹۸۹/۷/۱۳ م هم دکتر قاسملو در وین ترور شد، این وضعیت سبب تضعیف هرچه بیشتر مبارزه‌ی خلق گرد در شرق کردستان شد.

### قیام جنوب کردستان و تأثیر آن بر مبارزات خلق گرد در شرق کردستان

اشغال کویت توسط عراق در ۱۹۹۰/۸/۲ م، حمله آمریکا و متحدانش به عراق در ۱۹۹۱/۱۱/۱۷ م، قیام خلق گرد در جنوب کردستان در ۱۹۹۱/۳/۵ م، ورود آوارگان جنوب کردستان در ماه آوریل همان سال به شرق و شمال کردستان و وقایع بعدی جنوب کردستان و منطقه، فرصتی دیگر برای خلقمان در شرق کردستان فراهم نمود که مبارزات خود را توسعه و افزایش دهند.

در این راستا، احزاب و جریان‌های شرق گُردستان گام‌هایی برداشتن، اما در مقابل، دولت ایران هم متوسل به ترور و اعمال خشونت بیش‌ازحد شد، از سال ۱۹۹۱ م الی ۱۹۹۶ م جمهوری اسلامی ایران شماری از کادرها و رهبران احزاب شرق گُردستان را در جنوب گُردستان و کشورهای خارجی ترور کرد که برجسته‌ترین آن‌ها، ترور دکتر صادق شرفکنندی<sup>۱</sup> بود. احزاب شرق گُردستان در راستای مقابله با این اقدامات ایران و دستگاه اطلاعاتی و جاسوسی آن، تدابیر لازم را اتخاذ نکردند، از همین رو، نتوانستند از فرصت و امکانی که در جنوب گُردستان حاصل شده بود، به‌عنوان پشتوانه‌ای برای تداوم مبارزات استفاده کنند، برعکس جنوب گُردستان به میدان ترور و غافلگیر شدن آن‌ها مبدل شد. در اینجا لازم است به این نکته اشاره کنیم که موضع هر دو حزب حاکم در جنوب گُردستان، یعنی اتحادیه میهنی گُردستان و حزب دمکرات گُردستان عراق در رابطه با این مقوله بسیار مهم و نکاتیف بود. اگرچه اتحادیه میهنی برخلاف حزب دمکرات در جنگ‌های ۱۹۷۹ م الی ۱۹۸۲ م با احزاب شرق همکاری کرد، اما بعد از اینکه در سال ۱۹۸۶ م روابط و مناسباتش با جمهوری اسلامی را توسعه داد و در سال ۱۹۸۷ م هم با میانجیگری جمهوری اسلامی روابطش با حزب دمکرات گُردستان عراق را بهبود بخشید، در رابطه با احزاب شرق نیز تغییر موضع داد. بعد از قیام و آوارگی مردم جنوب گُردستان در سال ۱۹۹۱ م، به دلیل خلأی سیاسی و مدیریتی که ایجاد شده بود، مردم خواستار برگزاری انتخابات و روی کار آمدن حکومتی مردمی و قانونی بودند، ایران و ترکیه به‌شدت با این نظر مخالفت کردند؛ زیرا معتقد بودند که این روند زمینه و مبنایی خواهد شد برای تأسیس دولتی گُردی و بر روی مبارزات خلق گُرد در شمال و شرق گُردستان تأثیر مثبت برجای خواهد نهاد. لذا بعد از کشمکش و مناقشات فراوان، به دو شرط حاضر به پذیرش این امر شدند. شرط اول این بود که حکومت شکل‌گرفته در جنوب گُردستان موقتی بوده و بعد از فروپاشی رژیم بعث در عراق، این حکومت نیز منحل شود. شرط دوم نیز این بود که حکومت اقلیم گُردستان عراق متعهد به حفاظت از مرزهای ترکیه و ایران شده و اجازه ندهند احزاب شرق و شمال گُردستان از جغرافیای جنوب گُردستان برای مبارزه و ضربه زدن به این حکومت‌ها استفاده کنند. متأسفانه اتحادیه میهنی و حزب دمکرات گُردستان عراق این دو شرط را پذیرفتند؛ بنابراین بعد از برگزاری انتخابات و تشکیل حکومت در ۱۹۹۲/۷/۴، آن‌ها از احزاب شرق گُردستان خواستند که مناطق مرزی را ترک کرده و ستاد و مقرهای خود را به شرق گُردستان منتقل کنند، در غیر این صورت بایستی با مدنظر قراردادن مصالح و منافع جنوب گُردستان، تنها به مبارزه‌ی سیاسی و دیپلماسی بسنده کنند و از طریق جنوب گُردستان به این ایران حمله نکنند. آیا اتخاذ چنین موضعی

۱- دکتر صادق شرفکنندی معروف به دکتر سعید برادر ادیب، مترجم و شاعر نامدار گُرد «ماموستا عبدالرحمن شرفکنندی» معروف به «ماموستا هه‌ژار»؛ در تاریخ ۲۱ دی ۱۳۱۶ در مهاباد دیده به جهان گشود. دارای درجه‌ی دکترا در رشته‌ی شیمی بود. در حزب دموکرات گُردستان ایران معاون دبیر کل و مسئول بخش انتشارات و تبلیغات حزب بود. بعد از ترور دکتر قاسملو در سال ۱۹۸۹ به دبیر کلی حزب انتخاب گردید و در سال ۱۹۹۲ در رستوران میکونوس واقع در برلین آلمان ترور شد. م





در خدمت مصالح، منافع و دستاوردهای جنوب گُردستان بود و یا برعکس؟ به‌طورقطع، این موضعی اشتباه بود، اما احزاب شرق گُردستان به این درخواست تن دادند و این امر به گام دوم عقب‌نشینی این احزاب و بروز شکاف و گسست میان آن‌ها و خلق گُرد در شرق گُردستان مبدل شد. اتخاذ چنین رویکردی، وضعیت جنوب گُردستان و ایستار احزاب حاکم در آن در رابطه با مبارزات شرق گُردستان و همچنین سیاست‌های حکومت ایران، سبب شد که فعالیت و مبارزه‌ی احزاب شرق گُردستان روزبه‌روز محدود و تضعیف شود. بعد از اینکه در سال ۱۹۹۶ م حزب دمکرات گُردستان عراق روابط خود را با ایران محدود کرد و اتحادیه‌ی میهنی هم به تحکیم و توسعه‌ی روابط با ایران پرداخت (البته روابطی غیر متعادل و در راستای منافع ایران)، حوزه‌ی فعالیت و مبارزه‌ی احزاب شرق گُردستان به‌مراتب محدود شد. همکاری اتحادیه‌ی میهنی با جمهوری اسلامی برای حمله به مقرهای حزب دمکرات گُردستان ایران در تابستان ۱۹۹۶ و ایجاد مانع برای هرگونه فعالیت این احزاب، سبب شد که به‌طورکلی احزاب شرق وارد مرحله‌ی سکوت و رکود مبارزاتی شوند. در این مقطع، بخشی از احزاب شرق به حزب دمکرات گُردستان عراق گرایش پیدا کردند و از اتحادیه‌ی میهنی فاصله گرفتند. علی‌رغم اینکه در این برهه تلاش‌هایی از سوی اشخاص و جریان‌های دیگر در راستای پُر نمودن این خلأ شکل گرفت، اما نتیجه‌ای حاصل نشد. تأسیس «اتحادیه‌ی انقلابیون» (به‌کیتی شوْرش‌گیْران) توسط سعید یزدان‌پناه و شماری از شخصیت‌های دیگر، یکی از این تلاش‌ها بود؛ اما ترور سعید یزدان‌پناه و اصرار این حزب بر سیاست و روش‌های کلاسیک و ناکارآمد، سبب شد که تغییر و تحولی جدی حاصل نشود. در کنار ضعف مبارزاتی احزاب شرق گُردستان، حکومت ایران تحت نام صیانت از تمامیت ارضی کشور، ایرانی‌بودن، اسلامیت، شیعه‌گرایی، دشمنی با آمریکا و غرب و مبارزه با فساد اخلاقی و سبک زندگی غربی، از طریق توسعه‌ی شبکه‌های جاسوسی بسیج و اطلاعات در میان جامعه، نفوذ در میان احزاب اپوزیسیون، پخش نظام‌مند مواد مخدر، تلاش برای تخریب اخلاق و ارزش‌های جامعه، اعدام‌های وسیع مخالفان به اتهام فساد فی‌الارض و محاربه، در اواخر دهه‌ی هشتاد و اوایل دهه‌ی نود تأثیرات مخربی بر جامعه‌ی ایران و شرق گُردستان برجای نهاد، وضعیت کنونی تا حد زیادی ریشه در سیاست‌هایی دارد که جمهوری اسلامی در آن دوران اعمال می‌کرد.

پیشرفت و توسعه‌ی مبارزات حزب کارگران گُردستان (پ.ک.ک) در شمال و غرب گُردستان، جنوب و شرق گُردستان را نیز تحت تأثیر قرارداد. بازتاب این تأثیرات در اوایل دهه‌ی نود و در مناطق شمال شرق گُردستان بود و بعد از سال ۱۹۹۶ م مناطق دیگر را نیز دربرگرفت. بخشی از جوانان شرق گُردستان به پ.ک.ک به‌عنوان حزبی که از فلسفه و راهکارهای نوین مبارزاتی برخوردار است و در راستای دستیابی به اهداف و منافع هر چهاربخش گُردستان مبارزه می‌کند، می‌نگریستند. لذا از همین دوران گرایش و ملحق شدن جوانان این بخش گُردستان به صفوف آن افزایش پیدا کرد. این ملحق شدن‌ها، باعث جلب‌نظر



و متاثر شدن سایر اقدار جامعه نیز شد. با وقوع توطئه‌ی بین‌الدولی علیه رهبر خلق گُرد «عبدالله اوجالان» در ۱۹۹۲/۲/۱۵ که منجر به ربودن و دستگیری ایشان شد، مردم اکثر مناطق مختلف شرق گُردستان در حمایت از ایشان و محکون کردن این توطئه بپاخواستند، در شماری از شهرهای شرق گُردستان مردم همچنین به اعلام انزجار و مخالفت خود با رژیم ایران پرداختند که حکومت به شیوه‌ای وحشیانه به سرکوب اعتراضات روی آورد و در برخی مناطق از جمله سنج، مردم قتل‌عام شدند. بروز این وقایع، توسعه و تعمیق هرچه بیشتر فلسفه و اندیشه‌ی جنبش آپویی و پ.ک.ک و مواضع و دستاوردهایش، گسترش دامنه و عمق تأثیرات این جنبش بر شرق گُردستان را در پی داشت. بر همین مبنا شماری از جوانان مبارز شرق گُردستان که خطمشی و مبارزات پ.ک.ک را بهترین گزینه در راستای حل مسئله‌ی گُرد در این بخش از گُردستان می‌دیدند، در ۲۰۰۴/۴/۴ «حزب حیات آزاد گُردستان» را تأسیس کردند. این حزب از همان اوایل تلاش نمود از وضعیتی که احزاب دیگر گرفتار آن بودند گذار نماید. بر همین مبنا در شرق گُردستان اقدام به مبارزه‌ی سیاسی و سازمان‌دهی کرد، از سال ۲۰۰۵ الی ۲۰۱۱ در بسیاری از مناطق شرق گُردستان درگیری و جنگ‌های زیادی میان این حزب با جمهوری اسلامی به وقوع پیوست. با این وجود، تاکنون جمهوری اسلامی ایران هیچ‌گونه گام مثبتی در راستای حل مسئله‌ی گُرد در شرق گُردستان و ایران برنداشته و احزاب و جریان‌های گُرد این بخش از گُردستان هم تاکنون نتوانسته‌اند که در چارچوب جبهه‌ای مشترک و متحد با این رژیم مبارزه کنند.

### وضعیت اجتماعی شرق گُردستان

مدرنیته‌ی سرمایه‌داری که همواره جامعه را هدف حملات خود قرار می‌دهد، در این برهه نیز با انکار مدل و ساختارهای جامعه‌محور، درصدد تحمیل و گسترش هرچه بیشتر مدل دولت-ملت بود. تا اوایل سده‌ی بیستم، علی‌رغم نواقص و معایبی که در فرم‌های اجتماعی وجود داشت، اما در گُردستان فرم و هویت‌های اجتماعی همچنان ماندگار و پابرجا بودند و فرم دولت و اقتدار هم این واقعیت اجتماعی را پذیرفته بودند. برای مثال؛ دولت در امور داخلی و سبک زندگی عشایر و ایلات گُرد مداخله‌ی زیادی نمی‌کرد و این عشایر و ایلات هم، از سویی هویت اجتماعی جامعه و از سوی دیگر، در سطوح مختلف نمایندگی و پیشاهنگ خودمدریته‌ی آن بودند. در عین حال، مفاهیم قوم، ملت و امت نیز تا حدی توسعه پیدا کرده بود و به‌طور کلی در ذهنیت و عملکرد شهروندان جامعه‌ی ایران و به‌ویژه شرق گُردستان بازتاب یافته بود. بدیهی است که استقرار نظام شاهنشاهی و بعد از آن هم جمهوری اسلامی، روند مبارزات و مقاومت‌های صورت گرفته با پیشاهنگی احزاب، شخصیت‌ها و جریان‌های مختلف، افزایش سطح آگاهی، مقاومت اجتماعی و اخلاقی و تغییر در نظام اقتصادی و نیروی کار، جامعه را از جنبه‌های زیادی متأثر ساخته بود.

امروزه این جامعه گرایشی احساسی به مفاهیم دولت-ملت و ملی‌گرایی پیدا کرده که





واکنشی است در برابر ستم و سیاست‌هایی که دولت در قبال کردها اعمال کرده است، اما واقعیت امر در جامعه‌ی گُردستان این است که ساختار و فرم‌های اجتماعی از قبیل تیره، عشیره و ایل هنوز ماندگار و خصیصه‌های خویش را حفظ کرده‌اند. علی‌رغم اینکه مفاهیم دین‌گرایی، مذهب‌گرایی و ایران‌گرایی جنبه‌ی گُردی هویت جامعه را در سطوح مختلف کم‌رنگ کرده‌اند، اما زمینه و پتانسیل‌گذار از نژادپرستی در آن زیاد است و توان گام نهادن در مسیر تکوین ملت دموکراتیک در شرق گُردستان و ایران را دارد. اگرچه دولت تلاش بسیاری نمود که زیربنای اقتصادی جامعه را تغییر دهد، اما به دلیل تحریم‌های چندین ساله و تلاش برای اتکای به خویش، اقتصاد جامعه به‌طور کامل در میان اقتصاد دولتی و خصوصی تخریب و از بین‌رفته و از پتانسیل و توان اتکای به خویش برخوردار است. هنوز هم بخش زیادی از جمعیت در روستاها سکونت دارند، این نیز یکی دیگر از نقاط قوت و ستون‌های فرم جامعه است که محتاج توجه و سرمایه‌گذاری بیشتر است. همین خصیصه‌ها باعث شده که زن تا حدی موقعیت اجتماعی و سیاسی خود را حفظ کرده و به‌صورت فعال در عرصه‌های مختلف زندگی حضور داشته باشد. حضور شمار زیادی از زنان پیشمرگ در صفوف مبارزه و جنبش آزادی‌خواهی خلق گُرد و ظهور و فعالیت زنان هنرمندی از جمله؛ مرضیه فریقی، فتانه ولیدی و شهین طالبانی در عرصه‌ی موسیقی و هنر، اثباتی است بر صحت این امر. در کنار این موارد می‌توان گفت که به‌رغم وجود فشار و مانع‌تراشی‌های حکومت بر سر راه ترویج و توسعه‌ی زبان و فرهنگ گُردی، اما خواندن و نوشتن به زبان گُردی تا اندازه‌ای پیشرفت و گسترش پیدا کرده و فرهنگ گُردی هم توانسته است در میان فرهنگ‌های مختلف خود را مطرح و حرفی برای گفتن داشته باشد؛ اما موردی که جای نگرانی بوده و می‌بایست توجه بیشتری به آن کرد، بروز گسست و شکافی است که در بین لهجه‌های مختلف زبان گُردی در این بخش از گُردستان به‌وجود آمده و بازتاب و تأثیرات آن را می‌توان در عرصه‌های مختلف مشاهده نمود. به‌طورکلی می‌توان گفت که جامعه‌ی شرق گُردستان، به‌رغم تمامی مشکلات و مشقات، موفق شده که خود را از میان ماشین ژنوساید فرهنگی مدرنیته‌ی سرمایه‌داری نجات داده و به حیات خویش ادامه دهد. حال وظیفه‌ای که بر دوش پیشاهنگان این بخش از جامعه‌ی گُردستان قرار گرفته، خوانش و درکی صحیح از واقعیات و اتخاذ موضعی درست است.

### پ- غرب گُردستان

همچنان که پیشتر نیز ذکر آن رفت، سوریه‌ی کنونی در سال ۱۹۲۰ م تأسیس شد که ابتدا در قالب پنج اقلیم خودمختار بود و همگی تحت قیمومیت دولت فرانسه قرار داشتند. طبق پیمان سان‌ریمون در ۱۹۲۰/۴/۲۵ م که میان انگلیس و فرانسه منعقد شد، انگلیس از سوریه صرف‌نظر کرد و این کشور به‌طور رسمی تحت قیمومیت فرانسه قرار گرفت. فرانسه درصدد پیاده‌نمودن مدل مدنظر خویش در سوریه بود، بعد از امضای پیمان «فرانکلین بویون» با ترکیه در ۱۹۲۱/۱۰/۲۰ م، مرزهای سوریه با ترکیه را تعیین کرد. سوریه رسماً

تا تاریخ ۱۹۴۶/۴/۱۷ م تحت قیمومیت فرانسه قرار داشت و بعد از اعلان استقلال نیز سال‌ها همچنان تحت تأثیر و نفوذ فرانسه باقی ماند. از همین رو، بهتر است که وضعیت سیاسی و اداری، جنبش‌گردی و جامعه‌ی غرب‌گردستان را در سه مرحله مورد بررسی قرار دهیم. مرحله‌ی اول؛ دوران تأسیس سوریه‌ی نوین تا زمان اعلان استقلال. مرحله‌ی دوم؛ دوران استقلال تا استقرار حکومت حافظ اسد. مرحله‌ی سوم؛ دروان حکومت حافظ اسد و بشار اسد.

**مرحله‌ی اول؛** در این مرحله حکومت مستقیماً در دست فرانسوی‌ها قرار داشت، آن‌ها درصد تأسیس حکومتی جمهوری مرکزگرا و سکولار بودند، مقدمات قانونی آن را نیز فراهم آوردند و از نظر عملی نیز در مسیر این هدف گام برداشتند. فرانسه تلاش می‌کرد که تأثیرات دین را کاهش و قدرت و نفوذ عشایر و قبایل را از بین ببرد. در اوایل این مرحله، هنوز روابط و تعاملات میان غرب و شمال‌گردستان برقرار بود و از همدیگر جدا نشده بودند، لذا قیام‌هایی که در شمال‌گردستان شکل می‌گرفت، مستقیماً بر غرب نیز تأثیر می‌نهاد. از طرفی دیگر فرانسه از این منطقه شناختی زیادی نداشت، به همین دلیل مردم سوریه و غرب‌گردستان تا اواسط دهه‌ی ۳۰ سده‌ی گذشته، چندین قیام مسلحانه را بر ضد قیمومیت فرانسه بر سوریه انجام دادند که برجسته‌ترین آن‌ها قیام «ابراهیم هَنائو» (۱۸۶۹-۱۹۳۶ م) بود. وی در سال ۱۹۱۸ م در حلب علیه فرانسوی‌ها مقاومت و مبارزه کرد. هنانو اهل منطقه‌ی کوهستانی (زاویه - چپای گردان) در جنوب غربی حلب بود که منطقه‌ای گردنشین است. وی همراه با مصطفی آغا و شماری دیگر از روسای عشایر در «قریره» چهار گروه مسلح را تشکیل می‌دهند و در تاریخ ۱۹۲۰/۹/۱۶ م علیه فرانسوی‌ها وارد جنگ شدند. در چندین نبرد پیروزی کسب می‌کنند؛ ولی در نهایت متحمل شکست شده و به مرز اردن عقب‌نشینی می‌کنند. آن‌ها از عبدالله فرزند شریف حسین‌علی تقاضا همکاری می‌کنند اما انگلیسی‌ها ابراهیم را دستگیر و به فرانسوی‌ها تحویل می‌دهند. علی‌رغم اینکه ابراهیم دادگاهی می‌شود، اما با درخواست و فشار مردم، فرانسوی‌ها ناچار به آزاد کردن وی می‌شوند. هَنائو که ارتباط و روابط مستحکم و خوبی با «دوروزی‌ها»، علویان و سلطان اتریش داشت، باردیگر در سال ۱۹۲۵ م مردم دامنه‌های کوهستان «زاویه» را به قیام واداشت و تا سال ۱۹۳۵ م مقاومت و مبارزه نمود. بعدها مریض شد و در سال ۱۹۳۶ م وفات کرد. بعد از پایان یافتن مقاومت ابراهیم هَنائو، سعید آغا (رئیس عشیره‌ی «دَقوری») و شیخ موس حَسو (رئیس عشیره‌ی گاباری) در اواسط سال ۱۹۳۷ م در منطقه‌ی «عامودا» قیام کردند و این منطقه را به کنترل خویش درآوردند. بعد از آن به‌سوی سرکانی پیشروی کرده و جنگ شدت می‌گیرد، سعید آغا مجبور می‌شود به کوهستان شنگال عقب‌نشینی کرده و در نهایت این قیام نیز فروکش می‌کند. بعد از این درگیری‌های پراکنده‌ای میان مردم و ارتش فرانسه و سوریه به‌وقوع می‌پیوست، از جمله؛ عصیان روستای «بیاندووری» در سال ۱۹۲۳ م در شرق قامشلو. از این تاریخ به بعد، مبارزه‌ی مسلحانه در غرب‌گردستان



به دو دلیل پایان یافت. اول اینکه حکومت فرانسه قدرت و حاکمیت خود را در سوریه بیشتر تثبیت نمود و دوم اینکه، قیام و مبارزات شمال گُردستان هم که برای غرب گُردستان الهام‌بخش بود، فروکش کردند.

اما در کنار این قیام و مبارزات، بخش زیادی از مردم غرب گُردستان از روابط و تعاملات اجتماعی و فرهنگی با شمال گُردستان برخوردار بودند و همچنین شمار زیادی از مردم شمال گُردستان نیز به دلیل ستم و فشارهای دولت ترکیه، به غرب پناهنده شده بودند، به همین دلیل اکثریت مردم این بخش از گُردستان به پیروزی قیام و مبارزات شمال گُردستان امید بسته بودند، لذا به شیوه‌ای فعال در حرکت‌های سیاسی، سازمان‌دهی، مسلحانه و روشنفکری شمال گُردستان شرکت می‌کردند. به عبارتی دیگر چشم امیدشان به شمال بود و این امر برای شمال گُردستان هم به پشتوانه و نیرویی مبدل شده بود؛ اما در عین حال باعث عدم ابتکار عمل سیاسی در غرب نیز بود. در اینجا لازم است به این نکته هم اشاره کنیم که غرب گُردستان به پشتوانه و کانون فعالیت مبارزان و شخصیت‌های مطرح و نامدار شمال گُردستان مبدل شده بود، همین امر در برخی از عرصه‌ها تأثیرات مثبتی بر این بخش از گُردستان برجای نهاد. به‌عنوان مثال؛ علی‌رغم تمامی فشار و محدودیت‌هایی که دولت اعمال کرده، مردم زبان و فرهنگ خویش را حفظ کرده و تا حدی خواندن و نوشتن به زبان گُردی، موسیقی و فرهنگ آن‌ها نیز پیشرفت نموده است. در این عرصه‌ها شخصیت‌هایی مانند؛ جلادت عالی بدرخان، کامران و ثریا بدرخان، اکرم جمیل پاشا، قدری جمیل پاشاه، نوری درسیمی، عثمان صبری<sup>۱</sup>، نورالدین زازا<sup>۲</sup>، جگرخوین<sup>۳</sup> قدری جان، تیرژ و

---

۱- شاعر، نویسنده و مبارز گُرد که در سال ۱۹۰۵ م در شمال گُردستان متولد شد. در سال ۱۹۲۵ در ارتباط با مقاومت شیخ سعید دستگیر می‌شود. در سال ۱۹۲۹ به غرب گُردستان گریخته و در سوریه ساکن می‌شود. ۱۲ بار توسط حکومت سوریه دستگیر می‌شود و حقوق مدنی را از وی سلب می‌کنند. وی عضو جمعیت «خوی‌بون» بود. در تأسیس حزب دمکرات گُردستان سوریه شرکت کرده و در سال ۱۹۵۷ به‌عنوان رئیس آن انتخاب می‌شود، اما بعدها به دلیل انشعاب و بروز اختلاف با مصطفی بارزانی از فعالیت در آن کناره‌گیری نمود. در پی حمایت از شورش آگری برمی‌آید ولی موفقیت چندانی کسب نمی‌کند. در تاریخ ۱۹۳۳/۱۰/۱۱ در سوریه وفات کرد.

۲- نورالدین زازا: (۱۹۱۹-۱۹۸۸ م) وی در شمال گُردستان متولد شد و در سال ۱۹۳۰ م به سوریه گریخت. او در سویس مدرک دکترای جامعه‌شناسی را کسب کرد. شخصی روشنفکر و فعال سیاسی بود. عضو «نادی گُرد» در دمشق بود و در سال ۱۹۴۹ م همراه با عصمت شریف وانلی در سویس اولین انجمن دانشجویان گُرد در اروپا را تأسیس می‌کنند. یکی از اعضای هیئت مؤسس حزب دمکرات گُردستان سوریه بود و بعد از انشعاب در این حزب، به جانب‌داری از مصطفی بارزانی پرداخت و با عثمان صبری اختلاف داشت. در سال ۱۹۸۸ درگذشت.

۳- نام اصلی وی «شیخ‌موس ملا حسن» در سال ۱۹۰۳ م در روستای «هه‌سار» از توابع ماردین به دنیا آمد. آموزش دینی دید و به پیش‌نمازی در مساجد پرداخت. بعد از شکست مقاومت شیخ سعید در سال ۱۹۲۵ به گُردستان

محمد شیخو نقش بسزا و فعالی ایفا نموده‌اند.

این شخصیت‌ها همچنین در انتشار نشریات و روزنامه‌های «هاوار»، «روناهی»، «استرک» و «روژانو» نقش مهم و برجسته‌ای داشتند. در مجموع می‌توان گفت که در این مرحله بخشی از مبارزات خلق کُرد در غرب کُردستان در راستای مقابله با فرانسوی‌ها، صیانت و ترقی زبان و فرهنگ صورت گرفت و بخشی اصلی هم معطوف به مبارزات شمال کُردستان بود.

**مرحله‌ی دوم:** در این مقطع که با استقلال سوریه شروع شد، وضعیتی بدون ثبات و ملتهب حاکم بود. در ۱۹۶۳/۳/۸ م حزب بعث با پیشاهنگی «امین حافظ و صلاح جدید» قدرت را در دست گرفت، این حزب نیز قادر به ایجاد ثبات نشد، اما بعد از کودتای حافظ اسد و مصطفی تالاس علیه صلاح جدید که در ۱۹۷۰/۱۱/۱۶ م به‌وقوع پیوست، و همچنین پیروزی در جنگ ۱۹۷۳/۱۱/۶ م علیه اسرائیل، حافظ اسد محبوبیت و مقبولیت زیادی پیدا کرد و اوضاع این کشور تا حدی رو به ثبات و استقرار نهاد.

در این مرحله به دلیل تسریع روند تغییر و تحولات جهانی و منطقه‌ای و همچنین ترقی و گسترش جنبش‌های چپ و مبارزات خلق‌ها، اندیشه‌ی چپ و ملی‌گرایی در غرب کُردستان هم وارد مرحله‌ی تازه‌ای گشت. بخشی از جوانان و روشنفکران کُرد از جمله؛ «خالد بکتاش» به این مبارزات گرایش پیدا کردند و برخی هم به فعالیت در نهادها و مراکز حکومتی روی آوردند. شکری قوه‌تلی، ژنرال فوضی سلو و ادیب شیشکللی نیز از جمله‌ی این گروه بودند. علی‌رغم اینکه به‌شیوه‌ای رسمی زمینه و امکان فعالیت سیاسی و روشنفکری کُردی فراهم نشد؛ اما از نظر عملی تا اواخر دهه‌ی پنجاه سطحی از آزادی وجود داشت و کُردهای ملی‌گرا درصد استفاده از این موقعیت بودند. در ۱۹۷۵/۶/۱۴ م با پیشاهنگی عثمان صبری، نورالدین زازا و حمید درویش و با همکاری حزب دمکرات کُردستان عراق، **حزب دمکرات کُردستان سوریه (PKKS)** تأسیس شد که بیشتر به‌عنوان شاخه‌ای از حزب دمکرات کُردستان

سوریه آمد و در سال ۱۹۲۷ در تأسیس جمعیت «خوی‌بون» مشارکت ورزید. یکی از اعضای هیات موسس حزب دمکرات کُردستان بود. در سال ۱۹۵۸ به بغداد رفت و استادی زبان و ادبیات کُردی دانشگاه بغداد را برعهده گرفت. در جنبش سپتامبر (شورش ملا مصطفی بارزانی) به آموزش کادرها و پیشمرگ‌ها پرداخت. سال ۱۹۷۰ دوباره به سوریه بازگشت. توسط حکومت بعث دستگیر شد و چند سال در زندان بسر برد. بعد از خارج شدن از زندان در سوئد اقامت گزید. در تاریخ ۲۲ ماه نوامبر ۱۹۸۴ جهان را وداع گفت. وی در مجلات بسیاری شعر، مقاله و مطالبی را به چاپ رساند. بسیاری از اشعار وی به شکل ترانه خوانده شده‌اند. او شاعر، مورخ، نویسنده و مبارز و معلمی بزرگ بود که مملو از احساسات میهن‌دوستی بود. برخی از آثارش عبارتند از دیوان آتش و اخگر (دیوانا تاگر و پیت)، دیوان آزادی (دیوانا سه‌ورا نازادی)، دیوان من چه کسی هستم؟ (دیوانا کیمه نه‌ز)، دیوان روشن (دیوانا روناک)، دیوان شفق (دیوانا شه‌فه‌ق)، دیوان امید (دیوانا هیوی)، دیوان زند و اوستا (دیوانا زهند و ناویستا)، تاریخ کُردستان (دو جلد)، فرهنگ لغت جگرخوین، ژمان ریشه‌های درخت، ژمان جیم و گل‌پری، داستان شعر سالار و میدیا. م





عراق فعالیت می‌کرد. پیروزی انقلاب ۱۹۵۸/۷/۱۴ م در عراق و پذیرش و اعتراف به هویت و حقوق کردها در قانون اساسی، همچنین توسعه و ترقی فعالیت‌های ملی‌گرایانه در این بخش از کردستان، تأثیرات مثبت و مستقیمی بر غرب کردستان برجای نهاد. از طرفی دیگر، تشکیل جمهوری متحده عربی در سال ۱۹۵۸ م تأثیری منفی بر مبارزات خلق کرد داشت؛ زیرا عرب‌گرایی و شونیسیم عربی را ترویج و تبلیغ می‌کرد و همین امر باعث شد که فعالیت‌های سیاسی و روشنفکری خلق کرد محدود و کاهش پیدا کند.

در سال ۱۹۶۰ م بخش زیادی از رهبران و کادرهای (PDKS) دستگیر شدند، اما به دلیل اوج گرفتن مبارزات آزادی‌خواهی خلق‌ها در جهان و شروع انقلاب سپتامبر (۱۹۶۱/۹/۱۱) در جنوب کردستان، این موج فشار و دستگیری‌ها نتوانست خلق کرد را در این بخش از کردستان از مبارزه دلسرد و مأیوس کند. در اینجا لازم است اشاره‌ای به دو رویداد داشته باشیم که نمودی هستند از سیاست‌هایی که دولت وقت سوریه در قبال کردها اعمال می‌کرد. این دو رویداد عبارت بودند از قتل‌عام سینمای عامودا و پروژه‌ی کمر بند عربی که در سال ۱۹۶۰ و ۱۹۶۲ م اجرا شدند. در ماجرای سینمای عامودا (۱۹۶۰/۱۱/۱۳ م) حکومت نژادپرست سوریه ۲۸۳ کودک کرد را قربانی کرد، آن‌ها این پیام را به ملت کرد دادند که در صورت مقاومت و مبارزه، چنین سرنوشتی در انتظارتان خواهد بود؛ علاوه بر این از طریق پروژه‌ی «محمد طلب هلال» که بعدها به پروژه‌ی کمر بند عربی مشهور شد، درصدد بودند از طریق اسکان عرب‌ها در نواحی مرزی میان غرب با شمال و جنوب کردستان، ارتباط و تعامل این بخش از کردستان را با بخش‌های دیگر قطع کنند، حکومت به این نیز بسنده نکرده و حتی با اسکان عرب‌ها در حدفاصل روستاها و شهرهای گردنشین سعی کرد این مناطق را هم از یکدیگر جدا کند که تا سطح قابل‌توجهی موفق به این کار شد؛ اما به‌رغم اعمال و اصرار بر چنین سیاست‌هایی، خلق کرد در غرب کردستان توانست مبارزات خویش را گسترش دهد، از سویی در گستره‌ی غرب کردستان با سیاست‌های دولت مقابله نمود و زبان و فرهنگ خود را ترقی بخشید و از سوی دیگر، هزاران نفر از جوانان به جنوب کردستان روی آورده و در جنبش سپتامبر شرکت کردند، در عین حال غرب کردستان پشتوانه‌ی اقتصادی مهمی برای این قیام بود. حکومت سوریه که نگران از تحت تأثیر قرارگرفتن سایر مناطق سوریه بود، در راستای پیشگیری از این فعالیت‌ها که در حال افزایش بود، سیاست عدم ارائه‌ی شناسنامه و اوراق هویتی به اکثریت کردهای غرب کردستان و سوریه را در پیش گرفت. رژیم بعث اقدام به صدور شناسنامه‌ی جدید کرد و کردها را به سه بخش تقسیم کرد. بخشی را به‌عنوان شهروند سوری ثبت کرد، بخشی را به‌عنوان مهاجر و پناهنده و بخش دیگر را از حق برخوردار از شناسنامه محروم کرد که به آن‌ها «مکتوم» گفته می‌شد و از هرگونه حق و حقوق سیاسی و مدنی محروم بودند. این سیاست و رویکرد تا این اواخر همچنان ادامه داشت. می‌توان گفت که استقلال سوریه نه‌تنها رنج و مصائب خلق کرد را کاهش نداد، بلکه همزمان با قدرت‌گرفتن و استحکام پایه‌های آن، آزادی‌های

گردها بیشتر محدود شد و شرایط و امکانات زندگی نیز بسیار سخت‌تر.

در این مرحله، از سویی فعالیت سیاسی کردها افزایش یافت و از سوی دیگر، خط سیاسی و گرایش مردم از شمال به جنوب کردستان تغییر پیدا کرد؛ زیرا جنبش کردی در شمال کردستان از سال ۱۹۴۰ م به بعد دچار شکست شد، اما مبارزات خلق کرد در جنوب کردستان در حال اوج گرفتن بود و به کانون و نقطه امیدی برای جنبش سراسری کردها مبدل شد. جنبش سیاسی و اجتماعی غرب کردستان از دو جنبه از این وضعیت متأثر شدند. از سویی، امیدی بود برای مردم و در مبارزات خویش علیه رژیم بعث از آن الهام می‌گرفتند، از سوی دیگر، حرکت و مبارزات سیاسی غرب کردستان به کپی حرکت و مبارزات جنوب کردستان مبدل شد. لذا استقلال عمل آن بسیار تضعیف گشت و بسیاری از نواقص و معضلات احزاب و حرکت‌های سیاسی جنوب کردستان به غرب هم سرایت کرد. با وقوع انشعاب در حزب دمکرات کردستان عراق در سال ۱۹۶۴ م، PDKS نیز در سال ۱۹۶۵ م دچار انشعاب شد. عثمان صبری و نورالدین زازا هرکدام نمایندگی طیف و جریانی را بر عهده گرفتند. با اتحاد دوباره‌ی هر دو جناح حزب دمکرات کردستان عراق در سال ۱۹۷۰ م، در ۱۹۷۰/۸/۲۶ م همین اتفاق در PDKS نیز به‌وقوع پیوست. با شکست جنبش سپتامبر در جنوب کردستان، PDKS نیز دچار تشتت و انشعابات مختلفی شد.

**مرحله‌ی سوم؛** در این مرحله حزب بعث حکومت خود را بر تمامی سوریه تحمیل کرد و حافظ اسد و مصطفی تالاس به‌طور جدی درصدد شکل‌دهی جامعه در چارچوب نظام تک‌حزبی و دولتی برآمدند. سیاستی که در پیش گرفته شد، تداوم همان سیاستی بود که در سال ۱۹۶۳ م آن را پایه‌ریزی کرده بودند. بعث سوریه با بعث عراق و حکومت ترکیه اختلاف داشت و از سال ۱۹۷۰ م با قرارگرفتن در جبهه‌ی اتحاد شوروی و پیمان ورشو، به تحکیم پایه‌های قدرت خویش پرداخت، اما بعث عراق بعد از پیمان الجزایر در سال ۱۹۷۵ م به غرب گرایش پیدا کرد و از طرفی دیگر ترکیه نیز عضو ناتو بود، بنابراین کشمکش و جدال میان حکومت سوریه با عراق و ترکیه تشدید و تعمیق یافت. عراق و ترکیه، مسلمانان سنی‌مذهب سوریه را علیه حکومت بعث علوی‌مذهب تحریک و پشتیبانی می‌کردند. سوریه نیز به حمایت و پشتیبانی از گردهای ساکن در این کشورها پرداخت و به‌عنوان اهرم فشار از آن‌ها استفاده می‌کرد. کار به‌جایی رسید که حزب بعث سوریه رویکرد خشونت‌آمیزی در قبال اپوزسیون سنی‌مذهب (اخوان المسلمین) اتخاذ نمود. هم‌ارن شهر حما در سال ۱۹۸۲ که جلوی چشم جهانیان منجر به قتل‌عام شمار زیادی از مردم منطقه و آوارگی هزاران نفر شد، نمونه‌ای است از سیاست‌های رژیم در واکنش به این مقوله. برخلاف مقوله‌ی اپوزسیون اسلامی، اگرچه دولت سوریه از حیث استراتژیک کردها را انکار می‌کرد و اکثریت خلق کرد در این بخش از کردستان از حق داشتن شناسنامه محروم کرده بود، همچنین اقدام به تغییر سیمای مناطق گردنشین و تغییر فرهنگ جامعه‌ی کردی می‌کرد، این کشور را پناهگاه و پشتوانه‌ای برای جنبش کردی در جنوب کردستان مبدل





کرده و بعدها هم در قبال جنبش کردی در شمال کردستان به رهبری پ.ک.ک سیاستی منعطف در پیش گرفت.

از سال ۱۹۷۵ م تا ۱۹۸۰ م سوریه به پشتوانه و مکانی برای تجدیدقوای احزاب جنوب کردستان مبدل شد و از سال ۱۹۸۰ م به بعد نیز این کشور و لبنان - که تحت نظارت سوریه اداره می‌شد - به کانون و مرکز فعالیت‌های آموزشی و سازمان‌دهی حزب کارگران کردستان تبدیل شد. چنین وضعیتی و تداوم فعالیت و مبارزه‌ی این سازمان‌ها و احزاب در سوریه و لبنان، سبب شد که زمینه و امکانی بهتر برای کار و فعالیت گروه‌های غرب کردستان فراهم شود.

### وضعیت جامعه‌ی کرد در غرب کردستان

در نتیجه‌ی سیاست‌هایی که سال‌های طولانی حکومت بعث سوریه در قبال کرد اعمال می‌کرد و همچنین تأثیرپذیری جامعه‌ی غرب کردستان از جنبش و مبارزات کردی، فرد و جامعه غرب کردستان به شیوه‌ای تاکتیکی و پراگماتیسمی با دولت تعامل کردند و به مبارزات خلق کرد در سایر بخش‌ها امید بسته بودند. همچنان که پیشتر ذکر آن رفت تا بعد از جنگ جهانی دوم به جنبش شمال کردستان امیدوار بودند، اما بعد از این تا سال ۱۹۷۵ م هم به مبارزات جنوب کردستان گرایش پیدا کردند. در این مرحله تا سال ۱۹۸۵ م غرب کردستان بیشترین تأثیرپذیری را از مبارزات و احزاب جنوب کردستان داشت، از همین رو، بعد از شکست جنبش سپتامبر، جنبش غرب و حزب دمکرات کردستان سوریه نیز دچار انشعاب شد. بعد از آغاز دوباره‌ی مبارزات در جنوب کردستان، چون سوریه به مرکز و پشت‌جبهه‌ی اتحادیه‌ی میهنی مبدل شده بود، رفته‌رفته احزاب و مبارزات غرب کردستان نیز از آن تأثیر پذیرفتند. در همین مقطع چندین حزب تشکیل شدند که اکثر آن‌ها کپی و یا شاخه‌های احزاب جنوب کردستان بودند، لذا قادر به اتخاذ سیاستی مستقل، متحد و حرکت در راستای مطالبات و ضروریات این بخش از کردستان نبودند. همچنین فاقد پروژه و نقشه‌راهی منسجم و شفاف بودند که بتوانند تغییری بنیادین در جامعه و سیاست کردی ایجاد کنند. در نتیجه‌ی تشتت و پراکندگی این احزاب و سازمان‌ها، جامعه‌ی غرب کردستان تا حد زیادی از آن‌ها رویگردان و در جستجوی آلترناتیو بود.

از سال ۱۹۸۰ م به بعد، سازمان‌دهی دوباره و تجدیدقوای PKK در لبنان و نقشی مهمی که این حزب در جنگ سال ۱۹۸۲ م در این کشور علیه اسرائیل ایفا نمود، بر وضعیت جهانی و منطقه‌ای تأثیرگذار بود، همچنین مقاومت پیشاهنگان و کادرهای این حزب در زندان دیاربکر و آغاز مبارزه‌ی مسلحانه در ۱۹۸۴/۸/۱۵ م در شمال کردستان، تا اندازه‌ی زیادی مستقیماً وضعیت غرب کردستان و مبارزات آن را تحت تأثیر قرار داده بود. همزمان حضور رهبر عبدالله اوجالان در لبنان و ارتباط و تعامل تنگاتنگ گروه‌های لبنان با غرب کردستان، زمینه‌ی بهتری برای PKK فراهم نمود تا در جامعه‌ی غرب کردستان اقدام به سازمان‌دهی



کرده و خلأ سیاسی و سازمان‌دهی به‌وجود آمده را پُر نماید. رفته‌رفته تأثیر اندیشه‌ها و خط‌مشی مبارزاتی اوجالان و PKK در این بخش از گُردستان در حال افزایش بود، اما تأثیر و نقش احزاب جنوب گُردستان کاهش پیدا می‌کرد. کار به‌جایی رسید که در اواخر دهه‌ی نود، رژیم سوریه هم از ترقی و گسترش نفوذ PKK در جامعه‌ی غرب گُردستان دچار هراس و نگرانی شده بود. لذا در سال ۱۹۹۸ م بعد از اینکه ترکیه سوریه را تهدید کرد، این کشور دیگر حاضر به پذیرش و موافقت با حضور رهبر اوجالان در آنجا نشد. بدیهی است که سوریه به این نتیجه رسیده بود که ادامه‌ی حضور ایشان در سوریه، مانع و تهدیدی است بر سر راه سیاست‌هایی که این رژیم در قبال گُردهای غرب گُردستان در پیش گرفته بود. وضعیت به‌گونه‌ای بود که رژیم سوریه یا می‌بایست تغییری استراتژیک و مثبت در سیاست‌های خود انجام دهد و یا به‌شیوه‌ای مسالمت‌آمیز به حضور رهبر اوجالان در این کشور پایان دهد. از همین رو، تهدیدهای ترکیه این فرصت و بهانه را برای حکومت سوریه فراهم نمود. بعد از آن نیز رژیم اسد تلاش‌هایش را برای کنترل جامعه و کاهش تأثیرات اوجالان تشدید نمود.

بعد از وفات حافظ اسد در سال ۲۰۰۰، پسرش بشار اسد، چرخشی ۱۸۰ درجه‌ای انجام داد و از موضع دشمنی به توافق و هم‌پیمانی با ترکیه تغییر رویکرد داد. در توافق‌نامه‌ی «آدانا» در زمینه‌ی سیاسی، امنیتی و سرمایه‌گذاری، مجموعه‌ای قرارداد امضا کردند، متعاقب آن رژیم سوریه شروع به دستگیری و اخراج شخصیت‌های سیاسی گُرد به‌ویژه آن‌هایی که به افکار و اندیشه‌های رهبر اوجالان نزدیک بودند، نمود، شماری از این افراد را که دارای شناسنامه و اوراق هویتی ترکیه بودند، به این کشور تحویل داده شدند. فشار و حملات رژیم بر خلق گُرد نیز هم‌چنان در حال افزایش بود، قتل‌عام قامشلو در ۲۰۰۴/۳/۱۲ نمونه‌ی برجسته‌ی این حملات بود. سیاست‌های داخلی و منطقه‌ای بشار اسد، مخصوصاً سیاست‌هایی که در قبال ترکیه و گُردها در پیش گرفت، این کشور را در عرصه‌ی داخلی و خارجی با بحران روبه‌رو کرد، این بحران در بهار سال ۲۰۱۱ به وخیم‌ترین شکل ممکن رسید و هنوز هم قادر به کنترل و گذار از آن نیستند.

### وضعیت کنونی غرب گُردستان

بعد از خروج رهبر اوجالان از سوریه و تشدید فشارهای رژیم حاکم، طیفی از سیاستمداران و شخصیت‌هایی که خط‌مشی، سبک زندگی و مبارزات رهبر اوجالان را پذیرفته بودند و بر این باور بودند که با پیروی از آن قادر به گذار از وضعیت موجود و حل مسائل خویش خواهند شد، در تاریخ ۲۰۰۳/۹/۲۱ م حزب اتحاد دموکراتیک (PYD) را تأسیس کردند. این حزب با بهره‌گیری از تجربیات PKK و اندیشه‌های رهبر اوجالان درصدد جوابگویی به نیازها و ضروریات جامعه برآمد و علی‌رغم تمامی حملات و فشارها، توان مقاومت و مبارزه را از خویش نشان داد. مقوله‌ی درخورتمامل و در عین حال نگران‌کننده، عدم اتحاد و



هماهنگی لازم میان احزاب و سازمان‌های گُردی این بخش از گُردستان بود. بازتاب و تأثیرات این مقوله را می‌توان به‌وضوح در وضعیت و واقعیت امروزه‌ی غرب گُردستان مشاهده نمود.

با آغاز قیام و تظاهرات در غرب گُردستان و سوریه، مردم امیدوار بودند که تمامی احزاب و جریان‌های گُردی و سوری با هماهنگی و اتحاد و در چارچوب برنامه‌ای مستقل و مناسب، در راستای دستیابی به اهداف و مطالبات خلق‌ها گام بردارند؛ اما احزاب و گروه‌های غیرگُردی اپوزسیون سوریه به دلیل اینکه بیشتر متکی بر نیروهای خارجی بوده و شبه‌نظامیان و اشخاص غیر سوریه‌ای در صفوف آن‌ها حضور چشمگیری دارند، و همچنین هرکدام از آن‌ها مستقیماً از سوی مراکز و قدرت‌های مختلفی از جمله؛ عربستان سعودی، قطر، مصر و ترکیه هدایت و همراهی می‌شوند، قادر به ایجاد اتحاد و اتحاد استراتژی و تاکتیکی واحد نبوده و علی‌رغم تمامی کمک و حمایت نهادها و قدرت‌های خارجی، تاکنون نتوانسته‌اند به نتایجی دست‌یابند. برخی معتقدند که تنها با توسل به جنگ و سرنگونی رژیم سوریه به اهداف خویش می‌رسند، برخی دیگر نیز بر این باورند که می‌توانند با گفتگو و مذاکره، رژیم را ناچار به انجام اصلاحات و تغییر کنند. شماری اصرار دارند که سوریه‌ی آینده می‌بایست هویت و شناسنامه‌ای کاملاً عربی داشته باشد، برخی خواستار برپایی حکومت اسلامی و برخی نیز خواستار بنیاد نهادن سوریه‌ای دموکراتیک هستند.

اما نیروها و احزاب گُردی نیز در اوایل به دو گروه و جبهه تقسیم شدند، جبهه‌ای به رهبری حزب اتحاد دموکراتیک و جنبش جامعه‌ی دموکراتیک (TEV - DEM) و جبهه‌ی دیگر نیز به رهبری (حزب دموکرات گُردستان سوریه - الپارتی) و شورای میهنی کردهای سوریه (ENKS). جبهه‌ی جنبش جامعه‌ی دموکراتیک اصرار داشتند که بایستی نیروها و احزاب گُردستانی از استراتژی و موضع مستقل و مختص به خویش برخوردار باشند و به‌تمامی از اپوزسیون سوریه دنباله‌روی نکنند. همچنین خواستار تضمین حقوق و آزادی‌های خلق گُرد و دیگر خلق‌ها در سوریه‌ی آینده بودند، علاوه بر این تأکید داشتند که نباید بر راه‌حل نظامی اصرار و پافشاری نمود و در صورت آمادگی رژیم سوریه، لازم است بر روی راه‌حل سیاسی کار کرد؛ لذا به‌جای مقابله‌ی مستقیم و نظامی با رژیم، صلاح کار را در آن دیدند که ابتدا اقدام به سازمان‌دهی خلق و فراهم نمودن مقدمات کنند. بر مبنای همین رویکرد، در سال ۲۰۱۱ م یگان‌های مدافع خلق (YPG) و یگان‌های مدافع زن (YPJ) و شماری دیگر از نهادها را تأسیس کردند.

اما در مقابل، ENKS معتقد بود که بدون هیچ پیش‌شرطی باید در جبهه‌ی اپوزسیون سوریه قرار بگیرند و در غیر این‌صورت در آینده‌ی سوریه از هرگونه حق و حقوقی محروم خواهند شد. همزمان بر موضع جنگ مستقیم و سرنگونی رژیم اصرار داشتند. این اختلافات تاکنون نیز در اشکال و سطوح مختلف همچنان ادامه دارد. در چهار سال گذشته ENKS



همچنان بیشترین امید و اتکایش بر نیروهای خارجی است و به نتیجه‌ای آن‌چنانی نرسیده است. به سبب تشدید اختلافات داخلی و عدم رسیدن به توافق، بخشی از احزاب عضو در ENKS به جبهه‌ی انجمن خلق پیوسته‌اند. انجمن خلق از همان اوایل بر تکیه نمودن به نیروی خلق و نهادهای مدنی اصرار داشت، لذا با تکیه بر نیروی مردمی و نهادهای مدنی در تاریخ ۲۰۱۲/۷/۱۹ م انقلاب را شروع و شهرهای غرب گُردستان را یکی پس از دیگری آزاد نمود. در مورخه‌ی ۲۰۱۴/۱/۲۱ م یعنی در سالروز تأسیس جمهوری گُردستان در مهاباد، تأسیس کانتون جزیر در غرب گُردستان اعلان شد و بعد از آن در ۲۷ و ۲۹/۱/۲۰۱۴ م هر دو کانتون کوبانی و عفرین تأسیس شدند. بعد از گذشت یک‌سال و نیم از تأسیس این کانتون‌ها و همچنین شکست حملات داعش و همدستانش به کانتون کوبانی و جزیر، امروزه دستاوردهای خلق‌مان در غرب گُردستان به امری واقع مبدل شده و مقاومت و مبارزه‌ی خلق و مبارزان YPG,YPJ به نماد مبارزه و مقاومت در برابر تروریست‌ها و همچنین مدلی کارآمد و موفق برای آینده‌ی سوریه و منطقه مبدل شده‌اند؛ زیرا هم از نظر خودمدیریتی و اداری و هم از جنبه‌ی دفاعی و سبک زندگی، مدلی نوین است و تمامی تنوعات اتنیکی و مذهبی (عرب- آشوری - سُریانی، ترکمن، ارمنی و گُرد) با حفظ تفاوت‌مندی و اراده‌ی خویش، در آن شرکت دارند. به‌طور کلی می‌توان از آن به منزله‌ی مرحله‌ای نوین از حیات خلق گُرد و به‌طور خاص غرب گُردستان یاد کرد.

بی‌گمان در کنار رشادت‌ها و مبارزه‌ی جوانان و مقاومت و تحمل خلق‌مان در مقابل مشکلات، چه در داخل و چه در آوارگی و پناهندگی، نمی‌توان منکر شد که این دستاوردها عاری از عیب و نقص هستند. همچنین هنوز بخشی از احزاب و سازمان‌های عضو ENKS در فعالیت و کار سازمان و نهادهای خودمدیریتی شرکت نکرده و یا زمینه و امکان مشارکت آن‌ها فراهم نشده، بایستی در راستای حل این مسائل گامی جدی برداشته شود؛ زیرا هنوز وضعیت سوریه و منطقه بحرانی است و به ثبات لازم نرسیده است، دستاوردهای غرب گُردستان نیز همچنان در معرض خطر و تهدید قراردارند. صیانت از این دستاوردها و ارزش‌های آن، نه‌تنها وظیفه‌ی گُردهای روزاوا، بلکه وظیفه‌ی تمامی گُردهای هر چهاربخش گُردستان و جهان است؛ اما بیشتر از هر کس و جریانی، مسئولان و طیف‌های فعال و شریک در خودمدیریتی کانتون‌ها، لازم است که با انعطاف و فداکاری بیشتری تعامل و برخورد کنند و با تجربه گرفتن از گذشته‌ی خویش و دیگران، در راستای رفع نواقص و معایب تلاش نموده و این مدل نوین را استحکام و غنای بیشتر بخشند. هم‌زمان لازم است که احزاب و سازمان‌هایی که در خارج از خودمدیریتی قراردارند، واقع‌بینانه‌تر به تصمیم‌گیری و اتخاذ مواضع بپردازند. عدم شرکت در کار و فعالیت‌های خودمدیریتی و اصرار بر تأسیس نیروی نظامی جداگانه، کاری عبث و اشتباه است. زیرا بر اساس تجربیات جهانی و آنچه در جنوب و شرق گُردستان رویداد، ثابت شده که تأسیس نیروهای نظامی جداگانه و وابسته به احزاب، همواره تهدیدی است برای دموکراسی و احتمال شروع جنگ داخلی را





افزایش می‌دهد. به‌جای این می‌توان بر نهادینه نمودن و استقرار هرچه بیشتر نیروهای دفاعی، آسایش و پلیس تأکید و تمرکز شود، در این صورت، قطعاً هر دو طرف پیروزی بزرگ و تاریخی‌ای را رقم خواهند زد؛ همچنین غرب گُردستان از موقعیت و موضع ضمیمه و کامل‌کننده‌ی مبارزات و انقلاب سایر بخش‌های گُردستان به موقعیت پیشاهنگ سرسخت و جدی پیروزی انقلاب گُردستان مبدل خواهد شد.

در زمینه‌ی اجتماعی و فرهنگی، به دلیل اینکه غرب گُردستان همواره مرکز و مأوای رهبران، شخصیت‌ها و روشنفکران هر چهار بخش گُردستان بوده، از پیشرفت و پتانسیل عظیمی برخوردار است. از نظر اقتصادی و کشاورزی نیز غرب گُردستان دارای منابع، تجربیات و فرهنگ غنی زراعت است. بخش زیادی از مردم این منطقه از طریق کار کشاورزی و زراعت امرامعاش می‌کنند. در این بخش از گُردستان، مفاهیم و سبک زندگی نظام سرمایه‌ی جهانی و مدرنیته‌ی سرمایه‌داری نسبت به سایر مناطق، کمتر تأثیرگذار بوده و جامعه تا حد زیادی از ارزش و باورهایش صیانت کرده است. زنان در عرصه‌های مختلف زندگی نقشی فعال و برجسته دارند و اقتصادی کمونال و حیاتی مسالمت‌آمیز با سایر خلق‌ها در جریان است.

### ت: جنوب گُردستان

در سده‌ی بیستم که مدرنیته‌ی سرمایه‌داری حاکمیت و هژمونی خود را در سطح جهان گسترش داد و در چارچوب این سیستم، موجودیت، حقوق و آزادی‌های خلق گُرد مورد انکار قرار گرفت، جنوب گُردستان به کانون مبارزات و جنبش آزادی‌خواهی گُردها مبدل شد. این گرمی و تشدید مبارزات در جنوب، هم از نظر استراتژی و هم از نظر تاکتیکی بر روی مبارزات و جنبش‌های دیگر بخش‌های گُردستان تأثیرگذار بود. این وضعیت و تأثیرگذاری تا سال ۱۹۷۵ م همچنان در اوج قرار داشت، به‌طوری که امروزه نیز اثرات و پیامدهای آن تا حدی ماندگار و ادامه دارد؛ لذا شناخت و درک صحیح از سیاست خلق گُرد و رویکردی که نظام جهانی در سده‌ی بیستم در قبال گُردها اتخاذ نمود، منوط به فهم و درک درستی از تاریخ مبارزات خلق گُرد در جنوب گُردستان و سیاست بین‌الدولی در رابطه با مسئله‌ی گُرد در این بخش از گُردستان است. جهت کسب نتیجه و شناختی واقع‌بینانه‌تر در مورد این مقوله، بهتر است که تاریخ و مبارزات خلق گُرد در جنوب گُردستان و عراق را در دو مرحله مورد تبیین و تشریح قرار دهیم.

**مرحله‌ی اول؛** دوران پادشاهی در عراق، یعنی بعد از پایان جنگ جهانی اول تا ۱۹۵۸/۷/۱۴ م که نظام پادشاهی منحل شد. **مرحله دوم؛** از تأسیس جمهوری تا سرنگونی رژیم بعث و دوران کنونی.

### مرحله‌ی اول:

در این مرحله دولت عراق به‌عنوان بخشی از پروژه‌ی سایکس-پیکو، در ۱۰/۲۵/۱۹۲۰ م توسط انگلیس تأسیس شد. ریاست این حکومت تازه‌تأسیس که با نام «حکومت عراق» شناخته می‌شد، بر عهده‌ی «عبدالرحمن نقیب» بود و گستره‌ی حکمرانی و مرزهای آن برای خود حکومت و مردم نیز هنوز معلوم و معین نبود. پیش‌تر نیز اشاره کردیم که یکی از تصمیمات کنگره‌ی قاهره در سال ۱۹۲۱ م، تأسیس سپاه و انتخاب پادشاهی بود برای این کشور. در ۱۹۲۱/۸/۲۳ م فیصل بن حسین بن علی شریف مکه از خانواده‌ی هاشمی به‌عنوان پادشاه عراق هاشمی انتخاب شد. گستره‌ی این حکومت جدید تا آن زمان شامل هر دو ولایت بغداد و بصره بود، ولایت موصل که متشکل از هر سه سنجاق موصل، کرکوک، سلیمانیه و منطقه‌ی اربیل و بهدینان تا کوهستان حمیرین بوده، خارج از این محدوده قرار می‌گرفت که در چندین سند و مدرک انگلیسی صریحاً به این مسئله اشاره شده است. اگرچه در همان کنگره‌ی قاهره تصمیم گرفته شد که ولایت موصل هم به کشور جدید عراق الحاق شود، اما تا زمانی که پیمان‌های لوزان (۱۹۲۳ م)، بروکسل (۱۹۲۴/۱۰/۲۹)، قطعنامه‌ی «جامعه‌ی ملل» (۱۹۲۵/۱۲/۱۶) و توافق‌نامه‌ی «آنکارا» در ۱۹۲۶/۶/۵ به امضا نرسیدند، قضیه‌ی مرزهای عراق کاملاً معلوم و مشخص نشد. به‌عبارتی دیگر، بعد از توافق‌نامه‌ی آنکارا، مرزهای عراق به رسمیت شناخته شد، اما نکته‌ی عجیب و جالب‌توجه این بود که بر اساس پیمان «سانریمو» عراق تحت نظارت و قیمومیت انگلیس قرار گرفت و می‌بایست تا سال ۱۹۳۲ م این کشور بر عراق نظارت و با آن همکاری کند و بعد از این تاریخ نیز، عراق از حکومتی مستقل برخوردار شود. بر همین مبنا در تاریخ ۱۹۳۲/۵/۱۹ م حکومت عراق به قیمومیت انگلیس پایان داد و در ۱۹۳۲/۷/۱۲ م رسماً درخواست عضویت در «جامعه‌ی ملل» را ارائه کرد که در ۱۹۳۲/۱۰/۳ م عضویتش مورد تأیید قرار گرفت و عراق مستقل شد؛ اما دولت انگلیس به‌رغم اینکه رسماً استقلال عراق را پذیرفته بود، از نظر عملی حاضر به اعطای این استقلال نبود و اصرار داشت که تصمیم‌گیرنده و حاکم اصلی خودش باشد نه حکومت عراق. همین امر سبب ایجاد اختلاف میان خانواده‌ی پادشاهی عراق و حکومت انگلیس شد. لازم به ذکر است که انگلیس همچنان منابع اقتصادی عراق را در راستای اهداف خویش بکار می‌گرفت، بنابر پیمان «سانریمو» و توافق‌نامه‌ی «آنکارا»، ۲۵٪ نفت عراق عاید فرانسه و ۱۰٪ آن نیز برای مدت ۲۵ سال به ترکیه واگذار شده بود. تا پایان حکومت پادشاهی و سلطه‌ی انگلیس بر عراق، این قراردادها همچنان اجرایی می‌شد.

استقلال و عضویت عراق در «جامعه‌ی ملل» سبب بروز و تشدید اختلافات میان حکومت عراق و انگلیس شد. شاه فیصل درصدد بود از جنبه‌ی عملی و کرداری هم استقلال کسب کند، اما در زمان سفر رسمی به فرانسه، در ۱۹۳۳/۹/۸ م درگذشت. نوری سعید که از برجسته‌ترین شخصیت‌های دوران پادشاهی و نزدیکان فیصل بود و همچنین روابط حسنه‌ای با دولت انگلیس داشت، ۱۴ بار اقدام به تشکیل کابینه نمود. مرگ فیصل باعث ایجاد شک و گمان مردم عراق شد، اما هیچ‌گونه مدرک و سندی دال بر قتل فیصل وجود نداشت.





بعد از فیصل، پسرش غازی بر تخت پادشاهی نشست. وی که تحصیل کرده‌ی انگلیس بود، انگلیسی‌ها انتظار داشتند که با آن‌ها سازگار و هماهنگ باشد. اما غازی هم به روال پدرش تلاش کرد به نفوذ و هژمونی انگلیس و طرفدارانش پایان دهد. اختیار نمودن سکوت در واکنش به کودتای «بکر صدقی»<sup>۱</sup> (۱۹۳۶-۱۹۳۷) و بعدها هم پذیرش وی توسط غازی، اثباتی است بر این ادعا. بکر صدقی خواستار تشکیل حکومتی مستقل و بدور از مداخله‌ی انگلیسی‌ها بود، اما با کشته شدنش توسط انگلیس و طرفدارانش در ۱۹۳۷/۸/۱۹ م در موصل، این اقدام وی هم به نتیجه نرسید. بعد از آن نیز در رویدادی مشکوک در سال ۱۹۳۹ م شاه غازی نیز با تصادف اتومبیل کشته شد و بر دامنه‌ی شک و گمان مردم افزود، اما در رابطه با این واقعه هم هیچ مدرک و دلیلی مبنی بر به‌قتل رساندن وی پیدا نشد.

بعد از مرگ شاه غازی، پسرش فیصل که بعدها با عنوان فیصل دوم شناخته می‌شد به مقام پادشاهی رسید؛ اما چون فیصل دوم ۴ سال سن داشت، بنابر قانون عراق می‌بایست تا زمانی که شاه به سن قانونی برسد، شخص دیگری به‌عنوان قیم وی انتخاب و اداره‌ی امور را در دست می‌گرفت. بر این اساس دایی فیصل «عبدول ایلالی» تا تاریخ ۱۹۳۵/۵/۲ بر عراق حکومت کرد. بعد از اینکه فیصل دوم تاج پادشاهی را بر سر نهاد، عبدول ایلالی به‌طور غیرمستقیم همچنان بر عراق حکومت می‌کرد، از طرفی دیگر چون روابط و تعامل حسنه‌ای با انگلیسی‌ها داشت، آن‌ها نیز از وی حمایت می‌کردند. ایلالی درصدد پایان دادن به مخالفت و دشمنی‌ها با انگلیس در عراق بود. در این مدت، یعنی از سال ۱۹۳۹ الی ۱۹۵۸ م غیر از قیام «رشید عالی گیلانی»<sup>۲</sup> در سال ۱۹۴۱ که آن‌هم در اسرع وقت سرکوب

---

۱- بکر صدقی (۱۸۹۲-۱۹۳۷ م)، وی فرزند شوقی و یکی از فرماندهان گُرد در ارتش عراق بود. صدقی اهل روستای «سَکَره» از توابع آغ‌جَلَر بود. در جنگ جهانی اول در سپاه عثمانی خدمت می‌کرد و با مصطفی کمال آشنا شده و روابط دوستانه‌ای با وی برقرار می‌کند. به دلیل آشنایی و روابطی که با جعفر عسکری- بنیانگذار ارتش عراق- داشت، وارد ارتش شد. در تاریخ ۱۹۳۶/۱۰/۲۹ م علیه حکومت «یاسین هاشمی» که با انگلیسی‌ها میانه‌ی خوبی داشت کودتا کرد. «حکمت سلیمان» را به‌عنوان نخست‌وزیر انتخاب و خودش هم فرماندهی ارتش را برعهده گرفت. صدقی درصدد پایان دادن به مداخله و حضور انگلیسی‌ها در عراق و همچنین تغییر نظام حکومتی از پادشاهی به نظام پارلمانی و مشروطه بود. علاوه براین وی قصد داشته دولتی برای گُردها تشکیل دهد و در این راستا خواسته تا از آلمان و ترکیه استفاده کند. از همین رو، شاه غازی با وی مقابله نکرد و حکومت وی را به رسمیت شناخت. صدقی زمانی که درصدد سفر به ترکیه بود، در فرودگاه موصل توسط معاون «عریف» که یکی از افسران ترکمن اهل تلّعفر به نام «محمد عبدالله بود» به قتل رسید. عقید محمدعلی جوادی فرماندهی نیروی هوایی عراق هم همراه وی کشته شد.

۲- قیام رشید عالی گیلانی (۱۹۴۱): این سیاست‌مدار عراقی در سال ۱۸۹۲ م در یکی از خانواده‌های برجسته‌ی بغداد متولد شد. نخست‌وزیر عراق و طرفدار آلمان بود، در آوریل ۱۹۴۱ م کودتایی را علیه انگلیسی‌ها سازمان داد و «شریف شرف» را به‌عنوان وصی انتخاب کردند. عبدول ایلالی همراه با نوری سعید، علی جودت ایوبی و داود حیدری (نماینده‌ی اربیل در پارلمان) در ۱۹۴۱/۴/۱۵ از طریق بصره گریختند. فیصل دوم و مادرش را هم به اربیل نزد ملافندی منتقل کردند؛ اما بعد از دو ماه، حکومت رشید عالی برافتاد. عبدول ایلالی در ۱۹۴۱/۶/۱ به عراق بازگشت و در تاریخ ۱۹۴۱/۶/۶ م بار دیگر کنترل حکومت را در دست گرفت.



شد، انگلیسی‌ها با مخالفت و کشمکش جدی مواجه نشدند و بر عراق حکومت کردند. واقعیت امر این است که در این مرحله، عراق از استقلال برخوردار نبود و بخشی بود از گستره‌ی حکمرانی بریتانیا، حکومت عراق تنها نقشی تشریفاتی داشت و روکشی بود بر حکمرانی انگلیس. به همین دلیل عراق با اکثریت پیمان‌نامه و معاهدات خارجی و داخلی که در راستای تأمین منافع انگلیس بودند، موافقت می‌کرد و به آن‌ها متعهد بود. حکومت عراق هیچ‌گونه تسلط و کنترلی بر سیاست و اقتصاد این کشور نداشت و بر اساس معاهدات و توافق‌نامه‌هایی که به آن‌ها اشاره کردیم، انگلیس در این زمینه‌ها صاحب‌اختیار و حاکم بود. کار به جایی رسید که بر مبنای پیمان‌نامه‌ی «پورتسموس» که در ۱۹۴۸/۱/۱۵ م و در زمان حکومت «صالح جبر» میان عراق و انگلیس منعقد شد، عراق ملزم به پرداخت هزینه‌های ارتش انگلیس در این کشور شد، همچنین انگلیس نیز از حق به‌کارگیری ارتش عراق در راستای اهداف مشترک هر دو کشور در خارج از مرزهای عراق برخوردار بود. عراق با درخواست و تحریک انگلیس معاهدات و پیمان‌نامه‌های زیادی را امضا نمود از جمله؛ پیمان سعدآباد<sup>۱</sup>، پیمان بغداد<sup>۲</sup> و پیمان اتحادیه هاشمی یا فدراسیون عربی<sup>۳</sup>. این وضعیت و شرایط سبب شده بود که هر جنبشی که در عراق یا در جنوب گُردستان شکل بگیرد و خواستار احقاق حقوق خود باشد، نه تنها از سوی عراق، بلکه توسط انگلیس و هم‌پیمانانش هم سرکوب شود.

### مبارزات خلق گُرد در این مرحله

پیش‌تر در مقوله‌ی تأسیس دولت عراق به مبارزات و مقاومت‌های شیخ محمود برزنجی نیز اشاره کردیم، وی از ۱۹۱۸ الی ۱۹۲۶ م چهار بار اعلان حکومت کرد و درصدد برآوردن

۱- پیمان سعدآباد در ۸ ژوئیه ۱۹۳۷ م در کاخ سعدآباد تهران میان ایران، عراق، افغانستان و ترکیه منعقد گشت. در این پیمان آمده است که چهار کشور یادشده از تشکیل جمعیت‌ها و دسته‌بندی‌هایی که هدف آن‌ها اخلال در صلح میان کشورهای همجوار و عضو پیمان باشد، جلوگیری نمایند، به مرزهای مشترک یکدیگر احترام بگذارند، از مداخله در امور هم‌خودداری و رزند و در صورت بروز خطر برای یکی از اعضا، سایرین از وی حمایت متقابل به‌عمل آورند. م

۲- این پیمان در سال ۱۹۵۵ م میان عراق و ترکیه منعقد گشت. پیمانی بود میان دول طرفدار آمریکا جهت مقابله با نفوذ کمونیسم و با شعار صلح و امنیت برای خاورمیانه. یک‌سال بعد، انگلستان، پاکستان و ایران نیز بدان پیوستند. در ۱۹۵۷ نمایندگان آمریکا به عضویت کمیته‌های اقتصادی و نظامی پیمان بغداد درآمدند، اما آمریکا خود به پیمان ملحق نشد. عراق پس از کودتای ۱۹۵۸ عبدالکریم قاسم که یک نظامی متمایل به چپ بود، در مارس ۱۹۵۹ از پیمان خارج شد و این پیمان در اوت ۱۹۵۹ «سازمان پیمان مرکزی» (سنتو) نامیده شد و مرکز آن به آنکارا منتقل شد.

۳- فدراسیون عربی: با اتحاد دو کشور عراق و اردن در ۱۴ فوریه ۱۹۵۸ تشکیل شد. در ۱۹۵۸/۳/۱۲ قانون این اتحادیه تدوین و نوری سعید به‌عنوان نخست‌وزیر آن انتخاب شد. تشکیل این فدراسیون اقدامی بود در برابر تشکیل جمهوری متحده‌ی عربی توسط مصر و سوریه. بعد از سرنگونی رژیم پادشاهی این فدراسیون نیز منحل شد.





نمودن حقوق و آزادی‌های خلق گُرد بود، اما موفق نشد و در ۱۹۲۷/۱/۱۹ م با حکومت عراق پیمانی را امضا نمود که طبق آن متعهد می‌شد هیچ‌گونه فعالیتی علیه دولت انجام ندهد و در زادگاه خویش ساکن شود. این قضیه شش ماه بعد از تعیین تکلیف ولایت موصل و تعیین مرزهای میان عراق و ترکیه اتفاق افتاد. از همین رو، علی‌رغم اینکه شیخ محمود از نفوذ و محبوبیت زیادی در جامعه‌ی جنوب گُردستان برخوردار بود، موضعی منفعل اختیار نمود و غیر از دو بار یعنی در سال ۱۹۳۱ و ۱۹۴۱ که خواست به صحنه‌ی سیاسی عراق بازگردد، تا زمان وفاتش (۱۹۵۶ م) در سکوت و انزوا بسر برد. بی‌گمان وی در دوران تأسیس دولت عراق و تعیین تکلیف ولایت موصل بسیار تأثیرگذار بود. در این بخش آنچه می‌بایست با اهمیت بیشتری به تبیین و تشریح آن پردازیم، دوران بعد از پایان یافتن این مشکلات و مسائل است، یعنی از سال ۱۹۲۶ به بعد. در راستای درک و شناخت بهتر، لازم است که اشاره کوتاهی به وضعیت داخلی عراق و سیاست‌هایش در قبال مسئله‌ی گُرد و سایر خلق‌ها، همچنین موضع جامعه‌ی گُرد، قیام و جنبش‌هایش داشته باشیم.

#### اول: سیاست دولت عراق و انگلیس در قبال خلق‌های عراق

پیش‌تر اشاره کردیم که انگلیسی‌ها در پی تأسیس نظامی پادشاهی و متمایل به نظام حکمرانی خویش بودند. بدیهی است که آن‌ها از مشکلات و موانع این کار آگاه بودند، زیرا ساختار و زیربنای اجتماعی عراق تا حد زیادی با نظامی مبتنی بر قوانین رسمی ناآشنا بود، فاکتور موثر و کارآمد در اداره‌ی امور، معیارها و اخلاقیات مرسوم در جامعه بود. هر خلق و هویتی در جامعه‌ی عراق نیز از ارزش و معیارهای اخلاقی مختص به خویش برخوردار بود، همین امر مانع اصلی بود بر سر راه تشکیل حکومت قانون و دولت-ملتی به مانند آنچه که در غرب ایجاد شد. تبلیغات و ادعاهای طرف‌های درگیر در جنگ جهانی مبتنی بر دفاع از حقوق و آزادی خلق‌ها، سبب بغرنج‌تر شدن این وضعیت شده بود. این شرایط هم مانعی در برابر اهداف و پروژه‌های انگلیس بود و هم مانع از شکل‌گیری حکومتی مرکزی و مقتدر در عراق. در عین حال، انگلیس و عراق قبل از الحاق موصل به عراق، بر اساس قطعنامه‌ی شماره ۷۷ که در ۱۹۲۵/۱۲/۱۶ م صادر شده بود، متعهد به مدنظر قراردادن مطالبات و خواست‌های خلق گُرد و به رسمیت شناختن زبان گُردی در دادگاه، ادارات و نظام آموزشی در مناطق گُردنشین شده بودند، همچنین انگلیس موظف بود در رابطه با حق خودگرانی ساکنان گُرد ولایت موصل، پروژه‌ای به جامعه‌ی ملل ارائه دهد و نظرات و مطالبات کمیسیون تحقیق درباره‌ی ولایت موصل را اجرا نماید. عراق در ۱۹۲۶/۱/۱۸ م این شروط را پذیرفت و انگلیس نیز در ۱۹۲۶/۲/۲۴ به جامعه‌ی ملل تضمین داد؛ لذا آن‌ها ناچار بودند که با انعطاف بیشتری با گُردها و سایر خلق‌ها تعامل کنند، این امر نیز در قانون اساسی عراق تا حدی منعکس شد؛ اما این تعهدات و پیمان‌ها هیچ‌گاه به‌طور کامل اجرایی نشدند. بنابر قانون اساسی عراق، مصوب سال ۱۹۲۵، زبانی رسمی این کشور عربی بود و صریحاً اشاره‌ای به سایر خلق‌ها و حقوقشان نشده بود. زبان

گُردی هم علی‌رغم پیمانی که داده بودند در مناطق گُردنشین رسمیت نیافت، اما کاربرد آن‌هم ممنوع نبود، بسان آنچه در ایران و ترکیه در جریان است. طبق قوانین رسمی انتشار نشریات و روزنامه‌های گُردی و همچنین تأسیس مدارس مخصوص تدریس زبان گُردی مجاز بود. دولت عراق در ۱۹۳۹/۱۱/۱۹ م شروع به پخش بخشی از برنامه‌های رادیو بغداد به زبان گُردی نمود و این اولین رادیوی گُردی بود. سیاستمداران، روشنفکران و هنرمندان گُرد با بهره‌گیری از این امکانات و زمینه‌های محدود، توانستند فعالیت‌ها و اقدامات ارزنده‌ی زیادی را در عرصه‌ی روشنفکری، زبان و ادبیات و فرهنگ به انجام برسانند. مقوله‌ی دیگر این بود که بر طبق قانون اساسی عراق، تلاش و برنامه‌ای هدفمند جهت تضعیف و یا نابودی عشایر و ایلات، تنوعات اتنیکی و مذهبی و عالمان دینی در این کشور وجود نداشت. بلکه تلاش می‌شد که به‌شیوه‌ای این تنوعات را در اداره‌ی حکومت و جامعه شریک کنند. در آن زمان عراق دارای دو مجلس عوام (مجلس نواب) و مجلس خواص (مجلس اعیان) بود. اعضای مجلس اعیان مستقیماً توسط پادشاه از میان شخصیت‌های دینی و نامدار جامعه، روسای عشایر و ایلات انتخاب می‌شدند و زنان حق عضویت در آن را نداشتند؛ اما اعضای مجلس خواص متشکل از نمایندگان مناطق مختلف بودند که با انتخابات تعیین می‌شدند. طبق قانون، زدن هرگونه مُهر و برچسب دینی، اتنیکی و مذهبی بر نهادهای حکومتی و سیاسی ممنوع بود. لذا تأسیس احزاب و سازمان‌های دینی، مذهبی، ملی و کمونیستی ممنوع و به‌عنوان تهدیدی برای کشور شناخته می‌شد، اما در قانون ذکر شده بود که احزاب می‌توانند از طریق مبارزات سیاسی و انتخاباتی، برای دستیابی به قدرت و حکومت تلاش کنند. در این مدت ۱۶ انتخابات برگزار شد و هر بار به بهانه‌ی وضعیت فوق‌العاده و خطر، مجلس منحل می‌شد. در این مدت (۳۸ سال) ۵۹ کابینه‌ی حکومت تشکیل شد که این وضعیت خود اثباتی است بر عدم استقرار و ثبات کشور در این مقطع. وضعیت موجود باعث تضعیف گرایش‌ها و مفاهیم ملی‌گرایی و دین‌گرایی و برجسته شدن خواست و میل همزیستی میان خلق‌های ساکن در عراق شده بود، اما وابستگی دولت و حکومت به انگلیس، اختلافات داخلی نظام، تغییر و تحولات جامعه، گسترش و نفوذ تفکرات چپی، دموکراسی‌خواهی و ملی‌گرایی، سبب شده بود که رفته‌رفته بر میزان خشم و نارضایتی مردم از حکومت عراق و انگلیس افزوده شود.

### دوم: جامعه‌ی گُردستان و جنبش گُردی

نکته‌ی قابل‌توجه در این مرحله، عدم هماهنگی و اتخاذ موضعی واحد و مشترک توسط خلق گُرد و پیشاهنگانش بود. شماری از شخصیت‌هایی که قبلاً در امور نظامی و اداری دولت عثمانی جای گرفته بودند تا مدتی بعد از جنگ جهانی اول و الحاق موصل به عراق، همچنان بر محور سیاست عثمانی و جمهوری ترکیه می‌چرخیدند و معتقد بودند که از این طریق می‌توانند بهتر خدمت کرده و دستاوردی کسب نمایند، اما این گروه بعد از پیمان لوزان و بروکسل و سرکوب قیام‌های الک و دیاربکر توسط مصطفی کمال، از ترکیه





فاصله گرفتند. گروهی دیگر به انگلیس روی آورده و درصدد بودند با کمک و همکاری این کشور و حکومت عراق به اهداف خویش برسند، این گروه نقش فعالی در تأسیس و تثبیت پایه‌های حکومت عراق ایفا نمودند. جعفر عسکری و بکر صدقی از جمله‌ی این افراد بودند که در تأسیس و تحکیم ارتش نقشی مهم و مؤثر داشتند. جمال‌الدین بابان، توفیق وهبی، محمدامین زکی بیگ، احمد بیگ (فرزند توفیق بیگ) و احمد عثمان هولری نیز از جمله‌ی اشخاصی بودند که در عرصه‌ی اداری و مدیریتی در تأسیس نهادها و ادارات عراق نقشی فعال و مهم ایفا کردند. بدیهی است که این افراد از شخصیت‌های نامدار و مطرح جامعه‌ی گُردستان بودند که به طرق مختلف به این جامعه خدمت کرده‌اند. در این مقطع کار و فعالیت در ارگان و نهادهای حکومتی به‌عنوان خیانت و همکاری با دشمن شناخته نمی‌شد، بلکه به‌منزله‌ی فرصت و امکانی برای خدمت به جامعه تلقی می‌شد. بی‌گمان انگلیس و عراق از این مقوله در راستای نشان دادن وجهه‌ای مردمی و تکرگرا از حکومت خویش بهره‌برداری کرده‌اند، همچنین از مشروعیت جنبش و مبارزات آزادی‌خواهی خلق گُرد کاسته و بر مشروعیت نظام خویش افزوده‌اند. افزون بر آن بسیاری از شخصیت‌های کارآمد و مستعد جامعه‌ی گُرد را در راستای اهداف خویش بکارگرفته‌اند که باعث محرومیت این جامعه از توان و استعدادها و تضعیف مبارزاتش شده است.

همزمان با تعهد شیخ محمود به انگلیس و عراق، مبنی بر عدم انجام هرگونه فعالیت و اقدامی که موجب اخلال در نظم و امنیت عراق شود، ضربه‌ی مهلکی به مبارزات مسلحانه‌ی گُردها وارد آمد. از همین رو، در مناطق اربیل، سلیمانیه و گرمیان سیاستمداران گُرد طرق و راهکارهای مبارزاتی دیگری در پیش گرفتند. بر همین مبنا بعد از دستگیری و تبعید شیخ محمود به هندوستان در سال ۱۹۱۹ م شماری سازمان و جمعیت تأسیس شدند که تا بازگشت شیخ به گُردستان در سال ۱۹۲۲ م نقش مهم و فعالی در سازمان‌دهی و فعالیت مردم ایفا نمودند. حزب اسلامی گُرد، حزب میهنی گُرد و جمعیت استقلال گُردستان از برجسته‌ترین این سازمان‌ها و احزاب بودند. آن‌ها خواستار بازگشت شیخ محمود، تشکیل حکومت مستقل گُردی و عدم الحاق ولایت موصل به عراق بودند؛ همچنین با سیاست‌های عثمانی و ترک‌ها نیز ابراز مخالف می‌کردند. به دلیل تأثیرگذاری و نفوذشان در میان اقشار مختلف جامعه، حکومت اجازه‌ی فعالیت رسمی به آن‌ها نمی‌داد. بعد از بازگشت شیخ محمود و به نتیجه نرسیدن تلاش‌هایش، بخش زیادی از روشنفکران و سیاستمداران گُرد به فعالیت‌های سیاسی، روشنفکری و فرهنگی روی آوردند، لذا در این مقطع (۱۹۲۶ الی ۱۹۳۷ م) شمار زیادی سازمان، جمعیت و کانون با نام‌های مختلف تأسیس و تشکیل شدند، از جمله: جمعیت ترقی گُردها (۱۹۲۶ م)، جمعیت علمی گُردها (۱۹۲۶ م)، انجمن زردشتی (۱۹۲۶ م)، انجمن اربیل (هولر) (۱۹۲۸ م)، جمعیت استقلال گُردستان (۱۹۲۸ م)، کانون جوانان در بغداد (۱۹۳۳ م)، جمعیت ترقی گُردها، جمعیت یاری‌رسانان گُرد (۱۹۳۱ اربیل) جمعیت علم و عرفان (۱۹۳۲ م - کوی سنجاق)، جمعیت تحقیق و ترویج امثال و حکم گُردی (۱۹۳۲ - بغداد)،

جمعیت خطابت و تقلید (۱۹۳۲ کوی سنجاق)، حزب اسلامی گُرد (۱۹۳۴م- حلبچه)، جمعیت اسلام گُردی (۱۹۳۶ م)، سازمان بروسک<sup>۱</sup> (به‌دینان) جمعیت برادری (۱۹۳۷ م) و جمعیت دارکهر<sup>۲</sup> (۱۹۳۷ م). علی‌رغم اینکه شماری از این احزاب و جمعیت‌ها از مجوز رسمی فعالیت برخوردار بودند، اما در مجموع بخش اعظم فعالیت‌هایشان مخفیانه بود. به دلیل ممنوعیت فعالیت تحت نام گُرد و گُردستانی، اکثراً تلاش کرده‌اند که در چارچوب نهادهای مدنی و انجمن‌های فرهنگی و روشنفکری به کار خویش ادامه دهند و در این زمینه از قوانین عراق و پیمان‌نامه‌های بین‌المللی بهره برده‌اند. همچنین با استفاده از قانونی که در سال ۱۹۳۱ م در رابطه با به‌رسمیت شناخته شدن زبان‌های محلی تصویب شد تا حد زیادی در زمینه‌ی زبان و ادبیات گُردی پیشرفت‌هایی حاصل شد. نجم‌الدین ملاکریم یکی از شخصیت‌های فعال این دوران بود که در راستای ترقی و توسعه‌ی فرهنگ مطالعه و روشنفکری تلاش‌های ارزنده‌ای کرد. شاعر و نویسنده‌ی نامدار گُرد «پیرمرد» نیز در همین دوران زیسته که جمع‌آوری امثال‌وحکم گُردی و احیای مراسم نوروز از جمله فعالیت‌های ماندگار وی هستند. در نتیجه‌ی اهتمام و تلاش پیرمرد از آن دوران به بعد، هرساله مراسم نوروز در چارچوب فستیوالی فرهنگی و ملی در سلیمانیه برگزار می‌شود.

در همین مقطع با توسعه‌ی فعالیت‌های روشنفکری و تحصیل به زبان گُردی، در سال ۱۹۲۵ م اولین مدرسه‌ی گُردی<sup>۳</sup> در سلیمانیه تأسیس شد. در سال ۱۹۲۶ م نیز اولین مدرسه‌ی دخترانه در سلیمانیه افتتاح شد، گزیده‌خانم (همسر عبدالعزیز یامولکی) مدتی مدیریت این مدرسه را بر عهده داشت و بعد از وی نیز به مدت ۳۵ سال فاطمه محی‌الدین به کار مدیریت و تدریس در آن مشغول شد. نکته‌ی جالب‌توجه این است که دولت هیچ‌گونه نقشی در این فعالیت‌ها نداشت و روشنفکران و شخصیت‌های مطرح و نامدار منطقه

۱- صالح یوسفی: (۱۹۱۸- ۱۹۸۱ م) متولد بامرنه از توابع آمیدی در جنوب گُردستان بود. وی از اعضای فعال و هیئت مؤسس سازمان بروسک و از اعضای فعال حزب هیوا و حزب دمکرات گُرد بوده، در دارالعلوم بغداد تحصیل نمود و برای مدتی نیز سردبیری نشریه‌ی «روژی گُردستان» را بر عهده داشت. مدتی نیز به‌عنوان نماینده‌ی گُردها در حکومت عراق عهده‌دار سمت وزارت بود، در ۱۹۸۱/۵/۱۵ به‌عنوان دبیرکل حزب سوسیالیست گُردستان انتخاب و در ۱۹۸۱/۶/۲۵ به شهادت رسید.

۲- یونس رئوف با نام مستعار «دلدار» در سال ۱۹۱۸ در شهر کوی سنجاق به دنیا آمد. بعد از اتمام دبیرستان در این شهر، تحصیلات خود را در دانشکده‌ی حقوق بغداد به پایان رساند و به کار وکالت مشغول شد. وی علاقه‌ی خاصی به شعر و ادبیات داشت و از آنجا که بیشتر کارهای وی حماسی و میهن‌دوستانه بودند از جانب حکومت همواره تحت تعقیب و آزار بود و مدت زیادی را در زندان بسر برد. از آثار معروف دلدار سرود «ای رقیب» است که به‌عنوان سرود ملی گُردها به‌رسمیت شناخته شد. وی همچنین مؤسس جمعیت «دارکهر» بود و نقش فعالی در تأسیس حزب هیوا داشت. به دلیل اختلاف با رفیق حلمی، بعد از مدتی از این حزب کناره‌گیری نمود. در ۳۰ سالگی به دلیل مرضی در اربیل وفات کرد، آرامگاهش در شهر کوی سنجاق واقع شده است.

۳- اولین مدرسه‌ی دولتی با نام «مدرسه‌ی رشدیه‌ی عسکریه» در دوران عثمانی در شهر سلیمانیه و در سال ۱۸۹۳ م تأسیس شد.





به صورت داوطلبانه به این امر می‌پرداختند. برای مثال؛ **حیسه خانم نقیب**<sup>۱</sup> و چند شخص دیگر ساختمان و هزینه‌های مدرسه‌ی دخترانه را تأمین می‌کردند، پیرمرد و رفقاییش برنامه و محتوای دروس را آماده می‌کردند و کسانی مانند گوران، قانع، بیکس و زیور به کار تدریس و بالا بردن سطح علمی و ادبی این مدرسه اشتغال داشتند. در اینجا لازم است اشاره‌ای هم به نقش و فعالیت‌های زنان گُرد در این دوران داشته باشیم. در تاریخ ۱۹۳۰/۶/۲۸ م با پیشاهنگی و سرپرستی «حیسه خان نقیب» اولین سازمان مختص به زنان با نام «جمعیت زنان گُردستان» تأسیس و حیسه خانم عرفان افندی به عنوان رئیس آن انتخاب می‌شود. علی‌رغم موانع و مشکلات عدیده، این جمعیت برای مدتی به فعالیت‌های روشنفکری و ترغیب و تشویق زنان به تحصیل ادامه داد. شماری از اعضای فعال در این جمعیت بعدها در تأسیس نهاد «ابتکار عمل زنان گُرد» (۱۹۴۳ م) در سلیمانیه نقش داشتند، ریاست این نهاد که در زمینه کمک به مستمندان فعالیت می‌کرد و در سراسر عراق تنها نهادی بود که در این زمینه فعالیت می‌کرد، بر عهده‌ی سعیدیه خانم (همسر مصطفی قره‌داغی) بود. یکی دیگر از زنان گُرد نامدار و فعال در عرصه‌ی هنر و موسیقی، شخصی بود یهودی که با نام «ام جمال» وی را می‌شناختند. برخی دیگر از این زنان فعال عبارت بودند از: نازدار و اسمر دو زن گُرد یهودی بودند که در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ به کار هنری پرداخته‌اند. لیلا عزیز، فوضیه محمد، نسرین شیروان و مریم خانم نیز در همین مقطع آثار هنری زیبایی خلق کردند و در رادیو گُردی بغداد به ثبت و ضبط آثار خویش پرداختند. در همین دوران برای اولین بار در مدرسه‌ی دخترانه‌ی سلیمانیه تئاتر «مادر» اجرا می‌شود که زنان در آن به ایفای نقش پرداختند. این کار با توجه به شرایط و فضای اجتماعی آن دوران، فعالیت‌ی جسورانه و مهم بود، بهیبه و شفیقه که خواهران فاطمه محی‌الدین بودند در این تئاتر بازی کردند. برخی از آثار ملا کریم که اهل جنوب گُردستان بود و سید علی اصغر گُردستانی هم که اهل شرق گُردستان بود، در همین دوران بر روی گرامافون ضبط شدند.

---

۱- حیسه خانم نقیب: سال ۱۸۹۱ م در شهر سلیمانیه به دنیا آمد، وی از خانواده‌ی سادات برزنجی و همسر شیخ قادر (برادر شیخ محمود) بود. در عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی فعالیت داشت و در دوران جنگ جهانی اول همراه با سعیدیه خاتون جهت پیشگیری از کمبود و گرانی نان، اقدام به سازمان‌دهی و مدیریت نانواپی‌های شهر سلیمانیه کرده‌اند و از این طریق فشارهای وارده بر مردم را کاهش داده‌اند. همچنین در حل و فصل مشکلات و معضلات جامعه نقش مهمی داشته و دختران و زنان را برای تحصیل ترغیب و تشویق نمود. وی منزل مسکونی خویش را برای تأسیس اولین مدرسه‌ی دخترانه در سلیمانیه اهدا نمود. چندین بار به جامعه‌ی ملل و حکومت‌های عراق و انگلیس نامه نوشته و خواستار احقاق حقوق خلق گُرد شده است. همچنین نقش مهمی در تأسیس اولین سازمان زنان در جنوب گُردستان داشت. در ۱۹۵۳/۴/۱۵ وفات کرد.

## فعالیت‌های ادبی، روشنفکری و مطبوعاتی

بعد از جنگ جهانی اول، روشنفکران و شخصیت‌های نامدار و مطرح در جامعه‌ی گُردستان، به این نتیجه رسیدند که بایستی اهمیت و توجه بیشتری به عرصه‌ی روزنامه‌نگاری و نشریات داشته باشند، همزمان حکومت انگلیس نیز این خلأ و ضعف را درک کرده بود و درصدد بهره‌برداری از آن بود. از همین رو، در ۱۹۱۸/۱/۱ میجرسون انگلیسی با همکاری سُکری فضلی در بغداد اولین روزنامه‌ی گُردی به‌صورت هفته‌نامه را با نام «تَگیشتنی راستی-تینگه‌یشتنی راستی» منتشر کردند. انتشار این روزنامه تا ۱۹۱۹/۱/۲۷ ادامه پیدا کرد. اولین روزنامه‌ی گُردی هم که در یکی از شهرهای گُردنشین جنوب گُردستان (سلیمانیه) منتشر شد، روزنامه‌ی «پَشگوتن-پیشکه‌وتن» بود که از ۱۹۲۰/۴/۹ الی ۱۹۲۲/۷/۷ به کار خود ادامه داد، این روزنامه هم توسط میجرسون منتشر می‌شد. اولین روزنامه‌ی گُردی هم که توسط خود گُردها منتشر شد، «بانگی گُردستان» نام داشت. اولین شماره از این روزنامه‌ی سه‌زبانه (گُردی، ترکی و فارسی) که ارگان رسمی «کومله‌ی گُردستان» بود در ۱۹۲۲/۸/۲ در شهر سلیمانیه منتشر شد. کومله‌ی گُردستان در ۱۹۲۲/۷/۲۱ توسط مصطفی یامولکی تاسیس شد. بعدها در زمان حکومت شیخ محمود و در سال ۱۹۲۳ روزنامه‌های «بانگ حق-بانگی حه‌ق» و «نومیدی ئیستقلال-امید استقلال» منتشر شدند؛ اما از میان تمامی این نشریات و روزنامه‌ها، روزنامه‌ای که از بیشترین تأثیر و مدت‌زمان انتشار برخوردار بود، روزنامه‌ی «ژیان» بود به صاحب‌امتیازی «حسین ناظم» و سردبیری «پیره‌مرد<sup>۱</sup>». این روزنامه از تاریخ ۱۹۲۶/۱/۲۱ الی ۱۹۳۸/۳/۱۰ م به کار خود ادامه داد و بالغ‌بر ۵۰۰ شماره از آن منتشر شد. بعدها روزنامه‌ی «ژین<sup>۲</sup>» به‌جای آن منتشر شد که این روزنامه هم تا

۱- توفیق محمود حمزه ملقب به پیره‌مرد (به گُردی: پیره‌میرد) و حاجی توفیق بیگ (۱۸۶۷-۱۹۵۰). وی اهل سلیمانیه بود و در همان اوان جوانی به تحصیل علوم دینی پرداخت. سال ۱۸۸۲ م در سلیمانیه مشغول به کار شد. سال ۱۸۹۸ همراه با شیخ محمود و پدرش (شیخ سعید) عازم استانبول شد و در دانشکده‌ی حقوق تحصیلاتش را به پایان رساند. بعدها به فعالیت‌های ملی‌گرایانه و سیاسی روی آورد. سال ۱۹۰۹ م به‌عنوان قائم‌مقام شهر جوله‌مرگ (حکاری) منصوب می‌شود. در انتشار نشریاتی از جمله؛ «روژی گُرد»، «هه‌تاوی گُرد» و «ژین» در استانبول نقش فعالی داشت. در سال ۱۹۲۵ به سلیمانیه بازمی‌گردد و در فعالیت‌های سیاسی و روشنفکری شرکت می‌کند. وی از طریق روزنامه‌های «ژیان و ژین» که قریب به ۲۵ سال با مسئولیت و هزینه‌ی خودش آن‌ها را منتشر می‌کرد، نقش بسیار مهم و ماندگاری در عرصه‌ی مطبوعات و اطلاع‌رسانی گُردی ایفا نمود. همچنین یکی از فعالان عرصه‌ی آموزش به زبان گُردی بود و در این زمینه زنان را ترغیب و تشویق به تحصیل و یادگیری زبان گُردی نموده است. او همچنین اقدام به جمع‌آوری امثال‌وحکم گُردی و احیای مراسم نوروز کرد.

۲- روزنامه‌ی ژین: این روزنامه را پیره‌مرد در ۱۹۳۹/۱/۲۶ منتشر کرد، تا اوایل سال ۱۹۵۰ م، (۱۰۰۰) شماره از آن منتشر شده است. بعد از درگذشت پیره‌مرد نیز توسط خانواده‌اش تا سال ۱۹۶۳ م انتشار آن همچنان ادامه پیدا کرد و در زمان روی کارآمدن حزب بعث و ملی‌گرایان عرب، توقیف شد. بعد از وفات پیره‌مرد، شاعر نامدار گُرد «گران-گُوران» نیز برای مدتی سردبیری این روزنامه را بر عهده داشته است.







سال ۱۹۳۶ منتشر می‌شد. برخی از مجلات مطرح و مهم این دوران عبارت بودند از: مجله‌ی «دیاری گُردستان» که از ۱۹۲۵/۳/۱۱ الی مارس ۱۹۲۶ توسط «صالح زکی صاحبقران» در بغداد منتشر می‌شد. مجله‌ی «زاری کرمانجی» توسط حسین حزن‌ی مَکریانی در رواندز منتشر می‌شد و از ۱۹۲۶/۳/۲۵ الی ۱۹۳۲/۷/۳۱، ۲۴ شماره از آن منتشر شد. مجله‌ی «گلاویژ» که مهم‌ترین و تأثیرگذارترین آن‌ها بود از ۱۹۳۹ الی ۱۹۴۹ منتشر می‌شد.

در همین مقطع برخی از روشنفکران تلاش کردند که دستور زبان گُردی با الفبای آرامی و لاتین را تدوین کنند. توفیق وهبی<sup>۲</sup> در سال ۱۹۲۵ با نگارش کتابی به نام «با چه حروفی و چگونه بنویسیم؟» تلاش نمود دستور زبان گُردی با حروف آرامی را تدوین کند.<sup>۳</sup> وی برای آن ۴۰ حرف در نظر گرفته بود. اسماعیل حقی شاه‌ویس در سال ۱۹۲۵ م کتاب «املای گُردی- عربی» را به رشته‌ی تحریر درآورد. سعید صدقی کابان در سال ۱۹۲۸ کتاب «مختصر صرف و نحو گُردی» را نوشت. معروف جیاوک در سال ۱۹۳۰ کتاب «املای گُردی» را تألیف نمود. ابراهیم امین بالدار در سال ۱۹۵۳ کتاب «الفبای نوین برای کودکان» را به نگارش درآورد که تا این اواخر به‌عنوان مبنا و منبعی برای تدریس زبان گُردی در جنوب گُردستان مورد استفاده قرار می‌گرفت. در سال ۱۹۶۰ علاءالدین سجادی کتاب «دستور زبان و فرهنگ واژگان گُردی» را تألیف کرد. نسرین فخری نیز در سال ۱۹۷۷ «دستور نگارش گُردی» را به رشته‌ی تحریر درآورد. در زمینه‌ی نگارش زبان گُردی با الفبای لاتین نیز جلادت بدرخان، کامران بدرخان و عثمان صبری اقدامات مهم و ارزنده‌ای را به انجام رساندند. جلادت بدرخان در سال ۱۹۳۲ م «دستور زبان الفبای گُردی»، کامران بدرخان در سال ۱۹۳۸ «الفبای من» و عثمان صبری در سال ۱۹۵۵ «الفبای گُردی» را به نگارش درآوردند. جمال بَبُض در سال ۱۹۵۷ کتاب «نگارش گُردی با الفبای لاتین» را به رشته‌ی تحریر درآورد. نگارش این کتاب‌ها نقش بسزای در ترقی و توسعه‌ی زبان و ادبیات گُردی ایفا کردند، به‌ویژه نگارش با الفبای آرامی و لهجه‌ی کرمانجی میانه بسیار پیشرفت کردند. اولین داستان گُردی

---

۱- اولین شماره‌ی مجله‌ی گلاویژ با صاحب‌امتیازی ابراهیم احمد و سردبیری علاءالدین سجادی در دسامبر ۱۹۳۹ در بغداد منتشر شده، تا سال ۱۹۴۹ م، (۱۰۵) شماره از آن منتشر شده است.

۲- توفیق وهبی (۱۸۹۱-۱۹۸۴ م) فرزند معروف محمد، سال ۱۹۰۸ تحصیلات متوسطه را در بغداد به پایان رساند و جهت ادامه‌ی تحصیل عازم استانبول شد. سال ۱۹۲۲ در قیام و حکومت شیخ محمود شرکت جست و سال ۱۹۳۰ به‌عنوان استاندار سلیمانیه منصوب و قبل از وقایع ۱۹۳۰/۹/۶ برکنار می‌شود. سال ۱۹۴۴ به‌عنوان وزیر دارایی در حکومت «حمدی پاچه‌چی» مشغول به‌کار می‌شود. وی در رابطه با ایزدیان تحقیقات مفصّلی انجام داده و آثار دیگری نیز از وی به یادگار مانده است.

۳- خلیل خیالی (۱۸۷۶-۱۹۲۵ م) در سال ۱۹۰۹ در استانبول کتاب «الفبای گُردی- کرمانجی شمالی» را در ۲۷ صفحه به‌رشته‌ی تحریر درآورد. وی سیاستمدار، نویسنده و روشنفکری توانا و عضو «جمعیت تعاون و ترقی گُردی» و «جمعیت نشر و معارف گُردی» در استانبول بود که در سال ۱۹۱۹ تاسیس شد.

به لهجه‌ی کرمانجی میانه با نام «له خه‌وما- در خوابم» در همین مقطع توسط «جمیل صائب» به نگارش درآمد و در روزنامه‌ی ژیان چاپ و منتشر شد. در مجموع این وضعیت و شرایط باعث پیشرفت و ترقی قشر روشنفکر و پیشاهنگی آن‌ها در عرصه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی شد.

### فعالیت سیاسی و سازمانی در کُردستان

همچنان که پیشتر نیز به آن اشاره کردیم، به سبب عدم موفقیت قیام و مبارزات شیخ محمود<sup>۱</sup> و ناکارآمدی شیوه‌ی رهبری متعارف در کُردستان و درعین حال، ترقی اندیشه و تفکرات ملی، سطح روشنفکری جامعه‌ی کُردستان و شرایط و امکانات موجود در عراق، بخشی از شخصیت‌های کُردستان به مبارزه‌ی سیاسی متوسل شدند. برجسته‌ترین این اشخاص گروهی بودند که می‌خواستند از طریق تأسیس و فعالیت در جمعیت و سازمان‌های کُردی، روشنفکری، جوانان و زنان، مبارزات سیاسی را توسعه و ترقی دهند. تا سال ۱۹۳۷ م شمار زیادی از این گونه جمعیت و سازمان‌ها در عرصه‌های مختلف تأسیس شدند، اما اکثراً عمر کوتاهی داشتند و ارتباط و تعامل تنگاتنگی میانشان وجود نداشت، همین امر باعث شد که قادر به انجام قیام و حرکتی فراگیر سیاسی نباشند؛ اما نکته‌ی جالب توجه این است که از این دوران به بعد مبارزه‌ی سیاسی به بخش مهمی از مبارزات کُردها مبدل می‌شود و بارها از طریق ارسال نامه و مکتوبات به حکومت‌های عراق و انگلیس و جامعه‌ی ملل، خواستار احقاق حقوق و آزادی‌های خلق کُرد می‌شوند. توسل به راهپیمایی و تظاهرات دمکراتیک، یکی دیگر از روش‌هایی است که در این مقطع جهت بیان مطالبات و ابراز نارضایتی مورد استفاده قرار می‌گیرد. برجسته‌ترین این تظاهرات، راهپیمایی ۱۹۳۰/۹/۶ در سلیمانیه بود که در اعتراض به خواست حکومت مبنی بر برگزاری انتخابات بدون توجه به مطالبات کُردها و اعلان استقلال بود. برخی از آن به‌عنوان اولین تظاهرات و اعتراض مدنی مردم در عراق یاد می‌کنند. در این تظاهرات مسالمت‌آمیز که با پیشاهنگی بگس، رَشُول، عَوَکه سیسه و هلوویگ شکل گرفت، حکومت با خشونت تمام واکنش نشان داد، ۱۲ نفر

۱- شیخ محمود برزنجی (۱۸۸۱-۱۹۶۵ م) فرزند شیخ سعید فرزند شیخ محمد بچگل (فرزند کاک احمد شیخ) است. پدر و برادرش (شیخ احمد) با توطئه‌ی اتحادگرایان در سال ۱۹۰۹ م در موصل به قتل رسیدند اما وی نجات پیدا می‌کند و جانشین پدرش می‌شود. در سال ۱۹۱۵ در جنگ جنوب عراق علیه انگلیسی‌ها با حکومت عثمانی همکاری می‌کند، به همین خاطر وی را به‌عنوان حاکم سلیمانیه منصوب می‌کنند و تا پایان جنگ در همین سمت باقی می‌ماند. در میانه‌ی سال‌های ۱۹۱۸ الی ۱۹۲۷ در راستای دستیابی به استقلال کُردستان، چهار بار تشکیل حکومت می‌دهد. در سال ۱۹۱۹ انگلیسی‌ها وی را به هندوستان تبعید می‌کنند و در سال ۱۹۲۲ به سلیمانیه بازمی‌گردد. در ۱۹۳۱ و ۱۹۴۱ نیز علیه انگلیسی‌ها قیام کرد اما بازهم کاری از پیش نبرد و از صحنه‌ی سیاست و مبارزه کناره‌گیری کرد. وی در ۱۹۵۶/۱۰/۹ م درگذشت. شیخ دستی توانا در شعر داشته و از تخلص «نوربخش و فرهاد کُرد» استفاده کرده است.



کشته و قریب به ۱۰۰ نفر هم زخمی شدند. شمار زیادی هم از جمله؛ یگس<sup>۱</sup> که زخمی شده بود دستگیر و زندانی می‌شوند. وی در زندان این شعر را سروده است:

ای وه تن مه فتونی توّم و شیوه تم بیرکته وه وه

وه ختی به ندی و ئەسارهت، پێ به تهوق و کوته وه

شهرته شهرتی پیاوه تی بێ، گەر خودا ده ستم بدا

دوژمنت پهت کهم وه کو سه گ، بیخمه ژیر پیته وه

وی در این ابیات از عشق و علاقه‌ی وافر خویش نسبت به میهن حتی در سخت‌ترین شرایط بحث کرده و بر ادامه‌ی مبارزه تا نابودی دشمنان و اشغالگران اصرار می‌ورزد. این رویدادها نه تنها مردم را از مبارزه دلسرد نکرد، بلکه فعالیت‌ها و فشارهای خود بر حکومت عراق و انگلیس را تشدید و تعمیق بخشیدند. بسیاری از شاعران و ادیبان این دوره در رابطه با حوادث این دوران اشعار زیادی سروده‌اند. شیخ محمود نیز که در آن زمان در روستای «پیران» در حوالی مریوان سکونت داشت، تحت تأثیر این تظاهرات و اعتراضات در ۱۹۳۰/۹/۱۷ نامه‌ای به حکومت عراق و انگلیس ارسال کرده و از آن‌ها خواسته بود که قبل از اینکه عراق به عضویت جامعه‌ی ملل درآید و اعلان استقلال کند، بایستی حکومتی مستقل برای گردها تشکیل شود؛ اما انگلیس و عراق جواب خواسته‌های وی را نداند، از همین رو، شیخ با روسای برخی از عشایر ارتباط برقرار کرده و خود را مهیای قیام می‌کند. وی نیروهایش را به دو بخش تقسیم کرد، بخشی از مسیر پنجوین و بخشی از مسیر پشدر حمله‌ور می‌شوند. در مورخه‌ی ۱۹۳۰/۱۱/۳ جنگ آغاز شد و تا مارس ۱۹۳۱ ادامه پیدا کرد. در این نبردها نیروهای شیخ موفق به عقب‌راندن نیروهای حکومتی می‌شوند. در همین زمان عشایر (دَلو، داوده، زنگنه و گل) در گرمیان با شیخ متحد شده و از وی می‌خواهند که مقر خود را به منطقه‌ی آن‌ها منتقل کند تا قادر به گسترش قیام و تقویت مبارزه شوند. شیخ به منطقه‌ی گرمیان رفته و در روستای «آوباریک» از توابع خرما تو ساکن می‌شود. در همین مقطع شیخ طی نامه‌ای به جامعه‌ی ملل، دلایل توسل خویش به مبارزه‌ی مسلحانه را شرح می‌دهد. با خیانت برخی افراد، محل اختفای او لو می‌رود و نیروهای حکومت

---

۱- فائق یگس: سال ۱۹۰۵ م در روستای سیتک از توابع سلیمانیه به دنیا آمد. در همان اوان کودکی مادرش فوت می‌کند و بعد از مهاجرت به سلیمانیه، پدرش عازم جنگ می‌شود و سرپرستی وی را عمویش بر عهده می‌گیرد. در مدارس دینی سلیمانیه و مدرسه‌ی «دارالعلوم» بغداد تحصیل نمود. وی دستی توانا در عرصه‌ی نویسندگی و ادبیات گردی داشته است. او را بیشتر به خاطر سروده‌های ملی و مبارزات سیاسی‌اش می‌شناسند. یکی از سازماندهندگان قیام ۱۹۳۰/۹/۶ بوده که در جریان این قیام زخمی و دستگیر می‌شود. به دلیل فعالیت‌های سیاسی چندین بار به حله و عماره در جنوب عراق تبعید می‌شود. وی در ۱۹۴۸/۱۲/۱۸ بر اثر بیماری درگذشت.



به روستای آوباریک حمله می‌کنند، جنگ سختی به وقوع می‌پیوندد و گردها علی‌رغم ضربات سختی که متحمل می‌شوند، نهایتاً موفق به شکست نیروهای حکومت می‌شوند. بعد از آن شیخ محمود به منطقه‌ی قره‌داغ و پیران عقب‌نشینی می‌کند. در این زمان حکومت‌های ایران و عراق به توافق می‌رسند که مشترکاً از هر دو طرف به نیروهای شیخ محمود حمله کنند، شیخ نیز به ناچار در ۱۹۳۱/۵/۱۴ تسلیم می‌شود، حکومت عراق ابتدا وی را به سماوه و بعدها نیز به ناصریه و دیاله تبعید می‌کند و در سال ۱۹۳۳ نیز او را به بغداد منتقل کردند.

بعد از شکست قیام شیخ محمود، مردم ناامید نشدند و مبارزات خویش را ادامه دادند، نمایندگان گرد در بغداد بر احقاق حقوق خلق خلق گرد اصرار بیشتری کردند و حکومت در ژوئن ۱۹۳۱ قانونی را تصویب کرد که به موجب آن زبان گردی در مناطق گردنشین به‌عنوان زبان رسمی شناخته شد، اگرچه حکومت در راستای اجرای این قانون گامی جدی برداشت، اما وجود همین قانون، زمینه و امکانی شد برای روشنفکران و فعالان گرد که زبان و ادبیات گردی را تا اندازه‌ی زیادی پیشرفت دهند و از سال ۱۹۳۱ به بعد، چندین جمعیت و نهاد مدنی در عرصه‌ی فرهنگ، زبان و ادبیات گردی تأسیس و فعالیت کردند.

#### قیام شیخ احمد بارزان (۱۹۳۱-۱۹۳۲ م)

شیخ احمد بارزان<sup>۱</sup> پنجمین شیخ بارزان و دومین فرزند شیخ محمد بارزان است. وی که در سال ۱۹۱۴ م به‌عنوان شیخ بارزان تعیین شد از منزلت و محبوبیت زیادی برخوردار بود و در میان مرید و طرفدارانش با نام «خودانی بارزان - صاحب بارزان» شناخته می‌شد. از همان آغاز ورود انگلیسی‌ها به گوردستان به مقابله با آن‌ها برمی‌خیزد و با قیام‌های الکی، آمد و شیخ محمود نیز همکاری کرده است. وی در دهه‌ی بیست هژمونی خویش را بر اغلب مناطق بهدینان گسترش داد که این امر باعث هراس و نگرانی حکومت عراق و انگلیس شد. آن‌ها جهت تضعیف وی از اختلافاتش با شیخ رشید لولان استفاده کردند، لازم به ذکر است شیخ احمد و شیخ رشید بر سر گسترش نفوذ و محبوبیت خویش در رقابتی شدید بودند که منجر به وقوع دو بار درگیری میان طرفدارانشان در ماه هفتم و یازدهم ۱۹۳۰ م شد. حکومت عراق در راستای افزایش محبوبیت و نفوذ خویش از این وضعیت استفاده کرد و به میانجیگری آن‌ها پرداخت، اما به نتیجه‌ای نرسید و نزاع و درگیری‌های آن‌ها تشدید شد. شیخ احمد در اوایل نوامبر ۱۹۳۱ م به منطقه‌ی برادوست یورش برد و



۱- شیخ احمد بارزان (۱۸۹۲-۱۹۶۹ م) فرزند شیخ محمد بارزان و برادر شیخ سلام بارزان است. بعد از اعدام برادرش (شیخ سلام) در سال ۱۹۱۴ م به‌عنوان شیخ بارزان انتخاب می‌شود و در سال ۱۹۲۰ با سیاست‌های انگلیس مقابله کرد و مانع از اسکان آشوریان در آن منطقه شد. از سال ۱۹۳۱ الی ۱۹۳۲ رهبری قیام بارزانی‌ها را بر عهده داشت و در سال ۱۹۶۹ درگذشت.



چندین روستا را به آتش کشید و شیخ رشید را ناچار کرد که به مرزهای شرق گُردستان عقب‌نشینی کند. حکومت عراق با هدف تثبیت قدرت و حاکمیت خویش و اثبات این‌که قادر به حفظ امنیت کشور و استقلال است و جامعه‌ی ملل را راضی کند، در مورخه‌ی ۱۹۳۱/۱۲/۶ م با نیروهای زیادی به فرماندهی برقی صدقی، برادر بکر صدقی به بارزان حمله کرد، اما بارزانی‌ها آن‌ها را شکست دادند که مصطفی بارزانی<sup>۱</sup> برادر کوچک‌تر شیخ احمد نقش مهمی در کسب پیروزی ایفا نمود. بعد از مدتی حکومت به شیخ احمد اطلاع می‌دهد که قصد دارند وی را به‌عنوان حاکم منطقه‌ی بارزان انتخاب کنند و برای همین امر بایستی به دیدار نمایندگان حکومت برود، اما شیخ مطلع می‌شود که توطئه‌ی قتل وی در جریان است و از این کار صرف‌نظر می‌کند. بار دیگر در ۱۹۳۲/۳/۱۵ جنگ آغاز می‌شود و حکومت با توان و نیروی بیشتری به منطقه یورش می‌برد. علی‌رغم ضربات سنگینی که گُردها بر حکومت وارد می‌کنند، اما در نهایت شکست خورده و منطقه به تصرف نیروهای حکومتی درآمد. در ۱۹۳۲/۶/۲۲ شیخ احمد، محمد صدیق و مصطفی بارزانی به همراه ۱۰۰ نفر دیگر عازم شمال گُردستان شده و در روستای «گرانه» مستقر می‌شوند. شیخ احمد به‌منظور ایجاد فشار بر حکومت و ممانعت از اسکان آشوریان در منطقه‌ی بارزان- که یکی از برنامه‌های انگلیس بود - دستور می‌دهد که نیرویی بالغ‌بر ۲۰۰ نفر به فرماندهی خلیل خُشوی و احمد نادر در منطقه‌ی گردی مستقر شوند.

در بهار ۱۹۳۳ م حکومت ترکیه شیخ احمد بارزان را به عراق تحویل می‌دهد و او را در موصل زندانی می‌کنند. در این زمان ملا مصطفی بارزانی و همراهانش به مرز جنوب گُردستان بازگشتند و اعلام کردند که برای کنار نهادن اسلحه و عدم فعالیت نظامی علیه دولت، بایستی شیخ احمد آزاد شود. بر همین مینا در اواخر اوت ۱۹۳۳ حکومت عراق شیخ احمد و علی محی را آزاد کرد و به بارزان بازگشتند. بعد از آن مصطفی بارزانی و برادرش محمد صدیق به همراه ۲۲۰ نفر دیگر تسلیم نیروهای حکومتی شدند، اما خلیل خُشوی و ۸۰ نفر دیگر در مناطق کوهستانی ماندند. تلاش حکومت در سال ۱۹۳۴ م برای سرکوب آن‌ها بی‌نتیجه ماند، اما سال بعد نیروهای حکومتی موفق می‌شوند که ۳۰ نفر از آن‌ها را به‌قتل برسانند که احمد نادر هم یکی از آن‌ها بود. خلیل خُشوی برای مدتی به منطقه دالانپر عقب‌نشینی می‌کند و در ژوئن همان سال بار دیگر بازمی‌گردد. حکومت عراق که به‌شدت از خلیل و همراهانش خشمگین بود، این‌بار سعی می‌کند با هماهنگی و همکاری دولت ترکیه وی را سرکوب کند. خلیل تا سال ۱۹۳۶ در مناطق مرزی مخفی می‌شود و در

---

۱- ملا مصطفی بارزانی: از رهبران جریان ملی‌گرایی گُرد (۱۹۰۳-۱۹۷۹ م) بعد از وفات پدرش و دستگیری برادرش شیخ سلام و مادرش، در زندان ترکیه متولد شد. رهبری جنبش ایلول (سپتامبر) را برعهده داشت و بعد از شکست جنبش در سال ۱۹۷۵ به ایران پناه می‌برد و بعد از مدتی به دلیل مرضی در آمریکا وفات می‌کند. او فعالیت سیاسی‌اش را با برادر بزرگش شیخ احمد بارزانی آغاز کرد. با سمتی نظامی در جمهوری گُرد مهاباد حاضر بود. پس از وی ریاست حزب دمکرات گُردستان عراق به فرزندش مسعود بارزانی رسید.

اوایل همان سال مخفیگاهش (غار هرباشک) لو می‌رود و با حمله‌ی نیروهای دولتی به همراه ۱۲ نفر از رفقایش کشته می‌شود. به این ترتیب این قیام نیز سرکوب می‌شود. بر اساس منابع مربوط به بارزانی‌ها، شخصی به نام «گلج<sup>۱</sup>» که رئیس عشیره‌ی «رکانی» بود، محل اختفای خلیل خُشوی را به نیروهای حکومت اطلاع می‌دهد.

### حزب هیوا و مرحله‌ای نوین از مبارزات گُردها

سال‌های نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۳۰ سده‌ی گذشته با بحران و منازعات زیادی سپری شد. آلمان نازی و ایتالیا درصدد گسترش هژمونی و قدرت خویش بودند و تفکر چپ‌گرایی، قیام و آزادی خلق‌ها هم توسعه پیدا کرده بود. رضاشاه و حکومت ترکیه به آلمان متمایل شده بودند و اختلافات حکومت عراق با انگلیس نیز تشدید شده بود. در این مرحله جریان‌های دمکراسی‌خواه در اوایل دهه‌ی ۳۰ به رهبری جعفر ابوقَمن و کامیل چادرچی، ملی‌گرایان به رهبری اشخاصی همچون محمد مهدی و چپ‌گرایان نیز به رهبری یوسف سلمان (رفیق فهد) و رفقاییش در حال ترقی و گسترش بودند.

سطح آگاهی و احساسات ملی‌گرایانه‌ی جوانان و روشنفکران گُرد نیز متأثر از این افکار و اندیشه‌ها و وضعیت موجود، افزایش چشمگیری داشت، یکی از برجسته‌ترین این افراد و گروه‌ها، شاعر نامدار «دلدار» و «جمعیت دارکهر» بود. دلدار در همان اوان جوانی به‌همراه چند نفر از جوانان کرکوک، اربیل و کوی‌سنجاق در سال ۱۹۳۷ م «جمعیت دارکهر» را تأسیس کردند. این جمعیت که بیشترین اعضا و طرفدارانش از قشر جوان بود، فعالیت و گرایش‌های ملی‌گرایانه داشت و در مدت دو سال پیشرفت فوق‌العاده‌ای نمود؛ اما گوران و رفقاییش بر این باور بودند که سیر تغییر و تحولات بسیار سریع‌تر از فعالیت‌های آن‌ها است و لازم است که گستره و حوزه‌ی فعالیت و مبارزه‌ی خویش را گسترش دهند. بر همین منبنا با شماری از شخصیت‌های باتجربه مانند رفیق حلمی و روسای عشایر و فرماندهان گُرد در ارتش ارتباط برقرار کردند. در نتیجه‌ی این تلاش‌ها، در بهار سال ۱۹۳۹ م «حزب هیوا» را تأسیس کردند، به‌عبارتی دیگر، این حزب ادامه‌دهنده و تداوم فعالیت‌های «جمعیت دارکهر» بود با ساختاری نوین و گسترش حوزه‌ی فعالیت. «رفیق حلمی<sup>۲</sup>» به‌عنوان رئیس حزب انتخاب شد. در همین مقطع جریان چپ در حال ترقی بود

۱- کلج رکانی: رئیس عشیره‌ی رکانی بود، بنابر گفته‌ی بارزانی‌ها، وی در سال ۱۹۳۶ م محل اختفای خلیل خُشوی و رفقاییش را لو می‌دهد که منجر به کشته‌شدن آن‌ها می‌شود. بارزانی‌ها نیز در سال ۱۹۶۰ از وی انتقام گرفته و او را به‌قتل می‌رسانند.

۲- در سال ۱۸۹۸ م در شهر کرکوک چشم به جهان گشود. فرزند صالح عبدالله معروف به حلمی و از خانواده‌ی «آمان» بود. تحصیلات متوسطه را در سلیمانیه و بغداد به پایان رساند و در استانبول وارد دانشکده‌ی نظامی می‌شود. به دلیل آغاز جنگ جهانی ناچار به بازگشت به گُردستان می‌شود. در نخستین حکومت شیخ محمود به‌عنوان رئیس دفتر وی انتخاب می‌شود. سال ۱۹۲۰ به استانبول بازگشت و تحصیلاتش را به پایان رساند و بعد





و تأثیر حزب کمونیست بر جوانان روزبه‌روز افزایش پیدا می‌کرد. همین امر باعث ایجاد کشمکش و رقابت میان حزب هیوا و حزب کمونیست شد. حزب کمونیست معتقد بود که حزب هیوا در جامعه‌ی گُردستان هیچ ضرورتی ندارد، زیرا آن‌ها وظایف خویش را در قبال خلق گُرد به نحو احسن انجام می‌دهند. حزب هیوا هم با انتقاد از عملکرد کمونیست‌ها بر این باور بود که مبارزات و مواضع آن‌ها در راستای منافع حکومت و شونیست‌های عرب است. با این وجود تأثیر و نفوذ هر دو حزب روزبه‌روز افزایش پیدا می‌کرد، علاوه بر این شماری از شخصیت‌ها و فعالان سایر بخش‌های گُردستان مانند؛ عبدالرحمن ذبیحی، در حزب هیوا فعالیت می‌کردند و دامنه‌ی فعالیت این حزب به جنوب گُردستان محدود ماند. پیشتر نیز اشاره کردیم که در تأسیس جمعیت (ژ.ک) و جمهوری گُردستان مشارکت کرد و یکی از طرف‌های پیمان سه‌مرز بود که در منطقه‌ی دالانپر منعقد شد. این حزب دارای دیسپلین و نظم سازمانی زیادی بود و رئیس حزب در میان اعضا و طرفدارانش از قداست و احترام ویژه‌ای برخوردار بود.

وقوع جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵ م) مستقیماً بر اوضاع عراق و گُردستان تأثیرگذار بود، بخش زیادی از مردم و سیاستمداران گُرد و عراقی تحت تأثیر هیتلر قرار داشتند و کنترل حکومت عراق در دست انگلیس بود. این تأثیرگذاری و جبهه‌گیری‌ها در قیام رشید عالی گیلانی در ۱۹۴۱ م به‌وضوح بازتاب یافت. از طرف دیگر خلائی سیاسی که در نتیجه‌ی مداخله‌ی انگلیس و روسیه در ایران و خلع رضاشاه به‌وجود آمده بود، بر اوضاع جنوب گُردستان تأثیرگذار بود و زمینه و امکان تحرک و فعالیت بهتری را برای حزب هیوا و سایر جریان‌ها فراهم آورد. این اوضاع و اتفاقات سبب شد که شیخ محمود بعد از ۱۰ سال تبعید در مارس ۱۹۴۱ بار دیگر به سلیمانیه بازگشت و از عشایر و فعالان سیاسی گُرد خواست که خود را برای قیام مجدد آماده کنند. وی بار دیگر از حکومت عراق درخواست کرد که حقوق و آزادی‌های خلق گُرد را به رسمیت بشناسد. تلاش‌های رشید عالی گیلانی و شیخ محمود به نتیجه نرسید و بعد از مدتی کشمکش و منازعه با حکومت مرکزی و انگلیس، شیخ محمود بار دیگر از صحنه‌ی سیاست و مبارزه کنار رفت و در «داری که‌لی» ساکن شد. در این مقطع حزب هیوا با حساسیت و تدبیر بیشتری رفتار می‌کرد، اگرچه با اعمال فشار شیخ محمود بر حکومت راضی بود، اما با وقوع جنگ و درگیری مخالفت می‌کرد، شاید همین امر یکی از دلایلی باشد که شیخ محمود بر گزینه‌ی جنگ نظامی با حکومت اصرار زیادی نکرد.

تلاش و مبارزات شیخ محمود پایان یافت، اما اوضاع جهانی و منطقه‌ای همچنان منازعه‌آمیز

---

از بازگشت به سلیمانیه، به کار معلمی مشغول می‌شود. وی نقش فعالی در قیام ۱۹۳۰/۹/۶ سلیمانیه ایفا کرد. از سال ۱۹۳۹ الی ۱۹۴۴ ریاست حزب هیوا را بر عهده می‌گیرد. خاطرات و نامه‌هایش که مشتمل بر ۸ جلد است، منبع بسیار مهم و موثقی است در رابطه با وقایع نیمه‌ی اول سده‌ی بیستم. او در ۱۹۶۰/۸/۴ م درگذشت.



و ملتهب بود، به‌ویژه با وضعیت تازه‌ای که در شرق گُردستان و ایران پیش‌آمده بود. از سوی، رضاشاه از سلطنت خلع شده و خلائی سیاسی و اداری حاکم بود و از سوی دیگر، فعالیت و تحرکات محمد رشیدخان بانه و جمعیت (ژ.ک) در منطقه‌ی اردلان و مکریان در حال گسترش بود. حکومت عراق هم از ثبات و استحکام آن‌چنانی برخوردار نبود. در این اوضاع و احوال مصطفی بارزانی که در سلیمانیه همچون یک تبعیدی زندگی می‌کرد، روابط خود را با مراکز و کانون‌های سیاسی و روشنفکری جنوب گُردستان و حزب هیوا تقویت و توسعه داده بود. وی در ۱۳/۷/۱۹۴۳ م با همکاری حزب هیوا از طریق شرق گُردستان، سلیمانیه را به‌قصد بارزان ترک نمود. در همان اوایل ورود به بارزان، طرفداران زیادی پیدا می‌کند و به‌نقطه‌امیدی برای مردم گُردستان و منطقه مبدل می‌شود. حکومت از این اقدام بارزانی به‌هراس افتاد، زیرا جنگ جهانی به مرحله‌ای حساس رسیده بود و اوضاع عراق هم فاقد ثبات و استقرار لازم بود. حکومت برای اینکه بهانه‌ای به دست آلمانی‌ها ندهد، تمام تلاش خود را به کار می‌بست که از وقوع منازعه و درگیری در گُردستان جلوگیری کند. لذا با انعطاف بیشتری با این مسئله تعامل کردند؛ اما جهت تدبیر شیخ احمد بارزان و خانواده‌هایشان را به شهر حله (بابل) منتقل کردند تا شاید از این طریق مصطفی بارزانی را از انجام قیام منصرف کنند. مصطفی بارزانی از همان اوایل با سران حکومت عراق تماس گرفت و اعلام کرد، این کار را به دلیل عدم توجه حکومت به مطالبات و شکایت‌هایش انجام داده است. حکومت به این نتیجه رسید که اگر فرصت و زمینه‌ی بیشتری به وی بدهند، در آینده قادر به کنترلش نخواهند بود، لذا در ۲/۱۱/۱۹۴۳ م به منطقه‌ی بارزان یورش برد؛ اما نیروهای بارزانی در مقابل این حمله مقاومت کردند و نیروهای نظامی وابسته به حکومت را از بخش زیادی از این منطقه اخراج کردند. بعد از این شکست حکومت، نخست‌وزیر وقت عراق «نوری سعید» از طریق شیخ احمد نامه‌ای به مصطفی بارزانی ارسال می‌کند و خواستار پایان دادن به این تحرکات می‌شود، بارزانی درخواست نوری سعید را رد کرد. بنابر اسناد حکومت انگلیس، مصطفی بارزانی در ۲۵/۱۲/۱۹۴۳ نامه‌ای را برای «سر کیناهان کورزن والیس» ارسال کرده که در آن آمده است: «ما ارادت و احترام زیادی برای حکومت انگلیس قائلیم، به عدالت شما اطمینان داریم و به نصایح و راهنمایی‌های افسران انگلیس توجه و آن‌ها را مدنظر قرار می‌دهیم، اما رفتار و عملکرد مسئولان عراقی ناروا و بدور از عدالت است. آن‌ها تمامی درهای دیالوگ و امید را بر ما بسته و ما ناچار شده‌ایم که متوسل به مبارزه‌ی مسلحانه شویم». مصطفی بارزانی همچنین بعد از مشورت با برخی از افسران گُرد که از طریق حزب هیوا با وی ارتباط برقرار کرده بودند، مطالبات و خواسته‌های خود را به اطلاع حکومت عراق می‌رساند که عبارت بودند از:

۱. تشکیل حکومتی محلی در مناطق گُردنشین (کرکوک، سلیمانیه، اربیل، دهوک و خانقین).

۲. بایستی یکی از وزرای حکومت عراق گُرد باشد تا بر این مناطق نظارت کند.



۳. بایستی یکی از معاونان هر وزاتخانه‌ای گرد باشد.

بعد از یک ماه، حکومت عراق در ۱۹۴۴/۱/۲۵ م در رابطه با مسئله‌ی گرد قرارهای زیر را صادر می‌کند:

۱. انتصاب مسئولان و مدیرانی کارآمد و صادق برای ادارات و نهادهای دولتی در مناطق زیبار، رواندز و آمیدی.

۲. تأسیس مراکز پلیس در مناطق مرزی بنابر میزان ضرورت.

۳. احداث جاده برای منطقه‌ی بارزان.

۴. مصطفی بارزانی از منطقه‌ی بارزان اخراج و در منطقه‌ی پشدَر ساکن شود.

۵. بارزانی‌های تبعید شده، به زادگاه خویش بازگشته و با رفتن بارزانی به بغداد که حکومت عراق خواستار آن است، موافقت کنند.

۶. بازپس‌گیری تجهیزات نظامی و سایر امکانات حکومت از بارزانی‌ها.

۷. موافقت با صدور عفوعمومی برای افراد مسلح بارزانی غیر از افسر و سربازانی که با بارزانی ارتباط برقرار کرده‌اند.

حزب هیوا با اشراف و اطلاع از مطالبات بارزانی و خواسته‌های حکومت، صلاح کار را در انتخاب راه‌حل دیالوگ و آشتی می‌دید. رفیق حلمی رئیس حزب هیوا بیشتر از هر کس بر این موضع اصرار داشت و ماجد مصطفی نیز که همین دیدگاه را داشت، از طرف حکومت برای این امر انتخاب شد. آن‌ها بر این باور بودند که از طریق دیالوگ می‌توانند دستاوردهایی را کسب کنند، اما اگر جنگ و درگیری ادامه پیدا کند، به‌احتمال‌زیاد منتج به همان سرنوشت قیام شیخ محمود خواهد شد. مصطفی بارزانی با اصرار بر مواضع خویش، اعلام کرد که پذیرش خواسته‌های حکومت هیچ فرقی با تسلیمیت ندارند. متعاقب این امر، میان اعضا و کادرهای حزب هیوا اختلاف ایجاد شد، زیرا برخی از آن‌ها از مواضع بارزانی حمایت می‌کردند. به همین دلیل رفیق حلمی در تابستان ۱۹۴۴ م از ریاست حزب کناره‌گیری نمود که ضربه‌ای بود بر پیکره‌ی سیاست‌گردی.

قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای هرکدام با مدنظر قراردادن منافع خویش، نسبت به قیام بارزانی‌ها اعلام موضع کردند. آمریکا و انگلیس خواستار پایان جنگ و برقراری ثبات بودند. روسیه اگرچه خواستار توسعه‌ی روابط و افزایش نفوذ خویش در میان‌گردها بود، اما او نیز از قیام حمایت نکرد. ایران به دلیل بحران و ضعف، قادر به اعلام موضع نبود و ترکیه نیز کاملاً با رویکرد حکومت عراق مبنی بر سرکوب هر چه زودتر بارزانی‌ها موافق بود.



در این برهه، علی‌رغم اینکه محمد رشیدخان بانه بر بانه و حومه‌ی آن حکومت می‌کرد و جمعیت ژ.ک نیز در منطقه‌ی مکریان در حال ترقی و گسترش نفوذ خویش بود، اما تا تابستان ۱۹۴۴ م ارتباط تنگاتنگ و مؤثری میان قیام و جنبش‌های گُردستان وجود نداشت که این نیز یکی دیگر از ضعف‌های اصلی جنبش گُردها است. در نتیجه‌ی تلاش‌های ماجد مصطفی، حکومت عراق با بارزانی به توافق رسیدند، بارزانی در بهار ۱۹۴۴ به بغداد سفر کرد و با عبدول ایلالی و نوری سعید دیدار کرد. نوری سعید متعهد شد که گام‌های بیشتری بردارد، اما عبدول ایلالی و برخی از وزیران با این امر مخالفت کردند که منجر به سلب اعتماد از نوری سعید و تشکیل حکومتی جدید در تابستان همان سال به ریاست حمدی پاچه‌چی شد. حکومت جدید به‌رغم اینکه ادعا می‌کرد طرفدار دیالوگ و آشتی است اما تمامی قرارها و تصمیماتی که قبلاً گرفته‌شده بودند را لغو کرد. نهایتاً در اوت ۱۹۴۵ گفتگوها شکست خورد و حکومت با نیرویی مجهز و پُرشمار به منطقه یورش برد و بعد از جنگی سه‌ماهه موفق به کنترل دوباره‌ی آن شدند. مصطفی بارزانی و شیخ احمد به همراه قریب به ۶۰۰۰ نفر که بخش زیادی از آن‌ها بارزانی بودند، عازم شرق گُردستان شدند و با قاضی محمد رابطه برقرار کردند. شایان‌ذکر است که تقریباً ۲۰۰۰ نفر از همراهان بارزانی مسلح و مبارز بودند، به این ترتیب جنبش سوم بارزانی‌ها هم پایان یافت.

با رضایت اتحاد جماهیر شوروی، مصطفی بارزانی و همراهانش به‌عنوان پناهنده پذیرفته و در منطقه‌ی اشنویه سکونت داده می‌شوند. بعدها در تأسیس جمهوری گُردستان شرکت کردند. قاضی محمد به بارزانی درجه‌ی ژنرالی اعطا کرد، بعد از فروپاشی جمهوری گُردستان، شیخ احمد و مصطفی بارزانی خواستار بازگشت به منطقه‌ی بارزان شدند، اما حکومت عراق با صدور حکم عفو برای آن‌ها مخالفت و اصرار داشت که باید محاکمه شوند. ایران نیز ادامه‌ی حضور و سکونت بارزانی‌ها در این کشور را منوط به خلع‌سلاح و تبعید آن‌ها به همدان کرده بود. شیخ احمد تصمیم گرفت به عراق بازگردد، اما مصطفی بارزانی رفتن به شوروی را ترجیح داد. برخی معتقدند که این تصمیم مصطفی بارزانی سرآغاز ایجاد اختلاف میان وی با برادر بزرگش یعنی شیخ احمد بوده؛ زیرا تا آن زمان مصطفی هموار از شیخ احمد اطاعت و پیروی می‌کرد. برخی دیگر نیز بر این باورند که این امر تاکتیکی بوده در راستای محافظت از خویش، زیرا اگر همه‌ی آن‌ها به عراق مراجعت می‌کردند، احتمال داشت مصطفی و شیخ احمد نیز اعدام شوند و اگر در ایران می‌مانند، به احتمال زیاد دولت ایران آن‌ها را با محمد رشیدخان بانه مبادله می‌کرد و دچار همان سرنوشت می‌شدند. لذا رفتن بارزانی به شوروی معادله را تغییر می‌داد و دولت عراق برای پیشگیری از تشدید بحران، به احتمال زیاد شیخ احمد را اعدام نمی‌کرد. مسلماً عبور این تعداد از بارزانی‌ها از مناطق کوهستانی و صعب‌العبور گُردستان و ارمنستان، کاری بس طاقت‌فرسا و مشکل بوده است. بارزانی ۵۶۰ نفر از افراد مسلح را آماده می‌کند و در ۱۹۴۷/۴/۱۵ از مسیر اشنویه حرکت خود را شروع می‌کند، بعد از دو هفته موفق به عبور از رودخانه‌ی ارس و رسیدن



به آذربایجان شوروی می‌شوند.<sup>۱</sup> بنابر منابع و اسناد بارزانی‌ها، به دلایلی از جمله؛ جنگ و وضعیت نامساعد آب‌وهوایی، تنها ۵۰۱ نفر به آذربایجان رسیده‌اند. مصطفی بارزانی تا بعد از فروپاشی نظام پادشاهی عراق در شوروی ماند و ارتباط آن‌چنانی با جنبش گُردی نداشت. بعد از اعلان جمهوری عراق، با درخواست عبدالکریم قاسم در ۱۹۵۸/۱۰/۶ از طریق رومانی، چک‌اسلوواکی و قاهره وارد بغداد شد و در ۱۹۵۸/۱۰/۲۰ از سلیمانیه و دیگر مناطق جنوب گُردستان بازدید کرد. سایر بارزانی‌ها که تعدادشان به ۷۸۴ نفر رسیده بود در ۱۹۵۹/۴/۱۶ از طریق بصره با کشتی به عراق بازگشتند.

به این ترتیب مبارزه‌ی مسلحانه در جنوب گُردستان پایان یافت، شکست جنبش سوم بارزان و فروپاشی جمهوری گُردستان و اعدام افسران گُرد، تمامی خلق گُرد و به‌ویژه مردم جنوب گُردستان را در غم و اندوه بزرگی فروبرد. از همین رو، بخش زیادی از روشنفکران و سیاستمداران گُرد در جستجوی راه مبارزاتی و راه‌حل دیگری بودند و روزبه‌روز بر میزان خشم و نفرت گُردها از حکومت عراق و انگلیس افزوده می‌شد. فائق بگس شاعر نامدار گُرد در مراسمی در سلیمانیه شعر «بیست‌وهفت سال» را برای حاکم انگلیسی «ادمونس» می‌خواند که نشان از خشم و نفرت خلق گُرد از آن‌ها است. ایباتی از این شعر که باعث ناراحتی و خشم ادمونس و ترک نمودن مراسم می‌شود به این شرح است:

بیست و هه‌وت ساله من رهنجبه‌ری توّم

به نان و ئاو و جلو به‌رگی خوّم

خزمه‌تم کردی له ئیران و رووم

که‌چی هیشتاکه دیل و رهنجه‌پروّم

بیست و هه‌وت ساله من ده‌په‌تینی

به درو و فی‌شال ده‌مخه‌له‌تینی

وی در این شعر از یک‌سو از موضع انگلیس انتقاد کرده و به ابراز خشم و نفرت خویش

۱- شیخ احمد، شیخ محمد صدیق و شیخ بابو (برادر مصطفی بارزانی)، شیخ اسماعیل و شیخ ابراهیم (فرزندان شیخ سلام) شیخ خالد، شیخ عبدالله و شیخ صادق (فرزندان شیخ بابو) به همراه ۴۵۴۵ نفر در تاریخ ۱۷ و ۱۸/۴/۱۹۴۷ از مرز «گادره» به جنوب گُردستان بازگشتند. حکومت آن‌ها را دستگیر و به جنوب عراق تبعید کرد. سرهنگ عزت عبدالعزیز، سرگرد مصطفی خوشنوا، سروان خیرالله عبدالکریم و ستوان محمد قدسی چهار نفر از افسران ارتش عراق بودند که همراه با بارزانی‌ها بازگشتند. دولت عراق به دلیل پیوستن به بارزانی و شرکت در جمهوری گُردستان، آن‌ها را محاکمه و به اعدام محکوم کرد. این افسران در ۱۹۴۷/۶/۹ م اعدام شدند.

از عملکرد و رویکرد آن‌ها در قبال گُردها می‌پردازد. از سوی دیگر، از جنبش و جریان‌های گُردهی انتقاد می‌کند که تا آن زمان بر این باور بوده‌اند که انگلیس حامی و پشتیبان خلق‌ها از جمله گُردها است، وی این رویکرد را خودفریبی می‌خواند و خواستار پایان دادن به آن است؛ اما متأسفانه هشدار و انتقادهای بگس موردتوجه بخش زیادی از سیاستمداران و جریان‌های گُردهی قرار نگرفت و کماکان به همان روال قبلی به مسیر خود ادامه دادند.

### حزب دمکرات گُرد (۱۹۴۶/۸/۱۶ م) و تمرکز مبارزات گُردها در جنوب گُردستان

پایان جنگ جهانی دوم با پیروزی انگلیس و متفقین و سرکوب قیام و شورش‌های گُرد در هر چهار بخش گُردستان در میانه‌ی هر دو جنگ جهانی، حاکی از آن بود که مشکلات و رنج گُردها افزایش خواهد یافت و بسیار سخت و دور از انتظار بود که گُردها با همان روش و راهکارهای قبلی قادر به کسب نتیجه و پیروزی شوند؛ زیرا هر چهار کشور حاکم بر گُردستان و قدرت‌های جهانی نیز تا حد زیادی رویکردی مشابه در قبال گُردها داشتند. آن‌ها نه تنها در قبال ظلم و ستمی که بر گُردها تحمیل می‌شد سکوت می‌کردند، بلکه در راستای تداوم و تشدید این وضعیت با همدیگر نیز وارد همکاری شدند که «پیمان سعدآباد» نمونه‌ی بارز آن و اثباتی بود بر این ادعا. روشنفکران و سیاستمداران گُرد نگران از وضعیت پیش‌آمده، در جستجوی راه‌حل و رهیافت تازه‌ای بودند. همان‌طور که پیشتر نیز به آن اشاره کردیم، در اوایل دهه‌ی چهل، وضعیت سیاسی جنوب گُردستان و عراق در حال تغییر و تحول بود و جریان‌ها و افکار ملی‌گرایی، دموکراسی‌خواه و چپ‌گرا در حال رشد و ترقی بودند که تا حد زیادی وضعیت سیاسی و اداری عراق هم باعث تسریع این روند و تقویت این طیف‌ها می‌شد. همان‌طور که در بحث مربوط به کنگره‌ی قاهره نیز ذکر آن رفت، یکی از اهداف الحاق موصل به عراق، کنترل حکومت مرکزی این کشور و کنترل گُردهای دیگر بخش‌های گُردستان از طریق گُردهای ساکن در عراق بود. از آغاز جنگ جهانی اول تا پایان جنگ جهانی دوم، فرصت و امکان اجرای این سیاست فراهم نشد؛ زیرا در هر بخش از گُردستان شورش و قیام‌های بزرگی در جریان بود که هرکدام از رهبران و سران آن‌ها نیز حاضر نبودند به‌عنوان بخشی و یا شاخه‌ای از جنبش و قیام‌های جنوب گُردستان عمل کنند؛ اما سرکوب تمامی این قیام‌ها، از سویی سبب تخریب و تضعیف اراده‌ی خلق گُرد و بخش زیادی از سران و رهبران آن شد، از سوی دیگر، سبب شد جریان‌ها و طیف‌هایی که به مبارزه و مقاومت ادامه می‌دادند، به کانون توجه و حمایت خلق گُرد مبدل شوند. به‌طورقطع در این مقطع، جنوب گُردستان از بیشترین امکان و پتانسیل مبارزه و مقاومت برخوردار بود؛ زیرا در قانون اساسی عراق موجودیت گُردها، زبان و فرهنگ آن‌ها مورد انکار قرار نگرفته بود و گُردهای مخالف و معارض سایر حکومت‌های مسلط بر گُردستان می‌توانستند در عراق پناهنده شوند. بنابراین از جنبه‌ی سیاسی، فرهنگی و شرایط زندگی، این وضعیت در جنوب گُردستان فراهم بود یا فراهم‌شده بود! مسلماً زمانی که می‌گوییم «فراهم شده بود» قصد کاستن از ارزش مبارزات خلقمان و یا بی‌توجهی به آن



را نداریم، بلکه هدف این است که با حساسیت و آگاهی بیشتری رفتار کنیم تا مواضع و عملکردمان در خدمت سیاست‌ها و پروژه‌های قدرت‌هایی که بر روی این مسئله کار می‌کنند، قرار نگیرد.

قبلاً نیز اشاره کردیم که در اوایل دهه‌ی ۴۰، حزب هیوا پُرنفوذترین و تأثیرگذارترین حزب در جنوب گُردستان بود، اما این حزب در اواخر ۱۹۴۴ و اوایل ۱۹۴۵ مسیر ضعف و زوال در پیش گرفت، از طرفی رئیس حزب از سمت خویش کناره‌گیری کرد و از طرفی دیگر نیز شماری از کادرها و طرفدارانش به انگلیس و حکومت عراق گرایش پیدا کرده و امیدوار بودند این قدرت‌ها بعد از اتمام جنگ، حقوق و آزادی‌های خلق گُرد را به آن‌ها اعطا کند. بخشی هم از جنبش سوم بارزانی حمایت می‌کردند. اما مدت زیادی نگذشت که در سال ۱۹۴۵ تمامی این امید و آرزوها بر باد رفت و سبب تضعیف و پراکندگی هرچه بیشتر حزب شد. شماری از اعضا و رهبران این حزب هم که معتقد به تداوم مبارزات ملی‌گرایانه بودند، یا راهی مهاباد شدند و یا در جنوب گُردستان به مبارزه ادامه دادند، همین افراد در شهرهای گُردستان اقدام به تأسیس شاخه‌های جمعیت (ژ.ک) کردند و بعدها هم حزب دمکرات گُردستان عراق را تأسیس کردند. آن‌ها به پیروزی مبارزات (ژ.ک) و جمهوری گُردستان امید بسته بودند. درعین حال، تأثیر و نفوذ «حزب کمونیست» نیز با پیشاهنگی اشخاصی مانند؛ صالح حیدری، جمال حیدری و بهاء‌الدین نوری، از سال ۱۹۴۴ به بعد سیر صعودی به‌خویش گرفت. در میانه‌ی سال‌های ۱۹۴۳ الی ۱۹۴۵ شماری از سازمان‌ها و احزاب تأسیس شدند که اکثراً چپ‌گرا و فعالیت‌های گُردگرایانه داشتند. برخی از آن‌ها عبارت بودند از: جمعیت دهنگ در کوی سنجاق، جمعیت راه راست در سلیمانیه، جمعیت هاوار در سلیمانیه، جمعیت ملت در اربیل، جمعیت اتحاد مبارزه در اربیل، جمعیت نجات و آزادی در رانیه، حزب رزگاری گُرد، حزب شورش و جمعیت زردواله برجسته‌ترین و پرنفوذترین آن‌ها بودند که توسط صالح حیدری، نافع یونس، نوری شاه‌ویس، نوری محمدامین، رشید باجه‌لان، طاهای محی‌الدین معروف و جعفر محمد کریم رهبری و مدیریت می‌شدند. حزب رزگاری گُرد در اصل به‌عنوان جبهه‌ای برای مشارکت و اتحاد احزاب و جمعیت‌های مختلف در اواخر سال ۱۹۴۵ تشکیل شد که حزب شورش هم در آن شرکت نمود؛ اما بعد از مدتی به دلیل این‌که حزب رزگاری برچسب کمونیستی داشت، برخی جریان‌ها که با کمونیست‌ها میانه‌ی خوبی نداشتند از این حزب فاصله گرفته و سازمان‌های جداگانه‌ای تشکیل دادند.

در این دوره، جمعیت (ژ.ک) در مهاباد اقدام به تأسیس حزب دمکرات گُردستان به رهبری قاضی محمد نمود، این حزب بعد از مدتی تأسیس جمهوری گُردستان را اعلان کرد، این نمونه و مدل باعث جلب توجه و نظر بخش زیادی از گروه‌ها و سازمان‌های جنوب گُردستان شد و آن‌ها نیز درصدد تشکیل حزبی مشابه آن در شرق شدند. بعد از مشورت با اقشار و طیف‌های مختلف جامعه، غیر از شماری از شخصیت‌های ملی‌گرا از جمله؛ اسماعیل



حقی شاه‌ویس<sup>۱</sup>، ابراهیم احمد<sup>۲</sup> و فائق یگس معتقد بودند که بهتر است به منزله‌ی شاخه‌ای از حزب دمکرات شرق گُردستان فعالیت کنند، مابقی به این نتیجه رسیدند که لازم است حزبی جدید و فراگیر تشکیل دهند که حوزه‌ی فعالیت آن تنها جنوب گُردستان باشد. لازم به ذکر است که ملا مصطفی نیز که در آن زمان در مهاباد بسر می‌برد، با این نظر موافق بوده است.

این گروه معتقد بودند که حزب موردنظر نباید بر مبنای یک ایدئولوژی تشکیل شود و بایستی معیار و مبنای اصلی آن، فعالیت‌های گُردگرایانه باشد که همه‌ی گروه‌ها و سازمان‌ها در آن قادر به فعالیت باشند. به این ترتیب این حزب می‌تواند نمایندگی خلق گُرد را بر عهده بگیرد؛ همچنین آن‌ها خواستار آن بودند که اشخاص نامدار و بانفوذ رهبری آن را بر عهده داشته باشند. از همین رو، بیشتر آن‌ها نظر مساعدی با ریاست مصطفی بارزانی داشتند، زیرا شیخ محمود هنوز تحت نظارت بود. بارزانی از خانواده‌ای مشهور بود که علیه حکومت عراق مبارزه کرده بود و در شرق گُردستان با جمهوری مهاباد همکاری می‌کرد. مصطفی بارزانی پیشنهاد رهبری حزب را پذیرفت و در کنگره‌ی نخستین، علی‌رغم عدم حضورش به‌عنوان رهبر حزب انتخاب شد! همچنین شیخ لطیف و کاک ضیاد آغای کوی‌سنجاق به‌عنوان معاونان اول و دوم وی انتخاب شدند. کنگره‌ی مذکور در ۱۶/۸/۱۹۴۶ در بغداد و به‌صورت مخفیانه برگزار می‌شود. حمزه عبدالله<sup>۳</sup> به‌عنوان سرکتریر و ۱۲ نفر دیگر

۱- اسماعیل حقی شاه‌ویس: پدرش در موصل کارمند دولت بود و او نیز در سال ۱۸۹۴ در آنجا متولد می‌شود. تحصیلاتش را در دانشکده‌ی نظامی استانبول به پایان رساند. در فعالیت سازمان و جمعیت‌های استانبول شرکت کرده و در ارتش با درجه‌ی ستوانی شروع به‌کار می‌کند. در سال ۱۹۱۹ م در جنگ «در بند بازیان» همراه با شیخ محمود شرکت کرد. در سازمان خوی‌بون شرکت جست و معتقد به یکپارچگی گُردستان بود. وی همچنین عضو جمعیت احیای گُرد بود و در تأسیس جمهوری گُردستان شرکت نمود، در ۱۲/۵/۱۹۷۶ درگذشت.

۲- ابراهیم احمد: (۱۹۱۴-۲۰۰۰ م) در سلیمانیه متولد شد، تحصیلاتش را در دانشکده‌ی حقوق بغداد به پایان رساند. در فعالیت شماری از سازمان‌ها و جمعیت‌هایی که در اواسط دهه‌ی ۳۰ در بغداد تشکیل شدند مشارکت کرده. مدتی به کار وکالت مشغول بود و صاحب‌امتیاز مجله‌ی «گلاویژ» و عضو فعال جمعیت (ژ.ک) بود. بعد از فروپاشی جمهوری گُردستان و انحلال حزب دمکرات گُردستان، در سال ۱۹۴۸ به عضویت حزب دمکرات گُردستان عراق درآمد و بعد از مدتی به‌عنوان عضو دفتر سیاسی آن انتخاب می‌شود. در سال ۱۹۵۱ م ریاست حزب را بر عهده می‌گیرد. بعد از بازگشت ملا مصطفی بارزانی، حمزه عبدالله که با ابراهیم اختلاف داشت، به‌عنوان رئیس حزب انتخاب می‌شود. به دلیل بروز اختلاف میان حمزه و بارزانی، بار دیگر ابراهیم به‌عنوان رئیس حزب انتخاب می‌شود. در سال ۱۹۶۴ م اختلاف وی با بارزانی به اوج می‌رسد که منجر به ایجاد انشعاب می‌شود. بعد از امضای توافق میان بارزانی و ایران در سال ۱۹۶۵ م، ابراهیم احمد ایران را به مقصد لندن ترک و از فعالیت سیاسی کناره‌گیری نمود؛ اما در سال ۱۹۹۹ در تأسیس کنگره‌ی ملی گُردستان در اروپا شرکت کرد و به‌عنوان عضو شورای مدیریتی آن انتخاب شد و در ۲۰۰۰/۴/۸ وفات کرد. وی از نویسندگان برجسته‌ی گُرد بود، رمان گُردی ژانی گهل (درد ملت) از جمله آثار مشهور او به‌شمار می‌رود.

۳- حمزه عبدالله: (۱۹۱۴-۱۹۸۸ م) متولد باشقه‌لا از توابع استان وان در شمال گُردستان است. بعد از تقسیم





نیز به‌عنوان شورای رهبری انتخاب می‌شوند که عبارت بودند از: علی عبدالله، دکتر جعفر محمد کریم، عبدالکریم یوسف، رشید عبدالقادر، صالح یوسفی، میر حاج احمد، رشید باجه‌لان، ملا حکیم خانقینی، عونی یوسف، طاها محی‌الدین معروف، مصطفی خوشناو و عبدالحمید محمد.

این حزب حوزه‌ی فعالیتش گُردستان عراق بود (به‌گفته‌ی هیئت مؤسس آن) و بر این باور بود که حزب دمکرات گُردستان ایران نیز مختص گُردهای ایران و سازمان خوی‌بون مختص گُردهای ترکیه و سوریه است. در برنامه‌ی این حزب ذکر شده که با حمایت و پشتیبانی قدرت‌های بزرگ جهانی در راستای دستیابی به حقوق و آزادی‌های خلق گُرد در عراق مبارزه می‌کند. با نگاهی به ساختار و ترکیب سران این حزب، متوجه می‌شویم که سعی نموده نمایندگان اکثر مناطق جنوب گُردستان در شورای رهبری آن حضور داشته باشند. درعین حال ترکیبی است از روشنفکران مختلفی که در دهه‌ی ۳۰ در جمعیت و سازمان‌های مختلف به فعالیت‌های گُردگرایانه مشغول بوده‌اند و همچنین روسای عشایر و شخصیت‌هایی که در مبارزات مسلحانه نقش داشته و در جامعه از محبوبیت و مقبولیت برخوردار بودند. این ویژگی‌ها نقطه‌ی اختلاف این حزب با سایر سازمان‌ها و احزاب قبلی بود. سازمان‌ها و احزاب قبل از حزب دمکرات گُردستان اکثراً توسط گروهی روشنفکر و یا شخصیت‌های قشری دیگر تشکیل می‌شدند و گستره‌ی فعالیتی آن‌ها محدود به یک منطقه‌ی خاص بود، لذا فاقد توان و پتانسیلی بودند که قادر باشند در مدت‌زمان کوتاهی و به‌آسانی مبدل به یک حزب مردمی و فراگیر شوند. بنیانگذاران این حزب با اشراف بر این مسئله و مشکل، درصدد گذار از آن بودند. نحوه‌ی تشکیل حزب، حضور شمار زیادی از روشنفکران و شخصیت‌های باتجربه در آن، فروپاشی جمهوری گُردستان و بازگشت کسانی که برای همکاری و فعالیت در آن به مه‌آباد رفته بودند، بازگشت بارزانی‌ها از شرق گُردستان، همچنین پناهنده شدن شمار زیادی از فعالان و روشنفکران سایر بخش‌های گُردستان به جنوب گُردستان، توسعه و ترقی مبارزات چپ در عراق و جنوب گُردستان و تأثیر مبارزات و انقلاب‌های چین، هندوستان و کره از دلایل اصلی و برجسته‌ی توسعه و نفوذ این حزب بودند. به‌عبارتی دیگر، وضعیت جهانی، جامعه و خلق گُرد و به‌ویژه مردم جنوب گُردستان و عراق، همچنین وضعیت نظام حاکم بر عراق، کاملاً برای برداشتن این گام مساعد و مناسب بود. بنیانگذاران و سران این حزب نیز با اشراف بر این وضعیت

---

گُردستان در منطقه‌ی زاخو در جنوب گُردستان ساکن می‌شود. در سال ۱۹۳۶ م به همراه صالح یوسف در تأسیس سازمان بروسک شرکت می‌کند و به‌عنوان رئیس این سازمان انتخاب می‌شود. در دانشکده‌ی حقوق بغداد تحصیل نمود و در جنبش دمکراسی‌خواهان عراق که کامیل چادرچی پیشاهنگ آن بود، شرکت نمود. نقش برجسته‌ای در تشکیل حزب دمکرات گُردستان عراق داشت و اولین دبیرکل آن بود. بعدها از نظر فکری با ابراهیم احمد و مصطفی بارزانی اختلاف پیدا می‌کند. به همین سبب در تاریخ ۱۹۵۹/۱۰/۶ مصطفی بارزانی وی و طرفدارانش را از حزب اخراج می‌کند. در ۱۹۹۸/۱۲/۱۳ در سلیمانیه وفات کرد.



و فرصت‌ها، توانستند از نظر سازمان‌دهی گام‌های مهمی بردارند و نظر افکار عمومی را به‌خویش جلب کنند. در دهه‌ی پنجاه، ترقی و نفوذ این حزب به سطحی رسید که توانست بخش اعظم اقشار و طبقات جامعه‌ی گُرد را به دور خویش جمع کند و نمایندگی جریان ملی‌گرایی گُردی در جنوب گُردستان را بر عهده برگیرد، حتی بر روی فعالیت و مبارزه‌ی سایر بخش‌های گُردستان نیز تأثیرگذار بود.<sup>۱</sup> حزب دمکرات گُردستان در راستای توسعه‌ی فعالیت و سازمان‌دهی بیشتر اقشار مختلف جامعه در سال ۱۹۵۲ با پیشاهنگی ناهیده شیخ‌الاسلام، انجم عبدالله زهدی، بهیه معروف و درخشان شیخ جلال حفید در سلیمانیه، روناک عبدالله زهدی و زکیه اسماعیل حقی در بغداد سازمان «اتحادیه‌ی زنان گُردستان» را تأسیس کرد. در سال ۱۹۵۳ م نیز با پیشاهنگی جلال طالبانی و احمد عبدالله آمیدی «اتحادیه‌ی دانشجویان» و «اتحادیه‌ی جوانان گُردستان» تأسیس شدند. احمد عبدالله رئیس اتحادیه‌ی جوانان و جلال طالبانی نیز رئیس اتحادیه‌ی دانشجویان را بر عهده گرفتند. این دو نهاد نقش بسزای در سازمان‌دهی و ترغیب و تشویق جوانان و زنان برای مشارکت در صفوف مبارزه ایفا نمودند. همچنین با همکاری و پشتیبانی این حزب در سال ۱۹۵۶ «جمعیت روشنفکری دانشجویان گُرد»<sup>۲</sup> در اروپا تأسیس شد. در سال ۱۹۵۷ م نیز حزب دمکرات گُردستان سوریه با پشتیبانی این حزب تأسیس شد، این موارد برخی از فعالیت‌ها و اقدامات این حزب بود که در مدت ۱۰ سال به انجام رساند و به همین دلیل به حزبی تأثیرگذار و مقتدر در عرصه‌ی مبارزات گُردستان مبدل شد. لازم به ذکر است که در این مرحله، یعنی در دهه‌ی پنجاه، عراق و گُردستان به عرصه‌ی فعالیت مخفیانه‌ی احزاب غیرقانونی مبدل شده بود، از جمله: حزب دمکرات گُردستان، حزب کمونیست عراق به رهبری بهاء‌الدین نوری و سلام عادل، حزب وطن دمکراتیک به رهبری کامل چادرچی، حزب استقلال به رهبری محمد مهدی کوبه، حزب جبهه‌ی شعبی به رهبری محمدرضا شهبی،

۱- کنگره‌ی سوم حزب دمکرات گُرد در ۱۹۵۳/۱/۲۶ برگزار شد و نام آن به «حزب دمکرات گُردستان» تغییر کرد. نام روزنامه‌ی «رزگاری» هم که ارگان رسمی آن بود به «خبات» تغییر می‌کند. یکی دیگر از تصمیمات این کنگره، تلاش برای تأسیس «اتحادیه‌ی زنان گُردستان» و «اتحادیه‌ی دانشجویان و جوانان گُردستان» بود. حمزه عبدالله به دلیل گرایش‌های چپی و طرفداری از حزب کمونیست، از حزب جدا می‌شود و ابراهیم احمد نیز قدرت و نفوذ بیشتری پیدا می‌کند. حمزه عبدالله و طرفدارانش «جبهه‌ی مترقی حزب دمکرات گُردستان» را تأسیس کردند. در سال ۱۹۵۶ هر دو جریان بار دیگر باهم متحد شده و نام حزب را به «حزب دمکرات متحد گُردستان» تغییر می‌دهند. در کنگره‌ی چهارم حزب بار دیگر مصطفی بارزانی به‌عنوان رهبر حزب و ابراهیم احمد، حمزه عبدالله، عمر مصطفی دبابه و جلال طالبانی به‌عنوان اعضای دفتر سیاسی انتخاب می‌شوند. نوری احمد طاها، علی عبدالله، حبیب محمد کریم، نژاد احمد و خسرو توفیق نیز به‌عنوان اعضای «شورای رهبری» انتخاب می‌شوند. در جریان حمله‌ی نیروهای بارزانی به دفتر سیاسی در بغداد (حمزه عبدالله، صالح حیدری، محمد کریم فتح‌الله، حمید عثمان، صالح رشدی، نژاد احمد عزیز و خسرو توفیق) را اخراج کردند.

۲- این جمعیت در کنگره‌ی سوم خود که در منیخ آلمان و در سال ۱۹۵۸ برگزار شد، تغییر نام داد.





حزب بعث عربی اشتراکی به رهبری فؤاد رکابی. در میان این احزاب، حزب دمکرات گُردستان و حزب کمونیست از بیشترین نفوذ و تأثیرگذاری در گُردستان برخوردار بودند. مقتدرترین آن‌ها در عرصه‌ی عراق نیز حزب کمونیست بود. از سوی دیگر احزاب قانونی و شریک در حکومت از جمله؛ حزب اتحاد قانونی به رهبری نوری سعید، حزب امه‌ی اشتراکی به رهبری صالح جبر و حزب احرار به رهبری توفیق سویدی روزبه‌روز از میزان محبوبیت و تأثیرشان کاسته می‌شد. همزمان با افزایش تأثیر و قدرت احزاب غیرقانونی، در صفوف ارتش عراق نیز جریانی استقلال‌طلب در حال توسعه و ترقی بودند. فروپاشی نظام پادشاهی مصر و قدرت گرفتن جمال عبدالناصر بر مواضع و رویکرد فرماندهان ارتش عراق و جریان ملی‌گرای عرب تأثیر زیادی برجای نهاد. این وضعیت و اوضاع حاکم بر جهان و منطقه که به‌متاب‌ه‌ی دوره‌ی انقلاب و مبارزات خلق‌ها شناخته می‌شود، همچنین سیاست‌های انگلیس و عراق، موجبات و زمینه‌های تغییر و تحول در حاکمیت و سیاست عراق را فراهم و گسترش داد. در نهایت شماری از افسران و فرماندهان ارتش که به‌عنوان افسران و فرماندهان آزادی‌خواه شناخته می‌شدند، به رهبری عبدالکریم قاسم و با همکاری احزاب و سازمان‌های غیرقانونی، به‌ویژه حزب کمونیست، کودتای ضد سلطنتی ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ را ترتیب دادند و به نظام پادشاهی پایان بخشیدند.

### توسعه و ترقی حزب کمونیست در عراق و گُردستان و تأثیراتش بر جامعه‌ی گُردستان

حزب کمونیست عراق که با بینش مارکسیستی از سال ۱۹۳۴ به بعد در عراق فعالیت می‌کرد، متشکل از چند گروه چپ‌گرا بود. در اوایل دهه‌ی ۴۰ اشخاصی همچون فهد



یوسف سلمان یوسف (فهد)

۱- حازم<sup>۲</sup> و صارم رهبری آن را بر عهده داشتند، بعدها نیز بهاءالدین نوری<sup>۳</sup> و سلام عادل<sup>۴</sup> این مسئولیت را عهده‌دار شدند. در دهه‌ی پنجاه به مقتدرترین و فراگیرترین حزب عراق مبدل شد. در تهییج و تشویق مردم به فعالیت، نقش اصلی را داشت و در سراسر عراق پیشاهنگ تظاهرات و نارضایتی‌های مردمی و همچنین سازمان‌دهی و مبارزه‌ی سازمانی بود. این حزب همچنین از حقوق کشاورزان و کارگران عراق دفاع می‌کرد و در راستای افزایش سطح آگاهی آن‌ها تلاش بسیار نمود، به دلیل همین تلاش‌ها در اواسط دهه‌ی ۴۰ مبارزات این اقشار نیز توسعه پیدا کرد و اوج گرفت. حکومت عراق و انگلیس که از فعالیت‌ها و اقدامات این حزب به هراس افتاده بودند، با خشونت تمام فعالیت و تحرکاتی که این حزب پیشاهنگی و سازمان‌دهی آن را بر عهده داشت را سرکوب می‌کرد. به این بسنده نکرده و رهبران حزب را نیز مورد حمله قرار دادند. در سال ۱۹۴۶ شماری از کارگران شرکت نفت کرکوک برخی از مطالبات خود را به اطلاع کمپانی نفت کرکوک رساندند که با بی‌توجهی مسئولان مواجه شدند، متعاقب آن کارگران اعتصاب کردند و دولت شماری از آن‌ها را دستگیر کرد. همین امر سبب تشدید نزاع و مناقشات در همین سال شد. از نتیجه‌ی سرکوب شدید کارگران، پنج نفر از آن‌ها کشته و ۱۴ نفر نیز زخمی شدند.

۱- فهد: نام اصلی وی «یوسف سلمان یوسف»، در سال ۱۹۰۱ م در یک خانواده‌ی مسیحی در بغداد متولد شد. خانواده‌اش به بصره تبعید شدند. وی از سال ۱۹۰۸ الی ۱۹۱۴ م در دبستان مسیحی‌ها در بصره تحصیل کرد و از ۱۹۱۴ الی ۱۹۱۶ نیز در مدرسه‌ی آمریکایی‌ها به تحصیل ادامه داد. در این سال خانواده‌اش را به ناصریه منتقل می‌کنند و او در کارگاهی مشغول به کار می‌شود. در سال ۱۹۳۴ یکی از اعضای فعال در تأسیس گروه‌های چپ و حزب کمونیست بود. وی به مسکو رفت و در دانشگاه کمونیست کارگران شرق تحصیلاتش را به پایان رساند. سال ۱۹۳۸ به عراق بازگشت و در سال ۱۹۴۱ به‌عنوان دبیر اول حزب کمونیست انتخاب می‌شود. در ۱۸ ژانویه ۱۹۴۷ توسط حکومت دستگیر شد و در ۱۹۴۷/۲/۱۴ وی را اعدام کردند. فهد شخصیتی متفکر و نویسنده‌ای چپ‌گرا بود که از نظر سازمانی و اجتماعی نقش بسزای در رشد و نمو اندیشه‌ی چپ و حزب کمونیست در عراق و گُردستان ایفا نمود.

۲- حازم: نام اصلی وی زکی محمد بسیمه است. سال ۱۹۱۳ م در بغداد بدنیا آمد. ۱۹۴۲ به‌عنوان عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست انتخاب می‌شود و بعدها عضو دفتر سیاسی شد. بعد از فهد به‌عنوان دومین و تأثیرگذارترین شخصیت حزب کمونیست عراق شناخته می‌شود. در ۱۹۴۹/۲/۱۵ یعنی یک روز بعد از اعدام فهد، به‌همراه صارم اعدام شدند.

۳- بهاءالدین نوری: سال ۱۹۲۷ در روستای تکیه از توابع سلیمانیه بدنیا آمد. یکی از شخصیت‌های مؤثر و فعال سیاسی بود که نقش مهمی در ترویج و ترقی اندیشه‌ی چپ‌گرایی و حزب کمونیست در گُردستان داشت. بعد از اعدام فهد، حازم و صارم به‌عنوان دبیر اول حزب کمونیست عراق انتخاب شد و تا سال ۱۹۵۳ در این سمت باقی ماند. در حزب کمونیست با نام سازمانی «باسم» شناخته می‌شد.

۴- سلام عادل: نام اصلی وی حسین احمد و در سال ۱۹۲۳ در نجف متولد شد. سال ۱۹۴۴ به حزب کمونیست پیوست. سال ۱۹۵۴ م عضو کمیته‌ی مرکزی و سال ۱۹۵۵ م نیز به‌عنوان دبیرکل این حزب انتخاب شد. در زمان کودتای عبدالسلام عارف در سال ۱۹۶۳ دستگیر و اعدام شد. بعد از اعدام وی حزب کمونیست در عراق تضعیف گشت.





در تاریخ عراق و جنوب‌گردستان از این واقعه به‌عنوان رویداد «گاورباخی» یاد می‌شود. بعد از این واقعه در یک سلسله عملیات بر ضد حزب کمونیست، حکومت عراق در سال ۱۹۴۹ شماری از رهبران حزب کمونیست از جمله: همد، حازم و صارم را دستگیر و اعدام کرد. علی‌رغم آن، فعالیت و مبارزه‌ی این حزب نه‌تنها متوقف نشد و بلکه تا حد زیادی تشدید شد. قیام کشاورزان گردستان به‌ویژه کشاورزان دشت اربیل نیز متأثر از فعالیت‌های این حزب بود. در این برهه، عزیز محمد<sup>۱</sup>، صالح حیدری<sup>۲</sup> و جمال حیدری از جمله شخصیت‌های کمونیست و چپ در گردستان و عراق بودند.

در اینجا لازم است اشاره‌ای هم به اعتراضات و قیام کشاورزان داشته باشیم که شیوه‌ای نوین در مبارزات جامعه‌ی گردستان بود. تا آن زمان زمین‌های کشاورزی تحت کنترل و تصرف آغاها و زمینداران بزرگ بود. اگرچه حکومت از طریق تصویب قانون شماره ۲۹ در سال ۱۹۳۹ که مربوط به ساماندهی ملک بر زمین‌های کشاورزی بود، می‌خواست این پیام را به کشاورزان بدهد که خواستار حل مشکلات و معضلات آن‌ها به‌ویژه مقوله‌ی زمین است و برای همین منظور هم کمیته‌ای تشکیل داد، اما چون کمیته‌ی مذکور از آغاها جانبداری می‌کرد و شمار زیادی از پرونده‌های کشاورزان در دادگاه‌ها بلاتکلیف مانده بود، خشم و اعتراض کشاورزان تشدید و در نهایت منجر به وقوع عصیان و تظاهرات آن‌ها در سال ۱۹۴۹ در «دیه‌گه» شد. در همان سال در منطقه‌ی عربت از توابع سلیمانیه نیز اتفاقی مشابه رویداد که با واکنش شدید حکومت مواجه شد؛ اما وسیع‌ترین و تأثیرگذارترین این اعتراضات مربوط به تظاهرات کشاورزان دشت اربیل بود که از آوریل ۱۹۵۳ شروع و تا چند ماه بعد ادامه پیدا کرد. این اعتراض ابتدا از روستای «قازی خانه» در حوالی قوشتپه شروع شد، قضیه از این قرار بوده که آغای این روستا مالکانه‌ی زیادی از کشاورزان طلب می‌کند و به درخواست آن‌ها مبنی بر کاهش میزان آن بی‌اعتنایی پیشه می‌کند. کشاورزان نامه‌ای اعتراضی را به فرماندار قوشتپه ارسال می‌کنند، اما او نیز نسبت به درخواست کشاورزان

---

۱- عزیز محمد: سال ۱۹۲۴ در اربیل متولد شد و یکی از پیشاهنگان ترویج و تبلیغ اندیشه‌ی چپ و حزب کمونیست در گردستان بود، بعد از اعدام سلام عادل در سال ۱۹۶۳ به‌عنوان دبیر اول حزب کمونیست انتخاب و تا سال ۱۹۹۴ در این سمت باقی ماند. در دوران دبیراولی عزیز محمد، چندین انشعاب در حزب به‌وقوع پیوست، برخی از سیاست‌های این حزب در این دوران از جمله: امضای پیمان با حزب بعث که از ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۸ تداوم پیدا کرد، باعث تضعیف و کاهش محبوبیت آن در میان مردم شد.

۲- صالح حیدری: در ۱۹۲۲/۵/۹ در محله‌ی اعراب در اربیل متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در همان شهر به پایان رساند و برای ادامه‌ی تحصیل در دانشکده‌ی حقوق عازم بغداد شد، اما به دلیل وضعیت سیاسی و بحران دهه‌ی چهل قادر به اتمام آن نمی‌شود. وی به‌عنوان رهبر جریان چپ و کمونیست در گردستان شناخته می‌شود. بنیانگذار و دبیرکل حزب کمونیست گردستان عراق (شورش) بود. همچنین برجسته‌ترین شخص در حزب زرگاری بود که در اواخر سال ۱۹۴۵ تأسیس شد. به حزب دمکرات گرد پیوست و از طرفداران حمزه عبدالله بود. در ۱۹۵۹/۱۰/۶ توسط مصطفی بارزانی به همراه حمزه عبدالله و طرفدارانش از حزب اخراج شدند. در ۲۰۰۱/۸/۶ بر اثر بیماری درگذشت.

بی‌اعتنایی در پیش می‌گیرد، از همین رو، کشاورزان به خانه‌ی آغا حمله‌ور شده و تمامی وسایل و اموال وی را به آتش می‌کشند. این واقعه سبب شد که کشاورزان چندین روستای مناطق دزهی، گندیناوه، شَمامک، قَراج و بَرانه‌تی قیام کرده و از مطالبات کشاورزان روستای «قازی خانه» حمایت کنند. حکومت جمیل مدفعی با خشونت این قیام را سرکوب و ۳۱ نفر را دستگیر و مجازات سنگینی را برای آن‌ها در نظر گرفت، حتی وکلایی را که از کشاورزان دفاع می‌کردند نیز دستگیر کرد. در این مدت عونی یوسف و رشید عبدالقادر با تمام توان از کشاورزان حمایت و پشتیبانی می‌کردند، کشاورزان تسلیم نشدند و این بار هیئت‌ی را به بغداد فرستادند و در مقابل وزارت دفاع اعتراض کردند. در همین مقطع ۱۸۰ کشاورز منطقه‌ی قادرکرم طی نامه‌ای از ملک فیصل که به تازه‌گی تاج پادشاهی را بر سر نهاده بود، خواستند که از مطالبات کشاورزان دشت اربیل حمایت کند و میزان مالیات به یک‌بیستم کاهش پیدا کند. بعد از مدتی، کشاورزان روستای هورین و شیخان در منطقه‌ی مو نیز شروع به اعتراض کردند که حکومت با اِعمال خشونت به سرکوب آن‌ها پرداخت. قضیه‌ی اعتراضات کشاورزان در دستور کار مجلس عراق قرار گرفت و استاد مسعود محمد از کشاورزان دفاع کرد. گرچه این اعتراضات به اهداف خویش نرسید، اما تحرک و جنب‌وجوشی در میان کشاورزان شکل گرفت و اندیشه‌ی مبارزات طبقاتی و رد ستم طبقاتی را تقویت و توسعه داد، همین امر یکی از دلایلی بود که بعد از تأسیس جمهوری عراق، نظام مالیات و مالکانه‌ی زمین تغییر کرد و اکثر زمین‌های کشاورزی به کشاورزان واگذار شد. اگرچه حزب کمونیست و حزب دمکرات گُردستان عراق روابط و تعامل خوبی با همدیگر داشتند و هر دو ادعای مبارزه با تبعیض و ستم را داشتند، اما در مقوله‌ی ملی و گُردستانی نظرات و رویکردهایشان مختلف بود. کمونیست‌ها اصرار داشتند که حزب دمکرات در چارچوب حزب کمونیست فعالیت کند، حزب دمکرات گُردستان نیز ترقی و نفوذ کمونیست‌ها را به‌عنوان تهدیدی برای خویش تلقی می‌کرد. این موضوع سبب ایجاد اختلاف میان آن دو بود، به‌ویژه بعد از اینکه ابراهیم احمد به‌عنوان دبیر اول حزب دمکرات انتخاب شد، این روند تشدید شد. در سال ۱۹۵۱ ابراهیم احمد، حمزه عبدالله را به طرفداری از کمونیست‌ها متهم کرد و ادعا نمود که حمزه درصدد ضمیمه کردن حزب دمکرات به حزب کمونیست است. در مقابل حمزه نیز بر این باور بود که ابراهیم تحت‌نام ملی‌گرایی به آگاه‌ها، شیوخ و دولت خدمت می‌کند و منافع جامعه را نادیده می‌گیرد؛ لذا همزمان با تشدید اختلافات میان حزب کمونیست و حزب دمکرات گُردستان عراق، اختلافات داخلی حزب دمکرات نیز اوج گرفت. در واقع بخشی از خلق گُرد مستقیماً از کمونیست‌ها حمایت می‌کردند و معتقد بودند که آن‌ها قادر به حل مسائل و مشکلاتشان هستند. حتی طرفداران حزب دمکرات گُردستان نیز از حزب کمونیست تأثیر پذیرفته بودند. یکی از دلایل اصلی این امر، رشد و ترقی افکار و جریان‌های سوسیالیستی و انقلاب‌ها و مبارزاتی بود که این جریان در آن دوره علیه سرمایه‌داری و استعمارگران در سطح جهان انجام می‌دادند. کمونیست‌ها با ا فشار و طیف‌های زحمتکش جامعه روابط تنگاتنگی داشتند و مدام در حال ترویج و تبلیغ افکار و



راه‌حلهای خویش بودند، لذا حزب دمکرات ناچار بود با حساسیت و تدبیر بیشتر عمل کرده و درصدد پایان دادن به این وضعیت بودند.

### حزب دمکرات گُردستان و مکتب نوین سیاست گُرد

همان‌طور که پیشتر نیز ذکر آن رفت، حزب دمکرات گُرد که بعدها به حزب دمکرات گُردستان تغییر نام داد، از همان اوایل سعی کرد با خط‌مشی و روشی نوین مبارزه کند و تمامی اقشار و طیف‌های مختلف جامعه‌ی گُردستان را زیر چتر خود گردآورد. در همین راستا لازم می‌دید که از خط‌مشی و متدهایی که در اوایل سده‌ی بیستم احزاب و جمعیت‌های گُردی بر مبنای آن‌ها مبارزه می‌کردند، گذار نماید. به این دلیل در مدت کوتاهی توانست که اکثر طیف‌ها را جذب و هدایت کند، علی‌رغم کشمکش و رقابت سختی که با کمونیست داشت، موفق شد خود را به‌عنوان نماینده‌ی خلق گُرد معرفی و اثبات کند؛ لذا بخش زیادی از فعالان و سیاستمداران دیگر بخش‌های گُردستان به این حزب و خط‌مشی مبارزاتی‌اش چشم دوخته و از آن پیروی کردند؛ بنابراین می‌توان گفت که حزب دمکرات گُردستان عراق مکتب و خط‌مشی نوینی برای مبارزات سیاسی و گُردگرایی بنیان نهاد. تأثیرات این مکتب و خط‌مشی تاکنون نیز در بخشی از جامعه‌ی گُرد ماندگار است. این مکتب مَهر خویش را بر سیاست گُرد در نیمه‌ی دوم سده‌ی بیستم زد. نمی‌توان انکار کرد که در نیمه‌ی دوم سده‌ی بیستم خلق گُرد و به‌ویژه مردم جنوب گُردستان هزینه‌های زیادی را متحمل شدند و بخش زیادی از خلق حامی و طرفدار حزب دمکرات و خط‌مشی آن بودند؛ اما آن‌چنان‌که انتظار می‌رفت منتهی به نتیجه و دستاوردی قابل‌توجه نشد و خلق گُرد در جنوب گُردستان دوبار در سال‌های ۱۹۷۵ و ۱۹۸۸ با شکست بزرگی روبه‌رو شدند. در شرق گُردستان از فرصت و امکانات پیش‌آمده به‌ویژه انقلاب خلق‌های ایران به نواحی استفاده نشد و همچنان عقب‌نشینی و شکست سهم گُردها بود. در شمال و غرب گُردستان نیز علی‌رغم ملحق شدن هزاران نفر از جوانان گُرد به جنبش ایلول (سپتامبر) و تأسیس حزب بر مبنای همان مدل حزب دمکرات گُردستان عراق، اتفاق و پیشرفتی نوین حاصل نشد. بنابراین یکی از وظایف و اولویت‌های ما، تحلیل و تشریح صحیح این مکتب و خط‌مشی مبارزاتی آن است. آیا مشکل در بنیان و اصول آن است یا نحوه‌ی اجرایی نمودنش؟ ناچار به تثبیت مشکل، تحلیل و حل‌وفصل آنیم. انسان عاقل دوبار از یک سوراخ گزیده نمی‌شود! اما ما بارها از یک سوراخ ضربه خورده و گزیده شده‌ایم. بنابراین در ادامه به تشریح و تبیین برخی از ویژگی‌های این مکتب و خط‌مشی آن خواهیم پرداخت.

۱. در مبحث تأسیس حزب دمکرات گُرد بیان کردیم که بنیانگذاران آن معتقد بودند که حوزه‌ی فعالیت احزاب و سازمان‌های قبلی، بسیار محدود و اکثراً قشری خاص از جامعه را مبنای قرار می‌دادند و قادر به ارائه‌ی برنامه و روشی فراگیر نبودند، به همین سبب از آن‌ها به‌شدت انتقاد می‌کردند. مسلماً بخش زیادی از انتقادات و ایراداتی که حزب دمکرات





گُرد بر آن‌ها تأکید می‌کرد، صحیح و واقع‌بینانه بودند، زیرا این سازمان و احزاب قادر به خوانشی صحیح از اوضاع سیاسی و سیر تحولات جهانی و منطقه‌ای نبودند و همچنین نتوانستند از فرصت و امکان پیش‌آمده در فاصله‌ی وقوع هر دو جنگ جهانی استفاده کنند. به‌طورقطع این یکی از نقاط ضعف آن‌ها بود که اکثراً قشر روشنفکر جامعه بودند. علی‌رغم اینکه اکثر این روشنفکران از خانواده‌های معروف و ثروتمند گُردستان بودند، اما از سویی ادعا می‌کردند که دوران رهبری و پیشاهنگی روسای عشایر، امیران و شیوخ به پایان رسیده و ضرورت دارد که پیشاهنگی و رهبری جامعه و مبارزات را به روشنفکران سپرد، و از سوی دیگر، خود نیز فاقد ویژگی‌ها و خصایص این نوع از پیشاهنگی بودند و اکثراً در بینش و منش خویش از همان ذهنیت خاندانی و عشیره‌گرایی گذار نکرده بودند و یا بهتر است بگوییم بر آن اصرار داشتند. لذا گستره‌ی عملکرد و فعالیت آن‌ها نیز محدود ماند. بخشی دیگر از آن‌ها هم که بر مضرات این رویکرد و نگرش اشراف داشتند در عمل از ایجاد ارتباط و تعامل تنگاتنگ با اقشار مختلف جامعه پرهیز می‌کردند. همچنین جامعه را عقب‌مانده و فاقد توان انجام انقلاب می‌پنداشتند و بر این باور بودند که تنها قشر روشنفکر و تحصیل‌کرده از آگاهی و توان به نتیجه رساندن قیام و انقلاب برخوردارند. مسلماً این رویکرد و نگرشی بسیار اشتباه بود، زیرا در آن دوران درصد قشر تحصیل‌کرده و برخوردار از سواد، در هیچ منطقه‌ای از گُردستان از ۱٪ هم بیشتر نبود. برای مثال؛ بنابر اسناد و مدارکی که انگلیسی‌ها به جامعه‌ی ملل ارائه کرده‌اند؛ در سال ۱۹۲۵ جمعیت ساکنان ولایت موصل (موصل، کرکوک، سلیمانیه و اربیل) ۴۶۸ ۷۸۵ نفر بوده است. بنابر آمار وزارت آموزش و پرورش نیز در سال ۱۹۲۱ تنها ۳۲ مدرسه در ولایت موصل وجود داشته (۲۳ در موصل، ۴ در کرکوک، ۳ در سلیمانیه و ۲ در اربیل). شمار دانش‌آموزان هم ۲۵۳۶ نفر بوده که از این تعداد ۱۹۱۸ نفر در موصل، ۳۰۱ نفر در کرکوک، ۲۷۳ نفر در سلیمانیه و ۲۲۰ نفر هم در اربیل حضور داشته‌اند؛ همچنین ۱۷۲ معلم مشغول به خدمت بوده‌اند که ۱۲۵ نفر در موصل، ۱۸ در کرکوک، ۱۳ در سلیمانیه و ۱۶ در اربیل بودند. با توجه به این ارقام و آمار، به این نتیجه می‌رسیم که درصد معلم و دانش‌آموزان ۰.۳٪ بود و با احتساب تحصیل‌کرده‌های خارج از این مدارس، حتی به دو برابر هم نمی‌رسد. علاوه بر این هیچ دلیلی هم وجود ندارد که هر کس از سواد خواند و نوشتن برخوردار باشد، وی را روشنفکر تلقی کنیم. بنابراین موضع و رویکردی که روشنفکران در پیش گرفتند سبب تضعیف نفوذ و جایگاهشان در میان مردم شد. نکته‌ی مهم این است که علی‌رغم صحت و بجا بودن انتقادات بنیانگذاران حزب دمکرات گُرد، این سؤال مطرح است که آیا آن‌ها قادر به حل این مشکل و گذار از آن بودند یا خیر؟

بنیانگذاران حزب دمکرات گُرد بنابر ضرورتی تاریخی (طبق خوانش آن‌ها) اقدام به ایجاد و استحکام روابط میان رهبران قدیمی و جدید کردند که می‌توان از آن منزله‌ی یک «ازدواج سیاسی» نیز یاد کرد. آن‌ها معتقد بودند که پیشاهنگان نوین به‌تنهایی قادر به





رهبری و هدایت همه‌ی مردم نیستند، لذا در راستای مبدل شدن به یک حزب فراگیر و پُرنفوذ، نیازمند همکاری و استفاده از پتانسیل سران و پیشاهنگان اجتماعی هستند؛ از جمله؛ روسای عشایر و ایلات، شیوخ، فرزندان و نوادگان امیران گُرد. همزمان تأکید می‌کردند که پیشاهنگان قدیمی نیز به‌تنهایی قادر به پاسخگویی به ضروریات و خواسته‌های مردم نیستند، اما در چارچوب فعالیت‌های حزبی قادر به ایفای نقش و ادامه‌ی حیات سیاسی خویش خواهند بود. همین قرائت آن‌ها از وضعیت و شرایط، مبنایی برای این ازدواج سیاسی شد. بر این اساس با شخصیت‌های نامدار و محبوب ارتباط برقرار کردند و از میان آن‌ها مصطفی بارزانی را به‌عنوان رهبر حزب و شیخ لطیف فرزند شیخ محمود را به سمت معاون اول و کاکه ضیاد آغای کوی‌سنجاق را نیز به‌عنوان معاون دوم رهبری حزب انتخاب کردند. همگام با آن اقدام به تشکیل کمیته‌ی مرکزی، دفتر سیاسی و انتخاب دبیر اول حزب از میان شخصیت‌های روشنفکر و سیاستمداران نسل نو کردند که متشکل از نمایندگان مردم در اکثر مناطق جنوب گُردستان بودند، حمزه عبدالله به‌عنوان دبیر اول حزب انتخاب شد. با توجه به ساختار حزب و آیین‌نامه‌ی داخلی آن، معلوم است که بنیانگذاران آن درصدد بوده‌اند که ساختار و ترکیب حزبی مشابه ساختار و ترکیب یک دولت پادشاهی مشروطه تشکیل دهند که رهبری و معاونانش نقشی سمبولیک داشته و دبیر اول، دفتر سیاسی و کمیته‌ی مرکزی، نقش اصلی را ایفا کنند. آن‌ها چنین می‌پنداشتند که از این طریق خواهند توانست هم از توان و مقبولیت و محبوبیت این افراد بهره‌برند و هم می‌توانند هدایت امور و اوضاع را در کنترل خویش داشته باشند. اگر رهبری حزب از معیارها و اصول سرپیچی کند، این امکان و توان برای آن‌ها وجود دارد که وی را برکنار کرده و این کار تأثیر مخرب و بدی بر وجهه و نفوذ حزب نخواهد داشت. بر همین رویه و رویکرد حزب را مدیریت کردند و توانستند در مدت‌زمان کوتاهی گام‌های جدی و مهمی در راستای جذب اقبال و توده‌های مردم بردارند، به حزبی مردمی مبدل شدند و از نخبه‌گرایی نجات یافتند.

علی‌رغم اینکه به حزبی فراگیر و مردمی مبدل شدند، اما قادر به حل مسئله‌ی گُرد نشده و همان روند خیزش و قیام و شکست تداوم یافت! علاوه بر این بنیانگذاران و مؤسسين آن اخراج شده و رهبری که آن‌ها درصدد استفاده و بهره‌برداری سمبولیک از وی بودند، کنترل و هدایت امور را در دست گرفت و پیشاهنگان تحصیل‌کرده‌ی حزب منفعل و منزوی شدند، نه روسای عشایر و قشرالیت و فرادست جامعه! این روند باعث شد که در مکتب و خط‌مشی حزب دمکرات گُردستان عراق، حزب به‌وسیله و روشی در دست رئیس‌عشیره مبدل شود و از این طریق به عرصه‌ی سیاست بازگشته و امکان و فرصت پیشاهنگی جامعه را از نسل نو و اندیشه‌های نوین دریغ نمود. به‌عبارتی دیگر، با این اقدام مقوله‌ی پیشاهنگی و رهبری نسل نو را در تابوت گذاشته و پیشاهنگی و رهبری مبارزات و جنبش را به نسل و ذهنیتی واگذار کردند که سنخیتی با ضروریات و شرایط آن دوران نداشت. امروزه نیز همان نگرش و ذهنیت به خط‌مشی بسیاری از احزاب گُردستانی مبدل شده و از آن به‌عنوان فرصت و

امکانی برای نیل به اهداف و منویات خویش می‌نگرند. اگرچه اکثر قریب به اتفاق احزاب در بدو تأسیس سعی نموده‌اند که رویکردی متفاوت در پیش بگیرند، اما در عرصه‌ی عمل و اتخاذ مواضع، اکثراً به حزب خاندان، عشیره و یا قبیله‌ای خاص تبدیل شدند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت، این روش و خط‌مشی که برای مبدل شدن به حزبی مردمی و فراگیر اتخاذ شد، علی‌رغم اینکه روشی میان‌بر و آسان داشت، کاملاً اشتباه بود!

شاید این سؤال مطرح شود که چرا زودتر به این مسئله و مشکل پی‌برده نشده و یا در اوایل تأسیس، حزب دمکرات‌گرد مشکلاتش برجسته و تشدید نشده بود؟ حزب مذکور در اوایل تأسیس با روحیه و شور و شغف زیادی آغاز به کارکرد و شخصیتی حماسی و افسانه‌ی از مصطفی بارزانی ساخته و پرداخته می‌شد. بارزانی در تأسیس و فعالیت جمهوری‌گردستان حضور داشت، سمت نظامی ژنرال داشت، با راهپیمایی دورودرازی به شوروی رفته بود و مواردی از این قبیل، خوراک و زمینه‌ی بیان شخصیتی افسانه‌ای از وی را فراهم می‌کرد. شیخ لطیف و کاکه ضیاد از پیشینه و اقدامات آن‌چنانی برخوردار نبودند که همچون بارزانی شخصیتی افسانه‌ای از آن‌ها ساخته و پرداخته شود و خود نیز چنین ادعا و خواستی نداشتند، لذا اختلافاتشان با دبیر اول حزب و دفتر سیاسی چنان برجسته و محسوس نبود. مصطفی بارزانی در اوایل، ارتباط زیادی با حزب نداشت که باعث بروز اختلافات شود، از سوی دیگر، چون دبیر کل و دفتر سیاسی نقش اساسی و اصلی را ایفا می‌کردند، مشکل و اختلافات بیشتر میان این دو نهاد حزب بود، اما بارزانی بعد از مراجعت از شوروی می‌خواست به‌مثابه‌ی رهبری تام‌الاختیار عمل کند، از همین رو، قشر تحصیل‌کرده‌ی حزب یا می‌بایست با منویات و زیاده‌خواهی وی مقابله کنند و یا اینکه منفعل و تسلیم‌ش شوند. نمونه‌های برخورد و تعامل بارزانی با حمزه عبدالله در سال ۱۹۵۹ و ابراهیم احمد و طالبانی در سال‌های ۱۹۶۴-۱۹۶۶ نشان داد که حتی در صورت مقابله، توان پیروزی و چیرگی بر وی را نخواهند داشت. دلایل این امر مربوط به همان رویکرد و خط‌مشی اشتباهی بود که از همان اوایل در پیش گرفتند. بدیهی است که این مقوله در حدی نیست که آن را منوط و محدود به شخصیت بارزانی، حمزه عبدالله، ابراهیم احمد و یا جلال طالبانی<sup>۱</sup> کرد. در اصل گزاره از خصیصه‌ی دو قشر اجتماعی است که هر کدام با اسلوب و روش خویش در پی در دست گرفتن رهبری هستند؛ اما با توجه به مساعد بودن شرایط و زمینه برای روسای عشایر و قشر فرادست جامعه‌ی گرد، آن‌ها حرف خود را بر کرسی نشانده و رهبری را در دست می‌گیرند. طبقه‌ی «خرده بورژوازی» سریعاً ملتهب و به تکاپو می‌افتد



۱- جناح دفتر سیاسی در کنگره‌ی «کلار» این اشخاص را برای مدیریت حزب انتخاب می‌کند؛ ابراهیم احمد (دبیرکل)، عمر مصطفی-دبابه، عبدالرحمن ذبیحی، جلال طالبانی، احمد عبدالله، محمد حاجی طاهر، عباس حسین، سعد دزه‌یی، احمد دزه‌یی، محمد امین فرج، کمال محی‌الدین، حلمی علی شریف، رشدی علی شریف، علی عسکری، کمال فواد، ملا عبدالله مشهور به ملا ماتور و خالد دلیر.

و سریع‌تر نیز سرد و منفعل، به توان و پتانسیل خویش باور ندارد، صبر و تحمل کمی دارد، متکی به خویش نیست، نگاهش به اطراف و مترصد فرصتی برای بهره‌برداری از آن است. زمینه و امکان رشد و ترقی این طبقه در گُردستان زیاد است، از همین رو، این شیوه‌ی مبارزاتی را در پیش گرفتند و آن را به خط‌مشی و مکتبی مبدل کردند.

۲. مقوله‌ی مهم دیگر، موضوع و مفهوم مبارزه‌ی ملی و اجتماعی در نحوه‌ی تشکیل حزب دمکرات گُردستان، اندیشه و نحوه‌ی مبارزاتش است. با توجه به برنامه و پروژه‌های اکثریت احزاب، سازمان‌ها و یا جنبش‌های گُردستان به‌ویژه حزب هیوا، سازمان خوی‌بون و جمعیت احیای گُرد که تا آغاز جنگ جهانی دوم بسیار تأثیرگذار و فعال بودند، و پیمان «سه‌مرز» را نیز امضا کردند، بر مبنا و اساس گُردستانی‌بودن، مبارزه می‌کردند. از همین رو بود که سازمان خوی‌بون خود را در مقابل شمال، غرب، شرق و جنوب گُردستان هم مسئول می‌دانست، جمعیت (ژ.ک) نیز در جنوب گُردستان اقدام به تأسیس شاخه‌ی خویش می‌کند، حزب هیوا در تأسیس جمعیت احیای گُرد همکاری می‌کند و در منطقه‌ی کرماشان اقدام به گشودن دفتر نمایندگی خود می‌کند. به‌عبارتی دیگر این احزاب و سازمان‌ها مسئله‌ی گُرد و گُردستان را به‌مثابه‌ی یک مسئله‌ی واحد تلقی می‌کردند و با همین دیدگاه برای آن مبارزه می‌کردند. اگرچه قادر به سازمان‌دهی و فعالیت در تمامی مناطق گُردستان نبوده‌اند، اما گُردستان را یک سرزمین واحد می‌پنداشتند و بر همین اساس هم مبارزه و مقاومت می‌کردند؛ لذا اکثر احزاب و سازمان‌ها در اوایل سده‌ی بیستم تا اوایل دهه‌ی چهل و آغاز جنگ جهانی دوم، توسط روشنفکران و شخصیت‌های مختلف در بخش و مناطق مختلف گُردستان تأسیس می‌شدند. به‌عبارتی دیگر روشنفکران و جامعه‌ی گُرد در ذهنیت و عملکرد خویش اعتقاد و اعتنایی به تقسیم گُردستان نداشتند، همین امر سبب می‌شد که جنبش‌های گُرد و مردم گُردستان بدون توجه به مرزهای تعیین‌شده از سوی دشمنان با همدیگر رابطه برقرار کرده و به مبارزه و مقاومت خویش ادامه دهند. اما آنچه در تأسیس حزب دمکرات گُرد مبنا قرار داده شد، برعکس این رویکرد و طرز تفکر بود. آن‌ها تقسیم گُردستان را به‌عنوان یک سرنوشت محتوم پذیرفته بودند و از این نظرگاه، مدل تأسیس حزب مختص به بخش‌های گُردستان را ایجاد و ترویج کردند. به‌عبارتی دیگر، پروسه و پروژه‌ی تقسیم گُردستان که توسط قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای تحمیل شده بود، تا جنگ جهانی دوم در ذهنیت و اندیشه‌ی سیاسی خلق گُرد غیرقابل‌قبول و اعتنایی به آن نمی‌شد؛ اما بعد از جنگ جهانی دوم، حزب دمکرات گُرد و مؤسسین آن، این مقوله را پذیرفته و عادی تلقی کردند. علاوه بر این، حزب دمکرات گُرد، به‌عنوان یک مسئله‌ی واحد و کلیت‌مند به قضیه‌ی گُرد نمی‌نگریست و معتقد بود که چهار مسئله‌ی مختلف است که باید به‌طور جداگانه در چارچوب هر چهار کشوری که گُردستان در میان آن‌ها تقسیم‌شده، مورد بررسی و چاره‌یابی قرار بگیرد. این موضع از دو جنبه کاملاً اشتباه بود، اول اینکه سبب شد که گُردها و تنوعات هویتی مختلف در جامعه‌ی گُردستان از همدیگر



فاصله گرفته و همدلی و اتحاد میان آنها تضعیف شود و حتی در برخی موارد در راستای دستیابی به اهداف و منافع خویش، همدیگر را قربانی کنند. جنبه‌ی دوم نیز این بود که تحلیل و خوانشی صحیح از مسئله و مشکل اصلی نداشتند، اکثراً بر این امر واقف هستیم که گُرد و گُردستان در نتیجه‌ی چندین پیمان و توافق‌نامه‌ی بین‌المللی تقسیم و آن را از حق و حقوقش محروم کرده‌اند. لذا بدیهی است که نمی‌توان از نظر استراتژیک مسئله‌ی گُرد را به‌عنوان چهار مسئله‌ی مجزا در نظر گرفته و چنین بپنداریم که این مسئله به‌صورت جداگانه در هر بخش از گُردستان قابل‌حل است. همین رویکرد و نوع برخورد را امروزه می‌توان در ادبیات و عملکرد برخی از احزاب و شخصیت‌ها دید که از «گُردستان ما» و «گُردستان شما» دم می‌زنند و در بهترین حالت، نه به‌عنوان یک گُرد؛ بلکه به‌عنوان یک دوست از مبارزات خلق گُرد در بخش‌های دیگر گُردستان حمایت می‌کنند. همین امر یکی دیگر از دلایل تضعیف و عدم موفقیت احزاب و سازمان‌هایی است که بر مبنای این طرز تفکر مبارزه کرده‌اند.

۳. یکی دیگر از دلایل عدم موفقیت این حزب و مکتبش، مربوط به تعریفی است که از دوست و دشمن دارد. این موضوع در فلسفه‌ی حیات و سیاست، یکی از مقولات مهم و سرنوشت‌ساز است، زیرا در صورت عدم ارائه‌ی تعریفی صحیح از دوست و دشمن، در تعیین سیاست دچار اشتباه و انحراف می‌شویم. تا زمان تأسیس حزب دمکرات گُرد، سازمان‌ها و احزاب دیگر، تعریف روشن و خاصی از این مقوله نداشتند، به‌عبارتی دیگر سیاست‌هایشان تا حدی شفاف نبود. اما در برنامه‌ی حزب دمکرات گُرد ذکر شده بود که تنها عراق دشمن خلق گُرد است و سایر قدرت‌های جهانی و دولت‌های همسایه و حاکم بر دیگر بخش‌های گُردستان دوست هستند و لازم است با این دیدگاه با آنها تعامل کرد و حتی می‌توان جهت ایجاد فشار بر حکومت مرکزی عراق به این کشورها تکیه کرد. این در حالی است که همین قدرت‌های جهانی و دولت‌های منطقه باعث‌وبانی تقسیم گُردستان بوده و از آن دفاع می‌کنند. احزاب دیگری هم که در سایر بخش‌های گُردستان با همین ذهنیت تأسیس و فعالیت می‌کنند، تنها حکومت حاکم بر آن بخش از گُردستان را دشمن تلقی می‌کنند و حکومت‌های دیگر را دوست و حامی خود می‌پندارند. همین طیف و جریان سبب شده‌اند که اکثر مواقع روابط و مبارزات احزاب و سازمان‌های گُرد به پروژه و سیاست‌های دولت‌های اشغالگر خدمت کرده و خود گُردها به نتیجه‌ی مثبتی نرسیده و دستاوردی کسب نکنند. این دولت‌ها هم تا زمانی که کار و فعالیت این احزاب در راستای منافع و اهدافشان باشد از آنها حمایت کرده و هر زمان که همکاری و حمایت آنها از این احزاب، کمکی به حل مسئله‌ی گُرد کرده باشد، از آن دریغ ورزیده و باعث تضعیف و شکست آنها شده‌اند، این مسئله بارها در تاریخ گُردستان تکرار شده است.

۴. یکی دیگر از مقولات، موضع و رویکردی بود که بنیانگذاران حزب دمکرات گُرد در قبال خلق‌ها و تنوعات متفاوت جامعه اتخاذ کردند. پیشتر نیز اشاره کردیم که سایر احزاب



و سازمان‌های قبلی اهمیت چندانی برای این مسئله قائل نبودند و گامی مثبت و مؤثر برنداشتند. حزب دمکرات این مسئله را در دستور کار خویش قرار داد، اما به‌شيوه‌ای صحیح عمل نکرد. این حزب بر قشر الیت و سرآمد و شخصیت‌های مطرح در جامعه تکیه نمود و سعی کرد به‌واسطه‌ی آن‌ها با جامعه تعامل و ارتباط داشته باشد. از همین رو، آن‌چنان‌که لازم بود و می‌بایست بر روی قشر جوان، زنان و کارگران و زحمتکشان تمرکز و هزینه نکرد. اگرچه در تبلیغات خویش ادعا می‌کردند که متکی به قدرت و نیروی خلق خواهند بود، اما عملکرد آن‌ها ثابت نمود که متکی به قشر الیت و قدرت‌های خارجی بودند. بنابراین جوانان، زنان و زحمتکشان جامعه قربانی جنگ و قیام شدند، اما نقشی در تصمیم‌گیری و مدیریت نداشتند، این عدم اشراف به توان و پتانسیل این اقشار و بی‌اعتنایی نسبت به آن‌ها، دلیل شکست جنبش ایلول (سپتامبر) بود. علی‌رغم اینکه جنبش از حمایت مردمی برخوردار بود و بالغ بر ۱۲۰ هزار پیشمرگ و نیروی داوطلب داشت، با توقف حمایت ایران، آمریکا و نیروهای خارجی قیام فروکش کرد و به‌عبارتی بهتر، رهبری، قیام را تمام‌شده تلقی کرد و منفعل گشت. یکی از پیامدهای آن نیز نهادینه شدن تأثیرات قشر الیت در جامعه گُردستان بود و در راستای تغییر در ذهنیت فرد و جامعه، گامی برداشته نشد و حتی از آن دفاع می‌کردند. می‌توان از این خصایص و مواردی که بحث کردیم، به‌عنوان ویژگی و اشتباه استراتژیک مکتب حزب دمکرات گُردستان عراق یاد کرد. به دلیل همین خصایص، در عرصه‌ی کردار و اجرا نیز اشتباهات مختلفی اتفاق می‌افتد و یا افتاده که منجر به تعمیق و تشدید مشکل شده و نتیجه همان می‌شود که امروزه به‌وضوح قابل‌مشاهده است.

## مرحله‌ی دوم: تأسیس جمهوری عراق

تغییر و تحولات جهانی و منطقه‌ای از جمله؛ پیروزی انقلاب‌های چین، هندوستان، کره، ویتنام، انقلاب مصر به رهبری جمال عبدالناصر (۱۹۲۵) و پایان رژیم پادشاهی در این کشور؛ همچنین تلاش‌های محمد مصدق<sup>۱</sup> در ایران و سیاست انگلیس و رژیم حاکم در عراق، منجر به شکل‌گیری شرایط و وضعیتی شده بود که در نتیجه‌ی آن روزانه شکاف میان حکومت و مردم عراق بیشتر می‌شد. مبارزات جریان چپ به پیشاهنگی حزب کمونیست، دموکراسی‌خواهان به پیشاهنگی حزب میهنی دمکراتیک و حزب استقلال، جریان ملی‌گرایی گُرد با پیشاهنگی حزب دمکرات گُرد و ملی‌گرایان عرب به رهبری حزب بعث و ناصری‌ها نیز در حال ترقی و توسعه بودند، علاوه بر این‌ها شکل‌گیری جریانی استقلال‌طلب در میان ارتش عراق با پیشاهنگی «افسران آزادی‌خواه»، زمینه و امکان ایجاد تغییر را فراهم کرده بودند. با توجه به چنین شرایطی در ۱۹۵۷/۳/۹ م حزب کمونیست، حزب میهن دمکراتیک، حزب استقلال و حزب بعث، جبهه‌ای را به نام «جبهة الاتحاد الوطنی» (جبهه‌ی اتحاد میهنی) تشکیل دادند. اگرچه حزب دمکرات گُرد رسماً در این جبهه شرکت نداشت، اما با همدیگر همکاری و ارتباط داشتند. این جبهه روابط تنگاتنگی با ارتش و افسران آزادی‌خواه داشت. طبق اسناد و مدارک، افسران آزادی‌خواه در سال ۱۹۵۶ م گروه کوچکی بودند که با رهبری عبدالسلام عارف شروع به کار کردند. بعد از اینکه گروه بزرگ‌تر شد، عبدالکریم قاسم با آن‌ها ارتباط برقرار کرده و رهبری را بر عهده می‌گیرد. وی یکی از بلندپایه‌ترین نظامیان بود و همچنین به دلیل خدمات و همکاری‌هایی که در جریان وقوع سیل در سال ۱۹۵۷ م با مردم بغداد داشت، از جایگاه و محبوبیت ویژه‌ای، هم در ارتش و هم در میان مردم برخوردار بود. در سال ۱۹۵۸ م شمار این افسران به ۲۰۵ نفر رسید، در همان سال شورایی تشکیل داده و تصمیم می‌گیرند که نظام حکومتی را تغییر دهند. بعد از اطمینان خاطر از همکاری و حمایت احزاب سیاسی و جبهه‌ی اتحاد میهنی، عبدالکریم قاسم تصمیم

۱- محمد مصدق: مصدق در زمان قاجار و تا قبل از تصویب قانون منع استفاده از القاب، با عنوان میرزا محمدخان مصدق السلطنه شناخته می‌شد، وی سیاست‌مدار، حقوقدان، نماینده‌ی هشت دوره مجلس شورای ملی و دو دوره نخست‌وزیر ایران بود. او با توجه به اینکه می‌دانست رضاشاه حکومتی بر مبنای دیکتاتوری ایجاد می‌کند، با این کار مخالفت کرد و بعد از آن یکی از منتقدین سرسخت رضاشاه بود. در زمان حکومت رضاشاه، مصدق زندانی شد و مدتی را در تبعید سپری کرد. وی سلطنت پهلوی را مخلوق سیاست انگلستان می‌دانست. بعد از سقوط رضاشاه، از تبعید به عرصه‌ی سیاست بازگشت. در سال ۱۳۲۸ م با چندین حزب دیگر پیمان اتحاد بست و با همکاری افرادی مانند حسین فاطمی به تأسیس جبهه‌ی ملی ایران اقدام کرد. جبهه‌ی ملی و در رأس آن‌ها مصدق، به پیشنهاد فاطمی برای شروع استعمارستیزی در ایران، ملی شدن صنعت نفت را مطرح کردند. مصدق در سال ۱۳۳۰ م به نخست‌وزیری رسید و در اولین قدم، نفت ایران را ملی کرد. به همین دلیل طرح سقوط دولت او توسط انگلستان (که تا قبل از ملی شدن نفت، صاحب عمده‌ی نفت ایران بود) ریخته شد و سرانجام در کودتای ۲۸ مرداد که توسط سازمان سیا انجام گرفت، دولت مصدق به صورت غیرقانونی و در حالی که محمدرضا پهلوی شدیداً با مصدق مخالفت می‌کرد و خواستار سقوط دولت وی بود، ساقط شد. م







می‌گیرد که محل نیروهای تحت امرش را تغییر دهد، آن‌ها از این فرصت استفاده کرده و کاخ پادشاهی، حکومت و مطبوعات را کنترل کرده و پادشاه، عبدول ایلالی و نوری سعید را به قتل می‌رسانند، در روز ۱۶/۷/۱۹۵۸ م سرنگونی رژیم پادشاهی و تأسیس جمهوری عراق را اعلان می‌کنند. کودتا با استقبال اکثریت مردم عراق مواجه شد که با حضور در خیابان‌ها حمایت و خوشحالی خود را ابراز نمودند. جمهوری متحده عربی نیز از کودتا پشتیبانی کرد و در سطح جهانی نیز شوروی حکومت جدید را به رسمیت شناخت، اما انگلیس و متحدانش و کشورهای که پیمان‌نامه‌ی سعدآباد و بغداد را امضا کرده بودند، با آن مخالف کردند. انگلیس در اوایل سعی کرد با توسل به مداخله‌ی نظامی، نظام پادشاهی را دوباره احیا کند که در نتیجه‌ی مخالفت و تهدیدهای شوروی از این کار منصرف شد.

افسران آزادی‌خواه در گام نخست، در راستای تشکیل حکومتی که تمامی جریان‌ها و طیف‌ها در آن مشارکت داشته باشند اقدام به تشکیل انجمن رهبری سه‌نفره‌ای کردند که اعضای آن عبارت بودند از: **محمد نجیب ربیعی** (سنی‌مذهب و رئیس انجمن)، **محمد مهدی کویبه** (شیعه‌مذهب) و **خالد نقشبندی** که **گُرد** بود. عبدالکریم قاسم به‌عنوان نخستین نخست‌وزیر عراق شروع به کار کرد و از کابینه‌ی ۱۳ نفری وی، دو وزیر به نام‌های **بابا علی شیخ محمود** و **دکتر محمد صالح**، **گُرد** بودند. هشت وزیر نیز نماینده‌ی جبهه‌ی اتحاد میهنی بودند. تنها طیفی که با این اقدامات عبدالکریم قاسم مخالفت می‌کرد، عرب‌های شونیست بودند، آن‌ها ادعا می‌کردند که این روند منجر به تقسیم عراق خواهد شد. عبدالکریم قاسم در ۲۷/۷/۱۹۵۸ م قانون اساسی موقت عراق را اعلام کرد که در ماده‌ی سوم آن ذکر شده بود؛ عراق سرزمین مشترک عرب، **گُرد** و سایر خلق‌های ساکن در آن است. این اقدام وی نوعی تابوشکنی بود، زیرا تا آن زمان عراق به‌عنوان کشوری عربی شناخته می‌شد.

قاسم فعالیت تمامی سازمان‌ها و احزاب از جمله؛ حزب دمکرات **گُرد** را آزاد کرد و یک روز بعد از بازگشت مصطفی بارزانی از شوروی، یعنی در ۷/۱۰/۱۹۵۸ م طی مراسمی رسمی و با احترام زیاد از وی استقبال کرد، همچنین از بارزانی خواست که مقرر و ستاد اصلی خویش را در بغداد تأسیس کند تا در اداره‌ی امور مملکت با وی مشورت کند. تمامی بارزانی‌هایی که به شوروی رفته و آن‌هایی هم که به جنوب عراق تبعید شده بودند، به زادگاه خویش بازگشتند. تمامی زندانیان سیاسی عراقی و **گُرد**، آزاد شدند و آن‌هایی هم که دچار ضرر و خسران شده بودند، غرامت دریافت کردند. مسعود بارزانی در کتاب «بارزانی و جنبش آزادی‌خواه **گُرد**» تأکید می‌کند که عبدالکریم قاسم خدمات زیادی به خلق **گُرد** و خانواده‌ی بارزانی کرده و با احترام با آن‌ها تعامل نموده است. فعالیت‌های عبدالکریم قاسم باعث بروز خشم و واکنش عرب‌های شونیست، حزب بعث و ناصری‌ها شد. همزمان جمال عبدالناصر نیز از حکومت عراق می‌خواست که در جمهوری متحده‌ی عربی شرکت کند، اما عبدالکریم قاسم با آن مخالف بود و بر استقلال عراق اصرار می‌کرد، شعار حکومت

وی این بود: «لا شرقیة، لا غربیة، جمهوریة عراقیة». در ۱۹۵۸/۱۲/۵ م عبدالسلام عارف علیه وی کودتا کرد که با شکست مواجه شد و بعد از آن نیز در ۱۹۵۹/۳/۸ م عبدالوهاب شواف<sup>۱</sup> که مسئول نظامی موصل بود، علیه قاسم کودتا کرد که او هم موفق نشد و منجر به کشته شدن خودش شد. متعاقب این کودتاهای نافرجام، صفوف افسران آزادی خواه دچار شکاف شد، گروهی از آن‌ها از عبدالسلام عارف، بعثی‌ها و ناصری‌ها حمایت می‌کردند؛ لذا عرب‌های نژادپرست متصد فرصتی بودند که با همکاری مصر و سوریه علیه عبدالکریم کودتا کنند. در ۱۹۵۹/۱۰/۷ اقدام به ترور قاسم کردند که منجر به زخمی شدن وی شد. بعد از این ترور نافرجام، حکومت تدابیر امنیتی بیشتری اتخاذ کرد و شروع به اخراج بعثی‌ها و افسران نژادپرست نمود. در این مقطع به دلیل حمایت گردها، کمونیست‌ها و جریان دموکراسی خواه عراق از حکومت، طیف نژادپرست، قادر به برداشتن گامی جدی نشدند.

در سال ۱۹۵۸ حکومت عراق قانون اصلاحات ارضی و کشاورزی را تصویب نمود که بر اساس آن مالکیت بر بیشتر از ۱۰۰۰ دونم (۱۹۱۹/۳ مترمربع) زمین آبی و ۲۰۰۰ دونم زمین دیمی ممنوع اعلام شد، قرار بر این بود که زمین‌های اضافی میان کشاورزان تقسیم شود. به این ترتیب هر کشاورزی از ۳۰ دونم زمین آبی و ۶۰ دونم زمین دیم برخوردار می‌شد. اجرایی کردن این قانون در سال ۱۹۵۹ م نگرانی و نارضایتی مالکان و زمینداران را در پی داشت، این نیز سبب تشدید مناقشه و منازعه میان کشاورزان و مالکان زمین شد. همزمان در ۱۹۵۸/۷/۲۲ م طی قرار شماره ۹۸۹، نیروی مردمی مسلحی با نام «مقاومت خلق» به فرماندهی سرهنگ طاها بروراری تشکیل شد که تحت امر کمونیست‌ها بود. این نیرو در حوادث ۱۹۵۹/۷/۱۴ در موصل و کرکوک که منجر به درگیری میان گردها و ترکمن‌ها شد، نقشی سرکوبگرانه داشت و شماری از گردها و ترکمن‌ها را به قتل رساند. متعاقب آن عبدالکریم قاسم این نیرو را منحل و فعالیت و تحرکات کمونیست‌ها را تا حدی محدود نمود. عدم گرایش عبدالکریم قاسم به جبهه‌ی شرق، شوروی را نگران کرده بود و

۱- عبدالوهاب شواف: یکی از اعضای فعال گروه افسران آزادی خواه بود، بعد از انقلاب ۱۹۵۸/۷/۱۴ قرار بود به عنوان فرماندهی ارتش منصوب شود که با مخالفت عبدالسلام عارف مواجه شد. شواف ملی‌گرای رادیکال بود و به همین سبب با اقدامات عبدالکریم و پیشرفت حزب کمونیست مخالفت می‌کرد. در تاریخ ۱۹۵۹/۳/۵ م با پیشاهنگی حزب کمونیست در موصل کنگره‌ی «طرفداران صلح» برگزار شد که با مخالفت اکثریت مردم این منطقه روبه‌رو شد، همین امر زمینه را برای شواف فراهم نمود که علیه عبدالکریم قاسم کودتا کند؛ زیرا قاسم به عنوان حامی و پشتیبان کمونیست‌ها شناخته می‌شد. شواف پیشتر با مصر و سوریه ارتباط برقرار کرده و به وی وعده‌ی همکاری داده بودند. علی‌رغم اینکه رفعت حاجی سری و نازم تبّچلی (فرماندهی نظامی کرکوک) نیز قول همکاری به وی داده بودند، اما در کودتا شرکت نکردند و همین امر باعث شد روز بعد از انجام کودتا، شواف کشته شد و کودتا با شکست مواجه شد. با این وجود دادگاه مه‌داوی برای رفعت حاجی سری و نازم تبّچلی حکم اعدام صادر کرد و با امضای عبدالکریم این حکم اجرا شد.





از همین رو، از سال ۱۹۶۰ م به بعد، این کشور و حزب کمونیست عراق همچون گذشته از وی حمایت و پشتیبانی نکردند. در سال ۱۹۵۹ م عبدالکریم قاسم از پیمان بغداد خارج شد و امتیاز نفت را از کمپانی غرب پس گرفت و در کنترل حکومت قرار داد. این اقدامات وی باعث شد که انگلیس و متحدانش در منطقه، به فکر تضعیف حکومت وی و ایجاد مانع بر سر راهش افتادند. متعاقب آن فشارهای وارده بر عبدالکریم قاسم افزایش یافت و زمینه‌های بروز اختلافات داخلی و خارجی نیز افزایش پیدا کرد. عرب‌های شونیست، مالکان زمین، آغا و بیگ‌های گُرد و همچنین برخی از نیروهای خارجی از این شرایط و وضعیت استفاده کردند، در سال ۱۹۶۰ م و اوایل ۱۹۶۱ م نارضایتی و آشوب آغاها در گُردستان به سطحی رسید که حکومت متوسل به اعمال خشونت و نیروی قهریه شد و آن‌ها را سرکوب کرد. در جریان این سرکوب‌ها اقشار مستضعف و کارگر نیز تا حدی متضرر شدند، زیرا آغاها و بیگ‌ها چنین وانمود می‌کردند که این نارضایتی و سرکوب‌های حکومت به دلیل فعالیت‌های ملی‌گرایانه‌ی گُردها است و ربطی به مخالفت آن‌ها با حکومت و قانون اصلاحات ارضی و کشاورزی ندارند. آن‌ها همچنین حزب دمکرات گُردستان را چنان تحت تأثیر قرار دادند که حزب مذکور از شرکت در حکومت کناره‌گیری کرد و از مخالفان گُرد حکومت جانبداری کرد، اما تا مدتی عملاً علیه حکومت هیچ اقدامی نکرد. در همین رابطه عیسی پژمان می‌گوید: «حکومت ایران به من مسئولیت داد که میان بارزانی و عبدالکریم قاسم اختلاف ایجاد کنم، من کاری کردم که بارزانی و حزب دمکرات گُردستان علیه حکومت عبدالکریم قاسم اعلام موضع کردند.» طبق گفته‌ی مسعود بارزانی، در جریان سفر مصطفی بارزانی در ۱۹۶۰/۱۱/۵ به شوروی، خروش‌چف از وی خواسته است که با عبدالکریم قاسم مخالفت کند، اما بارزانی این درخواست وی را رد کرده و در زمان بازگشت به بغداد، یک هفته منتظر ماند که قاسم با وی دیدار کند؛ اما عبدالکریم به دیدارش نرفت و بارزانی از این کار سخت ناراحت شد. از طرفی دیگر، حمله‌ی نیروهای حکومتی به مردم بی‌گناه باعث شد که بارزانی و حزب دمکرات در ۱۹۶۱/۹/۱۱ تصمیم گرفتند از مخالفان حکومت در گُردستان حمایت کرده و با حکومت مبارزه کنند که خودشان از آن به‌عنوان **انقلاب ایلول (سپتامبر)** یاد می‌کنند. من برای اشاره به آن از اصطلاح **جنبش استفاده می‌کنم** و این نه به دلایل حزبی و سیاسی؛ بلکه به خاطر محتوا و ویژگی‌هایش است. متعاقب این رویداد عبدالکریم قاسم بدون پشتیبان و حامی ماند و فرصتی برای افسران نژادپرست مخالف حکومت و همچنین حزب بعث فراهم شد که به تجدیدقوا و سازمان‌دهی بیشتر خویش بپردازند. از طرفی دیگر آغاز جنگ گُردها با حکومت بهانه‌ای شد برای مداخله‌ی قدرت‌های خارجی در این کشور.

عبدالکریم قاسم دفاتر و مقرهای حزب دمکرات گُردستان را بست و با تمام توان به سرکوب حزب و جنبش پرداخت. در این برهه عبدالسلام عارف و حزب بعث با همکاری سایر مخالفان در ۸ فوریه‌ی ۱۹۶۳ م با کودتا علیه عبدالکریم قاسم و قتل او در ۱۹۶۳/۲/۹، قدرت را

دست گرفتند، این سرآغازی شد برای تشکیل حکومتی میلیتاریستی توسط بعثی‌ها. تاکنون نیز تفاسیر و نظریات مختلفی در رابطه با حکومت عبدالکریم قاسم مطرح می‌شود، اکثریت عراقی‌های که طرفدار زندگی مسالمت‌آمیز گرد و عرب هستند، اقدامات وی را جسورانه توصیف می‌کنند و بر این باورند که اتخاذ چنین رویکردهایی عراق را به ثبات و صلح می‌رساند. نژادپرست‌های عرب نیز کاملاً با آن مخالف کرده و معتقدند که اقدامات قاسم باعث ایجاد ناآرامی در عراق و کاهش شکوه و عظمت عرب شده بود. گردها نیز تاکنون تحلیل و بررسی دقیقی از دوران حکومت عبدالکریم قاسم انجام نداده‌اند، علی‌رغم اینکه اکثریت از اقدامات عبدالکریم پشتیبانی و تمجید می‌کردند، اما در نهایت با همدیگر وارد جنگ شدند. حال این سؤال‌ها مطرح می‌شوند که اگر گردها علیه قاسم وارد جنگ نمی‌شدند و در راستای حل اختلافات و مشکلات به دیالوگ و مذاکره متوسل می‌شدند، سرنوشت آن‌ها و حکومت به کدام سو می‌رفت؟ آیا عبدالکریم قاسم می‌توانست جهت حل مشکلات داخلی از روشی غیر از کاربرد قوهی قهریه استفاده کند؟ در اینجا لازم می‌بینیم که با نگاهی بی‌طرفانه و واقع‌بینانه، خلاصه‌وار به تحلیل و بررسی اقدامات عبدالکریم قاسم و موضع گردها بپردازیم.

۱. اقدامات عبدالکریم قاسم به‌ویژه در رابطه با تدوین قانون اساسی نوین عراق، نظام حکومتی، قانون اصلاحات ارضی و بهبود کشاورزی، ملی کردن نفت، آزادی فعالیت تمامی گروه و سازمان‌ها و اعتراف به هویت و حقوق خلق گرد و دیگر تنوعات عراق، گامی جدی و جسورانه بود. اگر این تلاش‌های وی به نتیجه می‌رسید، مسلماً عراقی نوین تشکیل می‌شد که می‌توانست به‌عنوان مدلی نوین و آلترناتیو دولت-ملت در راستای حل مشکلات و مسائل مورد استفاده قرار گیرد. همچنین مبنای می‌شد برای ایجاد تغییر و تحولات بنیادین و جدی در خاورمیانه و بیشترین منفعت آن نصیب خلق‌های تحت‌ستم می‌شد، علی‌الخصوص خلق گرد. از همین رو، تمامی قدرت‌های جهانی از جمله؛ شوروی - که خود را حامی و مدافع خلق‌ها می‌پنداشت - و دولت‌های منطقه با اقدامات عبدالکریم مخالفت ورزیدند و درصدد پیشگیری از پیشرفت و ترقی وی بودند. آن‌ها در اوایل برای این منظور، متوسل به شونیسم عرب شدند، اما به دلیل تأثیر و محبوبیت حزب کمونیست و جریان دموکراسی‌خواه در میان اعراب، ره به‌جایی نبردند. در گام دوم سعی بر ایجاد اختلاف و شکاف میان گردها و حکومت نمودند؛ یعنی اجرایی نمودن همان سیاست و برنامه‌ای که توسط بنیان حکومت نوین عراق در کنگره‌ی قاهره در سال ۱۹۲۱ م طرح‌ریزی شده بود. آن‌ها در آن زمان اصرار داشتند که ولایت موصل به عراق الحاق شود، زیرا از این طریق می‌توانستند زمانی که حکومت عراق از آن‌ها پیروی نکند، از کارت گردها به‌عنوان اهرم فشاری جهت کنترل کردنش استفاده کنند! به همین دلیل است که این نیروها نخواستند و نمی‌خواهند که هیچ‌کس تحلیل و بررسی دقیقی از عبدالکریم قاسم و پروژه‌هایش داشته باشد، زیرا از تکرار و پیروی از آن به‌شدت در هراس هستند. مسلماً تلاش‌های عبدالکریم



قاسم از جنبه‌ی نظام سیاسی، رویکرد و موضعی که در قبال خلق‌ها و تنوعات هویتی عراق اتخاذ کرد، گامی مهم و ارزنده بود که اتمام و به‌ثمرنشان‌شان مستلزم تلاش بیشتر وی و گُردها بود.

۲. اقدامات و اصلاحات عبدالکریم قاسم در عرصه‌های اقتصاد، کشاورزی و اداری، گام‌های اساسی و مهمی بودند، اما قدرت‌های سلطه‌گر و قشر الیت و فرادست گُرد و عراقی، تداوم آن را به زیان منافع و منویات خویش می‌دیدند؛ لذا با توسل به راهکار و بهانه‌های مختلف سعی کردند برنامه و پروژه‌هایش را در نطفه خفه کنند تا امکان و زمینه‌ی سیاست و حکمرانی خودشان فراهم شود.

۳. فعالیت‌های عبدالکریم قاسم و واکنش‌ها نسبت به آن، وضعیت و شرایط تازه‌ای را ایجاد کرده بود، وی در اوایل بسیار سخت‌گیر نبود و با گذشت و ملایمت بیشتری با مخالفان خود تعامل می‌کرد، معتقد بود که رحم و شفقت بر قانون ارجحیت دارد، بر همین اساس زمانی که کودتای عبدالسلام عارف با شکست مواجه شد، مجازات سختی برایش در نظر نگرفت و او را عفو کرد. افزایش نارضایتی عرب‌های شونیست و برخی گروه‌های دیگر، سبب شد که قاسم از طریق دادگاه مهادوی<sup>۱</sup> واکنش‌های تندی به آن‌ها نشان دهد که پیامد این اقدام وی، افزایش شمار مخالفانش بود. همچنین سرکوب زمینداران و آگاه‌های گُردستان توسط حکومت حواشی و پیامدهای منفی زیادی داشت، ولی این احتمال هم مطرح است که طیف تندرو ارتش پشت این قضیه بوده باشند تا زمینه‌ی ایجاد شکاف میان گُردها و عبدالکریم قاسم فراهم شود که در نهایت این اتفاق هم افتاد.

۴. با توجه به شرایط و امکانات آن دوران، پروژه‌ی عبدالکریم قاسم پروژه‌ای نمونه و کارآمد بود، اقداماتش ضروری و مناسب بودند، اما او تا حد زیادی با عجله رفتار کرد. اگر کارهایی که در دو سال انجام داد، با صبر و حوصله و در مدت زمان بیشتری پیگیری می‌کرد، به احتمال زیاد با این حجم از مخالفت مواجه نمی‌شد و در صورت بروز مانع و مشکل، قادر به کنترل اوضاع و چاره‌یابی بود. عبدالکریم قاسم را می‌توان به محمد مُرسی در مصر تشبیه کرد، زمانی که در سال ۲۰۱۲ رئیس‌جمهور مصر شد و در طول یک سال در راستای منافع و تفکرات اخوانی‌ها، قوانین زیادی را تغییر داد که پیامد آن مخالفت و نارضایتی شدید داخلی و خارجی و پایان دادن به حکومتش بود. اگر زمانی که قاسم با مخالفت و نارضایتی بخشی از جامعه مواجه شد، با ملایمت و روشی غیر از کاربرد قوه‌ی قهریه با آن‌ها برخورد می‌کرد، به احتمال زیاد دچار چنان سرنوشتی نمی‌شد.

---

۱- دادگاه مهادوی: این دادگاه بعد از انقلاب ۱۴/۷/۱۹۵۸م تأسیس شد. سرهنگ فاضل عباس مهادوی که خویشاوند عبدالکریم بود، ریاست آن را بر عهده داشت. وی قبلاً مسئول حامیه‌ی نظامی مُصیب بود. برگزاری دادگاه علنی بود و مستقیماً از تلویزیون پخش می‌شد و متهم می‌توانست آزادانه از خویش دفاع کند. بعد از کودتای عبدالسلام عارف، فاضل عباس نیز کشته شد.



۵. گردها هم که حزب دمکرات گُردستان نمایندگی آنها را بر عهده داشت، در اوایل نظر مساعدی نسبت به عبدالکریم قاسم و حکومتش داشتند و از همکاری و همیاری با وی دریغ نمی‌کردند؛ بنابراین زمینه‌ی حیاتی مسالمت‌آمیز برای گردها و سایر ساکنان عراق فراهم می‌شد؛ اما حزب دمکرات گُردستان تعامل و ارتباط خوبی با حزب کمونیست عراق ایجاد نکرد، زیرا آنها اصلی‌ترین حزب در عراق بودند و سعی می‌کردند مَهر خود را بر هر رویداد و تغییر و تحولی بزنند. تأثیر و هژمونی کمونیست‌ها در گُردستان به‌ویژه در جریان تصویب و اجرای قانون اصلاحات ارضی و کشاورزی، به سطحی رسید که بارزانی و حزب دمکرات را دچار هراس کرده بود؛ زیرا آنها منافع و موقعیت خود را در خطر می‌دیدند و احساس می‌کردند که در حاشیه قرار گرفته‌اند. به همین سبب، مصطفی بارزانی یک سال بعد از مراجعت از شوروی، به بهانه‌ی حمایت و جانبداری از کمونیست‌ها، در ۱۹۵۹/۱۰/۶ م حمزه‌عبدالله، صالح حیدری و طرفداران دفتر سیاسی را از حزب اخراج کرد و بار دیگر ابراهیم احمد را به‌عنوان دبیر کل حزب انتخاب کردند، این در حالی بود که حمزه‌عبدالله خود پایه‌گذار حزب دمکرات گُرد بود. این اقدام بارزانی به‌عنوان رهبر حزب، حتی اگر دلیل موجهی هم داشت، سنت و شیوه‌ای غیرمتعارف و منفی را ایجاد کرد که یکی دیگر از نقاط ضعف وی بود؛ زیرا با بی‌اعتنایی به آیین‌نامه‌ی داخلی حزب و دفتر سیاسی، دبیر کل و چند عضو دفتر سیاسی را اخراج کرد و برای پایان دادن به مشکلات و اختلافات داخلی حزب، از قدرت و نیروی نظامی استفاده کرد. چنین رویه‌ای قبلاً در حزب وجود نداشت، علی‌رغم اینکه ابراهیم احمد و حمزه عبدالله از سال ۱۹۵۱ الی ۱۹۵۶ م با همدیگر ناسازگار و در رقابت بودند، اما هیچ‌یک از آنها متوسل به راهکار بارزانی نشدند و زمانی که در سال ۱۹۵۳ م حمزه‌عبدالله از حزب اخراج شد، بر مبنای تصمیم کنگره‌ی سوم بود و حتی ملحق شدن دوباره‌ی وی در سال ۱۹۵۶ م نیز با قرار کنگره‌ی چهارم صورت پذیرفت. این اقدام بارزانی و سکوت ابراهیم احمد و رفقایش، همان‌طور که پیشتر نیز اشاره کردیم، سبب ایجاد سنتی منفی و زیان‌بخش شد که بعدها ابراهیم احمد، طالبانی و رفقایش نیز قربانی همان سنت شدند. بدیهی است که طیف ضدکمونیستی حزب و اختلافات شخصی ابراهیم احمد با حمزه عبدالله، سبب سکوت وی و یارانش در مقابل منویات و خودخواهی بارزانی بود نه چیز دیگری؛ لذا ابراهیم احمد نیز در شکل‌گیری این سنت اشتباه که عملکرد و شیوه‌ای ارباب-رعیتی است، شریک بوده و بایستی مورد انتقاد قرارگیرد.

در سطح جامعه نیز تشدید اختلافات حزب دمکرات و کمونیست‌ها و ترس و هراس حزب دمکرات از توسعه‌ی هژمونی کمونیست‌ها در گُردستان، سبب شده بود که خطر بعث و ملی‌گرایان افراطی عرب احساس و درک نشود. اقدام بارزانی همزمان بود با ترور عبدالکریم قاسم توسط بعثی‌ها، به‌طورقطع همزمانی این دو رویداد، تصادفی بوده، اما هر دو اتفاق حامل پیامی مشابه بودند. در رویداد مربوط به حزب دمکرات، جریان ملی‌گرای گُرد علیه جریان چپ‌گرا اعلام موضع کرد و آنچه در عراق به‌وقوع پیوست، اتخاذ موضع جریان





ملی‌گرایی عرب علیه رهبری عرب بود که به‌عنوان مدافع و حامی خلق‌ها شناخته می‌شد و از محبوبیت برخوردار بود. افزون بر این موارد، اظهار دوستی جمال عبدالناصر نسبت به کردها و اختلافش با عبدالکریم قاسم، تأثیری منفی بر رهبری حزب دمکرات برجای نهاد، زیرا رهبری حزب دمکرات متوجه خطرات و تهدیدهای جمال عبدالناصر و بعثی‌ها علیه عراق و کردستان نشد. بدون شک حمایت و جانبداری جمال عبدالناصر از کردها شایسته تقدیر و احترام است، اما در عین حال نباید حمایت همه‌جانبه‌ی وی از بعثی‌ها را نادیده بگیریم، با توجه به اینکه همین بعثی‌ها مخالف سرسخت اقدامات و فعالیت‌های دمکراتیک عبدالکریم قاسم بودند؛ همچنین عبدالناصر از تمامی فعالیت‌ها و جریان‌های مخالف و ضد حکومت عبدالکریم پشتیبانی می‌کرد و در سرنوشتی وی نیز نقش داشت؛ اما سران‌گرد توان درک این مسئله را نداشتند که ضدیت و دشمنی با این حکومت به‌نوعی خالی کردن زیر پای خودشان است. سران حزب دمکرات برای مقابله با نفوذ کمونیست‌ها در حزب و پیشگیری از پیشرفت هژمونی آن‌ها در کردستان، استفاده از هر روشی را بدون مدنظر قراردادن پیامدهایش، مشروع می‌دانستند. از این رو، می‌توان نتیجه گرفت که مبارزه‌ی حزب دمکرات با حکومت، به‌میزانی که به خاطر دفاع از حقوق خلق و یا ابراز مخالفت با سیاست‌های دولت بود، به‌مراتب در راستای پیشگیری از افزایش حزب کمونیست و دفاع از منافع و مقاصد قشری بود که از همان اوایل تأسیس به آن متکی بود، یعنی قشر زمیندار و بیگ‌ها؛ لذا مترصد فرصتی مناسب بود برای بروز مخالفت و اعلام موضع خویش، زیرا اگر در فرصت غیرمناسب و بدون بهانه اقدام به این کار می‌کرد، قادر نبود تحت نام دفاع از خلق و مطالباتشان حرفی بزند و کاملاً آشکار می‌شد که نماینده‌ی قشر زمیندار و بیگ‌هاست. سیاست حکومت و واکنش‌هایش به اتفاقات، این زمینه را برای حزب دمکرات فراهم نمود که در راستای اهدافش گام بردارد و توجهی به عواقب آن نداشته باشد، در پی اعلام جنگ کردها علیه حکومت، فرصتی برای دیگر مخالفان و دشمنان عبدالکریم قاسم هم فراهم شد تا به حکومت وی پایان دهند.

بدیهی است که اگر حزب دمکرات و کردها از نگاهی کلیت‌مند نسبت به قضیه برخوردار بودند و تحلیل صحیحی از اوضاع می‌کردند، هیچ‌گاه چنین تصمیمی نمی‌گرفتند. مسعود بارزانی نیز غیرمستقیم به این اشتباه اعتراف می‌کند و در مبحث «جنبش سپتامبر» اشاره می‌کند که جنبش بسیار وسیع و بزرگ بود، اما کاش علیه حکومت عبدالکریم قاسم آغاز نمی‌شد، زیرا وی خدمات ارزنده‌ی زیادی به کردها و خانواده‌ی بارزانی نمود. بدون شک اگر عبدالکریم قاسم خدمت زیادی به خلق کرد و خانواده‌ی بارزانی کرده بود که این ادعا حقیقت هم دارد و نه تنها به کردها؛ بلکه به تمامی عراق خدمت می‌کرد، پس دشمنی با وی و اعلام جنگ، کاری بس عبث و ضد منافع و مسئله‌ی گرد دمکراسی بوده؛ اما اگر این تصمیمی بجا و بزرگ بوده، بزرگی و راستی آن به ضدیتش با عبدالکریم قاسم برمی‌گردد که در آن صورت باید وی شخصی دیکتاتور و منفور بوده باشد، حال اینکه جامعه‌ی گرد



و عرب مدام از اقدامات مثبت و خوبی‌های وی یاد می‌کنند. به همین خاطر است که من از اصطلاح جنبش برای اشاره به حرکت گردها استفاده می‌کنم نه انقلاب؛ زیرا قرار و تصمیم آغاز حرکتی گرفته شد که از ویژگی‌های انقلاب بدور بود و پیشگیری و مخالفت با اصلاحات اقتصادی و اجتماعی بود. به‌طورقطع این خوانش من به معنای انکار فداکاری‌ها و زحمات خلّمان و نیروهای پیشمرگ نیست که در سنگرهای مقاومت و مبارزه، جسورانه مبارزه کرده و هزینه‌های زیادی را متحمل شده‌اند، بلکه انتقادی است بر عملکرد و تصمیم نامستولانه و اشتباه سران حزب دمکرات گُردستان. آن‌ها در جنگی شرکت کردند که آغا و بیگ‌ها علیه حکومت شروع کردند. واضح است که قشر فرادست و سرآمد گُرد و دشمنان پروسه‌ی دمکراسی و حل مسئله‌ی گُرد در عراق، مترصد این تصمیم اشتباه حزب دمکرات بودند تا بتوانند نظر مردم را به خویش جلب کرده و چنین وانمود کنند که این مبارزه‌ای مردمی است علیه حکومت. از این رو، بخش زیادی از خلق گُرد در جریان جنبش از آن حمایت کردند و در این راه هزینه‌های سنگینی را متحمل شدند. بی‌گمان کسی نمی‌تواند منکر این هزینه‌ها و خدمات شود، بایستی با واقع‌بینی و بدون تعصب به تحلیل منطقی و صحیح جنبش بپردازیم و جوانب اشتباه و مضر آن را مورد انتقاد قرار دهیم. به‌ویژه اشتباهی که منجر به نهادینه‌شدن روش و رویکردی غلط در جامعه و روند مبارزات شود. یقیناً دلیل عدم پیروزی جنبش نیز در همان سرآغاز و دلایل شروع آن نهفته است؛ اما سران حزب دمکرات گُردستان یا به آن واقف نبوده و یا نخواسته‌اند آن را مطرح و با خودانتقادی راه صحیح را در پیش بگیرند. به همین دلیل ما شاهد آن پایان ناخوشایند و اسفباری بودیم که در سال ۱۹۷۵ م برای خلق گُرد رقم خورد.

### سیاست دولت عراق در دوران جمهوری

می‌توان تاریخ جمهوری عراق را تا دوران کنونی، از نظر کرنولوژی به چند مرحله‌ی زیر تقسیم‌بندی کنیم. **مرحله‌ی اول؛** دوران عبدالکریم قاسم از ۱۹۵۸/۷/۱۴ الی ۱۹۶۳/۲/۸. **مرحله‌ی دوم؛** دوران عبدالسلام عارف از ۱۹۶۳/۲/۸ الی ۱۹۶۶/۴/۱۴. **مرحله‌ی سوم؛** دوران عبدالرحمان عارف از ۱۹۶۶/۴/۱۵ الی ۱۹۶۸/۷/۱۷. **مرحله‌ی چهارم؛** دوران زمامداری حزب بعث از ۱۹۶۸/۷/۱۷ الی ۲۰۰۳/۴/۹، در این مرحله تا تاریخ ۱۹۷۹/۷/۱۷ حسن البکر رئیس‌جمهور بود و بعد از وی صدام حسین بر مسند قدرت نشست. در ادامه به بیان تفاوت‌های اصلی دوران پادشاهی و دوران جمهوری عراق خواهیم پرداخت.

۱. در دوران نظام پادشاهی، عراق متحد و هم‌پیمان قدرت‌های جهانی از جمله؛ انگلیس و همچنین دولت‌های مجاور خویش بود، این کشور در برخی از پیمان‌نامه‌های بین‌المللی و منطقه‌ای عضو بود و به همین خاطر سیاست خارجی آن تا حدی از ثبات برخوردار بود. عراق از نظر اقتصادی بخشی از بازار سرمایه‌ی جهانی و کمپانی‌هایش بود. بر این اساس قدرت‌های جهانی و کمپانی‌های سرمایه‌دار با هرگونه اقدام و حرکتی که امنیت و ثبات





عراق را تهدید می‌کرد، موضع مخالفت و دشمنی اختیار می‌کردند، جنبش‌گردها نیز قربانی همین سیاست آن‌ها شد؛ اما در دوران جمهوری، اکثر مواقع عراق با قدرت‌های بزرگ جهانی روابط حسنه‌ای نداشت، برای مثال عبدالکریم قاسم بر پیشبرد سیاستی مستقل اصرار می‌کرد، اگرچه عبدالسلام عارف و برادرش عبدالرحمن اندکی به طرف بلوک شرق متمایل شدند، اما آن‌ها نیز از استقرار و ثبات سیاسی برخوردار نبودند. حزب بعث در دهه‌ی هفتاد گرایش بیشتری به اتحاد جماهیر شوروی داشت و بعداً به جبهه‌ی غرب متمایل پیدا کرد و عراق فاقد ثبات سیاسی بود. در عین حال در دوران جمهوری، این کشور روابط باثبات و حسنه‌ای با کشورهای همجوارش نداشت و با کشورهای کویت، عربستان، اردن، سوریه، ترکیه و ایران مشکل داشت. به عبارتی دیگر، می‌توان از دوران جمهوری به دوره‌ی عدم استقرار و ثبات سیاست خارجی عراق یاد کرد. از همین رو، تمامی این قدرت‌ها مترصد فرصتی بودند برای مداخله در این کشور. همگام با این وضعیت و رویکرد خارجی، همه‌ی حکومت‌های دوران جمهوری درصدد ملی کردن نفت و سایر منابع اقتصادی عراق بودند که پیامد آن دشمنی کمپانی‌های بزرگ سرمایه‌دار با این کشور بود، لذا آن‌ها نیز منتظر ایجاد فرصت و امکانی بودند برای بازگشت به عراق و سرمایه‌گذاری در آن، در این راستا نیز از انجام هر کاری که در توان داشتند دریغ نمی‌ورزیدند.

۲. از نظر سیاسی و اداری در دوران پادشاهی، عراق از قانون اساسی همیشگی برخوردار بود، اگرچه این قانون اختیارات و قدرت زیادی به پادشاه می‌داد و اهمیت چندانی برای حقوق و آزادی‌های خلق‌گردد و سایر خلق‌ها قائل نبود، اما تا حدی اجرا می‌شد و تدوین و تنظیم سایر قوانین، برگزاری انتخابات، تشکیل و یا تغییر حکومت بر مبنای آن انجام می‌گرفت؛ همچنین بر اساس این قانون کار و فعالیت جمعیت، سازمان‌ها و مطبوعات در چارچوبی معین و مشخص، مجاز بود. اما در دوران جمهوری، قانون اساسی همیشگی در عراق وجود نداشت و حکومت‌ها بر مبنای قانونی موقت اداره می‌شدند، عبدالکریم قاسم در اوایل حکومتش تا حدی از قوانین پیروی می‌کرد، اما او نیز بعدها به دلیل وقوع جنگ و درگیری به آن‌ها اعتنایی نداشت. حکومت‌های دیگر در مقطع جمهوری از قانون پیروی نکرده و هرکسی که بر مسند قدرت می‌نشست، خود به جای قانون نشسته و قوانینی مختص به خویش را تصویب و اجرا نموده، غیر از مواقعی که در تنگنا و فشار قرار می‌گرفتند، به احزاب، سازمان و نهادهای مدنی، سندیکا و رسانه‌های آزاد اجازه‌ی فعالیت نمی‌دادند و از برگزاری انتخابات امتناع می‌کردند؛ لذا اشخاص و جریان‌هایی که گرایش و افکار متفاوتی داشتند و یا خواستار دستیابی به حقوق خویش بودند، از روی ناچاری متوسل به کودتا و یا مبارزه‌ی مسلحانه می‌شدند. علاوه بر این باعث می‌شد که آگاهی و پابندی به قوانین و معیارهای اخلاقی در جامعه رشد پیدا نکند و برعکس آن، زمینه‌ی گرایش به مفاهیم و گرایش‌های خودمحرانانه و تحکیم‌وار فراهم شود، بازتاب و تأثیرات این رویکرد را می‌توان در عملکرد و مواضع احزاب و سازمان‌های اپوزیسیون عرب و گُرد

مشاهده کرد. حزب بعث که خود تحت فشار و ستم عبدالسلام عارف بود، بعد از در دست گرفتن قدرت، مدل و نمونه‌ای متفاوت را ارائه نکردند و با توسل به خشونت و ایجاد رعب و وحشت، درصدد حذف تمامی مخالفان و رقیبان خویش بودند. حزب دمکرات گُردستان نیز از این خصیصه بی‌نصیب نماند و برای تضعیف و یا سرکوب دشمنان و مخالفانش از آن استفاده می‌کرد. امروزه نیز همین ویژگی به بخشی از کاراکتر احزابی مبدل شده که بر مبنای خط‌مشی حزب دمکرات تشکیل شده‌اند. در پیش گرفتن چنین طرز فکری سبب شد که دولت از هرگونه حق و حقوقی برخوردار شده و در درون دولت نیز حزب یا شخصی به قدرت بلامنازع و دیکتاتور مبدل شود. بنابراین در مقطع جمهوری ما شاهد نهاد، جمعیت، رسانه و یا پروژه‌ای اقتصادی و بشردوستانه‌ی غیر حکومتی نیستیم.

۳. در دوران نظام پادشاهی، حکومت متکی بر اقتصاد بازار بود (که کاملاً در خدمت سرمایه‌داری خصوصی است)، اما چون محصولات و تولیدات عراق و گُردستان بیشتر متکی به روستاها بود و صنعت توسعه‌ی چندانی پیدا نکرده بود، جامعه‌ی گُردستان و عراق متکی به خویش بودند و محصولات مورد نیاز خود را تولید می‌کردند. در دوران جمهوری، به‌ویژه دوره‌ی زمامداری حزب بعث، به دلیل اتکای حکومت به نفت و عدم اهمیت‌دهی به بخش کشاورزی و نابودی اکثر روستاهای گُردستان، روز‌به‌روز شهروندان عراقی و علی‌الخصوص گُردها از تلاش و تولید فاصله گرفتند، بنابراین رفته‌رفته جمعیت روستانشین کاهش پیدا کرد و بر جمعیت شهرها افزوده شد، این نیز منجر به شکل‌گیری جامعه‌ای مصرف‌گرا و بدور از تولید و خلاقیت شد. رژیم بعث از خیل عظیم بیکاران سوء‌استفاده کرده و نظام مزدوری (جاشایه‌تی) را توسعه داد. آمار موجود در جدول زیر، درصد تغییر جمعیت روستانشین و شهرنشین را در مناطق گُردنشین جنوب گُردستان نشان می‌دهد. این آمار بر اساس اولین سرشماری رسمی نفوس در سال ۱۹۲۷ م تا سرشماری نفوس سال ۱۹۸۷ م که آخرین سرشماری است که در گُردستان نیز انجام شده، تدوین شده است. حکومت عراق در سال ۱۹۹۷ م سرشماری دیگری را انجام داد که جنوب گُردستان را شامل نمی‌شد.

| شهرنشین         | روستانشین       | کل جمعیت جنوب گُردستان | سال  |
|-----------------|-----------------|------------------------|------|
| ۵۱۰۰۰ (۸٪/۳)    | ۵۶۲۰۰۰ (۹۱٪/۷)  | ۶۱۳۳۴۷                 | ۱۹۲۷ |
| ۱۲۶۰۰۰ (۱۲٪/۵)  | ۸۸۵۰۰۰ (۸۷٪/۵)  | ۱۰۱۰۹۰۵                | ۱۹۳۵ |
| ۲۵۶۰۰۰ (۱۸٪/۵)  | ۱۱۲۷۰۰۰ (۸۱٪/۵) | ۱۳۸۳۳۷۸                | ۱۹۴۷ |
| ۵۷۶۰۰۰ (۳۱٪/۶)  | ۱۲۴۶۰۰۰ (۶۸٪/۴) | ۱۸۲۲۳۹۰                | ۱۹۵۷ |
| ۹۴۶۰۰۰ (۴۳٪/۵)  | ۱۲۵۳۰۰۰ (۵۶٪/۵) | ۲۲۱۷۱۰۹                | ۱۹۶۵ |
| ۱۷۹۱۰۰۰ (۵۴٪/۲) | ۱۵۱۲۰۰۰ (۴۵٪/۸) | ۳۳۰۳۳۱۰                | ۱۹۷۷ |
| ۳۱۱۱۰۰۰ (۷۰٪/۱) | ۱۲۷۶۰۰۰ (۲۹٪/۱) | ۴۳۸۶۹۷۰                | ۱۹۸۷ |

با توجه به این آمار، در کمتر از ۳۰ سال از دوران حکومت جمهوری، بیشتر از نیمی از





ساکنان روستاهای گُردستان به شهرها روی آورده‌اند. حال به دلیل سیاست‌های اقتصادی و اداری حکومت بوده و یا تحت فشار مستقیم دولت و انتقال اجباری. با احتساب آمار سال ۱۹۸۸ - که تمامی روستاها و شماری از بخش‌ها و شهرها نیز توسط حکومت بعث ویران شدند- درصد روستانشینان به صفر می‌رسد، این فاجعه‌ای بزرگ برای خلق گُرد بود، نه تنها به خاطر کشته شدن شمار زیادی از شهروندان، بلکه در نتیجه‌ی این پروسه جامعه‌ی گُردستان کاملاً از خاک و کشاورزی و تولید فاصله گرفت و به‌سادگی طعمه‌ی سیاست‌های دولت شد.

۴. حکومت عراق در دوران پادشاهی، در قبال خلق گُرد و سایر خلق‌های عراق سیاست منعطف و بازی اتخاذ کرد، حقوق فرهنگی و زبانی انکار نمی‌شد، اما فعالیت سیاسی بر مبنای هویت فرهنگی ممنوع بود. با این وجود، صریحاً آن‌ها را انکار نمی‌کردند و می‌توانستند فعالیت فرهنگی و رسانه‌ای داشته باشند و در مدارس مختص به خویش به فراگیری زبان مادری بپردازند؛ همچنین در راستای ذوب فرهنگی و آسمیلاسیون تنوعات اتنیکی عراق سیاست و اقدامی جدی صورت نپذیرفت. اما در مقطع جمهوری، علی‌رغم اینکه در قانون اساسی و دیگر قوانین حقوق و هویت گُردها و سایر خلق‌ها در عراق به رسمیت شناخته شده بود، از سال ۱۹۶۳ م به بعد، اقلیت عرب سنی‌مذهب حاکم بر این کشور مدام درصد آسمیله کردن و تضعیف تنوعات دیگر بود، از همین رو، با سیاست‌های تعریب و تبعید، بسیاری از گُردهای ایزدی، کاکه‌ای، شَبَک، فیلی و همچنین عشایر گویانی، هُمَری، هَسَنی و گرگری را آسمیله و عرب نمود. در برهه‌ی مذاکرات و توافقات دوران پادشاهی، هیچ حقوق‌حقوقی سیاسی و اداری برای گُردها در نظر گرفته نشده بود، اما در دوران جمهوری، اکثر حکومت‌ها هویت گُردها را به رسمیت شناخته و آمادگی خود را برای اعطای اتونومی به آن‌ها اعلام کرده‌اند، حتی حکومت بعث در این زمینه گام‌هایی عملی برداشت.

۵. در دوران نظام پادشاهی، از نظر اجتماعی، عشایر، ایلات و دیگر فرم‌های اجتماعی از منزلت و جایگاه خاصی برخوردار بودند و برنامه و پروژه‌های جهت تضعیف و یا به حاشیه‌راندن آن‌ها در جریان نبود، در مجلس اعیان هم نماینده‌ی آن‌ها در پروسه‌ی سیاسی کشور مشارکت می‌کردند. در دوران جمهوری اگرچه اکثر حکومت‌ها مدعی بودند که اهمیت زیادی برای ایجاد تغییرات اجتماعی قائل هستند و علیه قدرت آغا و بیگ‌ها در جامعه اقدام خواهند کرد؛ اما در عرصه‌ی عمل از این قشر حمایت و پشتیبانی کردند، البته غیر از دوران عبدالکریم قاسم که عملاً اقدام به کاهش نفوذ و هژمونی این قشر نمود. در مجموع سعی کردیم برخی از تغییر و تحولات این دوره را تبیین و تشریح کنیم تا از این طریق بفهمیم که فروپاشی نظام پادشاهی، اخراج نیروهای خارجی و اشغالگر و تأسیس جمهوری، چه دستاوردهای در پی داشت. آیا برای حل مشکلات و مسائل می‌توان به این میزان از تغییر و تحول بسنده نمود و یا تغییرات ریشه‌ای دیگر نیز ضرورت دارد؟

## جنبش ایلول (سپتامبر) و نتایج آن

پیشتر اشاره کردیم که در آن مرحله و به آن شیوه، اعلام جنگ علیه حکومت عبدالکریم قاسم اشتباه استراتژیک بزرگی بود. شاید از نظر تاکتیکی و در راستای منافع تنگ‌نظرانه‌ی حزبی برای حزب دمکرات مهم بوده باشد؛ اما آنچه مسلم است علیه منافع خلق گُرد و دیگر خلق‌های عراق و همچنین خلاف شعار «دمکراسی برای عراق و اتونومی برای گُردستان» بود که حزب دمکرات مدت‌ها سر می‌داد. حکومت جمهوری تازه‌ای در عراق تأسیس شده بود که در عرصه داخلی و خارجی مخالفان و دشمنان زیادی داشت، اکثراً نیز با قرارها و تصمیماتی که در راستای نهادینه کردن دمکراسی و اعطای حقوق گُردها و سایر خلق‌های عراق بودند، مخالفت می‌کردند. عبدالکریم قاسم نیز علی‌رغم اشتباهات و واکنش‌هایش، به خاطر این تصمیمات و رویکردی که در پیش گرفته بود، هزینه‌های زیادی را متحمل شده بود؛ اما چون در عرصه‌ی خارجی جو مخالفت و ضدیت با وی شکل گرفته بود و در داخل کشور نیز، عجله و بکارگیری روشی نامناسب توسط عبدالکریم جهت برخورد با مخالفان، شماری از اقشار ضعیف و مستمند جامعه متضرر شدند، لذا زمینه‌ی بروز واکنش و مخالفتی مردمی ایجاد شد. حزب دمکرات گُردستان نیز در این اوضاع و احوال تصمیم به اعلام جنگ با حکومت گرفت و توانست در مدت کوتاهی حمایت مردمی کسب کند و به جنبشی مردمی مبدل شود. در عین حال، این جنبش نظر تمامی مخالفان و دشمنان عبدالکریم را به خویش جلب کرد. لذا با ایجاد روابط از جنبش حمایت کردند و به همکاری با آن روی آوردند. گسترش جنبش و تشدید نبردها، حکومت عبدالکریم را با بحران مواجه کرد. بعد از یک سال و چهار ماه از آغاز جنگ گُردها با حکومت، عبدالسلام عارف با همکاری حزب بعث و حمایت مصر و سوریه توانست در ۸/۲/۱۹۶۳ م به حکومت قاسم پایان دهد و یک روز بعد نیز خود عبدالکریم کشته شد. عبدالسلام عارف رئیس‌جمهور شد و حسن البکر که نماینده‌ی بعثی‌ها بود به نخست‌وزیری رسید. بنابر اسناد و خاطرات شماری از کسانی که از نزدیک شاهد این کودتا بوده‌اند، عبدالسلام عارف و بعثی‌ها قبل از شروع کودتا با حزب دمکرات تماس گرفته و از آن‌ها خواسته‌اند یا با آن‌ها همکاری کنند و یا علیه آن‌ها اقدامی نکنند. در مقابل متعهد می‌شوند که بعد از رسیدن به حکومت، مطالبات و خواسته‌های بارزانی و حزب دمکرات را پذیرفته و اجرا کنند. از همین رو، این حزب در زمان کودتا برای مدتی حملات خود را متوقف کرد، اما بعد از تشکیل حکومت جدید، عبدالسلام عارف و بعثی‌ها به هیچ‌یک از وعده‌هایشان عمل نکردند، بنابراین بار دیگر جنگ گُردها و حکومت عراق از سر گرفته شد.

بعد از توقف مذاکرات، حکومت عراق در تابستان ۱۹۶۳ م با فرماندهی «زعیم صدیق» به مردم گُردستان به‌ویژه در منطقه‌ی سلیمانیه و شهرزور یورش برد. با دستگیرهای وسیع و انجام قتل‌عام‌های زیادی، خاطره‌ای فراموش‌نشده‌ی را در حافظه خلق گُرد ایجاد کردند. این رویکرد حکومت باعث شعله‌ورتر شدن آتش جنگ و پیوستن شمار بیشتری از مردم به





جنبش سپتامبر شد، حتی بخشی از مسیحی‌ها، ترکمن‌ها و سایر تنوعات اتنیکی و مذهبی عراق در مقابل حملات نژادپرست‌های عرب، جنبش را مدافع و پشتیبان خود می‌دیدند. این وضعیت سبب شکل‌گیری واکنش‌های مردمی در گُردستان و جنوب عراق شد، از سوی دیگر، عبدالسلام عارف از این هراس داشت که بعثی‌ها وی را کنار زده و خودشان کنترل حکومت را در دست بگیرند. لذا در اقدامی پیشگیرانه، در اواخر سال ۱۹۶۳ م علیه آن‌ها کودتایی ترتیب داد و آن‌ها را از حکومت اخراج و خودش به‌عنوان فرمانروای مطلق عراق قدرت را دست گرفت. عبدالسلام عارف بعد از پیروزی کودتا، باردیگر با بارزانی تماس گرفته و از وی می‌خواهد با توقف جنگ به سر میز مذاکره برگردد و آمادگی خود را برای اعطای اتونومی به گُردها اعلام می‌کند؛ وی همچنین بعثی‌ها را مقصر اصلی وقایع تابستان ۱۹۶۳ م و شکست مذاکرات معرفی کرد. این اقدام عبدالسلام عارف سبب ایجاد شکاف در جنبش و شروع مرحله‌ای دیگر شد.

در اینجا جا دارد اشاره‌ای هم به وضعیت داخلی جنبش سپتامبر داشته باشیم. همچنان که ذکر آن رفت، گروه گروه مردم از تنوعات اتنیکی و مذهبی مختلف عراق به جنبش پیوستند، «مارگریت<sup>۱</sup>» که به‌عنوان اولین پیشمرگ زن در دوران معاصر شناخته می‌شود به همراه شماری از مسیحیان به جنبش پیوستند. علاوه بر این از سایر بخش‌های گُردستان نیز شمار زیادی از مردم جهت شرکت در این جنبش به جنوب گُردستان روی آوردند؛ اما مشکل و مسئله‌ای اصلی مربوط به سران جنبش بود که روزه‌روز شکاف میان آن‌ها عمیق‌تر می‌شد، اختلافات طیف ابراهیم احمد و دفتر سیاسی با مصطفی بارزانی شدت گرفته بود و تدابیر لازم برای رویارویی با چنین وضعیتی گرفته نشده بود. بارزانی چنین می‌پنداشت که به دلیل جنگ‌های سال ۱۹۶۳ م پیشمرگ‌ها و مردم خسته شده‌اند و اگر به‌صورت تاکتیکی هم بوده باشد، لازم است که درگیری‌ها متوقف شود تا هم تجدیدقوا نمایند و هم مذاکرات را دوباره شروع کنند؛ اما ابراهیم احمد و دفتر سیاسی معتقد بودند که عبدالسلام عارف از حسن نیت برخوردار نیست و تنها درصدد خرید وقت و تجدیدقوا برای تثبیت قدرت خویش است، از همین رو، خواستار تشدید جنگ و فشار بر حکومت بودند.

در نهایت بارزانی در تاریخ ۱۹۶۴/۲/۱۰ با بی‌اعتنایی به نظر دبیرکل و دفتر سیاسی اعلام آتش‌بس کرد و وارد مذاکره شد. دفتر سیاسی که خواستار ادامه‌ی جنگ بودند به فرماندهان دستور می‌دهند که جنگ را متوقف نکنند، اما بارزانی شماری از فرماندهان از جمله؛ جلال طالبانی و علی عسکری را برکنار و افراد مطیع و مورداطمینان خود را به‌جای آن‌ها منصوب

---

۱- مارگریت جورج مالک: متولد ۱۹۴۱ م و اهل روستای «دوربه» در حوالی کانی ماسی بود. سال ۱۹۶۱ م به همراه برادر و پدرش به صفوف پیشمرگ‌ها ملحق شد و در چندین نبرد، شرکت فعال داشت. وی در میان پیشمرگ‌ها به «شَمِران آشوری» معروف بود و به اتهام بی‌اخلاقی کشته می‌شود؛ اما کسانی که از اوضاع آن زمان مطلع هستند، اتهام‌های نسبت داده شده به وی را رد می‌کنند.

کرد. متعاقب آن دفتر سیاسی حزب در آوریل ۱۹۶۴ م در منطقه‌ی «ماوات» بدون حضور بارزانی کنفرانسی برگزار کردند و تصمیم به سلب مسئولیت رهبری از وی گرفتند. بارزانی این تصمیم را نامشروع قلمداد می‌کند و به کار خویش ادامه می‌دهد. تلاش برخی از شخصیت‌های دلسوز و میهن‌دوست جهت حل اختلاف میان آن‌ها و ایجاد آشتی به نتیجه نرسید و در نهایت، بدون حضور ابراهیم احمد و دفتر سیاسی، مصطفی بارزانی در ژوئیه‌ی ۱۹۶۴ م اقدام به برگزاری کنگره‌ی ششم حزب نمود و دبیرکل و اعضای دفتری سیاسی را برکنار و اشخاص جدیدی را به این سمت‌ها منصوب می‌کند، همچنین در این کنگره تصمیم گرفته می‌شود که مذاکره با حکومت پیگیری شود. از دبیرکل و اعضای دفتر سیاسی قبل از کنگره‌ی ششم نیز می‌خواهند که خود را تسلیم حزب کنند. در مقابل، آن‌ها کنگره را نامشروع و مصطفی بارزانی را به خودخواهی و حمایت از حکومت عراق متهم می‌کنند. طیف بارزانی نیز ابراهیم احمد و رفقاییش را مزدور ایران معرفی و ادعا می‌کنند که عدم موافقت آن‌ها در مذاکره با حکومت عراق به دلیل فشارهای حکومت ایران بوده است. متعاقب آن بارزانی نیروی بزرگی را به منظور دستگیری دبیرکل و اعضای دفترسیاسی قبلی روانه‌ی «ماوات» می‌کند، اما ابراهیم احمد و رفقاییش به همراه شماری از پیشمرگ‌ها به شرق کردستان رفته و تسلیم حکومت ایران می‌شوند. حکومت ایران نیز آن‌ها را در همدان مستقر می‌کند. بدین ترتیب بارزانی بار دیگر جهت حل و فصل مشکلات و اختلافات داخلی به نیروی نظامی متوسل شد و این امر آغازی شد برای انشعاب و مرحله‌ای ناخوشایند برای جنبش گردی، که در نهایت به جنگ داخلی هم کشیده شد.

مذاکرات عبدالسلام عارف و بارزانی یک سال طول کشید، اما به نتیجه‌ای دلخواه نرسید. در این مدت حکومت ایران روابطش را با بارزانی به حالت تعلیق درآورد و بیشتر بر روی ابراهیم احمد و رفقاییش که به طیف دفتر سیاسی شناخته می‌شدند سرمایه‌گذاری کرد، آن‌ها نیز قادر به ایجاد تغییری اساسی در این معادله نبودند. بارزانی بعد از به نتیجه نرسیدن مذاکرات، دوباره سعی کرد با ایرانی‌ها رابطه برقرار کند و در بهار سال ۱۹۶۵ م این اتفاق افتاد. حزب دمکرات کردستان خواهان استرداد ابراهیم احمد و رفقاییش می‌شود، در مقابل ایران هم از حزب دمکرات می‌خواهد که حزب دمکرات کردستان ایران را سرکوب و ساکت کند. بدین ترتیب هر دو طرف بر سر این موارد به توافق می‌رسند.

بعد از عادی شدن روابط ایران و بارزانی، حکومت این کشور از جریان موسوم به دفتر سیاسی می‌خواهد که یا به بارزانی ملحق شوند و یا در خاک این کشور علیه آن‌ها هیچ اقدامی نکنند. ابراهیم احمد به انگلیس رفت و از صحنه‌ی سیاست کناره‌گیری کرد. در تابستان ۱۹۶۵ م، اعضای دفتر سیاسی هم که شاخص‌ترین چهره‌های آن عبارت بودند از: جلال طالبانی، علی عسکری، نوری شاه‌ویس و نوری احمد طاها، نزد بارزانی بازگشتند. در برابر این موضع ایران، بارزانی هم از احمد توفیق و حزب دمکرات کردستان ایران خواست که فعالیت‌های خود علیه حکومت ایران را متوقف و کاری نکنند که به روابط جنبش





سپتامبر و ایران لطمه بزند. در این برهه حکومت ایران برای فعالین سیاسی فرمان عفو صادر کرد و به همین خاطر، بارزانی بار دیگر از حزب دمکرات خواست که یا بدون انجام فعالیت علیه ایران در جنوب گُردستان ساکن شوند و یا به ایران برگشته و مبارزه‌ی سیاسی در پیش بگیرند. در غیر این صورت باید خاک جنوب گُردستان را ترک کنند.

در سال ۱۹۶۶ م جلال طالبانی که تا آن زمان در «دوله رقه» در حوالی رانیه زندانی بود، با همکاری عباس آغای آکویی خود را به نیروهای حکومت عراق تسلیم می‌کند. بدین ترتیب شکاف دوم شکل گرفت، طالبانی و رفقاییش در توجیه این اقدام خود مدعی شدند که علی‌رغم بازگشت اعضای دفتر سیاسی، بارزانی به وعده‌هایش عمل نکرده و برخی را عفو کرده و حتی به آن‌ها مسئولیت داده است، اما سعی کرده جلال طالبانی و علی عسکری را به قتل برساند. آن‌ها همچنین ادعا کردند که با حکومت عراق توافقی سیاسی کرده‌اند و حکومت متعهد شده که برخی از مطالبات آن‌ها را برآورده کند، لذا اقدام آن‌ها کاری عادی و مشروع بوده. متعاقب آن از طرفداران خویش خواستند که به آن‌ها بپیوندند و قرار و تصمیمات کنگره‌ی ششم را نیز نامشروع خوانند. از ۲۲ الی ۱۹۶۷/۳/۲۷ با نام جریان دفتر سیاسی، در کلار اقدام به برگزاری کنگره‌ی ششم حزب دمکرات گُردستان کردند. در این کنگره نام حزب را به «حزب دمکرات انقلابی گُردستان» (پارتی دیموکراتی شوپرشگیبری کوردستان) تغییر دادند. همچنین ابراهیم احمد به‌عنوان دبیرکل و جلال طالبانی و ۱۵ نفر دیگر به‌عنوان کادر رهبری انتخاب شدند. از نظر حزب دمکرات انقلابی گُردستان بارزانی به ابزار دست ایران مبدل شده و برای آن‌ها کار می‌کرد. در مقابل بارزانی و پارت دمکرات هم تأکید می‌کردند که آن‌ها هیچ طرح و برنامه‌ای برای قتل طالبانی و رفقاییش نداشته و تنها فرصتی در اختیارشان قرار داده‌اند که اشتباهات خود را درک کرده و جبران کنند، اما آن‌ها از این فرصت سوءاستفاده کرده و با خیانت به جنبش، به مزدور حکومت عراق مبدل شده‌اند و هیچ بهانه و توجیهی برای این کارشان قابل قبول نیست. از این به بعد در ادبیات بارزانی‌ها هر زمان که می‌خواستند به آن‌ها اشاره کنند از اصطلاح «مزدوران ۶۶» یا «جلالی‌ها» استفاده می‌کردند. متعاقب این رویداد، طرفداران طالبانی، جناح دفترسیاسی و سایر مخالفان بارزانی به جلال طالبانی پیوستند و از سال ۱۹۶۶ جنگ داخلی شروع و تا ۱۹۷۰ ادامه پیدا کرد. در جریان این جنگ، بارزانی از دولت‌های ایران، آمریکا، روسیه و چندین دولت دیگر همکاری دریافت می‌کرد و طالبانی نیز متکی به حکومت بعث بود. در جریان این جنگ داخلی شمار زیادی از فرزندان خلق گُرد قربانی شدند و علی‌رغم تلاش‌های میانجیگرانه، آن‌ها بر ادامه‌ی جنگ اصرار کردند. این جنگ باعث نهادینه و برجسته شدن سنت‌ها و فرهنگی غلط و مخرب شد. یکی از این سنت‌های مخرب، مجاز و مشروع شمردن اتکا به دشمنان و دولت‌های اشغالگر گُردستان علیه طرف مقابل بود. هر دو جناح با هر شیوه‌ای سعی در مشروع جلوه‌دادن اقدامات و مواضع خویش و متهم کردن دیگری به خیانت بودند. این پدیده تخریبات و تأثیرات منفی بسیاری بر شهروندان و



جامعه‌ی گردستان برجای نهاد؛ زیرا معیارهای مبارزه و خیانت درهم آمیخته و ابهامی شکل گرفته که این معضل تاکنون نیز به تمامی حل و فصل نشده است. مشروعیت بخشیدن به جنگ داخلی یکی دیگر از سنت‌های مخرب بود که در این مقطع نهادینه شد. اگرچه در گذشته اختلاف و نزاع وجود داشت، اما به سطحی نرسیده بود که توسل به جنگ داخلی مشروع دانسته شود. جنگ داخلی این برهه، بر روی سایر بخش گردستان نیز تأثیرگذار بود و تاکنون نیز تخریبات و زیان‌های ذهنی، روحی و اجتماعی آن ماندگار است.

یکی دیگر از مقولات مهم و منفی، تلاش برای ایجاد اختلاف و شکاف میان جامعه‌ی گردستان بود تحت نام منطقه‌ی بادینان و منطقه‌ی سوران. تأثیرات منفی این شکاف سیاسی، اجتماعی و روانی که ناشی از چنین رویکرد اشتباه‌آمیزی بود، تا به امروز در جامعه‌ی گردستان ماندگار است. این‌ها و چندین پیامد دیگر اجتماعی و روانی این جنگ داخلی سبب شدند که رنج و فشار وارده بر جامعه‌ی گردستان چنان افزایش پیدا کند که مردم فشارها و ظلم حکومت را فراموش کردند و حکومت نیز با این دیدگاه که کشتن سگ سیاه و سفید هیچ فرقی ندارد، با گردها برخورد می‌کرد.

در این مقطع، دو رویداد مهم در حکومت عراق به وقوع پیوست، اولی کشته شدن عبدالسلام عارف بود در ۱۹۶۶/۴/۱۴ م، دلیل مرگ وی انفجار هواپیمایی بود که در حال بازگشت از بصره به بغداد بود. بعد از آن برادر عبدالسلام، عبدالرحمان به‌عنوان رئیس‌جمهور عراق انتخاب شد. خلق گُرد از مرگ عبدالسلام خوشحال شدند؛ زیرا انسانی متعصب بود و وعده داده بود که اگر مذاکرات حکومت با بارزانی به نتیجه نرسد، بر روی گردستان اسید می‌پاشد. عبدالرحمان شخصی نظامی بود و در مقایسه با برادرش با انعطاف بیشتری عمل می‌کرد، اما از برنامه و پروژه‌های متفاوت برخوردار نبود، لذا در دوران حکمرانی وی نیز تغییری بنیادین حاصل نشد. انعطاف و ضعف کنترل بر حاکمیت، زمینه را برای تجدیدقوا و سازمان‌دهی مجدد بعثی‌ها فراهم نمود. بعثی‌ها علیه عبدالرحمن عارف کودتای سفیدی ترتیب دادند و احمد حسن البکر در ۱۹۶۸/۷/۱۷ م به‌عنوان اولین رئیس‌جمهور بعثی شروع به کار کرد. شایان‌ذکر است که صدام حسین تا این زمان شخصی مطرح و دارای جایگاه در حزب بعث نبود، چون با حسن البکر خویشاوندی داشت و حسن اعتماد زیادی به وی داشت، به فرماندهی تیمی که قرار بود کاخ ریاست جمهوری را تصرف کنند، انتخاب می‌شود و به این ترتیب وارد عرصه‌ی سیاست و قدرت می‌شود. سال ۱۹۶۹ م به‌عنوان عضو شورای رهبری حزب بعث و در سال ۱۹۷۰ هم به‌عنوان معاون رئیس شورای انقلاب عراق و فرماندهی نیروهای ویژه‌ی امنیت انتخاب می‌شود. وی از این سمت‌ها به‌خوبی استفاده کرد و مبدل به شخص دوم حکومت شد. از سال ۱۹۷۴ م به بعد صدام عملاً قدرت و مدیریت کشور را در اختیار داشت و در سال ۱۹۷۹ احمد حسن البکر را ناچار نمود که از قدرت کناره‌گیری کرده و خود رسماً قدرت را قبضه نمود.





با آغاز حکومت بعث، تاریخ نوینی برای عراق رقم خورد. آن‌ها وعده‌های زیادی به مردم دادند و متعهد شدند که در مورد مسئله‌ی گُرد، رویکردی تازه در پیش بگیرند. در گام نخست خواستار ایجاد رابطه و شروع مذاکره با بارزانی شدند. در سال ۱۹۶۸ م دانشگاه سلیمانیه افتتاح شد، در سال ۱۹۶۹ دهوک در تقسیمات کشوری به استان ارتقا یافت و زندانیان سیاسی گُرد آزاد شدند. این موارد بخشی از مطالباتی بودند که گُردها قبلاً مطرح کرده بودند، به همین دلیل مذاکرات میان بارزانی و حکومت بعث دوباره از سر گرفته شد. در اوایل سال ۱۹۷۰ م صدام به‌عنوان نماینده‌ی احمد حسن البکر منصوب شد، وی نیز به نمایندگی از حکومت تمامی درخواست‌های گُردها را قبول و اعلام کرد که آماده است به گُردها حق خودمختاری اعطا کند؛ اما در مقابل خواستار توقف جنگ برای چهار سال شدند تا در این مدت با گفتگو و مذاکره محتوا و چهارچوب اتونومی معین و مشخص شود. شرط دیگر حکومت، توافق میان بارزانی و طالبانی بود. آن‌ها احتمال می‌دادند که اگر بارزانی و طالبانی به توافق نرسند، طالبانی تغییر موضع داده و به ایران گرایش پیدا می‌کند و این امر برای بارزانی و حکومت عراق ضرر داشت. در نهایت در ورزشگاه «شعب» بغداد در ۱۹۷۰/۳/۱۱ م بیان‌نامه‌ی توافق میان جنبش گُرد و حکومت عراق خطاب به افکار عمومی قرائت شد. این مراسم با حضور حسن البکر، صدام حسین، دکتر محمود عثمان، ادريس بارزانی و مسعود بارزانی برگزار شد. در تابستان همان سال، حزب دمکرات انقلابی گُردستان (حزب طالبانی) دوباره به حزب دمکرات گُردستان ملحق شد و به این ترتیب چهار سال جنگ داخلی به پایان رسید و همه منتظر نتایج عملی توافق گُردها و حکومت بعث بودند. شایان‌ذکر است که حکومت ایران از این توافق‌نامه به‌شدت نگران و ناراضی بود؛ زیرا تصور ایران این بود که توافق‌نامه‌ی مذکور گامی است در راستای افزایش اقتدار گُردها و عراق و عدم نیاز آن‌ها به وی، و این امر برخلاف منافع استراتژیک حکومت ایران بود. همچنین کشورهای کوییت نیز نگران شده بودند و منافع و پروژه‌های خویش در عراق را در خطر می‌دیدند؛ بنابراین این کشورها مستقیم و غیرمستقیم درصد ایجاد مانع بر سر راه اجرایی شدن این توافق‌نامه برآمدند، همان مقوله‌ای که لازم بود هر دو طرف گُرد و عراقی آن درک کرده و تدابیر لازم را اتخاذ می‌کردند.

متعاقب امضای توافق‌نامه، اوضاع گُردستان نسبتاً رو به ثبات نهاد و تا اندازه‌ای در مناطقی که در نتیجه‌ی جنگ دچار خسارت و زیان شده بودند، جبران خسارت شد و شماری پروژه‌ی خدمات‌رسانی اجرا شدند. اداره‌ی مناطق گُردنشین تا کرکوک عملاً در کنترل حزب دمکرات گُردستان بود. در اوایل، مردم از این روند اظهار خوشحالی و رضایت می‌کردند، اما رفته‌رفته اعتراض و ناراضی‌ها بروز و تشدید شد. این قضیه دو دلیل داشت، اولی مربوط به حکومت عراق بود که بر اساس مفاد توافق‌نامه از ارائه‌ی خدمات به مناطق گُردنشین امتناع می‌ورزید و دلیل دوم نیز مربوط به نظام اداری و عملکرد سران حزب

دمکرات گُردستان بود. اکثر آن‌ها دچار فساد و دزدی شده و مردم را نگران کرده بودند. مسلماً این رفتار سران حزب بسیار خطرناک‌تر بود؛ زیرا مردم امید و اطمینان خود را به جنبش و مبارزات از دست می‌دادند و از آن فاصله می‌گرفتند. نکته‌ای مهم و شایان‌ذکر در این مقطع، نگرش و منش اشتباه‌آمیزی بود که به نام بارزانی شکل گرفت. نقل است که مردم چند منطقه نزد بارزانی رفته و از فساد و ناکارآمدی مسئولان شکایت کرده و خواستار برکناری آن‌ها بوده‌اند، بارزانی هم در جواب گفته: «اکنون آن‌ها جیب خود را پُر کرده و سیر شده‌اند، لذا از این به بعد حداقل با کمی وجدان رفتار خواهند کرد. اما اگر مسئولان جدیدی را منصوب کنم و آن‌ها هم تا جیبشان را پُر کرده و سیر شوند، ملت را کاملاً استثمار می‌کنند. بنابراین بهتر است که همان قبلی‌ها به کار خویش ادامه دهند.» در مجموع اگر بارزانی واقعاً چنین دیدگاه و برخوردی داشته و یا به ناروا به وی نسبت داده شده باشد، تاکنون نیز بخشی از جامعه با همان دیدگاه رفتار می‌کنند، زیرا نظارت و حساب‌خواهی تضعیف‌شده و این برای هر جنبشی بدترین مشکل و معضل است که احتمال دارد گریبانگیرش شود.

غیر از این موارد، در مدت چهارسال معین‌شده، گفتگوها به‌صورت مقطع ادامه داشت و حکومت عراق با استفاده از فرصت پیش‌آمده، در سال ۱۹۷۲ م نفت را ملی کرد، همزمان با اتحاد شوروی پیمان‌نامه‌ای استراتژیک منعقد کرد و در سال ۱۹۷۳ م نیز همین کار را با حزب کمونیست انجام داد. بدین ترتیب حزب بعث در سطح خارجی و داخلی موقعیت خود را استحکام بخشید، ارتش و نهادهای حکومتی را سامان‌دهی نمود و تجهیزات و توان جنگی ارتش را افزایش داد، از این رو با قدرت بیشتر و جایگاه بهتری نیز به گفتگوها ادامه داد.

حزب دمکرات گُردستان نیز متکی به روابط و همکاری‌های خارجی بود و به گفته‌ی مسعود بارزانی، از سال ۱۹۷۲ م به بعد، یعنی بعد از ملی کردن نفت، بر میزان این همکاری‌ها افزوده شد.<sup>۱</sup> بارزانی چنین برداشت می‌کند این سطح از همکاری به خاطر

۱- طبق اسناد و مدارکی که مسعود بارزانی در کتاب «بارزانی و جنبش آزادی‌خواهی گُرد» منتشر کرده، برخی از کشورها به این شیوه با حزب دمکرات همکاری کرده‌اند: ۱. ایران از همان آغاز جنبش از لحاظ لجستیکی و دارایی با جنبش همکاری کرده، به گفته بارزانی، ایران بیشتر تجهیزات و امکانات لجستیکی به آن‌ها می‌داد و کمک‌های نقدی کمتر بود. وی اشاره می‌کند که این کشور از تاریخ ۱۹۷۴/۱/۱، هرماه ۲۰ میلیون تومان (معادل ۶ میلیون دلار در آن زمان) همکاری می‌کرد که در تاریخ ۱۹۷۴/۷/۱ این میزان را به دو برابر افزایش داد. این همکاری‌ها تا زمان امضای پیمان الجزایر ادامه داشت. ۲. روسیه از اواخر سال ۱۹۶۱ الی ۱۹۶۸ هر سال ۳۶۰۰۰۰ دلار با جنبش همکاری کرده و سال ۱۹۶۹ الی ۱۹۷۲ این میزان را به ۱۵۰۰۰۰۰ دلار افزایش داد. این کشور نیز بعد از امضای توافق با عراق همکاری‌های خود را قطع کرد. ۳. آلمان در سال ۱۹۶۹ م یک میلیون مارک همکاری کرده است. ۴. آمریکا از ۱۹۷۳/۳/۱ الی ۱۹۷۵/۳/۱، ۶ میلیون دلار همکاری نقدی کرده و به بهای ۱۰ میلیون دلار اسلحه در اختیار آن‌ها قرار داده است. ۵. انگلیس به میزان ۲۵۰۰۰۰ پوند استرلینگ همکاری کرده. ۶. سال ۱۹۷۴ م شاه عربستان یک میلیون دلار همکاری کرده است.





دوستی و حمایت انسان‌دوستانه از جنبش است، اما در واقع سیاستی بود در راستای جذب بیشتر بارزانی به خودشان و به نتیجه نرسیدن توافقنامه‌ی گردها با حکومت عراق. در این صورت می‌توانستند از گردها به‌عنوان کارت فشاری علیه حکومت استفاده کرده و از این همکاری‌ها و امکانات در راستای تقویت و استحکام زیربنای اقتصادی، اجتماعی و نظامی استفاده نکردند و از نظر اداری و مدیریتی هم قادر به ارائه‌ی مدلی کارآمد نبودند، همچنین قادر به آموزش و ایجاد آمادگی در جامعه و نیروهای پیشمرگ برای رویارویی با بحران و تهدیدها نبودند. آن‌ها چنین می‌پنداشتند که دوران مشقت و رنج به پایان رسیده، این نیز یکی دیگر از نقاط ضعف جنبش بود. مهلت چهارساله به اتمام رسید و توافق نهایی به انجام نرسید. برخی از خواسته‌های طرف گُردی عبارت بودند از: الحاق کرکوک به منطقه‌ی اتونوم، انتخاب مسئولان اتونومی توسط خود گردها و عدم مداخله‌ی حکومت مرکزی، اختصاص بخشی از درآمد اقتصادی منطقه‌ی اتونوم به گُردستان، به رسمیت شناخته شدن نیروی پیشمرگ و قرارگرفتن آن تحت امر حکومت اتونومی. در این چارچوب دیدگاه و نظرات خود را تدوین و منتشر نمودند، همچنین تأکید کردند که بدون اجرای تمامی این موارد، به هیچ نوع اتونومی دیگری راضی نخواهند شد. حکومت عراق حاضر به الحاق کرکوک به منطقه‌ی اتونوم نبود و خواستار مدیریت مشترک آن بود، اما اعلام کرد که تا خانقین و سنگال (سنجار) را می‌تواند در محدوده‌ی اتونومی قرار دهد. در رابطه با نحوه‌ی انتخاب مسئولان منطقه‌ی اتونوم نیز اختلاف نظر وجود داشت، حکومت تأکید می‌کرد که می‌بایست رئیس اقلیم اتونوم و رئیس دستگاه قانون‌گذاری آن مورد تأیید حکومت مرکزی قرار گیرند، به‌عبارتی دیگر مخالف تعیین آن‌ها توسط خود گردها نبودند، اما در نهایت می‌بایست تأییدیه‌ی رئیس‌جمهور عراق را نیز دریافت می‌کردند. مورد دیگر، مسئله‌ی اقتصادی و نظامی بود که عراق اصرار می‌کرد که حکومت مرکزی باید بر منابع و درآمدهای اقتصادی کل عراق کنترل داشته و سهمیه‌ی بودجه‌ی اقلیم اتونوم، بنابر توافق و میزان بودجه‌ی کلی عراق، تعیین و از مرکز ارسال شود. علاوه بر این‌ها، حکومت مرکزی حاضر نبود نیروهای پیشمرگ را به‌عنوان نیروی نظامی جداگانه‌ای به رسمیت بشناسد که خارج از کنترل و فرماندهی خویش باشد. با اعلام چارچوب پیشنهادی حکومت برای محدوده و نحوه‌ی اتونومی، هر دو طرف همدیگر را متهم به تلاش برای شکست و برهم زدن مذاکرات می‌کردند. بنا به گفته‌ی مسعود بارزانی، حکومت مرکزی در این مقطع چندین بار علیه سران جنبش اقدامات تروریستی انجام داده است<sup>۱</sup>. متعاقب اتخاذ این

---

۱- در مدت‌زمان تعیین‌شده برای انجام گفتگوها (۱۹۷۰ الی ۱۹۷۴ م) چند عملیات تروریستی به وقوع پیوست. در ۱۹۷۰/۱۲/۸ در بغداد ادریس بارزانی ترور شد. در ۱۹۷۱/۹/۲۹ در منطقه‌ی حاجی عمران هیئتی از عالمان دینی که متشکل از ۹ نفر بودند تلاش کردند که مصطفی بارزانی را ترور کنند. در ۱۹۷۲/۲/۱۵ شخصی به نام ابراهیم گابراه‌ای اقدام به ترور بارزانی می‌کند. حزب دمکرات گُردستان در رابطه با این اقدامات

مواضع جدید، بار دیگر در تاریخ ۱۹۷۴/۳/۱۱ م جنگ آغاز شد.

پیشتر نیز اشاره کردیم که چون گردها در زمان انجام گفتگوها تدابیر لازم را اتخاذ نکرده و از لحاظ نظامی، اقتصادی، اجتماعی و روانی خود و جامعه را برای رویارویی با شرایط سخت و احتمالات دیگری آماده نکرده بودند، با شروع حملات حکومت مرکزی، شهرهای بزرگ را تخلیه و به مناطق کوهستانی عقب‌نشینی و دانشگاه سلیمانیه را نیز به شهر قلادز منتقل کردند. حکومت به شیوه‌ای وحشیانه این شهر و دانشگاه سلیمانیه را در ۱۹۷۴/۴/۲۴ م بمباران کرد، چند روز بعد، همین کار را در شهر حلبچه نیز تکرار نمود که در نهایت منجر به کشتار وسیعی در هر دو شهر شد. چند روز پس از این واقعه، حکومت در بغداد اقدام به دستگیری وسیع فعالان گُرد در این شهر کرد، لیلا قاسم و چهار نفر از رفقاییش که مشغول تحصیل بودند نیز در میان دستگیرشدگان بودند. آن‌ها به اتهام منفجر کردن فرودگاه بغداد در ۱۹۷۴/۵/۱۲ م اعدام شدند. اعدام لیلا قاسم انعکاس زیادی داشت، زیرا اولین بار بود که در سطح گُردستان و خاورمیانه، دختری به خاطر فعالیت سیاسی اعدام می‌شد. این وقایع آتش جنگ را فروخته‌تر کرد، حکومت بعث می‌پنداشت که در مدت کوتاهی قادر به سرکوب جنبش خواهد بود، اما چنین نشد. در گام بعدی سعی نمود ارتباط بارزانی و جنبش را با خارج قطع کند، زیرا دلیل اصلی ادامه‌ی مقاومت آن‌ها را حمایت‌های خارجی می‌دانست، به‌ویژه همکاری‌های ایران، آمریکا و اسرائیل؛ بنابراین در نتیجه‌ی تلاش و دیدارهای مخفیانه با ایران، در ۱۹۷۵/۳/۶ م در الجزایر و با میانجیگری آمریکا، پیمان الجزایر را امضا نمودند. این پیمان در حاشیه‌ی اجلاس سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) از طرف محمد رضاشاه و معاون رئیس‌جمهور وقت عراق «صدام حسین» به امضا رسید.

بعد از این پیمان، در ۱۹۷۵/۳/۱۱ م محمد رضاشاه بارزانی را فراخوانده و وی را از امضای پیمان مذکور مطلع می‌کند. برخی معتقدند که شاه می‌خواست از بارزانی انتقام بگیرد، به همین دلیل این روز را انتخاب کرد. در این دیدار شاه ایران اعلام می‌کند که بعد از این قادر به ارائه‌ی همکاری نیستند و چندین گزینه را پیش روی وی قرار می‌دهد که عبارتند بودند از: اول؛ اگر به جنگ ادامه دهند نباید از مرز ایران استفاده کرده و باید متکی به خویش باشند. دوم؛ اگر به جنبش پایان دهند، ایران حاضر است به بارزانی و همراهانش حق پناهندگی بدهد. سوم؛ اگر خواستار رفتن به کشور سوم باشند، ایران با آن‌ها همکاری می‌کند. چهارم؛ کسانی که بخواهند به عراق بازگردند عراق امنیت و حیات آن‌ها را تضمین می‌کند.

با توجه به مفاد پیمان‌نامه‌ی مذکور، هر دو کشور متعهد شده بودند که با اپوزسیون

انگشت اتهام را به‌سوی حزب بعث گرفته و در مقابل حزب بعث هم با رد این اتهام‌ها، ادعا می‌کرد که عامل پشت‌پرده‌ی این ترورها، نیروهای خارجی بودند که هدفشان برهم زدن مذاکرات بوده است.





طرف مقابل همکاری نکرده و عراق نیز از ادعای مالکیت بر مناطق مرزی مورد مناقشه در حاجی عمران، قندیل، برخی مناطق جنوب عراق و رودخانه‌ی کارون منصرف و حاکمیت بر آن‌ها را به حکومت ایران واگذار کند. بارزانی بعد از اعلام موضع ایران به گُردستان بازگشت و با سران حزب مشورت کرد، اکثریت آن‌ها بر ادامه‌ی جنبش با تکیه بر نیروی خلق تأکید کردند. بنابر برخی منابع، صندوق مالی جنبش در آن زمان از ۲۴ میلیون دینار عراقی برخوردار بود که ارزش هر دینار از سه دلار بیشتر بود، این هم مبلغ بسیار زیادی بود. از نظر تجهیزات نظامی هم جنبش از انواع و اقسام سلاح‌ها غیر از هواپیما برخوردار بود؛ همچنین بالغ بر ۱۲۰ هزار پیشمرگ و نیروی داوطلب مسلح داشت که شمار آن‌ها از ارتش عراق بیشتر بود. به همین دلیل بود که برخی از سران حزب بر این باور بودند که باید به جنبش ادامه دهند. در نهایت بارزانی با ادامه‌ی جنبش مخالفت کرده و با اعلام مواضع و درخواست‌های ایران به مردم، خودسرانه گزینه‌ی سکونت در ایران را انتخاب کرد، بارزانی همچنین وعده داد که کسانی که با وی همراه شوند، امکانات زندگی را برایشان فراهم خواهد کرد. بارزانی در توجیه این تصمیم، گفته بود که امکان ادامه‌ی جنبشی به این بزرگی بدون حمایت خارجی میسر نیست و احتمال دارد که حکومت عراق دست به کشتار وسیع شهروندان بزند.

اما موافقان ادامه‌ی جنبش، این تصمیم را اشتباهی کشنده تلقی کردند و معتقد بودند که بارزانی از همان اوایل، جنبش را با نیت پیروزی آغاز نکرده و واقعیت امر این است که حکومت ایران وی را به انجام این کار واداشته است، اکنون نیز که کار ایران با جنبش تمام شده، خواستار پایان دادن به آن شده است. به‌رحال بارزانی با این تصمیم خود به جنبشی ۱۴ ساله پایان داد، جنبشی که مردم هر چهار بخش گُردستان به آن امید بسته بودند. از دیدگاه بسیاری بارزانی از موقعیت یک رهبر و قهرمان، به شخصی شکست‌خورده و تسلیم‌شده مبدل شد و دلیل اصلی شکست جنبش را هم متوجه شخص وی می‌کردند. بارزانی و طرفدارانش هم خیانت دوستانشان از جمله ایران، آمریکا و شخص کسینجر را دلیل اصلی شکست معرفی می‌کردند. بدین ترتیب جنبشی که هزاران نفر از هر گوشه و کنار گُردستان جانانشان را فدای آن کردند به پایان رسید، روستاهای زیادی نابود و هزاران نفر بی‌خانمان و آواره شده بودند، هزاران نفر در زندان‌ها مقاومت کرده و متحمل شکنجه و احکام سنگینی شده بودند، اما ناگهان همه‌چیز تمام شد، این وضعیت و رویداد تأثیرات مخرب و منفی روحی و روانی زیادی بر خلق گُرد بر جای نهاد، زیرا کسی باور نمی‌کرد که جنبشی به این بزرگی، در مدتی این‌چنین کوتاه و به این شیوه به پایان برسد.



## جنبش ایلول (سپتامبر) و تأثیرات آن بر جامعه‌ی گُردستان

این جنبش به دلیل اینکه مدت زیادی ادامه پیدا کرد و بخشی از مردم هر چهار بخش گُردستان در آن شرکت کردند، نه تنها جنوب گُردستان؛ بلکه تمامی بخش‌های گُردستان را تحت تأثیر قرارداد. آن‌گونه که تأسیس حزب دمکرات گُرد به الگویی برای احزاب گُردی در مراحل بعدی مبدل شد، جنبش ایلول نیز الگویی شد برای جنبش‌های گُردی در دوران جدید، البته با تمام ابعاد منفی و مثبت؛ لذا مهم است که در چند مورد این تأثیرات را مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

۱. این جنبش به دلیل اینکه مدت زیادی ادامه پیدا کرد و جنبشی وسیع بود، تا حدی احساسات و گرایش‌های ملی را در گُردستان احیا نمود و گُردهای بخش‌های مختلف را به همدیگر نزدیک کرد؛ این مهم باعث کم‌رنگ شدن تأثیرات و تخریبات تقسیم گُردستان شد و انگیزه و خواست همکاری و همیاری میان ساکنین بخش‌های مختلف گُردستان را تقویت و پیشبرد داد. در عین حال دلیلی شد برای کاهش تأثیرات سیاست‌های انکارگرایانه‌ی دولت‌های ترکیه و همچنین سیاست‌های ایران و سوریه.

۲. انگیزه و روح مقاومت مسلحانه را در تمامی گُردستان احیا نمود، جامعه و نیروهای سیاسی را تشویق کرد که با جسارت بیشتر به مبارزه ادامه داده و خود را برای مبارزه‌ی مسلحانه مهیا کنند.

۳. سبک نوینی از مبارزات مسلحانه را ایجاد و آن را به مدلی مبدل کرد که بعدها به «پشم‌رگایه‌تی» معروف شد، این مدل با مدل قبلی (نبرد عشیره‌ای) متفاوت بود. این مدل نوین نوعی از جنگ پارتیزانی است که ترکیبی است از نبرد عشیره‌ای و پارتیزانی.

از این حیث که با برنامه و طرح بوده و بعضی وقت‌ها هم توسط گروه‌های کم‌شمار و سلاح‌های سبک به نبرد می‌پردازند، می‌توان آن را شکلی از نبرد پارتیزانی به حساب آورد، اما از نظر دیسیپلین نظامی و به‌ویژه معیارهای جنگ پارتیزانی ضعیف است و رنگ‌وبوی عشیره‌ای و طبقاتی بر آن حاکم است، بنابراین از این حیث شبیه نیروی عشیره‌ای است، در مجموع این سبک از مبارزه به فرهنگی نوین از جنگ مبدل شد و به واسطه‌ی جنبش ایلول گسترش پیدا کرد.

۴. در سطح بین‌الدولی نیز در شناخته‌شدن بیشتر گُردها مؤثر واقع شد، به‌ویژه نقش بیانیه‌ی ۱۱ مارس که در آن مقطع دستاورد مهمی محسوب می‌شد. به واسطه‌ی این دستاورد سیاست انکار گُردها خنثی می‌شد.

۵. در عرصه‌ی روشنفکری و آگاهی نیز بر جامعه‌ی گُردستان تأثیرگذار بود، در این برهه ادبیات گُردی و گُردگرایی توسعه پیدا کرد، همچنین در عرصه‌ی مطبوعات و اطلاع‌رسانی



نیز پیشرفت‌هایی حاصل شد. در همین مقطع دولت عراق ناچار شد که در ۱۹۶۷/۱۱/۱۸ شهر کرکوک تلویزیونی گردی تأسیس کند، این اولین تلویزیون گردی در جهان بود.

۶. زنان و جوانان نیز تحت تأثیر قرار گرفتند، به واسطه‌ی نهادهای دانشجویی و دانش‌آموزی، جوانان و زنان نقش مؤثر و فعالی در امر سازمان‌دهی و فعالیت در عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی، به‌ویژه در زمینه‌ی سازمان‌دهی مخفیانه و تأمین ضروریات و مایحتاج جنبش داشتند.

جنبش ایلول در کنار این موارد و ابعاد مثبت، تأثیراتی منفی نیز در جامعه برجای نهاد که تا به امروز همچنان قابل‌مشاهده هستند.

۱. اگرچه این جنبش به دلیل حضور گسترده‌ی مردم به جنبشی مردمی مبدل شده بود، اما رهبری، اهداف و برنامه‌ی آن به جنوب‌گردستان محدود شده و این بخش از گردستان به مرکز و کانون جنبش تبدیل شده بود؛ برای بخش‌های دیگر اهمیت قائل نشدند و تصور می‌کردند که گره‌کور مسئله‌ی گردستان در جنوب است و اگر این گره را بگشایند، مسئله به‌کلی حل خواهد شد. این برداشتی غلط بود و نتایج آن نیز، این مهم را اثبات کرد. این مفهوم و برداشت غلط تاکنون نیز بر سیاستمداران جنوب‌گردستان و آن دسته از کسانی که در بخش‌های دیگر گردستان از آن پیروی می‌کنند، تأثیرگذار است. این تفکر و مفهومی اشتباه بود که به‌واسطه‌ی جنبش ایلول گسترش پیدا کرد.

۲. در حوزه‌ی تعامل و روابط خارجی فرهنگی مخرب را ایجاد کرد، جنبش‌ها خود را ناچار به اتکا به نیرویی خارجی می‌بینند، آن‌ها قادر به ایجاد توازن در تعاملات و رهایی از فشار خارجی نبودند. وابستگی به خارج را به‌نوعی از روابط و دوستی مبدل کردند، این امر مفهوم و ذهنیت وابستگی به خارج را در میان مردم ترویج نمود؛ ذهنیتی گسترش پیدا کرد که افراد چنین پندارند که بدون وابستگی به خارج، سیاست‌ورزی امری غیرممکن است. از سویی دیگر وابستگی این جنبش به آمریکا، اسرائیل و هم‌پیمانانشان تصویر و تابلویی نزد دیگر جنبش‌های آزادی‌خواه جهان به‌وجود آورد که گویا خلق گرد و جنبش آن وابسته و ابراز دست امپریالیسم هستند، همین مقوله سبب شد که مورد حمایت قرار نگیرد.

۳. جنگ داخلی و حل مشکلات و کشمکش‌های درونی از طریق توسل به نیرو و قدرت نظامی به بخشی از فرهنگ جنبش تبدیل شد.

۴. عدم اهمیت قائل شدن برای زنان از حیث نظامی و فراهم نکردن امکانات و شرایط برای آن‌ها یکی دیگر از موارد ضعف این جنبش بود، همین مقوله دلیل قتل «مارگرت» شد.

۵. فرهنگی ناموفق از تعامل و گفتگو را ایجاد کرد که سبب نهادینه شدن این باور شد که «ما در جنگ پیروز می‌شویم و دستاورد کسب می‌کنیم، اما در صلح و گفتگو و بر



روی میز مذاکره آن‌ها را از دست می‌دهیم». قطع‌یقین این‌ها واقعیت بودند اما دلایل آن ریشه‌یابی و مورد تحقیق قرار نمی‌گرفتند. نقش فاکتورهای خارجی و داخلی به‌خوبی تحلیل و تبیین نمی‌شد. درعین‌حال این طرز تفکر که «زمان جنگ باید جنگید و زمان گفتگو، زمان صلح است و ضرورتی ندارد که نیروهای پیشمرگ خسته شوند» در میان جنبش رواج داشت و بر مبنای آن حرکت می‌شد، این هم به مقوله‌ای برای تضعیف جنبش مبدل می‌شد.

۶. به دلیل قتل سلیمان معینی، دکتر شوان و سعید الچی، نزد خلق گُرد در دیگر بخش‌های گُردستان تابلویی وحشتناک و خشن از جنبش گُردی در جنوب ایجاد شده بود. درعین‌حال به خاطر گُشتن «فاخر مرگه‌سوری»<sup>۱</sup> و شماری دیگر از شخصیت‌های سیاسی، مردم با دیده‌ی شک و گمان به آزادی و دموکراسی در سایه‌ی این جنبش می‌نگریستند.

۷. این جنبش مَهر خود را بر مرحله‌ای از تاریخ خلق گُرد زد و به‌طورکلی مفهوم و اندیشه‌ی ملی‌گرایی ابتدایی را ترویج و تأثیرات امت‌گرایی را تضعیف نمود. این مفهوم به‌اندازه‌ی کمک به پایبندی به هویت و فرهنگ ملی، به همان اندازه نیز تأثیر منفی داشت؛ زیرا تحت نام گُردگرایی، فرهنگ منطقه‌گرایی، عشیره‌گرایی و خانواده‌گرایی را گسترش داد. همچنین اندیشه و طرز تفکری را بنیان نهاد که فرد گُرد آمادگی همزیستی و دموکراسی را نداشته باشد، مدام با دیده‌ی شک و گمان به دیگر تنوعات اتنیکی و خلقی مجاور خویش می‌نگرد و به‌دلیل عدم اعتمادبه‌نفس، نسبت به‌طرف مقابل هم بی‌باور است. این‌ها مجموعه‌ای از ویژگی‌هایی هستند که در فرد و جامعه‌ی امروزی گُردستان تا حدی نهادینه شده‌اند و امروزه به مانعی بر سر راه تحول و پرخشی دموکراتیک در فرد و جامعه‌ی گُرد شده‌اند. غیر از جنبش ایلول، مهم است که اشاره‌ای به چندین نحله‌ی فکری و جریان دیگر داشته باشیم که در این مرحله در گُردستان سر برآوردند، که متعاقب آن خط و اندیشه‌ی گُردگرایی گسترش و ترقی پیدا کردند و مفاهیم و تفکرات دینی و چپ، رو به ضعف و زوال نهادند.

## ۱. جمعیت آزادی و احیا و اتحاد گُرد(کاژیک)

این جمعیت، جمعیتی ملی بود، معتقد بود که حزب دمکرات گُردستان قادر به حل

۱- فاخر مرگه‌سوری فرزند محمد آقا شیروانی، شخصیتی چپ‌گرا و فرمانده‌ای توانمند در جنبش ایلول بود. در سال ۱۹۷۳ بارزانی وی را به همراه پدر و ۹ نفر از برادران و نزدیکانش بازداشت و در مقر خود در حاجی عمران زندانی می‌کند. بعد از مدتی فاخر را ناپدید می‌کنند، بعد از شکست ۱۹۷۵ و در ۱۹۷۵/۳/۲۲ محمدآقا و ۹ نفر دیگر نیز ناپدید می‌شوند، بعدها گفته شد که آن‌ها را کشته‌اند. این مسئله موجب شکل‌گیری اختلاف میان بارزانی‌ها و شیروانی‌ها می‌شود. ناظران و صاحب‌نظران بر این باورند که گویا ملامطفی نگران این بوده که فاخر در منطقه به آلت‌ناتیوی برای وی مبدل شود، بر همین مبنای او را بازداشت و به قتل می‌رساند.





مسائل ملی گردها نخواهد بود. این اندیشه در ابتدا در سال ۱۹۵۹ از سوی جمال نَبز و کامیل ژیره مطرح شد و بعدها در ۱۹۵۹/۴/۱۴ در سلیمانیه شماری از شخصیت‌ها که به این طرز تفکر معتقد بودند، جلسه‌ای تشکیل داده و تصمیم به تأسیس جمعیتی بر مبنای این دیدگاه‌ها می‌گیرند. در تابستان همان سال نام آن را «کاژیک» نهاده و اقدام به نگارش برنامه و اساسنامه‌ی آن می‌کنند، همچنین اولین نشریه را به نام (کاژیک‌نامه) که ارگان رسمی جمعیت بوده، منتشر می‌کنند. جمال نَبز، احمد هردی، کامیل ژیره، عبدالله جوهر، احسان فؤاد، فائق عارف و فریدون علی امین از برجسته‌ترین شخصیت‌های مؤسس کاژیک هستند. جمعیت مذکور تا سال ۱۹۷۵ دوشادوش جنبش ایلول فعال بوده و در راستای ترویج و ترقی احساسات و آگاهی ملی گُرد فعالیت می‌کردند، اما در برخی موارد زیاده‌روی کرده و جهت بزرگ‌تر نشان دادن خلق گُرد و برجسته‌تر کردنش، خلق عرب را تحقیر می‌کردند. برای مثال نقل است که آن‌ها گفته‌اند: نه عرب انسان است، نه شتر حیوان است و نه خرما، میوه. بدون شک این نوع نگاه و طرز تفکر مربوط به این جمعیت بوده باشد و یا هر جریان دیگری، تفکر و نگاهی اشتباه است و تاکنون نیز تأثیر آن بر فرد و جامعه‌ی گُرد ماندگار است، جمعیت کاژیک بیشترین تمرکز و فعالیتش در میان روشنفکران بود.

## ۲. جمعیت مارکسیست - لنینیست گُردستان

در اواسط دهه‌ی شصت جنوب گُردستان تحت تأثیر تفکر چپ‌گرایی «مائو» و انقلاب روشنفکری چین قرار گرفته بود، این مسئله دو دلیل داشت، اول به خاطر تأثیری کلی که انقلاب چین بر جهان و گُردستان داشت و دوم، به خاطر فروکش کردن و عقب‌نشینی چپ‌گرایی که حزب کمونیست پیشاهنگ آن بود و اتحاد شوروی بر آن تأثیرگذار بود. در اواخر دهه‌ی شصت تأثیرات چگوار و جنبش جوانان فرانسه و اروپا نیز بر آن افزوده شد، این مهم سبب تشویق شماری از جوانان جنوب برای تأسیس سازمانی نوین شد. نهایتاً در تابستان ۱۹۷۰ «جمعیت مارکسیست- لنینیست گُردستان» بر پایه‌ی این اندیشه‌ها تأسیس شد.

دیدگاه‌های مختلفی در رابطه با تأسیس این جمعیت مطرح است، برخی بر این باورند که جمعیت مذکور در تابستان ۱۹۷۰ توسط گروهی از جوانان مائوئیست به وجود آمده و جلال طالبانی بر آن تأثیرگذار بوده. برخی دیگر نیز معتقدند که طالبانی نقشی کلیدی و اساسی در تأسیس آن داشته و خود او اولین دبیرکل آن بوده، اما چون آن‌ها تصمیم گرفته بودند که با بارزانی‌ها صلح کنند، لذا نقش طالبانی علنی نشده. بنابر خاطرات چند نفر از مؤسسين آن، جمعیت مذکور در ۱۹۷۰ / ۶ / ۱۰ در بغداد و توسط جلال طالبانی، شهاب شیخ نوری<sup>۱</sup>،

۱- شهاب شیخ نوری: متولد ۱۹۳۲، شخصی چپ‌گرا و فعال بود، در اواسط دهه‌ی ۵۰ عضو فعال حزب دمکرات و از طرفداران حمزه عبدالله بوده. به دلیل اخراج حمزه عبدالله، وی نیز از حزب فاصله می‌گیرد. زمانی که قصد

فاضل ملا محمود، فؤاد قره‌داغی، فریدون عبدالقادر، دلیر صدیق و رفعت مُلا تأسیس شده است، اما چون طالبانی جهت دیدار با ملا مصطفی به منطقه‌ی گلاله رفته و بعد از آن نیز راهی لبنان می‌شود، شهاب شیخ نوری به‌عنوان دبیرکل جمعیت انتخاب می‌شود. این جمعیت معتقد بود که با ختم‌شوی بارزانی و حزب دمکرات مسئله‌ی کُرد حل نخواهد شد، لذا در نشریات و نوشته‌های خود، شیوه‌ی کار رهبری حزب دمکرات را مورد انتقاد قرار داده و تلاش می‌کرد به‌طورکلی مردم و به‌ویژه دانشجویان و جوانان را با اندیشه‌ی چپ آشنا کند، این جمعیت که در میانه‌ی سال‌های ۱۹۷۰ الی ۱۹۷۵ نقش برجسته‌ای ایفای نمود، به دلیل مبارزه‌ی مخفیانه و عدم اجازه‌ی حزب دمکرات برای فعالیت آشکار، از حیث سازمانی توسعه‌ی زیادی پیدا نکرد؛ اما کادرهای برجسته و نمونه‌ای را تربیت کرد. خانم نرمین عثمان یکی از این زنان فعال بود که در صفوف جمعیت به ایفای نقش پرداخته است. در سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ دو دیدگاه و نظر مختلف در میان جمعیت شکل گرفت که یکی گرایش کُردستانی به رهبری شهاب شیخ نوری بود و دیگری نیز گرایش عراقی به رهبری شاهسوار جلال (شهید آرام<sup>۱</sup>)، فؤاد قره‌داغی و فاضل ملا محمود، اما اختلافات موجود از طریق گفتگو و توجه به نظرات اعضای آن حل می‌شوند. این جمعیت بعد از

دارند مخفیانه از طریق ایران به سوریه رفته تا با طالبانی در مورد توافق بر روی تأسیس اتحادیه‌ی میهنی کُردستان دیدار کنند، در ۱۹۷۵/۹/۱۹ در چمپارو در حوالی بانه همراه با جعفر عبدالواحد، فریدون عبدالقادر، عمر علی و علی محمد قادر توسط نیروهای ایران دستگیر می‌شوند. ایران در ۱۹۷۵/۱۲/۳۱ آن‌ها را به عراق تحویل می‌دهد. در زندان ابوگریب در بغداد زندانی و در ۱۹۷۶/۷/۱۲ حکم اعدام برای شهاب، جعفر و انور صادر می‌شود، در ۱۹۷۶/۱۱/۲۱ این حکم اجرا می‌شود. جعفر عبدالواحد اهل کوی‌سنجاق و متولد ۱۹۴۵ است. سال ۱۹۶۴ طرفدار طالبانی بود و همراه با وی به ایران رفته. یکی از مؤسسين جمعیت مارکسیست - لنینیست بوده. انور زوراب اهل کرکوک و متولد ۱۹۵۰ است. مسئول شاخه‌ی جمعیت مذکور در بغداد بوده. در ۱۹۷۵/۹/۱ در بغداد دستگیر می‌شود. این سه نفر برای مقاومت در زندان پیشاهنگی می‌کنند و شعار «کم بژی و که‌ل بژی» را سر می‌دهند. بعدها این شعار به ورد زبان تمامی میهن‌دوستان کُردستان در زندان، کوهستان، شهر و روستاها مبدل شد.

۱- شاهسوار جلال معروف به شهید آرام متولد ۱۹۴۷ در سلیمانیه. شخصی چپ‌گرا که در اواسط دهه‌ی شصت فعال بوده، جهت ادامه‌ی تحصیل به شوروی رفته و در اوایل دهه‌ی هفتاد به جمعیت مارکسیستی - لنینیستی ملحق می‌شود. وی نویسنده‌ی چیره‌دست و سازمانده‌ای توانمند بوده که در عرصه‌ی روشنفکری و چپ‌گرایی در جنوب کُردستان دارای تأثیر است. بعد از دستگیری شهاب در تابستان ۱۹۷۵ وظیفه‌ی سازمان‌دهی دوباره جمعیت را بر دوش می‌گیرد، به‌شیوه‌ی طبیعی به دبیرکلی جمعیت رسیده و سازمان‌دهی‌های شهری را از تشتت و انفعال نجات می‌دهد. نقشی اساسی در تدارک و مهیا نمودن گروه‌های نظامی اولیه برای رفتن به کوهستان داشته و خود او نیز راهی کوهستان می‌شود، هم‌زمان با کار سازمانی و نظامی، روزنامه‌ی «آلای شورش» را منتشر می‌کند. مجموعه‌ای از تحلیلات در مورد شخصیت، اجتماع و انقلاب از وی به یادگار مانده است. از نظر فکری با طالبانی و نوشیروان مصطفی و دیگر رهبران اتحادیه‌ی میهنی اختلاف داشته و معتقد بوده که جمعیت بایستی برای انقلاب نقش پیشاهنگی را ایفا نماید. در ۱۹۷۸/۱/۳۱ طی حمله‌ای ناگهانی در منطقه‌ی قره‌داغ به شهادت می‌رسد. شهادت وی ضربه‌ای مهلک بود بر پیکره‌ی خط مبارزه و انقلاب در جنوب کُردستان. همین امر سبب شد که جمعیت با گذشت زمان از ختم‌شوی اصلی خویش فاصله گرفته و تا سال ۱۹۸۴ تمام دست از اصول خویش برداشت.



شکست جنبش ایلول، یکی از نیروهای اساسی خیزش دوباره و تداوم مبارزه بود. به دلیل ظهور این احزاب و حرکت‌ها و درعین حال هم‌پیمانی کمونیست‌ها با حزب بعث، پایگاه و نفوذ حزب کمونیست در گُردستان بسیار تضعیف گشت و رفته‌رفته در دهه‌ی هفتاد این حزب رو به زوال نهاد.

### خیزش دوباره بعد از شکست ۱۹۷۵

شکست جنبش ایلول زخم عمیقی را بر دل تمامی گُردهای دلسوز و میهن‌دوست برجای نهاد. شکست مذکور سیاستمداران و روشنفکران خلق گُرد را در موقعیتی قرار داد که می‌بایست تصمیمی تاریخی اتخاذ کنند، یا می‌بایست تصمیم بارزانی را پذیرفته و خود را تسلیم سرنوشت می‌کردند، یا راهی دیگر در پیش می‌گرفتند. حکومت عراق هم در انتظار نشسته بود که تا در آن لحظه‌ی تاریخی خلق گُرد را به کنترل درآورده و به مسیری در راستای اهداف خویش هدایت کند. در این راستا گام‌هایی برداشت که عبارت بودند از:

۱. حکومت اعلام کرد هرکسی که تسلیم شده فعالیت سیاسی را کنار نهد، مورد عفو قرارگرفته و حیاتش تضمین می‌شود. این تصمیم شامل کسانی هم می‌شد که به شرق گُردستان رفته بودند.

۲. حکومت تصمیم گرفت اقلیمی اتونوم با نام اربیل که متشکل از هر سه استان اربیل، سلیمانیه و دهوک بود، ایجاد کند. به همین منظور گروهی از شخصیت‌های گُرد را فراخواند و وارد این پروژه کرد.

۳. به بهانه‌ی ارائه‌ی خدمات بیشتر به شهروندان، تحت نام روستاهای استراتژیک، اردوگاه‌های اجباری را ایجاد کرد. حکومت تصمیم گرفت روستاهایی که در ۱۰ کیلومتری مرز شمال و شرق گُردستان واقع شده‌اند را تخلیه کند، زیرا قادر به ارائه‌ی خدمات به تمامی مناطق دوردست نیست، در مقابل مقادیر زیادی پول به‌عنوان غرامت به روستانشینان داده می‌شد. این پروژه به مدت دو سال اجرا شد.

۴. رژیم اقدام به ترویج نظام مزدوری کرد.

۵. تحت عناوین و بهانه‌های مختلف، اقدام به دادن پول به بخش زیادی از جامعه کرد.

۶. حکومت تصمیم گرفت کسانی را که به مبارزه و فعالیت سازمانی ادامه می‌دهند به شیوه‌ای شدید مجازات کند.

۷. در حوزه‌ای وسیع، اقدام به اجرای سیاست تعریب و کوچاندن کرد، شناسنامه و اوراق هویتی بخشی از افراد جامعه را تحت نام اصلاح، تغییر داد و تلاش زیادی برای تغییر



دموگرافی کرکوک، خانقین، مندلی، بدره، شاربان، شنگال و مناطق دیگری کرد.

به عبارتی دیگر حکومت از سویی قرار عفومومی صادر می‌کرد و از دیگر سو، سعی می‌کرد سیاست‌هایش را بر روی خلق گرد اعمال نماید. این وضعیت و مواضع حکومت، شرایط را ملتهب‌تر می‌کرد. در این برهه برخلاف خواست و تصمیم بارزانی، مواضع جدیدی اتخاذ می‌شدند و این رویه، امیدی بود برای شهروندان گرد.

### سازمان‌ها و احزابی که در خیزش دوباره به ایفای نقش پرداختند

۱. جمعیت مارکسیست لنینیست: این جمعیت که پیشتر ذکر آن رفت، به دلیل رویکردهایش و بیان بخشی از حقایق، مردم را تحت تأثیر قراردادده بود. از این رو به‌مثابه‌ی وظیفه‌ای انقلابی در مارس ۱۹۷۵ و متعاقب تسلیم شدن بارزانی، طی بیانیه‌ای این کار بارزانی و رهبری حزب دمکرات گردستان را شدیداً مورد انتقاد قراردادده و رد کرده بود. در مقابل از کادرها و اعضای خود دعوت کرد که مقاومت پیشه‌کرده و خلق را به مقاومت دعوت و تشویق کنند، همچنین از خلق گرد خواست که جواب رد به درخواست و فراخوان بارزانی داده و تسلیم عراق و ایران نشوند، سلاح و مهمات خود را برای خیزش دوباره و شروع انقلابی حقیقی که زحمتکشان پیشاهنگی آن را بر عهده بگیرند، نگه ندارند. این فراخوان تأثیری چشمگیر بر روی جامعه نهاد و امیدها را زنده نمود، بعداً این فراخوان، آن‌ها باردیگر خود را آماده‌ی مبارزه کردند.

۲. بخشی از رهبران حزب دمکرات از جمله: جلال طالبانی، فؤاد معصوم، عادل مراد، عبدالرزاق فیلی و چند شخص دیگر مانند نوشیروان مصطفی، کمال فؤاد و عمر شیخ موس، ابتدا در شام و بعدها در اروپا در میانه‌ی ۱۹۷۵/۵/۲۲ الی ۱۹۷۵/۶/۱۱ چند نشست برگزار کرده و تصمیم می‌گیرند که تحت نام «اتحادیه‌ی میهنی گردستان» به‌مثابه‌ی جبهه‌ای میهنی، نیروها و جریان‌های مقاومت‌طلب را دوره‌م جمع کنند.

۳. در تاریخ ۱۹۷۶/۸/۱۶ جنبش سوسیالیست دمکراتیک گردستان<sup>۱</sup> از سوی شماری از شخصیت‌ها

۱- جنبش سوسیالیست: در اوایل سال ۱۹۷۶ توسط علی هژار، رسول مامند، علی عسکری، طاهر علی بیگ، خالد سعید، عمر مصطفی، عدنان مفتی و کارو گلالی تأسیس می‌شود، بعدها دکتر محمود عثمان نیز به آن‌ها می‌پیوندد. با شرکت کومله و اتحادیه انقلابیون، اتحادیه‌ی میهنی گردستان را تأسیس کردند. بعد از فاجعه‌ی حکاری در سال ۱۹۷۸ و شهادت علی عسکری و دکتر خالد سعید، با طالبانی و نوشیروان مصطفی دچار اختلاف می‌شوند. به همین دلیل در سال ۱۹۷۹ از آن‌ها جدا می‌شوند. در ۱۹۸۱/۵/۱۵ حزب سوسیالیست گردستان (حسک) را تأسیس می‌کنند و سیدا صالح یوسفی را به‌عنوان دبیرکل آن انتخاب می‌کنند؛ اما صالح یوسفی در ۱۹۸۱/۶/۲۵ با نامه‌ای که در آن مبنی قراردادده بودند شهید می‌شود و بعد از وی رسول مامند به‌عنوان دبیرکل انتخاب می‌شود. در سال ۱۹۹۲ با حزب ملت (پارتی گه‌ل) و پاسوک یکی شده و سازمان اتحاد (به‌گرتن) را تأسیس کردند، اما زمانی که در انتخابات به نتیجه‌ی مطلوب نرسیدند، دچار انشعاب شده و رسول مامند و عدنان مفتی





از جمله: سید صالح یوسفی علی هژار، طاهر علی والی بیگ، رسول مامند و ملا ناصح تأسیس می‌شود.

۴. گروهی از رهبران و کادرهای حزب دمکرات که متشکل از دکتر محمود عثمان، عدنان مفتی، شمس‌الدین مفتی، قادر جباری، ملازم جمال خوشناو، ملازم فؤاد چلبی و مصطفی خوخه بودند، در سال ۱۹۷۷ هیئتی را به نام «هیئت تدارک و تمهید حزب دمکرات کردستان» تشکیل و اعلان می‌کنند. هدف این گروه تجدید ساختار و سازمان‌دهی دوباره حزب دمکرات کردستان بدون شرکت خانواده‌ی ملا مصطفی بارزانی بود، اما موفق به انجام این کار نشدند و بعدها به جنبش سوسیالیست پیوسته و در تأسیس حزب سوسیالیست ایفای نقش کردند. این سه گروه نقشی اساسی در آماده نمودن دوباره‌ی مردم داشتند و سازمانی جبهه مانند تشکیل دادند که بعدها به اتحادیه‌ی میهنی کردستان مشهور شد. کومله، جریان اصلی<sup>۱</sup> و جنبش سوسیالیست در ۱۹۷۶/۶/۱ جنگ مسلحانه را آغاز کردند. غیر از این گروه‌ها، در ۱۹۷۶/۵/۲۶ و بعد از شکست مارس ۱۹۷۵، حزب دمکرات کردستان رهبری موقت (قیاده موقت<sup>۲</sup>) را تشکیل داد و تصمیم گرفت باردیگر مبارزه را شروع کند. در سال ۱۹۷۶ نیز بخشی از کسانی که طرفدار اندیشه‌های کاژیک بودند، حزبی ملی را با نام پارت سوسیالیست کردستان (پاسوک<sup>۳</sup>) تأسیس کردند. در سال ۱۹۷۹ حزب کمونیست

و شماری دیگر به اتحادیه ملحق شدند و شماری هم با حزب ملت و پاسوک به حزب دمکرات پیوستند. بعدها محمد حاجی محمود از حزب دمکرات جدا شد و باردیگر حزب سوسیالیست دمکرات کردستان را تأسیس کرد.

۱- این‌ها از طرفداران طالبانی بودند و بعدها سازمانی مختص به خویش را بنیان نهادند که به اتحادیه‌ی انقلابیون معروف بود. فؤاد معصوم دبیرکل این سازمان بود.

۲- قیاده موقت یا رهبری موقت، سازمانی خاص نبود، بلکه همان حزب دمکرات کردستان بود که به دلیل شکست ۱۹۷۵ و پراکندگی کادر رهبری آن و همچنین مرضی ملا مصطفی، رهبریتی که مشروعیت داشته باشد در میان نبود. بر این مبنای رهبری موقت را تشکیل داده و تصمیم به تداوم مبارزه گرفتند. سران قیاده موقت عبارتند بودند از: سامی عبدالرحمان، کمال کرکوک، جوهر نامقی، آزاد برواری و کریم شنگالی، این افراد تحت مدیریت و سرپرستی ادریس بارزانی بودند. این رهبری موقت تا سال ۱۹۷۹ حزب دمکرات کردستان را مدیریت کرد. در تابستان همان سال و بعد از اینکه بارزانی در ۱۹۷۹/۳/۱ وفات کرد، حزب نهمین کنگره‌ی خود را برگزار و برخلاف انتظار، مسعود بارزانی به‌عنوان رهبر آن انتخاب شد. این در حالی بود که ادریس بارزانی به‌مثابه‌ی شخصی که از تجربه و نقش برجسته‌تری برخوردار بود و فرزند بزرگ‌تر ملامصطفی بود، خود را برای این مقام آماده کرده بود. همزمان سامی عبدالرحمان نیز بر این باور بود که وی شایسته‌ترین فرد برای این مقام است؛ اما به دلیل موضع خانواده‌ی بارزانی و شیخ بارزان که پدرزن مسعود بود، او را انتخاب کردند. در نتیجه سامی عبدالرحمان از حزب دمکرات کناره‌گیری و در سال ۱۹۸۱ حزب خلق - (پارت گهل) را تشکیل داد. ادریس بارزانی به‌عنوان عضو دفتر سیاسی انتخاب شد اما تا زمان وفاتش در اوایل سال ۱۹۸۷، عملاً حزب را رهبری و مدیریت می‌کرد.

۳- حزب سوسیالیست کردستان پیرو افکار کاژیک بود که در سال ۱۹۷۶ تأسیس شد، آزاد مصطفی رهبری آن را برعهده



بعد از فسخ هم‌پیمانی با حزب بعث، تصمیم به شرکت در مقاومت مسلحانه گرفت. بدین ترتیب علی‌رغم وضعیت بدی که خلق‌گُرد در آن قرارگرفته بود، از ۱۹۷۵ الی ۱۹۷۹ از طریق مبارزات سیاسی، نظامی و در زندان پایه‌های جنبشی نوین را بنیان نهاد و توانست خود را سرپا نگاه‌دارد. این جنبش نوین مانند جنبش قبلی نبود که در آن تنها یک حزب به ایفای نقش بپردازد؛ بلکه چندین حزب و سازمان در آن شرکت داشتند که هرکدام به فراخور توان و امکان خود خواستار ایفای نقش در آن بودند.

بعدها چندین حزب و سازمان دیگر نیز تأسیس شدند و با توجه به نیرو و امکانات خویش در جنبش جای گرفتند، از جمله؛ حزب سوسیالیست کردستان (حسک) که در ۱۹۸۱/۵/۱۵ تشکیل شد. حزب خلق دمکراتیک کردستان به رهبری سامی عبدالرحمان که از حزب دمکرات منشعب و در سال ۱۹۸۱ اعلان موجودیت کردند. حزب زحمتکشان کردستان، این حزب نیز در سال ۱۹۸۵ به رهبری قادر عزیز از حزب سوسیالیست منشعب شده و اعلان موجودیت کرد. آلائی شورش<sup>۱</sup> (آش) که در سال ۱۹۸۵ اعلان موجودیت کرد. جنبش اسلامی کردستان که ملا عثمان عبدالعزیز رهبری آن را بر عهده داشت، این جنبش در سال ۱۹۸۷ نیرویی نظامی تأسیس و برای شروع مبارزه‌ی مسلحانه راهی کوهستان شدند. مقوله‌ی دیگر، پدیده‌ی جنگ داخلی بود که قبلاً به آن اشاره کردیم، این پدیده نیز در حوزه‌ی وسیع‌تر تکرار شد، زیرا شمار احزاب افزایش پیدا کرده و علاوه بر این در شرق و شمال کردستان نیز مبارزه‌ی مسلحانه آغاز شد؛ بنابراین در این مرحله جنگ داخلی به شیوه‌ی بدتر از دوران جنبش ایلول به وقوع پیوست و صدمات و زیان‌های زیادی را بر خلق تحمیل کرد. درعین حال همان اشتباهات و نواقصی که در حوزه‌ی گفتگو و روابط خارجی با حکومت عراق در زمان جنبش ایلول وجود داشت، در روابط و مذاکرات اتحادیه‌ی میهنی کردستان<sup>۲</sup>،

داشت و عبدالله آقرین و ملازم کریم از شخصیت‌های برجسته‌ی این حزب بودند. حزبی نخبه‌گرا بود که در سال ۱۹۹۲ با حزب سوسیالیست و حزب خلق یکی شده و بعدها به صفوف حزب دمکرات کردستان پیوستند.

۱- آلائی شورش: شماری از کادرهای کومله بودند که با پیشاهنگی ملا بختیار، عماد احمد و پشکو نجم‌الدین بعد از شکست گفتگوها میان اتحادیه و حکومت عراق معتقد بودند که اتحادیه میهنی از خطمشی اصلی خویش منحرف شده. وضعیت داخلی کومله نیز متشنج شده بود، از این‌رو سعی کردند که سازمانی نوین تأسیس کنند، بنا به دیدگاه خویش سعی بر صیانت از خطمشی شهید آرام داشتند. به همین دلیل نام روزنامه‌ای که شهید آرام منتشر کرده بود را بر خود نهادند، یعنی آلائی شورش. قبل از اینکه اعلان موجودیت کنند ملابختیار که شخص اول این گروه بود توسط اتحادیه‌ی میهنی دستگیر و قریب به چهار سال زندانی شد، بعد از شکست و واقعه‌ی انفال وی را آزاد کردند. آلائی شورش اعلان موجودیت کرد و در اروپا و کردستان فعالیت‌های مختلفی را به انجام رساند. بعد از قیام، با حزب زحمتکشان متحد شده و بعدها به اتحادیه‌ی میهنی پیوستند.

۲- حکومت بعث زمانی که در جریان جنگ با ایران در تنگنا قرارگرفت، سال ۱۹۸۳ از طریق عبدالرحمان قاسملو از اتحادیه‌ی میهنی درخواست گفتگو کرد و اتحادیه هم پذیرفت. از ماه یازدهم همان سال تا ۱۹۸۵/۱۱/۱۵ گفتگوها ادامه داشت. حزب بعث آمادگی خود را برای پذیرش مطالبات اتحادیه اعلام کرد و بر این اساس گفتگوها شروع شد. در جریان گفتگوها گام‌هایی برداشته شد، اما بعدها به نتیجه‌ای نرسیدند. حزب بعث ادعا کرد که ترکیه در روند گفتگوها مداخله کرده و



با حکومت عراق در میانه‌ی سال‌های ۱۹۸۳ الی ۱۹۸۵- نیز تکرار شد و رویه و رویکردی نوین در پیش گرفته نشد، به عبارتی دیگر، از گذشته درس گرفته نشد و باعث تکرار تاریخ شد.

زمانی که در مورد اشتباهات و نواقص صحبت می‌کنیم به این معنی نیست که مبارزه‌ای در جریان نبوده، هزینه و رنجی در میان نبوده، قطع‌یقین از طرف خلق، نیروی پیشمرگ، کادرها، میهن‌دوستان و بخشی از فرماندهان و رهبران، فداکاری و از خودگذشتگی‌های زیادی انجام شده و بسیاری جانشان را تقدیم کرده‌اند. چه‌بسا فرماندهان و رهبران دلسوز، پیشمرگ‌های جسور و شهروندان از خودگذشته‌ای که در این راه شهید شده و صادقانه به خلق و میهن خدمت کردند. اگر این‌ها نبودند، نه زندان‌ها به مکان تحکیم روح انقلابی‌گری مبدل می‌شدند و نه کوهستان‌ها به گهواره‌ی مبارزه و گردگرایی. ما منکر این مسائل نیستیم و مسلماً در سایه‌ی این مبارزات و تلاش‌ها است که به امروز رسیده‌ایم. مقوله‌ی مورد بحث و نقد ما، تکرار اشتباهات و شکست دوباره است. از این ناراحت هستیم که ۱۳ سال مبارزه و تلاش کردیم و خون دادیم، روستاها و خانه‌هایمان تخریب شدند، انفال را تجربه کردیم و مورد حملات شیمیایی قرار گرفتیم، باین وجود، آیا شکست سرنوشت لایتغیر ما بود؟ آیا قادر به پیشگیری از شکست دوباره نبودیم؟ آیا در صورت عدم ارائه‌ی خوانشی صحیح از دلایل شکست و ضعف‌هایمان محکوم به شکست‌های پی‌درپی نیستیم؟ آیا بحث در رابطه با این مقولات باید ممنوع باشد و تنها نمک بر زخم‌هایمان بپاشیم؟ آیا تجزیه و تحلیلاتمان باید تنها در راستای سرکوب و متهم ساختن یکدیگر باشد؟ بدون شک خیر، باید با هدف دستیابی به راه‌حل و چاره‌سازی، این موارد را مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

---

حکومت عراق را برای عدم پذیرش درخواست اتحادیه تحت فشار قرار داده است. این امر ضربه‌ای سنگین به اتحادیه وارد کرد و سبب شد که تضعیف شود. اتحادیه تا قبل از شروع گفتگوها، تأثیرگذارترین نیروی میدان بود، اما بعد از گفتگوها این قدرت و جایگاهش را از دست داد. اتحادیه که در آن برهه میانه خوبی با ایران نداشت و توان دسترسی به سوریه را هم نداشت. گفتگو و مذاکره را بهتر دید و بر این باور بود که چون عراق تضعیف گشته، می‌تواند امتیازاتی از آن بگیرد و از این طریق پایگاه و قدرت خود را استحکام بخشد. عدم موفقیت گفتگوها، تبلیغات منفی‌ای که احزاب دیگر علیه اتحادیه می‌کردند (زیرا اتحادیه به تنهایی وارد گفتگو شده بود، عدم اتخاذ تدابیر لازم در حین گفتگوها، ضعف سازمانی و بروز تشتت و عدم انسجام در میان نیروی پیشمرگ، سبب تشدید اختلافات میان کومله و اتحادیه شده و بعد از پایان گفتگوها به حد انفجار رسید که انشعاب و تشکیل آرای شورش را در پی داشت. تمامی این موارد سبب تضعیف اتحادیه شده و به ناچار تمامی شرایط ایران را پذیرفت و در سال ۱۹۸۶ روابطش با این حکومت را بهبود و گسترش داد.



آیا امکان پیشگیری از فاجعه‌ی حکاری<sup>۱</sup> آوارگی و پراکندگی گُردهای فیلی<sup>۲</sup>، پشت آشان<sup>۳</sup>،

۱- فاجعه‌ی حکاری: در بهار سال ۱۹۷۸ اتحادیه میهنی بیشتر از ۱۰۰۰ پیشمرگ خود را از طریق خاکورک و شمرینان راهی منطقه‌ی حکاری در شمال کُردستان کرد، نیروهای قیاده موقت یا همان حزب دمکرات کُردستان با همکاری عشایر منطقه و پشتیبانی نیروهای نظامی ترکیه و عراق به این پیشمرگ‌ها هجوم آورده و اکثر آن‌ها را به قتل می‌رسانند. تنها شمار بسیار کمی از این پیشمرگ‌ها نجات پیدا کرده و موفق به بازگشت شدند. مابقی یا کشته شدند، یا در برف و بوران مردند و یا به اسارت نیروهای مهاجم درآمدند که شماری از آن‌ها هم مانند علی عسکری و دکتر خالد با تصمیم قیاده موقت کشته شدند. بنا به گزارش و روایت اتحادیه‌ی میهنی، این نیرو به منظور پیدا کردن راهی برای رفت‌وآمد خود و همچنین تحویل گرفتن سلاح و کمک‌هایی که از سوریه برای آن‌ها ارسال شده بود به این منطقه اعزام شده بودند؛ اما روایت قیاده موقت چیز دیگری است، آن‌ها ادعا می‌کنند که این نیرو با هدف نابودی آن‌ها اعزام شده و قیاده موقت هم ناچار به دفاع از خویش بوده است. حزب سوسیالیست هم ادعا می‌کند که قرار بوده این نیرو تا منطقه‌ی خاکورک رفته و در آنجا مستقر شوند، اما به فرمان طالبانی و نوشیروان برنامه را تغییر داده و راهی شمال کُردستان شده‌اند، درحالی‌که طالبانی و نوشیروان خود به آنجا نرفته‌اند. همین مسئله باعث ایجاد شک و گمان نزد آن‌ها شده و معتقدند که احتمالاً توطئه‌ای در میان بوده برای کشتن این فرمانده‌ها و رهبران که وابسته به جنبش سوسیالیست بودند. این موضوع سبب شد تا جنبش سوسیالیست در سال ۱۹۷۹ از اتحادیه‌ی میهنی منشعب شود.

۲- گُردهای فیلی در محدوده‌ی استان‌های دیاله و واسط و در شهرهای خانقین، مندلی، بدره، جسان و زرباطیه زندگی می‌کنند، بخش بزرگی از آن‌ها هم به بغداد مهاجرت کرده‌اند. در اوایل سده‌ی بیستم بخش اعظم بازار بغداد و عراق در کنترل آن‌ها بود. اما به دلیل کوچ مداوم که بخشی در میان جنوب و شرق کُردستان در رفت‌وآمد بوده‌اند و از حیث اجتماعی نیز بخشی از گُردهای ایلام و کرمانشاه در شرق کُردستان بوده‌اند، حکومت عراق آن‌ها را ایرانی خطاب کرده و حاضر به ارائه‌ی شناسنامه‌ی عراقی به آن‌ها نشده. همین امر سبب شده که بسیاری از حقوق مدنی و شهروندی محروم بمانند. در اواخر دهه‌ی هفتاد و اوایل دهه‌ی هشتاد، حکومت عراق ثروت و سامان گُردهای فیلی را غصب کرد و بسیاری از آن‌ها را روانه‌ی ایران کرد، در ایران نیز به مثابه‌ی عراقی به آن‌ها نگریسته می‌شد و از بسیاری حقوق اولیه‌ی حیات محروم ماندند.

۳- فاجعه‌ی پشت آشان: در سال‌های ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲ جنگ میان حزب دمکرات و اتحادیه‌ی میهنی شدت گرفت، در این برهه مقرهای حزب کمونیست در مناطق قرقناقه و پشت آشان واقع در کوهستان قندیل قرار داشتند. این مناطق هم در محدوده‌ی حاکمیت اتحادیه‌ی میهنی بود، بنا به روایت اتحادیه میهنی، حزب کمونیست با حزب دمکرات همکاری کرده و راه را برای ایجاد پایگاه‌های این حزب در منطقه‌ی مذکور هموار کرده است. به همین دلیل اتحادیه در راستای مقابله با این امر، به مقرهای حزب کمونیست حمله‌ور شده و ۱۵۰ نفر از پیشمرگ‌های این حزب را کشته و شماری را هم به اسارت می‌گیرند. فرماندهی این جنگ را نوشیروان مصطفی به عهده داشته، لذا حزب کمونیست نگاهی منفی به وی دارد. طبق روایت حزب کمونیست، ادعاهای اتحادیه حقیقت نداشته، دلیل واقعه به این برمی‌گردد که اتحادیه در آن زمان با حزب بعث در حال گفتگو بوده و از خود به‌عنوان نماینده‌ی تمامی خلق گُرد یاد می‌کرد، برای قدرت‌نمایی و اثبات اینکه در کُردستان حرف اول را می‌زند، در ۱۹۸۳/۵/۲ مرتکب این عمل می‌شود. شایان ذکر است که در این زمان هیئتی از حزب کارگران کُردستان جهت میانجیگری و پایان درگیری عازم منطقه می‌شوند، در حین بازگشت از مقر حزب کمونیست، دو نفر از آن‌ها به نام‌های «محمد قره‌سنگور و ابراهیم بیلگین» توسط پیشمرگ‌های اتحادیه‌ی میهنی به شهادت می‌رسند.



قرناقه، کشتار جمعی بارزانی‌ها<sup>۱</sup>، انفال، بمباران شیمیایی<sup>۲</sup> و یا فجایع و مصائب دیگر وجود نداشت؟ به‌هر حال علی‌رغم فداکاری بسیار، قربانی‌های بی‌شمار و وجود فرصت‌ها و امکانات خاص در سطح عراق، منطقه و جهان، اما به دلیل نبود پیشاهنگ یا پیشاهنگانی



۱- بعد از شکست سال ۱۹۷۵، اکثریت بارزانی‌ها به دو دلیل با مصطفی بارزانی به ایران نمی‌روند. اول: بخشی از آن‌ها با بارزانی اختلاف داشتند از جمله؛ شیخ عثمان فرزند شیخ احمد و شیخ خورشید خواهرزاده شیخ احمد (فرزند مریم) که به‌عنوان رهبر خورشیدی‌ها و جانشین شیخ احمد شناخته می‌شد، علاوه بر این‌ها، پسر بزرگ بارزانی به نام عبیدالله همراه دیگر پسرانش (لقمان و صابر) که با پدر خود اختلاف نظر داشتند. دوم: برخی از بارزانی‌ها نیز می‌خواستند از این به بعد در آرامش زندگی کنند و از این‌رو در جنوب گوردستان ساکن می‌شوند. حکومت عراق اجازه‌ی بازگشت به زادگاهشان را نداد. ۱۵۸۹ خانواده در قوشته، ۵۶۷ خانواده در حریر، ۵۴۶ خانواده در دپانا و ۱۴۰ خانواده نیز در قوره‌تو اسکان داده می‌شوند. بنا به روایت عبدالصمد بارزانی، تنها ۵۳ خانواده از بارزانی‌ها با ملا مصطفی در ایران باقی می‌مانند. حکومت عراق در ۱۹۸۰/۹/۲۶ عبیدالله و بعد از یک هفته نیز لقمان را دستگیر و ناپدید می‌کند. در ژوئیه ۱۹۸۳ ایران با همکاری حزب دمکرات منطقه‌ی حاجی عمران را اشغال می‌کند و متعاقب آن حکومت عراق به‌منظور انتقام گرفتن، از ۱۹۸۳/۷/۳۱ الی ۱۹۸۳/۸/۱ محل اسکان بارزانی‌ها را محاصره کرده و تمامی افراد مذکور ۱۵ سال به بالا را بازداشت و ناپدید می‌کند. این فاجعه بعدها به‌عنوان انفال بارزانی‌ها شناخته شد و بنا بر اسناد، بالغ‌بر ۵۰۰۰ نفر مفقود شدند. شیخ عثمان و شیخ خورشید و صابر (فرزند ملا مصطفی) در میان این افراد بودند.

۲- بعد از توافق اتحادیه میهنی با ایران و همچنین آشتی با دیگر احزاب گوردستانی، از سال ۱۹۸۶ به بعد همکاری احزاب گرد با ایران گسترش پیدا کرد. در ۱۹۸۷/۱۰/۱۰ اتحادیه میهنی به ایران کمک کرد تا به چاه‌های نفتی کرکوک حمله کند و در همان سال با همکاری ایران موفق شد منطقه‌ی شارباژیر را کنترل کنند. حکومت عراق نیز بی‌پروا شروع به حمله و استفاده سلاح‌های شیمیایی کرد. در ۱۹۸۷/۴/۱۵ منطقه‌ی سورداس و قره‌داغ را بمباران شیمیایی کرد، در این حمله شمار کمی قربانی شدند. در گام بعدی در ۱۹۸۷/۴/۱۶ و ۱۹۸۷/۵/۲۷ دره‌ی مَلکان، شیخ وسان و بالیسان را مورد هجوم شیمیایی قرار داد و بالغ بر ۲۰۰ نفر قربانی شدند. حکومت عراق در تابستان همان سال با سلاح شیمیایی به شهر سردشت و برخی مناطق شهر سرپل ذهاب در شرق گوردستان حمله کرد و صدها نفر قربانی شدند. سال ۱۹۸۸ درحالی‌که در عرصه بین‌الدولی تلاش می‌شد تا به جنگ ایران و عراق پایان داده شود، حکومت عراق از این فرصت استفاده کرد و با آماده کردن بخش زیادی از نیروهایش و با همکاری مزدوران محلی (جاش)، تصمیم گرفت که مناطق گردنشین را از کنترل نیروهای پیشمرگ خارج کند. شایان‌ذکر است که در این برهه اکثر روستاهای گوردستان تحت کنترل نیروهای پیشمرگ بود و با عنوان «مناطق آزادشده» از آن‌ها یاد می‌شد. حکومت عراق این عملیات را «انفال» نامید. ارتش عراق جنوب گوردستان را به ۸ حوزه تقسیم و در چهارچوب ۸ عملیات که از ۲۲ فوریه ۱۹۸۸ در منطقه‌ی سورداس شروع و در منطقه‌ی بادینان در ۱۹۸۸/۹/۶ به پایان رسید، قریب به ۴۰۰۰ روستای گوردستان ویران و به آتش کشیده شدند. هزاران نفر به شهادت رسیدند و ۱۸۲۰۰۰ نفر را نیز مفقود کردند که به انفال شدگان معروف شدند. بیشترین آمار قربانیان مربوط به روز ۱۹۸۸/۴/۱۴ در منطقه‌ی گرمیان بود؛ به همین دلیل امروزه گرمیان به نماد انفال و این روز نیز به‌عنوان روز انفال تعیین شده است. تاکنون بقایای چند هزار نفر از قربانیان کشف شده، اما اطلاعاتی از اکثریت مفقودشدگان در دسترس نیست. بنا به برخی اسناد، شماری از دختران جوان و کودکان انفال به سرمایه‌داران و میخانه‌های کشورهای عربی فروخته شده‌اند. در همین مقطع و در ۱۹۸۸/۳/۱۶ رژیم بعث با هواپیما شهر حلبچه را بمباران شیمیایی کرد و ۵۰۰۰ نفر را به شهادت رساند و بالغ بر ۱۰۰۰۰ نفر نیز مجروح شدند. در ۱۹۸۸/۳/۲۲ هم روستای «سوسنان» را با کاتیوشا بمباران شیمیایی کرد که ۶۸ نفر شهید و بالغ‌بر ۱۰۰ نفر نیز زخمی شدند. در ۱۹۸۸/۵/۳ نیز هر دو روستای «گپته و عسکری» را بمباران شیمیایی کرد که بیش از ۱۵۴ نفر شهید و صدها نفر مجروح شدند.

که برخوردار از استراتژی و خوانش‌های نوین و صحیح از انقلاب باشند، این جنبش خلقمان نیز منجر به شکست شد. در اینجا لازم است اشاره‌ای به این نکته داشته باشیم که تشکیل **جبهه‌ی گردستانی**<sup>۱</sup> در سال ۱۹۸۷ توسط نیروهای گردستانی امیدی در دل مردم به وجود آورد، اما به خاطر اینکه ایران نقشی اساسی در تشکیل این جبهه داشت، فعالیت آن بیشتر در راستای منافع ایران قرار گرفت. بعد از ۱۹۸۸ نه روستایی ماند و نه مبارزه‌ی مسلحانه‌ی پیشمرگ‌ها، خلقمان با وجود حملات شیمیایی و عملیات انفال، بدون دفاع ماند و همچون دنبه‌ای بود رها شده در چنگال گربه. صدام حسین نیز از این فرصت استفاده نمود و از سال ۱۹۸۸ الی ۱۹۹۰ تلاش کرد که این خلق را بیش از پیش تحت کنترل خود قرار دهد، سال ۱۹۸۹ شهر قلادزه را ویران و ساکنین آن را به مناطق دیگر منتقل کرد.

در این مرحله مقوله‌ای که تا حدی متفاوت بود، نقش زنان و جوانان بود که در مقایسه با گذشته بهتر و بیشتر شد. شمار زنان در میان نیروهای پیشمرگ مخصوصاً در صفوف اتحادیه و حزب کمونیست افزایش یافت. علاوه بر این زنان و جوانان در حوزه‌ی فعالیت و سازمان‌دهی مخفیانه نقش برجسته و زیادی داشتند؛ اما این امکان که آن‌ها به گونه‌ای فعال‌تر در همه‌ی زمینه‌ها به‌ویژه در عرصه‌ی رهبری و نیروهای پیشمرگ به ایفای نقش پردازند، به وجود نیامد، در اکثر مواقع نقش آن‌ها حاشیه‌ای و قرارگرفتن در پشت جبهه بود.

حوادث و تحولات اواخر دهه‌ی هشتاد و اوایل دهه‌ی نود نشانه‌های جدی و مهمی بودند از ایجاد تغییرات در سطح جهانی، منطقه‌ای و گردستان، در سطح جهانی جنگ سرد و کشمکش میان بلوک شرق به پیشاهنگی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک غرب به پیشاهنگی آمریکا به مرحله‌ی پایانی و تعیین‌کننده رسیده بود. در چهارچوب پروژه‌های گورباچف (گلاستوست و پرسترویکا)<sup>۲</sup> اتحاد شوروی رو به فروپاشی می‌نهاد، بلوک شوروی دچار شکاف شده و این فروپاشی در اوایل دهه‌ی نود به وقوع پیوست. دیوار برلین فرو ریخت و هر

۱- بعد از اینکه در سال ۱۹۸۶ روابط اتحادیه‌ی میهنی و ایران بهبود و گسترش پیدا کرد، این کشور سعی در ایجاد صلح و آشتی میان اتحادیه و دیگر نیروهای گردستانی کرد. در این راستا در ۱۲/۵/۱۹۸۶ پارت دمکرات و اتحادیه به توافق می‌رسند. در ماه ژوئن اتحادیه و حزب کمونیست توافق کردند و در ۱۸/۱۱/۱۹۸۶ طالبانی و ادیس بارزانی توافق نهایی را امضا کرده و این گام نخستی شد برای تشکیل جبهه‌ی گردستانی که در اوایل سال ۱۹۸۷ اعلان شد. نیروهایی که در این جبهه جایی می‌گرفتند عبارت بودند از: پارت دمکرات، اتحادیه میهنی، حزب کمونیست، حزب سوسیالیست، پاسوک، حزب خلق و حزب زحمتکشان.

۲- میخائیل گورباچف در داخل کشور دو سیاست را پیش گرفت؛ گلاستوست (گشودگی) که امکان افزایش آزادی بیان و آزادی رسانه را فراهم می‌آورد و پرسترویکا (تجدید ساختار) که تلاش می‌کرد تا تصمیمات اقتصادی را برای بهبود کارایی غیرمتمرکز سازد. اقدامات دمکراتیزاسیون وی به همراه تشکیل و برگزاری کنگره نمایندگان خلق اتحاد شوروی، نظام تک‌حزبی را تضعیف کرد. م



دو آلمان متحد شدند. اتحاد شوروی و پیمان ورشو به پایان رسید. در سطح منطقه هم انتفاضه یا انقلاب سنگ فلسطین روزانه تأثیرات و قدرت بیشتری پیدا می‌کرد و جای انقلاب مسلحانه را می‌گرفت.

جنگ ایران و عراق به پایان رسیده و صدام حسین خود را به‌عنوان قهرمان عرب تلقی می‌کرد. وی از طریق انجمن همکاری عربی که متشکل از عراق، اردن، یمن و مصر بود، سعی در ایجاد اتحاد کشورهای عربی داشت و اجلاس کشورهای عربی در سال ۱۹۹۰ را برای این کار غنیمت شمرد. درعین حال در رابطه با بدهی‌هایش به کویت و عربستان سعودی با این کشورها دچار اختلاف شد. صدام بر این باور بود که وی بدهکار این کشورها نیست، زیرا از آن‌ها و عراق در مقابل حمله‌ی فارس‌ها صیانت کرده و هزینه داده است، اگر سعودی و کویت با عراق همکاری مالی کرده‌اند، این کمک و پول‌ها در برابر خون عراقی‌ها هیچ ارزشی ندارد. کویت و عربستان این موضع صدام را نپذیرفتند و همچنان بر خواسته‌ی خود اصرار می‌کردند، این مسئله صدام را دچار نگرانی و عصبانیت کرده بود.

همزمان جنبش‌گردی در شرق و جنوب‌گردستان سرکوب شده و هر دو دولت ایران و عراق در صدد بودند این مسئله را برای همیشه به اتمام برسانند. در این برهه حکومت ایران دکتر عبدالرحمان قاسملو را در حین مذاکره در وین ترور کرد و عراق نیز شهر قلادزه را ویران کرد، اما در شمال‌گردستان و ترکیه مسئله‌ی گردباردیگر مطرح شده و جنبش‌گردی با پیشاهنگی پ.ک.ک در حال توسعه و ترقی بود، این مقوله تهدیدی بود برای قدرت‌های جهانی و نماینده‌ی آن‌ها در منطقه، یعنی حکومت ترکیه. چون آمریکا و هم‌پیمانانش قریب به نیم سده در خاورمیانه تضعیف شده و اخراج شده بودند، اشغال کویت را فرصت و بهانه‌ای کردند تا باردیگر به هر شیوه‌ای وارد منطقه شوند. اگرچه آن‌ها خود صدام را به این مرحله رسانده بودند، اما او را تهدید و خطری می‌دیدند برای منافعشان، در هراس بودند که کشورهای عربی به خواسته‌های صدام تن دهند و وی بتواند اتحادی میان برخی کشورهای عربی تشکیل دهد. این امر نیز تهدیدی بود علیه اسرائیل، از سوی دیگر بخش زیادی از منابع انرژی جهان را کنترل می‌کرد که به ضرر این کشورها و شرکت‌هایشان بود. بر این اساس سعی کردند اختلافات میان عراق و کویت را تشدید و تعمیق بخشند، غیرمستقیم عراق را تشویق کردند که تا مطالبات کویت را نپذیرد، نهایتاً در ۱۹۹۰/۸/۲ عراق کویت را اشغال کرد. بهانه‌ی عراق این بود که گویا در کویت کودتایی انجام گرفته و بعد از چند روز هم کسانی که کودتا کرده‌اند، خواسته‌اند این کشور به عراق الحاق شده و عراق هم این درخواست را پذیرفته است. کویت به نوزدهمین استان عراق مبدل شد. این رویداد خاورمیانه و جهان را به لرزه درآورد.

این شرایط دقیقاً همان فرصتی بود که آمریکا و هم‌پیمانانش در انتظار آن بودند، زیرا به بهانه‌ی مقابله با ارتش عراق می‌توانستند نیروهای خود را راهی منطقه کرده و مانع از





پیشروی بیشتر عراق شده و این کشور را از کویت اخراج کنند. شورای امنیت بین‌الدولی به عراق هشدار داد که در اسرع وقت نیروهایش را از کویت خارج کند، علاوه بر این قرار شد که عراق را تحریم کنند. ۱۹۹۱/۱/۱۵ به‌عنوان آخرین فرصت که عراق از کویت خارج شود، معین شد و تأکید کردند که در غیر این‌صورت آن‌ها با توسل به نیرویی نظامی این کار را خواهند کرد. وضعیت پیش‌آمده عربستان و دیگر کشورها را به هراس انداخته و هرکدام در تکاپو بودند که هرچه زودتر و بیشتر آمریکا را و هم‌پیمانانش را وارد کشور خود و منطقه کنند؛ اما آمریکا و هم‌پیمانان با هدف فراهم کردن هرچه بهتر زمینه و امکان پیروزی خود، به آرامی گام برمی‌داشتند. حکومت عراق هم درصدد بود که این قضیه فوراً حل نشود تا زمان بیشتری در اختیار داشته باشد، در همین راستا سعی می‌کرد به این کار خود مشروعیت بخشیده و با ارائه‌ی اسناد و شواهد ثابت کند که در گذشته کویت بخشی از خاک عراق بوده. عراق بر روی اسنادی تأکید می‌کرد که نشان می‌داد در زمان عثمانی کویت شهری از توابع ولایت بصره بوده و با این تلاش تا حدی زمان خرید، اما نهایتاً نتوانست جهان را اقناع کند و شورای امنیت هم بر حمله‌ی نظامی به عراق و اخراجش از کویت پافشاری می‌کرد.

اگرچه این رویداد شوکی بود برای جهان اما برای گُردها به‌منزله‌ی راه تنفس بود؛ زیرا با اشغال کویت باردیگر مسئله‌اش مطرح شد. گُردها توسط رژیم بعث مورد حملات شیمیایی قرار گرفته و با ژنوساید مواجه شده بودند، جهان، کشورهای اسلامی و عربی و کشورهای منطقه چشم خود را بر این جنایات عراق بستند و حتی انتقاد هم نکردند. بعد از تخریب شهر قَلادزه، گُردها در این ترس و نگرانی بسر می‌بردند که تمامی شهرهای دیگر نیز دچار همان مصیبت شده و کاملاً نابود شوند، بخش زیادی از شهروندان جامعه‌ی گُردستان را به اجبار در شهرک‌های مسکونی مستقر کرده و شمار زیادی از جوانان و میانسالان را وارد ارتش عراق کرده بودند. احزاب گُرد هم در میدان مبارزه حضور نداشتند و به ایران و کشورهای دیگر پناهنده شده بودند، به‌عبارتی‌دیگر خلق بدون دفاع رها شده بود. پ.ک.ک نیز که به‌عنوان جنبش ملی در حال توسعه و ترقی بود، هنوز به حدی نرسیده بود که قادر به دفاع و صیانت از جنوب گُردستان باشد و یا به آن‌ها امید دهد؛ بنابراین بعد از رویداد کویت و احکامی که علیه عراق صادر شد، خلق گُرد را خشنود شد، به میزان تشدید فشارها و تهدیدها، به همان میزان اشتیاق و شوق خلق گُرد برای گرفتن انتقام قربانیان بیشتر می‌شد، روزانه سربازهای گُرد صفوف ارتش عراق را ترک می‌کردند. به‌دلیل تحریم‌های اعمال‌شده علیه عراق، وضعیت معیشت مردم رو به وخامت می‌نهاد، در این برهه بود که خلق تأثیرات منفی تخریب و به آتش کشیده شدن روستاها و همچنین سیاست تشدید بیکاری از سوی حکومت را بیشتر و عمیق‌تر احساس کردند، اما بازهم این مانع نمی‌شد که خلق خود را برای مقابله با حکومت آماده نکنند.

آمریکا و هم‌پیمانانش در راستای موفقیت در مداخله‌ی خود، از همان تابستان ۱۹۹۰ سعی





کردند که نیروهای مخالف حکومت را تشویق و آماده کنند. نیروهای گُرد که در این برهه جبهه‌ای کردستانی تشکیل داده بودند، وضعیت پیش‌آمده را فرصتی دانستند تا خود را آماده کرده و بتوانند در آزاد کردن کویت و ضربه‌زدن به عراق به ایفای نقش بپردازند. عراق از کویت عقب‌نشینی نکرد و مهلتی که برایش تعیین شده بود به اتمام رسید، روز بعد از آن اتفاقی نیفتاد، این مسئله تا حدی خلق را دچار شک و گمان کرد، این سؤال مطرح شد که آیا آمریکا و هم‌پیمانانش که متشکل از ۳۳ کشور بودند، به وعده‌های خود عمل می‌کنند یا پشیمان شده‌اند؟ طولی نکشید که شک و گمان‌ها به پایان رسید. صبح روز ۱۹۹۱/۱/۱۷ حمله‌ی هوایی به عراق آغاز شد و این امر گُردها و دیگر نیروهای مخالف را به تکاپوی بیشتر انداخت. جبهه‌ی گُردستانی در شرق کردستان و ایران خود را بیشتر آماده کرد و در جنوب گُردستان هم خواست و امید مردم برای قیام بیشتر شد. بعد از شروع حملات هوایی علیه عراق، خروج گُردها از ارتش عراق و بازگشت به گُردستان روزبه‌روز در حال افزایش بود، این روند به جایی رسید که می‌شد گفت هیچ گُردی در ارتش عراق باقی نمانده بود یا بسیار کم بودند. این وضعیت مردم را به مراتب دچار نگرانی و تشویش کرده بود، نگرانی و وضعیتی سرشار از حس انتقام و بی‌قراری برای ضربه‌زدن به دشمن. درعین حال این احتمال و نگرانی هم وجود داشت که این دشمنی که همچون گرگی زخمی بود باردیگر برخیزد و حمله کند. این ترس و نگرانی وجود داشت که در زمان کمی عراق و کشورهای متهاجم به توافق برسند و بعث با ارتش خود راهی گُردستان شود و همه‌جا را به ویرانه تبدیل کند. وضعیت موجود خلق را دچار نگرانی و تشویش کرده و منتظر تغییرات ریشه‌ای بودند.

بعد از اینکه آمریکا و هم‌پیمانان در چهارچوب عملیات «طوفان صحرا» بیش از یک ماه ارتش و مراکز و نهادهای حکومت عراق را بمباران هوایی کردند، اینبار اقدام به حمله‌ی زمینی کردند. با آغاز حمله‌ی زمینی ارتش عراق بعد از چند روز ناچار شد از کویت خارج شود. نیروهای ارتش چنان شکستی را متحمل شدند که بخش زیادی از آن‌ها خود را تسلیم نیروهای هم‌پیمان کردند و بخشی هم در فکر فرار بودند. شیعه‌های جنوب عراق که با چشم خود شکست و درماندگی ارتش عراق را می‌دیدند، روحیه گرفته و در اواخر ماه فوریه ۱۹۹۱ قیام کردند که به «قیام شعبان» معروف شد، زیرا هم‌زمان بود با ماه شعبان عربی. طی چند روز بخش بزرگی از جنوب عراق را کنترل کردند. وضع موجود مردم جنوب گُردستان را نیز تشویق به قیام کرد و در ۵ مارس ۱۹۹۱ قیام در شهر رانیه<sup>۱</sup> آغاز شد، مراکز و نهادهای حکومتی در این شهر کنترل شدند. هرروز مناطق مختلفی آزاد می‌شدند تا اینکه در ۷ و ۱۹۹۱/۳/۸ شهر سلیمانیه آزاد شد، بیشترین اعضای حزب بعث و نهادهای سرکوبگر در

۱- در شامگاه ۴ مارس در بخش چوارقورنه اولین جرقه‌های قیام زده شد، از این رو این شهر به «کلید دروازه قیام» و شهر رانیه نیز به «دروازه‌ی قیام» مشهور شدند.

این شهر کشته و نابود شدند. در روزهای ۱۱، ۱۴ و ۲۰ همان ماه به ترتیب شهرهای اربیل، دهوک و کرکوک نیز آزاد شدند. در نورز سال ۱۹۹۱ خلق کُرد در جنوب کُردستان جشن پیروزی را در شهر کرکوک برگزار کرد، در این مقطع اکثریت مردم و مناطق جنوب کُردستان از چنگال حکومت بعث آزاد شدند.

## قیام بهار ۱۹۹۱ و نتایج آن

قیام بهار ۱۹۹۱ همچون کارناوال (شادپیمایی) بزرگی بود که اکثریت قریب به اتفاق مردم کُردستان در آن مشارکت کردند. قیام از چنان قدرت تأثیرگذاری برخوردار بود که حتی بخش بزرگی از جاش‌ها (مزدوران محلی) و مستشارهای آن‌ها هم در آن شرکت کردند، همین امر سبب شد که در اسرع وقت گسترش پیدا کند؛ اما آنچه درخور تأمل و تعجب برانگیز بود، این است که قیام مذکور در مدت یک ماه، هم پیروز شد و هم شکست خورد. در ۱۹۹۱/۳/۲۸ حکومت عراق به کرکوک حمله‌ور شد و این شهر را بار دیگر تصرف کرد، در ۱۹۹۱/۳/۳۱ اربیل و دهوک را نیز تصرف کرد، متعاقب این وقایع در ۱۹۹۱/۴/۱ شمار زیادی از مردم جنوب کُردستان آواره شدند که به آوارگی میلیونی مشهور شد، در ۱۹۹۱/۴/۳ سلیمانیه هم به کنترل بعث درآمد و سیل آوارگان بیشتر شد. بار دیگر بیشتر مناطق جنوب کُردستان به اشغال حکومت بعث درآمد و اکثریت مردم یا به مناطق کوهستانی پناه بردند یا راهی شمال و شرق کُردستان شدند. مقوله‌ی قابل توجه و عجیب این بود که حکومت بعث چگونه و با چه روشی توانست تجدیدقوا کرده و به جنوب کُردستان حمله‌ور شود؟ نزد مردم نیز این سؤال مطرح شده بود که چرا قیام به این زودی شکست خورد؟ مسلماً تبیین و تشریح این وضعیت و ارائه‌ی جواب صحیح به این سؤالات مهم است، فلذا در چند مورد به دلایل گسترش سریع و پیروزی قیام و هزیمت آن می‌پردازم.

۱. این قیام پروسه‌ای مردمی و برنامه‌ریزی شده نبود، البته نه به این معنا که توده‌های خلق در آن حضور نداشتند، برعکس اکثریت در آن مشارکت کردند و نیرویشان به‌مثابه‌ی انفجاری بود، در حقیقت این قیام فرایندی نبود که در نتیجه‌ی آگاهی سازمان‌دهی شده و سیاسی و در مسیر طبیعی توسعه و گسترش پیدا کند؛ بلکه پروسه‌ای بود منبث از مداخله‌ی عراق در کویت و حمله‌ی متقابل آمریکا و نیروهای هم‌پیمان به این کشور که می‌رفت حکومت مرکزی به‌تمامی سقوط کند. فرایندی بود که به حمله‌ی آمریکا و هم‌پیمانانش امید بسته بود؛ بنابراین از سویی با تشدید حملات به عراق، امید و شوق مردم و پیشاهنگان قیام افزایش پیدا می‌کرد و از دیگرسو، با فروکش کردن حملات، رهبران قیام و مردم نیز دچار تردید و نگرانی می‌شدند.

۲. آمریکا و هم‌پیمانانش به دیده‌ی شک و گمان به قیام مردم جنوب کُردستان و شیعه‌های جنوب عراق می‌نگریستند. متعاقب کنترل بخش زیادی از جنوب عراق توسط شیعه‌ها و پیشروی کُردها تا کرکوک، نیروهای هم‌پیمان از این واژه‌ها داشتند که صدام حسین و حزب





بعث سرنگون شده و ایران بر عراق حاکم شود؛ زیرا آن‌ها بر این مسئله اشراف داشتند که اپوزیسیون شیعه‌ی عراق گوش به فرمان حکومت ایران هستند و این کشور بر اپوزیسیون گردی و جبهه‌ی کردستانی نیز تأثیرگذار است، مراکز و مقرهای اصلی آن‌ها در شرق کردستان و ایران قرارداشت. قطع‌یقین اگر حکومت عراق به‌سرعت سقوط می‌کرد، از سویی بهانه‌ای برای حضور و ماندگاری نیروهای هم‌پیمان باقی نمی‌ماند و از دیگر سو، آن‌ها آلترناتیوی مناسب که یارای رقابت با جریان‌های وابسته به ایران را داشته و مانع از تسلط ایران بر عراق شود را نداشتند. با این وصف حملات خود را متوقف و تلویحاً به صدام پیام دادند که می‌تواند در قدرت باقی بماند و همچنین اجازه دادند که قیام‌ها را سرکوب کند، دلیل و توضیح آن‌ها برای این کار این بود که می‌گفتند ما برای ساقط کردن صدام حسین نیامده‌ایم، بلکه هدفمان اخراج حکومت عراق از کویت است، لذا قیام‌ها مسئله‌ی داخلی این کشور بوده و ربطی به ما ندارد. متعاقب اختیار نمودن این موضع، نیروهای زمینی خود را از مرزهای عراق خارج و نظارت بر نیروی هوایی این کشور را لغو کردند. وضعیت پیش‌آمده این فرصت و امکان را برای رژیم بعث فراهم نمود که بخشی از نیروهایش را دوباره سازمان‌دهی کرده و با استفاده از گارد ریاست جمهوری و همکاری مجاهدین خلق ایران که قبلاً خود را آماده کرده بودند، با حمایت نیروی هوایی به سرکوب قیام شیعیان و گردها بپردازد. نخست به قیام شیعه‌های جنوب پرداخت و در مدت کمی با انجام قتل‌عامی بزرگ این قیام را سرکوب و بعد از آن راهی کردستان شد و در اینجا هم تا حدی به نتیجه رسید.

۳. چون پیشاهنگان قیام و بخش کثیری از مردم به نیروهای خارجی امید بسته و چشم دوخته بودند، زمانی که تجدیدقوای صدام و موضع نیروهای هم‌پیمان را دیدند، رهبران قیام باور و جسارتشان را ازدست‌داده و این مسئله مستقیماً بر توده‌های خلق تأثیرگذار بود؛ بنابراین مردمی که به مداخله‌ی خارجی و قیام امید بسته بودند، دچار ناامیدی شده تنها راه نجات و امید را در فرار و نجات یافتن از رژیم بعث می‌دیدند. بدین ترتیب خلق گرد با فاجعه و بحرانی دیگر مواجه شد.

### آوارگی مردم کردستان و پیامدهایش

آوارگی میلیون‌ها مردم کردستان که پروسه‌ای طبیعی و واکنشی دفاعی بود، افکار عمومی جهان را تا حد زیادی تحت تأثیر قرارداد و مسئله گرد را گامی به پیش برد. مشقات و فجایعی که در انظار جهانیان دامن‌گیر خلق گرد شده بود، مایه‌ی شرمساری نهادهایی شد که داعیه‌ی دفاع از حقوق بشر و خلق‌ها را داشتند. از سویی تحت نام صیانت از مردم کویت و حاکمیت این کشور تمام توان خویش را به کار گرفتند، اما از دیگر سو تحت نام مسئله‌ی داخلی کشور عراق، سکوت اختیار کرده و مقابل چشم همان دولت‌ها و نهادها خلق گرد با فاجعه روبه‌رو می‌شد.

با گذشت چند روز از این رویداد، هم شورای امنیت و هم حکومت عراق تلاش کردند پرونده‌ی این آوارگی میلیونی و فاجعه‌ی انسانی را دستاویزی برای اعاده‌ی حیثیت خود قرار دهند. عراق طرف‌های گُرد جبهه‌ی گُردستانی را برای گفتگو و حل مسئله از طریق مسالمت‌آمیز فراخواند، همچنین ادعا کرد که به مردم عادی حمله نکرده و از آن‌ها درخواست بازگشت کرد. در مقابل شورای امنیت سازمان ملل با پیشنهاد فرانسه در ۱۹۹۱/۴/۵ تشکیل جلسه داده و قطعنامه‌ی (۶۸۸) را که عبارت بود از تشکیل دو منطقه‌ی امن و پرواز ممنوع در شمال عراق (جنوب گُردستان) و جنوب عراق صادر کرد، همچنین سازمان ملل بایستی بر این دو منطقه نظارت و از ساکنان آن محافظت کند. منطقه‌ی شمال عراق شامل مناطقی می‌شد که در شمال خط ۳۶ درجه قرار داشتند و از این‌رو به خط ۳۶ درجه معروف شد. منطقه‌ی جنوب عراق هم در جنوب خط ۳۲ درجه قرار داشت و به خط ۳۲ شناخته می‌شد. در همان مقطع رهبران جبهه‌ی گُردستانی به فراخوان صدام حسین جواب مثبت داده و برای گفتگو راهی بغداد شدند.<sup>۱</sup> این دو مقوله اگرچه زخم‌های خلق گُرد را التیام نمی‌بخشید و تمامی گمان‌ها را برطرف نمی‌کرد، اما زمینه را برای بازگشت بخشی از مردم فراهم کرد و متعاقب آن رفته‌رفته مردم شروع به بازگشت کردند. تا پاییز ۱۹۹۱ بخش زیادی از مردم از بازگشت خودداری و یا به‌شکل موقت اقدام به این کار کردند.

قطعنامه‌ی شورای امنیت و گفتگوی میان جبهه‌ی گُردستانی و حکومت عراق وضعیت را به سوی آرامش سوق داد، اما مردم همچنان به سیاست‌های رژیم بعث شک داشت، بنابراین مردم و جریان‌های سیاسی خواستار تغییر خط ۳۶ به ۳۴ بودند؛ زیرا از لحاظ جغرافیایی استان‌های دهوک و اربیل در جنوب گُردستان و شهر موصل در محدوده‌ی خط ۳۶ قرار داشتند و استان‌های سلیمانیه، کرکوک و منطقه‌ی گرمیان را شامل نمی‌شد، همین امر سبب می‌شد که مردم این مناطق از ترس حمله‌ی دوباره‌ی حکومت بعث از بازگشت خودداری کنند.

از سوی دیگر مردم خواستار خروج نیروهای حزب بعث از شهرها و اعتراف به حقوق خلق گُرد بودند. حکومت عراق هم درصدد بود از طریق گفتگو، گُردها را از ایران، آمریکا و هم‌پیمانان دور نگه‌داشته و زمینه‌ی سیاست این نیروها با کارت گُردها را از بین ببرد، از این‌رو هم‌زمان با ادامه‌ی گفتگوها، سعی داشت حاکمیت سیاسی و نظامی خود را بر شهرهای گُردنشین تحمیل کند. در این برهه جبهه‌ی گُردستانی هم بخشی از نیروهایش را وارد شهرها و اقدام به ایجاد مقر و دفاتر خود کردند، آن‌ها نیز درصدد استفاده از فرصت پیش‌آمده بودند تا به تجدیدقوا و استقرار خود بپردازند. رفته‌رفته وضعیتی شکل می‌گرفت که در



۱- این گفتگوها و نحوه‌ی رفتن هیئت جبهه‌ی گُردستانی به بغداد و ربوبوسی آن‌ها با صدام حسین خشم و اعتراض زیاد مردم را به دنبال داشت.



جنوب گُردستان دو حاکمیت موازی وجود داشت، اما با بازگشت بیشتر مردم و استقرار بیشتر نیروهای پیشمرگ در شهرها و همچنین شروع مذاکرات میان عراق و سازمان ملل در رابطه با نظارت بر سلاح‌های شیمیایی و خلع سلاح شیمیایی رژیم بعث و مجبور کردنش به پذیرش منطقه‌ی پرواز ممنوع، معادله‌ی موجود به نفع نیروی پیشمرگ و طرف‌های گُرد رقم خورد. در ماه‌های ژوئیه و اکتبر دو قیام دیگر شکل گرفت و در این دو قیام محدود، نیروهای رژیم اخراج و ناچار به استقرار در محدوده‌ی خارج از شهرها شدند، کنترل امور اداری نیز به دست جبهه‌ی گُردستانی افتاد، این نیز به آغازی برای مرحله‌ای جدید مبدل شد، زیرا متعاقب وقایع اکتبر ۱۹۹۱ حکومت عراق تصمیم گرفت به تمامی نیروهای نظامی و انتظامی و اداری خود را از هر سه استان اربیل، دهوک و سلیمانیه خارج و هر سه استان را تحریم کرد. این نیز سبب ایجاد خلائی اداری در این مناطق شد، به عبارتی دیگر اثری از حاکمیت عراق باقی نماند.

### وضعیت مردم بعد از بازگشت از آوارگی

آوارگی میلیونی بهار ۱۹۹۱ سبب بروز فاجعه‌ای بزرگ شد، از لحاظ جانی، روحی و مادی صدمه بزرگی به جامعه‌ی جنوب گُردستان وارد نمود. اگر استقبال و حمایت خلقمان در شرق و شمال گُردستان نبود، ضرر و زیان‌های مردم جنوب گُردستان چندین برابر افزایش پیدا می‌کرد، زیرا حکومت‌های ایران و ترکیه اگرچه به‌طور رسمی از آوارگان استقبال کرده و وعده‌ی حمایت و همکاری داده بودند، اما در عمل خبری از این حمایت و همکاری نبود. کمک‌هایی هم که از سوی نهادهای بین‌المللی ارسال می‌شد، بسیار محدود و در حد نیازهای مردم نبود. مردم زمانی که بازمی‌گشتند در جنوب گُردستان هم با زیربنایی ویران روبه‌رو می‌شدند، زیرا عراق تحریم شده و تمامی روستاها و زمین‌های کشاورزی هم به آتش کشیده شده و خبری از کشاورزی هم نبود، همین امر وضعیت اقتصادی مردم را بسیار وخیم کرده بود؛ اما چون بخش کثیری از جامعه مدت کمی بود که از سبک زندگی روستایی فاصله گرفته بودند، هنوز به آن علاقه داشتند و وضعیت پیش‌آمده از سوی امکان عمران و آبادانی روستاها را فراهم کرده و از دیگر سو، شرایط به نحوی بود که مردم ناچار به بازگشت به روستاها شدند، زیرا شرایط و امکانات برای زندگی در روستاها بیشتر بود. در آن برهه زندگی در شهر بسیار مشکل بود، اما در روستاها به دلیل وجود امکان کشاورزی، زمینه برای معیشت و زندگی جامعه مطلوب‌تر بود و این امر امید بود برای خلق.

از حیث سیاسی هم وضعیتی که در جنوب گُردستان شکل گرفته بود، شرایط و زمینه برای ارتباط و تعامل میان خلق گُرد در جنوب، شرق و شمال گُردستان را بیشتر و بهتر کرد، این سبب تأثیرگذاری متقابل بیشتری می‌شد. مقوله‌ای دیگر که لازم و مهم است در اینجا به آن پردازیم این است که در اواخر دهه‌ی هشتاد، پ.ک.ک در شمال گُردستان نیرومندتر شد

و در عرصه‌ی مبارزه‌ی پارتیزانی و مردمی روبه‌جلو گام برمی‌داشت و متعاقب آن، در اوایل دهه‌ی نود قیام و تظاهرات در مناطق جزیر و شرناخ آغاز شد و گسترش پیدا کرد؛ وضعیت موجود و شکست جنبش گردی در جنوب گُردستان در سال ۱۹۸۸ سبب شد تا شماری از جوانان جنوب به پ.ک.ک گرایش پیدا کنند و سعی کنند از طریق این حزب مسئله‌ی گرد را حل کنند. درعین حال پ.ک.ک نقشی دینامیک و منسجم‌کننده داشت در هماهنگی و همیاری نیروها و طرف‌های گُردستانی. بر این اساس تا اوایل سال ۱۹۹۱ و تا پاییز همان سال روابط و تعامل مستحکمی میان پ.ک.ک با جبهه‌ی گُردستانی برقرار بود و جبهه نیز روابط حسنه و خوبی با نیروهای شرق گُردستان داشت. این سطح از روابط به منشأ امید و باوری برای خلقمان در جنوب گُردستان مبدل شده و نقطه عطفی بود در مبارزات ملی. قدرت‌های بین‌المللی و هر دو حکومت ایران و ترکیه از وضعیت موجود ناراضی و نگران بودند، آن‌ها از این مسئله در هراس بودند که مبدا گُردها با همدیگر همکاری کرده و از شرایط به‌وجود آمده استفاده کنند تا مسیر تحولات را در راستای منافع و اهداف خود تغییر دهند. برخلاف این نیروها، توده‌های خلق نیز خواستار همکاری و هماهنگی نیروهای گرد بودند تا تمامی گُردستان از این وضعیت بهره‌مند شود.

در همین مقطع بود که در میان خلق گرد با شیوه‌های مختلفی حمایت و پشتیبانی از قیام‌های جزیر و شرناخ افزایش پیدا کرد، مردم شعار می‌دادند «ما گرد جنوبیم و حامی شمالیم»، «شمال، جنوب و شرق، یک هدف و یک مبارزه». چنین فضایی به‌مراتب دشمنان خلق را به هراس انداخت. خلأ به‌وجود آمده از حیث اداری و مدیریتی که از تابستان شروع شده بود، در پاییز بعد از اینکه رژیم ادارات و نهادهای خود را خارج نمود، به چنان سطحی رسید که ضرورت پُر نمودن آن‌هم احساس می‌شد. مردم خیلی زود این ضرورت را احساس و خواستار برگزاری هرچه زودتر انتخابات و تشکیل حکومت گُردستان شدند. با گذشت زمان این مطالبه‌ی مردم نیز بیشتر می‌شد. وضعیت مدیریتی و اداری هم این مسئله را به مجبوری مبدل کرد، فلذا مقوله‌ی انتخابات در دستور کار طرف‌های گُردستانی قرار گرفت و گفتگوها در رابطه با آن آغاز شد. نکته‌ی درخور تأمل در این برهه این بود که هر دو رژیم ترکیه و ایران علناً با این مسئله ضدیت می‌کردند و برگزاری انتخابات را به‌عنوان خطری برای امنیت خویش تلقی می‌کردند. آن‌ها بر این باور بودند که چنین تلاش‌هایی به سنگ‌بنا و زمینه‌ای برای تشکیل دولتی گردی مبدل می‌شود و این امر معادلات سیاسی منطقه را تغییر می‌دهد. بنابراین جبهه‌ی گُردستانی را تحت فشار قرار دادند و از آمریکا و فرانسه نیز خواستند مانع از این پروسه شود.

آمریکا و هم‌پیمانان نیز در تلاش برای فراهم نمودن زمینه‌ی حضور خویش در جنوب گُردستان بودند تا شرایطی مناسب جهت تقویت و ترقی اپوزیسیونی حامی آن‌ها و آلترناتیوی برای رژیم بعث فراهم شود. معلوم شد که تعیین منطقه‌ی آرام نیز در راستای اجرای سیاست‌های خودشان بوده، نه به‌خاطر دفاع از گُردها و منافعی‌شان؛ اما از مسئله‌ی انسانی







خلق گرد از این کار بهره‌برداری کردند. قطع‌یقین این نیروها نیز با تحقق حقوق سیاسی خلق گرد موافق نبودند، اما خلأ اداری موجود هم منفعتی به حال آن‌ها نداشت، فلذا به دنبال چاره‌سازی بودند، اما نه به شیوه‌ای اساسی و همیشگی. در همین برهه اعتراضات و فعالیت‌های توده‌ای به‌وقوع پیوستند و شمار زیادی تحصن کردند و مابقی مردم هم از آن‌ها حمایت کردند، مردم خواستار گسترش منطقه‌ی پرواز ممنوع شدند. نکته‌ی درخور تأمل این است که در آن مقطع بسیاری از دولت‌ها به تکاپو افتادند که به جنوب گُردستان دسترسی پیدا کنند، برای این هدف نیز متوسل به نهادهای بشردوستانه و نهادهایی می‌شدند که تحت نام کمک به آبادانی و عمران راهی گُردستان می‌شدند. دولت‌های قطر، عربستان سعودی، امارات، سوئد و نروژ در این مقوله پیشقدم شده و هر کدام موفق شدند تا حدی به این هدف برسند که بعدها عواقب آن هویدا شد. به‌ویژه عواقب سیاست‌های آن دسته از دولت‌های که با پوشش نهادهای انسان‌دوستانه به خانواده‌های محتاج و مستمند ارائه‌ی خدمات می‌دادند و در کنار آن به ترویج تفکر و فرهنگ اسلام سیاسی می‌پرداختند.

تداوم این وضعیت موجب خشم خلق می‌شد، زیرا انسجام و اتحاد جامعه را از بین می‌برد. مسئولان جبهه‌ی گُردستانی در مدیریت جامعه موفق نبوده، تشتت تشدید و رانت‌خواری گسترش پیدا می‌کرد. مداخله‌ی خارجی افزایش و وضعیت اقتصادی مردم وخیم‌تر می‌شد، بنابراین لازم بود که این موارد چاره‌سازی شوند. در این مرحله اکثریت مردم بر این باور بودند که در صورت برگزاری انتخابات تمامی مشکلات حل می‌شوند و از این‌رو، فشارها برای برگزاری انتخابات بیشتر می‌شد. مسئله این بود که طرف‌های جبهه‌ی گُردستانی بدون رضایت نیروهای خارجی قادر به انجام چنین پروژه‌ای نبودند، زیرا چنین می‌پنداشتند که به‌تنهایی نمی‌توانند از خویش دفاع کرده و بایستی نیروهای خارجی از آن‌ها حمایت کنند.

بعد از چندین ماه کشمکش و مناقشه، نیروهای بین‌الدولی راضی شدند که به‌شیوه‌ای عملی خط ۳۶ درجه را تغییر دهند به‌نحوی که مناطق گرمیان و سلیمانیه را نیز دربرگیرد، اما موصل و کرکوک همچنان تحت نظارت رژیم بعث باقی بماند، به‌عبارتی دیگر به‌صورت رسمی تغییری در خط ۳۶ درجه به‌وجود نیامد؛ اما در عمل تغییراتی در منطقه حاصل شد و هر سه استان دهوک، اربیل و سلیمانیه تا مرز کفری تحت نظارت نیروهای بین‌الدولی قرار گرفته و از سوی پایگاه «انجریلیک» در ترکیه از آن‌ها حفاظت می‌شد. ایران و ترکیه نیز به دو شرط راضی شدند که در این اقلیم انتخابات برگزار شود. شرط اول؛ حکومتی که در نتیجه‌ی پروژه انتخابات تشکیل می‌شود، موقتی بود و در صورت بازگشت وضعیت عراق به حالت عادی، حکومت مذکور منحل شود. شرط دوم؛ حکومت اقلیم نباید اجازه بدهد که پ.ک.ک و احزاب شرق گُردستان از مرزهای جنوب گُردستان را برای مبارزه علیه ترکیه و ایران استفاده کنند، بایستی این طرف‌ها را مجبور کنند که به جنوب گُردستان عقب‌نشینی کرده و مبارزه‌ی مسلحانه را کنار نهند، همچنین سیاست‌ها و عملکرد حکومت اقلیم نباید

به منافع این دو کشور لطمه بزند. درعین حال آمریکا و فرانسه نیز خواستار این شدند که حکومت اقلیم کردستان اجازه بدهد که اربیل به مرکزی برای تجمع نیروهای اپوزیسیون رژیم بعث مبدل شود. جبهه‌ی کردستانی این شروط را پذیرفت و بر این اساس تصمیم به برگزاری انتخابات گرفته شد. برای اولین بار در ۱۹۹۲/۵/۱۹ انتخابات در اقلیم کردستان برگزار شد.

### انتخابات پارلمان کردستان

در این مقطع با وجودی که وضعیت اقتصادی مردم رو به وخامت نهاده بود، وضعیت سیاسی و اداری هم چنان تعریفی نداشت و متشنج بود. جبهه‌ی کردستانی با پذیرش شروطی که ذکر آن رفت، تصمیم به برگزاری انتخابات گرفت، ابتدا قرار بود که این پروسه در ۱۹۹۲/۵/۱۷ صورت بگیرد، تصمیم مذکور مردم را به وجد آورده بود، اعتراضات رو به فروکشی و فراموشی می‌نهاد. مشکلات و نواقص دیگر تحت سایه‌ی این تصمیم قرارگرفت. بنابر قانون انتخاباتی که در تهیه و تنظیم آن از قانون ترکیه استفاده شده بود، احزابی که قادر به کسب ۷٪ آرا نباشند، اجازه‌ی ورود به پارلمان را نداشتند. مسلماً این شرطی غیردموکراتیک بود، اما از سویی به دلیل خوشحالی ناشی از پروسه‌ی انتخابات و از دیگر سو، چون هیچ‌یک از طرف‌ها پیشتر تجربه‌ای در این عرصه نداشتند و تمامی آن‌ها از مشروعیت انقلاب برخوردار بودند و درصد بودند که طبق مشروعیت دموکراسی و آراء خلق گام بردارند، همچنین همگی بر این باور بودند که قادر به عبور از درصد تعیین‌شده هستند، هیچ‌یک از آن‌ها به این مانع توجه نکردند.

طبق قانون انتخابات ۱۰۵ کرسی برای پارلمان تعیین‌شده بود که از این تعداد ۱۰۰ کرسی برای احزاب گرد و ۵ کرسی دیگر نیز برای مسیحیان در نظر گرفته‌شده بود. قرار بود که همزمان با انتخابات پارلمان کردستان، رهبر جنبش آزادی‌خواه خلق گرد نیز انتخاب شود، بدین ترتیب پروسه‌ی مذکور شروع شد. هفت لیست در انتخابات شرکت کردند که حزب دمکرات کردستان عراق و اتحادیه‌ی میهنی از برجسته‌ترین آن‌ها بودند، همچنین چهار نفر نیز نامزد پست رهبری جنبش شدند. علی‌رغم بی‌تجربگی موجود، اما مردم و نهادهای مربوطه استقبال گرمی از پروسه‌ی مذکور کرده و سعی کردند این امر با موفقیت به اتمام برسد، میزان مشارکت بیشتر از حد مورد انتظار بود.

طبق نتیجه‌ی انتخابات تنها حزب دمکرات و لیست سبز (اتحادیه‌ی میهنی کردستان و زحمتکشان) موفق شدند از حدنصاب تعیین‌شده عبور کرده و راهی پارلمان شوند. درصد آراء کسب‌شده توسط لیست‌های مختلف به شرح زیر بود: لیست زرد {حزب دمکرات} (۴۴۷۸۷۹ رأی) ۴۴.۵۱٪، لیست سبز [اتحادیه میهنی و زحمتکشان (۴۳۳۸۳۳ رأی)] ۴۴/۰۳٪، جنبش اسلامی (۵/۱٪، لیست اتحاد (حزب خلق، سوسیالیست و پاسوک) ۳/۶٪، لیست کمونیست ۲/۱۶٪، بنابر قانون انتخابات می‌بایست آراء لیست‌های دیگر میان هر دو لیست برنده تقسیم می‌شد،





لذا آراء حزب دمکرات از ۵۰٪ بیشتر و آراء لیست سبز هم از ۴۹٪ بیشتر شد. با توجه به اینکه اتحادیه و حزب دمکرات اولین بار بود که اینگونه مقابل هم آمده بودند و قبلاً نیز جنگ داخلی را تجربه کرده بودند، اتحادیه حاضر به پذیرش ۵۱ کرسی برای حزب دمکرات و ۴۹ کرسی برای خودش نبود، زیرا معتقد بود که حزب دمکرات در انتخابات تقلب کرده، برای مثال ادعا می‌کرد که در برخی مناطق تحت کنترل حزب دمکرات تعداد آراء، از شمار کسانی که حق رأی داشتند، بیشتر بوده. همین امر موجب نگرانی و تنش شد، در نهایت هر دو طرف به توافق رسیدند که کرسی‌های پارلمان را به صورت مساوی میان خود تقسیم کنند، این نیز به مدلی در پروسه‌های بعدی مبدل شد. در انتخابات رهبری نیز کسی قادر به کسب حدنصاب تعیین شده یعنی بیشتر از نیم آراء نشد و می‌بایست بار دیگر انتخابات میان کاندید اول و دوم برگزار شود. شمار آراء کسب شده توسط کاندیدها در دور اول انتخابات به شرح زیر بود: نفر اول مسعود بارزانی با (۴۶۶۸۱۹ رأی)، نفر دوم جلال طالبانی هم (۴۴۱۱۴۲ رأی)، ملاعثمان عبدالعزیز و دکتر محمود عثمان هم به ترتیب نفر سوم و چهارم شدند. دور دوم انتخابات برگزار نشد و هر یک از مسعود و جلال در منطقه‌ی تحت کنترلشان، خود را رهبر خواندند و بدین ترتیب به پروسه پایان دادند. نکته درخور ذکر دیگر در این رابطه این است که به خاطر شایعه‌ی تقلبی بودن مَرگب انتخابات، این پروسه در زمان تعیین شده آغاز نشد و به دو روز بعد یعنی ۱۹۹۲/۵/۱۹ موکول شد.

بر مبنای انتخابات مذکور، حزب دمکرات و اتحادیه‌ی میهنی مشترکاً تشکیل حکومت داده و تمامی پست‌ها و مسئولیت‌ها را میان خود تقسیم کردند. ریاست پارلمان به حزب دمکرات واگذار شد و اولین بار «جوهر نامق سالم» برای تصدی آن انتخاب شد. ریاست حکومت هم به اتحادیه میهنی و فؤاد معصوم نیز به عنوان اولین نخست‌وزیر حکومت اقلیم گُردستان تعیین شد. نکته‌ی جالب توجه این بود که برای هر وزیر، معاونی با همان اختیارات انتخاب می‌شد، وزیر از یک حزب و معاونش هم از حزب دیگر. در اکثر مواقع موضع وزرا و معاونانشان اختلاف داشت، این نیز سبب بروز واکنش‌های منفی و اعتراضی در میان جامعه می‌شد، گفته می‌شد که بر سر راه هر رئیس و وزیری، مانعی به نام معاون وجود دارد، لذا در مدیریت و اجرای سیاست‌های تعیین شده، برای یکدیگر مانع‌تراشی می‌کردند.

### وضعیت گُردستان بعد از انتخابات و تشکیل حکومت اقلیم

متعاقب برگزاری انتخابات در ۱۹۹۲/۵/۱۹ و تشکیل حکومت در ۱۹۹۲/۷/۴، مردم منتظر و امیدوار بودند که مطالبات و آرزوهایشان از جمله؛ بهبود وضعیت اداری، اقتصادی و سیاسی تحقق پیدا کند و تأثیر تحریم‌های اقتصادی کم‌تر شود. رفته‌رفته بازگشت به روستاها و توجه به امر کشاورزی بیشتر شد، همچنین حضور نهادهای مدنی و خیرخواهانه اسلامی، اروپایی و غربی نیز در حال افزایش بود و هر سازمان و نهادی به‌گونه‌ای جامعه را تحت تأثیر قرار می‌داد. در اوایل نگاهی مثبت به این نهادها وجود داشت و از آن‌ها به‌عنوان

همکار و غمخوار مردم یاد می‌شد، اما بعدها معلوم شد که هرکدام از آن‌ها هدفی مختص به‌خویش دارند. تعامل و روابط میان گُردستان با خارج هم بیشتر شده و درهای جامعه‌ی گُردستان از حیث آگاهی و اطلاع‌رسانی به روی دنیا باز شد. دورانی که جامعه تنها به‌واسطه‌ی رسانه‌ها و از دیدگاه رسمی حکومت از روند تحولات و وقایع مطلع می‌شد، به پایان رسید، رسانه و مطبوعات گُردی هم در حال پیشرفت بود. در سال ۱۹۹۱ تلویزیون «گلی گُردستان» و در سال ۱۹۹۲ هم تلویزیون گُردستان تأسیس شدند، بعدها احزاب دیگر هم گام‌هایی در این زمینه برداشتند، در آن مقطع این گامی مهم بود که در عرصه رسانه‌های گُردی برداشته می‌شد. همزمان با این وضعیت آمریکا و هم‌پیمانان اربیل را به مرکز نیروهای اپوزیسیون عراقی مبدل و کنگره‌ی اپوزیسیون را در آنجا برگزار کردند، آن‌ها سعی در آماده کردن آلترناتیوی برای رژیم بعث بودند. این مقوله سبب تشدید تحرکات و فعالیت‌های سیاسی در جنوب گُردستان و بدتر شدن روابط اقلیم با رژیم بعث شد، علاوه بر این، احزاب و جریان‌هایی که قادر به ورد به پارلمان نشده بودند، واکنش‌های مختلفی نشان دادند. لیست اتحاد که از حزب خلق، پاسوک و حسک تشکیل شده بود منحل شد و بخش کثیری از آن‌ها به حزب دمکرات و مابقی هم به اتحادیه‌ی میهنی ملحق شدند. «آلای شورش» از زحمتکشان منشعب و به اتحادیه‌ی میهنی پیوست. جنبش اسلامی به ترویج مقوله‌ی جهاد پرداخت و در صفوف حزب کمونیست هم گرایش گُردستانی برجسته‌تر شد. بر این اساس در سال ۱۹۹۳ حزب کمونیست گُردستان تأسیس و برخی هم از آن منشعب و حزب کمونیست جنوب گُردستان و بعداً هم حزب کار استقلال گُردستان را تأسیس کردند. مرحله‌ای نوین در مبارزات سیاسی در گُردستان آغاز شد، از سویی برخی احزاب منحل و از دیگر سو احزاب و سازمان‌های نوینی تشکیل می‌شدند. عملکرد حکومت اقلیم در سطح انتظارات و مطالبات مردم نبود، از سویی عدم تجربه در عرصه‌ی اداری و از دیگر سو، از طمع بخشی از مسئولین، منجر به تشدید پدیده‌های فساد و نابرابری و وخامت وضع اداری می‌شد. قطع‌بِقین سیاست اقتصادی رژیم هم در این امر دخیل بود، به‌ویژه تغییر پول و ابطال ۲۵ دیناری سوئسی. این سیاست‌ها تأثیر مخربی بر بازار گُردستان برجای نهاد. وضع معیشت مردم رو به وخامت نهاده و اوضاع به سمت‌وسویی می‌رفت که نزد بسیاری این گمان شکل گرفت که وضع موجود برنامه‌ای از پیش‌طراحی شده توسط مراکز و قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای است برای اینکه مردم بر اثر گرسنگی تسلیم شده و به هر سیاست و راه‌حلی رضایت دهند. در چنین اوضاعی پارلمان و حکومت اقلیم دو موضوع ویژه را در دستور کار خود قرار دادند، اولی ساکت نمودن و اسکان پ.ک.ک و احزاب شرق گُردستان و دومی روابط اقلیم و مرکز و چگونگی سازمان‌دهی دوباره و بهبود آن. موضوع اول در خفا و بدون سروصدا تا حدی پیگیری می‌شد و موضوع دوم هم با افتخار و آشکار مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت. در نهایت در تابستان ۱۹۹۲ و مدتی بعد از تشکیل حکومت، احزاب شرق گُردستان را راضی کردند که از مناطق کوهستانی و مرزها عقب‌نشینی





و در مکانی نزدیک به شهر که مورد تأیید حکومت باشد مستقر شوند<sup>۱</sup>، همچنین حکومت ملزم به فراهم نمودن امکانات و مایحتاج زندگی آنها شد؛ اما پ.ک.ک با رد این موضع آن را اقدامی برخلاف منافع خلق گُرد و به‌ویژه دستاوردهای جنوب گُردستان خواند، دیدگاه و خوانش پ.ک.ک برعکس دیدگاه و خوانش حکومت اقلیم، حزب دموکرات و اتحادیه‌ی میهنی بود. پ.ک.ک بر این باور بود که حکومت اقلیم حتی اگر مستقیماً نیز نتواند، به‌گونه‌ای غیرمستقیم جهت تقویت جنبش گُردی در بخش‌های دیگر گُردستان تلاش کند، پ.ک.ک تأکید می‌کرد که بدین‌وسیله می‌توان دستاوردهای جنوب گُردستان را بیشتر و از آن صیانت کرد. پ.ک.ک همچنین معتقد بود در صورتی که احزاب گُرد در بخش‌های دیگر گُردستان مبارزه‌ی مسلحانه را کنار نهاده و در جنوب گُردستان مستقر شوند و سرنوشت خود را به قضا و قدر بسپارند، رفته‌رفته تضعیف‌شده و این امر در نهایت سبب می‌شود تا جنبش گُردی و دستاوردهای آن در جنوب گُردستان تنها مانده و دشمنان خلق گُرد هر وقت بخواهند به‌راحتی آن را همچون لقمه‌ای بخورند و نابود کنند. این مسئله مشکل‌ساز شد، حزب دموکرات و اتحادیه‌ی میهنی شروع کردند به متهم کردن پ.ک.ک که گویا این حزب، با حکومت، پارلمان و دستاوردهای جنوب گُردستان ضدیت و دشمنی دارد. در عوض پ.ک.ک نیز موضع هر دو حزب حاکم در اقلیم را مورد انتقاد قرار می‌داد و ادعا می‌کرد که سیاست و برنامه‌هایشان در راستای منافع خلق گُرد نبوده و به منافع نیروهای خارجی خدمت می‌کنند، لذا خواستار منصرف شدن آنها از این سیاست بود. کار به‌جایی رسید که سه ماه بعد از تشکیل حکومت یعنی در ۱۹۹۲/۱۰/۴ حزب دموکرات و اتحادیه‌ی میهنی علیه پ.ک.ک اعلان جنگ کردند. به همین منظور با همکاری ارتش ترکیه عملیات مشترکی را به نام «ساندویچ» علیه این حزب آغاز کردند. ارتش ترکیه از شمال و نیروهای پیشمرگ و ارتش ترکیه با حمایت نیروی هوایی و سلاح‌های سنگین از جنوب حمله‌ور شدند. نکته‌ی درخور تأمل این بود که حزب دموکرات و اتحادیه‌ی میهنی برای افتناع افکار عمومی و کسب حمایت و مشارکت آنها در این نبرد، به روش‌ها و سیاست‌های شوم و نادرستی متوسل شدند. در همان روز آغاز عملیات، نظام فدرالی را مطرح و اعلام کردند که حکومت و پارلمان گُردستان خواستار اجرای این نظام در گُردستان و عراق است. مسلماً در آن مقطع این تصمیمی مهم بود، زیرا حکومت عراق هنوز به‌شیوه‌ای رسمی اتونومی را تصویب نکرده بود، بعداً معلوم شد که هدف از اتخاذ چنین تصمیمی تنها اغفال افکار عمومی بوده و هیچ‌گونه کاری بر روی محتوا و چگونگی این طرح صورت نگرفته است. اگر حکومت و پارلمان اقلیم واقعاً خواستار اجرای این تصمیم می‌بود، می‌بایست قانونی برای عراق فدرال و قانونی برای اقلیم گُردستان هم تهیه و تنظیم می‌کردند. هم‌زمان نیروهای اپوزیسیون عراقی حاضر در اربیل را مجبور می‌کردند که قبل از فروپاشی رژیم بعث این نظام فدرالی

۱- تا آن زمان مقر اصلی حزب دموکرات گُردستان ایران در قندیل بود و مقر اصلی کومله نیز در منطقه‌ی وُرت و بوت قرار داشت.

را بپذیرند، اما در رابطه با هر دو مقوله کاری جدی صورت نگرفت. در کنار این موضوعات، حزب دمکرات و اتحادیه‌ی میهنی به‌منظور سیاه‌نمایی پ.ک.ک به تکاپو افتاده و ادعا می‌کردند که تنها مسیر ارسال همکاری‌ها به اقلیم، دروازه‌ی مرزی ابراهیم خلیل است که پ.ک.ک آن را بسته و اجازه نمی‌دهد همکاری‌ها به جنوب گُردستان برسد، بنابراین جنوب گُردستان با سه تحریم مواجه شده است. از سوی دیگر مدعی بودند که پ.ک.ک به‌منظور دشمنی با دستاوردهای جنوب گُردستان با رژیم بعث همکاری می‌کند و این‌گونه جنگ ۱۹۹۲ به‌وقوع پیوست.



## تأثیرات PKK بر جنوب گُردستان و حزب آزادی گُردستان

حزب کارگران گُردستان (PKK) اگرچه در مقایسه با بخشی از احزاب دیگر گُردستان از سابقه و عُمر مبارزاتی کمتری برخوردار بود، اما با توجه به ویژگی، اصول و معیارهای خاصی که داشت، در روند فعالیت و تصمیم‌گیری وابسته و متکی به نیروها و فاکتورهای خارجی نبود و با تکیه بر فلسفه‌ی مبارزاتی مختص به خود و نیروی خلق، بر فرآیند تغییر و تحولات تأثیرگذار بود و در مسیر ترقی قرار داشت. این واقعیت، از سال ۱۹۸۸ م به بعد، کاملاً آشکار و غیرقابل اغماض بود. متعاقب امضای توافقنامه‌ی آتش‌بس میان ایران و عراق و پایان یافتن جنگ هشت‌ساله، جنبش گُردی در جنوب و شرق گُردستان دچار ضعف و عقب‌نشینی شد، همزمان جنبش و مبارزات چپ‌ها هم رو به زوال و تشتت نهاده و همکاری‌های ترکیه و عراق نیز روند صعودی به‌خویش گرفت؛ اما PKK همچنان در حال توسعه و ترقی بود و به اهدافش نزدیک‌تر. این حزب مرزهای شمال گُردستان را دنوردید و در غرب گُردستان و عرصه‌ی اروپا هم به نیرویی تأثیرگذار، امیدبخش و تقویت‌کننده‌ی اراده‌ی ملی گُردها مبدل می‌شد. جنوب و شرق گُردستان هم از تأثیرات این مبارزات PKK بی‌نصیب نماندند. پیشرفت و پیشبرد مبارزات این حزب نظر بسیاری از جوانان و روشنفکران گُردستان و به‌ویژه در جنوب گُردستان را به‌خویش جلب کرد. از سال ۱۹۸۷ الی ۱۹۹۰ شماری از جوانان در اروپا و جنوب گُردستان به صفوف PKK ملحق شدند که برجسته‌ترین آن‌ها عبارت بودند از: شهید د. سیروان، شهید «زَروان-زیره‌قان» و شهید جوتکار. رفیق سیروان در سال ۱۹۸۷ از داممارک و رفقا زَروان و جوتکار هم در سال ۱۹۸۹ و بعد از شکست جنبش گُردی، از جنوب گُردستان به صفوف این حزب پیوستند.

بعد از بهاران شیمیایی حلبچه و عملیات انفال، رهبر عبدالله اوجالان و PKK از سویی سعی می‌کنند مناسبات و روابط حزب دمکرات با سایر سازمان‌ها و احزاب را بهبود بخشند و در راستای همگرایی و اتحاد بیشتر، جبهه‌ای گُردستانی متشکل از تمام نیروهای گُردی هر چهاربخش را تشکیل دهند. از سوی دیگر، در تکاپو برای کمک‌رسانی و حمایت از مردم جنوب گُردستان بودند که در آشفتگی و سرگردانی بسر می‌بردند، در همین رابطه هم در برخی از کشورهای اروپایی تظاهراتی را در محکومیت جنایات رژیم بعث عراق سازمان‌دهی و برگزار کردند. همزمان نیز به آموزش و کمک به جوانان و روشنفکرانی مشغول بودند که به این حزب ملحق شده و اصرار داشتند که با پیروی از خط‌مشی PKK و سازمان‌دهی خویش، مبارزات جنوب گُردستان را ادامه دهند. در نتیجه‌ی این فعالیت‌ها و گسترش دامنه‌ی جنگ در شمال گُردستان و قیام خلق، تأثیر و محبوبیت PKK در جنوب گُردستان بسیار افزایش پیدا کرد. در ماه آوریل ۱۹۹۱ م شماری از جوانان و روشنفکران جنوب گُردستان تصمیم گرفتند با استفاده از تجربیات و خط‌مشی PKK خود را سازمان‌دهی و به مبارزه ادامه دهند، در همین راستا نیز **حزب آزادی گُردستان (PAK)** را تأسیس کردند. این حزب از نظر فکری و فلسفی و خط‌مشی مبارزاتی بسیار به PKK نزدیک بود. ظرف





مدت یک سال شمار قابل توجهی از مردم به این حزب گرایش پیدا کردند و حزب مذکور تا اندازه‌ی زیادی به ایفای نقش در عرصه‌ی فعالیت‌های ملی و دمکراتیک پرداخت. دیری نپایید که احزاب حاکم در جنوب گُردستان PAK را نیز مورد حمله قرار داده و مدعی شدند که این حزب به منافع و دستاوردهای جنوب گُردستان خدمت نکرده و کاملاً در مسیر خدمت به PKK و شمال گُردستان قرار گرفته است. رفته‌رفته زمینه‌ها و امکان فعالیت آن را محدود کردند و فشارها به حدی تشدید یافت که کار و فعالیت‌هایش متوقف شد، این نیز همزمان بود با آغاز حمله به PKK. حمله‌ی ۱۹۹۲ م با مقاومت و فداکاری نیروهای گریلا و به‌ویژه فرماندهان و پیشاهنگانی همچون شهید «بریتان» به نتیجه‌ای نرسید و پایان یافت. به‌طورقطع این جنگ، واقعه‌ای تلخ و توطئه‌ای پلید بود که نمی‌بایست اتفاق می‌افتاد، اما پایبندی حزب دمکرات گُردستان و اتحادیه‌ی میهنی به تعهداتی که به ترکیه و ایران داده بودند و همچنین هراس و نگرانی آن‌ها از توسعه و ترقی PAK و PKK، سبب شرکت آن‌ها در این جنگ بود؛ اما مقاومت و مبارزه‌ای که PKK از خویش نشان داد، این احزاب را دچار نگرانی و ترس از دست دادن حاکمیتشان کرد، از همین رو ناچار به پایان دادن به آن شدند.

### جنگ داخلی در جنوب گُردستان

در اواخر سال ۱۹۹۲ م جنگ حزب دمکرات و اتحادیه‌ی میهنی با PKK پایان یافت و تا حدی اوضاع آرام شد، اما این آرامی زیاد طول نکشید، از سویی مداخلات خارجی در امور جنوب گُردستان تشدید شده و از سوی دیگر، حکومت اقلیم کردستان نیز از استقرار و ثبات در اداره‌ی امور برخوردار نبود و اختلافات داخلی در حال افزایش بودند، همچنین گرایش‌ها و جریان‌های تازه‌ای پا به عرصه‌ی سیاست می‌نهادند. در اوایل سال ۱۹۹۳ م طیفی از حزب سوسیالیست به رهبری محمد حاجی محمود که به حزب دمکرات ملحق شده بودند، از این حزب منشعب شدند. متعاقب آن برای مدتی میان این طیف و حزب دمکرات جنگ و درگیری بروز پیدا کرد، اما با میانجیگری اتحادیه‌ی میهنی خاتمه پیدا کرد. حاجی محمود بار دیگر حزب سوسیالیست گُردستان را احیا کرد، اما نام آن را به «حزب سوسیالیست دموکراتیک گُردستان» تغییر داد. بعد از مدت کوتاهی این بار جنگ اتحادیه‌ی میهنی با «جنبش اسلامی» آغاز شد، این جنگ مدت‌زمان بیشتری طول کشید و زیان‌های آن‌هم بیشتر بود که در نهایت به نفع اتحادیه‌ی میهنی به پایان رسید. در همین مقطع جنبش چپ و حزب کمونیست هم در تکاپو برای دستیابی به راه‌حل و رهیافتی تازه بودند، در سال ۱۹۹۳ م حزب کمونیست گُردستان و بعد از آن نیز حزب کمونیست جنوب گُردستان تأسیس شد که گُرد بودن را بر چپ بودن مقدم می‌شمرد. این تغییر و تحولات و جنب‌وجوش‌ها زمینه‌ای شد برای تأسیس «حزب کار مستقل گُردستان» که از سال ۱۹۹۴ الی ۱۹۹۵ به امید تازه برای ملی‌گراها و چپ‌ها مبدل شد. سازمان رنجبران نیز با پیشاهنگی رئوف آکره‌ای از سال ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۳ در تکاپو و جنب‌وجوش بود و ادعای چاره‌یابی مشکلات و





بحران‌ها را داشت. در میان کشاورزان نیز به‌ویژه در منطقه‌ی پشدر، بیتوین و دشت اربیل، جنبش کشاورزان در حال ترقی بود و در سال ۱۹۹۳ م این جنبش با آغاها و حکومت وارد جنگ شد، جنبش مذکور بعدها در چارچوب جنبشی سیاسی خود را سازمان‌دهی کرد که با نام «جنبش کشاورزان و رنجبران» شناخته می‌شد. بعد از ضربه‌ی مهلکی که به جنبش اسلامی وارد شد، بخشی از آن که بیشتر به اسلام سیاسی متمایل بود در اوایل ۱۹۹۴ م خود را در قالب حزبی میانه‌رو و غیرمسلح به نام «اتحاد اسلامی گُردستان» سازمان‌دهی کرد. حزب آزادی گُردستان هم که به خاطر حملات وارده برای مدتی فعالیت‌هایش متوقف شده بود، از سال ۱۹۹۳ م به بعد بیشتر بر روی فعالیت‌های رسانه‌ای و هنری تمرکز کرد و از طریق گروه هنری مزوپوتامیا حرکتی هنری را شروع کردند. در سال ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵ نیز از طریق کانون روشنفکری مزوپوتامیا، فعالیت‌های ارزنده و تأثیرگذاری را در عرصه‌ی هنری و فرهنگی به انجام رساند که مورد استقبال عمومی قرار گرفت. همچنین انتشار روزنامه‌ی «ولات» که مستقل بود، نقش بسیار مهمی در افزایش سطح آگاهی ملی داشت و روش سنت نوینی را ایجاد کرد که می‌توان از آن به‌عنوان مرحله‌ای جدید در روزنامه‌نگاری گُردی در جنوب گُردستان یاد کرد. این روزنامه از چنان تأثیر و نفوذی برخوردار بود که استاندار اربیل با بی‌اعتنایی به تمامی قوانین و وزارت روشنفکری، این روزنامه را توقیف کرد که با واکنش تند وزیر روشنفکری «شیرکو بیکس» مواجه شد و به همین دلیل از سمت خود استعفا کرد.

در سال‌های ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ اندیشه و گرایش‌های مختلفی در جامعه بروز پیدا کردند، گروهی خسته و درمانده از اوضاع نابسامان، مهاجرت و پناهندگی را برگزیدند، گروهی محافظه‌کاری در پیش گرفته و منتظر لطف و رحمت حکومت بودند برای بهبود شرایط و اوضاع، گروهی هم ناراضی و خسته از اوضاع، بازگشت به تفکرات دینی و اسلامی راه‌حل و چاره‌ی مسائل می‌پنداشتند. چپ و دمکرات‌ها هم در تکاپو و جستجوی راه‌حلی تازه‌تر بودند و بخشی از آن‌ها پیروی از خط‌مشی PKK را بهترین راه‌حل می‌پنداشتند. بخشی از روشنفکران نیز تحت نام مباحث معرفتی و فلسفی، جوانان و جامعه را از صحنه‌ی سیاست، سازمان‌دهی و مبارزه دور می‌کردند و با ترویج و تبلیغ نهیلیسم و آنارشیزم، جامعه را با خطری جدی مواجه می‌کردند، اگرچه از حکومت و احزاب به‌شدت انتقاد می‌کردند، اما از هیچ آلترناتیو کارآمد و منسجمی برخوردار نبودند و در نهایت انسان را دچار ناامیدی و ضعف می‌کردند. بدون شک فعالیت‌های این جریان در راستای منافع حاکمیت بود، زیرا زمینه و توان مبارزه و سازمان‌دهی را از جامعه سلب و آن را در بحران و تشنگی قرار می‌دادند. حزب دمکرات و اتحادیه‌ی میهنی هم همچنان در کشمکش و رقابتی سخت برای افزایش قدرت و حاکمیت خویش بودند؛ هم‌زمان آزاداندیشان و مخالفانشان را به‌شدت سرکوب می‌کردند، در همین راستا، از سال ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۶ شمار زیادی از شخصیت‌های فعال و آزاداندیش جامعه که در تلاش برای سازمان‌دهی جامعه و خلق آلترناتیوی جدید بودند، ترور شدند که اسامی برخی

از برجسته‌ترین آن‌ها به شرح زیر است؛ صادق عمر، علی شعبان، هاوری ریناس، رئوف آکره‌یی، ابوبکر علی، محمد حلاق و دکتر سیروان.

برخی از نیروهای خارجی هم که درصدد استفاده از زمینه و پتانسیل‌های حکومت اقلیم در راستای منافع خویش بودند، فعالیت‌های خود را افزایش دادند، در گام نخست نیز به اختلافات میان حزب دمکرات و اتحادیه‌ی میهنی دامن زدند. شایان‌ذکر است که هر دو حزب تا سال ۱۹۹۲ م در چارچوب جبهه‌ی گُردستانی سیاستی واحد و مشترک در قبال ایران در پیش گرفته بودند و از روابط حسنه‌ای برخوردار بودند، اما بعد از جنگ ۱۹۹۲ با PKK، هر دو حزب به ترکیه گرایش پیدا کردند. اتحادیه‌ی میهنی از طریق فعالیت‌های میانجی‌گرانه در تلاش برای برقراری آشتی میان حکومت و PKK بود که منجر به اعلام آتش‌بس از سوی PKK در ۱۹۹۳/۳/۱۷ شد. حزب دمکرات نیز درصدد توسعه‌ی روابط اقتصادی و همکاری‌های نظامی خویش بود. هم ترکیه و هم ایران با تمام توان تلاش می‌کردند که هر دو حزب را وابسته و تحت هژمونی خویش قرار دهند. نهایتاً در تاریخ ۱۹۹۴/۵/۲ حزب دمکرات و اتحادیه‌ی میهنی با همدیگر وارد جنگ شدند. این جنگ خانمان‌سوز که چهار سال طول کشید، سبب تقسیم جغرافیا، جامعه، دستاوردها و حتی زبان و مفاهیم و اصطلاحات در جنوب گُردستان شد که آثار و تبعات آن هنوز هم بر چهره‌ی حکومت، پارلمان و ادارات آن مشهود و ماندگار هستند. می‌توان گفت که جنگ داخلی مَهر خویش را بر مرحله‌ی میان سال‌های ۱۹۹۴ الی ۲۰۰۳ زد، به‌طورقطع بدون ارائه‌ی تحلیل و تبیین صحیح از دلایل و واقعیت‌های این جنگ و رقابت، قادر به شناخت و تحلیل واقعیت امروزی در جنوب گُردستان نخواهیم بود، از همین رو، در ادامه به این موضوع خواهیم پرداخت.

در مرحله‌ی اول جنگ داخلی، حزب دمکرات و اتحادیه‌ی میهنی در مناطقی که از پایگاه و محبوبیت اجتماعی بیشتری برخوردار بودند، اقدام به اخراج یا کنترل شدید حزب مقابل می‌کردند، برای مثال؛ اتحادیه‌ی میهنی در گرمیان، سلیمانیه تا شَقلاولا، چومان و رواندز، حزب دمکرات را اخراج و در مقابل، حزب دمکرات هم در استان دهوک، مرگه‌سور و سوران، اتحادیه‌ی میهنی را اخراج کرد. در اربیل اگرچه حاکمیت اتحادیه بیشتر بود، اما حزب دمکرات توانست در برخی مناطق به حضور خود ادامه دهد. قلعه‌ی اربیل یکی از این مناطق بود که درگیری شدیدی در آن به‌وقوع پیوست و در نهایت دو طرف به توافق رسیدند که این شهر را مشترکاً اداره کنند. حلبچه و هورامان نیز که گروه‌های اسلامی در آن از پایگاه و نفوذ اجتماعی بیشتری برخوردار بودند، به دلیل نزاع اتحادیه با حرکت اسلامی، به کانون گروهی اسلام‌گرا و حزب دمکرات مبدل شد. با توجه به موقعیت حساس اقلیم گُردستان، هر نیرویی به‌ویژه ایران و ترکیه در تلاش برای مداخله و تغییر مسیر رویدادها در راستای منافع خویش بودند. مرحله اول جنگ با میانجیگری فرانسه و امضای «توافق‌نامه‌ی پاریس» به پایان رسید. اندکی پس از امضای این توافق‌نامه، مرحله‌ی دوم جنگ داخلی آغاز شد، اتحادیه‌ی میهنی، حزب دمکرات را متهم می‌کرد که ترکیه را از مضمون و محتوای





توافق‌نامه مطلع ساخته و با توجه به اینکه ترکیه مخالف چنین توافقی بوده، حزب دمکرات ناچار به سرپیچی از مفاد آن شده است! حزب دمکرات هم ادعا می‌کرد که اتحادیه‌ی میهنی تمامیت‌خواه بوده و خواستار کنترل کامل جنوب گُردستان است، از همین رو به آن‌ها حمله‌ور شده! به‌رحال در مرحله‌ی دوم جنگ، اتحادیه‌ی میهنی در پاییز ۱۹۹۴ م موفق شد اربیل را به کنترل خویش درآورد.

بدین ترتیب سه حکومت در جنوب گُردستان شکل گرفت، اتحادیه‌ی میهنی در اربیل، حزب دمکرات در پیرمام (صلاح‌الدین)، دهوک و برخی نواحی استان اربیل و حکومت اسلام‌گراها و حزب دمکرات در حلبچه و هورامان. این وضعیت تا ۱۹۹۵/۸/۳۱ م به این شکل ادامه پیدا کرد، بعد از آن حزب دمکرات با همکاری حزب بعث، اتحادیه‌ی میهنی را از اربیل اخراج و مجبور به عقب‌نشینی به سلیمانیه کرد. از پاییز ۱۹۹۴ م تا تابستان ۱۹۹۶ م چندین بار گفتگو و مذاکره میان آن‌ها به انجام رسید، اما به نتیجه‌ای نرسیدند و هیچ‌کدام نیز قادر به تسلط کامل بر دیگری نبودند. جنگ داخلی علی‌رغم تلفات انسانی زیاد، باعث شد که روزبه‌روز زیربنای اقتصادی اقلیم ویران‌تر شود. تحریم‌های رژیم بعث و برخی از کشورهای همسایه نیز سبب تشدید فشارهای معیشتی و امنیتی بر مردم شده بود. نکته جالب‌توجه این بود که هر دو طرف اذعان می‌کردند که مشکل و اختلاف اصلی آن‌ها بر سر مسائل اقتصادی و درآمدهای اقلیم است، اتحادیه‌ی میهنی ادعا می‌کرد که درآمد دروازه‌ی مرزی «ابراهیم خلیل» بسیار زیاد است و با این میزان درآمد می‌توان ضروریات و نیازهای اصلی اقلیم را تأمین کرد، اما حزب دمکرات به‌تنهایی آن را مصرف می‌کند. حزب دمکرات هم با رد این ادعاها، تأکید می‌کرد تا زمانی که اتحادیه‌ی میهنی اربیل را تخلیه نکند، درآمدهای گمرک ابراهیم خلیل و حاجی عمران را صرف نیازهای مناطق تحت حاکمیت خودش خواهد کرد. منطقه‌ی تحت حاکمیت اتحادیه‌ی میهنی از نظر جغرافیایی و جمعیت، دو برابر منطقه‌ی تحت حاکمیت حزب دمکرات بود، اما منابع و درآمد اقتصادی بسیار کمتری داشت.

نکته جالب‌توجه دیگر در این مقطع، این بود که در پایان مرحله‌ی دوم جنگ و در اواخر ۱۹۹۴ م، ترکیه شروع به میانجیگری میان آن‌ها کرد و شرطی را پیش‌روی هر دو حزب قرارداد که عبارت بود از؛ هماهنگی و همکاری این احزاب جهت کنترل کردن PKK. ترکیه این شرط خود را در مذاکرات دبلن، لندن و جاهای دیگر نیز تکرار کرد تا به یکی از مفاد اصلی مذاکرات واشنگتن مبدل شد. دلیل اصلی این پافشاری ترکیه نیز پیشرفت و ترقی روزافزون مبارزات PKK بود. در سال ۱۹۹۵ PKK اولین کانال تلویزیون ماهواره‌ای را به نام (MED-TV) تأسیس کرد که با استقبال تمامی گُردها مواجه شد و از تأثیرگذاری زیادی بر جنوب گُردستان نیز برخوردار بود. این حزب همچنین پارلمان گُردستان در خارج از کشور را تأسیس کرد که از لحاظ پیشبرد فعالیت‌های دیپلماتی و سیاسی، گامی بسیار جدی و مهم بود. علاوه بر این‌ها، مبارزات اجتماعی و سازمان‌دهی خلق در شمال و غرب گُردستان همچنان

در حال گسترش و پیشرفت بود و شمار زیادی از جوانان و روشنفکران جنوب گُردستان نیز به صفوف این حزب می‌پیوستند. این وضعیت، احزاب حاکم بر جنوب گُردستان و قدرت‌های منطقه‌ای را دچار هراس و نگرانی کرده بود؛ زیرا روند تغییر و تحولات و از همه مهم‌تر گسترش و ترقی مبارزات PKK کاملاً برخلاف منافع و اهداف آن‌ها بود. در روند مذاکرات، حزب دمکرات شروط ترکیه را پذیرفته و آمادگی خود را برای مقابله و جنگ با PKK اعلان کرد، اما اتحادیه‌ی میهنی با این کار موافق نبود، از همین رو همکاری و حمله‌ی مشترکی که قرار بود انجام بگیرد، اتفاق نیفتاد. حزب دمکرات از سال ۱۹۹۵ م شروط و خواسته‌های ترکیه را اجرا و به‌شيوه‌ای غیرمستقیم و مخفیانه در عملیات «چلیک» شرکت کرد. فشارها و تحریکات حزب دمکرات به‌جایی رسید که در تابستان ۱۹۹۵ PKK وارد جنگ نظامی با این حزب شد که تاکنون بارها به خاطر این تصمیم و جنگ خودانتقادی کرده است. در پاییز همان سال PKK اعلان آتش‌بس یک‌طرفه کرد که حزب دمکرات نیز آن را پذیرفت. در این مدت، مناسبات و روابط PKK و اتحادیه‌ی میهنی تا اندازه‌ای بهبود یافته بود.

در بهار سال ۱۹۹۶ م روابط میان حزب دمکرات و PKK در حال بهبود و عادی شدن بود، درگیری میان اتحادیه و حزب دمکرات نیز فروکش کرده بود، دولت‌های ترکیه و ایران ادامه‌ی این روند و بهبود اوضاع اقلیم گُردستان را مغایر با منافع و اهداف خویش می‌دیدند، لذا هرکدام تمام توان خود را بکار می‌گرفتند که مسیر تغییر و تحولات اقلیم را در راستای اهداف و برنامه‌های خویش قرار دهند. ترکیه معتقد بود که با وضعیتی که حزب دمکرات در آن قرار گرفته، قادر به پیشبرد اهدافش در جنوب گُردستان نیست، از همین رو، یا می‌بایست حزب دمکرات را تقویت کند و یا باید بر روی اتحادیه‌ی میهنی سرمایه‌گذاری کند. ایران نیز از گرایش روزافزون حزب دمکرات به ترکیه ناراضی و نگران بود و چنین تحلیل می‌کرد که اتحادیه‌ی میهنی هنوز موضع رسمی و جدی خود را اعلام نکرده است؛ لذا ایران نیز ناچار به انتخاب یکی از این احزاب برای سرمایه‌گذاری بود، اگر با حزب دمکرات همکاری می‌کرد، اتحادیه را از دست می‌داد و اگر با اتحادیه همکاری می‌کرد، در حلبچه و هورامان از پشتیبانی حزب دمکرات و احزاب اسلام‌گرا محروم می‌شد. نهایتاً هر دو کشور تصمیم گرفتند که بر روی اتحادیه‌ی میهنی سرمایه‌گذاری کرده و روابط خویش را با این حزب تقویت کردند. اتحادیه‌ی میهنی هم درصد بود با استفاده از این موقعیت و امکان جدید، گستره‌ی حاکمیت خود را در مرزهای شمال گُردستان و ترکیه گسترش دهد و مناطق سوران و سیدکان را نیز کنترل نماید. هدف اصلی اتحادیه در این امر، کنترل گمرگ حاجی عمران، ایجاد دروازه‌ای مرزی جدید با ترکیه و کاهش قدرت و نفوذ حزب دمکرات بود، بدیهی است که در راستای رسیدن به این اهداف با هر دو کشور نیز به توافق رسیده و وعده‌ی همکاری دریافت کرده بود، البته در مقابل این همکاری نیز متعهد شده بود که احزاب شرق گُردستان را کنترل و فعالیت‌های PKK را نیز محدود نماید.

بر این مبنای، در ماه ژوئن سال ۱۹۹۶ م اتحادیه‌ی میهنی با نیروهای ایران همکاری کرد





تا وارد جنوب گُردستان شده و مقرهای حزب دمکرات گُردستان ایران را مورد حمله قرار دهند، این آغازی بود برای برنامه‌های بعدی و بعد از این واقعه نیز حملات اتحادیه به حزب دمکرات شروع شد. در این هنگامه، حزب دمکرات به بهانه‌ی اینکه گویا حسین آغای سورچی و سورچی‌ها در منطقه‌ی خلیفان و دیانا مهیا شده‌اند تا با همکاری اتحادیه‌ی میهنی، آن‌ها را از این منطقه اخراج کنند، در ماه ژوئن به روستای «گلکین» حمله‌ور شد و حسین آغا و شماری از نزدیکان و طرفدارانش را به قتل رساند. در ماه اوت نیز که جنگ داخلی به اوج خود رسیده بود و حزب دمکرات در موضع ضعف قرار داشت، این حزب در ۱۹۹۶/۸/۳۱ م با همکاری ارتش عراق به اربیل حمله کرد و این شهر را از کنترل اتحادیه‌ی میهنی خارج کرد، متعاقب آن اتحادیه چنان ضربه‌ی مهلکی را متحمل شد که در ظرف ۱۰ روز ناچار به عقب‌نشینی از تمامی مناطق شد و بدین ترتیب حزب دمکرات به حاکم مطلق جنوب گُردستان مبدل شد. این وضعیت به کلی معادلات را تغییر داد، در جریان کنترل اربیل و حضور نیروهای حزب بعث در این شهر، بسیاری از اسناد و مدارک اپوزیسیون عراقی به دست ارتش عراق افتاد، آمریکا و نیروهای هم‌پیمان در مواجهه با این اوضاع واکنشی عملی نشان ندادند، زیرا حزب بعث و ترکیه بنا به درخواست حزب دمکرات وارد جنوب گُردستان شده بودند و علاوه بر این قبلاً اتحادیه‌ی میهنی هم در مورد ایران این کار را کرده بود، لذا زمینه‌ای برای حزب دمکرات مهیا شد که اقدام به سرکوب مخالفان و ناراضیان خود کند. در این مقطع PKK نیز چون با هر دو طرف در رابطه بود و قبل از وقوع ماجرای ۳۱ اوت سعی داشت اختلافات میان آن‌ها را با دیالوگ حل کند، در جریان درگیری موضع بی‌طرفی را اتخاذ کرد. اتحادیه‌ی میهنی از PKK انتقاد می‌کرد که با توجه به دوستی میان آن‌ها و اقدام حزب دمکرات در تکیه نمودن به دشمنان و آوردن آن‌ها به گُردستان، چرا مستقیماً از آن‌ها حمایت نکرده و با حزب دمکرات وارد جنگ نشده است. با توجه به اینکه PKK و حزب دمکرات در سال ۱۹۹۶ م در راستای برقراری و تحکیم صلح و دوستی وارد پروسه‌ی گفتگو شده بودند و از طرفی دیگر اتحادیه‌ی میهنی هم قبلاً سپاه پاسداران ایران را به جنوب گُردستان آورده بود، عملاً جنگ بین این دو حزب به جنگ دو دولت ایران و عراق مبدل شده بود، از همین رو، PKK از مداخله در آن خودداری کرد و تمام توان خود را بکار گرفت که مانع از وقوع رویدادهای ناخوشایند شود.

با اصرار و پیگیری PKK، حزب دمکرات راضی شد که اسرای اتحادیه‌ی میهنی که «هیرو ابراهیم احمد» و فؤاد معصوم نیز در میان آن‌ها بودند را آزاد کرد و به خاطر این مواضع صلح‌جویانه و میانجیگری شماری از اعضای آن شهید شدند. در ۱۹۹۶/۱۰/۴ م، دکتر سیروان که دبیرکل اتحادیه‌ی ملی دمکراتیک گُردستان بود به همراه چهار نفر از رفقایش (حاجی قاملشو، بابان، دیلان ماردینی و عگید گرمیانی) توسط نیروهای حزب دمکرات، ناجوآمردانه به شهادت رسیدند. حزب دمکرات ادعا کرد که این کار عمدی نبوده و آن‌ها رفقای PKK را با پیشمرگ‌های اتحادیه‌ی میهنی اشتباه گرفته‌اند، اما PKK در راستای پیشگیری از

بحرانی‌تر شدن اوضاع و کاهش مداخلات خارجی، این توجیه حزبی دمکرات را پذیرفت و صبر پیشه نمود. بعدها معلوم شد که این رویداد از پیش‌برنامه‌ریزی شده و هدفمند بوده. یک ماه بعد از حاکمیت حزب دمکرات گُردستان بر تمامی جنوب گُردستان، اتحادیه‌ی میهنی با کمک ایران به این حزب حمله کرد و تا مرز «دِگله» را دوباره کنترل نمود. مدتی بعد، با میانجیگری آمریکا و هم‌پیمانانش، نیروهای حافظ صلح (PMF) با سرپرستی ترکیه در مرز میان هر دو منطقه‌ی جنوب گُردستان مستقر شدند. بدین ترتیب مناطق اربیل، شَقلَوا، چومان و رواندز به گستره‌ی حاکمیت PDK افزوده شد و این حزب از لحاظ جغرافیایی، اقتصادی، سیاسی و شمار ساکنان تحت حاکمیتش، قدرتمندتر شد و اتحادیه‌ی میهنی هم ضعیف‌تر. از جنبه‌ی روابط منطقه‌ای هم از این تاریخ به بعد، PDK به ترکیه و اتحادیه‌ی میهنی به ایران گرایش پیدا کردند و علی‌رغم فرازوفرودهای مقطعی، این روند تاکنون همچنان ادامه دارد.

### وضعیت جنوب گُردستان متعاقب ۳۱ اوت

جنگ و درگیری‌های تابستان ۱۹۹۶م، وقایع ۳۱ اوت، درخواست PDK از ارتش ترکیه برای ورود به جنوب گُردستان و همچنین تکرار همین درخواست از سپاه پاسداران ایران توسط اتحادیه‌ی میهنی، منجر به بروز وضعیت و شرایطی ملتهب و بحرانی شده بود، به همین سبب شمار زیادی از مردم از روی یاس و ناامیدی، ناچار به ترک جنوب گُردستان و رویگردانی از هر دو حزب حاکم شدند. اکثریت جامعه بر این باور بودند که PDK و YNK دو روی یک سکه هستند و نه تنها قادر به حل مشکلات و پایان دادن به منازعات نیستند، بلکه بر دامنه و عمق آن‌ها هم می‌افزایند، لذا جستجو و تکاپوها برای دستیابی به آلترناتیو و راه‌حلی نوین در حال افزایش بود. در نتیجه‌ی پیشرفت و ترقی روزافزون مبارزات PKK در کل گُردستان و کار و فعالیت‌های حزب آزادی گُردستان و اتحادیه‌ی ملی دمکراتیک گُردستان (YNDK) در جنوب گُردستان، بخش زیادی از جامعه امید و اطمینان پیدا کردند که این جنبش و خط‌مشی آن، بهترین آلترناتیو و نیرویی است که قادر به حل مشکلات و کاهش مشقات مردم است. بر همین مبنا، از تابستان ۱۹۹۶ م به بعد، شمار زیادی از جوانان جنوب گُردستان به صفوف گریلا پیوستند و بخش زیادی از روشنفکران و سیاستمداران نیز به PKK و YNDK متمایل شدند. بنابر آمار منتشره از سوی PKK و اذعان خود مردم جنوب گُردستان، از سپتامبر ۱۹۹۶ الی آوریل ۱۹۹۷ بالغ‌بر ۱۰۰۰ جوان به صفوف گریلا ملحق شده‌اند. علاوه بر این، در اوت ۱۹۹۶ م جوانان بر اساس پیروی از خط‌مشی رهبر اوجالان و در چارچوب «اتحادیه‌ی دانشجویان و جوانان میهن‌دوست گُردستان» (YXLWK) و زنان هم از اوایل سال ۱۹۹۷ م در قالب «اتحادیه‌ی آزاد زنان گُردستان» (YAJK) خود را سازمان‌دهی کردند. همزمان با پیشاهنگی پارلمان گُردستان در خارج از میهن (PKDW) تلاش‌هایی جهت برقراری صلح و آشتی داخلی و برگزاری کنفرانس یا کنگره‌ای ملی در راستای ایجاد اتحاد و همگرایی بیشتر احزاب و جریان‌های گُردی در جریان بود. درعین حال، ترکیه نیز درصد







ایجاد صلح و آشتی میان PDK و YNK بود، اما با هدف دشمنی با PKK و پیشبرد دیگر اهداف خویش. تحریکات ترکیه و هراس این دو حزب از گرایش روشنفکران و سیاستمداران به PKK و پیوستند شمار زیادی از جوانان به صفوف گریلا، سبب شد که با تمام توان خود و به هر شیوه‌ای سد راه فعالیت و مبارزات PKK شوند. ترکیه نیز با استفاده از این وضعیت در بهار ۱۹۹۷ م مهیای انجام بزرگ‌ترین عملیات نظامی خود در جنوب گُردستان شد، نهایتاً این کشور در ۱۹۹۷/۵/۱۴ م با همکاری آشکار و مستقیم PDK و YNK به مواضع و مناطق تحت حاکمیت PKK یورش برد.

اگرچه YNK روابط خود با PKK را محدود کرد و از لحاظ سازمانی و سیاسی فشارها را تشدید نمود، اما مستقیماً وارد جنگ نشد و بعد از شکست نیروهای ترکیه و PDK در مرحله‌ی نخست عملیات، دوباره اقدام به توسعه و بهبود روابطش با PKK نمود. PDK به جنگ نظامی و آشکار بسنده نکرد و در ۱۹۹۷/۵/۱۶ م حمله‌ی وسیعی را علیه نهادهای مدنی و مراکز خدماتی متمایل به PKK در شهر اربیل آغاز کرد. در جریان این حمله، بالغ بر ۹۰ نفر فعال سیاسی و مدنی، روزنامه‌نگار و مجروحان جنگی بستری در بیمارستان را شهید و مفقودالاثرا کرد. علی‌رغم این حملات و فشارها، استقبال و گرایش مردم به PKK و نهادهای وابسته و نزدیک به آن، همچنان در حال افزایش بود. کار به جایی رسید که اتحادیه‌ی میهنی و احزاب متحدش (سوسیالیست، زحمتکشان، دموکراسی‌خواهان و پاریزگاران) تحت فشار و درخواست‌های مکرر مردم به جبهه‌ی PKK پیوستند و علیه PDK و ارتش ترکیه در منطقه‌ی «بالاکایه‌تی» وارد جنگ شدند، اما با تشدید حملات ترکیه، این احزاب عقب‌نشینی کرده و با PDK وارد گفتگو شدند.

در اینجا لازم است به این نکته هم اشاره کنیم که در تابستان ۱۹۹۸ م همزمان با تلاش‌های آمریکا جهت ایجاد توافق میان PDK و ی.ن.ک، سازمان ملل هم تصمیم به اجرای قطعنامه‌ی ۹۸۶ گرفت که مربوط به برنامه‌ی نفت در برابر غذا بود. طبق این قطعنامه می‌بایست ۱۳٪ از مواد خوراکی مستقیماً به PDK و YNK تحویل داده می‌شد که اقدامی بود جهت تقویت هژمونی PDK و YNK تا مانع از پیشرفت و ترقی PKK شوند. کشورهای غربی بر این باور بودند که وضعیت بد اقتصادی و معیشتی، بیکاری و گرانی از دلایل اصلی مهاجرت جوانان و یا پیوستند به PKK و احزاب اسلام‌گرا است. همزمان با تلاش‌هایی که در راستای ایجاد توافق و هماهنگی میان هر دو حزب حاکم بر جنوب گُردستان در جریان بود، کشورها و نهادهای اروپایی و غربی هم از PKK درخواست می‌کردند که از طریق گفتگو و راه‌حل مسالمت‌آمیز، مشکلات خود با ترکیه را حل کند. لذا PKK جهت اعلام حسن نیت و پاسخگویی به این درخواست‌ها، در تاریخ ۱۹۹۸/۹/۱ برای سومین بار آتش‌بس یک‌طرفه را اعلام کرد؛ اما نه تنها ترکیه به آتش‌بس و شروع گفتگوها اعتنایی نکرد، بلکه کشورهای اروپایی و غربی هم، مستقیم و غیرمستقیم با ترکیه همکاری کرده و تحت نام انجام گفتگو و مذاکرات صلح و آشتی، رهبر اوجالان را به اروپا فراخواندند. نه تنها مذاکره و صلحی

درمیان نبود، بلکه در چارچوب توطئه‌ای بین‌المللی ایشان را در ۱۹۹۹/۲/۱۵ م در ناپرویی بوده و به ترکیه تسلیم کردند. توطئه‌ی مذکور با واکنش تند تمامی خلق گُرد مواجه شد و در اکثر مناطق گُردستان و جهان در حمایت از رهبر اوجالان تظاهرات عظیمی برگزار شد. توطئه‌ی مذکور و دستگیری رهبر اوجالان سبب بروز واکنش‌ها و همچنین تأثیرگذاری بر اوضاع جنوب گُردستان از چندین جنبه شد که در ادامه مختصراً به آن خواهیم پرداخت.

تا آن زمان خلق گُرد در جنوب گُردستان به PKK به‌مثابه‌ی آلت‌ناتیوی برای احزاب حاکم در این منطقه می‌نگریستند، و امید و اطمینان داشتند که حزب مذکور قادر به حل مشکلات و تغییر وضعیت است، اما با دستگیری رهبر عبدالله اوجالان، اکثریت مردم دچار شوک و استیصال شدند. در ضمن با توجه به ماده‌ی ششم پیمان واشینگتن که در تاریخ ۱۹۹۸/۹/۱۷ م با میانجیگری وزیر امور خارجه‌ی وقت آمریکا «مادلین آلبرایت» میان PDK و YNK منعقد شد، هر دو حزب ملزم به اتخاذ موضعی واحد علیه PKK شده بودند. از همین رو، مرحله‌ای تازه از تبلیغات منفی و سیاه‌نمایی علیه PKK در جنوب گُردستان آغاز شد و کار به‌جایی رسید که در ۱۴ سپتامبر سال ۲۰۰۰، اتحادیه‌ی میهنی به مقرها و مراکز PKK در قهره‌داغ یورش برد و این جنگ به مناطق دیگر نیز سرایت کرد. علی‌رغم اینکه جنگ مذکور مدت زیادی طول نکشید، اما پیامدها و تأثیرات بسیار منفی و ناخوشایندی از خود برجای نهاد. در این مقطع با توجه به اجرای شدن برنامه‌ی نفت در برابر غذا تا حدی وضع معیشتی مردم بهبودیافته و میزان مهاجرت کاهش پیدا کرد. همچنین توقف جنگ میان PDK و YNK سبب شد اوضاع نسبتاً آرام و عادی شود، اما برخی مفاد پیمان‌نامه‌ی واشینگتن که عبارت بودند از؛ شروع دوباره‌ی فعالیت‌های پارلمان، تشکیل حکومتی منسجم و واحد، ادغام و سازمان‌دهی نیروهای پیشمرگ و سازمان‌دهی دوباره‌ی حوزه‌ی اقتصاد در چارچوبی واحد و منسجم، اجرایی نشدند، این وضعیت تا سال ۲۰۰۵ همچنان ادامه پیدا کرد، در این برهه تنها موضوعی که باعث دل‌خوشی و امید مردم می‌شد، این بود که جنگ داخلی میان احزاب گُردی متوقف شده بود.

### حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر و تأثیرات آن بر روی گُردستان

یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ یکی از روزهای تاریخی و فراموش‌نشده‌ی است که سبب تغییر و تحولاتی جدی در سیاست و رویکرد برخی از کشورها از جمله؛ آمریکا شد. این واقعه مستقیماً بر اوضاع گُردستان و خاورمیانه تأثیرگذار بود. اندکی پس از حملات ۱۱ سپتامبر، آمریکا کشورهای افغانستان و عراق را به حمایت و پشتیبانی از تروریست‌هایی که این کار را انجام دادند، متهم کرد. از همین رو، در راستای مجازات و برخورد با این دو دولت، اقدام به سازمان‌دهی و مهیاکردن نیروی‌های اپوزیسیون آن‌ها نمود. درعین حال، از طریق اجرای پروژه‌ی اسلام میانه‌رو با مدل حزب عدالت و توسعه (AKP) در ترکیه، خواستند مدل سیاسی نوینی را به‌عنوان آلت‌ناتیو اسلام‌گرایان تندرو، چپ‌ها و ملی‌گرایان خاورمیانه ارائه



و نهادینه کنند، این نیز در چارچوب «طرح خاورمیانه‌ی بزرگ» صورت می‌گرفت. آمریکا و متحدانش در نوروز سال ۲۰۰۳ م به عراق حمله کردند، در ۲۰۰۳/۴/۹ م رژیم بعث سقوط کرد و سرنگون شد و بدین ترتیب عراق وارد مرحله‌ای تازه گشت.

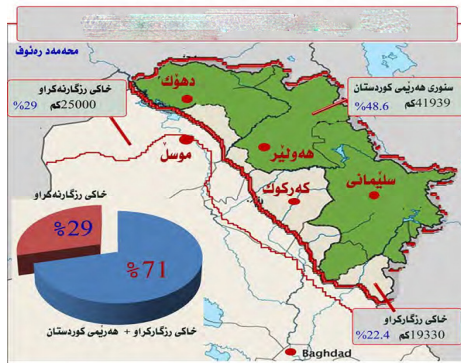
با وجود اینکه در اوایل چنین تبلیغ و ترویج می‌کردند که عراق به نمونه و الگویی برای خاورمیانه مبدل خواهد شد، اما بعد از گذشت دوازده سال، وضعیت عراق در بسیاری از حوزه‌ها همچنان بحرانی و بی‌ثبات است. در اقلیم کردستان نیز بعد از سال ۲۰۰۵ در نتیجه‌ی توافق میان PDK و YNK پارلمان کردستان به‌طور رسمی فعالیت‌های خود را شروع کرد. حکومت‌های جداگانه‌ی سلیمانیه و اربیل نیز ادغام و حکومتی واحد تشکیل و شروع به کار نمود، اما واقعیت امر این است که تاکنون بسیاری از نهادها و سازمان‌های حکومتی مهر حزبی و جناحی بر پیشانی دارند و از وجهه و رویکردی ملی و میهنی بدورند. در این مرحله شماری از احزاب و سازمان‌ها در تلاش و تکاپو برای تغییر مسیر حوادث و ارائه‌ی طرح و پروژه‌هایی در راستای حل مشکلات و مسائل جنوب کردستان بودند. حزب چاره‌یابی دموکراتیک کردستان (PÇDK) یکی از این احزاب بود که از سال ۲۰۰۲ الی ۲۰۰۹ به‌عنوان اپوزیسیونی ملی و دموکراتیک نقش مهمی ایفا کرد. از سال ۲۰۰۹ به بعد نیز جنبش تغییر (به کردی: بزوتنه‌وه‌ی گوژان)، اتحادیه‌ی اسلامی کردستان و کومله‌ی اسلامی در این زمینه نقش برجسته‌ای ایفا کردند، همچنین امکان و زمینه‌ای برای فعالیت‌های رسانه‌ای و کار نهادهای مدنی و سندیکاها فراهم شد. علی‌رغم اینکه برخی از نهادها و رسانه‌ها در این عرصه تلاش و کوشش زیادی کردند، اما قادر به ارائه‌ی الگویی موفق و کارآمد نشدند و هنوز مشکلات و ضعف‌های مدیریتی و سازمانی زیادی وجود دارد. هم‌اکنون اقلیم کردستان مشکلات و اختلافات زیادی با حکومت مرکزی عراق دارد و شواهد و قرائن حاکی از ادامه‌ی این روند هستند و جریان‌ها و جناح‌های حاکم از پروژه و استراتژی‌ای شفاف و منسجم در راستای حل اختلافات برخوردار نیستند. حکومت اقلیم کردستان از نظر داخلی هم با بحران‌ها و مشکلات عدیده‌ی سیاسی، مدیریتی، اقتصادی و اجتماعی مواجه است. علی‌رغم ابراز نارضایتی و مخالفت بخش زیادی از مردم با این وضعیت و سیاست‌های حکومت، اما این مخالفت‌ها و نارضایتی‌ها، هنوز به سطحی نرسیده که منجر به اراده‌ای قدرتمند برای چاره‌یابی شود.

### وضعیت کنونی جامعه‌ی جنوب کردستان

با توجه به اینکه در سده‌ی بیستم جنوب کردستان از سویی به میدان کشمکش و رقابت قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای مبدل شده بود و از سوی دیگر نیز، کانون مبارزات و جنبش‌گردی بود، ویژگی‌ها و خصایصی در جامعه و فرد جنوب کردستان ایجاد و نهادینه گشته که خودویژه و مختص به این بخش از کردستان است. خروج این بخش از کردستان از سیطره‌ی رژیم اشغالگر عراق از سال ۱۹۹۱ م به بعد و تأسیس قواره و حاکمیتی کردی، یکی



از فاکتورهایی بوده که این ویژگی‌ها را برجسته‌تر نموده است.



جنوب کُردستان و گستره‌ی اداری اقلیم کُردستان<sup>۱</sup>

بدون شک مبارزات انجام‌گرفته و هزینه‌هایی که این بخش از کردستان در سده‌ی گذشته متحمل شده، جای بسی افتخار است و خلق نیز محق است که در کنار افتخار به آن، خواستار استقرار امنیت و زندگی‌ای راحت باشد در زیر سایه‌ی این حکومت کُردی. نکته مهم این است که این مقولات و دستاوردها نباید ما را از وضعیت و مبارزات خلقمان در سایر بخش‌های کُردستان غافل کند؛ کما اینکه اکثر مواقع مسئولان و سران احزاب حاکم موضعی برعکس اتخاذ کرده‌اند. در پیش گرفتن چنین رویکرد اشتباهی سبب تضعیف احساس مسئولیت و حساسیت‌مان نسبت به مسئله‌ی خلقمان در سایر بخش‌های کُردستان می‌شود و دستاوردهای انقلاب و مبارزات را به باد می‌دهد. به‌عبارتی دیگر، لازم است که این دستاوردها و امکانات را به مبنا و تکیه‌گاهی برای حمایت و صیانت از مبارزات آن‌ها مبدل کنیم. در این صورت قدرت و موقعیت اقلیم کُردستان هم بهبودیافته و از ثبات بیشتری برخوردار می‌شود.

جنبه‌ی دیگر مسئله، وقوف به شرایط و سطحی از مبارزات است که خلقمان در جنوب کُردستان در آن قرار دارد. ما تاکنون مرحله‌ای از مبارزات ملی را به انجام رسانده‌ایم، متأسفانه بخش زیادی از سران و مسئولان اقلیم کُردستان دچار این خوانش و تصور اشتباه می‌شوند که گویا مسئله‌ی ملی در جنوب کُردستان به‌تمامی حل‌شده و بایستی از این به بعد انرژی و توانمان را تنها صرف پیشبرد و نهادینه کردن مقوله‌ی دموکراسی و رفع مشکلات مدیریتی کنیم، بدتر از آن، اکثر مواقع با همین نگرش به تحلیل و تشریح مبارزات سایر بخش‌های کُردستان می‌پردازند و بخشی از مردم هم از آن‌ها پیروی می‌کنند. به‌طورقطع





چنین خوانشی کاملاً اشتباه بوده و سهل‌انگاری در این عرصه عواقب و تأثیرات مخربی برجای خواهند نهاد، نمونه‌ی بارز و برجسته‌ی آن‌ها حملات داعش است. برخی نیز معتقدند مادامی که تاکنون مسئله‌ی ملی در جنوب‌گردستان به‌تمامی حل نشده، لذا نباید بیشتر از این انتظار داشته باشیم زیرا این قواره‌ی غیرمستقل‌گردی، توانی بیشتر از این ندارد. مسلماً این هم‌نگرش و خوانشی اشتباه‌آمیز است که از سوی اکثر حاکمان مطرح می‌شود؛ زیرا چاره‌یابی و حل تمامی مشکلات را منوط به تشکیل دولتی مستقل می‌دانند و علی‌رغم این نیز هیچ‌گونه گامی جدی در راستای ایجاد زیربناهای این دولتی که خواستار آن هستند، برمی‌دارند. آن‌ها بر این باورند که بدون تکیه‌بر نیروی خارجی و واگذار کردن منابع زیرزمینی‌گردستان به قدرت‌های خارجی، قادر به تشکیل دولت و گذار از بحران و مشکلات نخواهند شد. از سوی دیگر، طرفداران و مدعیان این طرز تفکر، اهمیتی برای مبارزه‌ی دموکراتیک و توسعه‌ی میهن و ترقی جامعه قائل نیستند و از زیر بار آن شانه خالی می‌کنند. بدیهی است که اکثر شهروندان و افراد جامعه، عمیقاً ضرورت تداوم مبارزه و فعالیت در هر دو عرصه‌ی مذکور را احساس و ادراک می‌کنند، اما این مسئله تاکنون به چنان اراده‌ای منسجم و سازمان‌یافته مبدل نشده که بر سایر رویکرد و نگرش‌های اشتباه غلبه پیدا کند.

در عین حال، در جنوب‌گردستان به دلیل تکیه‌بر اقتصاد تک‌محصولی و سیاست‌های رژیم حاکم بر عراق و همچنین حکومت اقلیم، جامعه‌ای مصرف‌گرا شکل گرفته که روزه‌روز از رنج و تولید فاصله گرفته و شاهد سیل مهاجرت روستائینان به شهرها هستیم. امروزه ۹۵٪ ساکنان جنوب‌گردستان شهرنشین هستند و ۹۰٪ درصد نیروی کار نیز در ادارات و نهادهای حکومتی و حزبی مشغول به کار هستند، به‌عبارتی دیگر، بخش تولید تضعیف و فرهنگ مصرف‌گرایی رواج پیدا کرده است. مسلماً چنین وضعیتی نیز یکی از بزرگ‌ترین تهدیدات و خطرات برای هر جامعه‌ای است، زیرا جامعه و شخص فاقد توان تولید و مصرف‌گرا، به‌راحتی تحت کنترل و هدایت حکومت‌ها قرار گرفته و از هیچ‌گونه اراده‌ای در تأثیرگذاری بر روند تغییر و تحولات برخوردار نیست. بروز و تشدید این پدیده در جنوب‌گردستان، بی‌اعتنایی و پشت‌پازدن زدن به مبارزات آزادی‌خواهی انجام گرفته و خون هزارها شهیدی است که در راستای برساخت جامعه‌ای آزاد و دموکراتیک جان خود را نثار کردند.

از حیث روشنفکری، ساختار و فرم اجتماعی نیز تغییراتی کمیتی صورت گرفته و در حالی که هزاران نفر در مدارج عالی تحصیلات خود را به پایان رسانده‌اند، اما متناسب با این تغییرات، از نظر کیفی و فراهم نمودن سایر ضروریات تکمیلی، گام‌های لازم برداشته نشده است. ذهنیت و نگرش بخش زیادی از فارغ‌التحصیلان، نویسندگان، سیاستمداران و سرمایه‌داران این بخش از گردستان، یا همان ذهنیت قرون‌وسطایی است و یا ترکیبی است از لیبرالیسم غربی و تفکرات قرون‌وسطایی! از سویی دم از ملت و ملی‌گرایی می‌زنند و از سوی دیگر، از ذهنیت خاندانی و عشیره‌ای گذار نکرده‌اند. مدعی و مبلغ آزادی و دموکراسی

هستند، اما آزادی و استقرار نظامی دمکراتیک را که مرزی برای اختیارات و قدرت آنها ترسیم و تعیین کند، نمی‌پذیرند و با آن مخالفت می‌کنند. در گفتار و تبلیغات، به‌گُرد بودن خود افتخار می‌کنند اما در عمل و سبک زندگی، به هر شیوه‌ای از حقیقت و تاریخ‌گُرد گریزان‌اند و سبک زندگی و نگرش غربی و قدرت‌های بزرگ را سرمشق خویش قرار می‌دهند. به‌طورقطع، اگر خودمان را از این مفاهیم و رویکردها نرهانیم، در بالاترین سطح ممکن با حقیقت و جوهر خویش بیگانه می‌شویم، یعنی کاری را که اشغالگران در طول صدها سال قادر به انجام آن نشدند، ما خودمان زیر سایه‌ی حکومت و مدیریتی‌گُردی و به‌صورت داوطلبانه آن را انجام می‌دهیم، این نیز بزرگ‌ترین فاجعه و وضعیت اسفناکی است که می‌تواند گریبانگیر ملتی شود.

مقوله‌ی دیگر این است که ساختارهای اجتماعی مانند، خانواده، تیره، عشیره و ایل به‌عنوان فرم‌های اجتماعی، علی‌رغم اینکه در برخی مقاطع مورد مخالفت و دشمنی قرار گرفته‌اند، اما همچنان به موجودیت و حیات خویش ادامه می‌دهند. همچنان که قبلاً نیز به آن اشاره کردیم، در جهان بینی و اندیشه‌های رهبر اوجالان، این ساختارها به‌عنوان فرم اجتماعی و جامعه‌ی دمکراتیک هستند، اما امروزه می‌بایست مورد اصلاح و توسعه قرار گیرند، زیرا به دلایل تاریخی که ذکر آن رفت، این ساختارها از نظر فرم محدود هستند و توان پاسخگویی به ضروریات دوران کنونی را ندارند، همچنین از فرهنگ و تمدن دولتی و اقتدارگرا نیز تاثیرپذیرفته و برخی از ویژگی‌های دمکراتیک خود را از دست داده‌اند. فرم قدرت و حکمرانی در جنوب‌گُردستان نیز در تکاپو برای دستیابی به فرم دولت‌ملت بوده و تا حد زیادی این نگرش به ذهن جامعه نیز تزریق شده، اما همچنان که فرم جامعه را به مفاهیم و اندیشه‌های نظام اقتدار و دولت پیوند زده‌اند، فرم حکومت در اقلیم‌گُردستان نیز با مفاهیم عشیره و ایل پیوند خورده، این نیز یکی از دلایل اصلی بروز و تعمیق بحران‌های گوناگون در جامعه و نظام حکمرانی جنوب‌گُردستان است و علی‌رغم وجود امکانات و فرصت‌های مناسب و بسیار، در عرصه‌های مختلف زندگی از جمله؛ هنر، فرهنگ و روشنفکری، خلاقیت و امید به زندگی بسیار کاهش پیدا کرده است.





نتیجہ



## نتیجه

در کتاب حاضر سعی نمودم خوانش و نگاهی متفاوت از تاریخ گُرد و گُردستان ارائه دهم، یقیناً برخی از مقولات آن مختصر و یا ناکافی هستند، شاید از حیث ارائه‌ی داده‌ها و اسناد، چیز زیادی به آنچه قبلاً در این زمینه ارائه شده، اضافه نکرده باشم؛ اما تلاشم بر این بوده که از لحاظ روش تحلیل و خوانش تاریخی، اثری متفاوت و نوین باشد و بر این باورم که در غنا بخشیدن به آثار و منابع مربوط به تاریخ خلقدمان و شناخت بیشتر و بهتر آن، یاری‌رسان خواهد بود؛ علاوه بر این، خدمتی است به علم تاریخ و با مطالعه‌ی آن، درک و فهم متفاوت و صحیح‌تری را میسر خواهد کرد که در راستای گذار از بخشی از بحران‌ها و مسائل سیاسی و اجتماعی که امروزه به دلیل تبعات مدل و مفاهیم دولت-ملت و ماتریالیسم تاریخی، دامنگیر علوم و جوامع شده‌اند، لازم و ضروری است. در این چارچوب مواردی چند را به اختصار یادآوری می‌کنم.

اول: در رابطه با خوانش و دیدگاه رهبر عبدالله اوجالان نسبت به تاریخ گفتیم که؛ تاریخ مکتوب، تاریخ حاکمان و حکومت‌های فرادست است و تمامی تاریخ جهان و انسانیت را دربر نمی‌گیرد. خلق گُرد نیز با توجه به اینکه در اغلب دوره‌ها خارج از چارچوب‌های نظام تمدن مرکزی قرار گرفته و به صورت طبیعی، سبک و فرم‌های حیات مختص به خویش را توسعه داده و زیسته است؛ در این تاریخ بسیار کمتر از خلق‌های دیگر، به فرم‌های اجتماعی و ابعاد حیاتش توجه و اشاره شده است. در مواردی هم که یادی از گُردها شده، بیشتر سیاه‌فامی و تحقیر سبک زندگی و فرم‌های اجتماعی‌اش بوده. به‌عنوان مثال؛ اغلب، جوامع غیرشهری را عقب‌مانده تلقی کرده‌اند و گُردها هم به حکم آنکه در بیشتر موارد و مقاطع تاریخی در مناطق روستایی و کوهستانی زیسته‌اند، آن‌ها را عقب‌مانده معرفی کرده‌اند، متأسفانه خودمان نیز تا اندازه‌ای این نوع نگاه و برداشت آن‌ها را پذیرفته و در قبال آن سکوت اختیار کرده‌ایم؛ همچنین به دلیل اینکه در بسیاری موارد سبک زندگی عشیره، قبیله و کوچ‌نشینی را عقب‌مانده توصیف کرده‌اند و بخش زیادی از دوران حیات جامعه‌ی ما هم به این شکل سپری شده، ناخودآگاه از این تفاسیر و قرائت‌ها متأثر شده و دچار خودکم‌بینی شده‌ایم و از همین رو، این سبک از زندگی را رها کرده و به سوی شهرنشینی گرایش پیدا کرده‌ایم. علاوه بر این بخش زیادی از خلقدمان از اینکه متعلق به عشیره و قبیله‌ای هستند، احساس شرم کرده و یا از بحث در رابطه با آن به‌عنوان بخش و دوره‌ای از تاریخمان، پرهیز می‌کنند. این مقوله، بزرگ‌ترین انحراف و انکار خویش و تاریخمان است که یکی از پایه‌های اصلی تاریخ انسانیت است.

زمانی که از دیدگاه رهبر عبدالله اوجالان به تاریخ انسانیت و گُردها می‌نگریم، متوجه خواهیم شد که تاریخ جامعه از دو مرحله‌ی اساسی گذار کرده و حال در مرحله‌ی سوم بسر می‌بریم. دو مرحله‌ی قبلی عبارتند از: مرحله‌ی جامعه‌ی طبیعی و جامعه‌ی هیرارشیک.





در دوران جامعه‌ی طبیعی که طولانی‌ترین مرحله‌ی حیات اجتماعی انسان است، دو انقلاب بزرگ به‌وقوع پیوستند. این دو انقلاب در جغرافیا و جامعه‌ی گُردستان شکل‌گرفته‌اند و تاکنون نیز جامعه‌ی انسانی با تکیه‌بر دستاورد و ارزش‌های آن‌ها به حیات خویش ادامه می‌دهد. آیا برخورداری از چنین تاریخی سزاوار افتخار و فخر نیست؟ آیا انسانیت در رابطه با انقلاب روستایی- زراعت مدیون ما نیست؟ اگر دیگران به هر دلیلی منکر آن می‌شوند، چرا خودمان نیز از آن گریزانیم؟ همین مقوله بخشی از همان حقیقت تاریخی ما و جامعه‌ی انسانی است که بایستی پرده‌های ابهام و انکار را از روی آن برداریم. همچنان که می‌دانیم در این مقطع از حیات جامعه، فرم جامعه‌محور، تنها فرم موجود است و فرم اقتدار و حکومت هنوز شکل نگرفته، روابط میان افراد جامعه با فرم اجتماعی و هویتشان بر مبنای تعلق به قشر و طبقه‌ی خاصی نیست، فرم‌های کلان، تیره و عشیره از فرم‌های جامعه‌محور در این مرحله هستند. در صورتی که این فرم‌ها بر مبنای فاصله‌ی طبقاتی و استثمار شکل نگرفته‌اند و معرف هویت اجتماعی‌بودن انسان‌ها و جامعه بوده‌اند، پس چرا باید به دیدهی تحقیر به آن‌ها نگریست و یا مورد دشمنی و مخالفت قرار گیرند؟ مسلماً این بدان معنا نیست که امروزه نیز این فرم‌ها را به‌همان صورتی که بوده‌اند، پذیرفته و چنین برداشت کنیم که هیچ عیب و نقصی ندارند، زیرا این فرم‌ها در بسیاری از ابعاد تحت تأثیر شهر و جامعه‌ی هیرارشیک قرارگرفته و از محتوا و جوهر خویش فاصله گرفته‌اند، از طرفی دیگر به دلیل چارچوب بسته و محدود خویش، مانع از شکل‌گیری فرم‌های بزرگ‌تر توسط جامعه شده‌اند. همچنان که در گذشته تیره‌ها به فرم طایفه و طوایف هم به فرم قبیله گذار کردند، امروزه قبایل نیز بایستی با توجه به نواقص و معایب خویش راه را برای شکل‌گیری فرمی وسیع‌تر و بزرگ‌تر که همان ملت است باز کنند؛ علاوه بر این لازم است که معیار و اصول این فرم‌ها بازنگری شده و بر مبنای معیارهای اجتماعی و دمکراتیک از نو سازمان‌دهی شوند. ما گُردها بایستی اهمیت بیشتری برای این تاریخ قائل شویم، زیرا هم برای ما و هم برای جامعه‌ی انسانی مسئله‌ای حیاتی است و در صورت عدم توجه بیشتر به آن، قادر به رهایی و نجات تاریخ و جامعه از تحریف شکل‌گرفته نخواهیم بود. از همین رو است که رهبر عبدالله اوجالان بیان می‌دارد که: «اکنون (زمان حال)، تاریخ است و تاریخ نیز زمان حال».

**دوم؛** جامعه‌ی انسانی در مرحله‌ی دوم خویش، یعنی دوران بعد از شکل‌گیری جامعه‌ی شهری و دولتی که پیشینه‌ی آن به ۵۰۰۰ الی ۶۰۰۰ سال قبل برمی‌گردد، از دو فرم متفاوت برخوردار بود و رهبر اوجالان از آن به‌عنوان دو رودخانه یاد می‌کند. رودخانه‌ی تمدن دمکراتیک که مبین ادامه‌ی سبک و فرم زندگی جامعه‌ی طبیعی است و دومی هم رودخانه‌ی تمدن دولتی است که مبین سبک و فرم زندگی جامعه‌ی شهری و دولتی است. در این مقطع تمدن دولتی برتری یافته و در تلاش برای نابودی و تغییر معیار و ارزش‌های تمدن جامعه‌ی طبیعی است؛ اما تاریخ ثابت می‌کند که علی‌رغم تمامی تلاش‌هایی که

نظام دولتی و تمدن مربوطه‌اش در این راستا به انجام رسانده‌اند، بازهم موفق نشده‌اند که به‌طور کامل تمدن دموکراتیک و معیارهای آن را نابود کنند. در مبحث مربوط به این دوران اشاره کردیم که چگونه خلق گُرد به‌عنوان پیشاهنگ و نماینده‌ی جامعه‌ی طبیعی در برابر حملات و درنده‌خویی نظام دولتی مقاومت نموده است. جامعه‌ی گُرد سعی کرده از فرم‌های اجتماعی مختص به خویش صیانت کند، همین امر موجب شکل‌گیری نوعی از جامعه‌ی بسته شده که آثار و نشانه‌های آن امروزه نیز در تیره‌ها و عشایر جامعه‌ی گُرد قابل‌مشاهده هستند. به‌عبارتی دیگر، خلق گُرد سعی کرده خارج از چارچوب نظام دولتی و با تکیه بر نظام خویش به حیات ادامه دهد. رهبر اوجالان از آن به‌عنوان جامعه‌ی خارج از نظام دولتی و جامعه‌ی دموکرات یاد می‌کند. از سوی دیگر، بخشی از سران عشایر و قبایل گُرد وارد نظام اقتدار و دولت شده و با فاصله‌گرفتن از معیار و ارزش‌های جامعه‌ی خویش، به دیگری تبدیل شده‌اند. شاید از نظر زبانی تغییری آن‌چنانی نکرده‌اند، اما از نظر خصایص و ویژگی‌های فرهنگی و سبک‌زندگی دچار تغییر و تحول شده‌اند که برخی مواقع از آن به‌مثابه‌ی خیانت یاد شده است. در بهترین حالت هم این افشار را گُردهای منفعل و رام‌شده خوانده‌اند. ایزدی‌ها برای اشاره به آن‌ها از اصطلاحات «مسلمان» و «گُرد» استفاده می‌کنند؛ به اعتقاد آن‌ها گُردها بخشی از جامعه بوده‌اند که مسلمان شده‌اند، بخشی از ایزدی‌ها خود را ایزدی و کرمانج می‌نامند. در برخی از مناطق دیگر نیز این قشر را با نام محل سکونتشان شناخته‌اند و مابقی جامعه را هم «کرمانج» خطاب کرده‌اند. در مناطقی از شرق و جنوب کردستان گُردهایی را که از سبک و فرم زندگی کوچ‌نشینی فاصله گرفته‌اند را «گوران» و مابقی را گُرد خطاب کرده‌اند، گوران، گُردها را عقب‌مانده تلقی کرده‌اند و به اعتقاد گُردها هم، گوران‌ها با حقیقت و جوهر خویش بیگانه گشته‌اند. نکته‌ی جالب‌توجه این است که جامعه‌ی گُرد و حتی بخشی از افشاری هم که فرم دولتی و اقتدارگرا را پذیرفته و جذب آن شده‌اند، سعی کرده‌اند فرم دولتی را با فرم جامعه‌محور هماهنگ و همخوان کنند و در مراحلی که گُردها در درون نظام و فرم دولتی نقش و موقعیتی کسب کرده‌اند، فاصله‌ی طبقاتی، برده‌داری و ستم بسیار کمتر بوده است. این امر در دوران «ماننا»، «ماد»، ماد آتروپاتن، حکومت گُردهای دیلمی، ایوبیان، حکومت‌های محلی گُرد از سده‌ی نهم تا نوزدهم، همچنین دوران کریم‌خان زند و زندیان در ایران و در سده‌ی هجده کاملاً آشکار و برجسته است. به‌عبارتی دیگر بخشی از گُردها درصدی بوده‌اند با نفوذ و وارد شدن به درون نظام، آن را تغییر دهند. نکته‌ی درخور تأمل این است که مورخین اهمیت چندانی برای این مقوله قائل نبوده‌اند؛ حتی برخی به‌مثابه‌ی مقوله‌ای منفی آن را مورد انتقاد قرار داده‌اند. خود ما نیز به این بخش و بُعد از تاریخمان بی‌اعتنا بوده و تنها این نکته که قادر به تأسیس دولتی گُردی نبوده و به دیگران خدمت کرده‌ایم را برجسته نموده‌ایم، مسلماً چنین دیدگاه و برداشتی نیز ناشی از عدم تحقیق و تفحص و بیگانگی با حقیقت این تاریخ است.





واقعیت این است که تاریخ ۵ هزار سال گذشته تا ۲۰۰ سال پیش، تاریخی است که جنگ و جدال مابین دولت و جامعه مَهر خویش را بر روی آن زده و در این مقطع، دولت‌ها برچسب و مَهر اتنیکی و ملی نداشته‌اند؛ بلکه با نام خاندان، آیین و مذاهب شناخته شده‌اند. فهمیدم که در این تاریخ، خلق گُرد در مقاومت علیه مظاهر و مفاهیم نظام دولتی نقش اصلی را ایفا کرده و در برخی موارد هم که در این نظام جای گرفته است، به‌طور کامل ویژگی و ارزش‌های دولتی را نپذیرفته و در آن ذوب نشده، این امر نیز ناشی از وجود ریشه‌های عمیق خصوصیات و ارزش‌های اجتماعی‌اش است. شاید با توجه به همین موضوع بوده که در سده‌ی بیستم نگرشی مبنی بر اینکه: اگر گُردها به دولت دست‌یابند دنیا زیرورو می‌شود، شکل گرفت. بدون شک کسانی که به چنین تبلیغات و نگرش‌هایی دامن زده‌اند، کاملاً به این موضوع که گُردها به‌هیچ‌وجه با نظام دولتی و استثمار سازش نخواهند کرد، واقف بوده‌اند. بدون شک اگر گُردها از چنین توان و فرصتی برخوردار شوند، جامعه‌ای یکسان و برابر بنیان خواهند نهاد، یعنی همان مقوله‌ای که حاکمان ظالم و اقتدارگرا از آن در هراسند؛ زیرا دیگر قادر به ادامه‌ی استثمار دسترنج انسان‌های دیگر نخواهند بود و حیاتشان به پایان خواهید رسید؛ بنابراین مسئله‌ی مهم و حیاتی این است که نباید صرفاً از رویکرد و روزنه‌ی دولت و یا دولت-ملت به تفسیر و تحلیل پردازیم، بلکه بایستی با مدنظر قراردادن تمامی ابعاد حیات جامعه به بررسی و بیان تاریخ روی بیاوریم. در این صورت است که قادر به شناخت حقیقت خویش و جوامع دیگر خواهیم بود.

**سوم؛** اگر تاریخ را تنها از دیدگاه فرم‌های جامعه مورد بررسی و تحقیق قراردهیم، مسلماً به نتایج صحیح و حقیقی نخواهیم رسید، آیین و باورمندی نقش برجسته و مهمی در شکل‌گیری و تطور جوامع داشته‌اند. با نگاهی به جوامع و به‌ویژه جامعه‌ی گُردستان، متوجه می‌شویم که از همان دوره‌ی جامعه‌ی طبیعی تا مرحله‌ی بروز فاصله‌ی طبقاتی و دولت، باورمندان، متفکران و روشنفکران گُرد از جایگاه و نقش برجسته‌ای برخوردار بوده و در تاریخ و جامعه تأثیرات مهمی برجای نهاده‌اند. زردشت، جابان گُردی، بهلول دانا، سلطان اسحاق، شیخ صفی‌الدین، پیرشالیار، پیرسلطان عبدال، بابا یادگار، دایه تَورز هورامی، دایراک خاتون، جلاله خانم، باباطاهر همدانی، شیخ‌عبدالقادر گیلانی و مولانا خالد نقشبندی، شماری از این شخصیت‌ها هستند که تاکنون تأثیر و نفوذشان بر جامعه‌ی گُردستان، منطقه و بخشی از جهان ماندگار است و در این آب‌و‌خاک ظهور کرده و به منزلت و جایگاهی عالی رسیده‌اند. با تدقیق و تفکر در شخصیت و اعتقاداتشان به این نتیجه خواهیم رسید که دغدغه‌ی آن‌ها جامعه و ارزش‌هایش بوده و سعی کرده‌اند که از طریق ترویج و تبلیغ افکار و باورهایشان جامعه را سازمان‌دهی و از دین و جامعه در مقابل نظام اقتدار و دولت صیانت به عمل آورند؛ از همین رو است که طریقت، مذاهب و اندیشه‌هایی که خارج از چارچوب دین و مذهب رسمی دولت قرارگرفته‌اند، در جامعه‌ی گُردستان مقبولیت و محبوبیت زیادی پیدا کرده‌اند.

**چهارم:** چنین تصور و ذهنیتی را ترویج کرده‌اند که گویا جوامع به‌طورکلی و به‌ویژه جامعه‌ی گُردستان را مردها به‌تنهایی ایجاد کرده‌اند، این نیز بینش و منشی مردسالارانه و متعلق به نظام اقتدار بوده که در دوران ایجاد جامعه‌ی هیرارشیک و دولتی ترویج و تبلیغ شده است؛ اما حقیقت جوامع و به‌ویژه جامعه‌ی گُرد این ادعا و نگرش را رد می‌کند. با مطالعه‌ی این تاریخ و تفکر در آن، فهمیدیم و ثابت شد که در اولین مرحله‌ی حیات انسانیت، زن از نقش محوری و بنیادین برخوردار و پیشاهنگ آن بوده است، این واقعیت نیز در سرزمین گُردستان به‌وقوع پیوسته و وجود آثار و نشانه‌های خداوند اینانا، آناهیتا، کیله و ستار، اثباتی هستند بر این ادعا و درعین حال مبین حقیقت حیات زن گُرد در جامعه‌ی دوران ظهور هیرارشی است. امروزه نیز علی‌رغم تمامی حملات نظام اقتدار و دولت‌گرا، جامعه‌ی گُردستان و زن گُرد تا حدی خصوصیات مادرسالارانه و طبیعی خویش را حفظ کرده‌اند. جایگاه و موقعیتی که زن گُرد در آیین‌های زردشتی، یارسان (علوی، علی‌الهی، اهل حق، کاکه‌ای)، ایزدی و طریقت نقشبندی و همچنین نقش برجسته و مهمی که در عشایر و قبایل، مبارزات و مقاومت‌ها و عرصه‌های ادبی، تاریخی و هنری داشته، نشان از حضور و نقش پررنگ آن‌ها در جامعه دارد. به‌عبارتی دیگر می‌توان گفت مادامی که جامعه‌ی گُرد نماینده‌ی جامعه‌ی طبیعی بوده و در جامعه‌ی طبیعی هم ویژگی و خصوصیات زنان برجسته و مبنا بوده‌اند، بنابراین آنچه در جامعه‌ی گُرد هسته و جوهر مقاومت را شکل داده، همان خصوصیات و ارزش‌های زن-مادر است. شاید در ظاهر امر به اندازه‌ی مرد در جامعه حضور نداشته و مطرح نبوده است؛ اما در جوهر و محتوا، حتی محرک و مشوق مردها بوده برای رویارویی با نظام سلطه و اشغالگری، این نیز یکی دیگر از مقولاتی است که بایستی مورد توجه، تدقیق و تحلیل بیشتر واقع شود.

**پنجم:** یکی دیگر از فاکتورهای مهم در پیشرفت و توسعه‌ی جوامع و اجتماعی شدن، مقوله‌ی هنر، فرهنگ و ادبیات است. آثار ادبی و متون باستانی به‌ویژه آثاری که به‌صورت شفاهی و سینه‌به‌سینه از نیاکامان به ما رسیده، چنان زیاد و غنی هستند که می‌توان از آن‌ها به‌مثابه‌ی سرمایه‌ای عظیم و باارزش برای کل انسانیت یاد کرد، امروزه به دلیل سلطه و حاکمیت دولت-ملت، این آثار و ارزش‌های جامعه به نام ملت‌های برخوردار از دولت ثبت و ضبط می‌شوند؛ اما در گذشته یعنی زمانی که هنوز دولت-ملت حاکم نشده بود، عرصه‌ی هنر، فرهنگ و ادبیات بسیار آزادتر و عمومی‌تر بوده و به دلیل تعامل و روابط تنگاتنگ میان اتنیک‌های مختلف، این ابعاد و جنبه‌های حیات انسانی ازهم‌گسیخته نبود و در انحصار قشر و اتنیک خاصی قرار نداشتند.

هنر، موسیقی و ادبیات گُردی از هنر، موسیقی و ادبیات فارسی، عربی، آذری و ترکی هم تاثیرپذیرفته و هم بر روی آن‌ها تأثیرگذار بوده و این امر مقوله‌ای طبیعی تلقی شده است. از دوران قبل از میلاد تا دوره‌ی اشکانیان، زبان نوشتاری به آرامی بوده و گُردها هم از آن استفاده کرده‌اند. از دوران پارت‌های اشکانی به بعد این زبان به پهلوی تغییر پیدا





کرده است. بعد از ورد اسلام به منطقه، زبان عربی جای آن‌ها را گرفت و بخش زیادی از مورخین و نویسندگان گُرد هم از این زبان استفاده کردند. امروزه نیز برخی از نویسندگان ما آثار خود را با زبان‌های روسی، انگلیسی، ترکی، فارسی و عربی می‌نویسند و بر این باورند که اینگونه بهتر به هدف خویش می‌رسند و آثارشان شناخته می‌شود. در هزاره‌ی دوم میلادی، نوشتن به زبان گُردی به واسطه‌ی آیین‌های یارسان و ایزدی، رواج پیدا می‌کند و در دوران ملای جزیری، فقی‌طیران و احمدخانی روند صعودی به‌خویش می‌گیرد. رواج و ترقی نگارش به زبان گُردی همزمان است با رواج و ترقی نگارش به زبان ملی در کشورهای آلمان، فرانسه و بریتانیا. نگارش به زبان ملی در میان این ملت‌ها نیز همزمان است با اصلاحاتی که مارتین لوتر ایجاد کرد، یعنی در سده‌های ۱۵ و ۱۶ م. قبل از آن زبان نگارش در اروپا به لاتینی بود و زبان ملت‌های دیگر کاربرد چندانی در نگارش و نویسندگی نداشتند؛ اما نگارش به زبان گُردی در میان گُردها از سده‌های ۱۲ و ۱۳ رواج پیدا کرد. در سده‌ی پانزدهم، ملا احمد جزیری گامی بزرگ در این زمینه برمی‌دارد و با آثار احمدخانی (۱۶۵۰-۱۷۰۶ م) به لهجه‌ی کرمانجی شمالی، بیسارانی (۱۶۴۱-۱۷۰۲ م) و مولوی (۱۸۰۶-۱۸۸۲ م) به لهجه‌ی هورامی، نالی (۱۷۹۷-۱۸۵۶ م)، سالم (۱۸۰۰-۱۸۶۶ م) و گُردی (۱۸۰۹-۱۸۴۹ م) به لهجه‌ی کرمانجی میانی، این روند سیر صعودی به‌خویش گرفت و به اوج رسید.

در همین دوران پیشرفت چشمگیری در عرصه‌ی هنر و موسیقی به‌ویژه در حوزه‌ی مقام، حیران، سیاچمانه، هوره، بیت و دنگ‌بیژی حاصل شد و هنرمندان این حوزه‌ها از ارزش و جایگاه خاصی برخوردار بودند که این روند تا به امروز همچنان ادامه دارد؛ اما به دلیل اینکه در سده‌ی نوزدهم و به‌ویژه در سده‌ی بیستم، مفهوم و مدل دولت-ملت گسترش پیدا کرد و به‌تبع آن تاریخ نیز متأثر از آن به نگارش درآمد، تاریخ و آثار گُردها نه‌تنها مورد بی‌اعتنایی قرار گرفتند؛ بلکه تلاش‌های زیادی هم در راستای نابودی و انکار آن به انجام رسید. در برخی موارد هم که قادر به انکار و نابودی آن نبودند، سعی کردند سرمایه‌های هنری، فرهنگی و تاریخی این خلق را به‌نام ملت و دولت‌های فرادست معرفی و ثبت و ضبط کنند. این پروسه در معاصر سبب شکل‌گیری این تصور غلط نزد شمار زیادی از شهروندان خلقمان شد که گویا ما هیچ‌گونه دستاورد و آثاری در این عرصه نداشته‌ایم؛ ولی با توجه به اصالت و ریشه‌های عمیق این آثار گُردی، علی‌رغم تمامی حملات و تلاش‌های دشمنان و اشغالگران، بسیاری از این آثار و دستاوردها همچنان در جامعه‌ی گُردستان پابرجا و زنده هستند. مسلماً این مقوله نیز یکی دیگر از ابعاد حیات و تاریخ است که بایستی قرائتی صحیح و نوین از آن ارائه دهیم و اجازه ندهیم هیچ‌کس تاریخ و حقایق خلقمان را مورد بی‌احترامی و حمله قرار دهد.

**ششم؛** به دلیل تأثیرات و تبلیغات دولت-ملت، اوریان‌تالیست‌ها و حتی بخش کثیری از نویسندگان و سیاسیون گُردستان با دیده‌ی تحقیر به جامعه‌ی گُردستان، ارزش و دستاوردهایش نگریسته و در مقابل، به تمجید از پدیده‌ی شهر، دولت و فرهنگ غربی می‌پردازند، همزمان

بر لزوم ایجاد تغییر تأکید کرده و مدل و سبک زندگی موجود در شهرهای نظام دولت-ملت غربی را به‌عنوان الگویی مناسب برای این کار معرفی می‌کنند. در بهترین حالت ممکن هم قادر به برداشتن گامی فراتر از آنچه هارپاگ و انکیدو انجام دادند، نیستند. آن‌ها درصدد ایجاد تغییر و تحول در جامعه‌ی کردستان بر مبنای مدل و الگوی خارجی بودند. بایستی این اشخاص درک کنند که «هر گیاهی بر روی ریشه‌های خود می‌روید». ما نیز می‌توانیم با مبنا قراردادن رگ‌وریشه‌های خودمان پیشرفت کرده و تغییر کنیم. جامعه‌ای که هزاران سال بخش زیادی از ارزش و خصوصیات خویش را حفظ کرده و با مقاومت خویش در سده‌ی بیستم، بزرگ‌ترین قهرمانی را در مقابله با معیارهای دولت-ملت به نمایش گذاشت و حاضر نشد به خوراک این مدل مبدل شود، مسلماً در سده‌ی بیست‌ویکم نیز نه‌تنها با آن مقابله خواهد کرد؛ بلکه از مدلی کارآمد و آلت‌ناتیو جهت رفع موانع و چاره‌یابی مشکلات برخوردار است و آن‌چنان‌که در جامعه‌ی طبیعی پیشاهنگی نمود، در این مرحله نیز که رهبر عبدالله اوجالان از آن به‌عنوان جامعه‌ی دموکراتیک یاد می‌کند، باردیگر نقش پیشاهنگی را ایفا خواهد نمود.

بدیهی است که شرایط سیاسی و اجتماعی کردستان، منطقه و جهان برای انجام چنین کارزاری مناسب و مهیا است. امروزه در سایه‌ی افکار و اندیشه‌های رهبر عبدالله اوجالان، اکثریت گُردها و جنبش آزادی‌خواهی‌اش جهت برداشتن چنین گامی آماده‌اند. مقوله‌ی درخور تأمل و درعین‌حال نگران‌کننده این است که نیروهای تمدن‌دولتی از طریق تحریک احساسات ملی‌گرایانه‌ی گُردها تحت نام تشکیل دولت گُردی، درصدد تحریف اذهان و مشغول نمودن آن‌ها هستند. این در حالی است که مدل دولت-ملت در سطح جهانی با بن‌بست و شکست مواجه شده و حتی طراحان و مجریان آن نیز در تلاش برای گذار از آن هستند؛ هم‌زمان سعی می‌کنند که در این زمینه نیز ابتکار عمل را در دست گرفته و حاضر به قبول پیشاهنگی و ابتکار عمل هیچ شخص و جامعه‌ای دیگر نیستند. آن‌ها به‌خوبی درک کرده‌اند که شرایط ویژه‌ی کردستان و مدلی که رهبر عبدالله اوجالان ارائه کرده است، پتانسیل و شرایط موفقیت را دارا بوده و چنین تلقی می‌کنند که اگر این اتفاق بیافتد، اوضاع جهان به‌هم خواهد ریخت، از همین رو ایشان را ربوده و منزوی کردند. زمانی که متوجه شدند تنها با زندانی کردنش قادر به بی‌تأثیر نمودن خودش و پروژه‌اش نیستند، اینبار از وجود شرایط و امکانات تأسیس دولتی گُردی در جنوب کردستان دم می‌زنند. این وضعیت تفاوتی آن‌چنانی با اوایل سده‌ی بیستم ندارد که برخی از روشنفکران گُرد را تشویق و ترغیب به دفاع از نظام خلافت می‌کردند، درحالی‌که کارایی نداشت و به بن‌بست رسیده بود.

در پایان بار دیگر تأکید می‌کنم که این کار من‌آغازی است در راستای ارائه‌ی خوانشی نوین و متفاوت‌تر از تاریخ گُرد و کردستان. در این اثر بر نظریات و تئوری‌های رهبر اوجالان تکیه کرده‌ام، نه به این دلیل که سیاست پ.ک.ک و عبدالله اوجالان را پسندیده







و از آن پیروی می‌کنم؛ بلکه از این نظر است که ایشان همچون شخصی متفکر از نظریه و خوانشی نوین از تاریخ به‌طور کلی و به‌طور خاص از تاریخ گُرد و گُردستان برخوردار است. یقیناً اگر ایشان گُرد نبود، امروزه نظریات و افکارش به‌عنوان منبع و منهج در تمامی دانشگاه‌های جهان مورد استفاده قرار می‌گرفت و دانشگاه‌ها، آکادمی و روشنفکران خودمان نیز در بسیاری از مباحث و موضوعات به آن استناد می‌کردند؛ اما صرفاً به سبب اینکه رهبر اوجالان گُرد بوده و گُردها هم مورد انکار واقع شده و هویتشان به‌عنوان یک خلق به‌رسمیت شناخته نمی‌شود، نظریات و افکار ایشان آن‌چنان‌که شایسته و بایسته است، مورد توجه واقع نمی‌شود. متأسفانه برخی از روشنفکران و آکادمیسین‌های گُرد هم از دیدگاه تنگ منافع حزبی به قضاوت درباره‌ی ایشان می‌پردازند و از اینکه در آثار و مواضع خویش به اندیشه‌ها و آثار وی استناد کنند، پرهیز می‌کنند، حتی در بسیاری موارد مشاهده شده که علی‌رغم استفاده از این آثار، از ذکر نام منبع و نویسنده‌ی آن دریغ می‌ورزند. به امید آنکه قدمی که من برداشتم به سرآغازی در راستای معرفی و شناخت بیشتر و بهتر نظریات رهبر اوجالان مبدل شود و از این طریق کمکی کرده باشم به ارائه‌ی خوانشی جامع و کامل‌تر از تاریخ گُرد و گُردستان که بیشترین نزدیکی و سنخیت را با حقیقت داشته باشد.

۲۵ ی‌گه لایوژی ۲۷۱۵ ی کوردی

۱۶ سپتامبر ۲۰۱۵

دیار غریب

## اشاره

قبل از چاپ دوم کتاب حاضر، شهید دیار غریب (رفیق هه‌م‌ت)، باردیگر با دقت آن را ویرایش کرد و از من نیز درخواست نمود که برای آخرین بار آن را ویرایش کنم تا برای چاپ دوم آماده شود. هنوز کار ویرایش به پایان نرسیده بود که خبر شهادت ایشان را شنیدم، به هر طریقی که بود کار ویرایش را به اتمام رساندم، اما متأسفانه رفیق دیار به شهادت رسید و نتوانست چاپ دوم کتاب را ببیند. از همین رو، بعد از پایان کار، جهت ادای احترام به ایشان و آشنایی بهتر و بیشتر خوانندگان با این شهید گرانقدر، خلاصه‌ای از دوران حیات و مبارزات پُربار ایشان را ضمیمه‌ی کتاب نمودم.

حسن جودی

## شهید دیار غریب؛ نویسنده و مبارزی نستوه

دیار غریب محمد معروف به (رفیق هه‌م‌ت) در سال ۱۹۷۳ م در روستای سوسنان از توابع قره‌داغ و در خانواده‌ای میهن‌دوست و محب خلق چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی، راهنمایی و متوسطه را در شهر سلیمانیه به پایان رساند. سال ۱۹۹۶ م در رشته‌ی فیزیک از دانشگاه صلاح‌الدین در اربیل فارغ‌التحصیل شد. در همان دوران تحصیل در دانشگاه با جنبش آزادی‌خواه خلق گُرد به پیشاهنگی حزب کارگران گُردستان (PKK) و اندیشه‌های رهبر عبدالله اوجلان آشنا می‌شود. با مطالعه و تدقیق هر چه بیشتر و بهتر در آثار رهبر آپو و عملکرد PKK، روزبه‌روز بر میزان عشق، علاقه و خواستش مبنی بر پیوستن به صفوف جنبش آزادی‌خواه افزوده می‌شود.

در کنفرانس تأسیس «اتحادیه‌ی دانشجویان و جوانان میهن‌دوست گُردستان- یه‌کیتی خوینده‌فانان و لاوانی و لاپتاریزی کوردستان» (YXLWK) شرکت نمود. وی به همراه رفقایش نقش مهم و مؤثری در تنویر افکار و سازمان‌دهی جوانان جنوب گُردستان ایفا کردند. شهید دیار در همین دوران یکی از نویسندگان مطرح نشریه‌ی دانشجویی «روژ» بود. سال ۱۹۹۷ به دیدار رهبر عبدالله اوجلان شتافت و با شور و شوقی مضاعف و روحیه‌ای انقلابی در دوره‌های آموزشی شرکت نمود. به سبب ذکاوت و شرکت فعالی که ایشان در دوره‌ی آموزشی داشت، نظر رهبری و دیگر رفقا را به‌خویش جلب نمود. سال ۲۰۰۰ به‌عنوان یکی از کادرهای پیشاهنگ خلق در فعالیت و مبارزه‌ی اتحادیه‌ی ملی دمکراتیک گُردستان YNDK نقش و مسئولیت مهمی برعهده گرفت و تأثیر بسزای در آموزش و سازمان‌دهی اقشار مختلف خلق در این دوران داشت.

در سال ۲۰۰۱ الی ۲۰۰۲ همراه با رفیق ویان کاروخ و شماری دیگر از رفقا، کنگره‌ی تأسیس حزب چاره‌یابی دمکراتیک گُردستان را برگزار کردند و ایشان به‌عنوان عضو مجلس و عضو هیئت اجرایی حزب انتخاب شد. در کنگره‌ی دوم و سوم نیز باردیگر به‌عنوان عضو هیئت





اجرایی و عضو دفتر سیاسی انتخاب می‌شود. در کنگره‌ی چهارم به‌عنوان رئیس حزب و در کنگره‌ی پنجم نیز به‌عنوان رئیس مشترک حزب انتخاب می‌شود. از سال ۲۰۱۴ م تا زمان شهادت، در نظام کنفدرالیسم جوامع گُردستان KCK مسئولیت‌های مختلفی را عهده‌دار بود؛ وی همچنین عضو کمیته‌ی مرکزی PKK و عضو شورای رهبری کل KCK بود. همزمان با انجام فعالیت و مسئولیت‌های سازمانی و سیاسی، همچو روزنامه‌نگاری جسور و آگاه در برخی از نشریات و روزنامه‌های جنبش آزادی‌خواه خلق گُرد از جمله؛ (بزاف‌ی چارسه‌ری)، (چارسه‌ری)، روزی ولات و آزادی کومه‌لگا، مقالات و مطالب زیادی منتشر کرد؛ همچنین در اکثر شهرها و مناطق مختلف جنوب گُردستان اقدام به ارائه‌ی سمینار و برگزاری جلسه‌های متعدد بحث و گفتگو کرد. در طول این سال‌ها در آکادمی‌های مختلف جنبش آزادی‌خواه خلق گُرد تدریس نمود. در روز ۵ ژوئیه ۲۰۱۹ هواپیماهای جنگی رژیم فاشیست و اشغالگر ترکیه با همکاری اطلاعاتی و جاسوسی مزدوران محلی، خودرو حامل ایشان را در مناطق حفاظتی میدیا، مورد هدف قرار دادند و متأسفانه به‌همراه دو تن از رفقاییش به نام‌های دوران و شاهین به کاروان شهیدان راه آزادی پیوستند.

### برخی از آثار چاپ‌شده‌ی رفیق دیار غریب

۱. مختصری از تاریخ جنوب گُردستان و عراق- ۲۰۱۱ سلیمانیه

۲. مانیفست جوانان جنوب گُردستان- ۲۰۱۵ سلیمانیه

۳. بحران نظام و مسئله‌ی پیشاهنگی در جنوب گُردستان- ۲۰۱۵ سلیمانیه

۴. نظام شهروند آزاد؛ پروژه‌ای برای حل مسائل جامعه- ۲۰۰۹ سلیمانیه

۵. آیین و باورمندی -۲۰۱۷ سلیمانیه

۶. خودمدیریتی دمکراتیک- ۲۰۱۷ سلیمانیه

۷. خوانشی نوین از تاریخ گُردستان - چاپ اول: ۲۰۱۶ سلیمانیه



تصاویر و اسناد

## مقایسه‌ای میان مطالبات هیئت نمایندگان کرد در زمان شیخ محمود

و

### حکومت اقلیم کردستان در سال ۲۰۱۴

مطالبات هیئت کرد از حکومت مرکزی عراق در زمان شیخ محمود در سال ۱۹۲۲

۱. به رسمیت شناختن استقلال جنوب کردستان

۲. بایستی تمامی مناطقی که اکثریت ساکنانش کرد هستند، تحت حاکمیت جنوب کردستان قرارگیرند.

۳. تشکیل هیئتی جهت تعیین مرز میان کردستان و عراق

۴. منتخبین دور دوم انتخابات کنونی هسته‌ی اصلی انجمن ملی کردستان خواهند بود.

### مطالبات هیئت کرد از حکومت مرکزی عراق در سال ۲۰۱۴

۱. اجرای ماده‌ی ۱۴۰ قانون اساسی عراق

۲. پرداخت دوباره‌ی حقوق معوقه‌ی کارمندان اقلیم کردستان

۳. پرداخت حقوق نیروهای پیشمرگ و فراهم نمودن تجهیزات نظامی لازم برای آنها

۴. حل مسئله‌ی نفت و قراردادهای نفتی

۵. اعطای برخی از پست وزارتخانه‌ها و سایر نهادهای دولتی به کردها

هیئت کرد در زمان شیخ محمود نسبت به هیئت کنونی اقلیم کردستان بسیار استراتژیک‌تر و شفاف‌تر خواستار اعطای حقوق اساسی و سرنوشت‌ساز خلق کرد بوده است.

متن پیمان‌نامه‌ی سایکس-پیکو، آوریل و مه‌ی ۱۹۱۶، بخش مربوط به فرانسه و انگلیس



### ماده‌ی اول:

فرانسه و انگلیس اعلام آمادگی می‌کنند که هر کشور عربی مستقل یا ائتلاف عربی را که تحت حاکمیت یک رئیس عربی در دو منطقه (الف) یعنی داخل عراق و (ب) یعنی داخل سوریه باشد، حمایت کرده و آن را به رسمیت می‌شناسند. بر این اساس دو کشور اعلام می‌کنند که منطقه‌ی الف از آن انگلیس و منطقه‌ی ب از آن فرانسه خواهد بود و بر این اساس انگلیس و فرانسه دارای اولویت در اجرای طرح‌ها و دادن وام و قرض به این کشورها بوده و فرانسه در منطقه‌ی الف و انگلیس در منطقه‌ی ب حق تقدم را در ارائه‌ی مشاوران و کارمندان خارجی به درخواست دولت‌های عربی یا ائتلافی از دولت‌های عربی حاکم بر این کشورها دارا می‌باشد.

### ماده‌ی دوم:

به فرانسه در منطقه‌ی الحمراء، بخش ساحلی سوریه و انگلیس در منطقه‌ی الزرقاء، بخش ساحلی از بغداد گرفته تا خلیج فارس، اجازه تأسیس هر نوع حکومتی که صلاح بدانند به صورت مستقیم یا غیرمستقیم یا به صورت توافقی داده می‌شود.

### ماده‌ی سوم:

استاتویی بین‌المللی در منطقه‌ی السمراء (فلسطین) تشکیل می‌شود که شکل و ماهیت این حکومت پس از مشورت با روسیه و توافق با مابقی متحدان و نمایندگان شریف در مکه مشخص خواهد شد.

### ماده‌ی چهار:

بر اساس این توافق‌نامه انگلیس به مناطق ذیل دست می‌یافت:



## ۱. بندر حیفا و عکا

۲. مقداری از آب رود دجله و فرات به منطقه‌ی الف و مقداری به منطقه‌ی ب خواهد ریخت و دولت انگلیس متعهد می‌شود که برای چشم‌پوشی از قبرس با دولت دیگری وارد مذاکره نشود، مگر پس از جلب موافقت فرانسه.

### ماده‌ی پنج:

«اسکندرونه» بندری آزاد برای تجارت انگلیس بوده و اجازه‌ی انجام معاملات و دادوستدهای دیگر در این بندر وجود نداشته و اجازه‌ی رد تسهیلات دریانوردی و ورود کالاهای انگلیسی به این بندر وجود ندارد و آزادی نقل‌وانتقال کالاهای انگلیسی از طریق اسکندرونه و خط آهن موجود در منطقه‌ی الزرقاء به داخل منطقه‌ی الحمراء یا دو منطقه الف و ب و خروج از آن داده می‌شود و اجازه‌ی انجام هیچ‌گونه معامله‌ای چه به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم بر هیچ یک از خطوط آهن منطقه یا بندری از بندرهای آن وجود ندارد.

در مقابل حیفا بندری آزاد برای تجارت فرانسه و مستعمرات و کشورهای تحت‌الحمایه آن است و تمام تسهیلات بندری و نقل‌وانتقال کالاهای فرانسوی در این بندر در اختیار فرانسه خواهد بود، همچنین نقل‌وانتقال کالاها از راه حیفا و خط آهن انگلیسی منطقه‌ی السمراء مجاز است، حال چه این کالاها از منطقه‌ی الزرقاء یا الحمراء یا منطقه‌ی الف و ب صادر یا به آن وارد شده باشند و کشتی‌های فرانسوی مجاز هستند در تمام بندرها رفت‌وآمد داشته یا کالاهای خود را بارگیری و تخلیه کنند.

### ماده‌ی شش:

خط آهن بغداد در منطقه الف تا موصل در جنوب و در منطقه‌ی ب تا سامرا در شمال کشیده نخواهد شد، مگر اینکه پیش از آن خط آهنی که بغداد را به حلب در دشت فرات وصل کند، کشیده شود و این خط آهن با کمک دو کشور انگلیس و فرانسه کشیده خواهد شد.

### ماده‌ی هفت:

انگلیس اجازه دارد خط آهنی را ایجاد و اداره کند که حیفا را به منطقه‌ی ب متصل می‌کند و تنها مالک و صاحب آن است و توسط این خط آهن اجازه نقل‌وانتقال دائمی سربازان و نیروهای نظامی خود به هر منطقه را دارد.

دو کشور انگلیس و فرانسه باید بدانند که این خط آهن باید ارتباط حیفا با بغداد را





فراهم کند و اگر در این میان امکان احداث چنین خط آهنی به دلایل فنی و مادی در منطقه السمراء برای انگلیس وجود ندارد، دولت فرانسه آماده است از راه‌های در اختیار خود، برای استفاده انگلیس اجازه‌ی دستیابی به منطقه‌ی ب را بدهد.

#### ماده‌ی هشت:

توافق‌های صورت گرفته بر سر گمرکات ترکیه تا بیست سال در تمام مناطق الزرقاء و الحمراء و دو منطقه الف و ب قابل اجراست و هزینه‌ی گمرکات افزوده نخواهد شد و جز با توافق دو کشور گمرک یا منطقه‌ای تجاری در مناطق فوق‌الذکر تأسیس نخواهد شد.

#### ماده‌ی نهم:

از جمله موارد مورد توافق این‌که دولت فرانسه هیچ مذاکره یا گفتگویی در هیچ زمان و مکانی برای چشم‌پوشی از حق و حقوقش در منطقه الزرقاء با هیچ طرفی مگر کشور یا ائتلافی عربی انجام ندهد، مگر آن‌که در اینبار پیش از این توافقاتی با انگلیس درباره‌ی آن حاصل شده باشد و این موضوع درباره‌ی منطقه‌ی الحمراء نیز منطبق است که تحت حاکمیت انگلیس قرار دارد.

#### ماده‌ی ده:

دو کشور انگلیس و فرانسه به‌عنوان حامی کشورهای عربی به توافق می‌رسند که به کشور سومی اجازه تملک هیچ گوشه‌ای از جهان عرب یا ایجاد پایگاه دریایی در الجزایر بر سواحل دریای مدیترانه را ندهند.

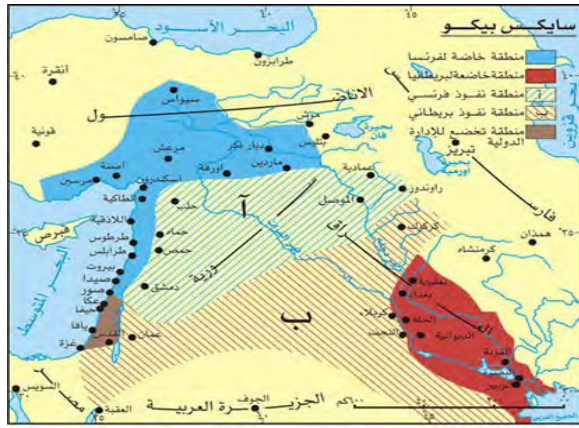
#### ماده‌ی یازده:

مذاکرات و گفتگوها به نام دو کشور فرانسه و انگلیس با اعراب و به شیوه‌ی سابق برای تعیین مرزهای کشورهای عربی ادامه می‌یابد.

#### ماده‌ی دوازده:

به‌غیراز موارد فوق‌الذکر، دو کشور انگلیس و فرانسه بر انتقال هرگونه سلاح به کشورهای عربی نظارت خواهند داشت.





منطقه‌ی آبی مستقیماً تحت حاکمیت فرانسه

- منطقه‌ی قرمز مستقیماً تحت حاکمیت انگلیس
- منطقه‌ی قهوه‌ای تحت نظارت بین‌الدولی
- منطقه‌ای که با خط قهوه‌ای مشخص شده- تحت نظارت انگلیس
- منطقه‌ای که با هاشور آبی مشخص شده- تحت نظارت فرانسه



ابراهیم احمد





احسان نوری پاشا و همسرش یاشار خانم



احمد خانی



از راست - جمیل مردوخ - احمد توفیق - سلیمان معینی - ناشناس -  
ملا مصطفی بارزانی

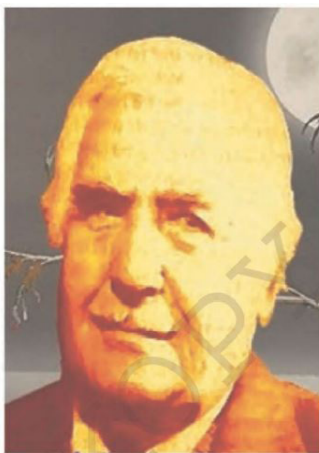


بابا طاهر عریان





بسه شاهی - همسر سیدرضا درسیمی



جگرخوین



حيسه خان نقيب



حسين حزني مكرياني



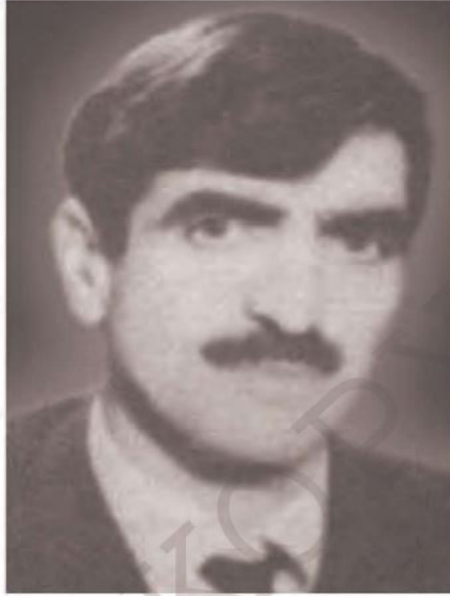




پیره‌مرد - گوران - فائق بکس



جلادت بدرخان



سعید الچی



سعید قرمزی توپراق - دکتري شوان





روشن بدرخان



سعید نورسی - بدیع الزمان



سليمان معيني



سمكو خان شكاك





زنان کُرد - شرق کُردستان ۱۹۳۰



سید رضا درسیمی



سیدا صالح یوسفی و خانواده‌اش در نقده



شاهسوار جلال (شهید آرام) و شهاب شیخ نوری (شهید شهاب)





شرفخان بدلیسی



شهر آمد (دیاربکر) - ۱۹۰۴





شهر سلیمانیه - ۱۹۱۰



ارپیل (هولر) ۱۹۲۵

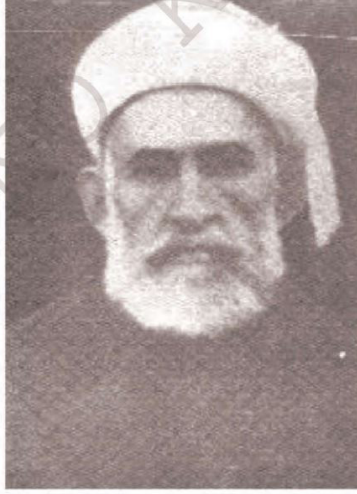




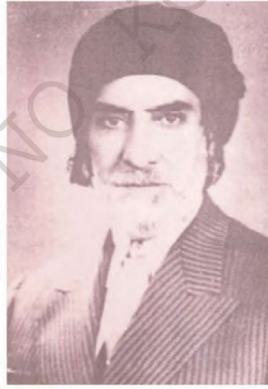
شیخ سعید پیران



شیخ سلام دوم بارزانی ۱۹۰۶



شيخ عبدالقادر نهرى



شيخ عبدالله نهرى





شیخ محمود برزنجی



صلاح الدین ایوبی



عادلہ خانم جاف



عربي شَمو





عبدالکریم قاسم



عثمان صبری



علي شير و همسرش ظريفه



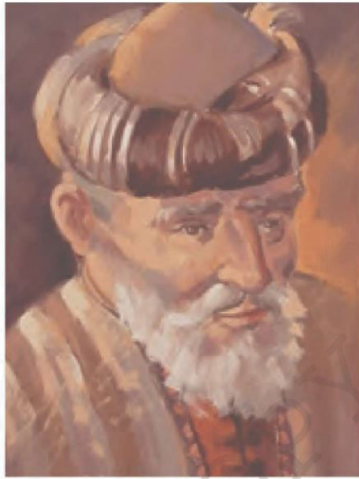
علي عسكري







فائق بوجاق



فقی طیران



قدم خير



قره فاطم





کردستان سرخ



عبدالرحمن قاسم‌لو



فواد مصطفى سلطانی (کاک فواد)



قاضي محمد





لیلا قاسم



محمد امین زکی بیگ



مستوره اردلان



ملا مصطفی بارزانی و صدام حسین





ماموستا هیمن



هنرمند استاد علی مردان





هنرمند عايشه شان

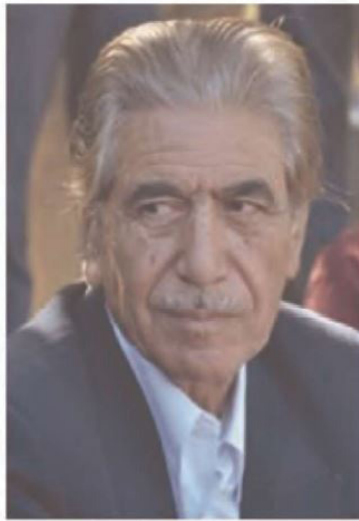


يکي از توپ‌های مير محمد رواندز





کاوه علی (دکتر سیروان)



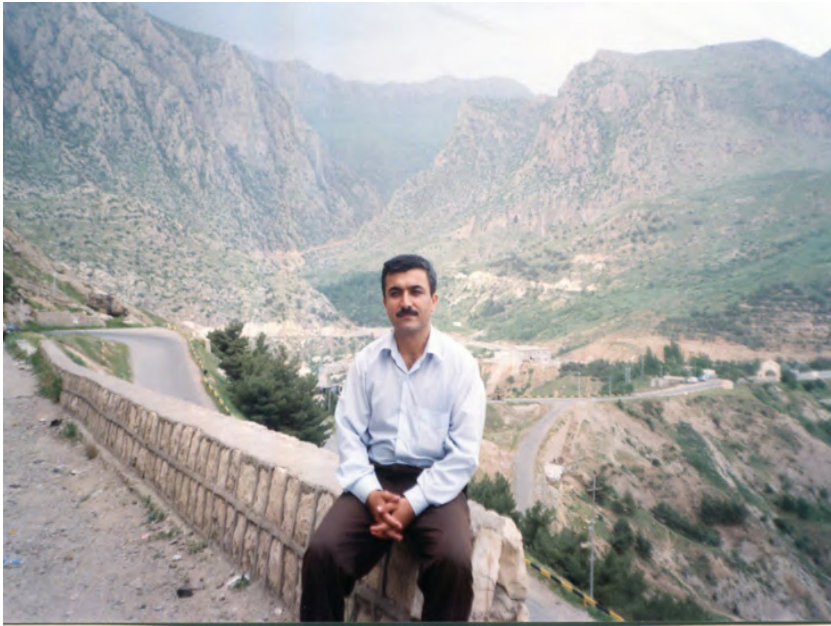
کلیم الله توحدی - کانیمال



عکس‌هایی از شهید دیار غریب

















































نگارش این کتاب آغازی است در راستای ارائه‌ی خوانشی نوین و متفاوت‌تر از تاریخ گُرد و گُردستان. در این اثر بر نظریات و تئوری‌های رهبر اوجالان تکیه کرده‌ام، نه به این دلیل که سیاست پ.ک.ک و عبدالله اوجالان را پسندیده و از آن پیروی می‌کنم؛ بلکه از این نظر است که ایشان همچون شخصی متفکر از نظریه و خوانشی نوین از تاریخ به‌طور کلی و به‌طور خاص از تاریخ گُرد و گُردستان برخوردار است.



یقیناً اگر ایشان گُرد نبود، امروزه نظریات و افکارش به‌عنوان منبع و منهج در تمامی دانشگاه‌های جهان مورد استفاده قرار می‌گرفت و دانشگاه‌ها، مراکز علمی و روشنفکران خودمان نیز در بسیاری از مباحث و موضوعات به آن استناد می‌کردند؛ اما صرفاً به سبب اینکه رهبر اوجالان گُرد بوده و گُردها هم مورد انکار واقع شده و هویتشان به عنوان یک خلق به رسمیت شناخته نمی‌شود، نظریات و افکار ایشان آن‌چنان‌که شایسته و بایسته است، مورد توجه قرار گرفته نمی‌شوند. متأسفانه برخی از روشنفکران و آکادمیسین‌های گُرد هم از دیدگاه تنگ منافع حزبی به قضاوت درباره‌ی ایشان می‌پردازند و از اینکه در آثار و مواضع خویش به اندیشه‌ها و آثار وی استناد کنند، پرهیز می‌کنند، حتی در بسیاری موارد مشاهده شده که علی‌رغم استفاده از این آثار، از ذکر نام منبع و نویسنده‌ی آن دریغ می‌ورزند. به امید آنکه قدمی که من برداشتم به سرآغازی در راستای معرفی و شناخت بیشتر و بهتر نظریات رهبر اوجالان مبدل شود و از این طریق کمکی کرده باشم به ارائه‌ی خوانشی جامع و کامل‌تر از تاریخ گُرد و گُردستان که بیشترین نزدیکی و سنخیت را با حقیقت داشته باشد.

**دیار غریب**

